

مقدمه ای بر

عرفان در آئین بهائی



مقدمه‌ای

بر مطالعه

عرفان در آئین بهائی

هوینگ خضری

مؤسسه چاپ و انتشارات مرآت

مقدمه‌ای بر عرفان در آئین بهائی
تألیف هوشنگ خضرائی
چاپ اول هندوستان ۲۰۱۲ میلادی، ۱۶۹ بدیع
تعداد ۵۰۰ نسخه

حق طبع محفوظ ۲۰۱۲ میلادی ۱۶۹ بدیع
ناشر مؤسسه چاپ و انتشارات مرآت دهلی نو هندوستان
شابک ۹۷۸-۸۱-۹۰۵۰۹۲-۸-۲

Email: miratpublications@gmail.com

www.miratpublications.com

مقدمه ناشر

خاطر خطیر خوانندگان گرامی را به ذکر منابع کتاب معطوف می‌دارد که به ترتیب استفاده در این کتاب شماره گذاری شده است (غیر از دو کتاب که در آخر ذکر شده است). در نقلی مطلب در متن کتاب اول شماره ردیف کتاب در منابع و بعد شماره جلد کتاب و بعد شماره صفحه کتاب ذکر شده است. مثلاً اولین کتاب مورد استفاده در این کتاب "خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء" است، بعد از نقل مطالب از این کتاب شماره ۱:۱/۳۷ نشان‌دهنده این است که مطلب نقل شده از جلد اول خطابات مبارکه صفحه ۳۷ است. شماره ۱:۳/۱۶ نشان‌دهنده این است که مطلب نقل شده از جلد سوم صفحه ۱۶ خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء است.

در مورد کتبی که مطالب در آن شماره گذاری شده است مثل "منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله" و "منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء" و "مائده جلد نهم" و غیره به جای شماره صفحه شماره مطلب یا بند آن ذکر شده است تا یافتن مطلب در چاپ‌های مختلف آسان باشد. شماره ۴:۶/۲۶۹ نشان‌دهنده این است که شماره ردیف ۴ کتاب منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء است و ۶ جلد ششم است و شماره ۲۶۹ شماره نصی است که مطلب از آن نقل شده است.

در مورد "منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله" شماره ۹:۱۸۷ نشان‌دهنده این است که این کتاب شماره ۹ در ردیف منابع ذکر شده است و مطلب نقل شده از شماره ۱۸ و پاراگراف ۷ آن می‌باشد.

در مورد کلمات مکتونه که شماره ردیف آن در منابع ۳ است شماره ۳:۱۲ نشان‌دهنده بند ۱۲ از کلمات مکتونه است. فارسی و یا عربی آن از متن معلوم است. در مورد کتب مقدسه تورا، انجیل و قرآن^(۱) هر جا مطلب ذکر شده محل آن ذکر شده است و در منابع ذکر نشده است.

۱- آیات قرآن با قرآن چاپ مدینه توسط وزارت حج و اوقاف عربستان سعودی چاپ سال ۱۴۰۸ هـ شماره گذاری گردیده است. آیات تورات و انجیل با کتاب مقدس یعنی کتب عهد عتیق و عهد جدید که از زبان‌های اصلی عبرانی و کلدانی و یونانی ترجمه شده است و به همت انجمن پنخس کتب مقدسه در میان ملل به چاپ رسیده است چاپ ۶۲ سال ۱۹۹۲ مطابقه گردیده است.

اگر در جایی شماره کمتر بعد از شماره بیشتر بود به علت تکرار آن مطلب نقل شده است.

امید است این روش مورد پسند دوستان قرار گیرد و مطالب را به آسانی بیابند.

با رجای توفیق

مؤسسه چاپ و انتشارات مرآت

فهرست

پیشگفتار

فصل اول

۱۹	
۲۳	جایگاه انسان در آفرینش
۲۳	مقدمه
۲۳	واژه‌شناسی آفرینش
۲۳	تعریف آفرینش
۲۴	پژوهش در ژرفای بیانات حضرت عبدالبهاء
۳۴	انسان
۳۵	واژه‌شناسی انسان
۳۵	تعریف انسان
۴۷	جایگاه انسان در آثار بهائی
۴۷	رشحاتی از آثار قلم اعلی
۴۸	تنها انسان برای عرفان حق برگزیده شده است
۴۹	انسان طلسم اعظم است
۴۹	مقام انسان بزرگ است
۵۰	علت آفرینش
۵۰	خداوند انسان را اندرز می‌دهد
۵۱	خداوند بازگشت به بهشت را به انسان نوید می‌دهد
۵۲	رشحاتی از تبیینات حضرت عبدالبهاء
۵۲	حقیقت و مقام انسان
۵۳	انسان حامل امانت الهی است
۵۳	انسان اشرف مخلوقات است
۵۳	انسان دارای دو مقام است

۵۴	مبدأ انسان: ضرورت خلق انسان
۵۴	حیات انسان و لوح محفوظ
۵۴	اخلاق و رفتار انسان
۵۵	کیفیت عرفان در انسان
۵۵	مقام عقل در هستی و عالم انسانی
۵۵	انسان در دیدگاه تحلیلی و ترکیبی
۶۳	نوین! چرا نوین:
۶۵	مژده زاده شدن خلق جدید در آئین های پیشین
۶۷	تحقق مژده اندیشه نوین و خلق جدید در آئین بهائی
۶۸	خلق جدید کیست؟

فصل دوم

۷۰	فرایند عرفان در رابطه با جایگاه انسان در آفرینش
۷۰	پیشگفتار
۷۰	جای انسان در آفرینش
۷۱	عرفان و محیط اجتماعی
۷۱	اعتقاد یا باور
۸۲	عرفان و محیط زیست
۸۲	پیشگفتار
۸۶	انسان در محیط زیست
۸۸	حالات عرفانی انسان در محیط ساخته دست وی
۸۹	اثرات محیط زیست طبیعی بر روان انسان
۹۵	طبیعت موضع ذهن نیاکانی انسان
۹۷	سیستم کیهانی به عنوان یک محیط
۹۷	"گاه" انسان در آفرینش

فصل سوم

۱۰۰	منشاء حالات عرفانی در انسان
۱۰۰	پیشگفتار
۱۰۱	ساختارهای نهادی هستی انسان
۱۰۱	واژه‌شناسی
۱۰۱	تعاریف
۱۰۳	صفات درونی
۱۰۳	اندیشه درونی
۱۰۴	ساختارهای نهادی روان انسان
۱۰۵	گونه‌های ساختارهای نهادی
۱۰۶	نیاز به دانستن
۱۰۹	نیاز به تنهایی
۱۱۳	نیاز به محبت
۱۱۹	نیاز سرشتی به اعتلاء
۱۲۰	نیاز به اعتقاد و اتکاء به نیروئی ماوراءالطبیعه (به خداوند)
۱۲۳	حالت عرفانی - تجربه عرفانی
۱۲۷	نقش ساختارهای نهادی در رشد ساختارهای عقلی و علمی و تحول عرفانی

فصل چهارم

۱۳۰	علم، معرفت و عرفان
۱۳۰	پیشگفتار
۱۳۰	واژه‌شناسی، علم، معرفت، عرفان
۱۳۱	علم
۱۳۳	مفهوم علم در آئین بهائی
۱۳۸	معرفت

۱۳۹	تعریف معرفت
۱۴۱	شالوده معرفت
۱۴۴	ویژگی‌های معرفت
۱۴۴	موازین و منابع ادراک
۱۴۵	مراحل تحولات حالت خود عارف (معرفت با جوینده خود چه می‌کند)
۱۴۶	معرفت را مراحل و مناظر مختلف است
۱۴۷	معرفت همیشه گواه درگیری دو جانبه است
۱۴۷	معرفت تنها مجموعه‌ای از مهبائی برای پاسخ و عکس‌العمل نیست
۱۴۹	علم تحلیلی در برابر معرفت کل‌گرا
۱۵۰	معرفت از تمامیت یافتن دنیای درون و دنیای برون حاصل می‌شود
۱۵۱	معرفت ملازم تغییر و تحول است
۱۵۲	معرفت فرزند محبت است
۱۵۳	مفهوم معرفت در آئین بهائی
۱۵۴	قلمرو معرفت
۱۵۵	عالم حق
۱۵۵	عالم امر
۱۵۶	عالم خلق
۱۵۷	فرایند معرفت
۱۵۹	عرفان
۱۶۲	اهمیت معرفت و عرفان در آئین بهائی
۱۶۳	شرایط معرفت و عرفان
۱۶۴	عرفان و محبت

فصل پنجم

- ۱۶۵ عرفان در انسان ماقبل تاریخ و آئین‌های ابتدائی
- ۱۶۵ مقدمه
- ۱۶۸ مطالعه مذهب و عرفان در ادوار ماقبل تاریخ
- ۱۶۹ انسان توانا
- ۱۶۹ انسان با قامتی راست
- ۱۷۰ هوموساپیانس (Homo Sapiens)
- ۱۷۲ هوموناندرتال
- ۱۷۳ زندگی پس از مرگ در نزد انسان‌های ماقبل تاریخ
- ۱۷۴ زندگی پس از مرگ در نزد انسان‌های ابتدائی کنونی
- ۱۷۶ ذهنیت انسان‌های ابتدائی
- ۱۷۷ ذهنیت انسان نئاندرتال
- ۱۷۹ سخن آخر

فصل ششم

- ۱۸۲ عرفان در آئین‌های آریائی
- ۱۸۲ مقدمه
- ۱۸۲ آئین هندویسم
- ۱۸۴ فرایند عرفان در آئین هندو
- ۱۸۵ گونه‌های عرفان در آئین هندو
- ۱۸۵ ریاضت و انکار خویشتن
- ۱۸۶ عرفان در آئین زرتشت
- ۱۸۶ حضرت زرتشت که بود
- ۱۸۸ عرفان در آئین بودائی
- ۱۹۲ تائویسم

۱۹۲	تعریف
۱۹۳	تائوئیسم چه می‌گوید
۱۹۴	Zen
۱۹۵	کنفسیوس
۱۹۵	شیتو
۱۹۶	آموزه‌های شیتوئیسم
۱۹۷	فرقه‌های شیتو

فصل هفتم

۱۹۸	عرفان در آئین‌های سامی
۱۹۸	مقدمه
۱۹۸	عرفان در آئین یهود
۱۹۸	کلیات
۱۹۹	عرفان و حکمت باطنی
۲۰۰	خلاصه و نتیجه
۲۰۱	فرایند عرفان در آئین یهود
۲۰۱	گونه‌های عرفان در آئین یهود
۲۰۳	عرفان در آئین مسیح
۲۰۴	منشاء عرفان در مسیحیت
۲۰۵	روش‌های سلوک برای تقرب به حق در مسیحیت
۲۰۷	مراحل سیر و سلوک در عرفان مسیحی
۲۰۷	عرفان در اسلام
۲۰۷	مقدمه
۲۰۸	منشاء تصوف
۲۱۰	منابع غیراسلامی تصوف

۲۱۱	تعریف تصوّف
۲۱۲	شریعت و طریقت

فصل هشتم

۲۱۷	عرفان در افکار فلاسفه
۲۱۷	مقدمه
۲۱۷	تعریف فلسفی عرفان
۲۱۹	تعریف فلاسفه از فلسفه
۲۱۹	موضوع فلسفه
۲۲۲	موضوع و هدف عرفان
۲۲۴	حقیقت غائی
۲۲۵	عشق به خداوند
۲۲۶	نیایش و پرستش خداوند
۲۲۷	خداوند قادر مطلق است
۲۲۸	خداوند همه جا حضور دارد
۲۲۸	تجرید و تفرید خداوند
۲۲۹	دین در منظری فلسفی
۲۳۰	واژه‌شناسی
۲۳۱	تعریف
۲۳۲	وجود خداوند در افکار فلاسفه
۲۳۶	خداوند حقیقتی است جاودانی
۲۳۸	نگاه فلاسفه بر معرفت انسان از خداوند
۲۳۹	عرفان و فلسفه نوافلاطونی
۲۳۹	پیشگفتار
۲۴۳	نگاهی به اصول اعتقادات نوافلاطونی

فصل نهم

- ۲۴۶ هفت وادی
- ۲۴۶ از آغاز تا پایان وادی معرفت
- ۲۴۶ پیشگفتار
- ۲۴۷ شأن و شرح نزول هفت وادی
- ۲۶۴ ساحت القدس والقرب والجمال
- ۲۶۶ وادی طلب
- ۲۷۲ وادی عشق
- ۲۷۴ از تبیینات حضرت عبدالبهاء
- ۲۷۶ نظری کوتاه به عشق در دیدگاهی روانشناسی و فلسفی
- ۲۸۴ وادی معرفت
- ۲۸۷ اندک تعمقی در باره وادی معرفت
- ۲۹۰ نامحدود در محدود
- ۲۹۰ معرفت
- ۲۹۰ علم
- ۲۹۱ عرفان
- ۲۹۲ ماهیت معرفت
- ۲۹۲ خداوند، هدف معرفت در این بحث
- ۲۹۳ آفرینش - عوالم سبعة وجود
- ۲۹۳ چگونه است که سالک در این وادی در ظلم عدل، در عدل فضل، در جهل علم و در علم صد هزار حکمت بیند؟
- ۲۹۴ المحبة حجاب بین‌المحب و المحبوب
- ۲۹۴ در این وقت صبح معرفت طالع شد و چراغ‌های سیر و سلوک خاموش گشت

فصل دهم

۲۹۵	وادی وحدت
۲۹۵	توحید
۳۰۱	تأمل بر نکاتی در متن وادی وحدت
۳۰۳	دوگانگی علیت و وحدت آن دونوع علیت در مرحله کمال
۳۰۳	انواع وحدت
۳۰۴	چند نکته دیگر در رابطه با وادی وحدت
۳۰۵	مفهوم وحدت در آئین بهائی
۳۱۰	تعریف وحدت
۳۱۰	وحدت در آئین‌های گذشته
۳۱۰	در هندوئیسم کریشنا
۳۱۰	در بودائیسم
۳۱۱	در امر حضرت ابراهیم
۳۱۱	در آثار زردتشت
۳۱۱	در آثار آئین یهود
۳۱۱	در آثار آئین مسیحیت
۳۱۱	در اسلام
۳۱۱	وحدت در آثار آئین بهائی
۳۱۳	در لوح اشراقات
۳۱۵	وحدت در آثار حضرت عبدالبهاء
۳۱۵	وحدت در آثار حضرت ولی امرالله
۳۱۶	از پیام بیت‌العدل اعظم (وعده صلح جهانی) ۱۹۸۵
۳۱۷	پسین‌گفتار

۳۱۷	وادی استغناء
۳۱۹	شرح و توضیحات
۳۲۰	تعریف استغناء
۳۲۰	رشحاتی از آثار مبارکه در باره استغناء
۳۲۳	شرح و استشهدات در وادی استغناء
۳۲۴	وادی حیرت
۳۲۶	وادی حیرت، شرح و توضیحات
۳۲۷	وادی فقر حقیقی
۳۳۰	وادی فقر حقیقی و فناء فی الله و بقاء به
۳۳۲	رشحه‌ای از آثار مبارکه در باره این وادی
۳۳۴	توضیحات در باره طیر (گنجشک)

فصل یازدهم

۳۳۶	عرفان در چهار وادی اثر قلم اعلی
۳۳۶	یادداشت مؤلف
۳۳۶	مقدمه
۳۴۰	هو العزیز المحبوب
۳۴۱	شرح و توضیحات
۳۴۳	وادی مقصود مقام نفس
۳۴۴	شرح و توضیحات
۳۵۳	مقام محمود، وادی عقل
۳۵۴	شرح و توضیحات
۳۵۸	مقام (بیت) مجذوب، وادی عشق
۳۵۹	شرح و توضیحات
۳۶۱	چند توضیح در ارتباط با اشعار عارف ربانی جلال‌الدین محمد مولوی

۳۶۲	وادی محبوب مقام عرش قواد
۳۶۴	شرح و توضیحات
۳۷۰	خاتمه

فصل دوازدهم

۳۷۲	عرفان در زندگی فرد و جامعه در دیدگاه آئین بهائی
۳۷۲	مقدمه
۳۷۵	عرفان و بازگشت به بهشت
۳۸۲	عرفان بازگشت به بهشت است
۳۸۴	بهشت در مفهوم رضا و حب الهی
۳۸۴	بهشت در مفهوم رضای خلق
۳۸۵	تعریف عرفان
۳۸۹	عرفان و ریاضت
۳۹۲	ریاضت در آئین بهائی
۳۹۳	ریاضت در دیانت بهائی قبول فرمانروائی روح است
۴۰۰	نفس، تحول و تزکیه آن
۴۰۲	مراحل و مراتب تزکیه نفس
۴۰۸	مسك الختام
۴۱۱	منابع
۴۲۷	فهرست اعلام و اهم مطالب

پیشگفتار

انسان از جهت ماهیت دارای سه منظر است: روحانی، نفسانی (روانی) و جسمانی. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: "در عالم انسانی سه مقام است مقام جسم است و آن مقام حیوانی انسان است... نفس ناطقه واسطه است میانه روح انسانی و جسم... اگر این نفس از عالم روح استفاضه کند آن وقت انسانیت او آشکار می‌شود." (۱:۱/۱۶۷)

روح هر انسان موجی است از دریای عالم روح. عالمی که ابعادش بی‌نهایت و ابدیت است. روح سبب حیات جسم است... روح انسان سبب حیات جسد انسانست...^(۲:۱۴۳) و چون هرچه در عالم است حتی جمادات دارای روح و حیات است... روح جمادی و مسلم است که جماد روح دارد حیات دارد ولی به اقتضای عالم جماد...^(۱:۳/۱۶) پس روح هم سبب حیات جسم است و هم سبب هستی آن. حال این پرسش پیش می‌آید که جایگاه نفس کجاست؟ نفس واسطه میان روح و جسم است. بنابراین "نفس دو جنبه دارد یک جنبه جسمانی و یک جنبه روحانی"^(۱:۱/۱۶۸)

نفس دنیای روابط ضروریه منبعث از حقایق اشیاء است. و حقیقت اشیاء روح اشیاء است. بنابراین موجودیت (Entity) اشیاء در هر مرتبه‌ای که باشند موکول به روابط ضروریه است که منبعث از روح آن‌هاست. آنچه در باره انسان می‌گویند به نفس (روان) او راجع است. زیرا روح عالی و متعالی است و جسم بخودی خود منشاء اثر و عملی نیست. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: "اگر این نفس از عالم روح استفاضه کند آنوقت انسانیت او آشکار می‌شود... اگر جنبه حیوانی غالب بر نفس شود از حیوان پست‌تر است."^(۱:۱/۱۶۸) بنابراین بحث عرفان به حقیقت در باره چگونگی استفاضه نفس است از روح و بررسی مراحل و مراتب ترقی آن به سوی نفس ملکوتی و نفس جبروتی.

لذا اشاره کوتاهی به ساختار نفس (روان) اجتناب‌ناپذیر است. نفس (روان) (Soul (Psyche) از سه قلمرو تشکیل شده است که در یکدیگر تمامیت (Integration) می‌یابند. این سه قلمرو کلا دارای دو منظرند، روحانی و جسمانی.

در این بیان اشاره‌امان مطلقاً به ثنویت (Duality) نیست. چه در دیدگاه تعامل و تفاعل (Interactionism) به اعتقاد دکارت (Descartes) و در منظر توازی (Parallelism) به باور

لایبنتز (Leibniz) زیرا حیات و بودش جسم منوط به روح است و جسم هویت مستقلی را در برابر روح معرف نیست.

نفس همان‌گونه که در بالا گفته شد دارای سه قلمرو است که هیچکدام بر دیگری زماناً تقدم ندارد. تنها تفاوت در بالفعل و بالقوه بودن آنهاست. آنان عبارتند از "

۱- هسته عاطفی (Affective Nucleus) که از آغاز بالفعل (Actually) مؤثر است. در عمیق‌ترین بخش آن (Inmost Core) نیازها جای دارند که بیشترین فرایندهای حیات از آنجا نشئت می‌گیرند و انگیزه مربوط به آنها و مبدأش نیازها هستند.

۲- بخش عقلانی (Cognitive Stratum) که از آغاز عملاً مؤثر نیست ولی بالقوه (Virtually) موجود است.

۳- بخش عملی (Conative Stratum) که آن نیز ابتدا بالقوه است و مانند بخش عقلانی به تدریج با رشد روان بالفعل مؤثر می‌شود.

منشاء عرفان در هسته عاطفی و در عمیق‌ترین بخش آن یعنی بخش نیازهاست، این مراتب را در فصل جداگانه بررسی نموده‌ایم.

عرفان والاترین مرتبه دانستن است بدان سان که عارف در "عرفان" خود از "معروف" محو می‌گردد.

ز بس بستم خیال تو تو گشتم پای تا سر من تو آمد رفته رفته رفت من آهسته آهسته این فقره تحقق نمی‌یابد مگر آنکه فرایند معرفت و محبت به نحوی در یکدیگر

تمامیت (Integration) یابند. این تمامیت در کلام خداوند مسطور است و مستور:

حضرت بهاءالله می‌فرماید: "یا ابن الانسان کنت فی قدم ذاتی و ازلیة کینونتی عرفت حبی فیک خلقکتک و القیت علیک مثالی و اظهرت لک جمالی" (۳:۴)

ترجمه به مضمون: ای پسر انسان - من در ذات قدیم خود و وجود نهانی ازلیم بودم. به محبت خود نسبت به تو معرفت یافتم و ترا خلق کردم و تو را به صورت خود در آوردم و بر تو زیبایی خود را آشکار ساختم.

این تمامیت یافتن محبت و معرفت در یکدیگر از آغاز در تمام گستره آفرینش و در جریان زندگی یک فرد همچنان مداومت دارد.

حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: المعجبه هی سبب الانکشافات لاسرار المودعة فی الكون بفکر ثاقب غیرمتمتاهی^(۴:۱/۱۲) و نیز می‌فرماید: "علم عبارت از معرفت به روابط ضروریه منبعث از حقایق اشیاء است."^(۵:۴۰۳) و نیز می‌فرماید محبت روابط ضروریه منبعث از حقایق اشیاء است."^(۴:۱/۱۲)

پس می‌توانیم استنتاج کنیم که علم حقیقی معرفت و شناخت محبت است به عبارت دیگر موضوع معرفت محبت است. و به همین نحو موضوع محبت معرفت است. از سوی دیگر در دیدگاه فلسفه موضوع "معرفت" "حقیقت" است. و روح اشیاء حقیقت اشیاء است. بنابراین است که فرمود "محبت‌الله روح حیات است"^(۲:۲۰۹) و باز مؤکد بر این کلام حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: "علت آفرینش ممکنات حب بوده."^(۶:۳۹۱)

حال در پاسخ این پرسش که تمامیت یافتن این دو مفهوم محبت و معرفت از چه قرار است می‌گوئیم محبت و معرفت در حقیقت دو قطب یک ساختار (Structure) در مفهومی مجردند و نام آن ساختار "عرفان" است.

عرفان فرایندی فطری و جهانی است. فطری است یعنی اینکه در طبیعت و موجودیت همه چیز مخمّر است و جهانی است یعنی در میان جامعه انسان‌ها خاص کسانی که در کوه‌ها، غارها، جنگل‌ها و معابد اعتکاف و گوشه‌نشینی اختیار نموده‌اند نیست.

عرفان از آن جمیع مردمان است و چنانچه در بخشی مستقل فصلی را به آن اختصاص داده‌ایم، جمیع انسان‌ها در اعماق هسته عاطفی خود نیاز به حالات عرفانی دارند و والاترین مرتبه رشد شخصیت آنان درک تجربه عرفانی (Peak Experience) یا (Mystical Experience) است که در آن صورت آنان را دارای شخصیت تحقّق یافته می‌خوانیم (Self Realized Personality).^(۷)

جمیع مردم عارفند، اصطلاح انسان موجود عارف (Homo Mysticus) گواه این مقام است و شاید بهتر است بگوئیم همه انسان‌ها می‌توانند عارف باشند و برای این کار نیازمند تربیت روحانی می‌باشند.

عارف کسی نیست که گوشه‌گیری‌گزیند و حتی روز و شب به دعا پردازد. عارف حقیقی

کسی است که در میان مردم و در خدمت مردم باشد. حضرت بهاء‌الله می‌فرماید
"نوصیکم بخدمت الامم و اصلاح العالم" (۶:۴۰۱) مضمون بیان مبارک: شما را به خدمت
مردم و اصلاح جهان وصیت می‌کنم.

حضرت بهاء‌الله ریاضات شاقه را منع فرمود. چه ریاضتی برتر از آن که انسان در
خود تمرین صبر نماید، تمرین بخشش نماید، دست افتادگان را بگیرد، تحت هیچ
شرایطی دروغ نگوید و حقیقت را انکار نکند، عدالت را حتی اگر به زیان خود اوست
پیشه کند و بر هوای نفسانی چیره شود و تسلیم هیجان‌ات نفس اماره نگردد. از غرور و
خودخواهی پرهیزد و بر دیگران تفوق نجوید و برای دیگران بهتر از آنچه برای خود
می‌خواهد بخواهد. اشک و آه مظلومان را تحمل نتواند و از یاریشان دریغ نکند. ترحم
او تنها متوجه آدمیان نباشد بلکه به حیوانات نیز رحم نماید. حضرت عبدالبهاء
می‌فرماید: "تا تو ایند خاطر موری نیازاید چه جای انسان و تا ممکن سر ماری مگوید
تا چه رسد به مردمان". (۸:۲۱۲۰۶) به طبیعت به چشم خانه‌ای که از آغاز خداوند او را به
رایگان داده است بنگرد و در نگه‌داری و حفظ آن بکوشد. در ریزش جویبار و
چشمه‌سار و نسیم لطیف و بوی خوش مرغزار و آوای پرنندگان ترانه عشق و صفا بشنود.
در دل خویش نور مهر خداوندی بیفشاند، در سخن لطف باشد و از گفتار زشت
پرهیزد و بخاطر داشته باشد که حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: "لسان شفقت جذاب قلوب
است و مائده روح". (۹:۱۳۲/۵)

عرفان اولین درس خداوند است. حضرت بهاء‌الله می‌فرماید:

"ان اول ما كتب الله على العباد عرفان مشرق و حیه و مطلع امره الذي كان مقام نفسه
في عالم الامر و الخلق من فاز به قد فاز بكل الخير و الذي منع انه من اهل الضلال ولو
ياتي بكل الاعمال". (۱۰:۱)

عرفان بدون عمل مقبول درگاه خداوند نیست زیرا عرفان و عمل نیز مانند معرفت و
محبت دو قطب یک ساختار واحدند و بعد می‌فرمایند:

"اذا فرتم بهذا المقام الاسنى و الاق الاعلى ينبغي لكل نفس ان يتبع ما امر به من لدی
المقصود لانهما معاً لا يقبل احدهما دون الاخر هذا ما حکم به مطلع الالهام". (۱۰:۱)

فصل اول

جایگاه انسان در آفرینش

مقدمه:

چگونه می‌توانیم از جایگاه انسان در آفرینش سخن بگوئیم بدون آنکه اشاره‌ای بکنیم به اینکه آفرینش چیست؟ بسی اوقات در نوشتارها از واژه‌ها و کلمات سخن به میان می‌آید و از آن‌ها به گونه‌ای می‌گذریم که گوئی به روشنی می‌دانیم که مقصودمان از بکار بردن آن‌ها چیست در حالی که شاید آن واژه خود مرکز مسئله مورد طرح بوده و معرّف یا سمبول آن باشد. بنابراین به اختصار ابتدا به گفتگو در باره آفرینش می‌پردازیم.

واژه‌شناسی:

واژه آفرینش در یک دیدگاه، اسم مصدر است به معنای مجموعه جریان‌های آفریدن جهان مهین (عالم اکبر) و در دیدگاه‌های دیگر در معنای اسم، بخصوص اسم مفعول، آن هم در حالت تعمیم به معنای آفریدگان، به عبارت دیگر خود جهان مهین می‌باشد.

در زبان‌های مغرب‌زمین مثلاً انگلیسی واژه (Universe) یعنی آفرینش که از اصل لاتین (Universum) می‌آید که معادل کلمه (Holon) در یونانی است و از صفت (Universus) مشتق می‌شود که معنای همه باهم همه یکجا و توأم می‌باشد گاه نیز کلمه (Creation) به معنای آفرینش می‌آید که از مصدر (Creare) لاتین یعنی خلق کردن است.

تعریف آفرینش:

آفرینش عبارت است از هستن برآمده از نیستی مشروط به ضرورت تداوم علت فاعلی (Efficient Cause) در فرایند این ایجاد. به سخن دیگر مجموعه کنش و واکنش‌هایی است که به آفریدن می‌انجامد و به گونه‌ای مطلق با مداخله علت فاعلی برخاسته از علت اولیه یعنی آن که خود علتی ندارد (Causa-Sui) یعنی هیچ چیز بر آن از هیچ جهت مقدم

نیست، تحقق می‌یابد.

پل دیویس (Paul Davies) می‌گوید به نظر من آفرینش یعنی همه عناصر مادی که در فضا در میان و فی‌مابین کهکشان‌ها پراکنده شده است، می‌باشد. همه اشکال انرژی و همه چیزهای غیرمادی از قبیل امواج شتاب ثقل (Waves Gravity) و همه فضاها که تا ابدیت و بی‌نهایت گسترده شده است. (۱۱)

حضرت عبدالبهاء در تعریف طبیعت در معنای آفرینش می‌فرماید: "طبیعت کیفیتی است و یا حقیقتی است که به ظاهر حیات و ممات و به عبارت اخری ترکیب و تحلیل کافه اشیاء راجع به اوست. و این طبیعت در تحت انتظامات صحیحه و قوانین متینه و ترتیبات کامله و هندسه بالغه است که ابدأ از او تجاوز نمی‌کند بدرجه‌ای که اگر به نظر دقیق و بصر حدید ملاحظه کنی ذرات غیر مرئی از کائنات تا اعظم کرات جسیمه عالم وجود مثل کره شمس و یا سائر نجوم عظیمه و اجسام نورانیه چه از جهت ترتیب و چه از جهت ترکیب و خواه از جهت هیأت و خواه از جهت حرکت در نهایت درجه انتظام است و می‌بینی که جمیع در تحت یک قانون کلی است که ابدأ از او تجاوز نمی‌کند. و چون به خود طبیعت نظر می‌کنی می‌بینی که استشعار و اراده ندارد... جمیع کائنات حرکات طبیعی‌اشان حرکات مجبوره است و هیچ یک متحرک به اراده نیست مگر حیوان و بالخاص انسان... حال چنین انتظامی و چنین ترتیبی و چنین قواعدی که در وجود مشاهده می‌کنی می‌شود گفت که این از تأثیرات طبیعت است؟ با وجود اینکه شعور ندارد و ادراک هم ندارد. پس معلوم شد که این طبیعتی که ادراک و شعور ندارد او در قبضه حقّ قدیر است که او مدبّر عالم طبیعت است. به هر نوعی که می‌خواهد از طبیعت ظاهر می‌کند." (۲:۲) و نیز می‌فرماید: "طبیعت عبارت از خواص و روابط ضروریه است که منبعث از حقایق اشیاء است." (۱۳/۱۸)

پژوهش در ژرفای این بیانات حضرت عبدالبهاء:

در تعریف اول به ما می‌نماید که طبیعت ماهیه حقیقت یا کیفیت است ولی صورتی در ظاهر دارد که معرف جنبه مادی آنست و ترکیب و تحلیل همه اشیاء راجع به این قسمت است بنابراین جوهر و کینونت طبیعت معنوی و روحانی است. و اما این طبیعت

در تحت انتظامات صحیحه و قوانین متینہ است و آن یک قانون عمومی است کہ ابدأ از آن تجاوز نمی‌کند و در جای دیگر می‌فرمایند: "المحبة هي الروابط الضرورية المنبثثة من حقایق الاشياء بايجاد الهی" (۴:۱/۱۲) یعنی محبت روابطی ضروری است کہ از حقایق اشياء در آفرینش برانگیخته شده است و باز می‌فرمایند: "المحبة هي الناموس الاعظم في هذا الكون العظيم الالهي" (۴:۱/۱۲) یعنی محبت بزرگترین قانون در این آفرینش عظیم خداوند است و نیز می‌فرمایند: "المحبة هي النظام الوحيد بين الجواهر الفردية بالتركيب و التدبير" (۴:۱/۱۲) یعنی محبت نظام واحدی است در میان عناصر فردی چه از جهت ترکیب و چه از جهت تدبیر. در آغاز همین مکتوب می‌فرمایند: "المحبة هي نفثات روح القدس في الروح الانساني" (۴:۱/۱۲) یعنی محبت نفعه روح القدس است در روح انسان، نظم یگانه ناموس یا قانون اعظم آفرینش است بر این رو محبت روح است و حقیقت اشياء است. و همان‌گونه کہ در مورد انسان فرمودند کہ "در انسان دو طبیعت است طبیعت جسمانی و طبیعت روحانی" (۲:۸۵) کہ به ترتیب صورت حقیقت و صورت طبیعت می‌باشند. حقیقت جمیع اشياء روح اشياء است و حقیقت انسان نیز روح انسان است چنانچه می‌فرمایند "انسان به جسم انسان نیست، انسان به روح انسان است." (۱:۱/۱۳۲) روح در جمیع مراتب عالم وجود به اقتضاء آن تجلی می‌نماید. و این صورت حقیقت آن است. صورت طبیعت آن کہ جنبه مادی آنست وجودش موکول به این روابط ضروریه است کہ منبعث از حقایق عناصر یعنی روح است. آفرینش ساختارهای مشابه ساختار وجود انسان دارد و حضرت عبدالبهاء این تشابه را تأیید فرموده‌اند.

از سوی دیگر عالم هستی آغاز و انجامی ندارد به عبارت دیگر صورت حقیقت آن مستقل از زمان و مکان است و در مبداء صورت طبیعت آن ابدیت (Eternity) و بی‌نهایت (Infinity) حکمفرماست.

چنین است آفرینشی کہ انسان در آن جایگاهی (جانی و گاهی) دارد در حالی کہ انسان با دارا بودن سه مقام یعنی روح و جسم و بخش واسطه (Intermediary) آن‌ها یعنی نفس کہ از تمامیت یافتن (Integration) آن دو در یکدیگر حادث می‌شود و خود

یکی از موضوع‌های بحث است. از مذاقه در محتوای تعریف اول حضرت عبدالبهاء و تعریف دوم که در لوح خطاب به پرفسور فورل مذکور است این استنتاج حاصل می‌شود که حقیقت عالم وجود که روح وجود است محبت است. آیا سلوک در طریق عرفان در والاترین مرتبه آن جز این است که آفریده، عاشقانه در سبیل معرفت و کسب رضای معشوق یعنی آفریدگار روان است؟

تا اینجا پژوهش و بررسی ما به جایی رسید که هستی اعم از انسان و کل عالم وجود از یک بخش اصلی یعنی علی و یک قسمت معلول و اثر تشکل یافته است. این دو بخش به ترتیب یعنی حقیقت که معنوی و معقول و واقعیت که مادی و محسوس است مشترکاً در ساختار جهان هستی شرکت دارند. از آنجا که در یک تحلیل عقلی و روحانی هر حقیقتی واقعیت هست ولی هر واقعیتی حقیقت نیست در جریان این بحث همه جا واژه حقیقت را ناچاراً به جای هر دو بکار می‌بریم.

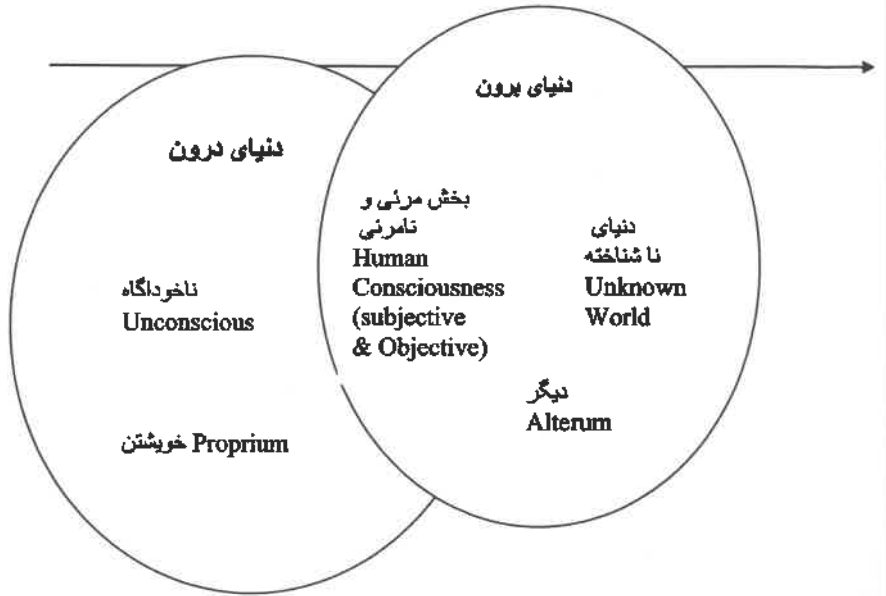
بخشی از حقیقت از دید ما پنهان است (Invisible Reality) و تنها در روان ما ساختار ذهنی (Subjective Structure) دارد و بخش دیگر می‌تواند مورد مشاهده قرار گیرد و دارای ساختار عینی است (Objective Structure) ولی همانگونه که (W.S.Hatcher) به زیبایی بررسی کرده است و ما به نقل و نقد آن خواهیم پرداخت این هر دو ساختار در جمع حقیقت (Reality) جهان را به وجود می‌آورند. لهذا انسان در جهانی که یک ساختار دو قطبی است که یک قطب آن غیر مرئی و بنابر این ذهنی (Subjective) است و قطب دیگر عینی (Objective) و مرئی جای دارد و انسان به عنوان اشرف مخلوقات نیز خود دو قطبی است.

در فصول بعد به گفتگو پرداخته‌ایم که در انسان نیاز فطری به دانستن و شناختن اعم از دنیای بیرون از خود و دنیای درون وجود دارد و تأکید می‌کنیم که میان انسان و دنیای خارج به راستی آنگونه که ممکن است تصور شود مرزی موجود نیست و انسان نه تنها بخشی لاینجزی از آفرینش است بلکه به عنوان تنها موجودی که دارای آگاهی است به آفرینش معنی می‌بخشد.

ما سخن میکل دوفرن (Mikel Dufferne) را تأیید می‌کنیم که گفت: جهان بدون

Supreme Reason

Universal Consciousness



انسان فاقد مفهوم است. نه آنکه جهان باید منتظر بماند تا انسان به آن صورت حقیقت دهد بلکه به آن خاطر که انسان با کشف صورت حقیقت آن موفق می‌شود به آن معنی ببخشد.^(۱۲) به هر حال آدمی در تلاش شناخت دنیای بیرون از خود و دنیای درون خویش است چه آن بخش که غیر قابل دیدن و چه آن قسمت که مرئی است. ما در یک کار تحقیقی دیگر^(۱۳) به عنوان یک قیاس منطقی (Postulate) بیان داشتیم که یک آگاهی جهانی (Universal Consciousness) برخاسته از عقل کل جهان را در بر گرفته است و در جمیع شئون آن من جمله حیات انسان نفوذ می‌کند و بدین سان می‌کوشد رابطه و نسبت میان بخش آگاه و شناخته و مرئی و بخش ناشناخته و نامرئی و ناخودآگاه را روشن کند به دیاگرام صفحه قبل توجه فرمائید:

بخش ناشناخته و ناپیدای این دیاگرام با تلاش و کنکاش انسان اندک اندک به دنیای شناخته شده و مرئی می‌پیوندد و در قسمت ناخودآگاه البته می‌دانیم چیزهایی بر ما گذشته است و آنچه را نیز نمی‌دانیم به یاری روان‌شناس می‌توانیم بشناخت آن موفق شویم. قسمتی نیز هست که به هر حال در ناخودآگاه ما می‌ماند و ما جز از طریق علم و به طور غیرمستقیم به شناخت آن موفق نمی‌شویم. آنچه در درون سیستم اعصاب و یا غدد داخلی و بالاخره سلول‌ها و مولکول‌ها و اتم‌های وجود ما می‌گذرد نمی‌دانیم آن‌ها اگرچه اسرار آمیزند ولی علم ما را به کشف آن‌ها موفق می‌دارد. آنچه در این مرحله می‌یابیم شریعت الهی است یعنی، درک و کشف روابط ضروریه منبعث از حقایق اشیاء است. در همه مناظر آن چه دنیای درون - نفس خویش، چه دنیای بیرون و چه دنیای معنوی که در هر دو عالم مزبور و در میان آن دو به نحو فعال حضور دارد و از همه بهتر از آنجائی که از جمیع این عوالم می‌آیند هر دو قائمند.

دین و عرفان هر دو از یک مقوله‌اند. حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: "رأس الدین هو الاقرار بما نزل من عندالله و الاتباع لما شرع فی محکم کتابه"^(۱۴:۹۲) مضمون بیان مبارک این است که اساس دین اعتراف و ایمان به آنچه از جانب خداوند نازل شده و پیروی هر آنچه در کتاب او بر بندگان نوشته شده است می‌باشد. و باز می‌فرماید: "اصل کل العلوم هو عرفان‌الله جلّ جلاله و هذا لن یحقّق الا بعرفان مظهر نفسه"^(۱۴:۹۳).

مضمون بیان مبارک این است که اصل و ریشه همه علوم عرفان خداوند است و این هرگز میسر نمی‌گردد مگر به عرفان مظهر او. مرکز میثاق امر مکرّم اوست که می‌فرماید: "شریعت روابط ضروریه است که منبعث از حقایق کائنات است." (۲:۱۱۲) پس می‌توان گفت عرفان حق علم حقیقی و معرفت به روابط ضروریه منبعث از حقایق اشیاء است. بدین‌رو هر بحثی در خصوص دین و علم و نسبت و روابط آن‌ها سخن از عرفان حق است. ویلیام هاچر (W.S. Hatcher) در بحث ارتباط دین و علم تکیه سخن را بر ابزار دیگری غیر از تصوّرات ذهنی (Subjective) نهاده است. محور گفتار او تجربه (Experience) است چه نوع عینی (Objective) آن و چه آن تجربه‌ای که به هر حال به صورت یک احساس به درک در می‌آید و در حد خود قابل بیان است. از قبیل تجربه عرفانی (Mystical Experience). آنگونه که فی‌المثل ویلیام جیمز شرح داده است. ما ترجیح می‌دهیم سخنان هاچر را عیناً نقل کنیم. وی سعی نموده است از خلال تحلیل‌های خود "جابگاه" علم و دین را در رابطه با بحث ما یعنی عرفان مشخص نماید و می‌نویسد "کار ما از یک سو تلاش است برای ارتباط با شناخت حقیقت و واقعیت (Reality) به یاری تشکیل انگاره‌های روانی و ذهنی. در این راه ما تصوّرات و تخیلات خود را به کار می‌بریم تا آن شکاف و فضای خالی موجود میان تجربیات را پر کنیم. برای آنکه بتوانیم به درک ساختار حقیقت نامرئی (Invisible Reality) موفق گردیم این انگاره‌های ذهنی را پهلوی هم می‌گذاریم و شکل یک تئوری به آن می‌دهیم تا صحت و اعتبار آن را از طریق تجارب بیشتر آزمون کنیم. در جریان این‌گونه بررسی، حقیقت - واقعیت یافته‌هایمان را انتظام می‌دهیم و تعمیم می‌بخشیم تا بتوانیم آن را علم بنامیم. از سوی دیگر با قبول اینکه خود ما از عالم غیر مرئی و ناشناخته می‌آئیم و پس از مرگ به همین عالم غیر مرئی و ناشناخته باز می‌گردیم. خود این محدودیتی را که از آن رنج می‌بریم و عظمت حقیقتی را که از آن احاطه شده‌ایم بر ما روشن می‌کند و در ما این احساس را برمی‌انگیزد که حقیقت غائی (Ultimate Reality) متعالی است و نیز ما را آگاه می‌کند که تا چه اندازه نظرات و تئوری‌های ما نارسا و نسبی است. به همین علت است که ما بسوی تجربیات والاتر و کسب معرفت بیشتر رانده می‌شویم. این انتظام و تعمیم پژوهش‌ها و

کنکاش‌های ما موجد چیزی می‌شود که آن را دین می‌نامیم. حیات انسان در روی زمین حاصل فشار دائمی ایجاد شده میان این دو قطب تلاش است و گفتمان انسان نتیجه مکالمه و جدل (Dialectics) میان این دو است. علم بر اساس روابط محدود و انتخاب شده استوار است و قانون عمومی علت و معلول که در مورد ساختار جمیع اشیاء جای دارد با رابطه سطحی میان فرضیه (هپوتز) و نتیجه شکل گرفته است. و حال آنکه دین روابط وسیع‌تری را به خدمت می‌گیرد و خود را کمتر محدود در انتخاب‌های مشروط می‌کند و در ژرفای جهان ناپیدا و واقعیت‌های غیر عینی هم از پای نمی‌ایستد. گفتمان دین بر مفاهیم گوناگون و عمیق ولی در مواردی فزّار پایه‌گذاری شده است.

فی‌المثل زمینه دین و پژوهش در عرصه آن برای اعتلاء در اندیشه و درک حقیقت، پدیده وحی (Phenomenon of Revelation) یعنی کلام خداوند را محور قرار می‌دهد.^(۱۵) موضوع عرفان یعنی برترین مرتبه شناخت در اطراف مسائلی از قبیل پیدا و ناپیدا، شناخته و ناشناخته، خودآگاه و ناخودآگاه دور می‌زند.

داشتن تصویری روشن و مورد اعتماد، معتبر و متکی بر ایمان از ناپیداها (Unconscious Invisible)، و ناشناخته‌ها (Unknown) و آنچه خویشتن ما از آن آگاه نیست (Unconscious) در روان ما عرفان نام دارد و بر تارک آن ذات غیب منبع لایدرک جای دارد و در مرآت وجود وجه منیر و تابناک مظهر او که معرف جمیع صفات، اسماء و افعال خداوند در حد اطلاق است ظاهر و درخشان است. دین و علم که به کمال تأسف در گذشته به معارضه و مبارزه پرداختند و بر انهدام یکدیگر اقدام نمودند. اکنون در ظل تعالیم بهائی که به بشریت تعلیم داده است که دین و عقل و علم باید با هم منطبق و متحد باشند و حضرت عبدالبهاء از راه تبیین فرمود: «دین و علم توأم است از یکدیگر انفکاک نماید و از برای انسان دو بال است که به آن پرواز نماید. جناح واحد کفایت نکند. هر دینی که از علم عاری است عبارت از تقلید است و مجاز است نه حقیقت.»^(۱:۱/۳۱)

با توجه به اتحاد و انطباق علم و عقل و دین و با تأیید نحوه تحلیل و تفکر ویلیام هاجر می‌گوییم که علم و دین در حقیقت دو قطب ساختار معرفت عالم انسانی هستند. این تخالف ظاهری در حقیقت معرفت مخالفان سازنده (Constructive Opposites)

می‌باشند. مخالفت آن‌ها از جهت رویکردشان برای درک و شناخت حقیقت است که یکی خود را در دنیای مادی، عینی و پیدا (مستقیم و غیر مستقیم) محدود نموده است و دیگری یعنی دین از این مرزهای مادی تجاوز نموده به عالم ناپیدا، ذهنی، غیر مادی و در وراء مرزهای زمان و مکان تاخته و به جستجوی حقیقت پرداخته است ولی بهر حال با یکدیگر از طریق تبادل دلیل و برهان (Dialectic) نقشی روشن از حقیقت به وجود می‌آورند.

حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: «اختلاف بدو قسم است یک اختلاف سبب انعدام است... و این مذموم است اما اختلاف دیگر که عبارت از تنوع است آن عین کمال و سبب ظهور موهبت حضرت ذوالجلال^(۱:۳۷) اتفاقاً معنای واژه (Dialectic) که یکی جدل است یعنی مناقشه و مقابله معنای دیگرش یافتن با نخ است و به راستی باید گفت در این مورد دین و علم تار و پود بافت زیبای حقیقت را به وجود می‌آورند تا تن عاری از فهم و ادراک را بیوشانند و از بند جهل و نادانی رهائی بخشند.

همه این پژوهش‌ها و کوشش‌ها در حد اعلی و کیفیت والای خود عرفان نام دارد. زیرا همان‌گونه که در آغاز این فصل ذکر نمودیم از فرایندهای روحانی نشئت می‌گیرند و از نظم برخوردارند.

همان‌گونه که هاینس ورنر (Werner. H) در تئوری ارگانیسمیک (Organismic Theory) در علوم اجتماعی و انسانی در باب رشد (Development) پژوهش و تأیید نموده است^(۱۶) به نحوی هم‌آهنگ نظریه مبدأ واحد را مقبول و ثنویت را قاطعاً رد می‌کند و این در دیدگاهی عمیق و دقیق از آن رو که آئین بهائی نیز روح را صادر از مشیت خداوند می‌داند و مبدأ اصلی و واحد دانسته و ماده را ثانوی به نحوی که روح سبب حیات ماده است مؤید این تئوری می‌باشد. این نظر در همه دیدگاه‌های حیات‌شناسی و روانشناسی و فلسفه و کیهان‌شناسی تاریخی همه جا صادق است. در منظر تاریخ ادیان در جریان یک سلسله متناوب تفرق (Diffemtiation) و تمامیت و اتحاد (Integration) و در جریان تاریخ بشر و به خصوص تاریخ ادیان بر طبق اصل ظهور و بروز تدریجی و پیش‌رونده حقیقت از طریق وحی (Revelation) و از طریق تجزیه و تحلیل نتایج آن به

روش علمی، عالم انسانی را هرچه بیشتر به مرتبه کمال خود رسانده‌اند تا بتوانند به درک مناظر گوناگون حقیقت موفق و از بند جهل و نادانی رهائی یابند.

تا اینجا رابطه و نسبت علم و دین را مورد بحث قرار دادیم و قرابت طبیعی آن‌ها را بیان داشتیم و لزوم انطباق آن‌ها را با هم شرح دادیم. اکنون تاکید می‌کنیم که دین و عرفان نیز نه تنها قرابت و انطباق دارند بلکه منشاء واحد داشته اثر متقابل و مثبت بر یکدیگر دارند. ایمان ثمره عرفان است و دین بدون ایمان غیر ممکن است. بعضی محققین در این زمینه کوشیده‌اند اثبات نمایند که حالات و تجربیات عرفانی دارای جنبه خاص و مستلزم شرایط ویژه‌ای می‌باشند و بیشتر آن‌ها را حالاتی فرار، کوتاه و اسرارآمیز شمرده‌اند. ولی چنانچه از واژه آمیخته تجربه عرفانی (Peak Mystical Experience) یعنی احساسی در منتهی درجه، اگر این فرایندی جدا از جریان زندگی هر انسان و یا همه انسان‌ها باشد راه گشای هیچ مشکل روحانی، روانی، اجتماعی در زندگی آنها نیست. ما بر این باوریم که حالت عرفان در جمیع موقعیت‌های زندگی در شرایط جاری و متعارفی که انسان پیوسته با آن‌ها روبروست می‌تواند و باید بتواند ایجاد شود و ال‌عرفان چگونه در تحولات روحانی، اخلاقی و اجتماعی جامعه انسانی می‌تواند تأثیر مثبت خود را داشته باشد. وقتی آدمی به گونه‌ای طبیعی و فارغ از هر عامل برونی به عبارت دیگر بالبداهه (Spontaneously) دارای تخیلات نیک، افکار نیک، داوری‌های عادلانه، مقاصد نیک، تصمیمات نیک و رفتار و اعمال نیک است در همان حال یک حالت عرفانی را تجربه می‌کند و دارای بهترین و پاکترین احساسات است. او خویشتن را باز می‌یابد و به یاری الهام و کشف و شهود (Inspiration and Intuition) به مشاهده نفس خود می‌نشیند و آنچه را خداوند چون ودیعه در آن متجلی ساخته است کشف می‌کند. در همین لحظه است که او را حیرت در می‌گیرد. حیرت از مشاهده تفاوتی که میان آن خویشتنی که می‌پنداشت از آن اوست و این خویشتن که اکنون در برابر چشمان متحیر او خود را می‌نماید. آری این همان خویشتن خود اوست. آن خویشتنی که آن را نمی‌شناخت. در این لحظه او از "متصاعدان سموات سلوک" (۱۷:۲/۲۹۹) است که سالک و طالب کعبه مقصود است.

برای حالت عرفانی یافتن به گونه خاصی نشستن و چشم بر هم نهادن و دریچه‌های حواس را بستن خوش است. چون خود او فرمود "کور شو تا جمالم بینی و کور شو تا لحن و صوت ملیحم را شنوی" و فرمود "کور شو یعنی از مشاهده غیر جمال من و کور شو یعنی از استماع کلام غیر من و جاهل شو یعنی از سوی علم من" (۳:۱۱) و در جای دیگر فرمود "سمعك سمعی فاسمع به و بصرك بصری فابصر به" (۳:۴۴) با چشم من بین و با گوش من بشنو" و باز هم در جای دیگر جسم و روح او را چنین تعلیم داد:

"زینوا رؤسکم باکلیل الامانة و الوفاء و قلوبکم برداء التقوی و السنکم بالصدق الخالص و هیا کلکم بطراز الأداب کلّ ذلك من سجة الانسان لو انتم من المتبصّرين" (۱۰:۱۲۰)

مضمون بیان مبارک اینکه سرهای خویش را به تاج امانت و وفا و قلب‌هایتان را به جامه پرهیزکاری و زبان‌های خود را به راستی حقیقی و ابدان خود را به زیور ادب زینت دهید. این همه صفت انسان است اگر از صاحبان بصیرتید و باز فرمود "کونوا فی الطرف عقیفاً و فی الید امیناً و فی اللسان صادقاً و فی القلب متذکراً" (۱۷:۲/۱۲۸)

مضمون بیان مبارک اینکه چشمان عقیفی داشته باشید و دست‌های امینی و زبانی راستگو و در قلب پیوسته به یاد خداوند باشید.

و باز بندگان را در مناظری گوناگون پند می‌دهد: "کن فی النعمة متفقاً و فی فقدها شاکراً و فی الحقوق امیناً و فی الوجه طلقاً و للفقراء کنزاً و للاغنیاء ناصحاً و للمتندی مجیباً و فی الوعد وفیاً و فی الامور منصفاً و فی الجمع صامتاً و فی القضاء عادلاً و للانسان خاضعاً و فی الظلمة سراجاً و للهموم فرجاً و للظلمان بحراً و للمکروب ملجأً و للمتظلوم ناصرأ و عضدأ و ظهراً و فی الاعمال متقیاً و للغریب وطنأ و للمریض شفأً و للمتستجیر حصناً و للضریر بصراً و لمن ضل صراطاً و لوجه الصدق جمالاً و لهیکل الامانة طرازاً و لیبت الاخلاق عرشاً و لجسد العالم روحاً و لجنود العدل رایة و لافق الخیر نوراً و للارض الطیبة رذاذاً و لبحر العلم فلکاً و لسماء الکریم نجماً و لرأس الحکمة اکیلاً و لجبین الدهر بیاضاً و لشجر الخضوع ثمرأ" (۱۷:۲/۱۵)

مضمون بیان مبارک اینکه در وقت نعمت انفاق کن و آنگاه که ترا نعمتی نیست شاکر

باش در نگه‌داری حقوق امین باش و گشاده‌رو باش و برای فقیران گنج و به جهت اهل ثروت پنددهنده و ندادهنده را پاسخ‌گو و به وعده‌ات وفادار باش و در کارها دادگر باش و در جمع ساکت باش و در داوری عادل باش و برای انسان‌ها فروتن باش و در تاریکی چراغ باش و برای غمگین یاوری و برای تشنه دریا و از برای اندوهگین پناه و برای مظلوم یار و کمک و پشتیبان و در کارها پرهیزکار و از برای غریب میهن باش و برای مریض بهبودی و آنرا که پناه می‌جوید دژ محکمی و برای آنکه ناینیاست چشم و برای آن کس که گمراه است راهی و برای چهره صدق و راستی زیبایی و برای هیکل امانت زیوری و در قلمرو اخلاق کرسی و برای جسد جهان روح. برای سپاه عدل پرچمی و برای اقی نیکوکاری نوری و برای زمین پاک نم‌نم بارانی و برای دریای علم کشتی و برای آسمان بخشش ستاره و برای سر حکمت تاج و از برای چهره زمانه سپیدی و رستگاری و برای درخت فروتنی میوه‌ای... .

توجه به این نصائح حضرت بهاء‌الله بازگشت به سوی خود و مشاهده درون خویش است. آن خویشتن یا نفسی که فرمود: «اگر سالکان از طالبان کعبه مقصودند این رتبه متعلق به نفس است ولکن نفس‌الله القائمة فیہ بالسنن مراد است و در این مقام نفس محبوب است نه مردود...» (۱۷:۲/۲۹۹) آنچه در بیان مبارک حضرت بهاء‌الله زیارت شد: انفاق، شکر، امانت، گشاده‌روئی، دستگیری بینویان... همگی تجلی صفات خداوند در نفس انسان‌اند و از سوی دیگر همه گویای روابط اجتماعی و روحانی با جامعه است. پس ملکوت در این عالم متجلی است و وجود هر فرد در جمع بازتابی دارد و حالت جمع در فرد منعکس است. وقت آنست که بگوئیم آفرینشی که در آن زندگی می‌کنیم از هر جهت بر آن بیاندیشیم آغاز آنکه بر آن آغازی نیست از عالم ملکوت شروع می‌شود تا پائین‌ترین مراتب عالم ناسوت گستره پیوسته‌ای (Continuum) را شامل است که انسان بخشی برجسته از آن را شامل است. در فصل دیگر بار دیگر به مناظری خاص از این بحث باز خواهیم گشت و بحث در باره آفرینش را به همین جا پایان می‌دهیم.

انسان:

اگرچه به سخن جلال‌الدین محمد مولوی عالم هستی در حضرت دلدار منعکس است.

دوش بودم در حریم واقف اسرار مست
عالمی دیدم عیان در حضرت دلدار مست
مهر ماه و چرخ انجم آب و آتش بادو خاک
سال و ماه و روز و شب با گنبد دوار مست
آسمانها و زمین چرخ و فلک لوح و قلم

لامکان اندر مکان چون گردش پرگار مست (۱۸)

ولی از همه مست تر انسان است. آن مستی که هر چه افزون تر می شود انسان هوشیار تر می گردد. تا باده چه باشد و مستی چه معنایی را افاده کند و هوشیاری گویای چه کیفیتی باشد. در بحثی که در پیش داریم خواهیم دید که این باده به دست روح پرورده شد و نفس جرعه جرعه از آن نوشید و از مرتبه نفس اماره به درجه والای نفس جبروتیه رسید. باهم برویم داستان انسان را در این دیدگاه مطالعه کنیم.

واژه‌شناسی:

انسان به معنی آدم، و معنای دیگر آن لبه کوه، نوک انگشت و لبه تیز شمشیر و مردمک چشم می باشد. کلمه انس به معنی بشر، انسان، آدم و مردم است. واژه‌های انسان و انس هر دو عربی است (ریاض اللغات - فرهنگ معین).

کلمه انسان به صورت مصدر هم به کار رفته است به معنی انسان گردانیدن (To Humanize) و در زبان انگلیسی واژه (Man) یعنی انسان و مرد از ریشه گوتیک مانا (Mana) و از کلمه (Man) در همین زبان به معنای فکر کردن و اندیشیدن است. در زبان لاتین کلمه (Homo) یعنی انسان و زبان هائی که ریشه لاتین دارند مانند فرانسه (Homme) و پرتغالی (Homem) و اسپانیولی (Hombre) و ایتالیائی (Uomo) از همین واژه مشتق شده است.

تعریف انسان:

انسان تنها موجودی است که ایستاده راه می رود، قدرت تکلم و بیان و خط دارد، دارای توانائی کشف و مکاشفه است. حاکم بر طبیعت می باشد، موجودی متفکر و مختار و دارای روح جاودان قادر به عرفان آفریدگار خود است.

باید گفت که تعریف انسان در یک تقریر کوتاه از آن رو که ابعاد بیشمار در تعریف

آن مداخله دارد غیر ممکن است. در میان این ابعاد بعضی به گونه‌ای جهانی در همه انسان‌ها اشتراک دارد و آن‌ها را ویژگی‌های جهانی انسان (Human Universals) می‌نامند که شامل مناظری است از فرهنگ جامعه، زبان، رفتار ولی با ارزشی آماری (Statistical Values) ثبت نشده‌اند بدان سبب که در عمومیت آن‌ها تردیدی نیست.^(۱۹)

البته اضافه می‌کنیم که صفات دیگری در نزد انسان هست که در عین آنکه مدل بر جنبه‌های خاص می‌باشند ولی آنقدر گوناگون و وسیع هستند که دیدگاه تازه‌ای به نام نسبیّت در ویژگی‌های انسان را به وجود آورده‌اند (Human Universals Relativism) و بعضی از پژوهندگان آن را نسبیّت فرهنگی (Cultural Relativism) نامیده‌اند. در تعریف انسان موضوع اصلی ماهیت (Entity) اوست و باید به تعریف ساختار این هویت پردازیم. واژه ساختار تنها به جنبه‌های مادی و جسمانی اطلاق نمی‌شود بلکه شامل مناظری معنوی نیز می‌گردد گروهی از اندیشه‌وران عامل واحدی را در این ساختار مداخل می‌دانند (Monism) و این مشرب دو دیدگاه متفاوت را شامل است.

عده‌ای بر این اعتقادند که این عامل واحد تنها ماده است آنها مادیون بنیادگرا (Radical Physicalist) هستند. در میان همین متفکرین کسانی هستند که به وجود روح معتقد هستند ولی آن را نسبت به ماده پدیده مؤخری می‌دانند و آن را از جهت علمی از ماده لایتجزی و سایه‌ای از آن می‌شمارند. در این صورت روح نسبت به ماده (جسم) یک پسین پدیده (Epiphenomenon) است.

اندیشه‌وران در دیدگاه دوم بر این باورند که در جهان یک حقیقت غائی (Ultimate Reality) وجود دارد که پیش از همه راجع به انسان است آنان برای ماهیت انسان منشاء واحدی را قائل می‌باشند و آن قلمروی است روحانی به زبان دیگر به نظر آنان حقیقت غائی روح است و ماده اصالت ندارد.

فلسفه ایده‌آلیسم و بخصوص ایده‌آلیسم مطلق (Absolute Idealism) این اندیشه را ترویج می‌نماید. جرج برکلی (G. Berkeley) از جمله این فلاسفه‌اند. در مشرب ثنویت (دوگانگی Dualism) اعتقاد بر این است که روح و جسم هر دو منشاء انسان می‌باشند اینان نیز بر دو دسته‌اند:

برخی بر این باورند که میان روح و جسم تعامل و تفاعل (Interaction) وجود دارد. گروه دیگر را عقیده بر این است که روح و جسم به توازی هم عمل می‌نمایند (Parallelism) و دکارت مروج نظریه اول است و لیبنتز (Laibniz) نظریه دوم را تأیید می‌کند.

در این جا قصدمان بحث مفصل در باره نظریات فلسفی در این موضوع نیست ولی برای تعیین خاستگاه فکری که این کتاب بر آن مبتنی است اشاره‌ای به این نظرات گوناگون ضروری است.

بدون اتکا به نظریه ثنویت دکارت (1596-1650 Descartes) و یا نظریه توازی لیبنتز (1646-1716 Laibniz) دیانت بهائی تأیید می‌کند که انسان اگر چه از جهت منشاء واحد است ولی از نظر بروزات زندگی دارای دو ماهیت است: روحانی و جسمانی چنین ساختاری را نمی‌توان در دیدگاه‌های فوق ثنوی دانست از آن جهت که ماهیت روحانی انسان بر ماهیت مادی وی از هر نظر تقدم دارد. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: "روح انسان سبب حیات جسد انسان است" (۱:۱۴۳) و در رابطه با مقام انسان می‌فرماید: "در انسان دو مقام است یک مقام انسانیت که تعلق به عالم بالا دارد و فیض ربوبیت است یک مقام حیوانیت که تعلق به عالم ناسوت دارد یعنی جنبه حیوانی." (۱:۱/۹۷)

این دو ماهیت در یکدیگر تمامیت یافته و بخشی واسطه ایجاد می‌نماید که نفس (روان Psyche) نام دارد. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: "این نفس ناطقه (= Psyches Soul) واسطه است میان روح انسانی (Spirit) و جسم... اگر جنبه حیوانی غالب بر نفس شود از حیوان پست‌تر است... اگر جنبه روحانی غلبه بر نفس کند نفس قدسیه شود..." (۱:۱/۱۶۸)

روح پاک و مقدس است و از ویژگی‌های ماده فرومایگی است. ولی با تمامیت یافتن و تکامل در روح و ایجاد نفس جمیع اعمال انسان چه روحانی و چه نفسانی و چه جسمانی مآلاً راجع به نفس است. به زبان دیگر اعمال و اخلاق و رفتار انسان نتیجه تفاعلات و تبدلاتی است که در نفس صورت می‌پذیرد. که نه مطلقاً روحانی است و نه منحصرأ مادی. به سخن شیرین شاعر:

نفس را با روح هرگز یک مدان
روح را مسهر درخشانی شمار
فراق باشد در میان این و آن
نفس را چون ماه پیک بی قرار
ماه گیرد پرتو خود ز آفتاب
نفس هم از روح یابد آب و تاب (۲۰)

در همین راستا ارسطو می‌گوید: "در نفس ما یک قسمت عقلانی است که باید حکمران شود و یک قسمت شهوانی که باید زیر اطاعت آورده شود." (۲۱)

در باب تمامیت یافتن و تکامل جسم در روح در یک تحقیق دیگر و در دیدگاهی علمی به تفصیل به بحث و بررسی پرداخته‌ایم که خوانندگان را به آن مراجعه می‌دهیم. (۲۲)

آن ابعاد جهانی که در آغاز این مقال به آن‌ها اشاره نمودیم ویژگی‌هایی است که ساختار هستی انسان از جهات عاطفی، عقلانی و عملی گواه آنست. (۲۳)

ولی همانگونه که گفته شد نکته‌ای اساسی‌تر می‌بایست روشن شود و آن اینکه ماهیت این ساختار چیست و مؤلفه‌ها و یا ساختارهای فرعی آن کدامند.

تلاش‌ها و بررسی‌های پژوهش‌گران در این رابطه تنها مربوط به انسان جهان کنونی نیست بلکه راجع است به انسان از زمان ماقبل تاریخ تا عصر کنونی. این پژوهش‌ها از آن‌رو در خور اهمیت هستند که گویای ویژگی‌های سرشتی می‌باشند و از آغاز زندگی ابتدایی در غارها و جنگل‌ها و دلمن‌ها (Dolman) دارای آن بوده است.

وجود این ویژگی‌ها که مناظر خاص زندگی انسان را همراه با تحولاتی که در ادوار گوناگون داشته است نشان می‌دهد. بسیاری از این یافته‌ها حاصل بررسی‌های باستان‌شناسی و انسان‌شناسی فرهنگی (Cultural Antropology) است و ساده‌ترین آن‌ها که مورد بررسی و قبول محققین قرار گرفت این بود که انسان تنها موجودی است که روی دو پای خود می‌ایستد و تنها با دوبا راه می‌رود و اصطلاح انسان ایستاده (Homo Erectus) از این رو است.

پژوهش‌های دیگر معلوم داشت که انسان موجودی است که با وجود نداشتن امکان سخن گفتن (در دوران ماقبل تاریخ) می‌توانست بفهمد و بداند و همین دانستن و فهمیدن در مرحله‌ای ابتدایی او را به یکی از بزرگترین اختراعاتش که در حقیقت کشف یکی از توانائی‌های نهادی و سرشتی او بوده موفق ساخت و آن کشف "سخن گفتن" است.

تئوری ناتویست پیدایش زبان مؤید همین است. به همین دلیل او را انسانی داننده (برای اینکه نگوئیم دانا) (Homo Sapiens) نامیدند. این انسان که توانائی سخن گفتن را در خود کشف کرده و به عنوان اولین اختراعش به تدریج به آن شکلی بخشید که ره کمال سپرد ولی در درون او چیزی می‌گذشت حتی پیش از آن که آن را به همان کلمات که در حقیقت علائمی ساده (Simple Symbols) بیش نبودند بر زبان آورد. آنچه در درونش می‌گذشت شکل ابتدائی تفکر بود. سخن تفکری بیان شده است تفکر ابتدائی (Rudimentary form of Thought) او آرام آرام به سخن ابتدائی (Rudimentary Language) تبدیل شد و بدین‌گونه بود که محققین برای وی واژه آمیخته (Homo Loquens) را برگزیدند که در حقیقت هر دو معنی را یعنی توانائی تفکر و توانائی سخن گفتن را در خود داشت.

این انسان برای خود خانه‌ای ساخت که بر خلاف لانه حیوانات و آشیانه پرندگان که از میلیون‌ها سال پیش همچنان به همان شکل باقی مانده و تغییری ننموده است به سرعت ره کمال پیمود و تبدیل به بنائی به تدریج بسیار غامض و پیچیده امروزی شده است. او وسائلی را که باید با آن شکار کند و یا با آن زندگی کند و خود را در برابر حوادث و خطرات حفظ کند ساخت و پژوهشگران او را انسان صنعت‌گر (Homo Faber) نام نهادند. در ساختن ابزار و آلات خانه و آشیانه‌اش اندک‌اندک زیبایی و هنر را که از نیاز نهادی برتر دیگری بنام نیاز به زیبایی (Metaneed to Beauty) نشئت می‌گرفت بکار برد. (۲۴) محقق دیگری نیاز فطری حسی روحی به زیبایی را (Psycho-Sensorial Need to Beauty) (۲۳) که خاستگاه انگیزه آن در وجود وی بود وارد کرد. هنوز در قبائل با زندگی ابتدائی در افریقا و جزائر پاسفیک به صورت هنرهای خاص آرایش تن با رنگ‌های طبیعی و پر پرندگان در جشن‌های آن‌ها مشاهده می‌کنیم و بدین‌سان عنوان انسان هنرمند (Homo Artificiosus) را بخود اختصاص داد.

و اما این انسان متوجه کمبود بزرگ دیگری در زندگی خود شد: او نمی‌توانست تنها زندگی کند و خداوند، خدا گفت خوب نیست که آدم تنها باشد پس برایش معاونی موافق وی بسازیم (پیدایش باب ۲ آیه ۱۸) و بدین‌سان اولین نتایج کشش به زندگی

اجتماعی ابتدائی (Primitive Society) پدید آمد و انسان عنوان تازه‌ای را بر عناوین گذشته‌اش افزود: انسان اجتماعی (Homo Gregarius) اینکه انسان از همان آغاز دوست می‌داشت و در وی عواطف قوی موجود بودند پاسخش در یافته‌های باستان‌شناسی بدست آمده است. در سال ۱۸۶۸ در سواحل صخره‌ای رودخانه وزر (Vezere) در بخش مرکزی فرانسه غاری کشف شد که در آن بقایای سه‌مرد و یک‌زن و یک‌کودک که نام انسان کروماتیون (Homo Cro-Magnon) یافتند بدست آمد. این جمع باستانی (Archaic) آشکارا وجود عواطف میان زن و مرد و شکلی ابتدائی از خانواده را می‌توان در آن مشاهده نمود لاجرم عنوان زیبایی دیگری به عناوین گذشته انسان افزوده شد: انسانی که دوست می‌دارد (Homo Amans) و عشق می‌ورزد و در نقاشی‌هایی که در غارها و شکفت‌ها بدست آمده و حتی مجسمه‌هایی که علی‌رغم کم‌توانیش خلق کرده بسیار دیده شده است که کودکی در دامان مادر و یا پدر احتمالاً در جریان حوادث طبیعی بخواب ابد رفته‌اند تا امروز آگاهی ما را به حقایقی به این زیبایی و عظمت بیدار کنند.

آنچه هم آن زمان و هم امروز در نزد حیوانات به صورت محبت غریزی سبب بقاء ارتباط بچه‌ها و مادرهای حیوانات دیده می‌شود و همچنان بدون تغییر و رشد (Stereotyped Behaviour) باقی مانده است در نزد آدمیان پیوسته در تغییر و تحوّل و تعالی بوده و خواهد بود. این نقاشی‌ها اگر چه از جهت فنون هنری چندان واجد ارزش نیستند ولی از جهت روح هنر بسیار گویا می‌باشند و از جهت پیامی که با خود دارند در مقایسه کمتر از نقاشی‌های زمان ما نیستند و حتی شاید اینان از آنان الهام می‌گیرند.

و همان‌گونه که مارگارت مید (Margaret Mead) (۲۵) می‌گفت آدمی دلش برای گذشته‌اش تنگ می‌شود (Nostalgia of the Past) شاید بدین سان به این تنگ‌دلی در این هنر نقاشی و مجسمه‌سازی کنونی پاسخی داده می‌شود. (۲۵)

ویژگی دیگر انسان حالاتی است که نشان پرستش او از عناصر طبیعت است از آن میان پرستش خورشید سابقه و اهمیت بیشتری دارد. در تصاویر بدست آمده از غارها، گونه‌هایی از حرکات: ایستادن، نشستن، زانو زدن، دست به آسمان یا زیدن همه‌گواهی از نیایش است. واضح است که این رفتارها در رابطه با نیازهای فطری بروز می‌نمودند. در

مناجاتی از حضرت بهاء‌الله زیارت می‌کنیم: "اگر کرم نبود دست ارتفاع را نمی‌آموخت
تراپ چه و ارتفاع چه..."^(۶:۳۵۷) این کشش، تمایل فطری و طبیعی آدمی است به
پرستش نیروئی ماوراء انسان (Suprahuman) و یا مافوق طبیعت (Supranatural).

اگر آدمی اندیشه ابتدائی داشت، گویش ابتدائی داشت، لاجرم داوری ابتدائی نیز
می‌داشت و بر این اساس باوری ابتدائی نیز در وی موجود بود. این باور نیاز به دانستن
غامضی نداشت. دیوید هیوم (D.Hume) می‌گوید "فضاوت‌کردن باور داشتن است هرگز
دانستن نیست."^(۲۶) بر این پایه عنوان دیگر انسان اینست (Homo Religiosus) - انسان
مذهبی).

در خلال رفتارهای مذهبی انسان ابتدائی تمایل وی به شناخت عوالمی که از دیده
پنهانند (Occult) و گاه جادوگری (Magic) و بالاخره گرایش به شناخت اصل و منشاء
خود او و حالات و کیفیاتی که در جمع معرف منظری عرفانی اگر چه آن هم ابتدائی به
زندگی وی است و عنوان زیبای دیگری از آن وی شد: انسان عارف (Homo Mysticus)
از همان آغاز انسان‌ها در میان خود نظمی را اگر چه بسیار ابتدائی، ایجاد کردند و کسی را
به نام پیر، رهبر که اتفاقاً همیشه مسن‌ترین میان آن‌ها بود برای ترتیب امور خود
برگزیدند. این جوانه همان چیزی است که امروز آن را سیستم سیاسی (Politycal
System) می‌نامیم. و به همین خاطر ارسطو آدمی را (Political Ammal) نامید ولی ما از
آن رو که به هر حال انسان اشرف است بر حیوان و ثانیاً از جهت هماهنگی ترکیب
واژه‌ای عنوان انسان سیاسی (Homo Civilis) را بر وی می‌نهیم.

در آغاز این فصل اشاره نمودیم که تعریف انسان از آن جهت که ابعاد و متغیرهای
بی‌شماری مداخله دارند بسیار پیچیده است. بهر حال ویژگی‌های عمومی دیگر در نزد
انسان موجود است که به بر شمردن آن‌ها بسنده می‌کنیم: انسان موجودی پیوسته در حال
تحوّل است چه از جهت مادی و جسمانی و چه از جهت روانی و روحانی.

این عنوان انسان متحوّل (Homo Evolvens) است. همچنین انسان موجودی است
متحرک و متأثر که هر دو در سیستم انگیزه‌های وی نقش اساسی دارند. عنوان انسان
متأثر (Homo Emovens) گویای این حالت است. و بالاخره و مهمتر از همه انسان

موجودی است اخلاقی (Homo Moralis) آدمی حتی در پائین‌ترین و پست‌ترین مرحله از نفس یعنی نفس اماره از ارتکاب خطا رنج می‌برد و به مرحله نفس لوامه می‌رسد و خود را سرزنش می‌کند. هر وقت سخن از عدم سرزنش از سوی انسان گنهکار مطرح می‌شود حکم بیماری روانی بر وی جاری می‌شود و شخصیت ضد اجتماعی (Antisocial Personality) به وی داده می‌شود. بسیار مشکل است بتوان گفت در انسان قبل از تاریخ هم این حالات بوده است یا نه ولی اگر بر اساس تئوری یونگ (C.G. Jung) و انگاره‌های اجدادی (Archetypes) برویم می‌توان به عنوان یک فرضیه آن را قبول نمود. حال پس از این نگاه کلی به مناظر جهانی صفات انسانی (Human Universal Attributes) می‌رویم به تعریف وی پردازیم: انسان موجودی است متفکر، بهره‌مند از عقل و اراده، دارای قدرت کشف و الهام (Intuition & Inspiration) که موجب خلاقیت وی می‌شود و در عین حال از هوش منطقی بهره‌مند است (Logical Intelligence) که از خلاقیت گذشته دیگر اعمال و رفتار و مقاصد وی را هدایت و انتظام می‌بخشد. انسان دارای آگاهی (وجدان - Consciousness) است که او را به سه نوع شناسائی موفق می‌نماید:

شناسائی خویشتن (Self-Consciousness and Self-Knowledge)، شناسائی دنیای خارج، شناسائی عالم ماوراء الطبیعت و عرفان خداوند.

عرفان و آگاهی بخشی از آگاهی جهانی (Universal Consciousness) است که آگاهی انسان (Human Consciousness) در آن تمامیت یافته است.^(۱۳)

انسان از قدرت سخن‌گفتن بهره‌مند است. دارای دست‌هایی که حرکاتش گویاست و بیان‌گر افکار و احساسات اوست (Expressive Hands)^(۲۷) و علاوه بر ارتباط حرکات دست‌ها با گفتار داری توانائی بسیار پرورش یافته با ارتباط بدون سخن (Non Verbal Communication) است. انسان واحد ساختمانی بسیار پیچیده بیولوژیکی است بخصوص از جهت عناصر متشکله مغز و سلسله اعصاب که با سازمان روانی وی همکاری می‌نماید. انسان دارای فردیتی (Individuality) ویژه و غیرقابل جانشینی است.

هستی انسان دارای دو قطب کران گین (Extreme) است:

از یک سو می تواند معیار سنجش همه موجودات در آفرینش باشد. یعنی همه چیز را با معرفت و عقل و درایت وی و در مرزهای مرتبه‌ای که حائز است و نقشی که در جهان دارد می توان سنجید و از سوی دیگر در آنچه راجع به زندگی در این عالم خاکی می شود وی موجودی است پایان پذیر (Finite) و ایسته و لکن آگاه از عدم تکافوی خود. یک سرگردان تنها (به قول ژان ژاک رسو^(۲۸:۳۵)) سرگردان تنهائی که پیوسته می کوشد خود را اعتلاء بخشد و در این پهنه پر عظمت آفرینش سعی می کند تا در وراء خردی خود به بزرگی دست یابد. این دو قطب به طور متناقض (Paradoxal) گواه عظمت و خردی وی و دانائی و نادانی اوست. بزرگی او در آنست که می داند که نمی داند و می داند که کوچک است.

پاسکال (B.Pascal 1625-1662) می نویسد: "بالاخره این انسان ماهیتش چیست؟ یک هیچ در برابر ابدیت یک همه چیز در برابر هیچ، نیستی. یک حد میانگین هیچ و همه. از آنجائی که ناتوان است که بی نهایت و ابدیت را به درستی دریابد سرآغاز و سرانجام همه چیز به نحو نو می کند در پرده‌ای غیر قابل نفوذ از اسرار به رویش پوشیده است از این رو او نمی تواند از آن نیستی که از آن برخاسته است و آن ابدیت و جاودانی که در آن غوطه‌ور خواهد شد مطلع باشد. انسان می اندیشد که نه در مقام حیوان است و نه در مرتبه فرشتگان. او باید در عین حال هر دو منظر طبیعت خود را بشناسد. انسان می داند که ناتوان است، ناتوان است چون چنین است. با وجود این او بزرگ است چون بر این خردی و کوچکی خود آگاه است."^(۲۸:۳۰)

حضرت عبدالبهاء می فرماید: "انسان در نهایت رتبه جسمانیات است و بدایت روحانیات. یعنی نهایت نقص است و بدایت کمال در نهایت رتبه ظلمت است و در بدایت نورانیت. اینست که گفته اند که مقام انسان نهایت شب است و بدایت روز... نهایت نقص است و بدایت کمال."^(۲:۱۶۵)

کانت (I. Kant 1724-1809) می نویسد "از دو چیز خاطر م مشحون است که هر چه بیشتر فکر می کنم پیوسته تحسین و احترام مرا بیشتر برمی انگیزد: یکی آسمان پرستاره

بالای سرم می‌باشد و دیگری قوانین اخلاق در درونم. لازم نیست که آن‌ها را جستجو کنیم و در باره آن‌ها به گمان و تخمین پردازیم با وجود آنکه در افق تیره و در ورای افق دید ما جای دارند. من آن‌ها را در برابر خود می‌بینم و آن‌ها را با آگاهی‌هایی که از خود دارم مرتبط می‌سازم. از این دو آن اولین از آنجائی شروع می‌شود که من در جهان اشغال می‌کنم... و دنیائی پس از دنیای دیگر وسعت می‌یابد وسعتی فارغ از مرز و هنوز هم بیشتر و در زمانی بی‌پایان. و دومین از خویشتن ناپیدای خودم که با این همه مرا در معرض جهانی دیگر قرار می‌دهد که آن هم بی‌پایان است و لکن می‌توان با ادراک آن را تا آنجا بفهمم که من در یک دنیای عرضی (Contingent) نیستم بلکه در جهانی با روابط ضروریه زندگی می‌کنم و با آن‌ها در همان دنیای ناپیدا حضور دارم. در منظر اول چنان می‌نماید که در برابر آن دنیاها بی‌شمار و بی‌پایان موجود کوچکی هستم. در منظر دوم برعکس ارزش مرا به عنوان کسی که از عطیة هوش برخوردار است بسیار افزون می‌کند. آن منظری که به من می‌نماید که من واحد حیاتی مستقل از حیوانیت و حتی همه عوالم حسی هستم اشاره‌ایست به مقصد حیات من. آن مقصدی که محدود به شرایط و حدود این زندگی مادی نیست. آن مقصدی که مرا به ابدیت پیوند می‌دهد^(۲۸:۳۹) کارل پاپر (Karl Popper) فیلسوف معاصر سخن کانت را تائید می‌نماید. در آنجا که سخن فیلسوف دیگری ژرف پاپر لینکنوس (Joseph Popper Lynkeus) را نقل می‌نماید: "هر زمان که انسانی می‌میرد همه جهان فرو می‌ریزد" پاپر می‌گوید این سخن بهتر مفهوم می‌شود وقتی هر کس خود را به جای آن کس که می‌میرد قرار دهد.^(۲۹)

هر زمان که یک فرد انسان از میان رفت دیگر هیچکس نمی‌تواند جانشین او گردد. این معنای حقیقی فردیت (Individuality) است که باید آن را در دید اطلاق نگریست. این واقعیت از آن روست که آدمی یک ماشین نیست. برای یک ماشین همه وقت می‌توان یک جانشین یافت گذشته از بسیاری فرق‌های دیگر که ماشین با فرد انسان دارد به ویژه ماشین دارای فردیت نیست. چون فردیت برخاسته از جسم و مادیت نیست بلکه از ویژگی‌های روح است.

حضرت عبدالبهاء فرمود: "روح مانند دریاست و اجسام مانند امواج"^(۱:۱/۱۳۱) ولی

تفرد در همین تمّوج منظوی است. دیگر آنکه انسان موجودی آزاد است ولی محدود به حدود قانون.

تولستوی می‌گوید: "انسانی که از آزادی برخوردار نیست او را نمی‌توان جز کسی که محروم از حیات است به حساب آورد (۲۸:۳۵)" در این دیدگاه ماشین کاملاً فاقد آزادی است. تولستوی به چیزی برتر اشاره دارد و آن آگاهی از آزادی می‌باشد. به نظر او آگاهی از آزادی (Consciousness of Freedom) را هیچ‌کس انکار نتواند و احساس و قبول‌گنه‌کاری همه از این آگاهی نشئت می‌گیرد. ماشین نه آزاد است و نه از آزادی آگاه است و اگر در کارش خطا کند گنه‌کار نیست. (۲۸:۳۵) و حال آنکه انسان باید به خطایش پی برد و آن را اصلاح کند. انسان در مجموع واقعیت برتر (Supreme Reality) است و روح او حقیقت غائی (Ultimate Truth) است. خلق انسان از الزامات آفرینش است دبژنسکی (T. Dobzhansky) می‌نویسد: انسان می‌تواند خویشتن را اعتلاء بخشد و خود را در میان عناصر جهان مشاهده کند و اصلاح کند... آزادانه می‌تواند به شناخت نیک و بد موفق گردد. ولی این شناخت باری است سنگین، باری که دیگر موجودات از آن فارغند. آزادی انسان را به پرسش سؤال‌هایی برمی‌انگیزد... از جمله آیا زندگی من و دیگران دارای معنی است؟ آیا این جهانی که من ناخواسته در آن زاده شده‌ام دارای معنای خاصی است؟ به این سئوالات پاسخی مشخص و متیقّن نمی‌تواند داد. ولی مهم همین طلب است. طلب برای یافتن حقیقت یعنی مفهوم و معنای زندگی خودش و مفهوم و معنای کیهان. (۳۰:۱۵۲)

ولی انسان به دوگونه می‌تواند خود را خشنود بدارد. یکی از طریق یک سیستم اعتقادی یعنی آئین الهی که به آن باور داشته باشد و دیگر به خاطر همین جویائی که پیوسته از آن برخوردارست. این طلب و مطلوب آن و شوق این جستجو و آنچه می‌تواند افتان و خیزان در راه این جستجو دریابد همین خود معنای زندگی اوست. جان ویلر (Wheeler) سؤال مهمی را مطرح می‌کند که آیا این مکانیسم حقیقی جهان است که بدون معنی خلق شود مگر اینکه آفرینش حیات در آن تضمین گردد و شاهد و آگاهی (Conscious-Observer) در گوشه‌ای از جهان آفریده شود که به مشاهده پردازد. (۳۱)

سخن ویلر ما را به یاد این بیان مبارک حضرت عبدالبهاء در قریب یک قرن پیش می‌اندازد که فرمود "از جمله اموری که در عالم وجود حادث می‌شود و از مقتضیات طبیعت است گویند وجود انسانی است." (۲۳)

جان اکلز (J. Eccles) ضمن تأیید این سخنان ویلر می‌گوید ما موجوداتی نیستیم که بر حسب تصادف در این دنیا خلق شده باشیم بلکه ما شرکت‌کنندگان اصلی نمایش کیهان (Cosmic Drama) می‌باشیم. (۳۲)

و شرودینگر (Scherodinger) گفت "اگر انسان آگاه (Conscious) در آفرینش حضور نداشت. همه این نمایش کیهان (Cosmic Drama) نمایشی بود در سالن خالی از بینندگان و در آن صورت همه چیز بی‌معنی و فاقد مفهوم می‌ماند و حال آنکه مفهوم و معنی یعنی همه چیز." (۳۳)

در همین رابطه میکل دوفرن (Mikel Dufrenne) نوشت "دنیا بدون انسان هنوز دنیا نیست نه به آن خاطر که باید دنیا در انتظار بماند که انسان به آن صورت واقعیت بدهد بلکه به آن جهت که مفهوم و معنای خود را بیابد." (۱۲) و ژان پل سارتر می‌گوید انسان کسی است که سبب شده است این جهان موجودیت داشته باشد (۳۴) و باز هم در همین رابطه ما کس شلر (M. Scheler) می‌نویسد:

"شناخت این جهان، شناخت خویشتن و شناخت خداوند تشکیل‌دهنده واحد ساختاری (Unite Structurale) غیر قابل تجزّی می‌باشند" (۳۵)

نیچه (F.W. Nietzsche) می‌گوید انسان رشته‌ای است که میان عالم حیوان و عالم مافوق انسانی کشیده شده است ولی طنابی است که از روی گردابی می‌گذرد. (۳۶) ولی شاید بهتر بود می‌گفت که انسان به طنابی دست یازیده است که عالم حیوانی را به عالم فرشتگان مرتبط می‌سازد. سرنوشتش به این طناب بستگی دارد. مشکل بزرگ انسان اینست که بافتن این طناب بخواهش اختیار به عهده خود او گذاشته شده است. لرد بایرن در سخنی زیبا انسان را میان اندوه و شادی توصیف می‌کند که به نحوی مشابهت به سخن نیچه دارد. وی می‌گوید: "ای انسان تو آویخته میان یک لبخند و یک اشکی" (۳۷) این سخن به گونه‌ای دیگر پر معناست و گویای این حقیقت است که انسان در میان اضداد

قرار دارد و یا بهتر است بگوئیم جمع اضداد سازنده است. حضرت عبدالبهاء می فرماید: "اختلاف به دو قسم است یک اختلاف سبب انعدام است... اختلاف دیگر که عبارت از تنوع است آن عین کمال و سبب ظهور موهبت حضرت ذوالجلال." (۱:۱/۳۷)

این تقریرات بر روی هم موقف انسان را در یک دیدگاه فلسفی و علمی تعریف می کند. در این تعریف مفاهیمی از قبیل اراده، داوری، خویششناسی، شناخت محیط و واقعیت آن منظوی است و موفقیت انسان در این است که نه تنها واقعیت را بشناسد بلکه خود او حال که اختیار و اراده به او تفویض شده است آن را بسازد.

طنا ب نیچه اگر آن تغییری که در آن وارد کردیم پذیرفته شود همان واقعیت است. هرچه واقعیت ها به حقیقت نزدیک تر باشند آدمی در راه بسوی نیک بختی حقیقی و عالم فرشتگان با موفقیت بیشتر پیش می رود.

جایگاه انسان در آثار بهائی:

خداوند به حق در این دور مبارک بشر را بطراز ادراک و فهم و دانائی مزین فرمود، آنجا که می فرماید:

"سبحان الَّذی نَزَلَ الْآیَاتِ لِقَوْمِ یَفْقَهُونَ. سبحان الَّذی یُنزِلُ الْآیَاتِ لِقَوْمِ یَشْعُرُونَ... سبحان الَّذی یُنزِلُ الْآمَرَ لِقَوْمِ یَعْلَمُونَ. سبحان الَّذی یَنْطِقُ مِنْ جِبْرُوتِ الْآمْرِ لِعِبَادِ مَکْرُمُونَ." (۱۷:۲/۵۷۸)

مضمون بیان مبارک: نیایش خداوند را که آیات را برای آنان که می فهمند نازل فرمود ستایش او را که آیات را برای آنان که درک می نمایند فرستاد... ستایش آن کسی را که از عالم قدرت و امر برای بندگانی که او را بزرگ می شمارند نطق فرمود.

جایگاه انسان از این خطابات معلوم می گردد. با این همه باید گفت که برای شناخت کامل مقام انسان و شرایط آن در آثار بهائی بایسته است که مناظر گوناگون این جایگاه مورد مطالعه قرار گیرد. با چنین آهنگی است که این گفتار را بر خوانندگان گرامی می کشانیم.

رشحاتی از آثار قلم اعلی:

حضرت بهاء الله می فرمایند: "آنچه در آسمان ها و زمین است محال بر روز صفات و

اسمای الهی هستند چنانچه در هر ذره آثار تجلی آن شمس حقیقی ظاهر و هویدا است که گویا بدون ظهور آن تجلی در عالم ملکی هیچ شیء به خلعت هستی مفتخر نیاید و به وجود مشرف نشود... خاصه انسان که از بین موجودات به این خلع تخصیص یافته و به این شرافت ممتاز گشته. چنانچه جمیع صفات و اسمای الهی از مظاهر انسانی به نحو اکمل و اشرف ظاهر و هویدا است و کل این اسماء و صفات راجع به اوست اینست که فرموده "الانسان سرّی و انا سرّه" (۳۸:۶۴)

و باز می‌فرمایند "حضرت رحمن انسان را بینا و شنوا خلق فرموده اگر چه بعضی او را عالم اصغر دانسته‌اند و لکن فی الحقیقه عالم اکبر است... اِنَّ مِنْ اهل الفردوس فی کتاب اللّٰه رب العالمین." (۹:۱۶۲)

مضمون بیان مبارک: بدرستی که او از اهل بهشت است در کتاب خداوند که پروردگار عالمیان است.

و نیز می‌فرمایند: "زیرا کینونت و حقیقت هر شیء را به اسمی از اسماء تجلی نمود و به صفتی از صفات اشراق فرمود، مگر انسان را که مظهر کل اسماء و صفات و مرآت کینونت خود قرار فرمود و به این فضل عظیم و مرحمت قدیم خود اختصاص نمود. و لکن این تجلیات انوار صبح هدایت و اشراقات انوار شمس عنایت در حقیقت انسانی مستور و محجوب است چنانچه شعله و اشعه و انوار در حقیقت شمع و سراج مستور است." (۳۹:۳۳۹)

تنها انسان برای عرفان حق برگزیده شده است:

حضرت بهاء الله می‌فرماید: سپاس و ستایش خداوندی را سزاوار که آفرینش را به توانائی خود از برهنگی نابودی رهایی داد و به پوشش زندگی سرافرازی بخشید. پس گوهر پاک مردم را از میان آفریدگان برگزید و او را به پوشش بزرگی آرایش فرمود." (۹:۳۴)

و باز می‌فرماید "مقصود از آفرینش عرفان حق و لقای آن بوده و خواهد بود... هر نفسی که به آن صبح هدایت و فجر احدیت فائز شد به مقام قرب و وصل که اصل جنت

و اعلی الجنان است فائز گردید و به مقام قاب قوسین^(۱) که ورای سدره منتهی است وارد شد. (۹:۲۹)

انسان طلسم اعظم است:

حضرت بهاء الله می فرمایند: "انسان طلسم اعظم است و لکن عدم تربیت او را از آنچه با اوست محروم نموده. به یک کلمه خلق فرمود و به کلمه آخری به مقام تعلیم هدایت نمود و به کلمه دیگر مراتب و مقاماتش را حفظ فرمود... انسان را به مثابه معدن که دارای احجار کریمه است مشاهده نما. به تربیت جواهر آن به عرصه شهود آید و عالم انسانی از آن متفع گردد." (۹:۱۲۲)

مقام انسان بزرگ است:

حضرت بهاء الله می فرمایند: امروز روزی است بزرگ و مبارک آنچه در انسان مستور بوده امروز ظاهر شده و می شود. مقام انسان بزرگ است اگر به حق و راستی تمسک نماید و بر امر ثابت و راسخ باشد. انسان حقیقی به مثابه آسمان لدی الزحمن مشهود. شمس و قمر سمع و بصر و انجم او اخلاق منیره مضئیه مقامش اعلی المقام و آثارش مزی امکان." (۶:۳۹۴)

و باز می فرماید: "یا ابن الوجود صنعتک بایادی القوة و خلقتک بانامل القدرة و اودعت فیک جوهر نوری فاستغن به عن کل شیء لان صنعی کامل و حکمی نافذ لاتشک فیه و لاتکن فیه مریبا" (۳:۱۲)

مضمون بیان مبارک: ای فرزند وجود با دست های قوت تو را آفریدم و با انگشتان قدرت ترا خلق کردم و در تو جوهر نور خود را به ودیعه گذاشتم پس بی نیاز شو از همه چیز زیرا آنچه من ساختم کامل است و حکم من نافذ است. در آن شک مکن و دچار تردید مباش.

و باز می فرماید: "یا ابن الانسان انت ملکی و ملکی لایفنی کیف تخاف من فئانک و انت نوری و نوری لایطفی کیف تضطرب من اطفانک و انت بهائی و بهائی لایغشی و انت قمیصی و قمیصی لایبلی فاسترح فی حبک ایای لکی تجدنی فی الافق

۱- اشاره به سوره ۵۳ النجم قرآن کریم آیات ۱-۱۰
۴۹۰

مضمون بیان مبارک: تو قلمرو منی و قلمرو من فانی نمی‌شود چگونه از نیستی خود بیمناکی و تو نور منی و نور من خاموش نمی‌شود چگونه از خاموشی آن پریشانی و تو شکوه منی و شکوه من در پرده نمی‌شود و تو جامه منی و جامه من کهنه نمی‌گردد پس در محبت به من بیارام، باشد که مرا در عالم ملکوت بازیابی.

عَلَّتْ آفرینش:

حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: "عَلَّتْ آفرینش ممکنابِ حَبِّ بوده" (۱۳۹۱:۶) و باز می‌فرماید: "آفتاب حقیقی کلمه الهی است که تربیت اهل دیار معانی و بیان منوط به اوست و اوست روح حقیقی و ماء معنوی که حیات کل شیء از مدد عنایت او بوده و خواهد بود... جمیع اهل عالم و آنچه در او ظاهر به انسان قائم و از او ظاهر و انسان از شمس کلمه ربانیه موجود و اسماء حسنی و صفات علیا طائف حول کلمه بوده و خواهد بود." (۱۰۶:۴۰)

و نیز حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: "یا ابن الانسان کنت فی قدم ذاتی و ازلیة کینوتی عرفت حبی فیک خلقتک و القیت علیک مثالی و اظهرت لک جمالی." (۳:۳)

مضمون بیان مبارک: ای فرزند انسان من در ذات قدیم خود و حقیقت ازلی خود بودم ترا دوست داشتم و ترا آفریدم و بر تو تصویر جامع حقیقت صفات خود را افکندم و زیبایی خود را بر تو ظاهر ساختم و باز می‌فرماید: "یا ابن الانسان احببت خلقک فخلقتک فاحببنی کی اذ کرک و فی روح الحیات اثبتک." (۳:۴)

مضمون بیان مبارک: ای فرزند انسان آفرینش ترا دوست داشتم و ترا آفریدم پس مرا دوست بدار باشد که تو را به یاد آرم و در روح حیات ترا پابرجا دارم.

خداوند انسان را اندرز می‌دهد:

حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: "یا ابن الوجود احببنی لاجبک ان لن تحببنی لن احبک ابدأ فاعرف یا عبد." (۳:۵)

مضمون بیان مبارک: ای فرزند هستی مرا دوست بدار تا تو را دوست بدارم اگر مرا دوست نداری هرگز (محبت من به تو نخواهد رسید) ترا دوست نخواهم داشت ای بنده

من این را بدان.

و باز می‌فرماید: "یا ابن البشر ان تحب نفسی فاعرض عن نفسک و ان ترد رضائی فامض عن رضائک لتکون فی فانیاً و اکون فیک باقیاً." (۳:۷)

مضمون بیان مبارک: ای فرزند بشر اگر مرا دوست داری از خویشتن دوری جو و اگر مرا می‌جوئی از خشنودی خویش چشم‌پوش تا تو در من نیستی پذیری و من در تو جاودان‌گردم. و نیز می‌فرمایند:

"یا ابن الروح خلقتک غنیاً کیف تفتقر و صنعتک عزیزاً بم تستذل و من جوهر العلم اظهرتک لم تستعلم عن دونی و من طین الحب عجتک کیف تشتغل بغیری فارجع البصر الیک لتجدنی فیک قائماً قادراً مقتدرأ قیوماً." (۳:۱۳)

مضمون بیان مبارک: ای فرزند روح، من ترا بی‌نیاز آفریدم چگونه خود را فقیر می‌دانی و ترا عزیز ساختم از چه رو خود را ذلیل می‌شمی و گوهر دانش را بر تو آشکار ساختم از چه رو از غیر من آن را می‌جوئی و از خاک عشق ترا سرشتم چگونه به غیر من مشغولی چشم را به سوی خود بازگردان تا مرا در خود برپا، توانا، مقتدر و قائم بذات خویش بیابی.

خداوند بازگشت به بهشت را به انسان نوید می‌دهد:

حضرت بهاء‌الله معنای بهشت را به بندگان می‌آموزد و بازگشت به آن را به آنان نوید می‌دهد و می‌فرماید: "یا ابن الوجود رضوانک حی و جتک و صلی فادخل فیها و لاتصبر هذا ما قدر لک فی ملکوتنا الاعلی و جبروتنا الاسنی" (۳:۶)

مضمون بیان مبارک: ای فرزند وجود بهشت تو محبت من است و فردوس برین تو وصل من پس در آن داخل شو و وقت را از دست مگذار این آن چیزی است که برای تو در ملکوت اعلایمان و برین عالم قدرتمان مقدر شده است.

و همچنین می‌فرمایند: "یا ابن البشر قدرت لک من الشجر الابهی الفواکه الاصفی کیف اعرضت عنه و رضیت بالذی هو ادنی فارجع الی ما هو خیر لک فی الافق الاعلی." (۳:۲۱)

مضمون بیان مبارک: ای فرزند بشر برای تو از درخت شکوهمند (ابهی) میوه‌های پاک برگزیده مقدر ساختم چگونه از آن دوری‌گزیدی و به آنچه پست‌تر است راضی شدی پس به سوی آنچه خیر تو در افق اعلی در آن است باز‌گرد.

رشحاتی از تبیینات حضرت عبدالبهاء

حقیقت و مقام انسان

حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: "حقیقت انسانی حقیقت جامعه است حقیقت کلیه است جلوه‌گاهی تجلی جمیع کمالات الهیه است. یعنی هر اسم و صفتی هر کمالی که از برای حق ثابت می‌کنیم یک آیتی از آن در انسان موجود است اگر آن در انسان موجود نبود انسان تصوّر آن کمال را نمی‌توانست کرد... لهذا ربوبیت الهیه که مستجمعیت جمیع کمالات است تجلی در حقیقت انسانی کرده... انسان مرآت تامه مقابل شمس حقیقت است و جلوه‌گاه اوست... اگر انسان نباشد عالم وجود نتیجه ندارد... این انسان که گوئیم مقصد هر انسان نیست مقصد انسان کامل است." (۲:۴۰-۱۳۹)

و نیز می‌فرماید: "بدان که حقیقت انسانی محیط بر حقایق اشیاء است و کشف حقایق و خواص و اسرار اشیاء را می‌نماید." (۲:۱۷۷)

و همچنین می‌فرماید: "یا الهی... اخترت من بین الموجودات حضرة الانسان الجامعة لاسرار الامكان المنبأة عن الحقيقة الرحمانية في عالم الكيان و ميزته عن سائر الوجود بفيض الشهود و السر المکنون و الرمز المصون و جعلته مرآة صافية مرتسمة فيها اسرار ماكان و ما يكون." (۴:۳/۱۷۵) مضمون بیان مبارک: ای خدای من... از میان موجودات حضرت انسان را اختیار فرمودی که جامع اسرار عالم وجود و روئیده از حقیقت خداوندی در عالم هستی است و او را از دیگر وجود ممیز ساختی به برخورداری از عالم شهود و سر مکنون و رمز نگاهداری شده و قرار دادی او را آئینه صاف که در آن اسرار آنچه بوده و هست ترسیم و تصویر شده است.

این بیان اصالة راجع به مظهر کلی الهی است که در مقامی انسان است و در مقام دیگر از ساکنان ملکوت رحمن. (مؤلف)

و باز می‌فرماید: "... در هویت انسان ید موهبت الهیه و دیعه‌ای گذاشته که به آن انسان مطلع آیات رحمن گردد و حقیقت بشریت اقتباس انوار از مشرق احدیت نماید و هویت آدم شمع شب‌افروز عالم گردد..." (۴:۳/۱۸۶) ایضاً می‌فرماید: "... مواهب عالم طبیعت در عالم حیوانی جلوه اعظم دارد... اما انسان هر چند از این مواهب طبیعی بهره تام و نصیب

موفور ندارد لکن در عالم الهی مظهر الطاف بی پایان است و مشکاة نور حقیقت است و آئینه روشن جمال الهی و مظهر مواهب آسمانی و مطلع انوار الهی و دارنده قوه قدسیه‌ای است که محیط بر جمیع کائنات است این است که حقایق اشیاء را کشف می نماید حکم بر طبیعت می کند و اسرار طبیعت را از حیّز کمون به حیز ظهور می آورد.^{۴۳/۱۸۴}

از جمله ممکنات حضرت مقدّس انسان است... از جمله خصائص ملکوتی این حقیقت مقدّسه عقل و هوش است و عدل و انصاف از فیض سرور و این قوای الهیه به او عنایت شده که در حیّز فعل مجری دارد نه مهمل و معطل انگارد.^{۴۳/۱۵۴}

انسان حامل امانت الهی است:

ای بنده جمال ابهی عبودیت عظیم است عظیم، امانت الهی و رحمت ربّانی است آسمان و زمین از حملش عاجز و جبال پرتمکین از تحملش قاصر انسان است که حمل این امانت تواند^{۴۳/۱۷۸} (۱)

انسان اشرف مخلوقات است:

... انسان که اشرف کائنات ذیروح است و متحرک به اراده و مؤید به عقل و هوش لهذا باید در جمیع کمالات فائق بر کائنات باشد و اگر از این موهبت محروم به غایت مقدوح و مذموم و بدترین نوع حیوان...^{۴۳/۱۵۲}

... در مرتبه انسان کمال جمادی موجود و کمال نباتی موجود و کمال حیوانی موجود و از اینها گذشته کمال عقلی موجود که کاشف حقایق اشیاء است و مدرک کلیات. پس انسان در حیّز کائنات اکمل موجودات است...^{۴۳/۱۷}

انسان دارای دو مقام است:

... در انسان دو مقام است یک مقام انسانیت که تعلق به عالم بالا دارد و فیض

۱- این بیان مبارک اشاره به این آیه مبارک قرآن کریم سوره الاحزاب آیه ۷۲ است: انا عرضنا الامانت علی السوات و الارض و الجبال و ابین ان تحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان و انه کان ظلوماً جهولاً و حضرت عبدالبهاء در لوح خطاب به جناب عبدالله مطلق کلمات زیبای ظلوم و جهول را مظلوم و مجهول‌القدر تبیین فرموده‌اند. (۱۴۲:۲/۴۹)

ربوبیت است. یک مقام حیوانیت که تعلق به عالم ناسوت دارد یعنی جنبه حیوانی مثلاً غضب و شهوت و حرص و ظلم و جفا. این‌ها از خصائص حیوانی است. همین‌طور علم و حلم و وفا و جود و سخا و عدل از فضائل عالم انسانی است.^(۱:۱/۹۷)

”... نفس دو جنبه دارد، یک جنبه جسمانی و یک جنبه روحانی...“^(۱:۱/۱۶۸)

”... در انسان دو مقام موجود نورانی و ظلمانی، الهی و طبیعی، روحانی و شیطانی. زیرا خط فاصل بین نور و ظلمت است...“^(۴:۳/۱۵۳)

مبدأ انسان: ضرورت خلق انسان:

انسان از اصل و اساس انسان بوده و نوعیتش از قدیم است... وجود انسانی یعنی نوع انسان لازم‌الوجود است بدون انسان کمالات ربوبیت جلوه نماید...^(۲:۱۳۸-۹)

”... از جمله اموری که در عالم وجود حادث می‌شود و از مقتضیات طبیعت است گویند وجود انسانی است...“^(۲:۳)

حیات انسان و لوح محفوظ:

”ایام انسان و حیات هوشمندان عبارت از کتاب مسطور و رق منشور و لوح محفوظ است که در جمیع صفحات و لوائحش وقایع مکتوب و در کل صحائف بدایعش حقایق وقوعات و سرائر مسطور هر ورقی باز کنی سرّی مشهود بینی و هر صحیفه بگشائی معنائی مشهود ملاحظه فرمائی. اگر وقایع مندرجه مطابق رضای رحمان و سبب عزّت قدیمه عالم انسان باشد روح و ریحان رخ بگشاید و قلوب مسرور و شادمان گردد... اگر معانیش از حقایق مقتضیه عالم بشریت باشد حزین و غمگین نماید...“^(۴:۳/۱۷۱)

اخلاق و رفتار انسان:

اخلاق بر سه نوع است:

”اخلاق فطری و اخلاق ارثی و اخلاق اکتسابی که به تربیت حاصل گردد. اما اخلاق فطری هر چند فطرت الهیه خیر محض است ولیکن اختلاف اخلاق فطری در انسان به تفاوت درجات است. همه خیر است اما به حسب درجات خوب و خوشتر است... اما ادراک و استعداد و قابلیت در میان نوع انسان متفاوت است... استعداد بر دو قسم است استعداد فطری و استعداد اکتسابی. استعداد فطری که خلق الهی است کل خیر محض

است در فطرت شر نیست. اما استعداد اکتسابی سبب گردد که شر حاصل شود...^(۲:۱۵۰-۲)

"انسان هرچند به درجه ابرار رسد و نیکوکردار گردد صورت رحمانی یابد و به صفات نورانیه متصف گردد باز آثار گناه که از خصائص حقیقت امکان است از انسان انفکاک نیابد."^(۴:۳/۱۶۶)

"... مثل انسان مثل شجر است و اشجار متنوع الاثمار. شجره طیبه البتّه باید ثمر جنبه به بار آرد تا آنکه هویت و ماهیتش از حیز کمون پرده براندازد."^(۴:۳/۱۶۹)

کیفیت عرفان در انسان:

"عرفان بر دو قسم است معرفت ذات شیء و معرفت صفات شیء. ذات شیء به صفات معروف می شود و الا ذات مجهول است و غیر معلوم... عرفان صفات نیز به قدر استطاعت قوه بشریه است... عرفان حقیقت الوهیت ممتنع و محال. اما عرفان مظاهر الهیه عرفان حق است زیرا فیوضات و تجلیات و صفات الهیه در آن ها ظاهر..."^(۲:۱۵۵-۷)

مقام عقل در هستی و عالم انسانی:

"... آیت کبرای خداوند بی همتا در آفرینش و شرف بر جمله ممکنات سبقت و پیشی داشته و حدیث "اول ما خلق الله العقل" شاهد این مطلب و در صدر ایجاد در هیکل انسانی من حیث الظهور مشخص گردید... متعالی و مقدس است پروردگاری که فطرت انسانیه را مطلع این فیض نامتناهی فرمود."^(۴۱:۳)

انسان در دیدگاه تحلیلی و ترکیبی:

اکتون که انسان و مراتب او را در منظری کلی در معارف انسانی و در آثار بهائی به اختصار مطالعه نمودیم وقت آنست که وی را در دیدگاه تحلیلی (Analytical) و ترکیبی (Holistic) نیز مورد مطالعه قرار دهیم. وقتی از خلق جدید سخن به میان می آید غالباً تنها انسان در نظر مجسم می شود و حال آنکه این واژه آمیخته اطلاق است عمومی و شمول عام دارد. به هر حال این صفت جدید به انسان و جایگاه (جای و گاه) او راجع می شود که همه در این پگاه ایزدی رنگ، فرهنگ و آهنگ نوینی خواهند داشت.

"جای" (Space) در این گفتار اشاره به محیط اجتماعی (Social Environment) و

محیط زیست (Ecological Environment) و سیستم کیهانی (Cosmic System) که خانه کوچک آدمی یعنی کره زمین در آن جا دارد و در واقع بخشی از آن است "گناه" (Time) شامل دورانی است از تاریخ که لاا اول له و لا آخر له انسان در آن "جای" دارد. از هم اکنون می‌گوئیم که عالمی دیگر که نه تنها انسان و جایگاه او را در بر می‌گیرد بلکه در آن نفوذ می‌کند و حتی به سخن درست تر علت واسط خلق انسان و جایگاه اوست. پس در حقیقت کلمه نفوذ به منظور ایضاح بکار رفته است. و الا در جهان آفرینش همه جا روح تقدّم دارد و چون همه مراتب عالم هستی دارای حیات است و روح سبب حیات در جمیع این مراتب است، از این رو در خلال این مباحث همه جا خوانندگان حضور تقدّم روح را ملاحظه می‌نمایند.

به هر حال انسان اشرف مخلوقات است و آفرینش او از مقتضیات عالم وجود است. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "از جمله اموری که در عالم وجود حادث می‌شود و از مقتضیات طبیعت است گویند وجود انسانی است. در این صورت انسان فرعست و طبیعت اصل. می‌شود که اراده و شعور و کمالاتی در فرع باشد و در اصل نه؟ پس معلوم شد که طبیعت من حیث ذاته در قبضه قدرت حق است و آن حی قدیر است که طبیعت را در تحت نظامات و قوانین حقیقی گرفته و حاکم بر اوست." (۲:۳)

البته واضح است که در انسان کمالاتی هست که در طبیعت نیست. انسان موجودی است آگاه از خویشتن، آگاه از عالم برون و بر طبیعت با آگاهی و تعقل و تفکر حکم‌فرمائی دارد. حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند: "حضرت رحمن انسان را بینا و شنوا خلق فرموده اگر چه بعضی او را عالم اصغر دانسته‌اند و لکن فی الحقیقه عالم اکبر است." (۹:۱۶۲)

انسان به فرموده حضرت عبدالبهاء به روح انسان است و تفکر و تعقل و آگاهی وی از روح نشئت می‌گیرد و نیز می‌فرماید: "عقل قوه روح انسانی است." (۲:۱۴۸) لذا وقتی می‌گوئیم خلق جدید یعنی ذهنیت جدید (New Mind) اندیشه و تعقل جدید. تفکر و تعقل با یکدیگر رابطه متقابل و مستقل دارند. الفرد ادلر (A. Adler) می‌گوید: اگر اندیشه در جهان نمی‌بود خرد یا مفهوم ناچیزی داشت و یا اصولاً فاقد مفهوم بود." (۲۸:۲) این

گفتار ادلر این سخن الفوس دوده (A.Daudet) را تداعی می‌کند که گفت 'اگر آه در جهان نمی‌بود جهان دچار خفقان می‌شد.' (۱) (۴۲)

اندیشیدن هم مانند تنفس و هم مانند آه و گاه هم هر دو باهم همراهند تا خفقان پیش نیاید. آن کس که نمی‌اندیشد تنها خرد او دچار خفقان نمی‌شود. خرد نقشی والا دارد و قانون اندیشه را ارائه می‌دهد، آن را ممکن می‌سازد و به جریان می‌اندازد و حاصل همه این فعل و انفعالات همان چیزی است که اندیشیدن می‌نامیم. حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: "عطیة کبری و نعمت عظمی در رتبه اولی خرد بوده و هست اوست حافظ وجود و معین و ناصر او خرد بیک رحمن است و مظهر اسم علاّم به او مقام انسان ظاهر و مشهود." (۱۴:۳۶)

و نیز می‌فرمایند: "زبان خرد می‌گوید هر که دارای من نباشد داری هیچ نه از هرچه هست بگذرید و مرا بیابید. منم آفتاب بینش و دریای دانش... و منم شاهباز دست بی‌نیاز. پرستگان را بگشایم و پرواز بیاموزم." (۱۴:۱۰۳)

در کنار خرد برخاسته از روان که ابزارش منطق و برانگیزاننده، نگه‌دارنده، رهبری‌کننده اندیشه منطقی (Logical Thought) است خرد دیگری هم هست که کانت آن را خرد ناب (۲۸:۳۹) نامیده است و ما هم همان عنوان را عجالة اختیار می‌کنیم. به تعریف کانت خرد ناب (Pure Reason) از تجربه برنخواسته است و با عناصر تجربه نیز آمیخته نشده است و حاصل آن بینش و شناختی است که معرفت ابتدا به ساکن (A Priori Knowledge) است. بدیهیات مکنون‌ترین بخش این شناخت را که معرفت ناب هم آن را می‌نامند تشکیل می‌دهند. حال این سؤال پیش می‌آید که اگر اندیشه منطقی به یاری استنتاج، استنباط و استقراء و غیره حصول می‌یابد پس عوامل خرد ناب و معرفت (شناخت) ناب کدامند؟

در پاسخ به این پرسش می‌توان گفت که آن‌ها عبارتند از:

۱- الهام (Inspiration) که عبارت است از دریافت ناگهانی ماهیت یا چستی حقیقت اشیاء. کلمه ناگهانی در این مورد به این معناست که در فرایند الهام زمان و مکان به

عبارت دیگر ابعاد ماده دخالت ندارد. الهام نقش اصلی را در سر آغاز هر خلاقیت بازی می‌کند.^(۴۳) در بررسی فرایند الهام محققینی چون (M. Pradines) رهنمودهای جالبی را ارائه نموده‌اند. به نظر این پژوهنده فرایند الهام طیف وسیعی دارد که در آن سه نوع اصلی آن را می‌توان مشخص نمود:^(۴۴)

الهام و انعکاس (Inspiration et Reflexion) که در خلاقیت‌های هنری نقشی بنیادی دارد.

الهام و خودکاری (Inspiration et Automatism) در این مورد الهام به صورت ناخودآگاه صورت می‌پذیرد.

الهام عرفانی (Inspiration Mystique) در این نوع الهام است که هوشیاری فارغ از زمان و مکان است و هانری پیرون (H. Pieron) آن را هوش مستقیم (Intelligence Directe) می‌نامد چون فارغ از هر گونه توجیح منطقی است.^(۴۵) بدین معنی که ما به مفهوم و معنایی دست می‌یابیم بدون آن که در این دست‌یابی دلیل منطقی داشته باشیم. البته در این مورد زمینه روانی و روحانی شرط است. شاید تجسم یا مشاهده کودکی بیتیم در روح شاعری بلندپایه چون پروین اعتصامی الهام‌بخش شعر زیبا و تأثرانگیز "کودکی کوزه‌ای شکست و گریست" شده است و یا نزد هنرمندی نقاش چون موریلو (۱۸۸۲-۱۸۱۸ Murillo) در تجسمی مشابه طرحی بدیع را به وجود آورده است و تابلو زیبایی که امروز در موزه لور (پاریس) موجود است خلق نموده است.^(۱) پهنه‌گیتی در آئینه روح‌های تابناک انعکاسات الهام‌بخش دارد. محیط اجتماعی، محیط زیست، کیهان و ماه و خورشید و خوشه پروین چه بازتاب‌هایی که در روح شعرا و نویسندگان نداشته‌اند.

رویدادهای طبیعت، وزش نسیم، زوزه باد، غرش طوفان و تندر، سکوت دشت‌های پوشیده از برف، صبحگاه و شامگاه کویر و دریا همه در روح ما همزادی دارند و بسته به اینکه روح ما چه آمادگی داشته باشد ما را جهش می‌دهند. ابتدا در درون ما شور و هیجانی ایجاد می‌شود و ناگهان مفهوم و معنی جدیدی به آگاهی ما مخبره می‌گردد و اندک اندک بینش و شناخت پیدا می‌کند. از این شناخت و بینش نوین بارقه اندیشه طرح

تازه‌ای جستن می‌کند. این حالت و پدیده را پرادین (M. Pradines) جهش روانی (Mutation Psychologique) نامیده است. (۴۴)

دعا و مناجات، تفکر و همچنین فرورفتن در کلمات الهی همراه با خدمات صادقانه، ابراز عدالت به خاطر نفس عدالت و نیکوکاری بدون انتظار پاداش و دیگر فضائل اخلاقی که در مجموع پرهیزکاری نامیده می‌شود از یک سو جالب تأیید و الهامات الهی است و از سوی دیگر در دید روانشناسی به صورت پدیده‌ای واگشتی (Feedback Phenomenon) نفس را نیز منزّه و مستبشر و مهبیای دریافت الهامات بیشتر می‌نماید. حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: "تقوی پیشه کن و به دبستان علم الهی وارد شو." (۳۹:۷۵) نیکوکاری در نزد دریافت‌کننده نیکی حالتی ایجاد می‌کند که از طریق انعکاس روح و قلب نیکوکار را بازهم بیشتر و بیشتر مجذوب می‌دارد. اثر خشنودی و رضایت در چهره وی از آنجا که رضای خدا در رضای خلق اوست چون قدرت آهن‌ریائی که در جوار قطعه‌ای از آهن قرار گیرد و در آن حالت آهن‌ریائی ایجاد کند شخص نیکوکار را منقلب و منجذب اثر نیکوکاری می‌نماید. این همان جهش روانی است که همراه با تحوّل و انتظام درونی است که دریافت الهام روحانی را ممکن می‌سازد باید در نیکوکاری پیش قدم بود. حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: "ای پسر حبّ از تو تا رفرق امتناع قرب و سدره ارتفاع عشق قدمی فاصله، قدم اول بردار و قدم دیگر بر عالم قدم گذار و در سرادق خلد وارد شو پس بشنو آنچه از قلم عزّ نزول یافت." (۳:۷)

اگر نیکوکاری صرفاً به پیروی از فرمان "اعملوا حدودی حیا لجمالی" (۱۰:۵) است آن قدم اولی نیست که به آن در کلمات مکنونه فوق ما را هدایت فرموده‌اند پس قدم اول کدامست؟

ذکر کلمه پیروی تنها در تنگنای مفاهیمی که بتواند گویای آن حالتی باشد که بنده باید واجد آن باشد می‌بود و الاّ آسان باید بالبداهه نیکوکار باشد. به زبان دیگر آن پیروی با چنان قدرتی از اعماق وجودش برخیزد که مهمه عقل را درهم بشکند. یعنی آن انسانی که اگر در انجام عمل نیک مرتکب کوتاهی شد حتی اگر به دلالتی آن کوتاهی را بتواند توجیه نماید باز هم نتواند وجدان خود را آرامش بخشد آن وقتی است که وی بر

و سوسه‌های نیاز حفظ نفس چیره شده است و قدم اول را در عالم قدم گذاشته است. به سخن حافظ شیراز:

دست از مس وجود چو مردان ره بشوی تا کیمیای عشق بیایی و زر شوی
خواب و خورت ز مرتبه خویش دور کرد آنکه رسی به خویش که یخواب و خور شوی
گر نور عشق حق بدل و جانت اوفتد بباله کز آفتاب فلک خوب تر شوی
از پای تا سرت همه نور خدا شود در راه ذوالجلال چو بی‌پا و سر شوی
وجه خدا اگر شودت منظر نظر زین پس شکسی نماند که صاحب نظر شو
منظری را که در اشعار فوق لسان الغیب بر وجه ما گشوده است همان دیدگاهی است که "معهد اعلیٰ" ما را به داراشدن آن و ما را به دارا شدن یک اندیشه نوین (A New Mind Set) تعلیم می‌دهد.

۲- کشف شهود (سهش Intuition): هانری پیرون (H. Pieron) چنانچه قبلاً گذشت فرایند (Intuition) را که در زبان زیبای فارسی سهش گویند به خرد و هوش و داوری بدون توجه منطقی و یا بلاواسطه^(۴۵) تعریف نموده است. باستیک (Bastick) می‌گوید اگر چه سهش با خرد منطقی تفاوت کلی دارد اما آنگاه که خردمندی به کمال خود می‌رسد سهش با خرد منطقی درهم آمیخته یکدیگر را تکمیل می‌کنند^(۴۶) و الپرت (G.W Allport) قبلاً گفته بود که سهش مکمل خرد منطقی است.^(۴۷)

۳- اندیشه و دیدگاه (Perspective): اندیشه به ما دیدگاه می‌دهد و با دگرگونی اندیشه دیدگاه نیز تغییر می‌کند. دیدگاه اندیشه دارای سه بعد است:

* **بعد درونی (درون‌نگری):** که خود به دوگونه است نوعی از آن بازگشتن و به درون خود نگرستن است که آن را خودکاوی (Introspection) گویند. که برای بررسی نیازها، آرمان‌ها، نیات و مقاصد باطنی بخصوص آن باطنی که در آگاهی و حافظه ما ثبت شده است می‌باشد و در واقع وسیله‌ای برای خویششناسی (Self-Knowledge) و آگاهی از خود (Self Consciousness) است. در این جا خویششن در مفهوم اجتماعی آن بیشتر مطرح است و البته به داوری بر خود (Self-Judgment) می‌انجامد که آن هم مورد تأیید حضرت بهاء‌الله است چنانچه می‌فرمایند: "یا ابن الوجود حاسب نفسک فی کلّ

یوم من قبل ان تحاسب" (۳:۳۱) ای فرزند وجود به هر روز حساب نفس خود برس پیش از آنکه به حساب رسیده شود.

نوع دیگر آن خود را در آئینه وجود و آفرینش دیدن و بنا بر این نه تنها خویشتن کنونی خود را دیدن است بلکه از آنجا که این خویشتن آفریده شده است. با نبود اصطلاح رسا آن را اندر نگرش تأمل و تفکر گفته شده است. (Contemplation) واژه مغرب‌زمینی آنست. این همان خویشتنی است که حضرت بهاء‌الله در لوح طرازات می‌فرمایند: "طراز اول و تجلی اول... در معرفت انسان است به نفس خود." (۱۷:۱۴) و یا در چهار وادی، وادی اول را وادی عرفان نفس تعیین فرموده‌اند "ولکن نفس‌الله القائمة فیه بالسنن مراد است." (۱۷:۲/۲۹۹)

* بُعد برون‌نگری (برون‌نگری Prospection): که شامل حالت خاص کنون‌نگری و آینده‌نگری هر دو است. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: اگر به دیده پاک در عالم وجود نگری مشهود گردد که از فیوضات فکر و دانش هیکل عالم در هر دوری به جلوه و طوری مزین و به لطائف بخشایش جدیدی متباهی و مفتخر است... پاک و منزّه است خداوندی که به اشراقات انوار این لطیفه ربانیه عالم ظلمانی را غبطه عوالم نورانی فرمود... به دیده بصیرت ملاحظه نمایند که این آثار و افکار و معارف و فنون و حکم و علوم و صنایع و بدایع مختلفه متنوعه کل از فیوضات عقل و دانش است... پروردگار چشم عنایت فرموده که در آفاق بنگریم و آنچه وسیله تمدن و انسانیت است به آن تشبث نمائیم. گوش احسان شده تا کلمات حکمیة عقلا و دانایان را استماع نموده پند گرفته کمر همت به اجرای مقتضیات آن بر بندیم. حواس و قوای باطنیه عطاء گشته که در امور خیریه جمعیت بشریت صرف نمائیم و به عقل دوربین بین اجناس و انواع موجودات ممتاز شده دائماً مستمراً در امور کلیه و جزئیة مهمه و عادیة مشغول گردیم. تا جمیع در حصن حصین دانائی محفوظ و مصون باشیم و در کل احیان به جهت سعادت بشریه اساس جدیدی تأسیس و صنع بدیعی ایجاد و ترویج نمائیم (۲۵:۴۱) و نیز می‌فرمایند: نشر افکار عالیه قوه محرکه در شریان امکان، بلکه جان جهان است. افکار چون بحر بی‌پایان و آثار و اطوار وجود چون تعینات و حدود امواج تا بحر به حرکت و

جوش نیاید امواج برنخیزد و لآلی حکمت بر شاطی وجود نیفشاند. " (۴۱:۱۲۹)

* دیرین نگری (Retrospection): که عبارت از نگاه به گذشته است. مورخین معتقدند جامعه‌ای که تاریخ خود را نداند محکوم است آن را تکرار کند. در این تقریر اشاره‌اشان نه تنها به پیش‌گیری تکرار اشتباهات گذشته است بلکه اکتفا به تکرار و ادامه آنچه در گذشته مقبول بوده است که با این همه در جا زدن است چون مابین با اصل تحوّل و تحرّک و ترقی سالم است. از آنجا که معلوم نیست آنچه در گذشته مقبول بوده امروز بتواند مقبول و مکفی باشد. آرنولد توینبی (A. Toynbee) از حامیان این تفکر است. (۴۸) هیچ تردیدی نیست که در این تقریر حقیقت بزرگی نهفته است که ما هم در برابر آن سر تکریم و تعظیم فرود می‌آوریم. لیکن باکمال فروتنی لازم می‌دانیم نکته‌ای را در این رابطه بیان کنیم. دانستن گذشته تنها برای عدم تکرارش نیست بلکه برای شناخت ارزش‌های مثبت و مظاهری از نیکی و درستی هم که در آن هست می‌باشد. ای بسا این ارزش‌های مثبت و مظاهر نیکو نه در متنی تکراری بلکه در متون و طرح‌های جدید و بدیعی به کار روند و سبب انسجام فرایند و دگرگونی و رشد جامعه شوند.

البته در این رابطه تذکر این موضوع کاملاً لازم است که فرق است میان محافظه کار (Conservative) بودن و مخالف تغییر و تحول (Conservatist) بودن. چون گروه اخیر به نحوی غیرقابل تغییر در وضع موجود منجمد شده از تغییر وضع موجود در هر منظری اجتناب داشته و حتی وحشت دارند.

هر محافظه کار (Conservative) مانند هر آزاداندیش با قوانین و آداب تحوّل و تغییر با آنکه وضع موجود را هم دوست دارند توافق دارند و انطباق (Conformity) دارند. انطباق (Conformity) نتیجه یک اجتماعی شدن (Socialization) صحیح است و حال آنکه آن کس که محافظه کاری مرام اوست اصولاً با آنچه در جریان تحوّل و ترقی پیش می‌آید مخالف و حتی از آن وحشت دارد. چنین فرد مشکلی در فرایند اجتماعی شدن داشته است که از جهت علّت‌شناسی (Etiology) بسیار پیچیده است و در واقع نوعی بیماری محسوب است (۴۹:۲/۹۹۶) حال وقتی می‌گوئیم فکر و اندیشه نوین باید روشن کنیم مقصودمان از این سخن دقیقاً چیست.

نوبین! چرا نوبین:

مفهوم نوبین تلویحی از تغییر است و تغییر نشانه حیات و کهنه اشاره است به فرا رسیدن مرگ. تحوّل و تغییر دادن مستلزم و ملازم گسترش مرزهای اندیشه است. چون به سخن دکارت اندیشیدن به میزانی زیاد مترادف هستن است. از آنجا که اندیشه تابعی از متغیر معرفت است. اگر اندیشه در انسان تحوّل و تغییر نیابد حقیقت در انسان مرده است زیرا موضوع معرفت حقیقت است. با توجه به این حقیقت که به سخن سارانو^(۱): معرفت خود را به معرض تغییر قرار دادن است^(۵۰) و پیش از او ارسطو گفته بود که معرفت یعنی تکون (در معنای شدن)^(۲)(۲۸:۶) پس عدم تحرّک و تحوّل و تغییر گواه حالت احتضار است. حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "اندیشه نیز باید تغییر یابد... اشکال عتیقه اعتقاد و تقالید آباء که با اساس حقیقت الهی تخالف دارند باید از میان بروند و تجدید شکل یابند."^(۵۱) حضرت مسیح(متی ۷-۹:۱۶) فرمود: "هیچکس بر جامه کهنه پاره‌ای از پارچه نو وصله نمی‌کند زیرا که آن وصله از جامه جدا می‌گردد و دریدگی بدتر می‌شود و شراب نو را در مشک‌های کهنه نمی‌ریزند و الا مشک‌ها دریده شده شراب ریخته و مشک‌ها تباه گردد بلکه شراب نو را در مشک‌های نو می‌ریزند تا هر دو محفوظ باشد. در قرآن کریم(۱۴:۴۸) در اشاره به یوم‌الله می‌فرماید: "یوم تبدل الارض غیر الارض و السموات و برزوا لله الواحد القهار." مضمون بیان مبارک: روزی که تبدیل گردد زمین بغیر از این زمین و آسمان‌ها ظاهر شوند به خاطر خداوند یکتای غالب.

و در دعای ندبه می‌خوانیم: "این المدّخر لتجدید الفرائض و السنن و این المتخیر لاعادة الملة و الشریعة" مضمون بیان مبارک: کجاست آن نجات دهنده‌ای که احکام و فریضه‌ها و سنت‌ها را تجدید نماید و کجاست آن صاحب اختیاری که شریعت و ملت را تجدید نماید.

حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند: "مقصود از هر ظهور، ظهور تغییر و تبدیل است در ارکان عالم سرّاً جهرّاً و ظاهراً، باطناً، چه اگر به هیچ وجه امورات ارض تغییر نیابد ظهور مظاهر کلیّه لغو خواهد بود."^(۳۸:۱۵۹) و حضرت ولی امرالله در سال ۱۹۳۸ اهل بهاء را

چنین مخاطب قرار داده‌اند:

در این برهه از زمان است که یاران رحمانی باید به جمیع وسائل ممکنه افکار و اذکار و شیم و اطوار غیر مرضیه‌ای را که میراث نیاکان محسوب از ریشه براندازند و به جای آن با نهایت صبر و متانت و توسل به ذیل دعا و استقامت ملکات فاضله و شوون و احوال ممتازه روحانیه‌ای را که برای شرکت مؤثر آنان در خدمت آستان الهی و استخلاص عالم انسانی لازم و ضروری است در حدیقه وجود غرس نمایند. (۵۲:۴۵)

محور اصلی سخن ما در این مجموعه عرفان در حیات انسان است ولی چگونه می‌توان فرایندی چنین مهم یعنی عرفان را فارغ از تحولات حیات او مورد بررسی قرار دهیم. بخصوص آنگاه که سخن از آن در میان است که این تحوّل در حدّی بسیار عظیم یعنی بروز خلق جدید تحقق یابد. البته هر پژوهنده‌ای بر این خواهد اندیشید که لاجرم فرایند عرفان نیز در نزد این خلق جدید ابعاد و مؤلفات جدیدی خواهد داشت. لهذا پیش از اینکه به بحث در باره این ویژگی‌ها و ابعاد و مؤلفات در فصل جداگانه‌ای بپردازیم در تلاش آنیم که در نفس یا روان انسان آنچه این تحوّل را به سوی تکوّن خلق جدید می‌برد بشناسیم. ذهن، اندیشه، تعقل و وجدان فرایندهای یکپارچه و هم‌بسته‌اند یعنی حاصل در هم تمامیت یافتن کنش و واکنش‌های ساده گوناگون روان می‌باشند و همگی معرّف تمامی وجود انسانند. شاید به همین رو بود که دکارت گفت می‌اندیشم پس هستم (Cogito Ergo Sum) پس وقتی می‌گوئیم اندیشه نوین یعنی خلق جدید، انسان نوین. اودو شافر (Udo Schaeffer) نوشت: "خلق جدید یک ضرورت است همه آنچه را در اطراف ما می‌گذرد و آن را نشانه‌ای از انحطاط و سقوط بشریت می‌بینیم و در هیچ منظری از مناظر آن نور امیدی را نمی‌توانیم مشاهده کنیم، نه تنها از آن روست که تعصبات مانع درک ضرورت تغییرات است بلکه به آن خاطر است که میان بینش علمی و روحانی بشریت عدم تبادلی شدید موجود است. شافر در نقلی از گروور فولی (Grover Foley) می‌نویسد که مشکل اصلی بحران جهانی در خود انسان است که از جهت تکنولوژی غولی شده در حالی که از لحاظ اخلاقی حقیر و فرومایه می‌باشد. به زبان دیگر به اندرون اتم پی برده در حالی که از جهت بلوغ عاطفی به آدم نئاندرتال

ذهنیت جدید و اندیشه نوین یعنی خلق جدید. آن خلقی که مزده ولادتش را از چند هزار سال پیش به صورت یک آرمان و انتظار از خلال آثار آئین‌های پیشین می‌خوانیم گوئی در تمام این هزاره‌ها پس از افسانه مذهبی کهن حضرت آدم و رانده شدنش از بهشت پیوسته چشم به راه رسیدن این آفریده نوین را دارد تا با حضور خود عالم ظلمانی را به قلمرو نورانی تبدیل نماید. بی‌خبر از آنکه خلق جدید خود اوست که باید در فرایند تازه‌ای از شناخت خود، شناخت جهان و ضرورت‌های آن و شناخت آفریدگار و مظهر او متحوّل و دگرگون گردد و ولادتی دیگر یابد. از هزاران سال پیش مظاهر الهیه تولد "خلق جدید" را "در روز خدا" بشارت داده‌اند و صفات و ویژگی‌های شرایط عالم را در زمان ولادت او توصیف نموده‌اند. ما در گفتار بعد به نحوی موجز به این بشارت اشاره‌ای می‌نمائیم.

مژده زاده‌شدن خلق جدید در آئین‌های پیشین:

در آثار آئین هندو می‌خوانیم: "انسانی که به خاطر ویژگی‌های آن زمان (روز خدا) تغییر یافته است به گونه بدّری خواهد بود که از آن خلق جدید که پیرو قوانین عصر کریتا (ذهبی) و یا عصر پاکی خواهد بود زاده خواهد شد." (۵۴) در دیگر آثار همین آئین نگارش یافته که: "تجدید بنای روحانی و تحوّل از اندیشهٔ مادی به اندیشه روحانی از ویژگی‌های آن عصر طلائی است." (۵۵)

در کتاب عهد عتیق (اشعیا ۱۷:۶۵) چنین ثبت شده است "زیرا اینک من آسمانی جدید و زمینی جدید خواهم آفرید و چیزهای پیشین به یاد نخواهد آمد و بخاطر نخواهد گذشت." و نیز (حزقیال ۱۹:۲۱): "ایشان را (مردمان را) یک دل خواهم داد و در اندرون ایشان روح تازه خواهم نهاد."

در کتاب عهد جدید (مکاشفات یوحنا ۱:۶-۲۱) می‌خوانیم: "و دیدم آسمانی جدید و زمینی جدید چونکه آسمان اول و زمین اول درگذشت و دریا دیگر نمی‌باشد و شهر مقدّس اورشلیم جدید را دیدم که از جانب خدا از آسمان نازل می‌شود حاضر شده چون عروسی که برای شوهر خود آراسته است و آوازی بلند از آسمان شنیدم که

می‌گفت اینک خیمه خدا با آدمیان است و با ایشان ساکن خواهد بود و ایشان قوم‌های او خواهند بود و خود خدا با ایشان خدای ایشان خواهد بود و خدا هر اشکی از چشمان ایشان پاک خواهد کرد و بعد از آن موت نخواهد بود... همه چیز را نو می‌سازم. در آئین زرتشت "تجدید آفرینش"، "تجدید برای دنیای آینده که در آن کمال و شکوه ملاحظه می‌شود" و "جلال و حکمت کامل" و اینکه موعود آن آئین سیوشانس بدیده کفایت می‌نگرد... آن را زندگی جاودان می‌بخشد* (۵۶:۵/۴۷) مذکور است.

در آئین بودا در رابطه با موعود می‌خوانیم که بودائی که نامش میترا یعنی خورشید است با شکوه بی‌پایانش می‌آید... که در مهر، حکمت و نیکی فراوان... بيمثل است. از ره رهنمائی مردمان را به اخلاق نیک دعوت می‌نماید. (۵۷:۱/۱۱)

در قرآن کریم (۱۷:۴۹) قرائت می‌کنیم: "و قالوا اِذَا كُنَّا عِظَامًا و رِفَاتًا اَنَا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا." مضمون بیان مبارک: و گفتند آیا زمانی که ما استخوان‌ها و ریزه ریزه‌ها بودیم آیا مائیم هر آینه از برانگیخته‌شدگان آفرینش تازه و در همان سوره (۹-۹۸:۱۷) می‌فرماید: "ذالک جزاؤهم بانهم کفروا باياتنا و قالوا اِذَا كُنَّا عِظَامًا و رِفَاتًا اَنَا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا اولم یروا ان الله الَّذی خلق السموات و الارض قادر علی ان یخلق مثلهم و جعل لهم اجلا لا ریب فیه فابی الظالمون الا کفورا." مضمون بیان مبارک: این جزای آن‌هاست به سبب اینکه آن‌ها کافر شدند به آیات ما و گفتند آیا چون باشیم استخوان‌ها ریزه ریزه آیا مائیم هر آینه برانگیخته‌شدگان خلق جدید. آیا ندیدند خدائی که آسمان‌ها و زمین را آفرید تواناست که بیافریند مانند ایشان را و قرار دهد برای آن‌ها اجلی که نیست شکی در آن پس سرباز زدند متمکاران از ناسپاسی. و نیز می‌فرماید (۵:۱۳): "ان تعجب فعجب قولهم اِذَا كُنَّا تَرَابًا اَنَا لَنَبْعُوثُ خَلْقًا جَدِيدًا." مضمون بیان مبارک: اگر عجب می‌داری پس عجب است گفتارشان که آنگاه که ما خاکیم آیا در خلق جدید هستیم. خداوند در جواب این شکاکان نوید می‌فرماید (۱۴:۱۹): "الم تر ان الله خلق السموات و الارض بالحق ان یشاء یدهبکم و یات بخلق جدید." مضمون بیان مبارک اینکه: آیا نمی‌بینید که خدا آفرید آسمان‌ها و زمین را براستی اگر بخواهد شما را ببرد و بیاورد به صورت خلق جدید.

تحقق مؤدۀ اندیشه نوین و خلق جدید در آئین بهائی:

همان‌گونه که قبلاً گفتیم اندیشه برآیند کمال‌یافتن خرد و آگاهی منطقی در سهش (کشف و شهود) و آگاهی برخاسته از آن در پهنه روان می‌باشد. انسان بیش از هر چیز و پیش از هر چه به اندیشه‌اش شناخته می‌شود که معرّف میزان آگاهی و معرفت اوست. از این رو خلق جدید یعنی خلقی که آگاهی، خرد و معرفت و اندیشه‌ای متحوّل و نوین دارد. ذکر آسمان جدید در آثار مقدّسه به معنای قوانین و قواعد جدید است و زمین جدید یعنی مردمی که آن قوانین را پذیره می‌شوند و بر وفق آن رفتار می‌نمایند. مفهوم خلق جدید اینست که روح تازه در عالم دمیده شود و تحوّل روحانی از آن حاصل گردد و این خود ولادتی تازه است. اندیشه نوین برخاسته از خلق جدید است و این هر دو معرّف یکدیگرند. حضرت عبدالبهاء در مفاوضات می‌فرمایند: "حضرت مسیح... در حق حوارین می‌فرماید که از خون و گوشت و اراده بشر موجود نشدند بلکه تولّد از خدا یافتند یعنی از اخلاق و صفات بهیمی که از مقتضای طبیعی بشریست نجات یافتند و به صفات رحمانیت که فیض الهی است متّصف شدند معنی ولادت این است..." (۲:۱۵۷۸)

و همچنین می‌فرمایند: "باید در این عالم تحصیل کمالات کرد آن عالم نفات روح‌القدس است. در این عالم باید درک نفات روح‌القدس نمود... انسان به تمام همّت باید این مواهب را تحصیل نماید و این قوای رحمانی را به اعلیٰ درجه کمال باید به دست آورد و آن اینست: اول معرفت‌الله ثانی محبت‌الله ثالث ایمان رابع اعمال خیریه خامس جانفشانی سادس انقطاع سابع طهارت و تقدیس و تا این قوی را پیدا نکند و این امور را حاصل ننماید البته از حیات ابدیه محروم است. اما اگر به معرفت‌الله موفق گردد و به نار محبت‌الله مشتعل شود و مشاهده آیات کبری کند و سبب محبت بین بشر شود و در کمال طهارت و تقدیس باشد البته تولّد ثانی یابد و به روح‌القدس تمعید گردد و حیات ابدیه مشاهده کند." (۱:۲/۱۷۲)

حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند: "قوه و بنیۀ ایمان در اقطار عالم ضعیف شده، دریاق اعظم لازم، سواد نحاس اسم را اخذ نموده، اکسیر اعظم باید... نزد این مظلوم آنچه این قوه را تبدیل نماید اعظم از اکسیر است. این مقام و این قدرت مخصوص است

حضرت عبدالبهاء در تبیین این کلمات الهی می‌فرماید: "کوکب ساطع... در فصل نوبهار اشراق بر جمیع اقطار نمود و به ضیاء و حرارتی شدید بر جمیع اقالیم فیضی جدید و روح شدید مبذول فرموده. از آن ضیاء و حرارت جنبش و حرکت در عروق و اعصاب آفاق افتاد. خلق بدیع شد و روح جدید دمیده گشت. جسم افسرده امکان و جسد مرده اکوان جان تازه یافت... دور دور بدیع گشت و خلق خلق جدید شد و نفخت فيه من روحی تحقق یافت عالم امکان تزین یافت و جهان به طلوع نور مبین روشن گشت در جمیع کائنات آثار نشو و نما هویدا گشت و در کافه موجودات ترقیات عظیمه آشکار گردید. اهل انصاف معترفند که قرن ناسع عشر میلاد عصر انوار بود و فخر اعصار گشت... به قسمی که این یک عصر حکم صد عصر یافت... یعنی اگر آثار و صنایع و بدایع پنج هزار سال که عبارت از پنجاه قرن است جمع نمائی البته مقابلی با آثار این یک عصر الهی و قرن رحمانی ننماید... (۴:۲/۳۸)"

حضرت بهاء الله می‌فرماید: "هر حرف که از فم مشیت صادر گردد دارای قوه خلاقه و احیاء کننده‌ایست که می‌تواند خلق بدیعی مبعوث نماید." ترجمه (۵۲:۱۶۵)

حضرت بهاء الله می‌فرماید: "از حرکت قلم اعلی روح جدید معانی به امر آمر حقیقی در اجساد الفاظ دمیده شد و آثارش در جمیع اشیای عالم ظاهر و هویدا." (۵۲:۱۶۵)

الفرد تونینی کیفیت سرعت تحولات را به گونه‌ای علمی و بسیار زیبا تشریح نموده و می‌گوید با گذشت قرون و اعصار در ادوار مختلف سرعت تحولات هر بار چندین برابر می‌شود. (۴۸)

حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: "... جهان در این تجلی جمال قدم از مطلع اعظم به خلق جدید فائز گردیده و حقیقت وجود به جمیع کمالات غیب و شهود مزین گردیده..." (۴:۲/۱۰۴)

خلق جدید کیست؟

خلق جدید شدن و به زیور اندیشه نوین آراسته گردیدن. یعنی: به مشرق وحی الهی

عرفان یافتن، بر عهد او ثابت و مستقیم ماندن، به موجب تعالیم وی عمل کردن، به درک وحدت آراء در امور عظیمه فائز شدن، و در فهم معنای حقیقی آزادی با جمع وحدت یافتن، به لزوم وحدت در عقول و وجدان‌ها برای حل مشکلات عالم و استقرار صلح جهانی معتقد بودن، به درک و تحقق مفاهیم مساوات و مواسات و قانون زرین در زندگی فائز شدن، محبت را در جمیع شئون و فرایندی متقابل و دو طرفه دیدن، اهداف شخصی را در اهداف جهانی و خیر عمومی تمامیت دادن، عالم‌بین بودن و نه خودبین بودن، استقلال فکر و نظر و در عین حال فروتنی و انعطاف داشتن، در مشورت صدیق و صریح و صمیمی بودن، نظم را اصلی جهانی و آن را در زندگی شخصی و اجتماعی خود منعکس ساختن، حکمت و اعتدال و حزم را در حیات اجتماعی خود دقیقاً مراعات نمودن، در جمیع مساعی با برنامه منظم مبتکرانه عمل کردن است. بر تازک همه این فضائل نور پرهیزکاری که مطلع اعمال و اخلاق و قائد جنود عدل است پیوسته باید درخشان باشد. خلاصه "نور بصره نور اسمک الاعظم" (۲۳۶:۱۶)

وقتی به تاریخ بشر نگاه می‌کنیم می‌بینیم روزی بود که روز فخر فروشان و جامه شوکت پوشان بود. امروز روز فروتنان و افتادگان است. امروز باید در افتادگی غبار رهگذر شد تا دگرباره از خاک برخیزی و به فردوس برین همان‌گونه که در کلمات مکتونه ما را تعلیم فرمود درآئیم: "ای اهل فردوس برین اهل یقین را اخبار نمائید که در فضای قدس قرب رضوان روضه جدیدی ظاهر گشته و جمیع اهل عالین و هیاکل خلد برین طائف حول آن گشته‌اند پس جهدی نمائید تا به آن مقام درآئید و حقایق اسرار عشق را از شقایقش جوئید و جمیع حکمت‌های بالغه احدیه را از اثمار باقیه‌اش بیابید قرّت ابصارالدین هم دخلوا فیه آمین." (۳:۱۸)

امروز پرتو مهر آفریدگار و مهر آفریدگان از دل‌ها سر می‌زند و فرمان‌روائی از آن مردمی خواهد بود که قلبشان قلمرو فرمانروائی خداوند یکتاست و آن دلدادگان حقیقی در راه عدالت و محبت دل‌داده همگان هستند چون در این روز مردمی دیگر با اندیشه‌ای دیگر آفریده شده‌اند و همه تغییراتی که تاکنون جهانیان از مفهوم عرفان داشتند و آنچه در باب سجایای عارف می‌گفتند منظری تازه و دگرگونی بی‌اندازه یافته‌اند.

فصل دوم

فرایند عرفان در رابطه با جایگاه انسان در آفرینش

پیشگفتار:

واژه جایگاه هم به معنای مرتبت است و هم در مفهوم محل استقرار. وقتی می‌گوئیم جایگاه انسان مقصود هر دو معنی است. در فصل جداگانه از مرتبت انسان در آفرینش سخن گفتیم و مقام وی را در این مفهوم در حد امکان بررسی نمودیم حال وقت آنست که جایگاه وی را در معنای دوم مورد پژوهش قرار دهیم.

در این دیدگاه لغت جایگاه در حکم یک واژه آمیخته است که از ترکیب دو کلمه "جای" به معنی مکان یا محل و "گاه" به معنای زمان به وجود آمده است. لهذا بحث ما باید در این دو منظر مشخص و جدا از هم صورت پذیرد. در منظر اول انسان را در فضائی که در آن زندگی می‌کند مورد مطالعه قرار می‌دهیم. در رابطه با "گاه" در حقیقت انسان را در یک متن تاریخی مورد بررسی قرار می‌دهیم. یادآور می‌شویم که محور همه این پژوهش‌ها عرفان است.

جای انسان در آفرینش:

فضائی که انسان در آفرینش اشغال می‌کند مرکب از سه بخش است. این سه ارتباطشان آن چنان نزدیک است و تأثیرات متقابلشان بر هم آن چنان شدید که به راستی از یکدیگر جدائی پذیر نیستند. ولی در عین حال چون تاثیر و نقش آن‌ها در حیات انسان مشخص و ممیز است این تقسیم‌بندی برای آسان‌ساختن پژوهش اجتناب‌ناپذیر است. آن‌ها عبارتند از:

۱ - محیط اجتماعی (سیستم اجتماعی) (Socio-System)

۲ - محیط زیست (سیستم محیط زیست) (Eco-System)

۳ - محیط کیهانی (سیستم کیهانی) (Cosmo-System)

عرفان و محیط اجتماعی:

روژه موکلی (Roger Mucchelli) اجتماع را چنین تعریف می‌کند:
اجتماع سیستمی است متشکل از گروه انسان‌ها که در اعتماد تمامیت یافته‌اند و بدین سان اعتلاء می‌یابند. (۵۸)

در این تعریف کلمه اعتماد که ترجمه کلمه (Confiance) در نوشته موکلی است و انگلیسی آن (Confidence) است از پیشوند Co به معنی همه با هم و واژه لاتین (Fides) به معنای اعتماد، اعتقاد و ایمان است بنابر این بر روی هم این واژه معنایش به یکدیگر اعتماد و ایمان داشتن است و همین اعتماد و ایمان است که فرد و سیستم اجتماع هر دو را اعتلاء (Transcendence) می‌بخشد.

در اینجا ما قصد نداریم در جزئیات تعریف اجتماع وارد شویم. تنها مقصودمان اینست که بگوئیم اجتماع به عنوان یک ساختار-سیستم، زنده به اعتماد-اعتقاد و ایمان است. به عبارت دیگر ایمان روح اجتماع است. در قسمت اخیر تعریف گفته شده است که چنین تمامیت یافتنی سبب اعتلاء فرد و اجتماع هر دو می‌شود. چنین اعتلانی روحانی، اخلاقی و اجتماعی است. اعتماد به معنای تکیه کردن است و اعتقاد بر پیمان خود استوار بودن و نیز دارای عقیده‌ای بودن و فارغ از هرگونه شک تصدیق کردن. تعاریف تحلیلی این واژه‌ها هنوز هم بهتر می‌تواند به بحث ما روشنی ببخشد.

اعتقاد یا باور:

عبارتست از حالتی عقلانی عمیق و رزین مبتنی بر پذیرش موضوعی به عنوان حقیقت با درجه‌ای از وضوح ولی نه آنقدر که منتج به نظری قطعی گردد. وقتی اعتقاد یا باور در معرفت منطقی (Logical Knowledge) و معرفت سهشی (Intuitive Knowledge) تمامیت یافت ایمان تکوّن و تشکّل می‌یابد بنابر این ایمان بدون معرفت ممکن نیست اگر این معرفت تنها منطقی باشد تمسک ما به حقیقت در موضوع مورد بحث در حد اعتقاد باقی می‌ماند. زیرا استدلال ما را به آستان والای ایمان لزوماً نمی‌رساند:

پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی‌تمکین بود

(مولوی)

چنین معرفتی در مرزهای جهان ناسوتی محدود است. حضرت بهاء‌الله می‌فرماید:
"معرفت که آخر مقام تحدید است" (۱۷:۲/۲۸۱)

در کنار فرایند اجتماعی شدن فرایند دیگری است که طی آن صفات و سجایای اخلاقی و روحانی آدمی پرورش یافته و آموزش دریافت می‌کند. این فرایند را روحانی شدن (Spiritualization) می‌نامیم. (۵۹)

تعاریف فرهنگ و اجتماعی شدن از آنجا که انجذابات عرفانی و کشش‌های روحانی و معنوی انسان را در بر گرفته است باید تکمیل گردند و حالات عرفانی و عوامل آن باید جزئی از فرهنگ شوند. عرفان تنها مخصوص عده‌ای که نام عرفا را بر خود می‌نهند نیست از حالات عرفانی همگان برخوردارند تنها ممکن است این حالات را در خود کشف نکرده باشند یا بدرستی نشناخته و در آن‌ها پرورش نیافته باشد. البته این خود نقصی برای آن جامعه است. اجتماعی شدن (Socialization) و روحانی شدن همتای یکدیگرند و دو قطب یک ساختار سیستم (System-Structure) می‌باشند که نامش فرهنگ (Culture) است. اقتضای سلامت فرهنگ چنین است که میان این دو قطب تعادل (Equilibrium) موجود باشد.

اجتماعی شدن فرایندی است که از طریق آن گروه‌های انسانی فرهنگ خود را به نسل‌های بعد منتقل می‌کنند و شخصیت افراد را هنجار می‌بخشند و سازش با محیط را در آن‌ها می‌پرورد. (۶۰)

فرهنگ نیز چنانچه قبلاً گفته شد فرایندی است که در آن سیستم ارزش‌ها، آداب و مصوبات اجتماعی و عادات و سنن و نحوه ابراز توانایی‌ها، علاقه‌ها، ذوق‌ها و کارایی‌ها از یک طرف و از طرف دیگر نحوه مشاهده دنیای درون و شناخت آن و ارتباط آن با دنیای برون در افراد تشکّل و تکوّن می‌یابد و شخصیت پایه (Personnalite de base) آن‌ها شکل می‌گیرد. (۶۱)

نکته مهم اینست که ساختار یک جامعه که دارای دو قطب اجتماعی و روحانی می‌باشد از ساختارهای فردی (Sub-Structure) بی‌شماری درست شده است و برای استقرار تعادل اعتدال و عدالت در آن، باید آن‌ها نیز دو قطبی باشند. شرکت در خدمات

عمومی که جنبه اجتماعی دارند و کمال آن در یک اجتماعی شدن سالم و صحیح توأم با تربیت اجتماعی روحانی مناسب میسر است و اگر با فروتنی و فارغ از هرگونه شهرت طلبی و با احساس مسئولیت کامل و نوع پروری باشد فرد و جامعه‌ای را که از چنین افراد تشکیل شده به عرفان حق و حقیقت رهنمون می‌گردد. اجتماع حقیقی ملازم ایمان است و ایمان مستلزم عرفان.

هر دو حالت یعنی عرفان و گرایش به زیستن در اجتماع در آدمی فطری هستند و در اعماق روان وی جای دارند و در آن مخمّرند و ما در فصل جداگانه به آن‌ها اشاره نموده‌ایم و لکن آن‌ها برای بروز و ابراز در زندگی انسان باید پرورش یابند. حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: انسان را به مثابه معدن که دارای احجار کریمه است مشاهده نما به تربیت جواهر آن به عرصه شهود آید و عالم انسانی از آن متفجع گردد.^{۱۴:۹۶*}

یک جامعه حقیقی جامعه‌ای است که در آن معرفت در افراد پرورش یافته باشد و افراد آن در حد خود با اعتلاء به مرتبه عرفان در آن مشارکت داشته باشند. فضای اجتماعی فرهنگی (Socio-Cultural) اولین محیطی است که انسان را در بر می‌گیرد و بر او اثر می‌گذارد و او نیز بر این محیط اجتماعی و فرهنگی اثر می‌گذارد. اگر چه این صفات انسانی در او فطری است و لکن نیازمند پرورش و تربیت است. بنابر این فرایند تربیت بخش اصلی جریان رشد هر اجتماع است. اگر در اجتماعات کتونی انسانی حالت اعتماد مشاهده نمی‌شود تعریف اجتماع را بر آن‌ها نمی‌توان اطلاق کرد آن‌ها گروه‌های انسانی هستند که بنا به اقتضاء و ضرورت‌های دنیوی به دور هم جمع شده‌اند و مصداق این بیان حضرت بهاء‌الله می‌باشند "انسان طلسم اعظم است و لکن عدم تربیت او را از آنچه با اوست محروم نموده."^{۱۴:۹۶*}

چنین جامعه‌ای از این همه مواهب الهی که در وجود او به ودیعه نهاده شده است به خاطر عدم تربیت محروم گردیده است زیرا تربیت باید تا با کشف و استخراج این توانائی‌های ذاتی آن‌ها را پیوردد و به ثمر رساند. تربیت کشف توانائی‌ها و مناقب و استخراج آن‌ها و آموزش و سعی در درست پرورش یافتن و به ثمر رسیدن آن‌هاست.^(۵۹) در اجتماع انسان تربیت اجتماعی و فرهنگی کسب می‌کند که به ترتیب

اجتماعی شدن (Socialization) و فرهنگی شدن (Acculturation) نام دارند. فرهنگ به فرد ارزش‌ها، آداب، عادات، سنن، مصوبات اجتماعی و حتی نحوه کاربرد توانایی‌های فکری و جسمانی را می‌بخشد. بدین سان ذهنیت و استعداد فرد انسانی شکل می‌گیرد. وقتی مرزهای زمان و مکان فرو ریخت این معرفت تحوّل می‌یابد و در معرفتی دیگر که می‌توان آن را معرفت شهودی (سهشی) (Intuitive Knowledge) نامید تمامیت می‌یابد. در این حالت است که چه در درون و چه در برون نور آن در پهنهٔ بیکران حضور فرد در ماوراء زمان و مکان تابان می‌شود. پس فراموش نکنیم که راه دوری را که سالک پیمود تا به این مرحله رسید به یاری معرفت منطقی (Logical Knowledge) بود. "پله پله رفت باید سوی بام" آن پله پله رفتی که ما را به بامی کز فلک برتر بود می‌رساند همانگونه که مولوی نیز گفت:

نردبان آسمان است این کلام	هر که زین سر می‌رود آید پیام
نی به آن بامی که آن اخضر بود	بل به بامی کز فلک برتر بود

این معرفت کمال یافته، سالک را با حقیقت وحدت می‌بخشد و او را به قلمرو ایمان وارد می‌کند. معرفت منطقی فرد را به معرض تغییر یافتن قرار می‌دهد و به زبان بهتر مهبّای تغییر یافتن می‌کند و معرفت شهودی این تغییر یافتن را عملاً ممکن می‌سازد و دوام می‌بخشد و این همان مرحله‌ایست که فرایند اعتلا (Transcendence) را تحقق می‌بخشد که به راستی بر بامی از فلک برتر رفتن است.

حضرت بهاء الله در اثر عرفانی خود چهار وادی می‌فرماید:

"متصاعدان سموات سلوک از چهار طایفه بیش نیستند..." (۱۷:۲/۲۹۹) در اینجا کلمه متصاعدان گویای آغاز اعتلاء و پرواز در آسمان سلوک است. نه طی طریق در عالم ناسوت.

در فصل جداگانه بررسی نمودیم که حالات عرفانی نزد انسان فطری و ذاتی است و اصطلاح "انسان عارف" (Homo Mystic) نیز معرفت این حالت است. اما از آنجا که در اجتماع زیستن نیز حالتی دیگر از حالات فطری انسان است و اصطلاح انسان جمع‌گرا نیز گویای این مقال است لهذا در اجتماع زیستن با حالت عرفانی داشتن نه تنها کاملاً

هم آهنگ می‌باشند بلکه بنا به تعریف فوق لازم و ملزوم یکدیگرند و بر روی هم اثرات افزاینده متقابل دارند. اگر اجتماع تحقیقی از تعریف حقیقی خود باشد نمی‌تواند "ایمان" روح حیات بخش آن نباشد. و در این وضعیت است که اجتماع از معرفت کامل که حاصل تکامل هر دو گونه معرفت در یکدیگر است برخوردار است. آن وقت است که آن نتیجه‌ای که از آن انتظار می‌رود به دست می‌آید. تعالیم و آداب اجتماعی وقتی ره کمال سپرده‌اند که با توأم شدن با آموزه‌های روحانی، اخلاقی و عرفانی یک رفتار مقبول و مأمول و مفید را ارائه دهند. در شعر زیر یک آموزه اخلاقی و عرفانی تعلیم شده است:

اگر که بتوانی دلی به دست آور ولی خموش
چه حاجتی باشد که بانگ احسانت رسد بگوش

این تعلیم را در پنج کتبی از تقریرات حضرت بهاء‌الله در مناظر مختلف آن می‌توانیم بیاموزیم یک کار نیک همیشه همراه دو شادمانی است: یکی شادمانی دریافت‌کننده آن کار نیک و دیگری شادی درونی آن کس که به این کار نیک پرداخته است، بدون آن که این رضایت باطنی در وی از خودرضائی و غرور ایجاد نماید و این ممکن نیست مگر آن که شخص آموزه‌های اخلاقی عرفانی را به خوبی دریافت و تمرین کرده باشد و از این هم مهم‌تر اینکه هدف وی شادمانی آن هم‌نوع و شادمانی خداوند باشد و تجلی مجموعه این دو شادمانی در روح او صفا و آرامشی که منظری از مناظر تجربه عرفانی است ایجاد کرده باشد. حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: یا ابن الروح فی اول القول املک قلباً جيداً حسناً منیراً لتملک ملکاً دائماً باقیاً ازلاً قدیماً^(۳۰۱)

مضمون بیان مبارک: ای فرزند روح در آغاز پیمان صاحب قلبی پاک و نیکو و روشن باش تا قلمرو ابدی و باقی که پیوسته هست از آن تو باشد.

باز می‌فرماید: ای پسر عزّ در سیل قدس چالاک شو و بر افلاک انس قدم گذار قلب را به صیقل روح پاک کن و آهنگ ساحت لولاک نما.^(۳۰۲)

و حضرت عبدالبهاء ما را چنین رهنمون می‌شود:

"جوهر کلّ خیر رضاست. باید احتیای الهی جز به رضا حرکت نکنند و به غیر از راه خدا نپویند از باده تسلیم سرمست باشند و در اقلیم تفویض حرکت نمایند." (۲۲:۳/۴۰۴)

چنانچه قبلاً ذکر نمودیم روزه موکلی (R. Mucchelli) اجتماع را یک ساختار - سیستم مشکل از گروه‌های انسانی تعریف نمود که در اعتماد تمامیت یافته و فرد و اجتماع هر دو اعتلاء می‌یابند.^(۵۸) در این تعریف اعتماد واژه کلیدی است که چنانکه قبلاً گفتیم از آن دو مفهوم اصلی استخراج می‌شود: ۱- اعتقاد ۲- ایمان

اکنون بحث دیگری را می‌گشاییم و آن اینست که از خود پرسیم اعتماد، اعتقاد و ایمان به چه چیزی؟ پاسخ در بادی امر اینست، اعتماد، اعتقاد و ایمان به یکدیگر یعنی در میان افراد اجتماع. روشن است که این سه واژه گونه‌هائی از یک مفهوم منطقی هستند که در یک طیف جای دارند. به نحوی که محتوای خود را به تدریج به نحو افزایشنده آشکار می‌نمایند، مانند امواج نورانی با فور کم، متوسط و شدید. وقتی به کسی بگوئیم به شما اعتماد دارم، اعتقاد دارم و یا ایمان دارم بیان یک مقصود را کرده‌ایم ولی نه با یک کیفیت و یک شدت. آن زمان که می‌گوئیم به شما ایمان دارم برترین و بالاترین مرتبه اعتماد را در حد اطلاق بیان داشته‌ایم. در اجتماعی که همگان یکدیگر را نمی‌شناسند و حتی آشنا نیستند و هرگز قبلاً یکدیگر را ملاقات ننموده‌اند چگونه اعتماد و اعتقاد و ایمان می‌تواند در میان آن‌ها حکم فرما باشد. پاسخ اینست که اعتماد، اعتقاد و ایمان یک قانون است که اجتماع را تعریف می‌کند به عبارت دیگر این مفاهیم روابط ضروریه یک اجتماع را معرفی می‌کنند. انحراف عناصر و واحدهای اجتماع یعنی افراد خانواده‌ها از این قانون سبب بروز بیماری در اجتماع می‌شود و نیازمند درمان و نگاه درمان‌های فوری می‌شود. متأسفانه باید اعتراف کنیم که جامعه کنونی عالم انسانی از این بیماری رنج می‌برد. برای رفع این بیماری باید مبدأ و منشأ آن را کشف کنیم و درمان را از همان جا شروع نمائیم.

در جریان این بحث مکرراً گفته شده است که نیاز فطری به زندگی اجتماعی در عمیق‌ترین بخش هسته عاطفی روان و شخصیت افراد اجتماع جای دارد. این نیاز یکی از نیازهای برتر (Metaneeds) است و در کنار آن نیازهای فطری برتر دیگری نیز وجود

دارد از قبیل:

نیاز به نیکی (Need to Goodness)، به حقیقت (Need to Truth)، نیاز به صلح (Peace)، نیاز به عدالت (Justice)، نیاز به نظم (Order).

ولی تحقق و خشنودی این نیازهای برتر فطری که بر شمردیم موقوف به تحقق نیاز به زندگی در اجتماع (Need of Gregariousness) است زیرا اگر اجتماع نباشد عدالت، صلح، نیکی، حقیقت، نظم چه معنائی دارد. از طرف دیگر اگر حالت عرفان در آدمی حصول نیابد چگونه ما توانا می‌شویم که بر خودخواهی‌های حفظ نفس برون از اعتدال پیروز شویم و ایثار نفس و حقیقت‌پرستی فرمانروای نفس ما باشد و افراد اجتماع در جو تازه‌ای یکدیگر را بیابند و همه باهم اعتلاء یابند.

عرفان یعنی وحدت کامل با حقیقت و انقطاع و توجه کامل به آن مصدر و مطلعی که قانون تمامیت یافتن اجتماع در ایمان از آن نشئت گرفت. لهذا اینکه بگوئیم معنی اجتماع سیستم گروه‌های انسانی است که به یکدیگر اعتماد و ایمان دارند شرط لازم است ولی شرط کافی نیست. در اینجا این شرط لازم مستلزم شرط کافی است. آن شرط کافی اعتماد و اعتقاد و ایمان به خداوند می‌باشد که واضع این قانون است و این قانون تجلی صدوری از اوست.

در کتاب مستطاب اقدس از قلم اعلی نازل: **أَنَّ أَوَّلَ مَا كَتَبَ اللَّهُ عَلَى الْعِبَادِ عِرْفَانَ مَشْرُقٍ وَحِيَهُ وَمَطْلَعِ أَمْرِهِ الَّذِي كَانَ مَقَامَ نَفْسِهِ فِي عَالَمِ الْأَمْرِ وَالْمَخْلُوقِ مِنْ فَازٍ بِهِ قَدَ فَازَ بِكُلِّ الْخَيْرِ وَالَّذِي مَنَعَ أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ الضَّلَالِ وَلَوْ يَأْتِي بِكُلِّ الْأَعْمَالِ. إِذَا فَزْتُمْ بِهَذَا الْمَقَامِ الْأَسْنَى وَالْأَلْفَاقِ الْأَعْلَى يَنْبَغِي لِكُلِّ نَفْسٍ أَنْ يَتَّبِعَ مَا أَمَرَ بِهِ مِنْ لَدَى الْمَقْصُودِ لِأَنَّهَا مَعًا لَا يَقْبَلُ أَحَدُهُمَا دُونَ الْآخَرِ هَذَا مَا حَكَمَ بِهِ مَطْلَعِ الْإِلَهَامِ.** (۱۰:۱)

در این بیان مبارک عرفان مشروط به عمل شده است. معنای این تعلیم اینست که تحقق روابط اجتماعی سالم به نحوی که ایمان محور آن باشد وقتی صورت پذیر است که عدالت، صلح، نیکی، حقیقت... در اعمال منعکس باشد. در اعماق وجود آدمی جمیع عناصر و مصادر و مظاهر خیر به ودیعه گذاشته شده است. تنها تربیت روحانی لازم است تا به تربیت جواهر آن به عرصه شهود آید و عالم انسانی از آن منتفع

گردد. (۱۴:۹۶) اینست که حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: "دارالتعلیم باید در ابتداء اولاد را به شرایط دین تعلیم دهند تا وعد و وعید مذکور در کتب الهی ایشان را از مناهی منع نماید و به طراز اوامر مزین دارد و لکن به قدری که به تعصب و حمیه جاهلیه منجر و منتهی نگردد." (۱۴:۳۷) و نیز می‌فرمایند: "... در تحصیل کمالات ظاهره و باطنه جهد بلیغ نمائید چه که ثمره سدره انسانی کمالات ظاهریه و باطنیه بوده... سدره وجود را به اثمار علم و عرفان و معانی و بیان مزین نمائید." (۱۰:۶۳)

در دنباله این بحث به نکاتی می‌پردازیم که خواه ناخواه در پرورش انسان و در نتیجه در شکوفائی حالات عرفانی حقیقی مؤثرند.

در همه فرهنگ‌ها عناصر مفید در کنار بعضی عناصر بی‌فایده و حتی در مواردی مضر زمینه‌کلی اصلی آنها را به وجود می‌آورد. چنین عناصر و عواملی همیشه مانع رشد و پیشرفت جوامع می‌باشد. بنابراین نباید به نام فرهنگ هر عادت و سنت و روش و رفتاری را که نه تنها مفید نیست بلکه مضر و معرّف عقب‌ماندگی و عدم پرورش است موجه شمرد. انسان موجودی است آگاه و آگاهی اخلاقی وی او را از نیک و بد و خیر و شرّ و زشت و زیبای هر چیز مطلع می‌سازد. اگر از این آگاهی برای اصلاح زندگی اجتماعی خود بهره‌مند نشود فایده این آگاهی چیست.

بایسته و شایسته اینست که از طریق سیستم تربیتی صحیح هر سه نوع تربیت روحانی (Spiritual)، اجتماعی - عقلانی (Socio-Intellectual) و تربیت جسمانی (Physical) چه در خانه یعنی اجتماع کوچک - (Micro Society) و اجتماع بزرگ (Macro-Society) با تربیت غیر رسمی و چه در مؤسسات تربیتی و یا اجتماع واسطه (Medio-Society) و با تربیت و تعلیم برنامه‌ریزی شده بخش‌های بی‌فایده و یا مضرّ را حذف و آنچه مفید و اصیل است ترویج و تحکیم شوند. و سپس سعی وافر مبذول گردد که فرهنگ‌های جهان ضمن حفظ عناصر و عوامل مفید و اصیل و شریف و زیبای خود در یک فرهنگ جهانی (World Culture) همانگونه که حضرت ولی امرالله هدایت فرموده تمامیت یابند. (نقل به معنی). (۲۴:۷) در چنین وضعیتی یک چنین فرهنگ جهانی چون بستری مناسب برای پرورش نسل آتیه بکار خواهد رفت. در این فرهنگ جهانی در دنیائی که

مردمان از هر نژاد و ملیت و قوم با یکدیگر در ارتباط و تعامل و تفاعل هستند خود بخود سیستم ارزش‌ها و آداب و دیگر عناصر اصلی فرهنگ بدون آن که لزوماً یکسان باشند هم‌آهنگ (Harmonious) می‌گردند و این خود شالودهٔ محکمی است برای برقراری تفاهم جهانی. این هم‌آهنگی به تدریج موجب تشکیل ویژگی‌های مشترک جهانی (Universal Cultural Traits) می‌گردد و از این رهگذر تباین‌های اخلاقی و رفتاری که حاصل تباین عظیم میان شخصیت‌های پایه (Basic Personality) در فرهنگ‌هاست از میان می‌رود. در روند چنین فرایندی‌کندی در تقارب و تبادل فرهنگ‌ها (Cultural Lag) و حتی برخورد و تصادم (Cultural Clashes) آن‌ها به وجود نمی‌آید. آیا برای رشد حالات عرفانی یک متن آرام و هم‌آهنگ اجتماعی لازم نیست؟ بروز حالات به اصطلاح عرفانی در یک متن اجتماعی بیمار آن حالتی نیست که بتواند ظاهراً عنوان عرفان را بر خود بگذارد. اندکی بعد ما به این مسئله باز می‌گردیم.

در فصل دیگر این کتاب تشریح نموده‌ایم که تجلی عرفان در حیات انسان در حقیقت صورت یک خو (Conduct) و یا یک رفتار (Behaviour) را دارد که اگر چه ریشه‌ای فطری در اعماق روان انسان دارد ولیکن برای شکوفاشدن این خو و رفتار تربیت و تعلیم کمال لزوم را دارد تا آنکه در همه افراد تحقق تجربه عرفانی میسر گردد. در اجتماع کنونی بروز آنچه تجربهٔ عرفانی (Mystical Experience) نامیده می‌شود همه وقت بر اساس پرورش طبیعی نیازها و انگیزه‌های فطری نیست در مواردی نه چندان نادر چنین حالاتی ثمره سرخوردگی و درد و رنجی است که جوامع ناسالم بر اعضاء خود اعمال می‌کنند. بی‌عدالتی، بی‌توجهی، محرومیت‌ها، شرایط غیرمناسب و غیر مستعد پرورش استعدادها و توانائی‌ها و لیاقت‌ها قادرند فرد را گرفتار درون‌گرایی بیش از حد طبیعی و گوشه‌گیری و فرار از اجتماع و پناهندگی در تنهایی همراه با افسردگی حاصل از این شرایط نمایند و شخص را به سعی در مقابله با این حالات با گرایش به افکار عرفانی و زندگی به اصطلاح روحانی و بی‌اعتنائی به دنیا و بی‌ارزش شمردن مناظر زندگی اجتماعی به نحوی که به‌روی هم بار آن عوامل علی‌الاولیه را کاهش دهد و یا خستی نماید می‌کشاند. این آن عرفان حقیقی که از اعماق وجود روان یک

انسان برمی آید نیست. البته نمی‌خواهیم بگوئیم که محرومیت‌ها سرخوردگی‌ها... نمی‌تواند در کنار یک تجربه عرفانی طبیعی باشد.

(Normal Mystical Experience) تردیدی نیست که چنین توأم‌شدنی ممکن است ولی نباید عامل تعیین‌کننده (Determining Cause) محرومیت‌ها و غیره باشد و حدّ اکثر می‌تواند عامل مستعدکننده (Predisposing) به حساب بیاید.

در فرهنگ‌های مشرق‌زمین حالات عرفانی وفور و شدت بیشتری دارد. مقداری از حالات عرفانی به گفته کارل گوستاد یونگ (C.G Jung) از ناخودآگاه جمعی و به صورت یک نمونه اصلی، یا گونه، آرکتیپ (Archetype) نشئت می‌گیرد.^(۱۵) در حالی که خود این آرکتیپ محصول شرایط و وقایع در نسل‌های بسیار گذشته است و در همین جوامع شرقی در قرون اخیر و حتی دوران معاصر وضعیت‌هایی که حاکی از محرومیت و نومیدی است بسیار است چه از جهت نقصان‌های اقتصادی و چه از جهت اجتماعی و بخصوص عدم تربیت کافی و لازم به نحوی که تعامل و تفاعل میان افراد اجتماع سالم و طبیعی نمی‌باشد.

آنچه در این جوامع به عرفان و حالت عرفانی تعبیر می‌شود در حقیقت چیزی جز عکس‌العمل‌های دفاعی نیست در آن‌هایی که می‌کوشند برای آلام و رنج‌های خود درمانی تسکین‌دهنده (Palliative Treatment) بیابند چنین عرفانی مطلوب است.

تصور نشود که ما رواج حالات عرفانی را برای عده‌ای مشخص که فارغ از درد و رنج می‌باشند موجه می‌دانیم و مانند افلاطون که فرمانروائی جامعه را خاص زبده‌ها می‌دانست ما هم تنها به جامعه‌ای مرکب از زیدگان می‌اندیشیم و عرفان را هم از آن زیدگان می‌دانیم. سخن ما در باره جامعه‌ایست طبیعی که در آن توانائی‌ها، لیاقت‌ها و استعداد‌های انسان‌ها با برابری در دسترسی به همه فرصت‌های ممکن یعنی آنجا که سخن اول از آن عدالت است می‌باشد. در آنجا بنیان روابط اجتماعی بر اصول اخلاقی و روحانی متین استوار و از معیارهای فرهنگی صحیح و جهان‌شمول برخوردار است. در چنین جامعه‌ای افراد احساس خواهند کرد که به همان اندازه که به رشد روابط اجتماعی و شناخت اجتماع نیازمند می‌باشند به برقراری روابط با دنیای درون خود و شناخت آن

نیازمندند. اولی غناء اجتماعی و اقتصادی را توصیه می‌کند و دومی استغناء و انقطاع روحانی را تجویز می‌نماید. شاید خواننده ارجمند آن غناء و این استغناء را متناقض بیابد و جمع آن‌ها را غیر میسر بشمارد ولی حقیقت اینست که آن غنائی مقبول است که در کنار استغناء اصالت یابد و ریشه بگیرد. غناء حقیقی داشتن ثروت نیست، بی‌نیازی است و استغناء هم به معنای همین بی‌نیازی است. این دو حالت باید اعتدال یابند. اعتدال از یک سو تلویحی از سلامت است و از سوی دیگر گواهی از حضور عدالت. باید میان ارتباط و شناخت دنیای برون و دنیای درون نیز اعتدال باشد. این دو شناخت باید یکدیگر را اکمال بخشند و تغذیه کنند. درست است که بهر حال زندگی اجتماعی با فشارها (Stress) همراه است و درست است که حالات عرفانی پناهگاهی برای این فشارهاست. اما فرق است میان این که عرفان را به عنوان درمان تسکینی بکار بریم یا آنکه آن را چون وسیله برای پیش‌گیری. انسان عارف دیدگاهش، تعبیرش، تعریفش و انتظارش از زندگی چیز دیگری است. بنابر این در موقعیت‌های نامساعد مهیای رویارویی با سختی‌هاست. در زندگی پیوسته عارفانه می‌اندیشد و عارفانه عمل می‌کند نه آنکه وقتی سختی آمد از بی‌ابزاری به آنچه خود نامش را عارفانه زیستن می‌نامد رو بیاورد.

این گفتار ناقص خواهد بود اگر ولو کوتاه به هنر که نقشی اساسی در محیط اجتماعی دارد اشاره نکنیم. هنرها از مظاهر محیط زیست هستند و در عین حال از بطن اجتماعات انسانی و فرهنگ‌ها برمی‌خیزند و ریشه در هسته عاطفی روان انسانی دارند. آن‌ها نقشی تعیین‌کننده در حدوث تجربیات عرفانی دارند. از روح هنرمند برمی‌خیزند و به روح جامعه نفوذ می‌نمایند. در دیانت بهائی به هنر به وجه اخصّ به موسیقی توجه خاص شده است. حضرت بهاء الله می‌فرماید: *أنا حللنا لكم اصغاء الاصوات والنغمات ایاکم ان یخرجکم الاصغاء عن شان الادب والوقار. افرحوا بفرح اسمی الاعظم الّذی به تولّیت الافئدة وانجذبت عقول المقرّبین. انا جعلناه مرقاةً لعروج الارواح الی الافق الاعلی لاتجعلوه جناح النفس والهوی ائی اعود ان تکونوا من الجاهلین*.^(۱۰:۵۱)

مضمون بیان مبارک: ما شنیدن صدا و نغمه‌ها را برای شما حلال داشتیم زینهار که این

شنیدن شما را از شان ادب و وقار خارج کند. به سرور اسم اعظم که قلوب را واله و شائق می‌کند و عقول مقربان درگاه الهی را مجذوب می‌دارد شادمان باشید. ما آن را نردبانی برای عروج ارواح به سوی افق الهی قرار دادیم آن را بالی برای نفس و هوی نکتید من به خدا پناه می‌برم از اینکه شما از نادانان باشید.

عرفان و محیط زیست: (Ecological Environment and Mysticism)

پیشگفتار:

در فصل جداگانه این کتاب در حد امکان به شرح ریشه‌های سرشتی عرفان در وجود انسان پرداخته‌ایم و در مجموع نام آن‌ها را عوامل درونی (Intrinsic Factors) نهادیم. در رشد حالات عرفانی در انسان عوامل خارج از وجود وی یعنی سیستم اجتماعی (Social System) که شرح آن گذشت و سیستم محیط زیست (Ecological System) و سیستم کیهانی (Cosmic System) همه نقش خود را دارند. در این قسمت با شرح نقش عوامل محیط زیست در پرورش عرفان در انسان می‌پردازیم.

ما دانش روان‌شناسی را چنین تعریف می‌نماییم: "روان‌شناسی علمی است که فرآیندهای زندگی (Meta Phenomena) و پدیده‌های همتای آن‌ها (Phenomena) را در منشاء آن‌ها در رشد و تحوّل آن‌ها و در بروز آن‌ها به صورت نوعی رفتار (Behaviour) و سلوک و خو (Conduct) مطالعه و بررسی می‌نماید." با تائید نظریه ابراهام ماسلو (A. Maslow) ما نیز کمال بلوغ شخصیت را در بروز حالات عرفانی در فرد می‌دانیم ما می‌گوئیم که شخصیت یک ساختار (Structure) است و مؤلفه‌های (Components) آن یعنی هسته عاطفی (Affective Nucleus) و بخش عقلانی (Cognitive Stratum) و بخش عملی (Conative Stratum) در یکدیگر تمامیت یافته و آنگاه این مجموعه در دنیای خارج یعنی محیط اجتماعی (Social System) و محیط زیست و (Eco System) و محیط کیهانی (Cosmic System) (در حد اطلاعات کنونی ما) تمامیت می‌یابند و بدین شخصیت در فرد تکوّن می‌یابد. بنابراین انسان عارف یک شخصیت کمال یافته است. واژه تمامیت در این تعریف مجموعه تأثیرات متقابل است که جمیع این

عوامل درونی و برونی، در خود و بر یکدیگر دارند.^(۱۳) در اینجا توجه به اینکه حالات عرفانی در انسان سرشتی و ذاتی است یعنی مبدأ آن‌ها در اعماق هسته عاطفی روان اوست و با وی به دنیا می‌آید. بنابر این مسئله رشد و تحول آن‌ها و نیز بروزشان به صورت رفتار و سلوک مورد بحث است. قبل از آنکه وارد اصل موضوع بشویم بجاست تعریفی هم از محیط زیست به دست بدهیم. سیستم محیط زیست عبارت است از جایگاه زندگی انسان به عنوان محیط طبیعی (Natural Environment) و یا ساخته دست خود انسان (Man Made Environment) میان آن دو (انسان و محیط) به گونه‌های مختلف کنش و واکنش وجود دارد. در کنار تعریف محقق ارجمند (Arthur Lyon Nahl) بگذارید^(۱۶) باهم از محیط زیست تعریفی بکنیم ولی نه تعریفی کوتاه:

محیط زیست تنها کوه و دریا و رودخانه و دشت و صحرا و پرندگان و جانوران از یک طرف و شهرها و کوی و برزن‌ها، خیابان‌ها و خانه‌ها از طرف دیگر نیست. همه می‌دانیم که آن‌ها همه معرف "روحی" هستند. مگر نه اینکه جمادات هم روح و حیات دارند و وقتی ترکیب شوند آن روح هر بار معنای پربارتری به خود می‌گیرد. اینست که محیط زیست تنها یک مکان مادی جسمانی (Physical) نیست بلکه موجودیتی (Entity) روانی اجتماعی (Psycho-Social) و حتی در سطح خود روحانی (Spiritual) دارد. با ما سخن می‌گوید و ندا می‌دهد: امواج خروشان دریا، صدای غلطیدن آب رودخانه، ریزش آرام جویبار و وزش نسیم در میان شاخسار درختان، آوای پرندگان و صدا و ندای آن گوزن که بچه گم شده‌اش را در کوهسار فرامی‌خواند و آن شاعر فرانسوی که شعری به آن زیبایی را در شرح ناله‌ها و زاری‌های این مادر گوزن سروده و به ما مخابره نموده است، آن پروانه قشنگ که در سکوتش در عشق‌ورزی به گل‌ها از این سو به آن سو می‌پرد... همه چه در سکوت و چه در گویش معنائی را می‌رسانند آیا زندگی جز معنی چیز دیگری هست؟ اگر این معنی را از جهان بگیریم جهان می‌میرد ولی آدمی آنجاست و اوست که آن معنی را می‌گیرد و خود نیز به آن‌ها معنائی می‌دهد.

ژان پل سارتر گفت انسان موجودی است که خلق او سبب شد دنیا ایجاد

شود^(۱) (۳۴) و دوفرن نوشت که دنیا بدون انسان دنیا نیست نه به آن خاطر که باید منتظر بماند تا انسان به آن واقعیت دهد بلکه به آن خاطر که به آن معنی بیخشد.^(۲) (۱۲)

ولی ما می‌گوئیم انسان موجودی است که معنای جهان را به آن جهانی که خود بخشی از آن و بهترین بخش آنست می‌دهد. در این معنی دادن انسان قسمتی از خویشتن خود را می‌شناسد. به قول شروود پنگر اگر انسان نبود تئاتر زندگی در برابر سالن خالی از تماشاگر اجرا می‌شد.^(۳)

تئاتر؟! آری مگر نه اینکه حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: "دنیا نمایشی است بی حقیقت و نیستی است به صورت هستی آراسته."^(۴) (۹:۱۵۳/۸) و در دنباله همین بیان مبارک آدمی را به "ایام خوش رحمانی... و عالم‌های قدس روحانی" وعده فرموده‌اند. دریافت معنی حقیقی زندگی که تماشاگران این نمایش را به آن "عالم‌های قدس و ایام خوش رحمانی" می‌رساند عنوانی دارد. آن عنوان "عرفان" است. عرفان است که دست پوینده را می‌گیرد و در پهنهٔ بیکران دریای روح به سوی ساحل ابدیت یعنی شاطی بحر عرفان رهنمون می‌شود. حضرت عبدالبهاء فرمود: "روح مانند دریاست و اجسام مانند امواج"^(۵) (۱:۱/۱۳۱)

این به عهده انسان است که موقف خود را بشناسد.

حال می‌دانیم این نمایش برای چیست: حلول روح در این عالم نه تنها از آن جهت است که سبب حیات جسم است بلکه برای طی مرحله‌ای از تحوّل و تکامل روح است. روح تجربه کسب می‌کند و اعتلاء می‌یابد. زندگی بدین سان یک آموزشگاه است یا به سخن مارکوس ارلیوس (۱۲۱-۱۸۱ بعد از میلاد) زندگی یک دبستان است.^(۶) (۲:۲۸) ولی دبستانی که شرط ورود به آن را حضرت بهاء‌الله تعیین فرموده‌اند آنجا که می‌فرمایند: "تقوی پیشه کن و به دبستان علم الهی وارد شو."^(۷) (۳۹:۷۵) برای آنکه معنای زندگی و معنای نفس خود را بیاموزی به عبارت دیگر خویشتن را شناسی و آنگاه که خود را شناختی خدای خود را شناخته‌ای: "من عرف نفسه فقد عرف ربه"^(۸) و حضرت بهاء‌الله

۱- J.P.Sarter: L'Homme est l'etre don't l'apparition fait, qu'um monde existe" Situation

۲- M.Dufrenne : Le monde sans l'homme nest point encore le monde : non que le monde attende

l'homme pour etre reel, mais il l'attende pour recevoir son sens de monde. La notion d'a priori.

۳- کلام رسول الله - حضرت محمد

در چهار وادی، وادی اول عرفان را عرفان نفس مقرر فرموده است. (۱۷:۲/۲۹۹)

انسان، محیط اجتماعی، محیط زیست و کیهان با هم یک مجموعه پیوسته را به وجود می‌آورند و در میان آن‌ها نمی‌توان خط انفصالی را تجسم و ترسیم نمود. تنها برای تسهیل بررسی نقش و تأثیر هر کدام از آن‌ها بر دیگری آن‌ها را مصنوعاً از یکدیگر جدا می‌کنیم. آفرینش یعنی جای انسان در عالم هستی در حقیقت یک پیوستار (Continuum) است.

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "این جهان غیرمتناهی مثل هیكل انسانی است جمیع اجزاء به یکدیگر مرتبط در نهایت اتقان متسلسل. یعنی اعضاء و ارکان و اجزاء هیكل انسان چگونه با یکدیگر متمزج و متعاون و متعاقد و از یکدیگر متأثر به همچنین اجزاء این کون نامتناهی مانند هیكل انسانی اعضاء و اجزایش به یکدیگر مرتبط و از یکدیگر معناً و جسماً متأثر... عالم وجود نیز مانند شخصی حی است. (۲:۱۷۳)"

بار دیگر برای تسهیل در مطالعه و تحقیق محیط زیست را مصنوعاً بدو بخش یکی محیط زیست طبیعی دیگری محیط زیست مصنوع دست انسان است تقسیم می‌کنیم در حالی که از یکدیگر عملاً جدائی پذیر نیستند. با وجود این باید گفت که عمل و عکس‌العمل متقابل آن‌ها نسبت به انسان با هم تفاوت‌های آشکار دارد. همه می‌دانیم که زندگی در طبیعت چقدر مفرح است در حالی که زندگی در شهر در میان تراکم جمعیت و وفور محرک‌های مختلف آزاردهنده و مولد فشار روحی است.

شاید کشتی که در آدمی به سوی طبیعت است یکی از محتوی‌های ناخودآگاه جمعی (Collective Unconscious) وی در چهارچوب تئوری روانشناسی تحلیلی کارل یونگ (C.G Jung) باشد. (۹۵) از آن رو که ممکن است طی اعصار و قرون از آن زمان که انسان اولیه جای زندگی در حقیقت طبیعت بود این نیاگونه (Archetype) به وجود آمده باشد. بدین سان ما به نیاگونه‌های یونگ این نیاگونه را اضافه می‌کنیم. از جهت تاریخ بشر این نیاگونه باز می‌گردد به آن آغازی که بر آن آغازی نیست و برای آسان‌ساختن مطالعه بهتر است بگوئیم مربوط است به انسان ما قبل تاریخ و نیز به آغاز زندگی هر فرد که این تمایل و کشش به گونه‌ای فطری با وی به دنیا می‌آید. بر این رو

انسان فطره عاشق طبیعت است و دوری از آن او را دلتنگ (Nostalgic) می‌کند که خود زمینه اولیه و اصلی فشار روحی و استرس در زندگی در شهرهاست.

حضرت عبدالبهاء به نقل از حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند: "شهر عالم اجسام است اما کوه و صحرا عالم ارواح"^(۱:۲/۱۱۲) بنابر این از آنجا که عرفان اصالةً به عوامل روحانی مربوط است نقش محیط زیست طبیعی در این رویکرد معلوم است. با این همه نقش محیط زیست ساخته شده انسان را نمی‌توان نادیده گرفت زیرا انسان وقت بیشتری از عمر خود را در آن می‌گذراند و شایسته است به نحوی انتظام یافته باشد که با نیازها و نیازهای برتر آدمی از قبیل ارضاء نیاز به عرفان و تجربه عرفانی (Mystical Experience) تناقض نداشته باشد.

انسان در محیط زیست:

محیط‌های زیست با خود مجموعه‌ای از مفاهیم را که حاصل ویژگی‌های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی... آن‌هاست دارند. این مفاهیم بر حسب قدرت درک و نیز سیستم ارزش‌های هر فرد در نزد وی شکل می‌گیرد. یک محیط ممکن است در عین حال چند مفهوم را با خود داشته باشد. یک مزرعه کشاورزی لااقل دو مفهوم در خود دارد: ۱- مفهوم اقتصادی و ۲- مفهوم زیبایی که غالباً یکی از آن دو مفهوم آشکار (Patent Meaning) و دیگری مفهوم پنهان (Latent Meaning) است. این دو مفهوم هیچکدام ایستا یا ساکن نیستند. حتی اگر آدمی در محیط طبیعی مداخله نکند و آن را تغییر ندهد خود نیروهای طبیعت آن را تغییر می‌دهند و از طرف دیگر آدمیان نیز در طول تحولات اجتماعی و فرهنگی خود آن بخش از معانی را که به گونه‌ای ذهنی برای محیط زیست ترتیب داده دستخوش تحول و تغییر قرار می‌دهند. لازم است تأکید کنیم که هیچ مفهوم ذهنی نیست که متأثر از یک مفهوم عینی نباشد و بالعکس.

چنانچه قبلاً گفتیم انسان و محیط زیست و محیط اجتماعی وی از یکدیگر جدائی‌پذیر نیستند. در یکدیگر زندگی می‌کنند. یکدیگر را تعریف می‌نمایند و به هم معنی می‌بخشند. حضرت عبدالبهاء در لوح پرفسور فورال می‌فرمایند: "طبیعت عبارت از خواص و روابط ضروریه است که منبعث از حقایق اشیاء است و این حقایق غیر متناهیه

هر چند در نهایت اختلاف است و از جهتی در نهایت ائتلاف و غایت ارتباط و چون نظر را وسعت دهی و به دقت ملاحظه شود یقین گردد هر حقیقتی از لوازم ضروریه سایر حقایق است...^(۱:۳/۲۲) و حضرت شوقی ربّانی ولی امرالله می‌فرماید: "ما نمی‌توانیم انسان را از محیط زیست او مجزای سازیم و بگوئیم وقتی یکی از عناصر محیط زیست تجدید شکل یافت همه چیز تغییر خواهد کرد. انسان با جهان ترکیب شده است. زندگی درونی و باطنی انسان محیط زیست وی را قالب‌ریزی می‌کند و در عین حال عمیقاً از همین محیط متأثر است. یکی بر دیگری تأثیر می‌گذارند و هرگونه تغییر پایدار در زندگی انسان نتیجه همین عکس‌العمل‌های مشترک متقابل است."^(۴:۱۷) ر.ج. بارکر می‌گوید: محیط زیست رفتار را تعیین می‌کند.^(۸) در محیط‌های ساخته شده به دست انسان این موضوع روشن است. رفتار انسان در یک معبد، در یک استادیوم ورزشی، در یک مهمانی مشخص و هر کدام از جهات مختلف با دیگری تفاوت دارد. در مورد محیط زیست طبیعی (Natural Environment) با اندکی دقت معلوم می‌شود که سخن بارکر صادق است. در بارهٔ اثر عوامل محیط طبیعی بر روان و روح انسان قبلاً سخن گفته‌ایم اکنون تنها اشاره می‌کنیم به یک مقایسه: طلوع خورشید در صبحگاهان و گسترده‌شدن پرتوها بر دشت سرسبز یا بر امواج دریا از جهت تأثیر بر احساسات آدمی بسیار متفاوت است با اثرات همان خورشید در شامگاه. البته ساختمان ذهنی فرد نیز در گونه عکس‌العمل وی در این مورد و همه موارد مؤثر است.

موضوع دیگری که لازم است ولو به اختصار به آن توجه شود حضور حیوانات است که از عناصر مهم تشکیل‌دهنده محیط زیست طبیعی هستند. در دیانت بهائی به حفظ و حمایت حیوانات توجه مخصوص شده است. حضرت بهاءالله می‌فرماید: "لاتحملوا علی الحيوان ما یعجز عن حمله انا نهناکم عن ذلك نهياً عظيماً فی الکتاب کونوا مظاهر العدل والانصاف بین السموات والارضین"^(۱۰:۱۸۷)

مضمون بیان مبارک: بر حیوان آنچه از بردنش عاجز است تحمیل نکنید. ما شما را از این نهی می‌کنیم نهی بزرگ در کتاب شما مظاهر دادگری و انصاف باشید میان آسمان‌ها و زمین‌ها.

در لوح دیگر می‌فرمایند: "آی دوستان به ضرّ حیوان راضی نشوید تا چه رسد به انسان" (۱۹۶/۳:۶۲) حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "احبّای الهی باید نه تنها به انسان رأفت و رحمت داشته باشند بلکه باید به جمیع ذی‌روح نهایت مهربانی نمایند... بلکه اذیت به حیوان ضررش بیشتر است زیرا انسان زبان دارد شکوه نماید... انسان اکثر گنه کارند و حیوان بی‌گناه البته بی‌گناهان را رحمت بیشتری باید کرد." (۱۹۷/۳:۶۲) و باز می‌فرمایند: "تا توانید خاطر موری میازارید چه جای انسان و تا ممکن سر ماری مکویید تا چه رسد به مردمان." (۱۹۷/۳:۶۲)

اکنون به نحوی موجز به بحث در اثرات دو محیط زیست بر روان انسان و مآلاً بر فرایند عرفان در نزد وی می‌پردازیم.

حالات عرفانی انسان در محیط ساخته دست وی:

در یک نگاه سریع به عناوین فصول علم روانشناسی محیط زیست (Ecological Psychology) روشن می‌شود که جمیع عناصر محیط زیست ساخته دست انسان هر کدام به نحوی در زندگی وی می‌تواند مولد فشار روحی باشد. (۶۹) صدا در شهر مسئله‌ایست بسیار مهم. انسان‌ها با وجود پیشرفت تکنولوژی در قفس زندگی مصنوعی زندانی هستند. حتی موسیقی‌های مدرن سبب کاهش حدّث شنوایی و کوری زودرس شده است. (۷۰) و به علاوه صداهای پی در پی و گوناگون در آدمی مولد اضطراب و مشکلات روحی است (۷۱) و در وی حالات ستیزه‌جویی به وجود آورده است. (۷۲)

گرمای طبیعی هوا وقتی به شهرها می‌رسد شدیدتر و آزاردهنده‌تر می‌شود. کارخانه‌ها و حتی وسائل خنک‌کننده داخل ساختمان‌ها هوای فضای عمومی شهر را گرم‌تر می‌کند به نحوی که گاهی سبب دو درجه افزایش حرارت می‌شود. باد در داخل شهرها به خصوص شهرهایی که آسمان‌خراش‌های تراکم و متعدّد دارد اثرات نامساعد توأم با حالات استرس شدید دارد چه گرما (۷۳) و چه سرما (۷۴) و نیز آلودگی هوا بر رفتار انسان‌ها اثرات شدید دارند (۷۵) افزایش جمعیت در شهرها در مقایسه با تراکم آن در دهات و نقاط طبیعی به طور مشخص اثر نامساعد بر روان انسان دارد. (۷۶)

محیط شهر از جهت وفور محرّک‌ها بار سنگینی بر دوش شهرنشینان می‌گذارد. البته

باید در نظر داشت که از جهت رشد روانی و عقلانی و میزان توانائی به سازش با محیط و رویارویی با مسائل و سوانح اثرات مثبت و سازنده‌ای دارد. (۷۷)

اثرات محیط زیست طبیعی بر روان انسان:

روان انسان از همان آغاز زندگی ابتدائی با فرایندهای طبیعت دارای هم‌آهنگی است. او در طبیعت زاده شده، در طبیعت پرورش یافته، با طبیعت دمساز بوده، جایگاه زندگی‌اش غارها، شکفت‌های حاشیه و یا درون جنگل‌ها و بالأخره اندکی بعدتر در پناه دل‌من‌ها که بعضی در طبیعت موجود و بعضی دیگر را خود او شاید به تقلید از طبیعت ساخته بود زندگی می‌کرد. در کنار او انواع بی‌شمار حیوانات هر کدام با گونه‌های خاص زندگی‌شان و شرایط و الزامات بقاء آن‌ها زندگی خود را ادامه می‌دادند. از امواج خروشان دریا و یا جریان رودخانه‌های عظیم در دره‌های عمیق وسیع تا ریزش لطیف و ملایم جویبارها و چشمه‌سارها از تندبادها و گردبادهای بنیادبرانداز تا نسیم‌های روح‌بخش و آرام از درخت‌های کهن و تناور تا نهال‌های کوچک همراه با گل‌های رنگارنگ و عطرها و گوناگون، از غرش هراس‌انگیز شیران تا آوای دلنواز پرندگان، از خروش تندرهای و طوفان‌ها تا سکوت بیابان‌ها و خاموشی وهم‌انگیز جنگل‌ها، از خورشید تابناک و شکوهمند، ماه رخشان و رویانگیز و ستارگان نورافشان تا تاریکی شبانگاه همه پیکر برهنه او را در برگرفته و حواس پنجگانه او را تحریک می‌نمودند. از همان زمان که سخن گفتن نمی‌دانست و اندیشیدن نمی‌توانست همه انعکاس‌های محیط در روان وی حالتی از شگفتی توأم با بیم و پرسشی مبهم ایجاد می‌نمودند.

حالت اعجاب و شگفتی از لوازم خلاقیت است و ما می‌دانیم که فی‌المثل در نظریه اعجاب (Theory of Interjection) یکی از تئوری‌های پیدایش زبان در چهارچوب نظریه بومی و نهادی (Nativist Conception) همان حالت تعجب و حیرت است. انسان اولیه زاد و بومش طبیعت بود و اصوات و اشکال آنچه در محیط زندگی بود برای او سخن را آفریدند و سرود زندگی شدند. در کار تحقیقی دیگری رابطه سخن و موسیقی را با صدای طبیعت به‌ویژه پرندگان بررسی نموده‌ایم و سخن‌گفتن را برخاسته از آن‌ها یافتیم. (۷۸)

مارگارت مید (M. Mead) گفت انسان تنگ‌دل گذشته خود است (۲۵) به نظر می‌رسد این تنگ‌دلی تا به دهور و عصرهای نخستین تاریخ آدمی کشیده می‌شود. به همین نحو نیز عکس‌العمل‌های احساسی وی از طریق انعکاس شرطی (Conditioned Reflex) تکون یافته‌اند. فی‌المثل جنگل همیشه جایگاه خطرهای اسرارآمیز بوده است و این تصوّر دائماً درون او را اشغال نموده است.

اینکه انسان محل زندگی کوهستانی باشد، در کنار دریا و اقیانوس باشد، دشت‌های سرسبز و خرم باشد یا در گوشه‌ای از یک بیابان برهوت نحوه افکارش، احساساتش و رفتارش متفاوت خواهد بود. بعلاوه اینکه این نواحی در کجای این کره خاکی جای داشته باشد، در قطب شمال و جنوب، در منطقه استوایی، در نواحی معتدله، در ارتفاعات و کوهستان‌ها یا در کنار دریا چگونگی رفتار و افکار و احساساتش متفاوت خواهد بود. به عبارت دیگر لافل سه دسته از متغیرهای مهم در تابع شخصیت آدمی مؤثرند:

* متغیرهایی که مربوط به عرض جغرافیائی (Latitude) هستند.

* آن‌ها که مربوط به طول (ارتفاع) جغرافیائی (Longitude) هستند.

* و بالأخره میزان ارتفاع از سطح دریا (Altitude).

ارتگا ای‌گاست (Ortega Y Gasset) گفت به من بگو چشم‌انداز طبیعی سرزمین تو کجاست تا به تو بگویم تو کیستی. (۱)(۷۹)

ساکنان کوهستان کم‌حرف، جدی، ثابت‌قدم و دیرخشم ولی بدخشم و سخت‌کوش و سخت‌گیرند. آن‌ها با سکوت پر عظمت کوهستان که گاه با آوای یک پرند و یا ناله یک بزکوهی در هم می‌شکند در خاطر گفتگو می‌کنند. یا بهتر بگوئیم در عالم خیال تصویر افکار خود را در آئینه کوهستان ساکت و سخت‌گیر می‌بینند. برعکس مردم کنار دریا خود را تا مرزهای دوردست افق آزاد می‌بینند و چون دریا گاه آرام و گاه خروشان هستند. برای مردم کوهستان خورشید یکباره غروب نمی‌کند. دامنه کوهسار غروب دیرپا دارد یک گوشه غروب است و آن دگر گوشه هنوز از پرتوهای آن روشن است

صبحگاهان آرام آرام می آید و روز آرام آرام می رود ولی برای مردم کنار دریا خورشید در زمانی بس کوتاه پدیدار می شود و شامگاه در افق در حالی که زنجیری طلائی از سوی او تا آنجا که آدمی می تواند آن را نظاره کند کشیده می شود و ناگهان در امواج دوردست افق در اقیانوس غوطه ور می گردد. آن انسانی که در قطب زندگی می کند و شب های طولانی چند ماه را برای شروع کردن روزهای چندماهه دیگر پشت سر می گذارد. روزهایی که در آن گرمای خورشید با پرتوهای آن که به نحو مایل می تابد و گرمائی ضعیف به آن ها می بخشد و به خاطر محرومیت از نور خورشید دچار اختلال در ترشح غده داخلی و نوسانات در ترشح های آن حالات خمودگی در آنان بیشتر مشاهده می شود کم می خندند و به نظر می رسد که پیوسته در خویشتن غوطه ورنند.^(۸۰)

زندگی پر سروصدای شهر همه فرایندهای روان انسان را به خود اختصاص می دهد. نیازهای اجتماعی و حیاتی، احساسات و تأثرات در رابطه با مسائل دنیای خارج و اجتماع شکل می گیرد و هوش، فکر، قضاوت و تعقل همه حول و حوش مسائلی دور می زنند که محیط برون آن ها را بر درون آدمی اعمال می کند و دیگر فرصتی برای اینکه محتوای دنیای درون وی نیز ابراز وجود کند باقی نمی ماند.

آغوش طبیعت آنچه را شهر از انسان دریغ داشته به او باز پس می دهد زندگی و فضای خصوصی (Private Space) وقتی به حد اعلای خود می رسد که آدمی تنهای تنها باشد و اگر این تنهایی نه در یک اطاق درسته بلکه در فضای بیکران طبیعت باشد و در وقتی آزاد به گونه ای که زمان را بمانند مکان بی پایان احساس کند چنان خواهد بود که در این دنیای مادی قدم به دنیای روح که در آن زمان و مکان حد و مرزی ندارد گذاشته باشد. در این فرصت است که از دنیای برون (Outer Life) رهائی یافته و به دنیای درون (Inner) Life خود وارد می شود.

در این لحظات است که مشاهده آنچه در ۱۶ ماهگی توانسته بود برای اولین بار خویشتن وجود (Existential Self) خود را کشف کند^(۸۱) اکنون می تواند به نظاره خویشتن درونی خود (Essential (Inner) Self) بنشیند و در آنجا آنچه از صفات و اسماء و افعال از خداوند به او به ودیعه عنایت شده بنگرد.

برای مناجات و دعا به نحو مطلوب سکوت و تمرکز فکر و قطع روابط حسی با دنیای خارج به عنوان شرط اصلی تعلیم شده است. در طبیعت از آنرو انجام این مهم بهتر و بیشتر میسر است که طبیعت با نیروی جاذبه‌ای که دارد این حالات را برمی‌انگیزد و آنگاه انسان را که بدین‌گونه برانگیخته شده مجذوب و شائق شناخت درون خود می‌نماید و به آنچه در وادی اول چهار وادی تعلیم یافته است در چنین وضعیتی بهتر موفق می‌شود. به عبارت دیگر به شناخت نفس خود که همان "نفس الله القائمة فیہ بالسنن" (۱۷:۲/۲۹۹) است نائل می‌گردد.

در محیط زیست طبیعی (Natural Environment) ویژگی‌هایی است که رابطه مستقیم با عرفان، موضوع مورد بحث ما دارد. ما آن‌ها را مختصراً بیان می‌کنیم.

۱- طبیعت مثالی است هم‌بسته و گسترشی یکپارچه دارد (Uninterrupted Continuum). هر آنچه در محیط ساخته دست بشر می‌بینیم در این متن هم‌بسته و گستره یک پارچه قرار دارد و در آن محاط است. دری که از اطاق مطالعه ما به بیرون باز می‌شود می‌کشایم و به بالکن وارد می‌شویم بر بالای سر ما آسمان آبی‌رنگ که اینجا و آنجا لکه‌های ابر آن را زینت بخشیده‌اند و خورشید را که در کنار افق در حال غروب کردن است می‌نگریم و نسیم ملایمی که عطر روح‌بخش گل‌ها را با خود می‌آورد و گونه ما را نوازش می‌دهد احساس می‌کنیم و آوای دسته‌جمعی پرندگان که در شامگاه به سوی آشیانه خود در پروازند مشاهده می‌کنیم. همه این‌ها طبیعت است که ما را که در بالکن خانه خود یعنی محیط زندگی ساخته‌شده دست خودمان ایستاده‌ایم در بر می‌گیرد. نفس عمیقی می‌کشیم و احساس می‌کنیم موضوعی که در درون اطاق مطالعه برایمان ابهامی ایجاد کرده بود تصویرش در حال روشن شدن در صفحه ذهن ما و در حال شکل‌گرفتن است. این متن هم‌بسته و یک پارچه طبیعت شکوه بی‌پایانی را به خانه دل و فکر ما می‌آورد. آسمان بی‌انتها، ستارگان بی‌شمار ابرهائی که آزادانه در پهنه آسمان در سفرند و نسیم ملایمی که وزش آن بی‌قید و شرط بر ما می‌وزد و بالأخره پرندگان که سبکبال و آزاد به سوی مغرب در پروازند به آدمی می‌گویند بگذار روح و فکر این چنین آزاد باشد. لااقل قدم به بالکن خانهات بگذار، به نزدیکترین پارک خانهات برو و در آنجا

قدمی بزن، اگر میسرت باشد به آغوش کوه و دشت و صحرا پناه ببر و عظمت و جلال آفرینش را احساس کن و بگذار این جلال و شکوه در قلب و روح تو منعکس شود و اندیشه خفته‌ات را بیدار کند. این خانه‌ها و در و پیکرها که ما را محفوظ می‌دارند چیزی به ما می‌دهند و چیز گرانبهاتری را از ما می‌گیرند. شناخت آفریدگار، شناخت آفرینش و نیز شناخت درون بی‌پایان خود ما محتاج تلاشی از جانب ماست.

۲- طبیعت قدیم‌ترین وطن انسان است. آن هم در آن عهد و زمانی که از مرزها و جدائی‌ها خبری نبود. میهن پرستی شکل دیگری داشت. آن زمان که آدمی هنوز سخن گفتن نمی‌توانست طبیعت را دوست می‌داشت و بعضی عناصر آن را در همان شکل ابتدائی (Primitive) پرستش می‌نمود. اندکی بعد خدایان در همین جهان در خاطرش شکل گرفتند و برای هر مظهري از مظاهر وجود به خدائی باور داشت. خدای عشق، خدای خشم، خدای جنگ، خدای جمال، خدای روشنائی، خدای دریا... روح در جهان متجلی بود (Anima Mundi) و بدین سان طبیعت چون میهن بیکران محبوب او بود. متفکرین عهد عتیق در جهان ضرورت (Necessity) زندگی می‌کردند بی‌آنکه برای آن‌ها این ضرورت رابطه‌ای با علم روابط (Science of Relationship) چنانچه امروز معمول و معلوم است داشته باشد.

طبیعت در سرشت آدم نه تنها نیازی را به وجود آورد بلکه چنانچه قبلاً گفتیم این نیاز به نیاگونه (Archetype) تبدیل شد.

۳- انسان برای خود مسکن (Habitat) ساخت و هر چه خانه‌ها بیشتر شدند روز بروز از خانه اولیه خود دور شد و چون آن نیاز باطنی خشنود نشده بود روز بروز فشار روحی (Stresses) افزایش یافت. برای جبران آن طبیعت را به شهر آورد پارک‌ها، باغ‌ها، تفریح‌گاه‌ها بنا شدند تا در حد ممکن به این نیاز باطنی پاسخ داده شود و از فشار روحی کاسته شود.

۴- عناصر برجسته طبیعت معرف نمادهای خاصی در ادیان شدند. کوه‌ها در کتاب مقدس: تینا، زیتا، حوریب و کوه صهیون در دیانت مسیح ارتفاعات طبریه محل مشی و موعظه حضرت مسیح و در اسلام کوه و غار حری و بالأخره کوه کرمل در آئین بهائی که

سابقه تاریخیش به قرن‌ها قبل از میلاد یعنی زمان ایلایای نبی باز می‌گردد و سپس فیثاغورث در زمان سفرش در اراضی مقدسه در غار ایلایا و کوه کرم‌ل به اعتکاف پرداخت و آن ریاضی‌دان بی‌آنکه خدای یکتا را هنوز شناخته باشد درس عرفان آموخت و از آنجا به کروتون رفت و مذهب برادری را تأسیس نمود.

بی‌دلی در همه احوال خدا با وی بود او نمی‌دیدش و از دور خدایا می‌کرد
(حافظ)

در آثار و نوشته‌های مقدسه ادیان مظاهر طبیعت فی‌المثل بحر (دریا) و درخت استعاره و تشبیه‌های روحانی و معنوی یافتند تا آنکه درخت معنای کلمه الهی را یافت و در کوه طور از درخت نکته توحید شنیده شد:

گفتار بیا که آتش موسی نمود گل تا از درخت نکته توحید بشنوی
(حافظ)

و سدره منتهی مفهوم والای خود را در آئین‌های یکتاپرستی به ما مخابره می‌کند. و فی‌المثل در سوره‌النجم در قرآن کریم و در بی‌شمار الواح حضرت بهاء‌الله این مفهوم والا را درمی‌یابیم.

۵- طبیعت ساختار ما در (Mother-Structure) آفرینش است. همه چیز از آن و در آن به مشیت و اراده آفریدگار یکتا زاده شده است. در این ساختار مادر ساختارهای فرعی بسیار موجودند. همه این ساختارهای فرعی (Sub-Structure) به یکدیگر هم‌پسته‌اند و همه یک مجموعه (Holistic Totality) را به وجود می‌آورند. اصل تعادل و اعتدال در میان آن‌ها حکمفرماست. همه از خود سامان‌دهی (Self_Regulation) برای تضمین بقاء وضع موجود (Homeostasis) بهره‌مندند. در اینجا و در آنجا حالت هرزش (Entropy) به خاطر تراکم فشار به وجود می‌آید ولی وسائل خنثی‌کردن و بازگرداندن به حال اول موجود است. تنها آن زمان که حرمت قوانین آفرینش مراعات نشود هرزش حاصل از آن خسارت‌های غیرقابل جبران می‌تواند ببار آورد. این قدیمی‌ترین و محکم‌ترین پناهگاه یعنی طبیعت را کسی نباید بر سر خود خراب کند. اگر نیک بنگریم طبیعت را بخاطر ویژگی‌های آن: آرامش، سکوت، زیبایی، گسترش، سخاوت، آزادی و آسایش

که در آن است می‌توان به یک معبد عظیم تجسم نمود در سحرگاهان ندای ما به آستان خداوند بهتر پذیرفته می‌شود چون صدای شهر و تمدن مادی هنوز آرامش و سکون و سکوت آن را درهم نشکسته است.

طبیعت موضع ذهن نیاکانی انسان:

همتای ذهن نیاکانی (Ancestral Mind) ذهن متفکر (Thinking Mind) است. مقصود از ذهن متفکر اینست که از آن اندیشه منطقی برمی‌خیزد. این ذهن جمیع فرایندهای روان را به خدمت می‌گیرد از نیازها، رغبت‌ها، کشش‌ها، انگیزه‌ها، احساسات و تأثرات گرفته تا اندیشه متعقل، حافظه، داوری. بالأخره تصمیم‌گیری و عمل همه این فرایندها در تحت قوانین و انتظامات به تشکل ذهن متفکر و منطقی می‌انجامد. اگر همه آن‌ها را به کنار بگذاریم باز چیزی باقی می‌ماند که ذهن نیاکانی (Ancestral Mind)^(۸۲) نام دارد بهتر است این ذهن را ذهن الهامی (Intuition of Mind) بنامیم.

در جدول زیر تفاوت این دو را بهتر می‌توانیم مشخص کنیم:

ذهن نیاکانی (الهامی)	ذهن متفکر منطقی
(Intuitional Mind)	(Logical Mind)
تأثر - سکوت درون‌بینی و شهود - الهام	گفتار - تعقل - تحلیل
اصالة ناخود آگاه	خود آگاه
معنوی - روحانی	وابسته به ماده
خویشتن درونی	خویشتن اجتماعی
متوجه به همه - عملی	متمرکز بر من
بخشی از طبیعت	به دور از طبیعت
کل‌گرا	تحلیلی
حال زمانی وسیع که از گذشته تا آینده	در گذشته و آینده زندگی کردن
گسترده است.	
آزاد	کنترل شده
در عوالم اسرار - اعجاب - حیرت	تمرکز بر واقعیت‌ها و صور علت معلول

قلمرو عمل ذهن الهامی محیط زیست طبیعی (Natural Environment) است آنجا هرچه ساده تر، هرچه اصیل تر، هرچه زیباتر و هرچه ساکت تر و آرام تر باشد ذهن الهامی آنجا بیشتر و بهتر بروز می کند تا بدانجا که بعضی از محققین تنهائی (Solitude) و پهنه دشت را وسیله ای برای بهبودی آلام روان می دانند. (۷۲-۱۶۳:۸۲)

طبیعت بر روان و تن اثر آرامش بخش دارد ضربان قلب و فشار خون کاهش می یابد در آغوش طبیعت و در تنهائی زیستن بمانند قرار گرفتن در یک آزمایشگاه (Bio-Feedback) می باشد بدون آنکه نیازمند آن تمرینات و تلقینات پیچیده لازم باشد. (۸۳)

آوای زیبای پرندگان در طبیعت و موسیقی کار مشابهی می کند و ما را به ذهن نیاکانمان باز می گردانند و به روح ما آرامش می دهند. (۸۴، ۸۵)

این عوامل همه به نیل ما به حالت عرفانی کمک می کند. ذهن الهامی یا نیاکائیمان ذهن عارف است. عرفان و الهام هم آهنگ و توأم هستند. از این روست که عرفا و شعرا به عناصر، مناظر و مظاهر طبیعت کشش خاص دارند.

حضرت بهاء الله قبل از اظهار امر دو سالی به کوه های سلیمانیه و به غار سرگلو تشریف بردند و در آن مکان اعتکاف فرمودند و تقریباً همه آثار عرفانی که از قلم مبارکشان صادر شده اند ثمره آن دوران بوده است.

حضرت بهاء الله می فرمایند: "شهر عالم اجسام است و کوه و صحرا عالم ارواح" (۱۱۲/۲:۱) نیز می فرمایند: "انّ الطبیعة بکینونتها مظهر اسمی المبتعث و المکون و قد تختلف ظهوراتها بسبب من الاسباب و فی اختلافها لآیات للمتفرسین و هی الارادة و ظهورها فی رتبة الامکان بنفس الامکان و أنّها التقدير من مقدر علم." (۱۴۸۴)

مضمون بیان مبارک: آفرینش در نهادش و اصل آن مظهر اسم برانگیزاننده و ایجادکننده من است و ظهورات آن گوناگون است به جهتی از جهات و این گوناگونی خود نشانه ای برای اهل تحقیق است و آن اراده است و ظهور آن در مراتب عالم وجود به صورت خود وجود و آن تقدیر خداوند مقتدر و داناست.

سیستم کیهانی به عنوان یک محیط:

در مطالعه "جای" انسان در آفرینش سیستم اجتماعی و سیستم محیط زیست را در حد حوصله این مجموعه بررسی نمودیم. اکنون لازم است نگاهی کوتاه به سیستم کیهانی نیز بنمائیم.

اطلاعات ما در این مورد بسیار محدود است همین قدر می‌دانیم که اشعه کیهانی (Cosmic Rays) از جهت بیولوژیکی و به میزانی کمتر از جهت روانشناسی بر انسان تأثیر می‌گذارد. کارهای تحقیقاتی دیگری معلوم نموده‌اند که ذرات یونیزه شده اتمسفر بر تأثرات انسان تأثیر دارد. (۸۶)

در نزد سخن‌سرایان بخصوص آنان که از عرفا محسوبند در رابطه با عناصر کهکشان و کیهان گفتار و اشعار زیبا بسیار است.

از مولوی جلال‌الدین محمد در دیوان شمس می‌خوانیم: (۱۸)

دوش بودم در حریم واقف اسرار مست عالمی دیدم عیان در حضرت دادار مست
مهر ماه و چرخ انجم آب و آتش خاک و باد سال و ماه و روز و شب با گنبد دوار مست
آسمان‌ها و زمین چرخ و فلک لوح و قلم لامکان اندر مکان چون گردش پرگار مست
حافظ شیراز با نظاره در کیهان احساسات عارفانه خود را چنین بیان می‌کند:

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو
گفتم ای بخت بخشیدی و خورشید دمید گفت با این همه از سابقه نومید مشو
گر روی پاک و مقدس چو مسیحا به فلک از فروغ تو به خورشید رسد صد پرتو
تکیه بر اختر شب‌گرد مکن کاین عیار تاج کاووس ربود و کمر کیخسرو
آسمان گو مفروش این عظمت کاندر عشق خرمن مه به جوی خوشه پروین به دو جو

تا اینجا به بحث در باره "جای" انسان در رابطه با سه محیط اجتماعی، زیستی و کیهانی پرداختیم. حال وقت آن است که به "گاه" وی یعنی زمان به عنوان بُعد دیگر بیاندیشیم.

"گاه" انسان در آفرینش:

واژه گاه به معنای وقت و زمان است حضور انسان در آفرینش را آغاز و انجامی

نیست. "لا اَوَّلَ له و لا اَخرَ له" ولی ما "گاه" را در رابطه با کُلِّ زمان از آن آغازی که بر آن آغازی نیست تا آن انجامی که بر آن انجامی نیست مورد مطالعه قرار نمی‌دهیم. بلکه سعی ما در بررسی حیات انسان در آن "گاهی" که تاریخ ظهور "خلق جدید" به آن مربوط می‌باشد هست می‌نگریم. این گاه نامی دارد: "روز خدا" که از هزاران سال قبل مظاهر الهی به آن وعده داده‌اند و ما قبلاً تحت عنوان مزده زاده‌شدن خلق جدید در آئین‌های پیشین و تحقق آن در آئین بهائی را در حد امکان این کتاب گفتگو نمودیم و لزومی نیست که به آن بازگردیم. تنها رشحاتی چند از آثار بهائی را در این باره نقل می‌کنیم.

حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: "ای بلبان الهی از خارستان ذلت به گلستان معنوی بشتابید و ای یاران ترابی قصد آشیان روحانی فرمائید... در این ایام فضل سبحانی از غمام رحمانی چنان احاطه فرموده که معشوق طلب عشاق می‌نماید و محبوب جوایب احباب گشته... برقع از چشم قلب بردارید و پرده از بصر دل بردرید تا جمال دوست بی حجاب بینید." (۹:۱۵۱) و باز می‌فرماید: "سوف یرون المخلصون شمس العدل مشرقه من افق العلاء کذلک یخبرک مولی الوری فی سجنه المتین." (۹:۱۶۳/۲)

مضمون بیان مبارک: آنگاه مخلصین خورشید داد را تابان از افق بلند می‌بینند این چنین ترا مطلع می‌کند مولای بندگان از زندان محکم خود. و نیز می‌فرماید: "انا قد جعلنا میقاتاً لکم فاذا تمت المیقات و ما اقبلتم الی الله لیأخذنکم عن کُلِّ الجهات و یرسل علیکم نفحات العذاب عن کُلِّ الاشطار و کان عذاب ربک لشدید." (۹:۱۰۸)

مضمون بیان مبارک: ما برای شما وقتی را معین نمودیم و آن زمان که این وقت به سر آمد و اقبال نمودید و به سوی خدا نیامدید از همه جهات شما را خواهد گرفت و تندبادهای عذاب از هر سو می‌وزد و عذاب پروردگار تو شدید است و باز می‌فرماید: "این نه ایامی است که عرفان عارفین و ادراک مدرکین فضلش را درک نماید تا چه رسد به غافلین و محتجین." (۹:۵۳)

در لوح کرمل می‌فرماید: "حبّذا هذا الیوم الذی فیہ تَضوّعت نفحات الرحمن فی الامکان، حبّذا هذا الیوم المبارک الذی لاتعاده القرون و الاعصار." (۱۴:۱)

مضمون بیان مبارک: ای چه خوش این روزی که در آن نسیم‌های خداوندی می‌وزد

در عالم وجود. ای خوش این روز مبارکی که قرون و اعصار با آن معادل نیست. حضرت ولی امرالله در اثر خود "جلوه مدنیت جهانی" این بیانات حضرت بهاءالله را نقل می‌فرمایند: "امروز روزی است که در آن از هر سو تشعشعات انوار وجه پروردگار فیاض مشهود است. از هیئت قاهره و قدرت غالبه حق کلّ منصفی. از این رو خلق جدید آفریدیم تا نشانه عنایت ما بر عالمیان باشد به درستی که ما بسیار بخشنده و قدیم هستیم. امروز روزی است که عالم غیب فریاد می‌زند ای کره ارض چه متبرک گشتی که عرش خدا شدی و محلّ استقرار تخت الهی گشتی." (۱۱۰:۹۶)

حضرت ولی امرالله می‌فرمایند: "قرون طفولیت و صباوت بشر اکنون گذشته و دیگر باز نخواهد گشت در حالی که قرن عظیم که نتیجه تمام قرون و نشانه بلوغ تمام نوع بشر است باید در آینده ظاهر شود. تشنجات این دوره استحاله و اغتشاش عظیم در تاریخ عالم انسانیت از ضروریات اولیه و مبشر قرب وقوع حتمی آن اعظم قرون (آخرالزمان) است که در آن سفاهت و آشوب جنگ و جدال که از اول طلوع تاریخ بشر صفحات وقایع آن را سیاه کرده بالأخره منتهی به عقل و درایت و آسایش و صلح ثابت و عمومی و دائمی خواهد گردید و در آن قرن اختلاف و انشقاق ابناء بشر جای خود را به صلح و آشتی عمومی و وحدت کامل عناصر مختلفه متشکله جامعه انسانی واگذار خواهد کرد." (۱۸۹:۸۷)

فصل سوم

منشاء حالت عرفانی در انسان

پیشگفتار:

عرفان محتوی (Content) و در عین حال حالت (State) روان انسان است. بر این رو منشاء و ملازم سلوک (Conduct) و رفتار (Behaviour) می‌باشد و مفاهیم (Concept)، ماهیت این محتوی هستند و کیفیت این حالت نماد و نمایش آن‌ها در قلمرو ذهن است. تماشاگر این صحنه آگاهی (Consciousness) است در مفهوم در برگیرنده آن یعنی آگاهی از خدا، از خود و از غیر خود.

از آن‌جا که "رفتار" و "سلوک" برآیند این محتوی و حالت است. این سؤال پیش می‌آید که مبدأ و منشاء آن‌ها کجاست؟ یعنی خود این محتوی و حالت از کجا نشئت می‌گیرد؟

از خود می‌پرسیم انواع رفتار و سلوک انسان به کدام دسته فطری، ارثی و اکتسابی تعلق دارد؟ این دو واژه رفتار و سلوک اگر چه ظاهراً یک مفهوم را می‌رسانند ولیکن در معنا آن دو باهم تفاوت دارند. رفتار در باره "رفتن" است و سلوک "به راهی رفتن" یا به راهی درآمدن. خود کلمه سلوک از ریشه سلک می‌آید به معنای رشته و به خصوص رشته‌ای که برای کشیدن چیزی بکار رود. معنای دیگر سلک آب راهه (ناودان) است. که در آن آب در جهت خاصی حرکت می‌کند. این معانی خود تفاوت "رفتار" و "سلوک" را تا حدی روشن می‌کند. و تعاریف آن‌ها باز هم این تفاوت را آشکارتر می‌نماید. رفتار عبارت است از مجموعه فعالیت‌ها، عکس‌العمل‌ها، جنبش‌ها، در سخنی کوتاه مجموعه پاسخ‌های انسان به محرک‌های داخلی و خارجی. و حال آنکه سلوک که مترادف واژه زیبای فارسی "خو" می‌باشد سخن از یک رهنمود در میان است. رفتار بر بُردار تقدیر (Disposition) استوار است و سلوک بر حامل ایجاب و تجویز

(Determination & Prescription). عوامل تقدیر گوناگونند: درونی و برونی - فردی و اجتماعی و حال آنکه عوامل سلوک اصالةً از درون نشئت می‌گیرند. تردیدی نیست که در جمیع موارد عوامل درونی چه فطری (Inherent) و چه ارثی (Inherited) نقش خود را دارند ولی عوامل برونی یعنی اکتسابی به عبارت دیگر تربیت و تعلیم بر تقدیر و بر ایجاب تاثیر می‌گذارد و به تجویز شکل می‌بخشد. به داوری آگاهی تجویز به مقابله با عوامل "تقدیر" برمی‌خیزد و بر آن‌ها غلبه می‌کند. سبب این غلبه یکی اینست که ریشه عوامل تجویز برگرفته از تربیت و تعلیم که آن‌ها را اکتسابی می‌دانیم فطری و ذاتی است. زیرا اصولاً تربیت کشف استعدادات فطری و ذاتی موجود در نزد انسان و پرورش دادن آنست در مباحثی که در این فصل خواهیم داشت ملاحظه خواهیم نمود که عناصر اصلی شرکت‌کننده در فرایند عرفان تقریباً همگی فطری و نهادی است.

ساختارهای نهادی هستی انسان

واژه‌شناسی:

ساختار به معنای بنیان، بناء و بنیاد است و در زبان‌های مغرب‌زمین فی‌المثل انگلیسی کلمه (Structure) مترادف واژه ساختار است. ریشه لاتین آن (Structura) و از فعل (Struere) یعنی ساختن و بنا کردن. لغت نهادی به معنای سرشتی، جلی، طبیعتی و خوئی است. در زبان انگلیسی لغت (Inherent) به معنای باطنی، درونی، ناگسستی از شیء. معنای نهادی را می‌رساند که از ریشه لاتین (In) یعنی درون و (Haerens) که از فعل (Haerere) یعنی سخت‌چسبیدن و جزء چیزی شدن است. هستی به معنای وجود در مقابل نیستی است و مترادف انگلیسی آن (Existence) به معنای هستن، بودن و وجود داشتن است. از طرف دیگر هستی معنوی که جوهر شیء هم گفته می‌شود واژه (Essence) مترادف انگلیسی است که از فعل (Esse) می‌آید به همان معنی بودن ولی در مفهوم معنوی است.

تعاریف:

۱- ساختار: ساختار عبارتست از مجموعه‌ای از عناصر یا عوامل به نحوی که نتوان هیچکدام از آن‌ها را مستقلاً از سایر عناصر و عوامل تعریف نمود. بنا بر این ساختار

(Structure) مجموعه‌ای کل‌گرا (Holistic) است. این مجموعه برتر از جمع عناصر و عوامل تشکیل‌دهنده آنست و بر آن‌ها پیشی دارد گاه در مقالات و کتب با واژه آمیخته ساختار - دستگاه (Structure-System) برمی‌خوریم که واژه‌ای از جهت علمی و فنی مشخص‌تر است. ساختار سیستم و یا ساختار دستگاه تنها مجموعه کل‌گرای عوامل و عناصر نیست بلکه می‌توان آن را مجموعه‌ای از روابط در معنای مجرد آن‌ها خواند. ویژگی برجسته این معنی مجرد با صفت ضروری (Necessary) مشخص می‌شود. به این معنا که نبودن آن روابط مترادف نبودن و عدم آن ساختار... دستگاه است.

جهان هستی از تمامیت یافتن ساختارهای کوچک در ساختارهای بزرگتر به وجود آمده است. این ساختارهای بزرگتر نیز در ساختارهای باز هم بزرگتر تمامیت یافته و به همین نحو مراتب عالم هستی را در سطح خود به وجود آورده‌اند. اتم‌ها، مولکول‌ها، سلول‌ها، اعضاء و بالاخره، تن منظرهائی از این مراتب حاصل از این تمامیت یافتن هاست. و باز مراتب جماد، نبات، حیوان و انسان با در هم تمامیت یافتن بزرگ را به عنوان یک ساختار - دستگاه عظیم به وجود آورده‌اند. در وجود آدمی ساختار - دستگاه تن در ساختار - دستگاه روح (در مرتبه و مفهومی معنوی) تمامیت یافته روان یا نفس (Psyche) را به وجود آورده است.

۲- نهادی (Inherent)

همانگونه که در بحث واژه‌شناسی گفته شد صفت نهادی مشخص یک ویژگی است که از شخص یا چیزی جدائی پذیر نمی‌باشد و پیوسته در سرشت وی مخمّر است. ویژگی‌های نهادی یا فطری با ویژگی‌های ارثی (Hereditary or Genetical) تفاوت دارد. زیرا منشاء آن‌ها ژن‌های آمده از نسل‌های گذشته نیست بلکه مستقل از آن‌ها و معرف فردیت (Individuality) حقیقی شخص می‌باشند.^(۸۸) زیرا صفات توارثی فردی نیستند از آن جهت که در آن‌ها فرد با بسیاری دیگر افراد که از همان انشعابات ارثی آمده‌اند اشتراک دارد و به دلیل اقوی با صفات اکتسابی نیز اشتراک ندارد. از این رو بسیاری از محققین صفات ارثی را با لغت (Innate) یعنی درونی در این مفهوم تسمیه نموده‌اند و آن‌ها را تحت عنوان صفات درونی (Innate Characters) چنین تعریف نموده‌اند.

صفات درونی (Innate (Hereditary Characters))

تعلق به ساختمان ژنتیک فرد دارد و این صفات البته بالقوه در زمان تولد وجود دارند همان‌گونه که ویژگی‌های نهادی موجودند. تنها تفاوتشان با ویژگی‌های نهادی در این است که ریشه‌اشان در نسل‌های گذشته است. نکته‌ای نسبتاً مهم لازم به تذکر است که در آثار و مقالات تحقیقی خوانندگان گاه با عنوان اندیشه درونی (Innate Idea) برمی‌خوریم که نباید آن را با صفات درونی (Innate Character) که تعریف آن گذشت اشتباه کنیم. به همین سبب به شرحی از آن می‌پردازیم.

اندیشه درونی (Innate Idea)

این نظر فلسفی بسیار کهن است. سیصد سال قبل از میلاد رواقیون (Stoics) به آن معتقد بودند. آنان در عین اعتقاد به اینکه عالم وجود بدون جسم ممکن نیست بر این باور بودند که اندیشه درونی (Innate Ideas) ابتدا به ساکن (A Priori) نزد انسان موجود است. واضح این فکر زنو (Zeno of Citium 262-334) و آن مکتب رواقی (Stoicism) نام دارد بعد از او فلاسفه دیگر بخصوص از قرن شانزدهم به بعد مانند دکارت (Descartes 1596-1651) و سپس لایبنس (Leibniz 1646-1716) این تفکر را حمایت نمودند. بعضی فلاسفه دیگر مانند ژان لاک (J. Locke 1632-1704) معتقد بودند که جمیع صفات انسان حاصل آموختن و تجربه است و به این جریان فکری تاختمند. لایبنس به انتقادات آن‌ها پاسخ گفت. بعدها فیلسوف دیگر چون کانت (Kant 1724-1804) فرایند اندیشه درونی را تقویت و حتی وسعت بخشید. به نحوی که نوعی معرفت را در نزد انسان معرفتی ابتدا بساکن و درونی (A Priori Knowledge) تعریف نمود. در قرن بیستم فیلسوف و زبان‌شناسی چون نوآم شومسکی (Chomsky A.N. 1928...) معتقد بود که پیشرفت و فراگیری زبان نمی‌تواند تنها بسته به روش‌های آموزشی باشد بلکه مستلزم یک مهیائی درونی و نهادی (Innate Disposition of Mind) می‌باشد.

اندیشه درونی در واقع رابطه نزدیک با ویژگی‌های نهادی دارد از آن رو که این اندیشه‌ها نیز از آغاز و ابتدا به ساکن (A. Priori) در نزد انسان موجودند و از ابتدا به ساکن (A. Priori) مشخص مسئله مهمی است و آن اینکه در چهارچوب علل شناخته‌شده مانند

عوامل ارثی و یا عوامل محیطی برای آن جایی نمی‌توان یافت. لهذا بالقوه فارغ از هرگونه تجربه زماناً بر این عوامل ارثی و محیطی تقدّم دارد طرفداران این نحو فکر بر این باورند که مفاهیم خداوند، روح، ابدیت منشاء حیات انسان، آزادی، نظم، عدالت همه نمونه‌هایی از این اندیشه درونی هستند. بدین‌سان آنان به دنیای معنویات و روحانیات تعلق دارند. نکته دیگری را که لازم می‌دانیم متذکر شویم اینست که پایه شناخت و به طور کلیّ معارف بشر از آغاز بر بدیهیات (Axioms) گذاشته شده است و بدون آن‌ها شالوده‌ای برای ادراکات عقلی نمی‌توان یافت. منطق (Logic) نیز بیش از هر چیز بر بدیهیات پایه‌گذاری شده است. بدیهیات از یک سو خویشاوندی نزدیک با اندیشه‌های درونی (Innate Ideas) و از سوی دیگر با ویژگی‌های نهادی (Inherent Character) دارند جمع آن‌ها هسته‌ای از تفکر را به وجود می‌آورد که بر اساس آن می‌توان کیفیت عوامل و مراحل پرورش و رشد روان را مطالعه نمود و عوامل سرشتی و نهادی آن را مشخص ساخت.

ساختارهای نهادی روان انسان (Inherent Structure of Human Psyche)

قبل از اینکه در بحث ساختارهای نهادی روان انسان وارد شویم لازم است که لااقل به نحو اختصار طرح کلیّ ساختار روان را بیان نمائیم. روان انسان از جهت آفرینش و سپس پرورش، بخش‌ها و مراحل دارد که از جهت زمانی می‌توان آن‌ها را مشخص ساخت. نخستین بخش ساختار کلیّ روان قسمت عاطفی آن است زیرا کودک در نخستین لحظه حیات و حتی به میزانی کاملاً قابل مطالعه در دوران زندگی داخل رحم (Intra-Uterine Life) مهر و محبت را دریافت می‌کند و به آن پاسخ می‌گوید و این همه بدون آن که از آگاهی وی (Consciousness) گذشته باشد زیرا آگاهی وی هنوز شکل نگرفته است در اینجا قصد ما تشریح مفصّل ساختمان روان انسان نیست.

همین قدر می‌خواهیم بگوئیم که هسته اولیه در ساختار روان، بخش یا هسته عاطفی (Affective Nucleus) است. به تدریج در دوران‌های رشد و در تماس با محیط و از طریق تربیت و تعلیم سایر ساختارهای روان که بالقوه (Potentially) موجودند شکل می‌گیرند و رشد می‌نمایند. آن‌ها عبارتند از بخش عقلانی (Cognitive Part) و بخش عملی

بر این اساس محتوی و حالات ذهن و برآیند (Output) آن به صورت سلوک (Conduct) و رفتار، (Behaviour) سه گونه می‌تواند باشد:

۱- نهادی یا فطری (Inherent)

۲- ارثی (Hereditary)

۳- اکتسابی (Acquired)

این تقسیم‌بندی که امروز علم بر آن متکی است در سال ۱۹۰۸ به وسیله حضرت عبدالبهاء تشریح شده است. در پاسخ به این پرسش که اخلاق نوع انسان بر چند قسم است فرموده‌اند: "اخلاق فطری، اخلاق ارثی و اخلاق اکتسابی که به تربیت حاصل گردد اما اخلاق فطری هر چند فطرت الهیه خیر محض است ولیکن اختلاف اخلاق فطری در انسان به تفاوت درجات است. همه خیر است اما به حسب درجات خوب و خوشتر است چنانکه جمیع نوع انسان ادراک و استعداد دارد اما ادراک و استعداد و قابلیت در میان نوع انسان متفاوت است." (۲:۱۵۰)

از آنجا که واژه رفتار به مجموعه اعمال و فعالیت‌ها عکس‌العمل‌ها، پاسخ‌ها، جنبش‌ها و جریان‌های باطنی و کارهای انسان اطلاق می‌شود. (۵۹) لهذا فرایندی بسیار غامض (Complex) است و لاجرم در ایجاد آن ساختارهای فرعی روان مداخله دارند. حال وقتی می‌گوئیم رفتار نهادی باید بررسی کنیم که نهادی یعنی فطری بودن رفتار مورد بحث از چه روست و ریشه‌های نهادی آن چیست یا توجه به تعریف فوق عرفان به عنوان محتوی و حالت و سلوک و رفتار باید ساختارهای فرعی آن‌ها شناخته شوند و ریشه‌های نهادی آن‌ها مشخص گردند.

گونه‌های ساختارهای نهادی:

در گفتارهای قبلی بیان داشتیم نخستین ساختار کلی روان انسان هسته عاطفی آنست که در زندگی هر فرد زماناً اولین و از جهت اهمیت مهم‌ترین بخش این ساختاری می‌باشد. و اما این هسته خود ساختار است مرکب از ساختارهای فرعی دیگر که در یکدیگر تمامیت یافته‌اند. در عمیق‌ترین بخش این هسته نیازها و بعضی غرائز در نزد انسان

موجود است. بقیه ساختارهای فرعی این بخش وابسته به سیستم نیازها (Needs System) می‌باشند و با آن‌ها ساختارهای پیچیده دیگری را از قبیل انگیزه‌ها (Motivations) و احساسات (Feelings) و تأثرات (Emotions) و حتی هیجانات (Passions) را به وجود می‌آورند تا از آن پس بعد از عبور از مرز هسته عاطفی به قلمرو عقلانی (Cognitive Stratum) وارد و آنچه تا اینجا عاطفی بود ماهیت عقلانی بیابد. در حقیقت عواطف در حد کمال خود (البته همیشه به نحو نسبی) عقلانیت را ایجاد و در عین حال در آن‌ها تمامیت یافته ساختار - سیستم دیگری را تولید می‌نماید. وادی‌های هفتگانه در هفت وادی اثر عرفانی حضرت بهاء‌الله بر این انتظام و مراتب گواهی می‌دهد. البته سالک از وادی طلب شروع و به وادی عشق داخل و سپس به وادی معرفت وارد می‌شود.

حال وقت آنست که بررسی کنیم که کدامند آن ساختارهای نهادی که در اعماق هسته عاطفی (Inmost core of the Psyche) رفتارها و حالات عرفانی انسان از آن‌ها نشئت می‌گیرد. این نیازمندی‌ها عبارتند از:

نیاز به دانستن: (Need to Know)

این نیاز با ما به دنیا می‌آید. آنچه در مبحث اندیشه‌های باطنی (Innate Ideas) گفتیم در مورد آن صادق است. آدمی ذاتاً و فطرتاً می‌خواهد همه چیز را بداند: از کجا آمده است؟ آفریدگار او کیست؟ به چه خاطر آمده است؟ هدف از این آمدن چیست؟ تا بدانجا که این پرسش‌ها نه تنها در دیدگاهی فلسفی برای متفکرین پیش آمده است بلکه شعرا هم بخصوص آن‌ها که عارف هم بوده‌اند در آثارشان این پرسش‌ها را می‌توان یافت.

به سخن جلال‌الدین محمد مولوی در دیوان شمس دل بسپاریم: (۱۸)

روزها فکر من اینست و همه شب سخنم که چرا غافل از احوال دل خویشتم
 ز کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود به کجا می‌روم آخر نمائی وطنم
 مانده‌ام سخت عجب کز چه سبب ساخت مرا یا چه بودست مراد وی از این ساختنم
 کیست آنگوش که او می‌شنود آوازم یا کدامست سخن می‌کند اندر دهنم
 کیست در دیده که از دیده برون می‌نگرد یا چه شخص است نگوئی که منش پیرهنم

نه بخود آمدم اینجا که بخود باز روم آنکه آورد مرا باز برد تا وطنم
سپس این عارف ربّانی سخن را بدانجا می برد که:

پیرهن می بدم دمیدم از غایت عشق که وجودم همه او گشت و من این پیرهنم
بیش از این قالب مردار چه کار است مرا نیستم زاغ و زغن طوطی شیرین سختم
مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک چند روزی قفسی ساخته اند از بدنم
نفس را یار بگیریم که از آن اقلیم است بپریم صحبت هندو که ز ملک ختم
ای نسیم سحری بوی وصالش به من آر تا من از شوق قفس را همه درهم شکتم
نیاز به دانستن از ساختارهای سرشتی هسته عاطفی روان است (۴۴:۱۶۴) و طلب یعنی
نیاز به جستجو و بررسی و شناختن در آدمی فطری است. (۸۹)

نیاز به دانستن از دو جهت دارای اهمیت است یکی اینکه ندانستن همیشه همراه
احساس اضطراب و بخصوص عدم امنیت است. عبور از خیابانی تاریک که در ساعات
روز آنرا می شناختیم همراه با نوعی ولو اندک نگرانی است. چون تاریکی همراه ابهام
است و آدمی نمی داند در اطراف او چه می گذرد. مثلاً در مسیر او آیا حفره ای نیست که
سبب بر زمین افتادن او شود؟ اهمیت دیگر این نیاز اینست که انسان جویای تغییر و تحوّل
و از این طریق اعتلاء است. حضرت عبدالبهاء می فرماید: "انسان همیشه توجهش به علوّ
است و همّتش بلند است. همیشه می خواهد که به عالمی اعظم از آن عالمی که هست
برسد و به درجه ای مافوق درجه ای که هست صعود نماید. حبّ علویت از خصائص
انسان است. (۲:۱۳۴)

در نزد انسان گرایش (Tendency) به کسب اطلاعات و تحقیق و نیاز به دانستن به
یاری تجربیات علمی محقق و مورد تأیید واقع گردیده است. (۹۰:۱/۵۰۴)

نکته دیگر که در این رابطه در خور توجه است اینست که انسان جویای یافتن معنی
در هر چیز در رابطه با زندگی می باشد. (۹۱)

در انسان شوق و اراده ای قوی برای یافتن معنایی برای زندگی است. هر قدر معنایی را
که می یابد پیچیده تر و در برگیرنده تر باشد سخت تر به فهم در می آید و عطش آدمی را
برای شناخت آن بیشتر می کند. ولی معنای غائی همیشه در وراء ادراک او می ماند.

این سخن پاسکال (B. Pascal) به یاد می‌آید که "قلب دلایل خودش را دارد که عقل از آن‌ها بی‌خبر است. "قلب آدمی می‌خواهد بداند و احساس می‌کند که می‌تواند بداند ولی عقل پای رفتارش لنگ است. بسته‌بودن ابواب برون آدمی را به دنیای درونش رهنمون می‌شود. او آنجا را دنیای بی‌کران دیگری می‌یابد. در این تلاش در درون خود به ابزار دیگری دست می‌یابد و آن عرفان است. (۹۲) در این تلاش آدمی شخصیت خود را رشد می‌دهد و به مرحله والای شخصیت تحقق یافته (Self Actualized Personality) می‌رسد. (۹۳)

کدام نیاز است که با یک گرایش (Tendency) که به آن در وضع خاص آن کشش (Drive) هم می‌گویند همراه نباشد؟ در حقیقت گرایش یا کشش به دانستن کنجکاوی (Curiosity) نام دارد. (۴۴:۳) که یکی از عوامل اصلی و اولیه خلاقیت است. در مجموع این گرایش و کشش و تمایل به کشف حقیقت مفهوم گویاتری را تعریف می‌کند و آن طلب (Search) است. کشف جهان برون به یاری بینش منطقی میسر می‌گردد ولی کشف دنیای درون به کمک سهش (Intuition) صورت واقعیت می‌پذیرد. جهان برون اگر چه ابهامات خود را دارد ولی با همه پیچیدگی بیشتر در دسترس است و سرانجام به دام ادراکات حسی و عقلی در می‌آید. اما دنیای درون سراسر اسرار است. در جهان برون آن دگر را یعنی "تو" را می‌شناسیم و در جهان درون به کشف "خود" موفق می‌شویم. این کوشش برای آراسته‌شدن به "طراز اول و تجلی اول... در معرفت انسان است به نفس خود". (۱۴:۱۷) نیاز به دانستن البته نمی‌تواند بدون موضوع یا شیء تجسم و تحقق یابد. این شیء یا موضوع پاسخ به سؤال‌هایی است که شخص با خود مطرح می‌کند که در آغاز بحث در نیاز به دانستن آن‌ها را مطرح نمودیم. حالتی که ما را کنجکاو و در طرح این مسائل و حول شیء مورد نظر در اندیشه امان می‌کند همان طلب یا جستجو است که ضرورتاً اگرچه همزمان با نیاز به دانستن است ولی ولو اندک بر آن تقدم زمانی دارد. گرایش را پیر ژانه (Pierre Janet) چنین تعریف کرده است: "گرایش عبارت از عکس‌العمل شخص است به صورت یک آمادگی عاطفی (Disposition Affective) برای پاسخ به محرّکی "این آمادگی عاطفی را نیاز دیگری که آن هم فطری و سرشتی است بر

می‌انگیزد و آن نیاز به محبت است (Need to Love). ما به چیزی گرایش پیدا نمی‌کنیم و جوایز چیزی نمی‌شویم مگر آنکه آن را دوست بداریم در تعریف ژانه (Janet) از محرک سخن رفت.

باید دانست که محرک‌ها تنها زاده محیط برون از ما نیستند. بسیاری از آن‌ها از درون ما سرچشمه می‌گیرند و درونی (Endogenous) می‌باشند. این محرک‌های درون از نوع همان اندیشه‌های باطنی (Innate Ideas) هستند که در آغاز این فصل مختصراً از آن‌ها سخن رفت. گاه این محرک‌های درونی چنان شوری برمی‌انگیزند که فرد از همگان و همه چیز می‌گسلد و به تنهایی می‌گراید تا با آن‌ها در خاطر خلوت کند.

این کیفیت گویای نیاز نهادی به تنهایی (Need to Solitude) است. البته آن را نباید با احساس تنهایی (Loneliness) که همیشه همراه با حالتی از تأثر و اندوه است اشتباه گرفت که حاصل عوامل گوناگون است. این تنهایی از طریق محیط به فرد اعمال شده است و غالباً در فرد و در حالی هویدا می‌شود که در مفهوم اجتماعی و ظاهری تنها نیست. (۹۴:۲/۳۲۰)

برای آنکه نیاز به دانستن در انگیزه‌ای تحرک ایجاد کند به گرایش و رغبت که از نیاز به دوست داشتن برمی‌خیزد و نیز هدفی که مربوط به شیء مورد نظر باشد و بالاخره ارتباطی است که خود شیء با موضوع احتیاج دارد. بنابر این از نیاز به دانستن انگیزه دانستن نشئت می‌گیرد.

نیاز به تنهایی (Need to Solitude)

نیاز به تنهایی در برابر نیاز به بودن در میان دیگران و زیستن در جامعه (Need to be with others) و در ارتباط با نیاز به یک زندگی خصوصی (Privacy) که با آن یک گستره پیوسته (Continuum) را تشکیل می‌دهد در عرفان جای خاصی دارد. انسان برای پاسخ به محرک‌های درونی احتیاج به تنهایی دارد.

به گفته بردیایف (Berdiaeff) تنهایی خود یک پدیده اجتماعی است زیرا همیشه عبارت است از مصاحبت با دیگری.^{۹۵} ولی این دیگری کیست؟ بردیایف شناختن این دیگری را به خود ما وامی‌گذرد. آیا همان دیگری نیست که در تنهایی و خاموشی ما

آن همه غوغا در درونمان براه انداخته است. شاعر به زیبایی این حالت را بیان داشته است:

در اندرون من خسته دل ندانم کیست که من خموشم و او در فغان و در غوغاست
و شاید این دیگری محبوبی در روی همین زمین است: مادری در فراق فرزند، فردی
دور از همسر و فرزندان، عاشقی دور از معشوق که شخص در تنهایی و سکوت با آنها
خلوت می‌کند؟ ولی همیشه چنین نیست گرچه نادر است ولی زمان‌هایی است که آدمی
با خویشتن درونی خود (Inner Self) خلوت می‌کند، و زمان‌های خاص دیگر با آفریدگار
خود و گاه با آفرینش نه در مفهوم جهان بلکه در معنی فرایند آفریده شدن.

بردیایف (Berdiaeff) می‌گوید روح آدمی از وطن اصلی خود دوری گزیده و به این
جهان آمده است. آنگاه این شعر لرمانتف را ذکر می‌کند.

در این جهان زمان طولانی رنج کشید

سوخته در آتش شوقی شورانگیز

در آن نغمه‌های اندوهبار عالم خاکی

که هرگز نمی‌توانست جایگزین آن موسیقی آسمانی شود.

چنین است که نیاز به تنهایی برانگیخته می‌شود. دو وال‌هانس (De Waelhansé)
گفت: تنهایی گونه‌ای خاص از با دیگری بودن است. این دیگری همان نفس خود
ماست. (۹۶)

همان خویشتن روحانی (Spiritual Self) یا به زبان دیگر چنانچه قبلاً گفتیم همان
خویشتن باطنی (Inner Self). فیلسوف و عالم علم اخلاق فرانسوی وونارک
(Vauvenargues) می‌گوید: "تنهایی برای روح آدمی در حکم غذائی بر طبق یک رژیم
غذائی است. اگر طولانی باشد مخل زندگی است با وجود آنکه کمال لزوم را هم
دارد" (۹۷) در این لحظه سخن منظوم ویکتور هوگو به خاطر می‌آید که گفت:

آنان با "تنهایی" سخن می‌گویند و "تنهایی" می‌فهمد

آنان با اندوه مردمان گفتگو می‌کنند.

و سیل کف آلود خروش آنها را بر می‌انگیزد

بناهای محکم و ایمان‌های خلل‌ناپذیر را به لرزه در می‌آورند
و هوگو باز می‌سراید:

تنهایی پر تقدیس

انسان مقدّس را

در قلمرو غیر قابل نفوذ پیش می‌برد

پیش‌تر در آنجا که از حساب بیرون است

"تنهایی" روشنی می‌بخشد شعله‌ور می‌سازد

انسان را به سوی جذبه‌ها می‌کشد

و آرام آرام روان را

در میان عالمی از "حیرت" وارد می‌سازد (۹۸)

بدین‌سان اگر از سخن‌گفتن با انبوه مردمان سیل برمی‌خیزد، گفتگو با "تنهایی" در
روان آدمی ارتعاش برمی‌انگیزد و از آن نعمات شورانگیز حاصل می‌شود که لرمانتوف
آن‌ها را اینچنین توصیف کرده بود: "نعمات آسمانی". (۹۹)

در زندگی پیغمبران و رهبران فکری این نیاز و گرایش به "تنهایی" تقریباً بدون استثناء
مشاهده می‌شود. آنان تقریباً همگی مدّت زمانی را در دوری‌گزینی از مردمان و
اعتکاف گذرانده‌اند.

در آئین هندو کریشنا در کتاب گیتا یکی از راه‌های تحقّق و نجات از عالم طبیعت را
عرفان و شناسائی خداوند می‌داند که موکول به گوشه‌گیری و تفکر است. (۹۰-۷۸:۱۰۰)
سیکسیم طریق صلاح و فلاح را در دوری از مردم می‌داند. (۱۰۱)

در شعبه دیگر از آئین هندوئیسم به نام رام کریشنا حالات مراقبت و دوری از عالم و
مردم و خلسه و رنجوری جسمانی و ریاضت را تعلیم می‌دهد. (۱۰۸-۹۶:۱۰۰)

در آئین بودا سیدهارتا شاهزاده‌ای بود که به تمام لذائذ زندگی پشت پا زد و در
خانه‌ای ساده و زندگی ساده به سیر و سفر پرداخت و مردمان را به صلح و صفا
می‌خواند، وی بخشی از اوقات خود را در تنهایی و تفکر می‌گذراند. (۴:۱۰۰)

در آئین زردتشت خود این پیامبر در سن بیست‌سالگی گوشه‌نشینی اختیار نمود و در سن سی‌سالگی در بالای کوه سبلان کنار دریاچه ارومیه به مقام وحی و رسالت رسید. (۱۰۰:۴)

حضرت موسی از رنج این جهان به کوه طور پناه برد و گوشه‌نشینی و تنهائی اختیار کرد و در آن حالت دعا آمیز به وحی خداوند مفتخر گردید و فرامین ده‌گانه را چون عطیه الهی در بازگشت به صحرای سینا برای قوم خود آورد. (سفر خروج باب ۳۴ آیه ۲۶)

حضرت مسیح اغلب اوقات خویش را در ارتفاعات طبریه به تفکر می‌پرداخت و همانجا بود که پیروان خویش را پند می‌داد و در آنچه خداوند به او ابلاغ فرموده بود به آنان تعلیم می‌نمود. (انجیل متی باب ۵ آیه ۱)

داستان زیستن حضرت محمد را باید در تمام مسافرت‌های وی در ایامی که راهنمای کاروانیان می‌بود و به خاطر امانت و صداقت و درستکاری به محمد امین مشهور شده بود در شب‌های مهتاب بیابان‌های شبه جزیره عربستان و متن آرام و ساکت محیط که تنها با زنگ منظم شتران درهم شکسته می‌شد. درهم شکستی خیال‌انگیز و رویائی اما وی در میان جمع کاروانیان تنها بود. این مرحله و تحولاتی که در روح حضرت محمد ایجاد شد با اعتکاف در غار حراء در کوه حرا در نزدیکی مکه اکمال یافت و همانجا بود که به وحی الهی متباهی گردید. (نقل به معنی ۱۰۲:۱۲)

حضرت باب در زندگی کوتاه خود از اوان کودکی و نوجوانی تنهائی و دعا و تفکر را دوست می‌داشت. سال‌ها سرگردانی در زندان، در ماکو و چهریق در آن ارتفاعات در تنهائی پیوسته به تفکر و دعا مشغول بود و در همین مکان‌ها بود که آثار مهمی از کلک مطهرش صادر گشت. (نقل به معنی ۱۰۳)

حضرت بهاء‌الله در ایام جوانی در مازندران اکثر به قدم‌زدن در تنهائی و تفکر در مزارع سرسبز که آنجا را زمانی جزیره‌الخضراء نامید مشغول بود و پس از سرگونی به بغداد مدت دو سال در سلیمانیه در کوه سرگلو در غاری به همین نام گوشه‌نشینی اختیار نمودند و در همین دوران بود که مهمترین آثار عرفانی ایشان از قبیل قصیده عزّ و ورقانیه بعد از آن در بغداد هفت وادی و چهار وادی و جواهرالاسرار از قلم اعلیٰ نازل

گشت. (نقل به معنی ۱۰۵، ۱۰۴)

حضرت عبدالبهاء مرکز میثاق و مبین آیات حضرت بهاء‌الله پس از بروزی وفائی برادران مدّتی در غار ایلیا در تنهائی گوشه‌نشینی اختیار نمود و به دعا و تفکر پرداخت. (نقل به معنی ۱۰۶:۵۰)

حضرت ولی امرالله پس از انتصاب به مقام ولایت با قلبی مملو از اندوه از صعود حضرت عبدالبهاء احساس نمود که باید مدّتی در تنهائی بگذرانند ایشان در آغوش طبیعت آرام و ساکت کوهستان‌های سویس به دعا و تفکر و تجدید قوا پرداختند. ما در کتاب گوهر یکتا به قلم حرم مبارک امة‌البهء روحیه خانم این جمله را می‌خوانیم: "بارها به تنهائی در خلوت‌تکده امید در همان کوه‌های بلند معتکف گشتند." و "به شیم سابقین از اولیاء‌الله هیکل مبارک سر به صحرا نهادند و به تنهائی هجرت فرمودند." (۱۰۷، ۱۰۸:۹۴)

از رهبران فکری جهان به عنوان مثال کنفسیوس را می‌توانیم نام ببریم که در ۵۵۱ قبل از میلاد ولادت یافت. او مدعی پیامبری نبود ولی یک رهبر اخلاقی، فکری و روحانی بود و مدتی از مردم دوری اختیار نمود و در کنج عزلت بسر برد و به تمهید و تهیة افکار عالیة خود پرداخت و در سی سالگی تربیت و تعلیم مردم را شروع نمود. (۱۰۰) رهبر فکری دیگری به نام لائوتسه (Lao Tse) که تائوئیسم (Taoism) را بنیاد نهاد خود تمام عمر عملاً در گوشه‌نشینی و تنهائی بسر برد. (۱۰۰)

از حکمای یونان فیثاغورث (۵۸۰-۵۰۰ قبل از میلاد) فیلسوف و ریاضی‌دان را به عنوان مثال ذکر می‌کنیم که در سفر خود به اراضی مقدّسه در غار ایلیا در کوه کرمل به اعتکاف پرداخت و پس از آن به ایتالیا رفت و جمعیتی عرفانی را که بر آن نام برادری مذهبی نهاده بود تأسیس کرد. با وجود آنکه هنوز خود به پرستش خدایان متعدّد معتقد بود. (۱۰۹:۹/۲۸۷۸)

چنین است که همه مظاهر الهیه و اولیاء خداوند و رهبران فکری و حکما به نیاز به تنهائی پاسخ دادند.

نیاز به محبت (Need of Love)

گاستن باشلارد (G. Bachelard) می‌نویسد: "گل‌ها درختان و آتش و زمین به چه کار

می‌آیند اگر در من محبتی نیست و کانون عشقی ندارم باید دو تن بود افسوس! برای آنکه آسمان آبی‌رنگ را درک کنیم و معنی شفق صبحدم را دریابیم.^(۱۱۰)

و ژان لاکروا (Jean Lacroix) می‌نویسد "عامل اصلی در عشق از خود بی‌خبری و انقطاع است و معنی این سخن اینست که به محبوب خود ارزش مطلق (Valeur absolue) بدهیم."^(۱۱۱)

حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: به وادی عشق قدم گذارد و از نار عشق بگدازد در این شهر آسمان جذب بلند شود و آفتاب جهانتاب شوق طالع گردد و نار عشق برافروزد... در این وقت سالک از خود و غیرخود بی‌خبر است.^(۱۷:۲/۲۷۶)

برعکس آنچه گفته شده است عشق عاشق را کور نمی‌کند ماکس شلر (Max Scheler) نوشت "عشق کور نمی‌کند بلکه روشن‌بین می‌نماید"^(۱۱۲) و آن‌انکه در عشق کوری می‌بینند باید در ماهیت عشقشان تعمق نمود. در اینکه عشق اول می‌آید و دانستن بعد، سخن بسیار است. آیا می‌خواهیم چیزی را بدانیم بدون آنکه آن را دوست داشته باشیم؟ و آیا برای آنکه آن را دوست داشته باشیم بدون آنکه از آن چیزی بدانیم ممکن است؟ به نظر می‌آید در میان نیاز به دانستن و نیاز به دوست داشتن تقدم و تأخری نیست آن‌ها همزمان بروز و تأثیر می‌نمایند. شاید هم بتوان آن‌ها را دو قطب یک ساختار نهادی (Innate Structure) دانست.

حضرت عبدالبهاء محبت را "روابط ضروریه منبعث از حقایق اشیاء تعریف می‌کنند"^(۴:۱/۱۲) و سپس علم را در مفهوم حقیقی آن معرفت به روابط ضروریه منبعث از حقایق اشیاء بیان فرموده‌اند.^(۵:۴۰۳) بدین سان علم (حقیقی) بدون محبت در حقیقت خالی از محتواست. یا به عبارت دیگر فاقد "موضوع" است. علم ثمره دانستن است و ثمره دانستن موضوع علم یعنی محبت است. این التقاط محبت و معرفت را بهم نشان می‌دهد. علم حقیقی نیل به چیزی است و آن چیز "محبت" است.

از این رو یکی بدون دیگری بی‌معنی (Meaningless) است. اینست که در هفت وادی بلافاصله سالک از وادی عشق به وادی معرفت وارد می‌شود.^(۱۷:۲/۲۷۸)

در توضیح اینکه عشق کور می‌کند اشاره کردیم که این بستگی به ماهیت عشق دارد.

پس خود بخود این سؤال طرح می‌شود که انواع عشق کدامند؟ و آن چگونه عشقی است که به عرفان می‌انجامد؟

عشق را کلاً سه گونه می‌دانند (۱۱۳:۹۰)

۱- عشق احرازی (Captative or Possessive Love)

در این نوع عشق، عاشق خود را مالک معشوق می‌داند و یا به گونه یک شیء نگاه می‌کند. هرگونه حرکتی در معشوق که مخالف میل و اراده عاشق باشد در نظر وی مقبول نیست. این نوع عشق مادی و دنیوی است حاصل آن حسادت است با تمام پی‌آمدهای آن. این همان عشقی است که می‌گویند با کینه هم‌مرز است و با رویدادی ناچیز به کینه تبدیل می‌شود. این همان عشقی است که کور می‌کند.

۲- عشق ایثاری (Oblatory Love)

در این نوع عشق عاشق می‌خواهد خود را در راه معشوق ایثار کند. می‌دهد بی آنکه انتظار دریافت متقابل داشته باشد و عشق می‌ورزد بی آنکه منتظر عشق‌ورزیدن معشوق باشد. در این عشق عاشق کور نمی‌شود بلکه آگاهانه چشم فرو می‌بندد. فرق است میان آنکه چشم فرو می‌بندد تا آنکه غیر از معشوق را نبیند در حالی که با چشم باطن و دل مسحور دیدار معشوق است با آنکه در آغاز در یک عشق احرازی کور می‌شود بدان سان نازیبائی‌ها و نازیبندگی‌های معشوق را نمی‌تواند دید. به فرموده حضرت بهاء‌الله: "عاشق در این رتبه (وادی عشق) جز معشوق خیالی ندارد و جز محبوب پناهی نجوید و در هر آن صد جان رایگان در ره جاتان دهد و در هر قدمی هزار سر در پای دوست اندازد... تا به مصر عشق در نیائی به یوسف جمال دوست واصل نشوی و تا چون یعقوب از چشم ظاهری نگذری چشم باطن نگشائی و تا به نار عشق نیفروزی به یار شوق نیامیزی". (۱۷:۲/۲۷۶۷) در بیان مبارک فوق سخن از شوق به میان آمد. شوق در معنای میل (Desire) معرف شدت اشتیاق و درجه احتیاج است. هر قدر عشق شدیدتر باشد شوق بیشتر است و درد و رنجی که از آن حاصل می‌شود بیشتر. این درد ملازم عشق است. حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند: "مرکب این وادی (وادی عشق) درد است و اگر درد نباشد هرگز این سفر تمام نشود." (۱۷:۲/۲۷۶) کدام نیاز است که با درد همراه نیست؟

حتی نیازهای جسمانی مانند نیاز به غذا بخصوص هر قدر نیاز شدیدتر باشد درد معده شدیدتر است. درد فراق و درد محرومیت هر دو آتش شوق در دل عاشق برمی‌فروزد. بلائی است که عاشق آن را به جان می‌خرد. حضرت بهاءالله می‌فرماید: "عاشق را از هیچ چیز پروا نیست و از هیچ ضری ضرر نه. از نار سردش بینی و از دریا خشکش یابی." (۱۷:۲/۲۷۷) این همان بلائی است که در وصف آن فرمود: یا ابن‌الانسان بلائی عنایتی ظاهره نار و نغمه و باطنه نور و رحمة فاستبق الیه لتکون نوراً ازلیاً و روحاً قدماً و هو امری فاعرفه." (۳:۵۱) مضمون بیان مبارک: ای فرزند انسان - بلائی من عنایت من است ظاهرش آتش و رنج است و باطنش نور است و رحمت پس به سوی آن بشتاب تا نوری ازلی گردی و روحی جاودان. اینست فرمان من به تو آن را پیروی کن.

به سخن حافظ لسان‌الغیب:

منم که دیده به دیدار دوست کردم باز چه شکر گویمت ای کردگار بنده نواز
 نیامند بلاگو رخ از غبار مشوی که کیمیای مراد است خاک کوی نیاز
 ز مشکلات طریقت عنان متاب ای دوست که مرد راه نیاندیشد از نشیب و فراز

...

...

فکنند زمزمه عشق در حجاز و عراق نوای بانگ غزل‌های حافظ شیراز
 عشق که در آغاز نیازی است در مرحله تحوّل خود تبدیل به انگیزه (M) (Motivation)
 می‌شود انگیزه (M) تابعی است از متغیرهای نیاز (N) (Need)، شوق (D) (Desire)،
 گرایش به سوی معشوق (T) (Tendency) و موضوع عشق (Object) یعنی آستان معشوق
 و هدف (G) (Goal) که دیدار و وصال معشوق است. در یک تابع ریاضی این انگیزه
 لطیف را می‌توانیم چنین نشان دهیم. (۱۳)

$$M = f(N, D, T, O, G)$$

شدت شوق از حدت درد معلوم می‌شود و درد سبب تراکم نیروها و فشارهای شوق
 است و عظمت نیروی خواش که مبین شدت نیاز است.
 در این راه جهد و کوشش و شوق و شور و جوشش شرط است. حضرت بهاءالله
 می‌فرماید: "این طلب طالب را حاصل نشود مگر به نثار آنچه هست... همتی باید تا در

طلبش کوشیم و جهدی باید تا از شهد وصلش نوشیم اگر از این جام نوش کنیم عالمی فراموش کنیم. * (۱۷:۲/۲۷۶)

از آغاز اگر از خود بی خبری بود و انقطاع را به جان خریدن در انجام جام عشق نوشیدن بود. اگر مرکب وادی اول صبر بود در انجام وادی عشق دیگر از صبر نزد سالک خبری نبود. حضرت بهاء الله می فرماید: "ای پسر انصاف کدام عاشق جز در وطن معشوق محل گیرد و کدام طالب که بی مطلوب راحت جوید عاشق صادق را حیات در وصال است و موت در فراق، صدرشان از صبر خالی و قلوبشان از اصطبار مقدس از صد هزار جان در گذرند و به کوی جانان شتابند." * (۳:۴)

۳- عشق متقابل (Communion Love) (Reciprocal Love)

حضرت بهاء الله می فرماید: "یا ابن الوجود احببني لاحبک ان لم تحبني لن احبک ابدأ فاعرف یا عبد." * (۳:۵)

مضمون بیان مبارک: ای فرزند هستی دوستم بدار تا دوست بدارم اگر مرا دوست نداری ترا هرگز دوست نخواهم داشت یعنی دوستی من به تو نخواهد رسید ای بنده این را بدان. و در هفت وادی ما را چنین هدایت می فرماید: سفرهای سیل عشق را چهار شمرده اند. من الخلق الی الحق و من الحق الی الخلق و من الخلق الی الخلق و من الحق الی الحق الی الحق. * (۱۷:۲/۲۸۶)

تعمق در بیانات مبارکه فوق این موضوع را بر ما روشن می دارد که عشق حقیقی ضرورتاً دو جانبه است. اصولاً محبت هم مانند دانستن نیازمند دو عامل است. در دانستن داننده و دانسته، در محبت عاشق و معشوق این دو عامل را مشخص می کند. اگر این مفاهیم را در کنار هم بگذاریم روشن می شود که ماهیت چهارگونه عشقی که در فوق مذکور شد همه یکی است.

نکته ای که محتاج تحلیل است دوست داشتن خود یا حب نفس است. چنین حبی چگونه و تا چه حدّ موجه است؟ اگر این نفسی که از دوست داشتنش سخن می گوئیم همانی باشد که در چهار وادی آن را حضرت بهاء الله توصیف فرموده اند مسئله وجه خاص مقبولی به خود می گیرد زیرا حضرت بهاء الله می فرماید در این مورد نفس یعنی

"نفس الله القائمة فيه بالسنن... (می فرماید) در این مقام نفس محبوب است نه مردود و مقبول، نه مقهور" (۱۷:۲/۲۹۹)

چنین نفسی محل تجلی صفات و اسماء خداوند است. لذا پیش از هر چیز عادل است. به عبارت دیگر عادلانه خود را دوست داشتن است و آن مقبول است. آنان که عادلانه خود را دوست می دارند دیگری را نیز همان قدر و همانگونه دوست می دارند که خود را دوست می دارند.

مالبرانش (۱۷۱۵-۱۶۳۸) می گوید "ما نمی توانیم از اینکه خود را دوست بداریم صرف نظر کنیم ولی می توانیم از بد دوست داشتن خود دست برداریم" و ژان لاکروا (J.Lacroix) این را روشن تر می کند و می گوید: "یک انسان خودخواه نمی داند به نحو غیرموجه خود را دوست می دارد... یکی از بدبختی های بشر اینست که آدمیان نمی دانند چگونه خود را دوست بدارند." و باز می گوید عشق بدون نوعی تمرین روحی در مفهوم، من را در خود کشتن ممکن نیست. عشق حقیقی از نخستین قدم از هم گسیخته شدن "خود" و "با" من "را دیکه می کند و این یکی از عللی است که عشق با رنج همراه است." (۱۱۱)

این قبول انکار خود در عین حال یک نوعی دوباره آفریدن (Re-Creation) خود است. فنا کردن خود یعنی بر جای "خود" نشان دادن آنچه از "خود" برتر است. این از خلق دوباره سخن می گوید. شناختن در حقیقت یک دوباره شناسی (عرفان - Re-Cognition) است. (۱۱۴)

دوجانبه بودن در بررسی جمع شتون حیات چون یک اصل حکم فرماست. همین اندیشمند می نویسد: برای آن کس که می خواهد جایگاه متافیزیک شخصیت خود را بشناسد آسانترین راه طریق دوجانبه است: شناخت ماوراءالطبیعه و شناخت ماوراء الطبیعه در درون خود. (۱۱۵:۲۳)

برای فیتز هیدر (F. Heider) جذب و انجذاب اجتماعی دوطرفه است اگر شما مرا دوست دارید امکان اینکه من هم شما را دوست بدارم وجود دارد. وی این را تعادل اجتماعی (Balance Theory) نامیده است. (۱۱۶)

حضرت بهاء‌الله این تعادل را به عنوان یک اصل تعلیم فرموده‌اند. ولی در آن یک شرط است: "می‌خواهی که دوستت بدارند پس قدم اول را برای دوست داشتن تو بردار. (ترجمه و استنباط از ۳:۵) در دو فقره از کلمات مکتونه عربی ذیل رابطه میان محبت و معرفت روشن می‌شود:

"یا ابن‌الانسان كنت في قدم ذاتي و ازلية كينونتي، عرفت حبي فيك خلقتك و القيت عليك مثالي و اظهرت لك جمالي." (۳:۳) و باز می‌فرمایند "یا ابن‌الانسان احببت خلقك فخلقتك فاحببني كي اذكرک و في روح الحيات اثبتك." (۳:۴) آفریدگار مجموعه روابط ضروریه منبعث از حقایق اشیاء را خلق فرمود و آن را علت آفرینشی قرار داد که خود آفرینش همین روابط بود و عرفان بازشناسی این روابط است.

نیاز سرشتی به اعتلاء (Transcendence)

اعتلاء یعنی بلندشدن، برآمدن، والاشدن، بلندنمودن، بالا بردن و غلبه کردن. این معانی شامل دو نظر است. یکی مادی که مورد نظر و بحث ما نیست و دیگری نظر معنوی که محور گفتگوی ما در این قسمت است. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "انسان همیشه توجهش به علو است و همتش بلند است. همیشه می‌خواهد که به عالمی اعظم از آن عالمی که هست برسد و بدرجه مافوق درجه‌ای که هست صعود نماید. حب علویت از خصائص انسان است." (۲:۱۳۴) و باز در همان کتاب می‌فرماید: "اما اصل علویت انسانیه خصائل و فضائلی است که زینت حقیقت انسان است و آن سوحات رحمانیه و فیوضات سمائیه و احساسات وجدانیه و محبت الهیه و معرفت ربانیه و معارف عمومیه و ادراکات عقلیه و اکتشافات فنیّه است عدل و انصاف است صدق و الطاف است شهامت ذاتیه است مروّت فطریه است..." (۲:۶۰) در این بیانات دو جنبه تعیین شده است: اولاً اینکه انسان ذاتاً و فطره‌تاً توجه به اعتلاء به مراتبی برتر از زندگی حیوانی دارد. ثانیاً چگونگی و ویژگی‌هایی که این اعتلاء را مشخص می‌کند و معلوم گشته است هیچکدام جنبه مادی و دنیوی ندارد. از ثروت و قدرت‌های ظاهره سخنی به میان نیامده است. بلکه جوهر سخن حضرت عبدالبهاء تشریح ابعاد معنوی این اعتلاء است چه در دیدگاه اجتماعی و علمی و چه در منظر روحانی و اخلاقی.

اریک فرم (Erich Fromm) روانشناسی با معرفیت جهانی در نظریه‌ای که ابداع نموده است در بحث سیستم نیازها، نیاز سرشتی به اعتلاء (Need to Transcendence) را جایگاه خاصی داده است. وی معتقد است که "انسان نیازمند است که از طبیعت حیوانی خود برتر رود او می‌خواهد کاشف باشد خلأی باشد. انسان ذاتاً دارای اندیشه‌ها و تخیلات والامت." (۱۱۷) او می‌گوید "انسان می‌خواهد بر تمایلات شهوانی خود چیره شود. دارای اصالت اجتماعی است و از احساس هویت قوی برخوردار است و در زندگی به گونه‌ای ثابت دارای یک طرح و هدف می‌باشد." (۱۱۸)

نیاز به اعتلاء در مکتب روانشناسی انسان‌گرائی (Humanistic Psychology) نیز جای بخصوص دارد و ابراهام ماسلو آن را تشریح نموده است از سیستم نیازهای این مکتب نیاز به اعتلاء از جمله نیازهای برتر (Metaneeds) است. (۱۱۹)

عرفان والاترین مرتبه معنوی است. دانش و دانستن مرحله اول و با تحوّل همراه نیست. معرفت آغاز خویشتن را به معرض تغییر و تحوّل قراردادن است. (۱۲۰) و عرفان نفس این تغییر در برترین مرتبه ممکن است. لهذا اعتلاء و عرفان دو مفهوم هم‌پسته‌اند و در مرتبه والای ترقی روحانی ملاقات می‌کنند.

نیاز به اعتقاد و اتکاء به نیروئی ماوراء الطبیعه (به خداوند):

دلالتی بسیار موجود است که اثبات می‌نماید که این نیاز در انسان وجود دارد. ما به اختصار به آن‌ها اشاره‌ای می‌کنیم.

۱- براهین باستان‌شناسی (Archeological Proofs): در یافته‌های باستان‌شناسی در غارها و شکفت‌ها تصاویر و اشکال ساده‌ای به دست آمده که بر بدنه سنگ‌ها کشیده شده است. آن‌ها حالات نیایش و پرستش را در انسان‌های اولیه نسبت به مظاهری از طبیعت از قبیل درخت و خورشید و... نشان می‌دهند. خوانندگان شرح بیشتر را در فصل دیگر این کتاب ملاحظه خواهند فرمود.

۲- براهین تاریخی (Historical Proofs) دلالت تاریخی را در دو دوران می‌توان مطالعه نمود یکی در تاریخ بت‌پرستی (Idolatry) و دیگری در تاریخ سیاسی (Political History). در گروه اول اندک تأملی در تاریخ بت‌پرستی و تحلیل آن به آنجا می‌رسیم که

حتی آن زمان که انسان قادر به فهم و قبول آفریدگار آسمانی یکتا نبوده است به پرستش بت‌هایی که خود از سنگ و چوب و غیره ساخته بود پرداخته است و از همین بت‌ها برکت می‌طلبیده است و هنوز در بعضی مناطق آفریقا اشکال بت‌پرستی تحت عنوان (Fetishism) (پرستش فیتیش) که غالباً اشیاء مختلف موجود مورد مصرف‌های دیگر است به کار می‌رود و تبدیل به بتی مقدس می‌شود. این بت‌ها را غالباً بت واره می‌گویند. چرا انسان بت پرست می‌شود. پاسخش اینست که در او نیاز پرستش چیزی برتر از خود او و ماوراء قدرتش موجود است و چون نمی‌تواند خدای یکتا را بشناسد و پرستش کند به این نحو یعنی با پرستش بت‌ها به این نیاز پاسخ می‌دهد.

و اما دلائل سیاسی را در رویدادهای مختلف می‌توان بررسی نمود. در بعضی رژیم‌ها رهبران سیاسی که حتی ممکن است از بسیاری جهات هیچگونه برتری بخصوص اخلاقی بر طرفداران خود نداشته باشند از آن‌ها حرمت و ستایشی دریافت کنند که هیچ پیامبری و هیچ رهبری از رهبران ادیان دریافت نکرده است. یکی از رهبران سیاسی که در عین حال یک رهبری ایدئولوژیک بود در سالروز مرگش ژنرال‌های آن مملکت به نوبت ساعات طولانی خبردار و با سلام نظامی در کنار آرامگاه او می‌ایستادند. کدام پیامبری چنین احترام و کرنش و ستایش دریافت کرده است؟

۳- براهین روانشناسی: اصل موضوع بحث همین فصل است. آدمی نیازمند معرفت خالق خود و دانستن علت آفرینش و مقصد آفرینش است و بر این اساس سیستم‌های اعتقادی به وجود آمده است. لامارتین گفت "من عقل سرکش خود را به اراده آتشین اعتقادم سپردم تا بتوانم دوست بدارم و به دعا پردازم". (۱۲۱)

ما نیازمند یک سیستم اعتقادی (Belief System) هستیم بعضی آن را هویت اعتقادی (Ideological Identity) نامیده‌اند. ما در رویکرد به مسائل راه افراط و تفریط می‌پیمائیم. گاه چنان از ایده‌اولوژی و هویتی اعتقادی که داریم آن سان متعصبانه دفاع می‌کنیم که از زیندگی این بحث می‌کاهیم و گاه به آن چنان پشت می‌کنیم که توگویی هر کس که دارای یک سیستم اعتقادی است بخصوص اعتقادات مذهبی لاجرم متحجر است. اعتقاد باور داشتن به چیزی است بی‌آنکه معیارهای قاطعی در دست باشد. در چنین

وضعیتی شخص پیوسته در تلاش تحکیم سیستم اعتقادی خود از طریق دست‌یابی به
براهین قاطع است و این خود معرفت تحرک و تحول است و با تحجر نسبتی ندارد. در
حالت اعتقاد هنوز در مفهوم دکارت شک اسلوبی (Methodical Doubt) جای دارد عبور
از این مرحله و وصول به مرحله بالاتر ایمان نام دارد و آن وقتی است که شک از میان
رفته است.

امه‌البهائم روحیه خانم ایادی امرالله و همسر حضرت ولی‌امرالله ایمان را در شعر زیر
چنین تعریف می‌کند:

رفتن آنجا که کوره راهی نیست

نفس آنجا که از هوایی نیست

دیدن آنجا که روشنائی نیست

اینست ایمان

در سکوت فریاد برآوردن

آن سکوت شبانگاه

و پاسخی نشنیدن

و باز باور داشتن

اینست ایمان

ریزه سنگی داشتن و آنرا گهر پنداشتن

شاخه‌ای افراشتن ز آن جنگلی انگاشتن

با تبسم دیده‌گریان داشتن

اینست ایمان

خدا را باور کردن آنگاه که همه انکار می‌کنند

گفتن که می‌شنوم آنجا که ندانی نیست

گفتن که می‌بینم آنجا که چیزی برای دیدن نیست

اینست ایمان

عشقی شرز در دل داشتن

عشقی عنان گسیخته که فریاد می زند

غایب بودن در عین حضور

چهره پوشیدن و لب فرو بستن

و باز گفتن که ای عشق ترا می بینم و ندایت را می شنوم

که مرا بر خاک می افکنی

و باز برخاستن و دوست داشتن

اینست ایمان (۱۲۲)

ل - دومرگ (I. Doumergue) استاد ادبیات می گوید "در هر ایمان دو گروه عوامل شرکت دارند عوامل عقلی (Intellectual) و عوامل عرفانی (Mystique) به عبارت دیگر اعتقاد و اعتماد، این دو عامل از یکدیگر جدائی پذیر نیستند." (۱۲۳)

حالت عرفانی - تجربه عرفانی (Mystical State (Peak Experience)

موضوع حالت عرفانی و تجربه عرفانی مورد توجه خاص دو روانشناس با شهرت جهانی یکی ویلیام جیمز (William James 1842-1910) و دیگری ابراهام ماسلو (Abraham H. Maslow 1908-1970) واقع و بررسی های علمی انجام و نتایج آن منتشر شده است.

این محققین معتقدند که به نحوی همگی مردم تجربه عرفانی و حالت عرفانی داشته اند. جیمز موفق شد چهار ویژگی را برای تجربه عرفانی تعریف نماید:

۱- وصف ناپذیری (Ineffability) کسی که حالت عرفانی را تجربه نموده است قادر نیست برای دیگری موضوع را شرح دهد.

۲ - حالت تفکر و تعمق (Noetic State) در این حالت شخص بالبدیهه و خود بخود به سوی جستجوی حقیقت و شناخت آن جذب می شود و ذهن وی مشحون از این جویانی می گردد به گونه ای که نمی تواند آنی از آن غافل شود.

۳- زودگذری (Transiency) اگرچه جویانی در آدمی دوامی شدید دارد ولی حالت عرفانی تجربه ای طولانی نیست مگر در مواردی نادر. در بررسی های جیمز این حالت

بین نیم تا یک ساعت تخمین زده شده است.

۴- از خود بی خود شدن (انصعاق) (Passivity) شخص در این حالت احساس می‌کند که نیروئی برتر حاکم بر اوست. اراده از وی سلب می‌شود. (۱۲۴)

با آنکه در توضیح تجربه عرفانی گفته شده است که وصف ناپذیر است ابراهام ماسلو در طی آزمایش‌ها و تجربیاتش به نحوی آن را برای ما توصیف نموده است. ماسلو می‌گوید کوشش فطری به تحقق حالت عرفانی در خود و در نزد افراد شرطی از کمال شخصیت آن‌هاست و معتقد است که همگان باید چنین تجربه روحانی و عرفانی را داشته باشند تا بتوانند به شخصیتی کمال یافته (Self-Actualized Personality) نایل شوند. (۱۱۹)

در نظر ماسلو تجربه عرفانی که آن را برین آروین (Peak Experience) نامیده است والاترین تجربه روانی انسان است. این تجربه از حالتی بیشتر عقلانی و کمتر عاطفی شروع می‌شود و به مرحله‌ای تحوّل یافته که بیشتر عاطفی و کمتر عقلانی است خاتمه می‌یابد. در این وضعیت شخص برخوردار از ارزش‌هایی از قبیل تمامیت، کمال، عدالت، سرزندگی، استغناء، سادگی، جمال، خیر، حقیقت‌بینی خودکفائی می‌باشد. در چنین شخصی بین بخش عاطفی، عقلی و عملی روان وی تعادل برقرار شده است. او بر تنازعات درون و برون، اضطرابات، محرومیت‌ها، غم‌ها و آزارها چیره می‌شود و قادر است آن‌ها را از حیات خود براند.

نکته جالب در پژوهش‌های ماسلو اینست که می‌گوید برین آروین (Peak Experience) همراه با حالتی خاص از حیرت (Wonderment) است. (۱۲۵) چنانچه این بررسی‌ها نشان داده است برین آروین یا اوج تجربه عرفانی از زندگی اجتماعی و زندگی درونی و باطنی شخص هیچکدام دور نیست. این پژوهش‌ها در سال ۱۹۶۸ انجام شده است ولی بیش از یک قرن قبل از آن (۱۸۵۶) حضرت بهاء‌الله در هفت وادی انظار ما را به حقیقت والائی متوجه ساختند که ۱۱۰ سال بعد از طریق علم به آن نائل شدیم. "سالک... در این وادی نسائم استغنائی الهی را بیند که از بیدای روح می‌وزد و حجاب‌های فقر را می‌سوزد... به چشم ظاهر و باطن در غیب و شهاده اشیاء مشاهده

فرماید از حزن به سرور آید و از غم به فرح راجع شود قبض و انقباض را به بسط و انبساط تبدیل نماید... در بحرهای عظمت غوطه می‌خورد و در هر آن بر حیرتش می‌افزاید... (۱۷:۲/۲۸۹)

در نظریه روانشناسی تحلیلی (Analytical Psychology) کارل یونگ بر جنبه عرفانی حیات انسان تاکید شده است. به نحوی که آن را بعد از ابعاد عاطفی عقلانی و عملی بُعد چهارم (The Fourth Dimension) نامیده است در چهارچوب تئوری یونگ این بُعد به بخش ناخودآگاه جمعی (Collective Unconscious) تعلق دارد. یونگ احساس‌های عرفانی و تجربیات عرفانی را جمعاً مسائل اعتلانی (Transcendental Problems) می‌نامد. به نظر وی برای این مسائل نمی‌توان پاسخی یافت ولی می‌توان تجربه کرد. چون حالتی در حد اعلای فردیت (Individuality) است. (۱۲۶)

در حقیقت این بُعد چهارم بُعد روحانی است (Spiritual Dimension). یونگ معتقد است که نباید روح (Spirit) را یک اپی‌فومن دانست بلکه آن را اصلی دانست که بدون وجود علتی در این عالم مادی بروز کرده است یعنی خود علت خود است (Sui-Generis) اصل والا و ضروری و غیرقابل اجتناب تشکل دنیای مادی است. (۱۲۶)

موریس پرادین (M. Pradines) در بررسی پژوهش‌های هانری دولاکروا (Henri Delacroix) در موضوع تئوری الهام عرفانی (Inspiration Mystique) استتاج جالبی نموده است. (۴۴:۲/۳۵۷) واضعان این تئوری را باور بر این است که حالات عرفانی اصالةً مربوط به بخش ناخودآگاه روان انسان است. کار الهام عرفانی اینست که این بخش از محتوای ناخودآگاه را به حرکت در می‌آورد و در بخش آگاه فوران می‌کند. این محقق کلمه فوران (Eruption) را از آن رو بکار برده است که نشان دهد در اعماق هسته ناخودآگاه روان مانند مرکز زمین یا خورشید حرارت و غلیانی موجود است که در حالات معمولی بروز نمی‌کند ولی در تحت شرایطی خاص از قبیل آنچه فشارهای درونی روانی ایجاد می‌کنند این فوران ضروری می‌گردد.

در اندرون من خسته‌دل ندانم کیست که من خموشم و او در فغان و در غوغاست این پروزات کاملاً طبیعی و ماوراء فرایندهای منطقی است به نحوی که حتی آن را

هوش ناخودآگاه (Intelligence Inconciente) نامیده‌اند یا محقق دیگری آن را هوش تأثیری (Emotional Intelligence) نامیده است^(۱۲۷) و معتقد است که از هوش منطقی برتر و بهتر است. حال این پرسش پیش می‌آید که چرا بعضی دیگر از محققین این فوران را غیر طبیعی (Abnormal) به حساب آورده‌اند. این بدان علت است که این فوران بروزش تابع زمان و مکان نیست و با دلائلی منطقی عقلی (Logical Reasoning) که به صورت مفروضات به ما داده شده است توافق و انطباق ندارد. این حقیقتی است که در اعماق روان جای دارد و این فوران به آن واقعیت می‌بخشد. این براستی دست‌یابی به حقیقت است. آنچه در حیات فرد در این لحظه بروز می‌کند یک تناقض (Paradox) تلقی می‌شود و بعضی حتی پیش‌تر می‌روند و آنرا یک جنون می‌نامند. یک مثال که جنبه عرفانی هم ندارد این موضوع را روشن می‌کند و آن روزی است که ارشمیدس که در حال مطالعه در باره اجسام غوطه‌ور و تغییر وزن و جرم آن‌ها بود با ورود به خزانه حمام (حمام‌های قدیمی) ناگهان موضوع را کشف کرد و آن این بود که هر جسمی که در آب فرو می‌رود به نسبت حجمش از وزنش کاسته می‌شود. کشف این مطلب سبب شد که برهنه از حمام بیرون بدود و در کوچه‌ها می‌دوید و فریاد می‌زد یافتم یافتم تا به خانه برسد و یافته خود را روی کاغذ بیاورد. این همان هوش مستقیم به عقیده هائری پیرون (H. Piéron)^(۴۵) و یا کشف و شهود (سپش Intuition) که پیوسته همراه یک حالت حیرت (Wondement) است و موجب خلاقیت و کشف جدیدی می‌شود. اگر کلمه تناقض را بخواهیم بکار ببریم در حقیقت میان فرایند هوش منطقی و فرایند هوش سهشی است و البته این خود سبب حیرت می‌شود. حتی فرایندهائی از قبیل حس (Sensation) و قابلیت درک حسی (Sensibility) دارای دو جنبه است یکی حساسیت حسی (Sensorial Sensibility) و دیگری حساسیت عاطفی (Emotional Sensibility). این دو راجع به دو قطب جسمی و روحی روان است. در گرایش‌های مادی قطب حساسیت جسمانی تشدید می‌شود و صحنه بروز احساس را اشغال می‌کند. در حالی که آنچه به حساسیت عاطفی مربوط می‌شود به جنبه تأثیری و عاطفی بسته است و در عرصه روحانی ذهن تجلی و تظاهر می‌کند. نزد آن یکی دندان‌درد مانع درک و برخوردارگی از

شادی یک خوشی و یک موفقیت است و آن دیگر همان خبر خوش و اثرات روحانی آن به میزان قابل ملاحظه‌ای درد دندان‌ش را آرام و ساکت می‌کند.

در عوالم روحانی مثال‌های روشنی برای این حالات عرفانی موجود است. عکس‌العمل میرزا بزرگ بدیع خراسانی در جریان شکنجه‌هایش قبل از شهادت، یا جناب ملاصادق مقدّس در وقتی که به چوب بسته شده بود و یا جناب سلیمان‌خان که شمع آجین شد. شکاف‌هایی در بدن وی ایجاد کردند و شمع افروخته در آن نهادند. در آن حالت میرغضب به تمسخر و تحقیر گفت تو که آنقدر از مرگ نمی‌ترسی و از درد نمی‌هراسی چرا نمی‌رقصی در پاسخ به این نیشخند وی پای کوبان و هل‌هله‌زنان به آواز شهناز مشغول شد و به این بیت مترنم گردید.

یک دست جام باده و یکدست زلف یار رقصی چنین میانه میدانم آرزوست
(۱۲۸:۱۸۱-۲)

این قطبیت (Polarity) در فرایندهای روحی تا آنجاست که بعضی مؤلفین به دو نوع معرفت قائل می‌باشند: معرفت منطقی (Logical Knowledge) و معرفت عرفانی (Intuitive) Knowledge Mystical. ماکس شلر به نقل از افلاطون می‌گوید معرفت و محبت از یک مبدأ و از یک کمال نشئت می‌گیرد^(۱۱۲) و حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: معرفت محبت است^(۱۲۹)

نقش ساختارهای نهادی در رشد ساختارهای

عقلی و علمی و تحوّل عرفانی

چنانچه در بخش مربوط به ساختارهای نهادی شرکت‌کننده در فرایند عرفان ملاحظه نمودیم اکثر قریب به اتفاق آن‌ها ماهیت عاطفی داشتند که در عمیق‌ترین بخش هسته عاطفی روان انسان استقرار دارند در بدو ولادت در نزد انسان تنها ساختارهای عاطفی نهادی از رشد نسبی برخوردارند و ساختارهای عقلی و علمی از قبیل حافظه، تفکر، تعقل، داوری و آگاهی به صورت بالقوه (Virtual) موجودند. این ساختارها به تدریج با برخورد با محیط از طریق آموزش و کسب تجربه رشد می‌نمایند و به شکلی بالفعل (Actual) وارد زندگی فرد می‌شوند. ساختارهای عملی (Conative Structure) یعنی قصد

(Intentionality) و تصمیم‌گیری (Decision Making) را در سه سالگی بروز می‌کنند و به تدریج در شش سالگی توسعه حقیقی خود را شروع و در فرایندهای پیچیده زندگی فرد از قبیل تنازع و تصمیم‌گیری و بالاخره تشکّل عمل (Action) مداخله می‌نمایند. (۱۳۰، ۱۳۱)

بدین نحو عوامل عاطفی، عقلی و عملی اعم از نهادی و اکتسابی در رشد و تحوّل حالات عرفانی مشارکت دارند.

انسان دارای دو گونه آگاهی است (Bimodal Consciousness) (۱۳۱) و به همین نحو دارای دو گونه معرفت است یکی معرفتی متکی بر منطق و دیگری بر اساس فرمانطق. به عبارت دیگر یکی مبتنی بر عقل و دیگری بر کشف و شهود (سهش) که به ترتیب آن‌ها را معرفت عقلی (Rational Knowledge) و معرفت سهشی (Intuitive Knowledge) می‌گویند. در گونه اول فرایندهای حسی، جسمانی و عینی نقش اول را دارند و در گونه دوم فرایندهای عاطفی، روحانی و ذهنی.

آنچه ما در سخن کانت معرفت ناب (A Priori Knowledge) می‌نامیم که در واقع همان بدیهیات هستند که پایه‌های اصلی معارف ما را به وجود می‌آورند زاده عوامل عاطفی فطری می‌باشند.

رابطه این دو با سلسله اعصاب و بروز آن‌ها در زندگی فرد متفاوت است به نحوی که تفکر منطقی، استدلال عقلی و آگاهی منطقی تحلیلی و ارتباط آن با دنیای خارج از طریق نیمکره چپ مغز (در افرادی که با دست راست می‌نویسند) می‌باشد و حال آنکه تفکر سهشی (Intuitive Thought) و آگاهی سهشی (Intuitive Consciousness) با دنیای خارج از طریق نیمکره دیگر نیز تحقق می‌یابد و ژرف بوگن آن را "ذهن دیگر" (Appositional Mind) نامیده است برای اینکه ذهن مخالف تسمیه نکرده باشد. (۱۳۲)

فرایندهای سهشی همه فطری و منشاء روحانی دارند و حالات عرفانی زاده آن‌ها هستند. سخن گفتن و تفکر دو همتای یکدیگرند. و اما سخن بنا به نظریه شامسکی (Chomsky) (۱۳۳) پایه در ساختارهای عمیق روان (Deep Structure) دارد که به تدریج به سطح می‌آید و در این فاصله تحوّل در گرامر کلمات و جملات (Transformational Grammer) پدید می‌آید که اختصاصی به زبان خاصی ندارد و کیفیتی عام است و به

همین جهت دستور زبان عملاً در زبان‌های مختلف مشابه یکدیگرند (با تفاوت‌های ناچیز).

این بدان جهت است که ساختارهای اولیه که در آن‌ها شرکت می‌کنند فطری می‌باشند و در واقع نوعی معرفت ناب (A Priori Knowledge) است و جزء بدیهیات می‌باشند و با فرایندهای مکاشفه و روحانی زادگاه و خاستگاه واحدی در روح انسان دارند.

فصل چهارم

علم، معرفت و عرفان

پیشگفتار

ممکن است در نزد بعضی علم، معرفت و عرفان فرایندهای مترادفی به نظر آیند و در نزد بعضی دیگر مفاهیمی کاملاً متفاوت. این دو نظر معرفت افراط و تفریط هستند. ما در این فصل می‌کوشیم بررسی کنیم این سه مفهوم چه رابطه‌ای دارند. از آنجا که معانی واژه‌ها و بررسی تاریخچه تحولات آن معانی گونه‌ای خاص از مطالعه در باستان‌شناسی معارف انسانی (Archeology of Human Knowledge) است و می‌تواند در گشودن این بحث ما را یاری دهد. ابتدا به بررسی واژه‌شناسی این سه مفهوم می‌پردازیم.

واژه‌شناسی

علم:

به معنای دانستن و یقین کردن، دریافتن، پی‌بردن، آگاه‌شدن است. در انگلیسی از کلمه (Science) از ریشه لاتین (Scientia) می‌آید که از فعل (Scire) به معنای دانستن است.

معرفت:

به معنای شناختن، اندر یافتن (فرهنگ معین)، پی‌بردن، آگاهی یافتن و در زبان انگلیسی معادل کلمه (Knowledge), (Cognition) است. این واژه دوم گویاتر است چون پیشوند Co (باهم) و Gnition از ریشه (Noscere) یعنی دانستن بنا بر این جمعاً به معنای همدیگر را شناختن است که اشاره‌ای است به آنکه می‌داند و آنچه دانسته می‌شود و بالآخره اینکه عده‌ای در این دانستن شریکند یا به زبان دیگر تعمیم این دانستن.

عرفان:

به معنای شناختن، یقین داشتن و مقرّ و معترف به این شناخت بودن است

(ریاض اللغات). بهترین واژه در زبان انگلیسی (Re-Cognition) که به معنای بازشناسی کردن، باز شناختن و باز اندر یافتن است و این گواه آنست که آنچه شناخته شده بعد از شناختن در متنی عمیق تر دوباره شناخته می شود. این نگاه کوتاه در دیدگاه واژه شناسی (Etymology) به این سه مفهوم روشن می کند که آن ها معرّف مراحل سه گانه از تحوّل و رشد یک فرایندند که از علم شروع و به مرتبه معرفت می رسد و در عرفان کمال می یابد. گاه از اوقات به جای این سه واژه حول مرکز و محور یقین که از شرایط اصلی دانستن است با کلمات دیگر واژه های آمیخته به وجود آمده که در برگیرنده این سه مفهوم است. حضرت بهاء الله بر محور یقین کلمات مرکب "علم الیقین" و "عین الیقین" و "حق الیقین" (نورالیقین) را به ترتیب در سه معانی فوق بیان فرموده اند (۲۸:۱۲۹) و ما در جریان این فصل دوباره به شرح بیشتر این مطلب باز خواهیم گشت.

علم:

تعریف علم: علم فرایند نفوذ روان (Psyche) انسان است. به یاری هوش و دیگر ساختارهای روان در بخش ناشناخته اشیاء برای کشف اسرار و ماهیت آن ها به کمک روش هائی اصلاً عینی و در موردی روش تفسیری که منتج به پیدایش محتوائی می گردد که حاصل در هم تکامل یافتن مفروضاتی است که از این طریق بدست آمده است. نکات زیر را در تعریف علم باید منظور داشت.

* علم مبتنی بر بدیهیات است و می کوشد که با التقاط آن ها به نتیجه ای برسد. این نتیجه نمی تواند در مقام یک قیاس بدیهی منطقی به جای صغری و کبری بنشیند.

* علم در مجموع شناختی است واقعی و آشکار. (۲۸:۲/۵۴۲)

* علم به عنوان یک فرایند (Process) در میان یک بدیهه و نتیجه قرار دارد. که یکی آن را براه می اندازد و دیگری آن را به انجام می رساند. بدیهه مفهوم یا تقریری است که فی نفسه و خود بخود روشن است.

* ارسطو علم را شرح و تفصیلی از استنتاجات ضروری و عمومی بر اساس اصولی واضح و بدیهی می داند. وی می نویسد که "شناخت علمی داوری بر موضوعات ضروری و عمومی است. این شناخت مستلزم زمینه ای عقلی (Rational) یعنی شناخت علل

(Causes) بر اساس یقین و شناخت روابط ضروریه است بر شالودهٔ واقعیت‌های بدیهی. (۲۸:۶)

در این تعریف از بدیهه (Axiom) سخن بسیار رفت. جای آنست که از خود این مفهوم یعنی بدیهه تعریفی بدست دهیم. بدیهه تقریری است که نیاز به آوردن دلیلی ندارد. بدین نحو به عنوان صغری و کبرای استدلال بکار می‌رود. ولی به جای استنتاج نمی‌نشیند. در بیان یک تئوری بدیهه‌ها را می‌توان به دو دسته منطقی و غیر منطقی تقسیم کرد. بدیهه‌های منطقی منوط به عناصر و عوامل ثابت می‌باشند در حالی که بدیهه‌های غیر منطقی این محدودیت را ندارد.

آنچه مهم است اینست که بگوئیم بدیهه‌ها (Axioms) پایه‌های اصلی علم هستند. در حالی که پایه دیگر آن شناخت ناب (A Priori Knowledge) است که منظر دیگری از بدیهیات در هم پیچیده است. (۲۸:۳۹) تفاوت این دو در این است که بدیهه برای اثبات خود دلیلی نمی‌خواهد و معرفت ناب برای اثبات خود نیازمند تجربه نیست.

* علم به عنوان یک مفهوم دوگونه است. در یکی علم مفهومی هنجاری است (Normative) و با معیارها و قواعد سنجش (Evaluation) سر و کار دارد.

در دیگری علم توصیفی است. ارسطو و افلاطون هر دو علم هنجاری را مورد تأیید قرار داده‌اند و تأکید بر عمومی (Universal) بودن آن نموده‌اند.

شاید بهترین نظر اینست که بگوئیم علم مفهومی دو قطبی است که یکی از آن قطب‌ها (Normative) است یعنی با ارزش‌ها سروکار دارد و دیگری توصیفی (Descriptive) است. وقتی ما می‌گوئیم این ترن سریع‌السير است از یک طرف وصف سریع‌السير بودن آن را نموده‌ایم و از سوی دیگر از جهت ارزش آن را سریع‌السير معرفی کرده‌ایم. هیچ تقریری نمی‌تواند از این دو فارغ باشد ولیکن تأکید می‌کنیم که همیشه جنبه هنجاری و سنجشی علم بر جنبهٔ توصیفی آن مقدم است.

در تعریفی دیگر علم را مطالعه جهان مادی از طریق مشاهداتی قابل تکرار، اندازه‌گیری و عینی تا بتوان قوانین عمومی را وضع و آن‌ها را بررسی نمود یا تغییر داد می‌دانیم با این هدف که هرچه بیشتر، ماهیت این جهان شناخته شود.

تا اینجا نگاهی کوتاه به نظرات دانشمندان و فلاسفه و تعاریفی که از علم نموده‌اند کردیم اکنون می‌پردازیم به مطالعه تعریف علم آن‌گونه که آئین بهائی نموده است.

مفهوم علم در آئین بهائی:

آئین بهائی علم را چنین تعریف می‌کند: "علم عبارت از معرفت بر روابط ضروریه منبعث از حقایق اشیاء است." (۴۰۳:۵)

در این تعریف سه مفهوم وجود دارد که تشریح مختصر آن‌ها به روشن شدن این بحث کمک می‌کند. از تشریح کلمه معرفت خودداری می‌کنیم چون موضوع قسمت بعد است و خود بخود به گفتگو در باره آن می‌پردازیم. و اما سه مفهوم دیگر عبارتند از روابط (Relations) و ضروریه (Necessary) و بالاخره حقایق (جمع حقیقت).

روابط را می‌توان چنین تعریف کرد: رابطه میان دو متغیر عاملی است که سبب می‌شود که حصول هر تغییر در یکی سبب تغییر در دیگری گردد. چون از جهان فیزیکی (مادی) صحبت می‌کنیم "رابطه" را در موضوع همبستگی میان عناصر مورد مطالعه قرار می‌دهیم. در این دیدگاه رابطه دارای موجودیتی انتزاعی و مجرد و یا به زبان فارسی زیبای خودمان آهنجیده (Abstract) است. رابطه در حیطه حواس خمسّه در نمی‌آید و آن را در ارتباط با عناصری که به هم پیوند می‌دهد شناسائی می‌کنیم. نه در اینکه خود آن چیست. این سخن‌گویای یک نگرش فراگیر است. وقتی رابطه را در میان دو یا چند عامل و عنصر این جهان اعم از خرد و کلان بررسی می‌کنیم متوجه انتزاعی بودن و مجرد بودن آن می‌شویم. پس رابطه وجودش همیشه معین است ولی ماهیتش مجرد و انتزاعی است و می‌توان آن را در همین حد در یک دیدگاه منطقی دید. رابطه یک پایش در جهان مادی است و پای دیگرش در دنیای متافیزیکی. نفی آن سبب فروریختن ساختاری می‌شود که در آن شرکت دارد و به همین سبب در تعاریف علمی و فلسفی وقتی از رابطه سخن به میان می‌آید لاجرم واژه ضروری (Necessary) باید با آن بیاید که معلوم دارد این رابطه از آن نوع روابط بنیادی است و نه آنکه نقشی در سخن‌پردازی داشته باشد. اگر تنها بررسی ما به همین جا خاتمه یابد اصل سخن ناگفته می‌ماند. زیرا باید بگوئیم روابط ضروریه میان چه چیزهایی؟

در پاسخ به این سؤال می‌توان گفت حقیقت اشیاء. و حقیقت اشیاء روح اشیاء است از آنجا که در جمیع مراتب آفرینش جمادی، نباتی، حیوانی و انسانی روح وجود دارد. بنابراین وقتی از رابطه سخن می‌گوئیم محدود به جهان انسان‌ها نیست بلکه بحث ما در باره کل آفرینش است. لذا تعریف علم را می‌توان چنین نوشت: علم معرفت به روابط ضروریه برآمده از روح اشیاء است. روح به دنیای ماوراء ماده تعلق دارد و لکن روابطی که از آن منبعث می‌شود در تمام مراتب آفرینش از ذرات تحت اتمی گرفته تا کرات و کهکشان‌های عظیم و بالأخره همه عالم وجود ضرورتاً به آن بستگی دارند.

از طرف دیگر در دیانت بهائی دین چنین تعریف شده است. "شریعت (دین) روابط ضروریه است که منبعث از حقیقت کائنات است." (۲:۱۱۳) و از طرفی حضرت عبدالبهاء می‌فرماید "علم کاشف حقیقت است، و ادیان الهی کل حقیقت" (۱:۲/۸۰)

دین که در گذشته شامل دستوراتی اخلاقی فردی و اجتماعی در رابطه انسان‌ها و به میزانی در حد مردم دوران خود، روابط با خداوند و عالم بعد می‌بود، در آئین بهائی مفهومی بسیار گسترده‌تر و عمیق‌تری را شامل است. در تئینات حضرت عبدالبهاء به تعریفی از محبت برمی‌خوریم که ضمن انطباق با تعریف دین با مفاهیم مهم دیگری این انطباق را درمی‌یابیم و بدین سان دیدگاه وسیع تازه از دین و مسائل دیگر در برابر چشمان ما گشوده می‌شود. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: "المحبة هی الزوابط الضرورية المنبعثة من حقایق الاشياء بايجاد الهی... المحبة هی التاموس الاعظم فی هذا الکون العظیم الالهی المحبة هی النظام الوحید بین الجواهر الفردية بالترکیب والتدبیر فی التحقق المادی. المحبة هی القوة الکلیة المغناطیسیة بین هذه السیارات و النجوم..." (۴:۱/۱۲)

مضمون بیان مبارک: محبت عبارت است از روابط ضروریه برخاسته از حقایق اشیاء در عالم آفرینش خداوند است محبت قانون بزرگ این آفرینش عظیم است محبت تنها قدرتی است که عناصر عالم را به ترکیب و تدبیر وجودشان را تحقق می‌بخشد محبت آن قوه انجذابی و الائی است که در میان ستارگان و سیارات حکم فرماست.

حضرت بهاء الله می‌فرماید: "علت آفرینش ممکنات حب بوده..." (۶:۳۹۱) این بیان مبارک ما را به درک سرآغاز این مسائل و مفاهیم می‌برد.

تعمق بیشتر در تبیینات حضرت عبدالبهاء ما را به تعریفی رهنمون می‌شود که تبیینی دقیق در بیان فوق حضرت بهاء‌الله است. در لوح پاسخ به پرسش‌های پرفسور فورال می‌خوانیم: "طبیعت عبارت از خواص و روابط ضروریه است که منبعث از حقایق اشیاء است و این حقایق غیر متناهی هرچند در نهایت اختلاف است ولی از جهتی در نهایت ائتلاف و غایت ارتباط و چون نظر را وسعت دهی و به دقت ملاحظه شود یقین گردد هر حقیقتی از لوازم ضروریه سایر حقایق است...".^{۱۳۲/۳}

تأمل در این بیانات مبارکه برای ما روشن می‌نماید که علم، شناخت آفرینش است در تمام مظاهر آن، آفرینشی که دین قانون آن را بیان می‌نماید و آن قانون اعظم که علت حدوث و خلق آفرینش است محبت است و آن روابط ضروریه در آفرینش که علم آن را کشف می‌نماید خود از محبت نشئت می‌گیرد و یا به عبارت دیگر زاده از محبت است. در اینجا باید محبت را در معنای وسیع آن مورد توجه و دقت قرار داد. حضرت عبدالبهاء با توسیع تعریف محبت این مسئله را حل فرمودند. آنجا که می‌فرمایند: "روابط ضروریه منبعث از حقایق اشیاء همان جذب و انجذاب و محبت است."^{۱۳۴}

این سه واژه جذب (Attraction) و انجذاب (Affinity) و محبت (Sympathy) که واژه‌های مترادف آن ستایش، پرستش و شیفتگی است گویای کیفیت‌هایی می‌باشند که این فرایند مجرّد در مراتب مختلف عالم وجود از جماد، نبات، حیوان و انسان تجسم می‌یابد و علم در حقیقت کشف این پدیده‌هاست در عالم هستی. آنچه هنوز هم بیشتر عمق مسئله را بر ما می‌نماید اینست که حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند "اعظم منقبت عالم انسانی علم است زیرا کشف حقایق اشیاء است"^{۱۳۶/۲} و باز می‌فرمایند: "فضائل انسان بسیار است ولی علم شریف‌ترین آنهاست... علم تجلّی شمس حقیقت است، توانائی کشف حقایق آفرینش است و طریقی است که انسان را به سوی خداوند هدایت می‌نماید... علم اولین تجلّی صدور خداوند به انسان است... و خداوند در انسان ستایش و عشق به حقیقت را به ودیعه گذاشته است."^{۱۳۹/۵}

از مطالعه این بیانات این نتیجه نهائی به دست می‌آید که علت خلق آفرینش از جمله انسان عشق است و عشق در وجود انسان به عنوان مفهومی کلّ‌گرا (Holistic) در حکم

مجموعه روابط ضروریه از حقیقت عناصر متشکله وجود اوست و کشف این حقیقت در وجود انسان عجیب شده است. نزدیکترین قسمت این عالم آفرینش به انسان، خویشتن خود اوست. بنابر این شناسائی خویشتن به همراه حالتی از طلب (Search) با آدمی به دنیا آمده است. انحراف و غفلت از شناسائی خویشتن مولد اولین زاویه انحرافی است که اگر دوام یابد از شناخت بسی چیزها در عالم هستی ما را دور می‌کند. اینست که حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: "طراز اوّل و تجلّی اوّل که از افق سماء أم الكتاب اشراق نموده در معرفت انسان است به نفس خود...".* (۱۴:۱۷)

علم نیز مانند سایر مناظر مختلف حیات انسان دارای دو جنبه است یک جنبه روحانی و دیگری مادی. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: "علم بر دو قسم است، علم وجودی و علم صوری یعنی علم تحقیقی و علم تصویری. علم خلق عموماً به جمیع اشیاء عبارت از تصوّر و شهود است... دایره این علم بسیار محدود است چه که مشروط به اکتساب و تحصیل است و اما قسم ثانی که عبارت از علم وجودی و تحقیقی است آن علم مانند دانائی و قوف انسان به نفس خود انسان است... این علم وجودی است که انسان متحقّق به آن است احساس آن را می‌کند و ادراک آن را می‌نماید زیرا روح محیط بر جسم است و مطلع به حواس و قوای آن. این علم به اکتساب و تحصیل نیست امری است وجودی. موهبت محض است." (۲:۱۱۱-۲)

علم نمی‌تواند بدون موضوع تحقیق یابد. به زبان دیگر معلوم تقدّم زمانی بر علم دارد ولی نسبت به علم محاط و علم بر آن محیط است. این گفتار اشاره به جنبه مادی علم است که هرچند به مجردات مرتبط است ولیکن به هر حال به عوالم مادی نیز مربوط است. تنها علم الهی است که از دخالت زمان و مکان فارغ است. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: "علم ذاتی حق محیط بر حقایق اشیاء قبل وجود اشیاء و بعد وجود اشیاء یکسان است... از زمان ماضی و حال و مستقبل مقدّس و عین تحقیق اشیاء است." (۲:۱۰۰)

علوم انسانی سبب تحقیق اشیاء است. به عبارت دیگر این علم بر معلوم که از جهت زمانی بر آن تقدّم داشت مؤثر می‌شود و سبب تحوّل در آن و تحقیق شیء در اشکال (Forms) با صور دیگر می‌شود و حال آنکه "علم الهی... عین تحقیق اشیاء است نه سبب

علم انسانی پدیده‌ایست که از جهت تحوّل و رشد پایانی بر آن متصوّر نیست. به عبارت دیگر غیر منتهای است ولی از جهت تحقّق از آن رو که باید به هر حال در محدودهٔ زمان و مکان حصول یابد منتهای است. رشد علم بستگی به خلاقیتی موهوبی دارد که انسان از آن برخوردار است. وی از طریق الهام (Inspiration) و کشف شهود (سهبش) (Intuition) پیوسته بر وسعت خود می‌افزاید و این همان فرایندی است که گواه لایتنهای بودن علم است ولی اگر بر خود، قیود مادی را بتند مبتلا به توقّف (Statism) و رکود (Stagnation) می‌شود و لاجرم هر جا توقّف و رکود است حاصلش فساد به اشکال گوناگون خواهد بود.

علم در هر دیدگاهی که مورد نگرش قرار گیرد چه از جهت محتوی و چه از لحاظ روش بررسی فرایند تحوّل آن در میان دو قطب قرار دارد: ۱- انسان، ۲- جهان (آفرینش) به سخن دیک (Dicke) چه مفهومی می‌تواند داشته باشد آنگاه که از آن سخن می‌گوئیم جز اینکه لااقل قبول کنیم که در گوشه‌ای از این آفرینش موجودی آگاه به نام انسان زندگی می‌کند. برای آنکه این انسان از عناصر ساده اولیه موجودیت یابد نیازمند چندین بار ۱۰^۹ سال است آن هم در حرارتی غیر قابل تصوّر یعنی چندین میلیون درجه سانتی‌گراد و فضائی که چنین رویدادی در آن وقوع می‌یابد باید گستره‌ای در حدود چندین بار ۱۰^۹ سال نوری باشد. (۱۳۵)

حال این پرسش پیش می‌آید که آیا این رویداد تنها در یک نقطه از این فضای بی‌کران اتفاق افتاده و آیا تنها در یک زمان واحد این واقعه روی داده است؟ آدمی از راهی بدین دوری می‌آید که در چهارچوب علوم فیزیکی سخن از میلیون‌ها سال است. حال اگر امکان وقوع این رویداد را در جاهای مختلف و در زمان‌های مختلف منظور بداریم ناگزیر از قبول ازلیت و ابدیت یعنی آنچه آن را نه آغازی است و نه انجامی است خواهیم بود. ولی به سخن پاسکال (B. Pascal) آدمی بسیار خرد و اندک است چون چنین است ولی بزرگ است چون بر خردی و ناچیزی خود آگاه است. (۲۸:۳۰)

آفرینش آزمایشگاهی است با ابعاد زمانی و مکانی بیکران و بی‌پایان که در آن محقق

و تجربه‌کننده در مرکز تحقیقات و تجسس‌ات خود قرار دارد. این محقق کس دیگری جز خود انسان نیست. اینست که در وی حالت طلب و پژوهش (Search) برای شناختن جهان و شناختن خویشتن که جزئی اندک از همین جهان است عین شده است.

دست‌آوردهای انسان از تحقیق و بررسی این جهان به خاطر نظم است که در آن حکم فرماست. هیوم (D.Hume) می‌نویسد، جهان بسیار منظم است. قوانین فیزیک در چهارچوب این نظم تعریف شده است و روابط علت و معلول بسیار مشخص و بالأخره وجود وابستگی، هم‌آهنگی کامل میان این قوانین به نحوی است که آن‌ها را در یک مجموعه واحد فراهم کرده است. رویدادهای طبیعت همیشه یکسان، یک شکل و مکرر است. (۲۸:۳۳)

پل دیویس (P.Davies) می‌نویسد: "جهان فیزیکی تنها یک نظم اجباری را تحمیل نمی‌کند. بلکه به نحوی بسیار خاص انتظام یافته است. جهان میان دو قطب جای دارد. از یک سو نظم ساده و از سوی دیگر یک غموض و پیچیدگی نامعلوم (Aleatory). جهان بی‌شک بسیار پیچیده است ولی پیچیدگی آن منظم است." (۱۱)

اروین لاسلو (E.Laszlo) نوشت: "اگر نظمی در جهان نبود نور علم به خاموشی می‌گرائید" (۷) یا شاید بهتر است بگوئیم چنین نوری هرگز برافروخته نمی‌شد.

انسان آگاه و جهان منظم در دو قطب فرایند علم جای دارند. انسان افتان و خیزان اندک اندک این نظم را کشف می‌کند. نام این کشف علم است. اگر انسان از اصل "بی‌کرانی" (Infinity) که نظم به آن تعلق دارد بی‌خبر بماند و از بی‌کرانی نیروی کشفی که در اعماق وجود خود وی مستتر است غفلت کند علم در حد یک دانستن (Knowing) بی‌ثمر و حتی غالباً ویران‌کننده باقی می‌ماند و اگر به شکوه ابدیتی که هر دو انسان و جهان به آن تعلق دارند بیاندیشد به قلمرو جاودانی معرفت و بالأخره عرفان فائز خواهد شد.

معرفت (Cognition Knowledge)

در باب واژه‌شناسی معرفت هم‌اکنون سخن گفتیم. معرفت از مراحل مهم تحوّل به سوی عرفان است که در این بخش به مطالعه آن می‌پردازیم.

تعریف معرفت:

معرفت یا شناخت بحث در مسائلی است که در اساس خود یک پرسش اصلی را مطرح می‌کند و آن اینست شناختن (To Cognize) چیست؟ این پرسش از آنجا پیچیده است که موضوعات دیگری را پیش می‌آورد: علم، ادراکات حسی، تخیلات، اعتقادات و بالأخره کلّ معارف انسانی و همتهای روحانی آن‌ها و آنچه فلاسفه در این مورد انجام داده‌اند با همه کمکی که در فهم بهتر و بیشتر این مسئله داده است نتایج کارشان نه قطعیت دارد و نه جامع است. مشکلاتی که در بحث معرفت پیش می‌آید می‌توان تحت عناوین مختلف به شرح زیر بیان کرد.

* در چه شرایطی می‌توان گفت که ما از چیزی شناخت داریم. و اگر آنچه ما از شناخت در نظر داریم نمودن حقیقت آن شیء است آن وقت این مسئله پیش می‌آید که پس حقیقی بودن و حقیقت چیست؟ و معیارهای آن کدام است؟

* چه‌ها هستند اشکال مختلف معرفت و چه رابطه‌ای باهم دارند. فی‌المثل چه رابطه است میان کشف و شهود (سپس) (Intuition) یک شیء و شناخت آن با کاربرد هوش و عقل و استدلال منطقی؟

* یقین (Certitude) رابطه‌اش با شناخت چگونه است؟ و چه نقشی در آن دارد؟ مثلاً می‌توانیم از خود پرسیم آیا یقین نقشی در تعیین درجات مختلف معرفت دارد؟ و اگر یقین حالت یک ضریب را نسبت به معرفت دارد چگونه می‌توانیم آن را در یک درجه‌بندی وارد کنیم و نیز آیا یقین در متن‌های گوناگون مورد بحث در معرفت به یک نحو مداخله دارد؟ مثلاً وقتی در رابطه با محاسبات ریاضی، یا در باب عناصر کیهان یا یک مسئله اجتماعی و موضوعی در قلمرو متافیزیک مانند روح و ایمان به خداوند به گفتگو می‌پردازیم آیا یقین در این موضوعات به یک نحو مداخله می‌کند؟

* آیا آنچه مدعی هستیم به شناختن آن توفیق حاصل نموده‌ایم تصویر و نمودار ذهنی از آن است که در روان ما حاصل شده است و یا خود آن در دنیای خارج به گونه‌ای شیء (Objective) است؟ آیا چیزهایی هست که به شناخت آن‌ها به نحوی که

یک شیء مادی را می‌شناسیم ممکن است موفق شویم بشناسیم؟ بنابر این آیا ناگزیر نیستیم برای توانائی شناخت خود مرزی تعیین کنیم؟ و یا به عبارت دیگر معرفت را فرایندی محدود بدانیم؟

* اگر معرفت یک صورت ذهنی (Subjective Representative) است که از قوانین خاص خود پیروی می‌کند چه فاصله‌ای میان آن‌ها و قوانین دنیای واقعی (Real World) موجود است؟

* روابط میان شناسنده (Knower) و شناخت (معرفت) (Knowledge) و شناخته‌شده (Known) چگونه است؟

آیا شناختی که درحافظه جمعی (Collective Memory) است و شناخت جمعی (Collective Knowledge) چگونه است و در نهایت چه رابطه میان "معرفت" و "تاریخ" است؟

در آغاز این گفتار این پرسش را مطرح نمودیم که شناختن چیست؟ به زبان کاملاً ساده معرفت فرایندی است که به شناختن منتهی می‌گردد. و اما مسئله بلاجواب می‌ماند مادام که ما بررسی و روشن نکنیم که ماهیت شناخت و یا معرفت چیست. پاسخ آن را در شاخه‌ای از فلسفه به نام علم‌المعرفه (شناخت‌شناسی) (Epistemology) باید جستجو کرد. واژه (Episteme) به معنای معرفت و (Logy) مشتق از (Logos) به معنای علم و دانش است بنابراین معنی ایستمولژی معلوم می‌شود.

مواضع اصلی معرفت‌شناسی یکی ماهیت معرفت است و دیگری انواع معرفت و دامنه معرفت‌شناسی. بر روی هم در این زمینه پژوهش‌گران بر سه دسته‌اند دسته‌ای طرفدار نظریه عقلی (Rationalist) می‌باشند مانند افلاطون (۶:۲۸) و دکارت (۲۸:۲۸) که معتقدند که چون عقل از عناصر اصلی روان است بنابر این تنها منبع معرفت می‌باشد. در برابر آن‌ها طرفداران نقش تجربه (Empiricists) می‌باشند که بر این باورند که حواس نقش اولی را در کسب و ایجاد معرفت دارند جان لاک (J.Locke) (۳۳:۲۸) و دیوید هیوم (D. Hume) جزء این دسته‌اند. (۳۳:۲۸)

این بحث با ورود افکار کانت (I.Kant) در صحنه آن جنبه خاص تازه‌ای به خود گرفت. از یک طرف کانت معتقد به نوعی از شناخت است که فارغ از نیاز به تجربه و بر

آن مقدم است (A Priori Knowledge) که در حد بدیهیات (Axioms) و یا مترادف آنست. (۲۸:۳۹/۱) البته هر امر بدیهی یعنی آن‌گونه شناختی که کانت بر آن تأکید دارد متعقل (Rationalized) است. با این همه از جهتی کانت با افلاطون موافق نیست زیرا بر خلاف افلاطون که می‌گوید معرفت متعلق به قلمرو ماوراء حواس (Suprasensible World) است در این مورد کانت توافق ندارد و معرفت را منوط به هر دو قلمرو چه حسی و چه ماوراء حواس می‌داند. و این مورد به نظر او در باره معرفت مبتدی به ساکن (A Priori Knowledge) مقدم بر تجربه نیز صادق است. دسته سوم محققینی هستند که نوعی از معرفت را منوط به عوامل متافیزیکی دانسته ابزار آن را کشف و شهود (Intuition) و الهام (Inspiration) می‌دانند.

اگر متعقلین ابزارشان منطقی (Logic) است ابزار گروه اخیر فرامنطقی (Metalogic) و شناخت آن‌ها شناخت سهشی (Intuitive Knowledge) است یعنی معرفت کشف و شهودی.

شالوده معرفت:

در این مورد باید بررسی کرد که ماهیت این شالوده چیست و تا چه حد در خور اعتماد و اتکاء است چنین تلاشی مربوط است به موضوع مورد شناخت و عامل شناسائی و تعامل و تفاعل میان آن دو و در این رابطه سه‌گونه شالوده یا عامل را می‌توان مشخص ساخت.

۱- عامل وجودی (Ontological Factor) شناخت در وجود انسان و در نهاد وی استقرار دارد. عناصر آن عبارتند از صور ذهنی که با وجود ذهنی بودن سرانجام ارزش عینی دارند اعم از اینکه از طریق فعالیت ذهنی حاصل شده باشند (به عقیده افلاطون) یا به یاری حواس مفهوم عینی یافته و در عالم واقعیت جای داشته باشند (نظر ارسطو) و یا در علم و حکمت الهی و آفریدگار قرار داشته باشند (نظر Leibniz لیبنیس و مالبراش Malbranche) و یا بالاخره جزئی از خدای یکتا باشند (نظریه اسپینوزا Spinoza) در ارتباط با نوعی پانته‌ایسم (وحدت وجود). هر چه هست آدمی از طریق روح خود (Ontos) با آنچه به نحوی فطری (Inherent) در صور ذهنی یا عقل و یا فهم وی که نشئت از عقل می‌گیرد یا از کشف و شهود (Intuition) حاصل می‌شود با مبدأ خود ارتباط دارد و به

معرفت خدا و به معرفت اشیاء فائز می‌شود.

۲- عامل انعکاسی (Reflexive.F): در این مورد آگاهی (Consciousness) نقش اساسی دارد. چون با انعکاس و بازتاب تصویر اول از ایده‌های شخص و بازدید آن‌ها می‌تواند مشخص سازد که کدامین ایده‌ها ارزش عینی دارند. در این مورد بدیهی بودن نتیجه به نحوی که نیازی به ارائه دلیل و برهان نباشد معیار اصلی یقین است یا به عبارت دیگر تعیین‌کننده حقیقت است. و از آنجا که بدیهی بودن هم فطری و هم نهادی است بنابر این بر ما مدلل می‌شود که شناخت حقیقی به گفته دکارت مانند خود حقیقت جایگاهش در روح انسان است چه به صورت ایده‌های سرشتی (Innate Ideas) که از آن قبلاً سخن گفته‌ایم و یا به شکل معرفت مبتدی به ساکن (A Priori Knowledge).

۳- عامل تجربه (Empirical.F) حامیان این نظریه می‌گویند که یقین حاصل نمی‌شود مگر از طریق تجربه. در این نظر یقین از بداهتی که از ذهن شخص برمی‌خیزد حاصل می‌شود و نتیجه آن به تجربه سپرده می‌شود حال این سؤال پیش می‌آید که اصولاً منشأ یقین کجاست؟ آیا یقین می‌تواند غیر ذهنی باشد. یقین بی‌شک فرزند یک داوری است و کدام داوری است که واجد و ملازم یک عامل ذهنی نباشد. بنابر این با وجود اهمیت عینی بودن که در عامل تجربه مورد اهمیت است ممکن نیست آن را فارغ از عامل ذهنی (Subjective) دانست.

از بررسی این سه عامل اصلی مبدأ معرفت، می‌توان چنین استنتاج نمود که در تشکّل شناخت هر سه عامل نقش خود را دارند. ولی شاید در سلسله مراتب زمانی بتوان گفت که به وسیله عامل وجودی (Ontogenetic) آنچه به عنوان هسته و طرح اولیه معرفت است حصول می‌یابد. تفکر به یاری عوامل عینی آن را مورد تحقیق قرار می‌دهد و احیاناً لازم می‌یابد که آن را مورد تجربه قرار دهد. نتیجه این مشاهده عینی و بررسی تجربی به ذهن بازگشت می‌کند و بازتاب ذهنی ایجاد می‌نماید و آگاهی دوباره آن را بازبینی می‌کند. درجه انطباق این سه مرحله ذهنی، عینی و فکری و تجربی مرتبه یقین را مشخص می‌کند. وقتی سخن از یقین به میان می‌آید خود بخود اندیشه ما متوجه وجود شک می‌گردد. شک چیزی جز ندانستن و دانستن که نمی‌دانم نیست مضافاً به اینکه

می‌خواهم بدانم. در شك حالتی از ذهن (A State of Mind) است و آن ندانستن است ولی این حالت روان به حالت دیگری تحوّل می‌یابد که می‌دانم که نمی‌دانم و بلافاصله این حالت پیش می‌آید: "می‌خواهم بدانم" که باز هم در آن تحرّک و تحوّل (Dynamism and Development) بیشتر به چشم می‌خورد. لهذا شك همان نقشی را در این مورد دارد که کار فیزیولوژیک بدن که به علل دیگر به حالت اعتدال ناپایدار (Instable Equilibrium) تغییر می‌شود. تردیدی نیست که بدن و روان برای اینکه بتوانند وظائف خود را انجام دهند باید حالت تعادل درون (Homeostasis) از یک طرف و از طرف دیگر شك وجود داشته باشد تا نموداری از شرایط اصلی آن که تعادل ناپایدار است داشته باشند. تعادل معرّف اعتدال و سلامت آنهاست و ناپایدار بودن گواه تحرّک و تحوّل و تغییر در آنها. پس در مسئله شناخت وجود شك گواه ناپایدار بودن و تحرّک است و این نقطه شروع تحرّی حقیقت است.

دو حالت دیگر در همین رابطه وجود دارند که به تشکّل معرفت لطمه می‌زنند. یکی شکاکیت (Scepticism) است یعنی شك کردن بر همه چیز و همه وقت در حد افراط و دیگری جزم‌گرایی (Dogmatism) که معرّف حالتی از تعصب و تحجّر و انجماد فکری است. در این حالت با وجود عقائد سست و بی‌پایه‌ای که شخص دارد هرگز شك به سراغ وی نمی‌رود. خرافات ثمره چنین حالت ذهنی است.

در مورد شکاک (Scepticist) شکل دیگر وجود دارد وی فاقد محور فکری است و از این رو توانائی و امکان حل هیچ مشکلی را در رابطه با مسائل مختلف ندارد و جزم‌گرا از چنان انجماد فکری رنج می‌برد که در یک سلسله خرافات و اوهام مغروق است. برای وی تشخیص مشکل و فهم مسئله ممکن نیست تا بتواند جویای راه حل باشد و یا رغبت روشن‌کردن جنبه‌های نادانسته آن را داشته باشد.

به عقیده دکارت یک شك اسلوبی (Methodical Doubt) لازم است تا پژوهنده را مشوّق و محرّک پژوهش باشد و الا تحرّی و جستجو چه مفهومی می‌تواند داشته باشد. شك در این مورد همان‌طور که قبلاً گفتیم ندانستن و دانستن که نمی‌دانم است و مرحله بعد از آن یعنی می‌خواهم که بدانم می‌باشد که گویای حالت طلب (Search) است به

گفته ام ج آدلر (M.J.Adler) "دانستن" و "هستن" یا به زبان دیگر "معرفت" و "وجود" قلمروهای وسیع دارند و وسعت آن‌ها به نحوی باهم مربوط است... معرفت فرایندی است که به هر چیز قابل شناخته شدن و به هر کس که برای شناختن برمی‌خیزد و به هر شکلی از دانستن و به هر درجه رغبت برای دانستن مربوط می‌شود. (۲۸:۲/۵۴۲) وسعت ابعاد هر دو قلمرو دانستن (Knowledge) و هستن (Existence) بی‌نهایت (Infinit) و بی‌پایان (Eternal) است.

ویژگی‌های معرفت:

معرفت دارای ویژگی‌هایی است که آن را از علم متمایز می‌سازد که ذیلاً به اختصار به شرح آن‌ها می‌پردازیم.

۱- معرفت را مناظر و مراحل مختلف است:

در این بحث معرفت را می‌توانیم در دو مفهوم مشخص مورد توجه قرار دهیم: یکی فرایند معرفت آن‌گونه که از شناسنده (Knower) شروع می‌شود و به شناخت یا معرفت می‌انجامد. در این مورد ما به بررسی موازین و منابع ادراک می‌پردازیم که ما را به معرفت موفق می‌کند. دیگری مراحل تحولات حالات خود عارف (شناسنده) است در طی فرایند فوق. واضح است که این دو مبحث با تمام ارتباط نزدیکی که دارند از یکدیگر مشخص و ممیز می‌باشند. لذا ما ابتدا به مبحث اول می‌پردازیم و سپس به سراغ گفتمان دوم می‌رویم.

موازین و منابع ادراک:

به اختصار این موازین و منابع عبارتند از:

- * اول ادراک حسی (Sense Perception) در این فرایند حواس پنجگانه مداخله می‌نمایند. اگرچه زمانی این منبع ادراک کامل به نظر می‌رسد ولی به تدریج پژوهش‌های علمی نقص آن را روشن نمودند. (۱۳۶) هفتاد سال قبل از این تقریرات علمی حضرت عبدالبهاء فرموده بودند "میزان حس ناقص است زیرا خطا دارد". (۲:۲۰۷)
- * دوم میزان عقل (Reason) است. این میزان زمانی بخصوص در نزد فلاسفه با کاربرد قوانین منطق یعنی استنتاج (Deduction) و استقراء (Induction) به نظر بهترین منبع ادراک

و وصول به معرفت می نمود. ولی تحولات فرایند شناخت حقیقت در طول زمان که هر بار نشان داد که یافته‌های مورد اطمینان مرحله قبل اکنون خطایشان آشکار است از یک طرف و عدم توافق متفکرین و اندیشمندان حتی در یک زمان بر یک مسئله، عدم اصالت آن روشن گردید. (۱۳۷:۱۲۸) و حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "میزان عقل تام نیست." (۲:۲۰۸)

* سوم تکیه بر صاحبان علم و دانش است و آنچه از ایشان نقل می شود. در این مورد در واقع ما به اعتبار (Authority) که در سخن آنان است ممکن است آنچه به نظرمان حقیقت برسد تصدیق کنیم. به فرموده حضرت عبدالبهاء: "این میزان هم تام نیست به جهت آنکه نقل را عقل ادراک کند بعد از اینکه نفس عقل محتمل الخطاست." (۲:۲۰۸)

* چهارم این میزان از در هم تافته شدن عوامل متعدد حاصل می شود که کشف و شهود (intuition) یا به زبان بیشتر متبادر به فهم الهام (Inspiration) است. در این مرحله اعتقاد (Belief) به معرفت آرام آرام نزدیک شده با آن انطباق یافته و در آن تمامیت می یابد. حاصل این تمامیت ایمان (Faith) است که البته موجب تحوّل در رفتار و به زبان دیگر توأم با عمل (Action) است و این می رساند که معرفت موجب کمال است و الّا تغییر و بلوغ حاصل نمی شد و عمل از آن نشئت نمی گرفت زیرا همان طور که قبلاً هم گفتیم معرفت خود را به معرض تغییر قراردادن است یا به سخن ارسطو معرفت تکوّن است (Knowledge is Becoming).

شرط اصلی آنست که تکیه ما به کلمه نازل از طرف خداوند باشد که در آن دیدگاه ایمان نام دارد و محلی برای شک نیست. به همین مناسبت در آثار فلسفی این میزان از نیل به معرفت را وحی (Revelation) خوانده اند. حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

"فیض روح القدس میزان صحیح است که در آن ابدأ شک و شبهه نیست" (۲:۲۰۸) و آن وقتی حاصل می شود که آنچه از مصدر این فیض نازل (Revealed) می شود معیار ما باشد.

مراحل تحولات حالت خود عارف (معرفت با جوینده خود چه می کند) در مطالعه و تعمق در این تحولات نکات زیر را باید در نظر گرفت.

۱- معرفت را مراحل و مناظر مختلف است:

* مرحله اول از ساده‌ترین مراحل معرفت است. و آن چنانچه در بخش قبل مختصراً شرح دادیم معرفت از طریق ادراک حسی (Knowledge-Reception) است. بدواً تصویری از شیء در ذهن حاصل می‌شود و سپس بار دیگر این تصویر با مراجعه به حافظه مربوط به آن (بصری - سمعی - لامسه‌ای...) ارزش‌یابی می‌شود و نامی بر آن نهاده می‌شود. در این مرحله به یاری حافظه بسیاری از ویژگی‌های آنچه مورد شناسائی واقع شده است روشن می‌گردد. این مرحله توأم با تفسیر (Interpretation) و پژوهش معنی نیز هست. به علاوه مراکز حسی دیگر نیز مشارکت خواهند داشت. وقتی گلی را می‌بینیم تنها تصویر بینائی آن نیست که به ما در باره آن شناسائی می‌دهد بلکه بوی آن گل هم به این شناسائی یاری می‌دهد.

* پس از حصول این مرحله عامل شناسائی (شناسنده) روابط خود را با شناخته‌شده از جمیع جهات چه ظاهری و چه باطنی مشخص می‌کند. و در مجموع به موجودیت شیء معرفت حاصل می‌شود. این معرفت - وجودی (Knowledge-existence) نامیده می‌شود.

* در مرحله بعد ناظر یا شاهد (Observer) به کنکاش برمی‌خیزد و از راه کنجکاوی به جستجو می‌پردازد و عینیت بیشتر در شناخت شیء پیدا می‌کند و مشاهده کننده بیشتر مجذوب شیء می‌شود این را معرفت مشاهده (Knowledge-Observation) می‌گویند. مشاهده فرایند پیچیده‌تری از معاینه است. دیدن با نگاه کردن تفاوت دارد. در دیدن بیننده نقش فعال (Active) ندارد ولی در مشاهده کردن مشاهده کننده کاملاً فعال است. شناسنده را در این مرحله درون‌آخته می‌گوئیم چون شیء هرچه باشد این فعالیت را شاهد در شیء نوعی عکس‌العمل ایجاد می‌کند که در مشاهده کننده مؤثر اثر و مولد تغییر است.

در مرحله بعد شناسنده با چشم درون (بصیرت) به مشاهده حالات و عوامل درونی شیء می‌پردازد. در آن تعمق می‌کند و به تفکر و تصور در باره آن می‌نشیند. در این جریان درون جوینده کاملاً درگیر است و آن را شناخت - درون‌نگری (Knowledge-Contemplation) می‌گویند.

* و بالاخره در آخرین مرحله شناسنده (Knower) و شناخته‌شده (Known) یا شیء در

هم ترکیب یا به عبارت دیگر تمامیت می‌یابند و آن را شناخت باروری (Knowledge- Conception) می‌نامند (ازدواجی است میان داننده و دانسته‌شده).

۲- معرفت همیشه گواه درگیری دوجانبه است:

در این درگیری تنها شناسنده (عارف) شرکت فعال ندارد. بلکه شناخته‌شده (معروف) نیز متقابلاً فعالانه شرکت می‌کند. لاول (Lavelle) می‌گوید "نور دیده نمی‌شود - نور خود را می‌نماید" ولی نباید فراموش کرد که اولاً باید نور باشد تا بتواند خود را بنماید و ثانیاً بیننده باید ارزش نور بودن به آن بدهد تا که مشاهده شود. (۱۳۸) لهذا ویژگی‌های شیء از یک سو و حالات ذهن (Subjective) بیننده هر دو شرط است. نتیجه این درگیری حصول مرتبه‌ای از آگاهی است. ولی آگاهی کامل نیست. وقتی این درگیری مراحل را که قبلاً اشاره کردیم طی نمود آن را شناخت متقابل (Knowledge - Communion) می‌نامند.

۳- معرفت تنها مجموعه‌ای از مهبائی برای پاسخ و عکس‌العمل نیست:

ژ. واهل (J. Wahl) می‌گوید معرفت در عین حال ابتعاد و اقتراب است. به زبان دیگر دور شدن و درهم آمیختن. در دور شدن هر دو طرف این فرایند یکدیگر را بهتر مورد مشاهده قرار می‌دهند تا الزامات اقتراب را بهتر مشخص کنند. (۱۳۹)

۴- در معرفت خویشتن باز هم شرط دوسوئی حاکم است:

عامل (فرد) خویشتن خود را از خود برون می‌کند و در مقابل چشم برون (بصر) و چشم درون (بصیرت) خود می‌گذارد و همان‌گونه که دیگری را می‌نگرد به مشاهده خود می‌نشیند و ارزش‌یابی می‌نماید. کودک در فاصله شانزده ماهگی تا ۲۴ ماهگی موفق به شناسائی خود می‌شود بدین معنی که قبل از آن از اینکه به عنوان موجودی در این جهان جای دارد خود را نمی‌شناخته است این خویشتن را خویشتن وجودی (Existential Self) می‌نامند. (۸۱) به تدریج کودک در سال‌های بعد به خود هویت مشخص تری می‌دهد و خود را در گروه و دسته‌ای محسوب می‌دارد. مثلاً پسر است یا دختر. بلندقامت است یا کوتاه‌قد، چابک است یا کند و سایر صفات ظاهری.

این خویشتن گروهی (Categorical Self) است (۸۱) که نزدیک شدن به سن بلوغ به

وی هویتی جنسی (Gender Identity) می‌دهد و این خویشتن جنسی (Sexual Self) است که در سنین جوانی آرام آرام با طرح این پرسش از خود که من چه کار دارم و در این دنیا چه مسئولیت و نقشی دارم بدین سان خویشتن اشتغالی (Professional Self) شکل می‌گیرد. از آن پس از جایگاه خود در آفرینش از اینکه از کجا آمده است و چرا آمده است و به کجا می‌رود، خالق او کیست و سبب آفریده شدن او چیست و آیا اینکه او تنها موجودیتی جسمانی دارد؟ و از مجموعه پاسخ‌هایی که به این سئوال‌هایی بیاید خویشتن مهمتری سر می‌زند که معرف باورهای اوست آنرا خویشتن عقیدتی (Ideological Self) می‌نامند.

زمانی می‌رسد که در این طوفان و مهمه درون انسانی که هم‌اکنون بلوغ یافته تحقق حال خود را در این منزلگاه زندگی در این غزل زیبای جلال‌الدین محمد مولوی می‌بیند:

من شدم در خود ندانم من کیم یا چیستم قالبم عظم حیاتم جان گویا چیستم
آدمی نامم ولکن آدمی در اصل چیست معنیم یا صورت اسمم یا مسمی چیستم
در چنین صورت که من دارم چه گویم وصف خویش

آشتم خاکم نسیم و آب و دریا چیستم

آه از این وادی حیرت آه از این دریای ژرف کشتم یا بحر یا لولوی لالا چیستم
بی‌نشانی شد نشان و بی‌زبانی شد زبان بی‌نشان و بی‌زبان گویا و بینا چیستم
ور کسی پرسد ز من تو کیستی یا چیستی من چه دانم کاین چنین حیران و شیدا چیستم
(۱۸)

اگر رشد آدمی به گونه‌ای طبیعی ادامه یابد آن خویشتن که در وجود او تشکّل می‌یابد دارای ویژگی‌های زیر است:

واقع‌بین، استقلال اندیشه، خلاقیت، آزادمنشی، تمرکز بیشتر بر مسائل و پرسش‌های زندگی و در کنار این فرایندها نیاز به لحظاتی خلوت و تنهایی و تفکر، انقطاع، روابط اجتماعی بدیع و بر پایه‌ی نیکی آن هم با بداهت، گریزان از توقف و یکنواختی و بالأخره برترین احساس‌ها یا تجربه‌ها (Peak Experience) که در حقیقت تجربه عرفانی (Mystical Experience) است می‌باشد. چنین شخصی نه تنها بالغ است بلکه کامل است یعنی کمال

تحقق آنچه از معنی وماده در اوست (Self-Actualized) یا (Self-Realized) (۱۱۹)

۵- علم تحلیلی در برابر معرفت کلّ گرا

(Analytical Science Versus Holistic Knowledge)

تحلیل عبارت است از تقطیع یک موضوع یا یک مفهوم به عناصر مشکله آن به نحوی که ساختار منطقی آن نمودار شود. زیرا عقیده تحلیل‌گران بر این است که حقیقت هر تقریر از طریق آشکارشدن بنیان یا ساختار منطقی معلوم می‌گردد زیرا حقیقت در زیر شکل ظاهری آن تقریر نهفته است. واژه تحلیل همه جا در رشته‌های مختلف علوم حضور دارد اعم از آنکه موضوع مورد مطالعه به عالم مجزّادات تعلق داشته باشد یا به دنیای مادی و محسوس. اگر چه تحلیل ما را در دانشمان از اشیاء کمک می‌کند و در تمهید مقدمه برای مطالعه آن یاری می‌دهد ولی تنها اکتفا به آن به نظر می‌رسد خوش‌بینی مفرطی است از آن رو که بسیار کم هستند مفاهیم مهم که بدون هیچ تناقضی بتوانند به یاری روش تحلیل شناخته شوند. ثانیاً در بسیاری موارد مشاهده می‌شود که این مفاهیم کمتر از طریق محتوای درونی آنها شناخته می‌شوند تا اینکه آنها را در متنی بزرگتر و در رابطه با مفاهیم دیگر آنها را بنگریم و بررسی کنیم. ثالثاً در روش تحلیل نمی‌دانیم در چه مرحله باید تجزی اجزاء مشکله را متوقف کنیم و حتی در مواردی این مشکل پیش می‌آید که جهت‌یابی در این تحلیل به سبب عدم اطمینان از راهی که به فهم بیشتر و بهتر می‌انجامد مشکل می‌شود. و بالأخره مواردی هستند که مفهوم مورد مطالعه ماهیتی کیفی (Qualitative) دارد و بنابر این تحلیل آن مشکل و حتی غیر ممکن است. به هر حال از آن رو که تحلیل با کاربرد قوانین منطق در قلمرو زمان و مکان راهبر خوبی است نباید از توجه و تمسک به آن خودداری کرد.

نظریه کلّ‌گرایی (Holism) تاکید بر برتری کلّ (Whole = Holos) بر اجزاء مشکله یک موضوع دارد و نیز اینکه کلّ یک موضوع از مجموعه اجزاء مشکله آن بیشتر است. در نهایت در این نظریه این واقعیت وجود دارد که کلّ در واقع ناظر به مجموعه روابط درهم تافته آنچه مورد مطالعه است می‌باشد. به زبان دیگر کلّ ویژگی‌هایی دارد که اجزاء مشکله واجد آن نیستند. در یک نظریه فلسفی ادّعا شده است که در جهان

نیروی خلاقه‌ای اشیاء را به صورت واقعیات کلی می‌آفریند. بنابر این آن واقعیات کلی بیش از اشیاء متشکله انتظام‌یافته‌ای هستند که در تکوّن آن‌ها شرکت نموده‌اند. گوستاوفشنر (Gustave Fechner) بنیان‌گذار پسیکوفیزیک (Psychophysics) با ارائه فرضیه (Panentheism) پان‌انتهایسم معتقد است که هر "هستی" (Entity) حسّاس است و در رابطه با هستی‌های دیگری که در سلسله مراتب وجود می‌باشند توأمأ عمل می‌کند و آن‌ها در مجموع کلّ حقیقت و واقعیت را به وجود می‌آورند. (۱۴۰) خداوند روح عالم است و جمیع عناصر در جهت اراده او عمل می‌کنند. (۱۴۱) در یک بیان ساده می‌توان گفت که فرضیه کلّ‌گرا (Holism) بر این باور است که ما نمی‌توانیم به شناخت اشیاء پی بریم مگر اینکه آن‌ها را در یک دیدگاه کلی و متن کلی نگاه کنیم. معرفت به عنوان مفهومی اصالةً مجرد که بر هر منظری از مناظر وجود و در باره هر کدام از آن‌ها می‌تواند به کار رود چه مادی چه معنوی از یک کلیت برخوردار است. می‌توان گفت یکی از وجوه تمایز علم و معرفت به همین است که علم بهتر و بیشتر در یک دیدگاه تحلیلی مطالعه می‌شود و معرفت با کلّ‌گرایی در ماوراء ساختارهای منطقی پنهان است. به موقع است که بگوئیم که علم سیستمیک (Systemics) که می‌توان آن را یک فلسفه هم خواند بر پایه کلّ‌گرایی استوار است. علم از عناصر فرعی یک ساختار کلی سخن می‌گوید که نامش معرفت است.

ع معرفت از تمامیت یافتن دنیای درون و دنیای برون حاصل می‌شود:

سخن از عالم درونی انسان گفتن بحث از ماهیت (Nature) آنست. تحرک درونی انسان حاصل کشش و واکنش‌های عوامل سرشتی و فطری (با منشاء روح) وی از یک طرف و عوامل ارثی (با منشاء ژنتیک) از سوی دیگر است که هر دو با وی به دنیا می‌آیند. اولی از همان آغاز معنوی و روحی است و دومی آرام آرام در راهی که هم‌اکنون شروع شده است به اولی می‌پیوندد عوامل اکسایبی نه همزمان ولی خیلی زود به این مجموعه پیوسته و راه را ادامه می‌دهند. عوامل فطری در حقیقت تجلیات روح هستند و ودیعه‌های آن در وجود انسان و عوامل ارثی اگر چه جسمانی هستند ولی از همان آغاز تکوین موجودیت فرد با وی هستند. از این عوامل فرایندها (Processes) و

ساختارهای (Structure) فرعی روان انسان (Psyche) نشئت می‌گیرد. نیازها، تمایلات، رغبت‌ها، اهداف عاطفی، احساسات، تأثرات و انگیزه‌ها همه از همین کنش و واکنش (Interaction) مبدأ می‌گیرند.

این‌ها همه فرایندپدیده‌هایی (Metaphenomena) هستند که از برخورد آن‌ها با عالم برون پدیده‌های کلی (Holistic Phenomena) زندگی به وجود می‌آیند. روانشناسی علمی است که به مطالعه فرایندپدیده‌های روان انسان و همتای پدیده‌های آن‌ها در مبدأ و منشأشان و در رشد و پرورش آن‌ها و بالأخره در تجلیات و تظاهرات آن‌ها در برخورد با دنیای برون یعنی سیستم اجتماعی (Socio-System) و سیستم محیط زیست (Eco-System) و سیستم کیهانی (Cosmosystem) می‌پردازد.

در تشکیل معرفت جمیع این فرایندپدیده‌ها و پدیده‌های همتای (Counterparts) آن‌ها بالأخره محیط زیست و اجتماع و حتی عوامل کیهانی دخالت دارند. در این باره در فصل جداگانه‌ای ما به بحث پرداخته‌ایم. جمیع این تعامل و تفاعل‌ها مقصد واحدی دارند: کشف معانی در اعماق اشیاء. معرفت، جمیع این اکتشافات است.

۷- معرفت ملازم تغییر و تحوّل است:

معرفت یک ساختار (Structure) است و مانند هر ساختار دیگری یکی از ویژگی‌هایش قطبیت (Polarity) است و یا به زبان دیگر دارای دو قطب است یک قطب انسان و قطب دیگر جهان. تحرّک و تحوّل در معرفت حاصل تأثیر متقابل (Interplay) این دو است.

معرفت بنا بر این از یک پایداری ناستوار یا به زبان دیگر تعادلی ناپایدار (Instable Equilibrium) برخوردار است. پایدار است چون در هر لحظه در ادامه‌ی بناء معارف انسانی کاربرد دارد و افاده می‌کند. ناپایدار است زیرا شرط اول تحرّک ناپایدار بودن است و ثانیاً پیوسته از یک کاستی و کمبود رنج می‌برد. معرفت هم مانند محبت به گفتار افلاطون "فرزند غنا و فقر است"^(۱) معرفت همیشه کفایت دارد ولی کمال ندارد. بردار و محور این تحرّک "انسان" است که می‌کوشد هر روز سنگی تازه بر این بناء رفیع و در عین حال

منع بگذارد. این انسان افتان و خیزان می‌رود تا آن روز و آن‌گه که از رفتار بایستد و کوله‌بارش را به رفیق راهش که هنوز توان رفتن دارد می‌سپارد و در نقاب خاک پنهان می‌شود تا دگر باره در ملکوت خداوند از یک سو و در خاطر همراهان و همسفرانش از سوی دیگر جاودان بماند.

آدمی در دنیای خارج در برابر خود انبوه نادانسته‌ها را با حیرت می‌نگرد و درون خویش با انبوه پرسش‌ها روبروست و همه این نادانسته‌ها نیاز به دانستن را برمی‌انگیزد و شور و جنبشی برای دانستن در جانش می‌افکند.

معرفت فرزند محبت است:

ایشتن یک‌بار گفت و گفته او را برتراند راسل نیز تکرار و تاکید کرد آنچه در عقل ما می‌گذرد قبلاً در عواطف گذشته است^(۱۴۳) معرفت البته در گستره عقلانیات انسان تکوّن و تشکّل می‌یابد ولی ریشه اصلی آن به صورت نیاز به دانستن که در فصولی قبل از آن سخن گفتیم پنهان ولی متحرّک است. از آن هم بیشتر و پیش‌تر نیاز به محبت است که آن هم از نیازهای فطری است. سئوالی که مطرح می‌شود اینست که آیا کسی می‌خواهد چیزی را بداند بی‌آنکه دوست بدارد بداند و برعکس آیا کسی ممکن است چیزی را دوست بدارد بی‌آنکه آنرا بشناسد. حال پرسش دیگری مطرح است و آن اینست که از این دو نیاز کدام تقدّم دارد؟ پاسخ اینست که انسان دانستن را دوست دارد و در روان وی نیاز به محبت شکل خاصی دارد و آن محبت به معرفت است. در تمام نیازها شدت رغبت، نسبت مستقیم با دور دست بودن و یا در دسترس نبودن موضوع نیاز دارد. آفریدگار برترین موضوع دانستن در زندگی انسان است در حالی که می‌دانیم او ذات غیب منبع لایدرک است بدین‌سان شور و شوق به دانستن شدتی ماوراء تصور می‌یابد. گاه شوریده و پریشان این سو و آن سو می‌رود شاید دست به دامانش رسد ولی هیئات! ناگهان این ندای ملکوتی در دل و ضمیرش طنین می‌افکند: یا ابن الوجود احببني لاحبك ان لم تحببني لن احبك ابدأ فاعرف يا عبد^(۳:۵)

مضمون بیان مبارک: ای فرزند هستی دوستم بدار تا دوستت بدارم اگر مرا دوست نداری هرگز ترا دوست نخواهم داشت یعنی دوستی من به تو نخواهد رسید. این را بدان

ای عبد.

در این بیان کوتاه بسی مفاهیم مکنون است. درس هائی است بزرگ. اولاً خداوند به ما می آموزد که اگر می خواهیم دوست داشته باشیم این ما هستیم که دوست داشتن را باید شروع کنیم و قدم اول را برداریم. دیگر آنکه دوست داشتن فرایندی دوجانبه است و نکته پنهان تر اینکه عاشق حقیقی دلش از دو مهر مشحون است یکی مهر معشوق و دیگری مهر مهر معشوق. در میان آدمیان نیز عشق های حقیقی که از پی رنگی نیست از همین قانون پیروی می کند. مجنون تنها عاشق لیلی نیست بلکه عاشق عشق لیلی هم هست این همان عشقی است که در وصفش جلال الدین محمد مولوی عارف ربّانی سرود:

شاد باش ای عشق خوش سودای ما	ای دواى جمله علت های ما
ای دواى نخوت و ناموس ما	ای تو افلاطون و جالینوس ما
جسم و جان از عشق بر افلاک شد	کوه در رقص آمد و چالاک شد

در این عشق مجنون به لیلی مجنون جویای مالکیت لیلی نیست بلکه دل و روح و قلب و هستی او تعلق به لیلی دارد. عاشق حقیقی تعلق به معشوق دارد. همان گونه که عارف حقیقی نیز تعلق به معروف دارد. شاید بگوئید این خصیصه عشق ها و معرفت های ملکوتی است نه عشق های ناسوتی. پاسخ ما به این سخن قاطع است. ابدأ چنین نیست کم نیستند مواردی که در تاریخ علوم می خوانیم دانشمندان در پژوهش موضوع مطلوب خود امروز صبح به آزمایشگاه می روند تا شامگاه آنجا را به قصد کاشانه خود ترک کنند ولی به جای آن روز شامگاه روز بعد از آنجا خارج می شوند و تصور می کنند شامگاه همان روز اول است. روح انسانی با عشق حقیقی به معرفت از عالم زمان و مکان برون می رود و ملکوتی و آسمانی می شود. این والاترین مرتبه تغییر و تحوّل در رشد معرفت است. آنچه از این فرمول تبعیت نمی کند معرفت حقیقی نیست.

مفهوم معرفت در آئین بهائی:

ما همه جا در بحث در مطالب گوناگون پیوسته به دیدگاه آئین بهائی در آن مورد اشاره نمودیم با وجود این در این قسمت اختصاصاً به بحث در مفهوم معرفت در آئین بهائی می پردازیم. در این بخش مفهوم معرفت را در دو منظر مورد مطالعه قرار می دهیم:

قلمرو معرفت:

حضرت بهاء‌الله در هفت وادی در پایان وادی معرفت می‌فرماید "سالک بعد از سیر وادی معرفت که آخر مقام تحدید است به اول مقام توحید واصل شود..."^(۱۷:۲/۲۸۱) از این بیان مبارک چنین استنتاج می‌شود که سالک در مرحله کمال وادی معرفت هنوز در فراخنای وحدت و دریای بیکران عرفان وارد نشده است. در تجسمی صوری از این مفهوم والای معنوی می‌توانیم بگوئیم او شاید به شاطی بحر عرفان درآمده است ولی به بحر عرفان وارد نشده است. همان بحر عرفانی که جز با انقطاع صرف بدان وارد نتوانند شد: "ان العباد لن یصلوا الی شاطی بحر العرفان الا بالانقطاع الصرّف عن کلّ من فی السموات والارض..."^(۳۸:۱) مضمون بیان مبارک: بندگان به ساحل دریای عرفان نمی‌رسند مگر به انقطاع کامل از هرچه در آسمان‌ها و زمین است. از طرف دیگر در آغاز همین وادی می‌فرمایند: "اگر عاشق به تائیدات خالق... در مملکت معرفت وارد شود و از شکّ به یقین آید و از ظلمت ضلالت هوی به نور هدایت تقوی راجع گردد و چشم بصیرتش باز شود و با حبیب خود به راز مشغول گردد در حقیقت و نیاز بگشاید و ابواب مجاز در بندد..."^(۱۷:۲/۲۷۸)

قبلاً گفتیم که معرفت خود را به معرض تغییر قرار دادن است و یا آنکه معرفت تکوّن است. لهذا با تعمق در این بیانات مبارکه می‌توان فهمید وصول به قلمرو معرفت اگر چه مقام تحدید است ولی در عین حال از آن رو که سالک در معرض تغییر و تحوّل و تکوّن قرار دارد به چشم خداوند آن فراخنای بی‌کران و دریای بی‌پایان عرفان را می‌نگرد زیرا می‌فرماید: "سالک در این وادی در آفرینش حق به بینش مطلق مخالف و مغایر نبیند... قفس تن و هوی بشکند و به نفس اهل بقا انس گیرد..."^(۱۷:۲/۲۷۸) لهذا سالک در قلمرو معرفت در عالم خلق سیر می‌نماید و به مصطبه عالم امر پیشانی می‌ساید و با سری بر آستان و دستی به سوی آسمان به عالم حق التجاء می‌نماید. در اینجا بنا بر این در مطالعه قلمرو معرفت حق آنست که در شرایط و کیفیات هر سه عالم حق و امر و خلق لااقل به اجمال تفرّس نمائیم.

عالم حق:

عالم حق ربوبیت (Deity) است منیر است یعنی مصدر انوار است. عالم ذهب و بخشش کمالات است. عالم وحدانیت (یکتائی) است. قدیم زمانی و قدیم ذاتی است. غیب منبع لایدرک است. صفات الهی دو گونه اند یکی صفات ذاتی مثل اینکه می گوئیم خدا محبت است و دیگری صفات افعالی مثل اینکه می گوئیم خدا محبت دارد. عالم الهی عالم روح اعظم است. (۵۱)

حضرت بهاء الله می فرمایند: "حمد مقدّس از عرفان ممکنات و منزّه از ادراک مدرکات ملیک عزّ بی مثالی را سزااست که لم یزل مقدّس از ذکر دون خود بوده و لایزال متعالی از وصف ما سوای خواهد بود... هیاکل اسماء لب تشنه در وادی طلب سرگردان و مظاهر صفات در طور تقدیس ربّ ارنی بر لسان. موجی از طمطم رحمت بی زوالش جمیع ممکنات را به طراز عزّ هستی مزین نموده و نفعه ای از نفعات رضوان بی مثالش تمام موجودات را به خلعت عزّ قدسی مکرم داشته و به رشحه مطلقه از قماقم بحر مشیت سلطان احدیتش خلق لانهایه بما لانهایه را از عدم محض به عرصه وجود آورده..." (۹:۲۶) و نیز می فرمایند: "آنّه کان کنزاً مخفیاً و هذا مقام لا یعبر بعبارة و لا یشار بآشارة... کان الحق و الخلق فی ظلّه من الاوّل الذی لا اوّل له الاّ آنّه مسبوق بالاولیة الّتی لا تعرف بالاولیة و بالعلّة الّتی لم یعرفها کلّ عالم علیم" (۱۴:۸۲)

مضمون بیان مبارک: او بود گنج نهران و پنهانی این مرتبه ای است که به هیچ عبارتی نمی توان تعبیر کرد و به هیچ اشاره ای در نمی آید. خداوند بود و آفرینش در سایه او از همان اولی که آغاز بر آن نبود و نه آغازی قبل از آن بود که به آغازی شناخته شود و نه به علّتی که هر دانای بسیار داننده ای آن را بشناسد.

عالم امر:

عالم امر عالم رسالت و عالم مشیت است. عالم امر قدیم است یعنی محدود به زمان و مکان نیست. صفاتی ذاتی به وسیله عالم امر (عالم ملکوت) به صورت صفات افعالی صدور و تجلّی می نماید. نام این تجلّی "روح" است، نفعه حیات است و روح الحیات است که در مریای عناصر مختلفه مراتب گوناگون روح را به وجود می آورد. عالم امر

عالم روح القدس است عالم امر عالم ملکوت است و واسطه آفرینش عالم خلق است. حضرت بهاء الله می فرماید: "قل ان روح القدس قد خلق بحرف مما نزل من هذا الروح الاعظم ان انتم تفقهون." (۱۷:۲/۵۹۱) مضمون بیان مبارک: عالم امر یا عالم ملکوت عالم وحدت و توحید و تفرید است. عالم امر عالم "تنویر" و عالم موهبت است.

عالم خلق:

عالم خلق عالم عبودیت است، عالمی است "مستتیر" عالم کثرت است و در کمال خود به سوی وحدت می رود. اعظم وسیله این سیر به سوی وحدت عرفان است. حضرت بهاء الله می فرماید: اصل کل العلوم هو عرفان الله جل جلاله و هذا لن يحقق الا بعرفان مظهر نفسه" (۱۴:۹۳)

مضمون بیان مبارک: اصل همه دانش ها عرفان خداوند شکوهمند است و این تحقق نمی یابد مگر به عرفان مظهر خداوند. و باز می فرماید: "مقصود از آفرینش عرفان حق و لقای آن بوده و خواهد بود.. هر نفسی که به آن صبح هدایت و فجر احدیت فائز شد به مقام قرب و وصل که اصل جنّت و اعلی الجنان است فائز گردید..." (۹:۲۹)

حضرت بهاء الله در وصف عالم خلق که همان عالم طبیعت است می فرماید: "قل ان الطیعة بکینونتها مظهر اسمی المبتعث والمکون و قد تختلف ظهوراتها بسبب من الاسباب و فی اختلافها لآیات للمتفرّسين و هی الاراده و ظهورها فی رتبة الامکان بنفس الامکان..." (۱۴:۸۴) مضمون بیان مبارک: آفرینش در حقیقت نهائی خود مظهر اسم ایجادکننده و خالق من است و ظهورات آن به عللی از علل، گوناگون گردید و این گوناگونی نشانه و علامتی است برای جویندگان و آن اراده خداوند و ظهور آن است در مرتبه وجود بنفس وجود. و نیز می فرماید: "وقتی که شمس اسم مؤثرم بر کلّ اشیاء تجلّی فرموده در هر شیء اثر و ثمری علی قدر مقدور ظاهر..." (۹:۹۳/۱۱) و باز می فرماید: "در هر شیء حکم کلّ شیء مشاهده می شود اینست که بر واحد حکم کلّ جاری شده" (۳۹:۱۸۴) و حضرت عبدالبهاء می فرماید: "این جهان غیرمتناهی مثل هیکل انسانی است جمیع اجزاء به یکدیگر مرتبط در نهایت اتقان متسلسل..." (۲:۱۷۳) و نیز می فرماید: "حرکت از برای وجود لزوم ذاتی است انفکاک ندارد..." (۱:۱/۱۴۳)

فرایند معرفت:

معرفت به حسب ظاهر ممکن است به نظر بعضی حکمت یا فلسفه‌ای بدون موضوع آید^(۱) به دلیل آنکه به هر چیز و هر رویداد و هر موجود اطلاق می‌شود. ولی در حقیقت معرفت حکمت و فلسفه‌ای است دارای موضوع حتی بهتر است بگوئیم معرفت خود موضوع فلسفه است، آن هم به عنوان یک فرایند (Process) و موضوع معرفت حقیقت است.

به هر حال وقتی سخن از معرفت به میان می‌آید هرکس می‌گوید معرفت به که و به چه؟ گستره فرایند معرفت در آئین بهائی به عوالم سه‌گانه‌ایست که شرح مختصر آن گذشت. البته واضح است که در این فرایند عارف (Knower) انسان است. انسانی که در باره او حضرت بهاء الله فرمود: "انسان فهرست اعظم و طلسم اقوم است. فهرستی که در او مثال کلّ ما خلق فی الارض والسماء موجود. روح چون از تقییدات عرضیه و شئونات تریبیه فارغ شود جمیع مراتب را سیر نماید هرچه فراغتش بیشتر سیرش تندتر و ثابت‌تر و صادق‌تر. اگر گفته شود که هیکل انسانی در مقامی ملکوت است هذا حق لا ریب فیہ چه که مثال کل در او موجود و مشهود و اگرچه بعضی او را عالم اصغر نامیده‌اند و لکن نشهد انه عالم کبیر." (۲:۱/۲۴۲-۳) حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "وجود انسانی یعنی نوع انسان لازم‌الوجود است بدون انسان کمالات ربوبیت جلوه ننماید." (۲:۱۳۹) و نیز تاکید می‌فرمایند: "از جمله اموری که در عالم وجود حادث می‌شود و از مقتضیات طبیعت است گویند وجود انسانست." (۲:۳) با مطالعه و تعمق در این آثار مبارکه پی می‌بریم به اینکه موجود عارف یعنی انسان که خود جزئی از عالم وجود است در عین حال عالمی کبیر است. به شکرانه این مرتبت انسان که بر توفیق به معرفت حق مخصّص و مبعوث شده است سر بر آستانش بساید.

موضوع و مقصد این عرفان مقصود عالمیان و خالق جهانیان یعنی ایزد یکتاست. معرفت حق یعنی معرفت جمیع عوالم زیرا جمیع اشیاء مظاهر اسماء الهیه‌اند. حضرت بهاء الله می‌فرماید: "انوار بسیط الحقیقه تری فی کلّ الاشياء... در کلّ اشیاء آیات احدیه

۱- مانند مفهوم ساختار (Une philosophie sans sujet. structure)

را مشاهده می‌نمایند چه که جمیع اشیاء مظاهر اسماء الهیه بوده و هستند.^{۱۴۲:۷/۱۴۱} و در بیان شرح بسیط الحقیقه می‌فرمایند: "ان البسيط الحقیقه لما كان بسیطاً من جمیع الجهات أنه واجد و مستجمع بجمیع الكمالات لاحدّ و لا نهاية لها."^{۱۴۲:۷/۱۴۰}

مضمون بیان مبارک: بدرستی که جوهر حقیقت از آنجا که از جمیع جهات جوهر است از آن رو دارا و جامع همه کمالات بی حدّ و بی پایان است. آنچه ما معرفت خداوند می‌نامیم در حقیقت معرفت آنچه در عالم وجود است می‌باشد حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: "عرفان عرفا و بلوغ بلغا و وصف فصحا جمیع به خلق او راجع بوده و خواهد بود."^{۹:۲۷۳} و در لوح سلمان می‌فرماید: "کلّ العرفان من کلّ عارف و کلّ الاذکار من کلّ ذاکر و کلّ الاوصاف من کلّ واصف یتتهی الی ما خلق فی نفسه من تجلّی ربه"^{۳۹:۱۴۳}

مضمون بیان مبارک: جمیع شناسائی‌ها از هر عارفی و همه ستایش‌ها از جمیع ستایش‌کنندگان و همه وصف‌ها از جمیع وصف‌کنندگان باز می‌گردد به خودش که از تجلّی پروردگارش (مظهر امرالله) است.

از تعمق در این بیانات مبارکه روشن می‌گردد که سبیل معرفت حق از معرفت حقایق اشیاء و کائنات شروع می‌شود. از طرف دیگر انسان خود در مرکز این جهان قرار دارد و مقصد اول این معرفت است. بنابر این قدم اول در این طریق معرفت خویشتن است. حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: "ای بندگان اگر از بدایع جود و فضل که در نفس شما ودیعه گذارده‌ام مطلع شوید البته از جمیع جهات منقطع شده به معرفت نفس خود که نفس معرفت من است پی برید و از دون من خود را مستغنی بینید"^{۹:۱۵۳/۶} و نیز در لوح طرازات چنین تعلیم می‌فرمایند: "طراز اول و تجلّی اول که از افق سماء ام‌الکتاب اشراق نموده در معرفت انسان است به نفس خود و به آنچه سبب علو و دنو و ذلت و عزّت و ثروت و فقر است"^{۱۴:۱۷} و در وصف اولین کسان که آسمان‌های سلوک پروردگار را طی می‌نمایند می‌فرماید: "اگر سالکان از طالبان کعبه مقصودند این رتبه متعلّق به نفس است ولیکن نفس‌الله القائمة فیه بالسنن مراد است و در این مقام نفس محبوب است نه مردود و مقبول است نه مقهور."^{۱۷:۲/۲۹۹}

این نکته شایسته و بایسته یادآوری است که معرفت تحرّکی در جمیع جهات دارد. هم عارف را تغییر می‌دهد و هم اشیائی که مورد شناسائی و معرفت وی واقع شده‌اند متحوّل می‌سازد. مثلاً علمی در این مورد اینست که وقتی "واحد‌های آگاهی" (Information Unit) از طریق حواس پنجگانه وارد دستگاه اعصاب انسان می‌شود ابتدا استپاله‌های (دندریت‌ها) تازه در نرن‌ها (سلول‌های عصبی) به وجود می‌آورد و سپس این استپاله‌ها تحت تأثیر همین واحد‌های آگاهی با استپاله‌های سلول‌های عصبی دیگر مرتبط شده شبکه‌های عصبی (Synapses) تازه به وجود می‌آورند. اگر چه تعداد سلول‌های مغز پس از مراحل رشد اولیه ثابت باقی می‌مانند ولی رشد مغز انسان بدین نحو تأمین می‌گردد. چنین است که معرفت حتّی وجود مادی انسان را متحوّل می‌سازد و رشد می‌دهد در همان حالی که از همین طریق او را دگرگون می‌سازد.

سخن کوتاه معرفت خویشتن و معرفت عالم وجود معادل و مترادف معرفت پروردگار است ولی این معرفت در حقیقت معرفت صفات و افعال الهی است نه معرفت ذات او. معرفت ذات خداوند غیر ممکن است. حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: "کَلَّ مَا ذَكَرَ او يَذْكَرُ يَرْجِعُ اِلَى الذِّكْرِ الْاَوَّلِ چَه که حقّ جَلّ و عَزّ غیب منبع لایدرک است. در این مقام کسان و یکون مقدساً عن الاذکار والاسماء و منزهاً عما یدرکه اهل الانشاء..." (۱۴۲:۷/۱۴۲) مضمون بیان مبارک: جمیع آنچه ذکر شد یا ذکر بشود همه به همان اولین ذکر (مظهر خداوند) برمی‌گردد زیرا حق شکوهمند و عزیز غیب است و بلندمرتبه و به درک در نمی‌آید. در این مقام بود و می‌باشد مقدّس از ذکرها و نام‌ها و پاک است از آنچه اهل عالم درک نمایند.

عرفان (Recognition)

"علم" دانستن است که به وسیله انتقال واحد‌های آگاهی (Information unit) به درون وجود انسان از طریق حواس پنجگانه، در مرحله اول صورت می‌گیرد. و اگر چه همانطور که قبلاً مختصراً اشاره کردیم در سلسله اعصاب مرکزی و به خصوص مخ تحولات و تغییراتی به وجود می‌آورد ولی این تحولات با وجود انتقال به روان (Psyche) و ایجاد تغییر در بسیاری فراینده‌های روانی (Psychic Metaphenomena) از

قیل حافظه، هوش، ادراکات و استدلال منطقی (Logical Reasoning) (۴۵) ولی در فرآیندهای پیچیده‌تر از قیل هوش مستقیم (Direct Intelligence) (۲۲) که همان سهش باشد (Intuition) و وجدان (آگاهی) (Consciousness) و آگاهی اخلاقی (Conscience) تحوّل چندان ایجاد نمی‌کند. مگر آنکه وفور ورود واحدهای آگاهی از یک سو و عوامل ذاتی (Inherent) که از روح نشئت می‌گیرد به استقبال آن‌ها بشتابند. در این حال است که تحوّل عظیم در نفس (روان) رخ می‌دهد و مراتب مختلفه تزکیه نفس که در جای دیگر این کتاب به شرح مختصر آن پرداخته‌ایم شروع و تداوم می‌یابد و آنگاه که مراحل اولین را طی نمود با ورود عامل دیگر درونی یعنی سهش (کشف و شهود) (Intuition) به مرحله نفس ملهمه نائل می‌گردد که اگر فرد قدم دیگری بردارد و به عالم قدّم یعنی ورود به مرحله تزکیه و تکامل نفس یعنی نفس مطمئنه می‌رسد. حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: "ای پسر حبّ از تو تا رفرف امتناع قرب و سدره ارتفاع عشق قدمی فاصله قدم اول بردار و قدم دیگر بر عالم قدّم گذار و در سرادق خلد وارد شو پس بشنو آنچه از قلم عزّ نزول یافت." (۳:۷)

در این مرحله انسان آنچه را به صورت علم در ذهن اندوخته است پیش از آنکه آن را از آگاهی (Consciousness) و آگاهی اخلاقی (Conscience) عبور دهد و اذن کاربرد آن را دریافت نماید از آن بهره‌برداری نمی‌کند. این مرحله هم دانستن است ولی نام دیگری دارد "معرفت" (Knowledge) یا (Cognition). چنانکه گفتیم معرفت هم دانستن است ولی دانستی که در جریان آن جمیع فرایندهای روان عارف باهم تعامل و تفاعل داشته و در یکدیگر تمامیت یافته‌اند. چنین شناختی بالطبع موجب تحوّل و ترقّی سالک در وادی‌های عرفان می‌گردد. نظارت آگاهی (وجدان) حالت اعمال ندارد. بالبداهه (Spontaneously) صورت می‌گیرد و اگر تحوّل رشد روحانی فرد طریق سلامت پیموده باشد وی دچار تنازع درون نمی‌گردد و او نیز بالبداهه رهنمود وجدان اخلاقی را تبعیت می‌کند. برای اینکه در جوّی نظری و تئوری مسئله را رها نکرده باشیم می‌گوئیم که گاه فرد دستخوش تنازع درون هم می‌گردد و این درگیری درون (Internal Conflict) مرتبه رشد روحانی و عرفانی وی را تعیین می‌کند. در سرانجام این تنازع آن یکی از

دسترسی به علم شکستن اتم و کشف انرژی اتمی از آن بمب می‌سازد که به یک چشم بهم زدن صدها هزار انسان رابه دیار فنا می‌فرستد، آن دگر در کاربرد آن به تفکر می‌نشیند و آن را وسیله‌ای برای باز داشتن به اصطلاح دشمن به کار می‌برد (Dissuasion) و بالاخره سومی برای آگاه ساختن جهانیان از خطرات به کار بردن این سلاح وحشت‌زا و منع آنان از آن یک کتاب پیام و سخنرانی مکاتبه و مصاحبه عرضه می‌نماید. (۱۴۴)

معرفت فرایندی است که پایانی ندارد و حد و مرزی برای آن نمی‌توان شناخت ولی این بیحد و حصر بودن در قلمرو نفس انسان است، آن نفسی که متأثر از الهامات روحانی و سنوحت رحمانی است و اگر چه به عوالم الهی تعلق دارد ولی هنوز به وادی وحدت آن‌ها وارد نشده است. حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: "معرفت که آخر مقام تحدید است." (۱۷:۲/۲۸۱) تفاوت دیگری که علم و معرفت باهم دارند اینست که علم مبتنی بر شک است. البته مقصودمان شک اسلوبی (Methodical Doubt) است که شرط اول پژوهش در علم است. هرچه هست در علم یقین جای ندارد ولی معرفت قلمرو یقین است که عین‌الیقین نامیده شده است. حضرت بهاء‌الله عالم علم را عالم علم‌الیقین نامیده‌اند که مرتبه مادون عین‌الیقین است. (۳۸:۱۲۹) در آن جای تردید وجود دارد و جوینده را به تحرّی و تحقیق می‌خواند.

حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: "اگر عاشق به تائیدات خالق از منقار شاهین عشق به سلامت بگذرد در مملکت معرفت وارد شود و از شک به یقین آید و از ظلمت ضلالت هوی به نور هدایت تقوی راجع گردد و چشم بصیرتش باز شود... در فنا معانی بقا درک نماید..." (۱۷:۲/۲۷۸)

در پایان وادی معرفت در هفت وادی جمال قدم به ویژگی‌های دیگری از معرفت اشاره می‌فرماید: "سالک بعد از سیر وادی معرفت که آخر مقام تحدید است به اول مقام توحید واصل شود و از کاس تجزید بنوشد و در مظاهر تفرید سیر نماید." (۱۷:۲/۲۸۱)

بخاطر می‌آوریم که در مطالعه مختصری که از عالم امر نمودیم با استناد به آثار مبارکه نگاشتیم که عالم امر عالم مشیت، عالم رسالت، عالم ملکوت و عالم وحدت و

توحید و تفرید است و عالم تنویر. در ادامه بیان فوق حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: "... با حبیب خود به راز مشغول گردد در حقیقت و نیاز بگشاید و ابواب مجاز دربندد." (۱۷:۲/۲۷۸) و این گواه ورود عارف است به مرحله شناخت مظهر حق از طریق وصول به مرتبه کمال معرفت که در پی آن وادی وحدت است. در وصف این مرتبه کمال، جمال قدم می‌فرماید: "حجاب کثرت بردرد و از عوالم شهوت برپرد و در سماء وحدت عسروج نماید... به خلوتخانه دوست قدم گذارد و محرم سرادق محبوب شود..." (۱۷:۲/۲۸۱)

در رابطه با حالت و کیفیت یقین حضرت بهاء‌الله شناخت را چنین توصیف می‌فرماید: "حال به چشم علم‌الیقین و جناحی عین‌الیقین به صراط حق‌الیقین قدم گذارد." (۳۸:۲۸)

عرفان مرحله‌ایست که در آن حق‌الیقین به کمال خود می‌رسد. در فرایند عرفان سالک از وادی‌های وحدت و استغناء و حیرت گذشته و به وادی "فناء فی‌الله" و "بقاء به" واصل گردیده است. اینجا عالم روح است. به عوالم دنیوی تعلق ندارد و نه به آن توجهی دارد و نه به معیارهای آن زمان و مکان اعتنائی. اینجا آزاد از محدوده زمان و مکان است.

اهمیت معرفت و عرفان در آئین بهائی:

ذکر رشحاتی از آثار قلم اعلیٰ برای درک این اهمیت کفایت می‌کند:

حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: "أَنَّ أَوَّلَ مَا كَتَبَ اللَّهُ عَلَيَّ الْعِبَادَ عِرْفَانَ مَشْرُقٍ وَحِيَهُ وَ مَطْلَعِ امْرَةِ الْأَذَى كَانِ مَقَامِ نَفْسِهِ فِي عَالَمِ الْأَمْرِ وَالْمَخْلُوقِ مِنْ فَازٍ بِه قَدْ فَازَ بِكُلِّ الْخَيْرِ وَالَّذِي مَنَعَ أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ الضَّلَالِ وَلَوْ يَأْتِي بِكُلِّ الْأَعْمَالِ." (۱۰:۱)

مضمون بیان مبارک: آنچه خداوند بر بندگان نوشت عرفان محل اشراق وحی او و جایگاه طلوع امر اوست که مقام نفس او در عالم امر و عالم خلق است. هر کس به آن رسید به همه نیکوئی‌ها رسید و هر کس از آن منع شد او از گمراهان است ولو اینکه به کل اعمال آراسته باشد.

"... اول الامر عرفان‌الله و آخره هو التمسك بما نزل من سماء مشية المهيمنة على من

مضمون بیان مبارک: اول امر عرفان خداوند و آخر آن دست یازی به آنچه از آسمان اراده غالبه او بر آسمان‌ها و زمین‌ها نازل شده است می‌باشد.

اصل کُلّ العلوم هو عرفان الله جلّ جلاله و هذا لن یحقّق الا بعرفان مظهر نفسه. (۱۴:۹۳)

مضمون بیان مبارک: ریشه همه دانش‌ها عرفان خداوند پر جلال و شکوه است و این صورت حقیقت به خود نمی‌گیرد مگر به عرفان مظهر امرش.

لم یزل مقصود از آفرینش معرفت حق بوده و خواهد بود و این معرفت منوط به عرفان انفس عباد بوده که به بصر و قلب و فطرت خود حق را ادراک نماید. (۶۲:۱/۱۴)

و نیز می‌فرمایند: بگو ای عباد و صایای مظلوم را بشنوید اول هر امری و ذکری معرفت بوده اوست ممدّ کُلّ و مرّی کُلّ. (۶۲:۱/۱۵)

عرفان این انفس مقدّسه (مظاهر الهیه) را عرفان خود قرار فرموده "من عرفهم فقد عرف الله و من سمع کلماتهم فقد سمع کلمات الله و من اقرّ بهم فقد اقرّ بالله...". (۳۹:۱۴۵)

مضمون بیان مبارک: هر کس آن‌ها را شناخت به تحقیق خدا را شناخته است و کسی که گوش به کلمات آنان داد به کلمات خداوند گوش فرا داده است و کسی که به حقانیت آن‌ها اعتراف کرد به حقانیت خداوند اعتراف نموده است.

شرایط معرفت و عرفان:

این شرایط را می‌توان چنین خلاصه کرد از تعمق در مراتب سیر و سلوک در هفت وادی و جواهر الاسرار دو اثر عرفانی حضرت بهاء الله متوجّه می‌شویم که سالک در مراحل اوّل باید طالب و جوّیا باشد و در این جویندگی از صفت صبر بهره‌مند. زیرا اجر و ثواب هر حسنه را پروردگار به اندازه و حساب قرار فرموده مگر صبر را... (۳۹:۳۴۴)

سالک باید عاشق باشد و درد عشق را شایق و آرزومند یعنی عاشق معرفت معشوق معنوی باشد تا به وادی وحدت امکان ورود یابد و به کمال استغناء به مرحله حیرت اندر شود و بالاخره بفناء فی الله و بقائه واصل گردد.

شرط دیگر انقطاع است. حضرت بهاء الله می‌فرمایند: "ان العباد لن یصلوا الی شاطی

بحر العرفان الأبالانقطاع الصرف عن كل من في السموات والارض. قدسوا انفسكم يا اهل الارض لعل تصلن الى المقام الذى قدر الله لكم.^{۳۸:۱}

مضمون بیان مبارک: بندگان به ساحل دریای عرفان نمی‌رسند مگر به انقطاع کامل از آنچه در آسمان‌ها و زمین است. ای اهل زمین نفس‌های خود را پاک کنید شاید که به آن مقامی که خداوند برای شما مقدر فرموده برسید.

حضرت عبدالبهاء صفات و سجایای طالب و سالک راه حقیقت را چنین برمی‌شمارند:

۱. منصف باشد.
۲. منقطع باشد.
۳. متوجه به افق اعلیٰ باشد.
۴. رسته از نفس و هوئی باشد.
۵. تحمل هر بلائی کند.
۶. از حبّ و بغض بری باشد.
۷. در نهایت تنزیه و تقدیس باشد. (نقل به مضمون ۲:۲۹)

عرفان و محبت

حضرت عبدالبهاء می‌فرماید:

به عرفان حق نور محبت الله در زجاجة قلب برافروزد و اشعه ساطعه‌اش آفاق را روشن نماید و وجود انسان را حیات ملکوتی بخشد و فی الحقیقه نتیجه وجود انسانی محبت الله و محبت الله روح حیات است و فیض ابدی است... اگر محبت الله نبود قلوب انسان مرده و محروم از احساسات وجدانی بود. اگر محبت الله نبود کمالات عالم انسانی محو و نابود بود. اگر محبت الله نبود ارتباط حقیقی در نشئه انسانی نبود. اگر محبت الله نبود اتحاد روحانی مفقود بود. اگر محبت الله نبود نور وحدت عالم انسانی مخموم بود. اگر محبت الله نبود شرق و غرب مانند دو دلبر دست در آغوش یکدیگر نمی‌نمود... محبت عالم انسانی اشرافی از محبت الله و جلوه از فیض موهبه الله است. (۲:۲۰۹)

فصل پنجم

عرفان در انسان ما قبل تاریخ و آئین‌های ابتدائی

مقدمه

مطالعه زندگی انسان‌های ماقبل تاریخ از طریق بررسی‌های باستان‌شناسی (Archeological) و استنتاجات انسان‌شناسی (Anthropologic) حاصل از پژوهش آثاری که در غارها و شکفت‌ها و پناه‌گاه‌های طبیعی از یک طرف و از طرف دیگر حفاری‌هایی که انجام شده است امکان‌پذیر است.

عنوان ماقبل تاریخ به انسان‌ها و روش زندگی آن‌ها و رویدادهایی مربوط می‌شود که مطالعه آن‌ها ما را به درک بهتر بسیاری از ویژگی‌های آنان در مرحله‌ای که از سخن‌گفتن و نوشتن محروم بوده‌اند رهبری می‌کند. این مطالعات اولاً از چگونگی رفتار آدمیان در آن مراحل در رابطه با موضوع خاص مورد تحقیق ما یعنی اعتقادات دینی و حالات عرفانی آنان ما را رهنمون می‌شود. و ثانیاً به ما امکان بیشتری می‌دهد که بررسی کنیم که آیا این حالات ثمره عوامل فرهنگی ابتدائی (Primitive Culture) بوده است یا آنکه منشاء آن در طبیعت و سرشت انسان موجود بوده است و یا بالأخره اینکه هر دو عامل مداخله داشته‌اند.

انسان ماقبل تاریخ سخن و گفتاری آرایش‌یافته و منظم نداشته است ولی به هر حال آن‌ها باهم نوعی ارتباط داشته‌اند. این ارتباط ممکن است به میزانی با اصوات یکنواخت (Stereotyped) و بیشتر از طریق حرکات و اشارات انجام می‌یافته است.

در هر صورت از آنجا که ایجاد صوت با ساختمان آناتمیک بدن انسان امری است مشخص لهذا منطقی است که بگوئیم به مقیاسی قابل ملاحظه آدم‌های ماقبل تاریخ از طریق ایجاد اصوات گوناگون با یکدیگر ارتباط داشته‌اند. اگر به تئوری‌های مبدأ سخن در انسان رجوع کنیم در میان آن‌ها یک نظریه می‌تواند ایجاد زبان و گفتار را نزد وی

مربوط به همان زمان بدانند که در بدوی‌ترین شرایط در غارها و شکفت‌ها زندگی می‌کرده است. این نظریه را تئوری فطری یا نهادی و یا بومی (Nativist) می‌نامند. (۴۳)

طرفداران این نظریه را اعتقاد بر این است که در انسان شگردی سرشتی برای فراگیری زبان (LAD) (Language Acquisition Device) وجود دارد که او را به نحوی فطری برای فراگیری زبان آماده می‌دارد و یاری می‌دهد. (۱۴۵)

این شگرد اختصاص به زبان خاصی ندارد. بلکه برای زبان‌ها ابزار اولیه را تدارک می‌کند. به همین علت هم این همه تشابه میان دستور زبان‌های مختلف وجود دارد. (۱۴۶)

تئوری دیگری نیز هست که تشکل زبان را نزد انسان سرشتی می‌داند از آن میان تئوری انوماتوپوتیک (Onomatopoeitic) که زبان را حاصل تقلید صدای حیوانات و یا حوادث طبیعت می‌داند و نظریه شگفتی (Intergectional) که آن را محصول عکس‌العمل‌های تأثیری توأم با اعجاب و خیرت به صورت یک صدا می‌شمارد و بالأخره نظریه طبیعی (Natural) که می‌گوید زبان نتیجه عکس‌العمل صوتی در برابر محرک‌های محیط زیست است. (۹۴) هر کدام از این تئوری‌ها را بنگریم می‌توانیم بگوئیم که انسان اولیه دارای شگرد فوق که در حالتی دست نخورده بوده است و احتیاج آن را براه انداخته و در رابطه با محیط زیست پرورش یافته است.

برای خوانندگان ممکن است این سؤال پیش بیاید که چرا بحث این فصل را با مطالعه زندگی انسان‌های ماقبل تاریخ از دیدگاه توانایی سخن‌گفتن آن‌ها شروع کردیم. یکی از دلایل اینست که عرفان به هر حال دانستن و یا شناختن است و کدام دانستن و شناختن هست که بتواند بدون تفکر تکون یابد و کدام تفکر است که فارغ از سخن‌گفتن و زبان باشد از آنجا که سخن اندیشه‌ای بیان شده است. عرفان بحثی آنچنان عمیق است که قلمروهای مختلف روان انسان همه را یک جا فرا می‌خواند و درگیر می‌کند. جمیع مسائل عقلانی زندگی آدمی بدو از قلمرو عواطف و احساسات گذشته و سپس به عقلانیات (Cognitive Processes) کشیده شده‌اند تا بالأخره به جنبه‌های عملی بیانجامد و این تحوّل در مورد عرفان هنوز هم جدی‌تر و پیچیده‌تر است. سخن‌گفتن و اندیشیدن از هم جدا نیستند هر دو چه در دیدگاه فردی (Ontogenic) یعنی هر فرد انسان از بدو

تولد و سال‌های بعد زندگی و چه در مورد انسان ماقبل تاریخ یعنی ولادت نوع انسان در افق آفرینش هر دو از اولین پروزات زندگی درونی و اجتماعی وی می‌باشند. تفکر ابتدائی (Rudimentary Thought) منظری دیگر از ایده‌های ذاتی (Innate Ideas) می‌باشند که قبلاً از آن سخن گفته‌ایم.

عرفان ریشه‌اش در حیات عاطفی انسان است ولی از آن رو که هر آنچه از اعماق عواطفش برمی‌خیزد به دست تعقل سپرده می‌شود و بر آن به تفکر می‌نشیند عرفان نیز لاجرم این تحوّل را دارد. عرفان معنای حقیقی‌اش یک بازینش یا بیش دوباره (Re-Cognition) است. واحدهای ساده اندیشه بینش و بازینش را به وجود می‌آورند. واحدهای ساده عناصر اندیشه گواه واحدهای ساده عناصر سخن می‌باشند.

اصطلاح (Homo Sapiens) یعنی انسانی که می‌داند در کنارش منظری دیگر از رفتار ذاتی او وجود دارد که بدان سبب انسان عارف (Homo Mysticus) گفته‌اند و نیز انسانی که فکر می‌کند و می‌گوید (Homo Loquens) منظر عرفانی بمانند مناظر دیگر زندگی انسان در انسان ماقبل تاریخ شکل ابتدائی (Primitive) خود را داشته است. بقایای این حالت و رفتارها در زندگی بومیانی که تمدن کنونی را پذیرفته‌اند و از آن حتی دوری می‌نمایند موجود و مورد مطالعه انسان‌شناسان (Anthropologists) واقع شده‌اند.

بر این شالوده اصلی آثار دیگری در یافته‌های باستان‌شناسی مورد مطالعه قرار گرفته‌اند که معلوم می‌دارد که انسان اولیه با وجود نداشتن یک زبان منظم و سایر عناصر آرایش یافته زندگی اجتماعی در این منظر که به حیات باطنی وی مربوط می‌شود از همان آغاز حالتی را ابراز می‌داشته است.

وی نقاش چیره‌دستی بوده که معبودهای خود را با ترسیم عناصر طبیعت چون خورشید و حیوانات خلق می‌نموده و لقب انسان هنرمند (Homo Artificiosus) از سوی انسان‌شناسان دریافت کرده است.

زندگی باطنی و معنوی انسان ماقبل تاریخ را محققان بررسی و در کتب و دائرةالمعارف‌ها مقالات مفصل نوشته‌اند ولی اکثراً واژه مذهب یا دین را برای حالات او به کار برده‌اند و حال آنکه در آن زمان از دین و آئین اثری نبوده است و آنچه رفتارها

و عادات مذهبی نامیده شده در حقیقت بروزات معنوی حیات انسان ماقبل تاریخ بوده که گاه در طئی آداب و رسوم و رقص‌ها و نعمات آن هم مقدماتی وجود داشته که هنوز هم در نزد بومیانی که به زندگی ابتدائی ادامه می‌دهند بقایای آن موجود است در آدابشان که در دسته‌های کوچک و بزرگ انجام می‌داده‌اند و هنوز هم می‌دهند. اولاً نشان‌کشش به سوی اجتماع را مشاهده می‌کنیم و گواه این، لقب دیگر آنان یعنی انسان اجتماعی (Homo Gregarius) است و اعتقاد به جهانی دیگر، جهان ناپیدا و غالب و پرهیت که موارد بیم (و نه ترس) و ستایش و نیایش آن نیروی غالب می‌باشد ملاحظه می‌شود.

چنین حالاتی برای روانشناسی مانند فروید (S.Freud) این عقیده را به وجود آورده که مذهب ثمرهٔ یک توهم است و در این باره کتابی تحت عنوان آینده یک توهم در جلد بیست و یکم از مجموعهٔ آثارش منتشر شده است. (۱۴۷)

در اینجا قصد ما ورود در بحث چگونگی پیروی انسان‌ها از دین (در یک مفهوم کلی) نیست ولی همین قدر می‌گوئیم که تمسک و اعتقاد به دین و یک خدا در نزد انسان به صورت مجموعهٔ غامضی از نیازهای فطری مخمّر است که البته یکی از آن‌ها نیاز به داشتن اتکاء به یک نیروی مافوق انسان و مافوق طبیعت (Suprahuman & Supranatural Power) است. مناظر گوناگون و کلی زندگی انسان که حاصل در هم تافتن شدن صفات فطری و ویژگی‌های نهادی از یک سو و آمادگی‌های روحی اوست که از سوی دیگر در تماس با محیط اجتماعی و محیط زیست پرورش یافته و اخلاق و خواها و رفتارهایی را به وجود آورده‌اند که در فصل جداگانه‌ای از آن سخن خواهیم گفت.

در این مقدمه تأکید ما بخصوص بر این است که حالات عرفانی در وجود آدمی و به دلیل اقوی در نزد انسان‌های اولیه فطری و نهادی است.

مطالعهٔ مذهب و عرفان در ادوار ماقبل تاریخ:

برای مطالعهٔ چگونگی زندگی انسان‌های ماقبل تاریخ، بخصوص در رابطه با مذهب و عرفان محققین چاره‌ای نداشتند جز:

۱. بررسی بقایای وسائل زندگی، محیط زندگی، آثار هنری و نشانه‌هایی از مراسم

ابتدائی از قبیل قربانی کردن.

۲. توسل به یک شناخت تحلیلی (Analytical) و تفسیر (Hermeneutical) در چهارچوب علوم باستان‌شناسی و انسان‌شناسی.

۳. فراهم نمودن و در کنار هم قراردادن اطلاعات و مفروضات بدست آمده.

۴. تحلیل مجدد آن مجموعه در یک دیدگاه کل‌گرا (Holistic)

۵. بالأخره ترتیب حدسیات و استنباط محققانه در باره آن‌ها.

در این بخش به گونه‌ای خلاصه می‌گوئیم جنبه‌های خاص انسان‌های ماقبل تاریخ را به ترتیب قدمت آن‌ها در ارتباط با موضوع مورد بحثمان برشماریم.

انسان توانا (Homo Habilis)

که گفته می‌شود در ۱-۲/۸ میلیون سال قبل زندگی می‌کرده است. مغز وی کوچک و در حدود ۷۰۰ گرم بوده است. یادآور می‌شویم که چنانچه قبلاً شرح دادیم رشد مغز به مقداری زیاد تابعی از غناء محیط زیست و جای زندگی انسان است و البته واضح است که در آن دوران این هر دو در حد اعلای نقصان و کاستی بودند. کوچکی مغز این انسان بیشتر زاده این عامل است. اطلاعات بیشتری در باره وی موجود نیست.

انسان با قامتی راست (Homo Erectus)

بعضی باستان‌شناسان و انسان‌شناسان را عقیده بر این است که این انسان اولین اجداد انسان کنونی هستند و در نیم تا یک میلیون سال پیش می‌زیسته‌اند آنان دارای خصوصیات زیر بوده‌اند:

۱. می‌توانسته‌اند چوب را شکسته و از آن آلانی بسازند.

۲. سنگ را می‌شکسته و از آن آلات دفاع و شکار تهیه می‌نموده‌اند حتی از آن‌ها تیرهای سنگی دو سره کشف شده است.

۳. آن‌ها غارنشین بوده‌اند و یا در پهنه‌دشت‌های باز طبیعت زندگی می‌کرده‌اند.

۴. آن‌ها اولین انسان‌هایی هستند که به آتش دست یافته بودند و با توجه به ذغال‌های یافت شده در شکفت‌های محل زندگی آن‌ها معلوم می‌شود که شکار خود را می‌پخته‌اند.

۵. در میان آن‌ها آدم‌خواری هم بوده است که به نظر می‌رسد گاهی با آداب و

مناسک (Rituals) خاص بوده است. (۵-۳۰/۱۰۳:۲۸)

در آثار یافت شده نشانی از پرورش عقلانی بدست نیامده است تا که حالات اعتقادی یا عرفانی از آن استنباط شود.

هومو اרקتوس دارای مغزی به وزن ۱۱۰۰-۱۰۰۰ گرم بوده است. در این پژوهش به وزن مغز از آن جهت اشاره می‌کنیم چون نشان داده می‌شود که به تدریج که آدم‌های ماقبل تاریخ تحوّل و رشد یافته‌اند مغزشان بزرگتر شده است در حالی که مغز میمون‌ها در همین بررسی‌ها از میلیون‌ها سال پیش پیوسته ثابت است علت آنکه مغز انسان‌ها در فواصل صدهزار سال یا بیشتر مغزشان درشت‌تر شده است به آن دلیل نیست که عناصر و ساختار آن تغییر یافته است بلکه به دلیل رشد و تحوّل ساختارهای هم‌اکنون موجود در نزد آن‌ها در تحت تأثیر غذاء روزافزون محیط زندگی آن‌ها می‌باشد نکته‌ای که باید متذکر شویم اینست که هومو اרקتوس مرده‌های خود را دفن نمی‌کردند. آثاری از قبور یا منضعات آن‌ها در هیچ جا مشاهده نشده است.

وقتی این حالات را با مراحل بعد از این تحوّل مشاهده می‌کنیم این استنتاج حاصل می‌شود که آن‌ها هیچ گونه حالتی در رابطه با زندگی بعد از مرگ نداشته‌اند.

هوموساپیانس (Homo Sapiens)

انسان با توانائی دانستن در صد هزار سال قبل زندگی کرده است. سر آرتو کایت (Sir Arthur Keith) یک متخصص تشریح اسکاتلندی بر اساس حجم مغز، نوع انسان را چنین تعریف می‌کند.

* وقتی حجم مغز به ۷۵۰ سانتی‌متر مکعب برسد صاحب آن دیگر از گروه انسان‌ها محسوب می‌شود.

* وقتی آنان توانائی ساختن ابزار و ادوات مورد احتیاج فوری خود را داشته و نیز از آن‌ها آثار پیش‌آگهی و خلاقیت در ساختن و بکاربردن آن‌ها مشاهده شد انسان‌های هوموساپیانس هستند. (۴۴/۱۰۴:۲۸)

* در بررسی‌های (Le Gros Clark W.E) هوموساپیانس حجم مغزش برابر ۱۳۵۰ سانتی‌متر مکعب بوده است و با توجه به سایر خصایص جسمانی دارای توانائی‌های

روانی بیشتری بوده است.

این انسان در فواصل ۲۵۰۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰۰ سال پیش با تحوّل‌ی سریع به شکل کنونی انسان نزدیک شده است.

در طول زمان ساختمان فک پائین و نیز دندان‌ها تغییر یافته است. فک ظریف‌تر شده و دندان‌ها کوچک‌تر و نشان می‌دهد که انسان اولیه رفته‌رفته به گیاه‌خواری و احتمالاً خوردن گوشت پخته و با قطعات کوچک عادت کرده است.

رشد مغز، تاکید می‌کنم از آن جهت اهمیت دارد که تحوّل‌ات آن البته همراه تحوّل‌ات مراکز گویائی است که امروز می‌شناسیم و اگر این مراکز و وسائل که موجب ارتباط انسان اولیه با محیط خارج می‌شده‌اند نبود بر حسب تئوری‌های حیات‌شناسی و فیزیولوژیک ممکن نبود که مغز در دوران‌های مختلف طی صدها رشد بارزی داشته باشد. این البته گویای پیشرفت ارتباط انسان اولیه بیشتر از طریق سخن و گفتار البته بسیار ابتدائی (Rudimentary) بوده است که همان‌گونه که قبلاً گفته شد نمی‌تواند فارغ از نوعی تفکر باشد. (۳۲)

بنابر نظریه تویاس (Tobias) چند عامل اهمیت تام در تحوّل و تکامل انسان دارد که می‌شود آن را چنین نوشت:

افزایش رشد مغز با در هم تافتن عناصر مغز بخصوص شبکه‌ها (Synapses) که سبب پیچیده‌تر شدن کارهای مغز می‌شود و از انسان رفتارهای غامض و دگرگون دیده می‌شود و به تدریج به نحوی پیش‌رونده مظاهر فرهنگی بروز می‌کند و گویاتر می‌گردند. (۱۴۸)

در اواخر دوران هوموساپیانس بقایای انسان دیگر در (Cro-Magnon) کرومانیون فرانسه به دست آمد که از جهات گوناگون شباهت به هوموساپیانس داشت ولی آشکارا قدری پیشرفته‌تر بود و آن را به همان نام انسان کرومانیون (Homo Cro-Magnon) یا هوموساپیانس ساریپانس (Homo Sapiens Sorpiens) نامیدند.

ما در بررسی مدارک علمی در جایی به اینکه هوموساپیانس مردگان خود را دفن می‌کرده‌اند دست نیافتیم.

هوموناندرتال (Homo Neandertal)

هوموناندرتال تفاوت‌های ساختمانی بارزی در مقایسه با هوموساپیانس داشته است. این تفاوت‌ها شامل حجم جمجمه - ساختمان دندان‌ها و منظره خلفی جمجمه است. این انسان در آخرین دوران یخبندان می‌زیسته و حتی به عقیده بعضی از محققین تا ده هزار سال قبل زندگی می‌کرده است ویژگی‌های این انسان به نحو خلاصه عبارتند از:

۱. مغز به حدّ اعلاّی رشد خود رسیده و تقریباً نزدیک به حجم کنونی جمجمه انسان است.
۲. وسائل زندگی این انسان از سنگ، چوب و استخوان تهیه می‌شده است و آن‌ها را به نحو ظریف‌تر و متناسب با کاری که از آن می‌خواسته است می‌ساخته. حتی سوزن برای دوختن پوست حیوانات از استخوان می‌ساخته و لباس‌های متناسب‌تری برای تن خود تولید می‌نموده است. (۳۲)

۳. نقاشی‌هایی که در رابطه با زندگی آنان از بازی و یا شکار در غارها مشاهده شده است که در جنوب فرانسه و شمال اسپانیا بیشتر بدست آمده است بخصوص نقاشی‌های اولیه در لاسکو (Lascaux) قابل ذکر است.

۴. در نزد انسان نئاندرتال رشد مغز به موازات رشد روانی مورد بررسی واقع شده است و این پژوهش‌ها نشان داده است که در نزد وی نوعی آگاهی از خود (Self Consciousness) حد اقل در حد خویشتن وجودی (Existential Self) و خویشتن‌گروهی (Categorical Self) وجود داشته است. این موضوع از آنجا بر ما روشن می‌شود که وی توجه خاصی به زیبایی خود داشته است و نیز زندگی اجتماعی منظم‌تری داشته است.

۵. رشد مغز که همراه رشد مرکز سخن بوده است تلویحی از وجود زبانی پیشرفته‌تر که پیش از علامت و نشان ساده‌ای بوده است و ترکیبی پیچیده‌تر داشته است می‌باشد.

۶. از یافته‌های باستان‌شناسی و انسان‌شناسی چنین برمی‌آید که انسان نئاندرتال از نوعی احساس همدردی (Compassion) برخوردار بوده است. مثلاً آدم نئاندرتال آسیب دیده‌ای را می‌بینیم که آدم نئاندرتال دیگری او را گرفته و حمایت نموده است (البته در شکفت‌ها و غارها از روی اسکلت‌های باقی‌مانده).

۷. جالب‌ترین قسمت تشریفات دفن اموات است که برای اولین بار در نزد انسان

نشاندرتال دیده شده است. آن‌ها مردگان خود را در غارها در محلی شبیه قبر که می‌کنده‌اند قرار می‌داده‌اند. در کنار آن‌ها گل، غذا و سلاح دفاع می‌گذاشته‌اند. از این مشاهدات چنین بر می‌آید که آن‌ها برای مرگ که پایان زندگی در میان آن‌ها محسوب بوده سفری تازه در پیش و دنیای جدید دیگری را متعاقب آن پیش‌بینی می‌نموده‌اند. این مشاهدات گواه رشد تدریجی حالات روحانی در نزد آنان است و طبیعتاً با حالات عرفانی بسیار ابتدائی نمی‌تواند توأم نباشد. به خاطر اهمیت این موضوع ما بخش مستقل جداگانه‌ای به آن اختصاص می‌دهیم.

زندگی پس از مرگ در نزد انسان‌های ماقبل تاریخ

اندیشه و باور به زندگی بعد از مرگ نیز مانند بسیاری دیگر از افکار و عقاید ریشه در اعماق وجود انسان دارد تا بدانجا که می‌توان قیاس نمود که این نیز یکی از خصائص فطری است که منشاء عمیق در روان انسان دارد.

در انسان ماقبل تاریخ این مطلب بیشتر متمرکز به بررسی قبور آن‌هاست بر روی هم می‌توان معتقد شد که انسان دوران پارینه سنگی (Paleolithic) میانین (۵۰۰۰۰۰-۲۰۰۰۰۰ سال قبل) که از دورترین اعقاب ما می‌باشد مردگان خود را دفن می‌کرده‌اند. به نحوی که می‌توان گودال‌هایی را کشف کرد که سنگ‌هایی درشت اسکلت‌ها را می‌پوشاند. و همه همراه با مناسکی (Rituals) که تصوّر دوام حیات را تاکید می‌کرده است بوده است. همراه مردگان اشیاء زینتی ابتدائی مانند گردن‌بندهای درشت از صدف‌های کوچک یا سنگ‌های سائیده‌شده که در دست مرده می‌گذاشتند. آنان مرده را در غارهایی که در حکم پناه‌گاهی بودند دفن می‌نمودند. جسد غالباً با خاک سرخ به رنگ سرخ درآورده می‌شده است و با چوب و سنگ جسد را با خاک می‌پوشاندند. نمونه‌هایی از این کار در عصر ما در نزد بومیانی که ترجیح می‌دهند به زندگی ابتدائی (Primitive Life) ادامه دهند دیده می‌شود. شاید این بدان مقصد باشد که مانع بازگشت مرده به سوی زندگان باشد و آن‌ها را آزار رساند.

در دوره پارینه‌سنگی نوین (Neolithic) که همزمان با انسان‌های نشاندرتال است (۱۰۰۰۰ تا ۵۰۰۰۰) سال قبل دفن مردگان موضع مطمئن‌تر و مشخص‌تر و معنی‌دارتری

است. آنان مردگان خود را در همان غارها دفن می‌کردند ولی جلو غار را چیزی شبیه دیوار می‌کشیدند. گاه نیز آرامگاه‌های مصنوعی به صورت دولمن‌ها (Dolmen) یا زیر نقب و گاهی نیز قبرهای دسته‌جمعی و حتی محفظه انفرادی ترتیب می‌داده‌اند گاهی نیز مردگان را می‌سوزانند و خاکستر آن را نگه می‌داشتند. وضعیت قرار گرفتن مرده‌ها خاص بوده است. زانوها روی سینه خم می‌شده است نمونه‌های آن در موزه‌های انسان‌شناسی دیده می‌شوند.^(۱۴۹) ضمناً به نظر بعضی از محققین می‌توان مراسم جدا کردن گوشت مردگان را حدس زد^(۱۵۰) گوشت مردگان را به کمک آهک و یا وسائل ابتدائی برنده از استخوان جدا می‌کرده‌اند. مردگان غالباً با اشیاء زینتی و بعضی اوقات با سلاح خود دفن شده‌اند در اطراف آنان آثار آتش‌دان و اجاق دیده می‌شود که نشانه مصرف غذای پخته بوده است. جمیع این مشاهدات و بررسی‌ها در ما این اندیشه را تقویت می‌نماید که:

۱. انسان ماقبل تاریخ به این باور بوده است که در وی اصل و منشائی که مستقل از جسم است وجود دارد که پس از مرگ وی باقی می‌ماند و نوعی از زندگی را ادامه می‌دهد. البته واضح است که ما در این باره جز به قبول فرضیه‌هایی نمی‌توانیم پردازیم. هرچه هست زندگی پس از مرگ همراه با ادامه احتیاج‌ها، رغبت‌ها، میل‌هایی که در زندگی اول وجود داشته می‌باشد.

۲. انسان اولیه بر این باور بوده است که شور و هیجانی که در مرده وجود دارد جنبه منفی دارد. به زبان دیگر مردگان حالت ستیزه‌جویی نسبت به زندگی دارند. از همین جا اعتقاد به شبخ‌ها و کابوس‌ها سرچشمه می‌گیرد و مراسمی که در طی آن کوشش می‌شود این اشباح رانده شوند که هنوز هم در میان قبائل با زندگی بدوی وجود دارد. تا بدانجا که به عقیده بعضی از محققین در تصور انسان ماقبل تاریخ قبرها برای مردگان پناه‌گاهی نبودند بلکه حکم زندانی را داشتند.

زندگی پس از مرگ در نزد انسان‌های ابتدائی کنونی

بحث در باره زندگی پس از مرگ در نزد انسان‌های ابتدائی کنونی این فایده را دارد که ارتباط حالات، رفتارها، مراسم و باورهایشان را در رابطه با انسان‌های ماقبل تاریخ که

تنها از طریق فرضیه‌ها (Hypotheses) و بر پایه یافته و مشاهدات باقی‌مانده‌های زندگی آنان به‌دست آورده شده مورد بررسی قرارگیرند و در یک تفسیر و مقایسه بر دانش کنونی در این مورد بیافزاییم و از این راه در اعماق تاریخ بشر به تمایلات و باورهای او در ارتباط با اصل و مبدأ مافوق هستی مادی که خود از مواضع اصلی عرفان است پی می‌بریم. در زمان ما و در برابر چشمان ما انسان‌هایی هستند که در شرایط ابتدائی زندگی می‌کنند و به هیچ‌وجه حاضر نیستند آن را ترک کنند.

در مورد مرگ مقایسه تن گرم، تنفس و حرکت که جای خود را به سردی و عدم تنفس، عدم تحرک می‌دهد به وی امکان می‌دهد که چنین تحلیل کند که آدمی در زندگی پس از مرگ حالت تصویر زنده او را دارد در یک آب زلال که علی‌رغم موجود بودن هستی مادی ندارد. در تصور آنان گاه آنچه از وی جدائی می‌پذیرد تا تن او به سردی گراید حالت یک بخار را دارد که با شبحی بزرگتر یا کوچکتر از تن، از آن جدا می‌شود. همین تصویر و تصور خود گواه وجود اندیشه قبول یک روان و یا روح است. حتی قبول و اعتقاد به دو مبدأ اولیه یکی آنکه باید با مراسم (Rituals) آن را همراهی کرد و دیگری که باقی و پنهان می‌ماند تا باز گردد (یک تناسخ در مفهوم ابتدائی).

این روان یا روح می‌تواند سخن بگوید بیاندیشد، بخواند، شور و هیجان داشته باشد سردش باشد یا گرمش، گرسنه باشد یا تشنه، رنج ببرد و یا لذت احساس کند. سخن کوتاه‌ها برای انسان ابتدائی میان موجود زنده و مرده تنها یک تفاوت درجه از جهت چگالی و تراکم مادی وجود دارد. به همین خاطر آن که مرده است همان نیازهایی را دارد که زنده‌ها دارند. از جهت احساسات نیز انسان‌های اولیه دارای احساسات متناقض هستند. گاهی احساسات مرده‌ها هم آهنگ و خیرخواه زندگان است و زمانی برعکس بدخواه آن‌ها و بسیاری از اوقات این بدخواهی راجع می‌شود به گونه‌ای که آن انسان اولیه مرده است، خودکشی، کشته‌شدن، حوادث و مورد بدرفتاری واقع‌شدن. نذرها و قربانی‌ها هم در میان آن‌ها برای تحکیم و تقویت احساسات مثبت است و برای آرامش بخشیدن و تغییر جهت‌دادن به احساسات بدخواهانه مردگان روابط متوقی و زندگان نیز در نزد آنان مشخص مراحل است: در مرحله اول آنان به دنیای زندگان نزدیک هستند

و در افکار و رویاها و خواب‌های آنها می‌آیند و سپس به تدریج دور می‌شوند و به دنیای اشباح می‌پیوندند، بر روی هم می‌توانیم این گفتمان را چنین خلاصه کنیم:

۱. از آغاز تاریخ بشر و زندگی ماقبل تاریخ این اعتقاد همواره وجود دارد که بعد از مرگ زندگی دیگری موجود است.

۲. بسیاری از ویژگی‌های این حیات مادی به صورت مجازات و مکافات وجود دارد.
۳. احساس باطنی به صورت یک باور که دنیای بعد در حقیقت معرف یک عکس‌العمل حیاتی (Vital Reaction) است که آن احساس عدم و فقدان و ناپدیدشدن را به کلی از بین می‌برد.

ذهنیت انسان‌های ابتدائی

جمع‌آوری اسناد و مدارک حاصل تجربیات و مشاهدات به محققینی چون: (Lucien Levy-Bruhl) اجازه داد که فرضیه‌ای را در باب ذهنیت و روحیه انسان‌هایی که زندگی ابتدائی دارند (Primitive People) بنیان نهد. وی انسان اولیه را این چنین تصویر و مجسم می‌سازد در زمانی که انسان ابتدائی در مرحله پیش‌خردی و ماقبل منطق (Prelogical) است حالتی عرفانی (Mystical) دارد و به نیروهای پنهانی سخت باور دارد. (۱۵۱)

این محقق اندکی بعد تغییر عقیده داد و در این تئوری اصلاحاتی به وجود آورد. وی نوشت "حالات عرفانی در نزد همه کس وجود دارد ولی در نزد انسان‌های ابتدائی آشکارتر است" (۱۵۲)

هاینس ورنر (Heinz Weiner) نظریه (Levy Bruhl) را تأیید نمود و مراحل رشد فکر و احساس را در نزد انسان‌های ابتدائی با کودک انسان از آغاز تولد مورد مقایسه قرار داد و روابط میان آن دو را بررسی نمود. (۱۵۳)

کارهای تحقیقی دیگر نشان داده است که انسان‌های ابتدائی دارای همان توانائی انسان متمدن در بدست‌گرفتن ابتکار آنچه از لحاظ عقلانی با آنان آموزش داده شده است می‌باشند.

در مقایسه انسان اولیه و آنان که در حال حاضر در شرایط زندگی اولیه بسر می‌برند

این حقیقت را باید در نظر داشت که آنان از مغزی با همان ساختار مغز انسان متممّن برخوردارند ولی این مغز بکار نرفته است و به همین سبب در مقایسه با مغز انسان متممّن از جهت غناء در شبکه‌های داخل مغز (Synaptic Reachness) در مرتبه پائین‌تری قرار دارند ولی به هر حال بالقوه دارای آمادگی دارا شدن غناء شبکه‌ای می‌باشند. در مقایسه مغز آنان با مغز کودک نیز نکته دیگری باید منظور شود و آن اینست که مغز آنان به هر حال از جهت کلی به مرحله نهائی رشد خود رسیده در حالی که مغز کودک هنوز راه دوری را دارد تا به آن مرحله برسد.

مشابهت‌های آن‌ها باهم معلول آنست که در ساختار مغز کودک و مغز انسان ابتدائی هر دو حالت نقصان شبکه مغزی حکم فرماست. (Pauci Synaptic Structure) که در یکی به علت محدودیت تجربیات و آموزش (انسان ابتدائی) و دیگری به سبب نبودن فرصت و وقت لازم (در نزد کودک) است. تجربیات و آموختن سبب تشکیل شبکه‌های جدید در مغز می‌شود. به همین علت مغز یک روستائی در مقایسه با مغز یک شهری بخصوص شهری آکادمیک به ترتیب نشان‌دهنده یک نوع نقصان ساختارهای شبکه‌ای در یک روستائی (Pauci Synaptic Structure) است و یا غناء آن‌ها در یک انسان شهری خواهد بود. (۱۵۴)

ذهنیت انسان نئاندرتال

این عنوان در دو دیدگاه دارای اهمیت و شایسته توجه کامل می‌باشد. دیدگاه اول بررسی درست و دقیق در ذهنیت و روحیه انسان نئاندرتال که البته موضوع اصلی این فصل است دیدگاه دوم بررسی وجود خود همین ذهنیت و روحیه انسان‌های متممّن زمان حاضر. به عبارت دیگر مطالعه‌ایست از بقایای حالات روانی ابتدائی و انسان‌های ماقبل تاریخ در نزد انسان امروز.

اسگود (Ch.E.Osgood) در بررسی بعضی تحرک‌ها و پویائی‌های فکری و عقلانی در نزد انسان کنونی حالاتی را یافت که آن را ذهنیت نئاندرتال نامید. از آن جهت که بسیار ابتدائی و به گونه تعبیری (Hermeneutic) شباهت به اندیشه نزد انسان نئاندرتال دارد (۱۵۵) آنچه بسیار جالب توجه است اینست که این حالات فرایندی عمومی

(Universal) است یعنی در نزد همه انسان‌ها کم و بیش مشاهده می‌شود این بدان معنی است که بدین‌سان در روان‌نسل‌های حاضر بقایائی از آن ذهنیات و روحیات وجود دارد. یکی از این حالات روانی ابتدائی خوش‌بینی کورکورانه (Blind Optimism) است (۱۵۶) و این بدان معنی است که وقتی تقریری به صورت مثبت و تائیدی بیان می‌شود آسان‌تر مفهوم و مقبول می‌گردد. وقتی تقریری حاوی مطلبی منفی یا تردیدآمیز است کمتر در ذهن شکل می‌گیرد و کندتر مورد قبول واقع می‌شود. تقریرات مثبت و تائیدی را می‌گویند دارای هم‌خوانی و تجانس (Congruence) می‌باشند بدین‌سان فرایند منطقی روان‌اجداد اولیه‌ی ما (Primitive Psychologic Dynamics) جهانی و فراگیر است به نحوی که هم نزد انسان‌های نئاندرتال موجود بود و هم در نزد انسان‌های جهان کنونی این موضوع در روابط اجتماعی در سطوح مختلف یعنی میان دو تن یا در یک جامعه و یک کشور و یک فرهنگ و حتی در روابط بین‌المللی موجود و نقشی دارد در نشست‌های سازمان ملل متحد، در سخنرانی‌های طرف‌های متقابل و متضاد این کیفیت را می‌توان مشاهده نمود. (۱۵۷)

خوش‌بینی کورکورانه که در اصطلاح آن را (Pollyannaism) هم می‌گویند حالتی است که حتی شخص علی‌رغم وضوح جنبه‌های مخالف بر باور در خطای خود باقی می‌ماند. هرچه هست این گواه دست‌نخوردگی روح انسان اولیه است که به گفته ژان لاک یک ورق سفید (Folia Rasa) است که هرچه روی آن بنویسند نقش می‌شود و پاک‌کردن آن هم آسان نیست. اگر نیک بنگریم این وضعیت با تعصب تفاوت بارزی دارد در حالی که البته می‌تواند فرایند تعصب را تغذیه کند. این عقیده ژان لاک را حضرت عبدالبهاء در مورد کودک تائید فرموده‌اند. (۶۶، ۹۱، ۴۸، ۷۱، ۷۳) انسان‌های اولیه هم معترف دوران کودکی آفرینش انسان می‌باشند که حالانشان ولو بسیار اندک به صورت ته‌نشین (Residue) به نسل‌های آتی منتقل شده است و پایه‌های تئوری اس‌گود (Osgood) را فراهم نموده‌اند. انسان نئاندرتال کودکان تاریخ انسان می‌باشند زیرا کودکی تنها به سن نیست. زمانی که بشریت در رحم عالم وجود در حال پرورش بود و می‌رفت که در دنیای با شرایط بدوی ولادت یابد کودکی بود و نسل‌های بعد معترف رشد این

کودک بودند تا زمانی که به مرحله بلوغ برسند. در مورد نظریه ژان لاک یک تبصره کوچک لازم است و آن اینست که وقتی می‌گوئیم (Folisa Rasa) ممکن است چنان بنماید که آن صفحه خنثی یا غیر فعال است و حال آنکه چنین نیست این صفحه به هر حال زنده و فعال است و بروز عکس‌العمل حتی در وی جنبه‌ی غریزی دارد. از طرف دیگر آن‌بخش از این صفحه سفید که اتفاقاً قسمت مهم آن را به وجود می‌آورد یعنی بخش فطری (Inherent) ما می‌دانیم که در آن شر نیست (نقل به معنی ۱۸۳:۲) بدین‌سان ما خوش‌بینی کورکورانه تئوری‌س‌گود را با مشارکت بخش روحانی و فطری روح آدمی که چه در انسان اولیه و چه در انسان متمدن امروز به هر حال وجود دارد خوش‌بینی فطری روحانی (Spiritual Inherent Optimism) می‌نامیم که پاک و بی‌رنگ است و معرف‌گرایش فطری انسان به خیر است. لهذا می‌توان گفت این پاکی و بی‌رنگی‌گرایش انسان اولیه به خیر و نیکی یکی از علل‌گرایش او به حالات عرفانی است. مع‌الاسف هم در طول تاریخ و تحولات جامعه انسانی و هم در تاریخچه زندگی یک فرد به تدریج بال‌های مرغ روح او به آلودگی‌های این جهان پرآب و رنگ آرایش یافت و آنچنان از عرفان و حقیقت و خداوند دور شده است که به آنجا رسید که به چشم سر و به بصیرت می‌بینیم. این خوش‌بینی روحانی فطری در جریان تحولات عرفان انسان بروز می‌کند. چنانچه حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند: "مسافران حدیقه عرفان چون آخر را در اول بینند لهذا در جنگ صلح و در قهر آشتی ملاحظه کنند..." (۱۷:۲/۲۸۰) و باز می‌فرمایند: "... در این وادی نسایم استغناى الهی را بیند که از بیدای روح می‌وزد و حجاب‌های فقر را می‌سوزد... از حزن به سرور آید و از غم به فرح راجع شود قبض و انقباض را به بسط و انبساط تبدیل نماید." (۱۷:۲/۲۸۹)

سخن آخر (Epilogue)

در این سخن آخر بار دیگر با اتکاء به بیانات مبارکه می‌کوشیم مسئله نهادینه‌بودن حالات عرفانی را در زندگی انسان از همان نخستین روزهای آفرینش وی روشن کنیم البته آغازی که برای آن آغازی نیست. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "انسان در بدو وجود در رحم کره ارض مانند نطفه در رحم مادر به تدریج نشو و نما نموده و از

صورتی به صورتی انتقال کرده و از حیاتی به حیاتی تا آنکه به این جمال و کمال و قوی و ارکان جلوه نموده در بدایت یقین است به این حلاوت و ظرافت و لطافت نبوده است بلکه به تدریج به این هیأت و شمایل و حسن و ملاحظت رسیده است مثل نطفه انسان در رحم مادر. شبهه‌ای نیست که نطفه بشر یک دفعه این صورت نیافته و مظهر فتبارک‌الله احسن‌الخالقین نگشته لهذا به تدریج حالات متنوعه پیدا نموده و هیأت‌های مختلفه یافته تا اینکه به این شمایل و جمال و کمال و لطافت و حلاوت جلوه نموده... به همچنین در بدو وجود انسان در این کره ارض از بدایت تا به این هیئت و شمایل و حالت رسیده لابد مدتی طول کشیده درجاتی طی کرده تا به این حالت رسیده ولی از بدو وجودش نوع ممتاز بوده است، مثل اینکه نطفه انسان در رحم مادر در بدایت به هیأت عجیبی بوده این هیکل از ترکیبی به ترکیبی از حیاتی به حیاتی از صورتی به صورتی انتقال نموده است تا نطفه در نهایت جمال و کمال جلوه نموده است. اما همان وقتی که در رحم مادر به هیأت عجیبی به کلی غیر از این شکل و شمایل بوده است نطفه نوع ممتاز بوده است نه نطفه حیوان و نوعیش و ماهیتش ابداً تغییر نکرده پس بر فرض اینکه اعضای اثری موجود و محقق گردد دلیل بر عدم استقلال و اصالت نوع نیست نهایتش اینست که هیأت و شمائل و اعضای انسان ترقی نموده است ولی باز نوع ممتاز بوده انسان بوده نه حیوان. (۲:۱۲۹، ۳۰)

و نیز می‌فرمایند: فرض کنیم که وقتی بعضی از حیوانات حتی انسان عضوی داشتند که حال زائل گشته این برهان کافی بر تغییر و ترقی نوع نیست زیرا انسان از بدایت انعقاد نطفه تا به درجه بلوغ رسد به هیأت و اشکال متنوعه در آید. (۲:۱۳۷)

با توجه به رهنمون‌های فوق از خلال بیانات حضرت عبدالبهاء اکنون به تعمق می‌نشینیم. به نظر محققین تحولات در نزد انسان به صورت جهش‌های سه گانه صورت پذیرفته است. (۱۵۸)

۱. جهش اول در شکل ساختمان وجودی انسان است (Mutation Morphologique)
۲. جهش اجتماعی (Mutation Sociale) که در طی آن سخن تشکّل یافته است که عقیده بر این است که انسان کروماتیون در این مرحله جهش قرار داشته است.

۳. جهش رفتاری (Mutation Comportamentale) که همراه با ساختن ابزار و نیز توأم با حالات سحر و افسونی که نشان‌دهندهٔ جانانه‌ای است از گرایش به پرستش خدا و توجّهی است به آنچه مبدأ مذهب خوانده شد. هنر و مظاهر اجتماعی بیشتر در این جهش تحقّق یافته است. و این تحولات هم‌زمان با دوران انسان نئاندرتال می‌باشد.

چنین معلوم می‌شود همانگونه که حضرت عبدالبهاء فرموده‌اند، رشد انسان در طول تاریخ شبیه رشد او در رحم مادر و مراحل بعد از ولادت است. وقتی در زندگی انسان نئاندرتال به مشاهده و تفکر می‌پردازیم که فی‌المثل توجّه به زیور و زیبایی چه در خود و چه در محیط دارد تأیید می‌شود که خویشتن وجودی که در انسان در عصر کنونی بین ۲۴-۱۶ ماهگی حاصل می‌شود و کودک خود را به عنوان موجود مستقل بازشناسی می‌نماید در انسان اولیه نیز چنین شده است.

وجود اجتماعات انسانی به صورت خانواده و احیاناً رفتارهایی که دالّ بر نوع‌پروری است شروع شکوفائی حالات اخلاقی - روحانی را تأکید می‌کند. در بارهٔ منشاء حالات سحرآمیز در نزد انسان نئاندرتال تعبیرات مختلف است. بعضی آن را حاصل ترس می‌دانند و گروهی دیگر مانند دورخایم (E. Durkheim) منشاء آن را اجتماعی تصوّر می‌کنند^(۱۵۹) و محققین دیگر چون (M. Pradines) با این نظرات موافق نیستند و بیشتر آن‌ها را ذاتی و فطری محسوب می‌دارند و بالأخره باز هم کسانی دیگر چون (Frazer) محصول تداعی معانی می‌دانند.^(۲۸:۵۸) موریس پرادین با نظر فرازر (Frazer) موافق نیست و می‌گوید حیوان با وجودی که از توانائی تداعی معانی (Association of Ideas) به نحو غریزی برخوردار است معذالک نزد وی حالت و رفتار سحرآمیز که گواه پیش‌رفتاری مقدّماتی (Comportement Primitive) در رابطه با مذهب باشد مشاهده نمی‌شود^(۴۴:۱) این همه مربوط می‌شود به یک کشش باطنی - روحانی (Spiritual Affinity) بر روی هم می‌توان گفت انسان‌های اولیه حالات روحانی را بالقوه (Potentially) داشته‌اند. البته همان‌گونه که سال‌ها باید بگذرد تا در کودک حالات روحانی عرفانی بروز نماید در نزد انسان‌های اولیه نیز گذشت هزاران سال لازم می‌بود تا آشکار شود کشش وی را به این حالات تا درجه فناء فی‌الله بتوان مشاهده نمود.

فصل ششم

عرفان در آئین‌های آریائی

مقدمه:

واژه آریا به معنی دوست، باوفا و نجیب است. این عنوان به قومی داده شده است که در عهد کهن در آسیای مرکزی زندگی می‌کردند و به تدریج به دنبال بهتر ساختن زندگی هر گروه به سوئی روان شدند. عده‌ای به هندوستان و عده‌ای دیگر به افغانستان و ایران، کشورهای آسیای میانه مانند ترکیه کنونی و قفقازیه رفتند و عده‌ای هم راه دورتری را پیش گرفتند و به اروپای مرکزی رسیدند. حضرت عبدالبهاء این موضوع را در سفرنامه تشریح فرموده‌اند که آنان سپس از هندوستان پایه‌های تمدن اولیه را نهادند.

(۲۴۷/۲ و ۲۳۷/۱:۹۳)

بنابر این هندوان، افغان‌ها، ایرانیان، ترکان، قفقازها و سپس ژرمن‌ها و ساکسن (Saxons)ها از انشعابات مختلف این قوم می‌باشند بعضی اسلاوها را نیز شعبه‌ای از آریائی‌ها می‌دانند. آنچه مربوط به چین و ژاپن و سایر اقوام آسیای شرقی و جنوب شرق آسیا می‌شود منشاء قومیشان درست روشن نیست. ولی از آنجا که آئین‌های آریائی به وجه اخصّ مانند هندوئیسم و بودیسم در این سرزمین‌ها نفوذ نموده‌اند و اگر آئین در مفهوم دینی از جانب خداوند را به وجود نیاوردند ولی تعالیم اخلاقی آنها از چنان لطافتی برخوردار است که می‌توان آنها را در فصل آئین‌های آریائی مذکور داشت آنچه در این فصل به شرح آن می‌پردازیم منحصراً منظر عرفانی این آئین‌هاست آن هم به اختصار، محققین و مورّخین متعدّد در این باره کتب و تألیفاتی را عرضه نموده‌اند که خوانندگان به آنها می‌توانند مراجعه فرمایند.

آئین هندوئیسم (Hinduism)

آغاز تاریخ هندوئیسم به چهار هزار سال قبل باز می‌گردد. زمان این گروه از آریائی‌ها

سانسکریت و در بخش وسیعی از آسیای مرکزی زندگی می‌کردند. آنان در آن عهد کهن در اطراف دریای وسیعی که آنجا بود به ماهیگیری و کشاورزی بسیار ابتدائی مشغول بودند. خشک شدن تدریجی آن دریا آنان را به مهاجرت واداشت و چنانچه در مقدمه بیان کردیم در نقاط مختلف کره زمین سکنی گزیدند. عده‌ای نیز به هند رفتند و آئین هندوئیسم در میان این دسته پا گرفت.

در آئین هندوئیسم ظاهراً خدایان متعدّد وجود دارد. ایندرا (Indra) خدای رویدادهای محیط زیست، آگنی (Agni) خدای آتش، سوریا (Surya) خدای نور، وارونا (Varouna) خدای آسمان، سوما (Souma) خدای ماه، یاما (Yama) خدای مرگ و میترا (Mitra) خدای آفتاب می‌باشد. ولی در حقیقت جمیع این خدایان به یک اصل و مبدأ منتهی می‌شوند و همه از آن منشاء می‌گیرند. آن مبدأ را پراهابراهما (Prahabrahma) یعنی غیب‌الغیوب می‌نامند. بنابر این آئین هندو در واقع یک آئین یکتاپرستی است. در آئین هندو تثلیث وجود دارد که عبارتند از براهما (Brahama) (خالق و آفریدگار) ویشنو (Vishnu) حافظ آفرینش و شیوا (Shiva) که خدای مرگ است.

در آئین هندو خداوند دو منظر دارد: یکی "نرگن" یعنی خداوند مقدّس از هر وصف است و عالم وجود در برابر او در حکم عدم است و دیگری "سوگن" که نمودار مشیّت و جبروت و عظمت او در خلق عالم وجود است. روح مطلق جهان براهما (Brahama) است که ذات آن ناشناختنی است و جهان سراسر وهم و پنداری بیش نیست و از این جهت شباهت بسیاری به ایده‌آلیسم مطلق (Absolute Idealism) دارد. این را به مایا (Maya) تعبیر می‌کنند که معنایش فریب و وهم است.

بنابر این برای تقرّب به براهما لازم است این هستی موهوم انکار شود و نتیجه چنین اعتقادی و تحقق آن تحمّل ریاضات شاقه را الزام می‌کند. عرفان هندوئیسم از همین جا سرچشمه می‌گیرد. متذکّر می‌شویم که آئین هندو به تناسخ که آن را کارما (Karma) می‌نامند اعتقاد دارد. لهذا این سؤال پیش می‌آید که اگر این دنیا سراسر وهم و پندار و فریب است حکمت و فایده تناسخ یعنی بازگشت به این دنیا چیست؟

آئین هندو کتب مقدّسه دارد که مهمترین آنها ریگ‌ودا (Rigveda) است که شامل

ادعیه (Mantra) است. این قدیمی ترین کتاب هندوئیسم است (۲۰۰۰ سال قبل از میلاد). کتب دیگر بر اساس همان "ریگ ودا" ولی به اشکال مختلف تنظیم و تألیف شده است. گاه شعر و زمانی نثر می‌باشند و عبارتند از ساماودا (Sama-Veda) و یاجورودا (Yagur-Veda). مجموعه‌ای از آن‌ها تهیه شده است که اوپانیشاد (Upanishad) نام دارد و جمع آن‌ها را قانون ودا (Vedic Canon) می‌نامند.

کتاب بهاگوادگیتا که معنایش نعمات الهی است کریشنا تألیف نموده است و بالأخره کتاب مهابراتا (Mhabrata) کتاب مذهبی قانون مشابه قرآن و انجیل برای مسلمانان و مسیحیان است.

در باب چهارم بهاگوادگیتا چنین آمده است: "وقتی که بنیاد دین سست می‌شود و تعالیمش دگرگون می‌گردد من در جامعه انسانی ظاهر می‌شوم و مرتبی عالم انسانی هستم تا بی دینی را زایل نموده اساس دین را استوار سازم. (۱۰۰:۶۶)

فرایند عرفان در آئین هندو:

فصل چهارم از کتاب بهاگوادگیتا که عنوانش دانش والا است حاوی مجموعه تعالیم عرفانی آئین هندوست. شناخت روح و شناخت خداوند و نیل به درک روابط آن دو تطهیرکننده و رهائی‌بخش است. این شناخت که نتیجه زهد و عبادت خالص (کارما-یوگا) می‌باشد در فصل پنجم همین کتاب تشریح شده است. انسان فرزانه از نتایج و ثمرات عبادت و زهد خود پاداشی نمی‌خواهد و به آتش دانش والا پاک می‌گردد و به صلح و آرامش و انقطاع و شکیانی و به صورت روحانی دست می‌یابد. این همان کارما-یوگا است. در فصل ششم که عنوانش دهیانا - یوگا است حاوی نوعی تمرینات و ریاضات جسمانی است که ذهن و حواس را به کنترل درمی‌آورد و توجه را به روح متعال (پاراماتما) یا شکل مبارک خداوند که در قلب موجودات جای دارد ثابت و متمرکز می‌نماید. در فصل هفتم که عنوانش شناخت مطلق است خداوند یا حقیقت متعال که علت‌العلل و نیروی نگاه‌دارنده جمیع پدیده‌های جسمانی و روحانی است مورد بحث قرار گرفته است. ارواحی که طریق این شناخت را پیموده‌اند با عشق و بندگی سر اطاعت کامل در برابر خداوند فرود می‌آورند و ره تسلیم می‌سپزند. در فصل ششم وصول به این

شناخت مطلق و خدای متعال تشریح شده است. انسانی که سراسر زندگی‌اش تا لحظه مرگ با یاد و ذکر خداوند با حالت عشق و اطاعت طی شده است به عوالم برتر از عالم مادی دست می‌یابد. (۱۶۰)

گونه‌های عرفان در آئین هندو:

عرفان در آئین هندو به وحدت یا تمایل به وحدت قلب و روح یا چیزی برتر از آن تعبیر و تعریف می‌شود. این فرایند به عقیده هندوان، به عنوان یک اصل در جهان انتشار و نفوذ دارد و این نشانه‌ای از خداوند است. عرفان در آئین هندو در دیدگاه یک سیستم دارای دو قطب است. از یک قطب ما شاهد هویت‌یافتن خویشتن و اتحاد قلب فرد با برهمن (Brahman) هستیم که اصلی از مکتب ودانتا (Vedanta) از فلسفه هندی است و قطب دیگر نیایش خداوند است. گونه‌های عرفان در آئین هندو عبارتند از:

۱. عرفان - قربانی همراه با آداب خاص.

۲. عرفان اوپانیشادی که بر پایه روابط انسان و جهان استوار است.
۳. یوگا که همراه با انضباطی جسمانی و روحانی است که خود اشکال مختلف دارد که قدیمی‌ترین آن یوگامیوترا پتانجالی است. بر طبق عرفان یوگائی اتحاد با خداوند از طریق کنترل جسم و روح هر دو میسر می‌شود.

یوگا خود انواع دارد:

* یوگا کلاسیک (Classical Yoga)

* یوگای چندشکلی (Multiform Yoga)

ریاضت و انکار خویشتن:

از آنجا که وجود انسان متشکل از روح و نفس و جسم است مسئله ریاضت عبارت از مجموعه‌ی تمریناتی است که جسم را تحت اراده و نفوذ نفس و نفس را به زیر فرمان روح در می‌آورد. ریاضت مفهومی است با طیف وسیع که از یک امتناع و خودداری و اجتناب از بدی و اعمال ناپسند در تحت تأثیر افکار، امیال و هوئی‌های نفسانی معمولی شروع می‌شود تا انکار کامل خویشتن (Self Denial) در آئین هندو روح حالت دریائی را دارد که فرد با عبادت و تمرین می‌کوشد خود را در آن دریا مغروق سازد، که تمام

احساسات و تمایلات و خواهش‌ها فراموش شوند. در این راه در آئین هندو بسیار ریاضات شاقه را بر خود تحمیل نموده‌اند: از قبیل سال‌های سال بسر بردن در کنج خلوتی و یا در بیشه و جنگلی و گروهی مطلقاً از حرف زدن امتناع می‌نمایند و سکوت محض اختیار می‌کنند، دیگران در آفتاب ایستاده و اطرافشان را آتش روشن می‌کنند تا رنج گرما را بر خود تحمّل کنند. بعضی بر تخت‌هایی که بر آن میخ کوبیده شده است می‌خوابند و یا در قلل و کوه‌ها بدون لباس کافی زندگی می‌نمایند و تصوّر می‌کنند به این ترتیب با تحمیل درد و رنج به جسم روح را پاک می‌نمایند و سبب ارتقاء آن می‌شوند. (۱۰۰:۶۱)

در واقع این نوع تمرینات به نظر نوعی مازوشیسم (Masochism) است که می‌تواند کم‌کم به حالات بیماری‌های روحی آشکار بیانجامد (۱۶۱:۲/۵۴۲) ریاضات در سایر مذاهب و مشارب به اشکال مختلف فی‌المثل یوگا در آئین بودا است به شکل دیگر در آئین جین (Jain) ملاحظه می‌شود. اشکال دیگر در آئین‌های سامی و نیز در آئین‌های چند خدائی یونان قبل از میلاد وجود داشته است.

عرفان در آئین زردتشت

آئین زردتشت از سرزمین ما برخاسته است ولی ما از آن کمتر می‌دانیم اینست که بجاست اندکی بیشتر از آن بگوئیم.

حضرت زرتشت که بود؟

زردشت را زرتشت هم گفته‌اند. نام پدر زردشت پورشسب و نام مادرش دغدو و از خاندان اشراف و از نژاد فریدون فرزند آبتین بود. در مورد تاریخ ولادت حضرت زردتشت اختلاف بسیار است بعضی آن را هشت هزار سال قبل و بعضی چون پلوتارک آن را پنج هزار سال قبل از جنگ ترویا (دوهزار سال قبل از میلاد) نوشته‌اند. در آثار زردشتی ولادت حضرت زردشت ۶۶۰ سال قبل از میلاد مسیح نوشته شده است. در محل ولادت وی نیز اختلاف است ولی در آثار زردشتی آن را ارومیه آذربایجان ذکر کرده‌اند (۱۰۰:۴) گفته‌اند که فیثاغورث نیز به ایران سفر نمود و شاگرد زردشت بوده است. (۱۶۲)

حضرت زردشت در سن بیست‌سالگی گوشه‌نشینی اختیار نمود و در سی‌سالگی در

بالای کوه سیلان کنار دریاچه ارومیه به مقام وحی و رسالت برانگیخته شد و مردم را به پرستش آفریدگار واحد به نام اهورامزدا دعوت نمود. مدت ده سال به امتحانات شدیده گرفتار شد تا آنکه در سی سالگی به وحی الهی به وسیله فرشته اندیشه پاک (وهومنو) مفتخر و به آستان اهورامزدا راهنمایی شد و مأمور راهنمایی مردمان گردید.

اولین کسی که به حضرت زردشت ایمان آورد "میدیوماه" فرزند آراست پسر عموی حضرت زردشت بود (۱۰۰:۶) و تا ده سال جز وی کسی به حضرت زردشت نگرید (۱۶۳:۴/۶) حضرت زردشت به اراضی مقدسه نیز سفر نمود. (۱۶۴:۱۶۳)

گشتاسب پادشاه کیان به کیش زردشت گروید و خانواده او همگی به حضرت زردشت مؤمن شدند. ارجاسب پادشاه توران از این قضیه خشمگین شد و به گشتاسب نامه نوشت که از کیش زردشتی دست بردارد و چون گشتاسب چنین نکرد میان آن دو جنگ در گرفت و چون در مرحله اول جنگ ارجاسب پیروز شد حضرت زردشت را در سن ۷۷ سالگی با ۷۰ تن از مریدان در آتشکده بلخ شهید نمودند (تقریباً در ۵۸۳ سال قبل از میلاد).

حضرت عبدالبهاء در باره حضرت زردشت فرمودند: "هو الله از جمله مظاهر مقدسه الهیه حضرت زردشت بود نبوت حضرت مثل آفتاب واضح و روشن است برهانش ساطع است و دلیلش لائح و حجّتش قاطع. حضرت زردشت وقتی ظاهر شد که ایران ویران بود و اهل ایران در نهایت خذلان... در چنین وقتی حضرت زردشت ظاهر شد ایران را روشن کرد و اهالی ایران را بیدار و هوشیار فرمود... تعالیم حضرت زردشت واضح است که تعالیم آسمانی است و نصائح و وصایای حضرت زردشت واضح است که الهی است اگر حضرت زردشت ظاهر نمی شد ایران محو و نابود شده بود. اگر تعالیم حضرت زردشت نبود ایرانیان به کلی بی نام و نشان شده بودند از فضائل عالم انسانی به کلی محروم می گشتند و از فیوضات ربّانیه به کلی محجوب ولی آن کوکب نورانی افق ایران را روشن کرد عالم اخلاق را تعدیل فرمود و ایرانیان را به تربیت الهی تربیت کرد..." (۱:۳/۵۰)

از جهت عرفانی آنچه در نزد عارفان قبل از زردشت و یا هم زمان او بدان معتقد و

عامل بودند با آئین زردشت آشکارا متفاوت است و با آداب و رسوم هندوان بوداییان و یهودیان و حتی بعد از آن نزد صوفیان است تفاوت کلی دارد. در این آئین جهان با خوش بینی تلقی می شود. کوشش و فعالیت برای آبادانی، ازدیاد ثروت و وسائل آسایش و لذت مورد توجه قرار گرفته است. (۱۶۲)

بر خلاف بعضی از عقائد که در برخی از ادیان مردم را به گوشه نشینی و عدم جنبش و جوشش ترغیب نموده و عزلت و ریاضات را وسیله تقرب به حق می دانند در آئین زردشت به کار و فعالیت و شادی و سرور مردم را دعوت می کند.

در اوستا سستی و تنبلی مورد نکوهش قرار گرفته و برعکس کار و کوشش عامل وصول به مدارج روحانی و حیات جاودانی دانسته شده است... بدیهی است که این کار و کوشش باید از قواعد اخلاقی که به تاکید در آئین زردشت پیروان به آن تعلیم شده اند پیروی نماید. در آئین زردشت خوشی و شادی موجب خشنودی خداوند و کسب فیض و برکت از جانب امشاسپندان (فرشتگان درجه اول) است. متذکر می شویم که آذرکیوان از پیشوایان آئین زردشت اهل استخر فارس و معاشر میر فندرسکی بود به هندوستان رفت و رفته رفته فرقه ای را در جامعه زردشتی برپا کرد و عقاید او با تصوف اسلامی و تزهد بودائی نزدیک است. (۱۶۲)

نکته ای دیگری که یادآوریش لازم به نظر می رسد اینست که خود حضرت زردشت چنانچه قبلاً ذکر شد در سن بیست سالگی گوشه نشینی اختیار نمود تا آنکه ده سال بعد به پیامبری برانگیخته شد.

راه نجات در اوستا در راستی است. بهشت جهان پاک و راستی می باشد و دوزخ خانه دروغگو است و نیز فیثاغورث که گفته شده است در نزد حضرت زردشت شاگردی نمود پس از آن در غار ایلیا در کوه کرمل اعتکاف نمود. (۱۰۹:۹/۲۷۸) و سپس جامعه ای عرفانی را در ایتالیا تأسیس نمود که نامش را آئین برادری نهاد.

عرفان در آئین بودائی

مؤسس این آئین شاهزاده ایست به نام گوتاماسیدهارتا (Gutama Sidharta) (۴۸۳-۵۶۳ قبل از میلاد) که از قبیله ساکیا (Sakia) از نژاد آریائی است.

نام گوتاما (Gautama or Gutama) نام یکی از سرودگویان ودا (Veda) است. زیرا بزرگان هند را عادت چنان بود که نام یکی از سرودگویان مذهبی را برای خود اختیار می نمودند.

پدر سیدهارتا پادشاه قسمتی از هندوستان و نامش سودهدان (Sud Hedan) بود که در دامنه هیمالیا هم مرز نپال سلطنت مینمود. مادر بودا به نام کاپیلا واستو (Kapila Vastu) خود دختر یکی دیگر از پادشاهان نقطه دیگری از هند بود. وی هشت روز پس از تولد سیدهارتا جهان را بدرود گفت و کودک به خاله اش سپرده شد که بعداً با پدرش ازدواج نمود. بودا با دختری بنام بسودهرا (Bessudhera) ازدواج نمود و حاصل این ازدواج پسری بود به نام راهولا (Rahula) که بعداً از پیروان بودا شد.

کلمه بودا (Buddha) در زبان سانسکریت به معنی دانای بیدار است که لقب وی بعد از تأسیس آئینش گردید بودا علیرغم زندگی پر تحمل و باشکوهی که داشت دارای احساسات لطیف روحانی و توجه قلبی و معنوی به شناخت اسرار روحانی داشت و هیچ علاقه‌ای به تجملات و مظاهر فریبنده مادی و دنیوی نداشت عاقبت به لباس ساده نارنجی رنگ برهمنان و مرتاضان درآمد و مدت شش سال به ریاضت در سرما و گرما و تشنگی و گرسنگی پرداخت. زمانی رسید که بی نهایت ضعیف شده بود و به مونی (مرتاض) مشهور شده بود. تا آنکه روزی در ناحیه کایا نزدیک شهر بنارس در زیر درختی بر روی علف‌ها نشست و چشم‌ها را بر روی هم نهاد و رو به مشرق به تفکر پرداخت و در صبحدم به مقام بودائی رسید. آن درخت را بودائیان به نام درخت معرفت نامیده‌اند. در این زمان بودا سی و شش سال داشت. در این موقع به شهر بنارس وارد شد و به دانایان و روحانیان هندو تعلیم داد که برای نجات باید بر هوی و هوس تسلط یافت و از ریاضت‌های پرمشقت که روش مرتاضان بود احتراز نمایند. وی راه اعتدال را به آن‌ها آموخت. بدین جهت با مخالفت آنان و حتی پدر خود روبرو شد لذا از بنارس خارج شد و شروع به اسفار خود در هند نمود. تأسیس آئین بودا هم‌زمان با تأسیس امپراطوری هخامنشی به وسیله کوروش کبیر بود و نقش آئین بودا بسیار مهم است زیرا با عقاید خرافی روحانیان هندو و برهمن‌ها رویارویی و سعی به اصلاح روش آن‌ها نمود.

بدین سان آئین بودائی تأسیس و تدوین شد. این آئین به طور کلی اثرات اصلی زیر را بر معتقدات هندوان داشت:

۱. حکمت و فلسفه عمیق و معقولی را جایگزین باورهای غیرممکن نمود و افکار مردمان را از گفتگوهای خرافی و غیر عقلانی آزاد ساخت.

۲. طبقه‌بندی‌های اجتماعی و سیستم (Cast)ها را از میان برداشت و تعلیم داد که همه بندگان خدا در نزد او مساوی می‌باشند. (۱۶۵)

۳. برای عرفان و ترقی روح طریق تازه‌ای را تعلیم نمود که فارغ از ریاضت‌های پررنج و درد و بی‌فایده بود. (۱۶۵)

۴. معابد بودائی عاری از هرگونه رسوم و زینت‌های نامناسب است بخصوص مراسم و عادات ناهنجاری که در هندوئیسم معمول است (۹۷:۱۰۰) در آنجا نیست.

بودا پس از چهل و پنج سال اسفار طولانی و ترویج تعالیمش در سن هشتاد سالگی بدرود حیات گفت به شاگردانش که در لحظه‌ای که جهان خاکی را به درود می‌گفت و بر گرد او جمع بودند چنین گفت: حال ای رهبانان من به شما خطاب می‌کنم و می‌گویم هر چه مرکب (Composed) است دستخوش تباهی و فنا است. شور و شوق تلاش و کوشش در طریق نیکی معمول دارید.

از زندگی بودا و تعالیمش و نحوه و شرایط ابرازش پیداست که در مقام دریافت وحی و الهام سیر می‌نموده است و پیروانش در دوران‌های آغازین این آئین مورد ایذاء و اذیت پیشوایان روحانی هندوئیسم واقع شدند و به همین علت به سرزمین‌های آسیای جنوب شرقی و چین مهاجرت و در آنجا پیام بودا را منتشر کردند.

بودا کتابی ننوشت و تمام گفته‌هایش به صورت موعظه بود که سه تن از پیروانش بعد از یک مجلس مشورتی مأموریت یافتند گفتارهای او را تدوین نمایند که در سه کتاب تدوین شدند که عبارتند از:

* کتاب (Vinaya Pi Taka) که مجموعه تعالیم اخلاقی بودائیت است.

* کتاب (Sutta Pi Taka) که تعلیمات عرفانی و ایمانی بودا در آن تدوین شده است.

* کتاب (Abhid hamma pi Taka) است که حاوی فلسفه و مسائل ماوراءالطبیعه آئین

بوداست. (۱۰۰:۱۰۲)

بوداییان همان ویشنو (Vishno) خدای هندوئیسم را ستایش می‌نمایند و معتقدند که او برای خلاصی بشر از خطایا و گناهان در هیکل جسمانی بودا تجسد یافت و بعد از او نیز سی و پنج نفر دیگر که ترویج آن آئین را نموده‌اند روح بودا در آن‌ها تجلی یافته است. (۱۰۰:۱۰۴)

آئین بودا از هندوئیسم فلسفه تناسخ را نیز مورد قبول قرار داده است و پدیده آن را به همان نام کارما (Karma) می‌نامد. بدین نحو که روح از جسمی به جسمی دیگر انتقال می‌یابد تا کاملاً پاک و صیقلی شود و به مرحله کمال که همان نیروانا است نائل شود. نیروانا (Nirvana) عالم نامحدود الهی است که بودا تعلیم می‌دهد که انسان به آن دست یابد نیروانا بهشت بودا است.

اصل علیّت نیز در این آئین تأیید می‌شود و مقصد اصلی در این باره اینست که آدمی به مرحله‌ای از رشد روحانی می‌رسد که علت همه آلام و دردها را در خویشتن خود کشف کند. وی تعلیم می‌دهد که انسان باید ریشه تمایلات و هوس‌ها را که علت خودپسندی است از خود بدر آورد تا آلام از میان برود و سرانجام به نیروانا که عالم انوار است وارد گردد.

آئین بودا تعلیم می‌دهد که هیچ چیز در این عالم دوام ندارد. حتی چیزی مانند خویشتن (Self) یا روان موجود نیست. "من" چهار راهی است موقتی که تحت تأثیر نفوذهای گذرا و تغییرپذیر است و هرگز واقعیتی جوهری ندارد. فرد پیوسته خود را منهدم می‌کند. دوباره می‌سازد. جابجائی و تغییر مداوم است. وقتی انسان می‌میرد خویشتن او جابجا می‌شود. در کس دیگر جای دیگر ادامه می‌دهد (Transmigration). بنابراین نجات و فلاحی برای "من" نیست بلکه برای "خویشتن" است که آن هم هرگز کسی نمی‌شود.

نجات و آزادی برای "ما" است آنگاه که دیگر به عنوان "خودمان" نیستیم و لکن البته در هویت والائی (Supreme Identity) شرکت جسته‌ایم. احساس این عدم ثبات (Instability) "من" سبب بروز رنجی می‌شود که از آن نجات و آزادی ما نشئت می‌گیرد.

آن هم به شرطی که بتوانیم آن روشن بینی (Lucidity) که آئین بودا انتظار آن را دارد در خود به وجود آوریم و صاحب آن شویم. یک آگاهی (Awareness) پیوسته بیدار باید اعمال ما را کنترل کند. آن هم نه از طریق ریاضت‌های شاقه بلکه با یک زندگی معتدل و متوسط ولی بر روی هم توأم با هوشیاری و روشن بینی که برخاسته از درون بینی یا نگرش بدرون (Contemplation) باشد و بر این رو طبیعی است که بیاندیشیم که نیکی در آئین بودا در حقیقت یک خیر کیهانی و یک ترخّم و همدردی جهانی است.

انقطاع سجه یک بودائی حقیقی است. ترخّم به جمیع موجودات باید ما را از توجه به خوشبختی‌های ظاهری دور بدارد. چون باید چنان باشیم که جمیع موجودات نیز نیک‌بخت باشند. این تفکر ریشه در هندوئیسم برهمنیسم دارد که گویای این سخن حکمت آمیز است که ماهابراتا (Mahabharata) آن را ذکر نمود. آنجا که یودهیسترا (Yodhistra) از ورود به بهشت صرف نظر کرد اگر به سگ او هم اجازه ورود ندهند. غایت قصوای حیات در آئین بودا وصول به پاکی و خلوص است و آن همان است که نیروانا نام دارد. یوگا طریق و روش عمل تمرکز و وصول به نیروانا است.

تائوئیسم (Taoism)

تعریف:

تائو منبع و اصل نظم جهانی است. جریان مداوم بدون تغییر و بدون قطع نیروی حیات (Chi) در آفرینش است.

تائو (Tao) به عنوان اصل جهانی و کیهانی (Cosmic Principle) شباهت‌هایی با عقل جهانی، عقل کلّ و کلمه (Logos) در آثار ادیان سامی دارد. مفهومی است فرّار (Subtle) و مبهم و عمیق و بیانش مشکل است. تائوی جامعه انسانی و تائوی کیهانی یکی است و در این همسانی راز آرامش و آسایش آدمی نهفته است.

آنچه در تائوئیسم راه آسان (Easy Way) نامیده می‌شود همین هم‌آهنگ بودن با طبیعت و آفرینش است (۱۶۵) در آئین کنفسیوس این راه آسان "راه قانون اخلاق" است. یعنی همان طریقی است که انسانی که قانون اخلاق در وی تمامیت یافته است طی می‌کند. دو نکته را یاد آور می‌شویم اولاً اینکه تغییر و تحوّل از مناظر اصلی آفرینش

است و دوّم اینکه تائوئیسم همه تغییرات را در طبیعت از مظاهر کنش و واکنش میان دو قطب می‌داند. این دو قطب متخالف‌اند. اضافه می‌کنیم تائوئیسم به بینش سهشی (Intuitive Wisdom) توجّه خاصّ دارد و آن را بر معرفت عقلی ترجیح می‌دهد. (۱۶۶)

تائوئیسم چه می‌گوید؟

کلاً باید گفت که تائوئیسم فلسفه‌ایست که لائوتسه (Lao Tzu) (۶۰۴-۵۳۱ قبل از میلاد) در چین آنرا بنا نهاد. و در کتبی که گاه به همان نام لائوتسو و زمانی هم بنام تائوته چنگ (Tao Te Ching) است تشریح شده است. مجموعه‌ایست از عرفان، فلسفه و آثار ادبی و شاعرانه. بر خلاف حکمت کنفسیوس - تائوئیسم پایه‌اش بر اتحاد میان انسان و کیهان (جهان) است (۱۶۷) از میان رفتن این اتحاد در حقیقت سبب امیال، هوس‌ها، رقابت‌ها و تلاش‌های بی‌حاصل برای انتظام‌بخشیدن و استقرار آرامش در زندگی است. لائوتسو می‌گوید وقتی تائو (Tao) از دست می‌رود آنگاه قانون اخلاق سر بر می‌زند. زیرا در این حالت است که همه آن‌چه از هوس‌ها و رقابت‌ها گفتیم آشکار می‌شوند تائوئیسم بنابر این در حقیقت حذف کشش‌هایی است که از آن سخن گفتیم که نتیجه‌اش یک سادگی طبیعی (Natural Simplicity) و آرامش است. در حقیقت کمال در تائوئیسم یعنی وصول به این سادگی که حاصل برقراری تعادل میان انسان و کیهان (جهان) است. نیروی حیات (Chi) در جمیع اشیاء دمیده می‌شود. (۱۰۱)

همانند افکار کنفسیوس در تائوئیسم هم دو نیروی مخالف از (Chi) سرچشمه می‌گیرند که مکمل یکدیگر هستند. در کتاب تائوته چینگ می‌خوانیم: "سختی و آسانی یکدیگر را کامل می‌کنند" "خوبی آمیخته با بدی" "زیبائی با زشتی" چنین است. تائوئیست‌ها عقیده به سه خدای بزرگ دارند و به دنیای بعد از مرگ و مجازات عقیده دارند. تعلیم تائوئیسم شامل تعلیم اجتماعی و مدنی است و نیز تعلیم اخلاقی و روحانی که آن‌ها مکمل یکدیگرند. (۱۰۰:۱۱۵)

تائو نام بزرگی پروردگار است و خود تائو در زبان چینی به معنای اصل (Principle) می‌باشد. تائو منبعی است ناشناس و پنهان قبل از خلق آسمان و زمین ظاهر شده است ولی چون آن را نمی‌شناسیم آنرا تائو (اصل) می‌نامیم. در آثار لائوتسو تائو به راه نیز

تعبیر شده است. لائوتسه می‌گوید ما با نگاه تائو را جستجو می‌کنیم ولی آن را نمی‌بینیم زیرا "راه" حضور ندارد. ما به آن گوش فرا می‌دهیم ولی از آن چیزی نمی‌شنویم زیرا "راه" ساکت است. آن را لمس نمی‌کنیم زیرا "راه" خالی است. بدینسان گفته شده است که آن کس که تائو را مورد سؤال قرار می‌دهد و آن کس که در آن باره پاسخ می‌دهد هر دو نادانی خود را نشان می‌دهند. هر آنچه در آفرینش وجود دارد آفریده تائو است. تائو به واسطه دو انرژی مخالف (Opposite) عمل می‌کند. که یکی (Yang) یانگ که تعادل آن از (Tao) است و هرچه به این تعادل آسیب برساند نظم جهان را مختل می‌کند. دیگری (Yin) است. یانگ (Yang) و بین (Yin) نیروی مکمل یکدیگرند که در آفرینش پیوسته در کارند. یانگ معرف اعداد فرد، مرد نور و حرارت است و (Yin) معرف زن، سرما، تاریکی، اعداد زوج است. حاصل تعامل (Interaction) این دو نیروی سازنده (Chi) که نیروی حیات است می‌باشد. تعادل این دو نیرو از لوازم ضروری سلامت وضعیت جهان است.

زِن (Zen)

واژه زِن که ژاپونی است در زبان سانسکریت به آن دایانا (Dhyana) می‌گویند و به معنای تفکر و دعاست و در چینی، چان (Chan) تلفظ می‌شود صورتی از مذهب بودائی است که تمرکز بر یک دعا و تفکر در حالت نشسته است. حالتی است از سکوت طبیعی و فارغ از هر کلمه و سخن، با هدف روشنگری و خردپذیری (Enlightment). اگر چه آن را به بودا و رفتار او نسبت می‌دهند ولی در واقع باز می‌گردد به یکی از پیروان بودا به نام بدیهاراما (Bodhurama) که در قرن پنجم به چین وارد شد و مدت نه سال بدون حرکت نشست و به دیوار خیره شد!! انتظام این نوع تفکر می‌تواند با تمرکز روی متون و مسائلی که کوآن (Koan) نامیده می‌شوند تحقق یابد. این متن، متن قانون هم نامیده می‌شود. به همین سبب آن را تفکر قانونی (Canonical Meditation) هم می‌نامند که نوعی درون‌نگری (Contemplation) است.

سه روش انضباط در این تفکر عبارتند از توسل (Invocation) مناسک (Rituals) و تفکر عقلاتی (Koan) با کشف و شهود (فرایافت Intuition) همراه نگرش درون

(Contemplations) در زِن روش انضباط کوان برترین اهمیت را دارد.

مشرَب زِن بر این باور است که روح انسان در کمال اولیّه خود قادر است مستقیماً حقیقت و واقعیت را ببیند. بزرگترین دشمن زِن کلمات و گفتار استدلالی (Rational) است که معرفت فرایافتی (Intuitive) و عینی که اعتلاء‌دهنده (Transcendental) هستند را در پرده می‌کند. این یک روش آزادساختن روح است که به نحوی صحیح‌تر و کامل‌تر بر ما ظاهر می‌سازد که چهره ما قبل از ولادت چگونه بوده است! (۱۶۵)

زِن چیزی را توضیح نمی‌دهد بلکه تلویحی از واقعیت زنده است. در واقع یک تحقق مستقیم را قبل از برقراری فهم موضوع (Comprehension) ممکن می‌سازد در یک مکالمه میان بودهی هارما (Bodhiharma) و یکی از پیروان او به نام هوی‌کو (Houei-Ko) ملاحظه می‌نمائیم: مرید می‌گوید من نمی‌توانم روح خود را آرامش بخشم و معلّم می‌گوید آن را به من نشان ده تا برایت پاکش کنم و مرید جواب می‌دهد مشکل من اینست که نمی‌توانم آن را بیابم معلّم می‌گوید بنابراین دعایت اجابت شده است.

کنفوسیوس (Confucius)

کنفوسیوس یک معلّم، یک فیلسوف و یک رهبر اخلاقی - اجتماعی و روحانی است. نام اصلی او (Kung Fuzo) کونگ فوز می‌باشد و Fuzo به معنای مولای مقدّس است در حقیقت کنفوسیوس عقاید پادشاه بزرگ چین به نام فوهی (Fuhui) که سه‌هزار و پانصد سال قبل از میلاد بوده را ترویج نموده است. وی معاصر با فیثاغورث و کورش کبیر بوده است. روز تولّد او روزی است که کورش بر تخت سلطنت ایران نشست، پدرش در کودکی وی (سه سالگی) فوت شد و او را در تحت تربیت مادرش که زنی بزرگ بود پرورش یافت و وی از همان کودکی ضمیری پاک و بینشی محیرالعقول داشت. (۱۰۸:۱۰۰)

کتاب‌های روحانی و اخلاقی چین پنج می‌باشد و پنجمین را کنفوسیوس نوشته است. تعلیمات وی بیشتر اجتماعی و مدنی و مربوط به جامعه است. تعالیم اخلاقی او به طور غیرمستقیم به مسئله عرفان مربوط می‌شود. (۱۶۸)

شینتو (Shinto)

شینتو نامی است که به یک عقیده مذهبی بومی در ژاپن داده شده است. کلمه شینتو به

معنای راهی به سوی خدا (Kami). کلمه (Kami) به معنای برتر، الهی و به طور کلی قدرت خداوندی و مقدس و به نحو اخصّ خدایان گوناگون. فرق است میان شیتوئیسم و بودائیسم که در قرن ششم میلادی به ژاپن وارد شد. شیتوئیسم بیش از آنکه به صورت یک فلسفه و سیستم اعتقادی در ژاپن معمول باشد در زندگی اجتماعی ژاپونی‌ها مؤثر و نافذ بوده است و در واقع سیستم ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی ژاپونی‌ها را به وجود آورده است (۱۶۹:۱۶۷۷۱). به نحوی ساده می‌توان آئین شیتو را در سه منظر نگاه کرد:

۱. شیتو معبد (Shrine Shinto): که از آغاز تاریخ ژاپن یعنی ۶۶۰ سال قبل از میلاد در زمان امپراطوری به نام جیمو (Jimmu) شروع شد این مذهب توأم با حکومت است به زبان دیگر در آن هویت مذهب و حکومت باهم مشاهده می‌شود و رابطه نزدیکی به خانواده امپراطور ژاپن دارد.

۲. شیتو فرقه (Sect Shinto): که جنبش جدیدی است که گفته می‌شود ۱۳ فرقه است که در یک کالبد مذهبی واحد متحد می‌شوند که یک مدیریت دارد.

۳. شیتو مردم (People Shinto) که ساختار منظمی ندارد و سیستمی از اعتقادات و تنها بر پرستش تصاویر متکی و همراه با یک سلسله ساده مناسک روستائی در میان خانواده‌های دهقان استوار است.

شیتوئیسم به تدریج تحت نفوس کنفسیوس و تائوئیسم و بودیسم قرار گرفت.

آموزه‌های شیتوئیسم:

در شیتوئیسم اعتقاد به وجود یک قدرت اسرارآمیز موسوبی (Musubi) که قدرتی است خلاق و هم‌آهنگ‌کننده وجود دارد که همان‌گونه که قبلاً ذکر شد کامی (Kami) نام دارد و کامی همان راه خدا و حق‌پرستی است. شیتوئیست‌ها بر این باورند که کامی (Kami) را نمی‌توان تعریف کرد. کامی قوهٔ عقلانی آدمی را اعتلاء می‌بخشد پیروان فداکار و وفادار می‌توانند از طریق ایمان خود، کامی را درک کنند کامی حقیقت موکوتو (Mokoto) را بر انسان آشکار می‌کند. این حقیقت معنوی و مجازی نیست بلکه می‌تواند باز شناخته شود. در آئین شیتو خدایان باهم همکاری می‌کنند و آنگاه که انسان بر وفق ارادهٔ کامی زندگی کند قدرتی اسرارآمیز بدست می‌آورد که حمایت و همکاری و تائید

خدایان را کسب خواهد کرد.

حقیقت وقتی که کامی در قلب انسان منعکس گردد بر او آشکار می‌شود. این صفت یعنی صداقت (انعکاس کامی در قلب) باید محمل وظیفه و معیار در کار و در روابط با دیگران باشد.

این وضعیت رویکرد اصلی زندگی (Main Attitude in the Life) را تعیین می‌کند و آنگاه که این رویکرد اصلی زندگی حصول یافت سایر فضائل اخلاقی چون وفاداری، رحم، عشق در انسان شکل می‌گیرد. چنانچه ملاحظه می‌شود این باورها همگی معرف نوعی عرفان است.

فرقه‌های شینتو:

در حوالی سال‌های ۱۸۶۷-۸ جنبش‌های مذهبی تازه‌ای از میان پریشانی‌های اجتماعی موجود در آن روزگار سر زدند. آنچه آن‌ها تعلیم می‌دادند باهم تفاوت‌هایی داشت که سبب بروز فرقه‌هایی شدند. به قرار زیر:

* فرقه کنفیسوس.

* فرقه پاکی و تقدیس که بر ریاضات تاکید دارد.

* فرقه کوه پرستان که مخلوطی از شینتوئیسم و بودائیسم است.

* فرقه ایمان - درمان.

در آئین شینتو گفته می‌شود که انسان فرزند خداوند (Kami) است زندگی هر روز با توجه کامی ممکن می‌شود. انسان باید حقوق دیگران را صرف نظر از نژاد و ملیت و اعتقادات محترم بدارد. انسان خود را نیز باید محترم بشمارد.

مفهوم گناه اولین (First Sin) نظیر آنچه در (Bible) وجود دارد در شینتوئیسم نیست. آئین شینتو به تداوم (Continuity) و تجمع (Communion) اعتقاد تام دارد. آئین شینتو معابد و مناسک خاص دارد. انسان همه وسائل لازم را برای شناخت کامل دارد. (۱۹۹:۶/۶۷۱)

فصل هفتم

عرفان در آئین‌های سامی

مقدمه

در این فصل ما به بررسی فرایند عرفان در ادیان سامی می‌پردازیم. هدف ما در این کتاب ورود در جزئیات و شرح مفصل در این باره نیست. نظر ما اینست که منحصرأ جنبه‌های برجسته‌ای که در این آئین‌ها در رابطه با فرایند عرفان موجود است اشاره‌ای بکنیم. این بررسی در راستای این تفکر است که ما بر این باوریم که عرفان فرایندی نهادی و سرشتی (Inherent) در انسان است. در عین حال پرستش خداوند و اعتقاد به آئینی از جانب او نیز در نهاد انسان مخمّر است. بنابر این بدین صورت می‌خواهیم تأکیدی کرده باشیم بر اینکه همهٔ ادیان چه آئین‌های آریائی که در فصل قبل به شرح آن‌ها پرداختیم و چه آئین‌های سامی که در این فصل می‌رویم به مطالعه آن‌ها پردازیم، همه جا از آغاز آفرینش در طول تاریخ و در جریان تحولات روحانی و اجتماعی زندگی انسان حالات عرفانی حضور دارند.

عرفان در آئین یهود

کلیات:

اصول تعالیم حضرت موسی که در فرامین ده گانه حول محور پرستش خدای یگانه دور می‌زند و در سفر خروج باب ۲۰ و سفر تثبیه باب ۵ تدوین شده است همراه با دستورات اخلاقی که حدود قلمرو این باور را با ترس از یهوه آنجا که پیروان را اینگونه آموزش می‌دهد: "ترس از خداوند عمر را طویل می‌سازد" (امثال سلیمان ۲۷: ۱۰) و "ترس از یهوه آغاز علم است" (۱: ۷) و "چشمان خداوند در همه جا هست و بر بدان و نیکان می‌نگرد" (۱۵: ۴) و "از خدای ترس و از بدی اجتناب نما" (۳: ۸) و "تواضع مقدمه عزّت است" (۱۸: ۱۲) (۱۶۲) هر پژوهنده‌ای را رهنمون می‌شود که در این آئین با پرستش

خدای یکتا که مؤمنین باید از عدالت او و از عدم رضایتش از رفتار و افکار خود بیمناک باشند، الوهیت در پرده‌ای از اسرار از چشم پرستش‌کنندگان پنهان می‌ماند و در آن‌ها گرایش و شوق شناخت این خدای یگانه با آن قدرت و توانائی را برمی‌انگیزد و کنج‌کاو می‌کند. عرفان یعنی شناخت خداوند و زیستن در این شناخت که بخاطر همان پرده اسرار که به آن اشاره نمودیم به نوعی رازوری و اسرارآمیز بودن از یک طرف و میل به تبطن و رازگشائی از سوی دیگر رهبری می‌نماید آثار تدوین شده. در تورا و دیگر کتاب‌های عهد عتیق توجیه می‌نماید که خداوند نه تنها پیامی برای آنان به وسیله حضرت موسی کلیم‌الله فرستاده است بلکه خود را در زیر پرده نوشته‌های مقدس خود در عین مستور ساختن آشکار نموده است. بنابر این مفهوم نهانی که تنها به آن‌ها که نائل می‌شوند در آن پرده اسرار نفوذ نمایند و به درک نسبی این سر موقف گردند خود را می‌نماید، هسته مرکزی عرفان را در آئین یهود تشکیل می‌دهد. (حزقیال باب اول)

در مجموع دو جریان اصلی تاریخچه عرفان آئین یهود را تشکیل می‌دهد. یکی تاکید بر یک حکمت باطنی (Esoterism) دارد و آن را گرایش عرفانی (Gnosticism) می‌نامد و دیگری بر پرهیزکاری و پارسائی (Pietism) تاکید دارد و برعکس دیدگاه اول که بیشتر راجع به درون‌نگری و شناخت باطنی است منظری بیرونی و اجتماعی دارد و به زندگی فرد در رابطه با اجتماع و مردمان گفتگو می‌کند. (۱۶۷)

عرفان و حکمت باطنی:

به آن عرفان مرکاوا (Merkavah) نیز گفته می‌شود این کلمه به معنای کالسکه است و اشاره به آنست که پس از عبور از هفت منزل یا هفت آسمان عارف به لقاء خداوند که بر کالسکه‌اش نشسته است فائز می‌شود. البته تمرینات عرفانی را آدابی است که شامل تکرار یک سلسله اوراد و داشتن حالت بدنی خاص در وضع نشستن است که کوشنده در سبیل عرفان را به بینش برتر (Contemplation) از مرحله جسمانی به سوی عالم الهی (Sphere of Divinity) رهنمون می‌شود. کاباله کلاسیک (Classical Kabala) در قرن دوازدهم و سیزدهم در اسپانیا تشکیل شد. در اینجا این بحث پیش آمد که عرفان مسیحیت و عرفان اسلام که در آن زمان در اسپانیا رواجی داشت و عرفان یهود هم که در

کنار آن‌ها بود آیا در یکدیگر اثر متقابل داشته‌اند و در تشکّل کاباله مؤثر بوده‌اند؟ شلوم (Scholem) در مورد این تأثیر متقابل این عرفان‌ها معتقد به مداخله عوامل تأثیری (Emotionalism) و تحلیل‌های عقلی (Rationalism) هر دو است. (۱۷۰)

کاباله بر شالودهٔ پرستش توراۃ استوار است که با اصرار کلمهٔ الهی (Verba) مربوط است کلمه کاباله به معنی سنت است. (۱۶۵)

وحدت با الوهیت هدف غائی کابالیست‌هاست و مستلزم فن و روشی است و آن عبارت از نگرستن در آئینه برای دیدار چهره ظاهر و چهرهٔ باطن است و کشف و شهود (Intuition) و عشق و بالأخره وجد و خلسه و انصعاق (Ecstasy) مجموعه این حالات است.

کاباله همچنین چهار عالم را مشخص می‌نماید که همگی محاط در ابدیت (Infinity) می‌باشد. آن چهار عالم عبارتند از تجلی (Emanation)، آفرینش (Creation) و تشکّل و تکوّن (Formation) و بالأخره عمل (Action) است. اساس تمرین‌های لازم برای وصول به خداوند دعا و مناجات است که عنوان "طریقه اسماء" (Path of Names) را دارد. رسیدن به کرسی خداوند (Divine Throne) نیازمند سال‌ها تفکر، مطالعه و تمرین است.

خلاصه و نتیجه:

تحولات تفکر عرفانی در آئین یهود طی قرون متمادی و تأثیرات گوناگون مشارب عرفانی مسیحی و اسلامی بر عرفان یهود مطالعه آن را بسیار پیچیده و مشکل می‌سازد. به‌طور کلی عرفان در آئین یهود سه گونه است:

۱. عرفان خلسه‌ای (Ecstatic) که بر شخص در حالتی میان خواب و بیداری اسراری مکشوف می‌گردد. شخص در این حالت در جستجوی خالق یا خداوند است و جویای وصول به درک دنیای ماوراءالطبیعه که خود این دنیا با خداوند لایدرک فاصله بسیار دوری دارد.

۲. عرفان فکری که توأم است با تفکر بر ماوراءالطبیعه (Meditatin Metaphysical) که غالباً تحت تأثیر نظرات و جریانات فکری خارج از آئین یهود واقع شده است. گروه متفکرین یهود قرون وسطی از افکار نوافلاطونی یونانی - عربی اسکندریه متأثر بودند.

۳. عرفان باطنی یهود (Esoterism) که پژوهش در ماهیت الوهیت و رابطه آن با آنچه برون از الوهیت است می‌نماید. برای آنان آنچه مادون الوهیت است در عین حال نشانی از الوهیت دارد کابالیست‌ها عرفاء باطنی یهود می‌باشند. (۱۶۹:۱۰)

در قسمت بعد به شرح بیشتر اینگونه‌ها خواهیم پرداخت.

۴. مفهوم تثلیث (Trinity) در نزد عرفاء یهود موجود است و شامل تاج، حکمت و عقل می‌باشد. (۱۷۱)

فرایند عرفان در آئین یهود:

عنوان عرفان به فرایندی داده می‌شود که در آن فرد صرف‌نظر از حواس پنجگانه و یا ادراکات عقلی با عوالم الهی بتواند ارتباط برقرار نماید. در این مورد عوالم الهی به حقیقت غائی تسمیه می‌شود. عرفان حالت شوق و شوری است که از وصول به آنچه خارج از تجربیات معمولی است حاصل می‌شود. بسیاری را عقیده بر این است که مرزهای عرفان با متافیزیک و کیهان‌شناسی (Cosmology) و تئوزوفی (Theosophy) که مدعی طریق خاصی برای درک ماهیت عوالم الهی و بیان جریان مداخله مستقیم خداوند در امور انسان‌ها است، تئورجی (Theurgy) کاملاً مشخص نیست.

از آنجا که عرفان تلاش و جهد برای ارتباط به عوالم الهی است و اطاعت از ده فرمان شرط تقریب به خداوند است بنابر این طریق وصول به عوالم الهی بدین‌سان معین شده است. تورا به معنای "هدایت" و "احکام" و "قانون" است بنابر این طریقت در خود شریعت به نحو قاطع و فارغ از هر انعطافی تعریف شده است. ولی واقعیت اینست که طلب و جویائی وصول به عوالم الهی از حدود اطاعت از ده فرمان فراتر می‌رود. واقعیت این است که نحوه اجرای احکام گوناگون می‌باشد. و هر کدام از احکام نیز دارای مکان خاصی در رابطه با حالات عرفانی دارند. اینست که در آئین یهود گونه‌های مختلف عرفان به وجود آمده‌اند.

گونه‌های عرفان در آئین یهود:

چنانچه قبلاً نیز اشاره کردیم عرفان در آئین یهود بر سه گونه است:

۱. گونه خلسه‌ای و درون‌نگرانه (Ecstatic & Contemplative) راجع است به

مداخلات مستقیم خداوند در امور بندگان بررسی می‌شود. شخص ابتدا به قلمرو ماوراءالطبیعه و سپس به عالم الهی واصل می‌گردد.

۲. گونه تفکری عرفان: راجع به تفکر ماوراءالطبیعی (Metaphysical Meditation) است که البته عوامل فرهنگی و پرورشی در آن تأثیر فوق‌العاده ندارد. فیلون (Philon) فیلسوف یهودی (15BC-50AD) از این گروه بود که در اسکندریه به تحقیق مشغول بود و در استقرار مکتب نوافلاطونی نقشی داشت.

۳. مشرب باطنی که در بارهٔ عوالم الهی و عوالم خارج از آن بحث می‌نماید. طرفداران این مشرب را اعتقاد بر این است که عوالم الهی و عوالم دنیوی تأثیر متقابل دارند. مجموعه باورهای آن‌ها کاباله را به وجود آورده است. هسته این عرفان (Gnosis) که پیشی است سری که مکمل کاباله می‌باشد. از این مشرب روش‌هایی ابداع شده است که از تشریط (Conditioning) تا احساس‌هایی باطنی و خلسه‌ای و بالأخره به جنبه‌های جادوگری و حتی خرافات کشیده می‌شود. کاباله همچنین حاوی تفکر و بحث در باره مسائلی از قبیل مبدأ انسان، سرنوشت انسان و روابط وی با قدرت ماوراءالطبیعه است. سال‌ها قبل از تبعید قوم یهود به بابل در قرن ششم قبل از میلاد همه بحث‌ها متمرکز بر لزوم یک واسطه میان خداوند و موجودات بود. اعتقاد بر آن بود که همه این مسائل در کتاب مقدس مذکور و مطرح است.

۴. به تدریج در جریان قرن هفتم تا سیزدهم عرفان یهود و تصوف (عرفان اسلام) بر روی هم تأثیر نمودند که این تأثیرات متقابل را در هر دو می‌توان مشاهده کرد. در میان سال‌های ۱۲۵۰-۱۱۵۰ میلادی در جنوب فرانسه نوشتجاتی به دست آمد که در مجموع آن‌ها را کتاب روشنائی (Sifer Ha Bahir) نامیدند و بر حسب آن نوشته‌ها آفرینش دارای نظم و مراتب است و در پائین‌ترین مرتبه آن بخش محسوس و قابل رویت (Visible Part) قرار دارد.

کتاب تلمود (Thalmid) در میان آثار دیانت یهود در رابطه با عرفان این آئین دارای اهمیت خاص است. زیرا که حاوی سنت‌ها و احادیث در آئین یهود است مشابه آنچه در اسلام نیز هست.

اثر دیگر آئین یهود کتاب زُهر (Sifer Ha Zohar) است که حاوی متون عرفانی و بیان اسراری در آئین یهود است و گفته شده است که بر اساس و در ارتباط محتویات باب دوازدهم کتاب دانیال نوشته شده است. و این همان مطالبی است که در کتاب مفاوضات حضرت عبدالبهاء به تشریح و توضیح آن مبادرت فرموده‌اند (۲:۳۳) زهار یا زُهر به معنای جلال، بهاء و تَلَکُو و درخشش است. این کتاب حاوی تفاسیری در باب سئوالات و سنت‌ها به وسیلهٔ علماء یهود تدوین شده است.

در قرن شانزدهم در جلیلهٔ علیا یک مرکز مذهبی تأسیس گردید که همگی از یهودیان رانده شده از اسپانیا بودند. در میان آن‌ها عده‌ای به دیانت مسیح گرویدند و کتاب کاباله مسیحی (Christlan Kabala) را تدوین کردند و مدعی شدند که در نوشته‌های کابالا اسناد و مدارکی دائر بر حقایق حضرت مسیح یافته‌اند.

یادآور می‌شویم که در جامعه یهود از فلاسفه‌ای که در بحث‌های فلسفی و تفاسیر آثار یهود نقش مهمی داشته‌اند فیلون اسکندریه (فیلون یهودی) (Philo of Alexandria 15BC-50AD) و اسپینوزا (Bendict Spinoza 1632-1677) و مارتین باهر (Martin Buber 1878-1965) را نام می‌بریم.

عرفان در آئین مسیح:

عرفان در آئین حضرت مسیح فرایند چگونگی اتحاد روح انسان با حقیقت غائی یعنی خداوند است. تجربه‌های عرفانی و ارزش‌های این تجربیات هرچه باشد به هر حال عرفان (Mysticism) نقش عمده‌ای در تاریخ آئین مسیح داشته است. در دیدگاه پل (پولس) (Paul) و یوحنا، عرفان از پایه‌های اصلی این آئین است. در حالی که در کلیساهای شرق اهداف و ارزش‌های عرفانی بیشتر مورد نظر بوده است. عرفان در غرب در قرون وسطی اهمیت خاص یافت و به تدریج در اندیشه‌های مذهبی مسیحیت جای بیشتری را کسب کرده. اندیشه‌های عرفانی جای خاص را در نزد رهبران روحانی و حکماء و شعراء موقعیت‌های فرهنگی از سن پل (پولس مقدس) گرفته تا یوحنا (سن جان) تا سن اگوستین و دانتا تا ویلیام بلیک (W.Blake) و دیگران داشته و در آثار این شعراء و فلاسفه و نویسندگان منعکس است.

حالات و کیفیات عرفانی همه جا در جهان مسیحیت و چه در دنیای سایر آئین‌ها بروز نموده و افکار و آثار اندیشه‌وران و نویسندگان و شعرا را به خود اختصاص داده است. زیرا حالت عرفانی همانگونه که قبلاً ذکر کردیم طبیعی و فطری و سرشتی انسان است به نحوی که هر سیستم اعتقادی را پیروی نماید از وی بروز می‌کند. تنها تفاوتی آن هم کوچک که ممکن است مشاهده شود در رنگ و روش هاست. عرفان در ادیان سامی و نیز آئین‌های آریائی بر روی هم تأثیرات متقابل داشته‌اند و جنبه‌های مشترکی را نیز شامل هستند. یکی از این وجوه مشترک اعتقاد به خدای یکتا (Monotheism) است. در عرفان آئین حضرت مسیح عشق نیروی تحرک اصلی است. این واقعیت نه تنها در آئین‌های سامی دیگر چون دیانت یهود و دیانت اسلام مشاهده می‌شود بلکه در هندوئیسم و آئین زردتشت و بودائیسم نیز جای خود را دارد.

فلاسفه نیز در این مورد داوری خود را داشته‌اند: هانری برگسن (H. Bergson) معتقد است: در حالی که در آئین مسیح هدف عرفان عمل است در آئین‌های دیگر هدف نیل انسان به حالتی از قبیل خلسه (Ecstasy) و درون‌نگری (Contemplation) است. همین فیلسوف می‌گوید که به خصوص در آئین هندو و بودائی عرفان نوعی فرار از زندگی است و حال آنکه در مسیحیت عرفان بازگشت به زندگی به نحوی تازه است. (۱۷۲)

منشاء عرفان در مسیحیت:

مطالعه و دقت در اناجیل چهارگانه و سایر ملحقات کتاب عهد جدید منشاء عرفان را در این آئین به ما می‌شناساند. این آئین می‌گوید: "عرفان یعنی برترین درجه تقرّب به خداوند". معیار و میزان این تقرّب با محبت سنجیده می‌شود که عامل انجذاب آفریدگان است به آفریدگار. با توجه به این مقدمه اکنون در آیاتی از کتاب عهد جدید جستجو می‌کنیم تا رهنمودهای عرفانی را در این آئین دریابیم. در انجیل یوحنا باب ۱۷ آیه بیست و ششم می‌خوانیم: "و اسم ترا به ایشان شناسانیدم و خواهم شناسانید تا آن محبتی که به من نموده‌ای در ایشان باشد و من نیز در ایشان باشم." در باب چهاردهم آیه ۲۱: "هر که احکام مرا دارد و آن‌ها را حفظ کند آنست که مرا محبت می‌نماید و آن که مرا محبت می‌نماید پدر من او را محبت خواهد نمود و من او را محبت خواهم نمود و خود

را به او ظاهر خواهم ساخت." و در باب پانزده آیات ۹ و ۱۰: همچنانکه پدر مرا محبت نمود من نیز شما را محبت نمودم و در محبت من بمانید. اگر احکام مرا نگاه دارید در محبت من خواهید ماند چنانکه من احکام پدر خود را نگاه داشته‌ام و در محبت او می‌مانم." و در رساله اول یوحنا باب چهارم آیه‌های ۷ و ۸: "ای حسیان یکدیگر را محبت بنمائیم زیرا که محبت از خداست و هر که محبتی نماید از خدا مولود شده است و خدا را می‌شناسد و کسی که محبت نمی‌نماید خدا را نمی‌شناسد زیرا خدا محبت است." و در همان رساله باب چهارم آیه ۱۶: "و ما دانسته و باور کرده‌ایم آن محبتی را که خدا با ما نموده است. خدا محبت است و هر که در محبت ساکن است در خدا ساکن است و خدا در وی." و در رساله اول پولس رسول به قرنتیان باب ششم آیه ۱۷: "لکن کسی که با خداوند پیوندد (با او) یک روح است" و در رساله پولس برومیان باب پنجم آیه ۵: "محبت خدا در دل‌های ما به روح القدس که به ما عطا شد ریخته شده است." و در همان رساله باب سیزدهم آیه ۱۰: "محبت به همسایه خود بدی نمی‌کند پس محبت تکمیل شریعت است." دقت در این آیات کتاب عهد جدید دقیقاً سه موضوع اصلی عرفان را به روشنی بیان می‌کند:

۱. تقرب یعنی زیستن در خدا و به خاطر خدا و به امر خدا. این موضوع اصلی عرفان است.
۲. محبت ماده‌المواد عرفان است.
۳. شناسائی یا معرفت فرایندی است که به عرفان می‌انجامد.

روش‌های سلوک برای تقرب به حق در مسیحیت:

در کلیساهای شرق این باور وجود دارد که تجربه و احساسات عرفانی در مواردی به گونه‌ای خود به خود (Spontaneously) و بدون آن که فرد در جستجویش باشد حاصل می‌شود. ولی غالباً وصول به مرتبه‌ای که چنین احساس و تجربه‌ای حاصل شود نیازمند یک سلسله آمادگی است. تماس با فلسفه افلاطون الهام‌بخش رهبران کلیسا در شرق بود تا چنین روشی را ترتیب دهند. آنچه بر قدیس‌ها در بیابان (Saints in the Deserts) که با سختی‌ها و مشکلات روبرو بودند و از طرف دیگر خود را پیش‌آهنگان جنود روحانی خداوند می‌دانستند که به آن سرزمین‌های بی‌حاصل و دور از مردم آمده و از سرزمین

مردمان فراری شده بودند درسی در این طریق بود. این مربوط به قرن‌های سوم و چهارم است در قرن پنجم یک قدیس به نام سن جوهان گاسیان (Sain John Gassian 360_453) به مصر سفر نمود و در آنجا در جوار پدران مقدس صحرا که همگی تارکان دنیا و زاهدانی بودند و به ریاضت مشغول بودند تعلیم گرفت و تمرین نمود و نحوه خاصی از دعا و تفکر را به کلیسای ماری (فرانسه) آورد و روش اینکه چگونه می‌توان از طریق دعا و تفکر و تمرکز به حالت خلسه رسید به کلیساهای اروپای غربی مستقل نمود.

نحوه تفکری که ملازم این روش صومعه‌نشینی بود عبارت بود از اینکه جوهر خداوند از صفات او جداست. آن جوهر را آنان یک انرژی می‌پنداشتند که در سراسر جهان نفوذ نموده است. آفرینش فرایندی است از تجلی که از طریق آن خداوند از باطن خود برون می‌آید و در اشیاء عالم ساکن می‌شود. خدائی‌شدن انسان (Divinization of man) در مشرق‌زمین اساس عرفان در این منطقه است و این از طریق دعا همراه با تفکر و درون‌نگری (Prayer Contemplative) میسر می‌شود. شخص در حالت تمرکز این دعای حضرت مسیح را تکرار می‌کند: «ای پروردگار - ای ابن‌الله بر من گنجه کار ترحم فرما».

در کلیساهای کاتولیک غرب رهنمود اصلی عرفان آموزه‌های نو افلاطونی بود و شاید بتوان گفت که عمیق‌ترین عارف کاتولیک در غرب مایستر اکهارت (Meister Eckhart) بود که در سال ۱۳۲۹ میلادی بدرود حیات گفت. این گروه بر این باورند که در آن دنیای ایده‌آل عرفانی همه چیز جاودانه در وجود خداوند باقی و ماناست. اکهارت پیروان خود را تعلیم داد که همه فرزندان خدا هستند و جاودانه و به وسیله خدا زاده شده‌اند. خداوند نور حیات است.

در کلیسای پروتستان تاکید اصلی بر عناصر الهی در وجود خداوند است که به نام‌های اخگر، بارقه، مرکز و زمینه روح یعنی آن خویشتن متبرکک، آن نور باطنی اصلی است که خداوند در وجود انسان به ودیعه نهاده است، او مسیح است او درون ماست و گناه عبارت است از فاصله‌گیری از خداوند و از این نور باطنی و درونی، عرفان کشف و

وصول و تقرب به این حقیقت باطن است.

مراحل سیر و سلوک در عرفان مسیحی:

این مراحل به طور خلاصه عبارتند از:

اول: نظام عرفانی درونی - درون‌گرایی، مصفی‌سازی درون و این لازم است که انسان در خویشتن خود بمیرد تا در خداوند زنده شود.

دوم: تنویر (Illumination) که عبارت از رویت و سماع است که در حالت خلصه واقع می‌شود.

سوم: قائل شدن به الوهیت در وجود حضرت مسیح.

این مطالعه در حد اختصار خود شاید نتوانسته باشد نشان بدهد که عرفان حالتی از احساس و تجربه عارفانه است که در عین حال به گونه‌های مختلف بیان شده است.

عرفان در اسلام

مقدمه:

عرفان در اسلام عنوان خاص تصوف (Sufism) را به خود اختصاص داده است، کلمه تصوف از لغت صوف به معنای پشم و پشمینه است و واژه تصوف به معنی پشمینه‌پوشی است. پوشاک خشنی که متصوفه به نشان ریاضت می‌پوشیدند. در یک تعریف کلی می‌توان گفت که تصوف طریقه فلسفی و مذهبی خاصی است که از قرن دوم هجری در اسلام به وجود آمد و به تدریج وسعت و عمق و انتشار یافت و به شعب و فرقه‌های گوناگون در مذهب سنی و شیعه پا گرفت. در آغاز مکتب انقطاع و فقر از ماسوی‌الله بود ولی به تدریج در اثر آمیختگی با عقاید و مکاتب فلسفی خصوصاً حکمت یونان و نوافلاطونی و اعتقادات بودائی و مانوی و نفوذ راهبان مسیحی و ریاضت‌کشان آئین هندو تغییرات بسیار یافت و عقائدی از قبیل "وحدت وجود" و "ضرورت توجه به باطن" و "ترک نفس" برای حصول اشراق و عرفان حقیقی، دوری از دنیا ترک تعلقات، اعتکاف و ریاضات سخت که در بعضی موارد حتی آنان را به این باور رسانید که نباید به احکام شریعت مقید بود، همه مناظر گوناگونی از تصوف را به وجود آوردند.

(نقل به معنی ۲: ۱۶۳)

منشاء تصوّف:

به عقیده متصوّفین، تصوّف راه وصول به کمال و حق است و متوقّف است بر سیر و تفکر و مشاهده که موجب وجد و شوق می‌گردد و به نحوی اسرارآمیز انسان را به عوالم الهی واصل می‌نماید. و از این رو پیروان این طریقه را صوفی، عارف و اهل کشف و اهل راز و اهل حق نیز می‌نامند.

ولی به هر حال این مطلب باقی است که منشاء این باورها از کجاست ذیلاً ما به نحوی بسیار اختصاری به این منشاءها آن‌گونه که پژوهندگان توانسته‌اند پی ببرند اشاره می‌نمائیم:

۱. عده‌ای را عقیده بر این است که تصوّف عکس‌العمل یک اندیشه آریائی است در برابر اسلام عربی. شکست‌های ایران در جریان حملات شدید و بی‌رحمانه اعراب و قتل‌ها و تعدّی‌ها و تجاوزهایی که منجر به فرار عده‌ای بی‌شمار و قتل عده‌ای بی‌شمار دیگر و قبول جبری و اسلام آوردن به منظور حفظ جان و مال و معافیت از پرداخت جزیه همگی مانع شدند که ایرانیان آزادانه و به حکم عقل و عواطف آئین اسلام را بپذیرند و تصوّف عکس‌العمل انحرافی زاده از این شرایط ناگوار بود. ایرانیان از یک سو اسلام را می‌پذیرفتند و از سوی دیگر از اتباع از آنچه به نام شریعت بر آنان اعمال می‌شد سر باز می‌زدند.

۲. بعضی دیگر تصوّف را زاده از افکار عارفان و ریاضت‌کشان هندی می‌دانند.

۳. بعضی دیگر آن را نحوه‌ای از اعتقاد و تفکر می‌دانند که چون شاخه‌ای پیوندی بر درخت فکری افلاطونی و نوافلاطونی رسته است.

۴. گروهی دیگر تصوّف را مستقلاً مجموعه حالات متّخذ از احکام و رهنمودهای دیانت اسلام می‌دانند.

۵. بالآخره بعضی دیگر تصوّف یا عرفان را در اسلام دنباله همان اندیشه‌های عرفانی آمده از آئین یهود و مسیحیت و بودائی و غیره می‌دانند.

در یک اثر تحقیقی با عنوان تاریخ تصوّف در اسلام به نقل از کتاب کشف‌المحجوب

تألیف ابوعلی جلالی هجویری که از مهم ترین و قدیمی ترین کتب صوفیه است^(۱) می نویسد^(۱۷۳) محمد ابن الفضل البلخی می نویسد العلوم ثلاثه علم من الله و علم مع الله و علم بالله یعنی علوم سه گونه اند علمی که از خدا آمده و علمی که با خدا هم آهنگ است و علمی که در باره خداوند (بذات خداوند) است و چنین شرح می دهد:

علم بالله علم معرفت است و آن اینکه اکتساب معرفت مطلقاً موقوف به عرفان خداوند است.

علم من الله علم شریعت است یعنی مجموعه آنچه خداوند به عنوان آموزه به بندگان داده است.

علم مع الله علم طریق حق است در کاربرد آن آموزه ها به عنوان برآیندی از علم بالله. بنابراین این طریقت و شریعت، عرفان و اتباع امر و تعالیم خدا توأمند. عدم توافق در همین توأم بودن و توأم نبودن فِرَق مختلف و مشارب متعددی را در تصوّف ایجاد کرده است. در این میان طرح بعضی از مسائل از قبیل جبر و اختیار که هم در الهیات و هم در فلسفه مورد بحث واقع می شود، این گوناگونی را هنوز هم بیشتر کرد. وقتی به تاریخ اسلام و تحولات اجتماعی و معنوی جامعه اسلام با دقت می نگریم متوجه می شویم که تحولات عرفانی از یک مبدأ واحد و فارغ از هرگونه امتیاز برای این یا آن دسته از پیروان شروع می شود. نکات زیر این موضوع را روشن می کند.

الف - در قرن اوّل هجری یعنی در صدر اسلام تقوی و زهد و خوف و خشیه پایه حالات و افکار عرفانی بوده است و در این اصول همه مسلمانان اشتراک داشته اند. در این دوران فقر مادی و سادگی زندگی نیز زمینه مساعدی برای حالات عرفانی بوده است. زندگی پارسایانه رهبران نیز این روش زندگی و نحوه فکر را تأکید می کرد.

ب - در قرن دوّم هجری که کلمه صوفی و تصوّف به وجود می آید گروهی دیده می شوند که پشمینه پوش بودند و گاه دور از جمعیت در صومعه هائی که خود ساخته اند زندگی می کردند و گاه نیز در غارها و کوهها و صحراها گوشه نشینی اختیار می کردند.

۱- این کتاب را نباید با کتاب کشف المحجوب که در مذهب اسماعیلیه تألیف شده (تألیف ابو یعقوب اسحاق) اشتباه نمود.

اینان از زهد و تقوی و ورع گذشته و به تدریج به ظواهر زندگی خود نیز بی‌اعتنا شدند فی‌المثل از اینکه بی‌موزه و کفش باشند اعتنائی نداشتند و در تغذیه خود جانب امساک شدید را به جای می‌آوردند تا بدانجا که از صرف گوشت خودداری می‌کردند. زندگی این گروه بر دو اصل متکی است: ۱- توکل نامحدود بر خداوند ۲- امید به رحمت خداوند و عفو و آمرزش او و محبت به او و رضا بر رضای او و تسلیم در برابر مشیت او. در این مرحله در نظر عرفا روح و باطن احکام شریعت مهمتر است از صورت ظاهر آن. ج- مرحله سوم مربوط است به قرن سوم هجری به بعد که ویژگی‌های گوناگون دارد علاوه از ترس از خداوند و تقوی باید شفقت به خلق داشت و حالت ایثار داشت. از عشق و محبت بسیار سخن می‌رود. شوق برترین حالت عارف است به باطن معنی شریعت اهمیت بیشتری داده می‌شود.

در این دوران تصوف به تدبّر و امعان نظر بیشتر اهمیت می‌دهد تا ریاضت شاقه. زهد و ترک دنیا و طاعت و عبادت را وسیله و نه غایت مقصود و مطلوب می‌شمارد. بر روی هم در این دوران جنبه نظری تصوف بر جنبه عملی تصوف برتری می‌یابد. این دوران اختصاصات دیگری نیز دارد: وحدت وجود یعنی اتصال به خداوند تنها منظور و مقصود صوفی است و کم‌کم صوفیان به شکل فرقه خاصی در آمدند و راه‌های مختلفی را برگزیدند.

منابع غیر اسلامی تصوف:

در بحثی که در موضوع عرفان در ادیان داشتیم به نکاتی برخوردیم که معلوم می‌داشت که عرفان در آئین‌های مختلف جنبه مشترک داشته و بر روی هم اثرات متقابل داشته‌اند و حتی این تحولات از افکار فلاسفه یونانی قبل از میلاد و بعد از آن متأثر گردیده‌اند. بنابر این در اینجا به اشاره‌ای کوتاه بسنده می‌کنیم که نه تنها ادیان سامی یعنی آئین یهود و آئین حضرت مسیح در تشکّل افکار عرفانی از جهت نظری و نیز اخلاق و رفتار عرفانی از نظر عملی شرکت نمودند بلکه آئین‌های آریائی مانند آئین بودا و هندو نیز نحوه خاصی از عرفان و زندگی عارفانه را به اسلام دادند تا آنجا که تفرّق در تصوف به میزانی قابل ملاحظه متأثر از همین تأثیرات و نفوذها بوده است. لازم است بگوئیم که

تنها ادیان نبودند که در این تحوّل شرکت نمودند بلکه به حدی قابل ملاحظه افکار فلسفی از قبیل نظریات فیلون (Philon Juddeus) فیلسوف و عارف یهودی و فلوطین فیلسوف نوافلاطونی در تشکّل عرفان اسلامی مشارکت داشتند تا به آنجا که عقیده وحدت وجود (Pantheism) را ثمره همین اندیشه‌های فلسفی عرفانی دانسته‌اند.

تعریف تصوّف:

تعریف تصوّف به سبب تحولات و تغییراتی که از بدو تأسیس بر آن روی داده است بسیار مشکل است. ناگزیر در این مورد باید منحصرأ کلیات را در نظر گرفت تا چنین تعریفی آن هم به نحوی تقریبی میسر گردد. ما به نقل بعضی از این تعاریف می‌پردازیم. * صوفی یا متصوّف کسی است که با پوشیدن صوف (پشمینه) که پوشاک خشنی است به علامت انقطاع از دنیا می‌پوشد. واژه صوفی در اواخر قرن دوم هجری معمول گردید. بایسته است بگوئیم که متصوّفین به عناوین دیگری از قبیل اهل کشف، اهل طریقت، اهل حق و عرفا نیز خوانده می‌شوند. (۱۰۲)

* منظری از اعتقادات و عبادات در اسلام است که پیروان آن می‌کوشند به حقیقت از طریق تجربه تقرّب شخصی به آستان خداوند دست یابند. (۱۷۴:۵)

* عرفان در اسلام یعنی درک تجربه‌ای روحانی به نحوی که عارف (صوفی) را موفق به غرق در عوالم الهی نموده و به الوهیت وحدت یابد. (۱۰۹:۱۵/۱۸۷)

تصوّف مذهب و طریقه‌ای فرّار (Subtle) و متحوّل که طیف وسیعی را شامل است که از تزهد و پارسائی شروع و به وحدت وجود می‌انجامد و بالطبع در فاصله این دو نقطه، این طیف، اشکال گوناگون از جهت روش و نوع عبارات و طریقی که برای وصول به حق به وسیله صوفی اختیار می‌شود فرق و شعب وجود دارند.

شیخ فریدالدین عطار چنین می‌گوید: چون از قرآن و احادیث گذشتی هیچ سخن بالای سخن مشایخ طریقت نیست رحمت‌اللّه علیهم که سخن ایشان نتیجه کار و حال است نه ثمره حفظ و قال و از اعیان است نه از بیان... و از اسرار است نه از تکرار و از علم لدنی است نه از علم کسبی... و از جوشیدن است نه از کوشیدن و از علم آذبنی ربّی " نه از جهان "علمنی ابی... (۱۷۵) مضمون: ای خدا تربیتم کن نه ای پدر تعلیم ده مرا.

* شیخ عطار می‌گوید: «اولیاء مختلف‌اند بعضی اهل معرفت‌اند و بعضی اهل معاملات و بعضی اهل محبت و بعضی اهل توحید و بعضی همه و بعضی باصفت‌اند و بعضی بی‌صفت.» (۱۷۵)

* یکی از عرفا که سخنش در تذکرة‌الاولیا منقول است به نام معروف کرخی می‌گوید: «تصوّف گرفتن حقایق و گفتن به دقایق و نومیدشدن از آنچه هست در دست خلاق است» (۱۷۵:۲۸۴) تعریف تصوّف را از جنید بغدادی مؤسس طریق صحو (هوشیاری) پرسیدند گفت: «این راه کسی رود که کتاب خدای عزّ و جل بر دست راست گرفته باشد و سنت مصطفی (محمد) علیه‌السلام بر دست چپ گرفته و به راهنمایی این دو شمع می‌رود تا نه در مفاک شبهت افتد و نه در ظلمت بدعت.» (۱۷۵:۳۶۶)

عشق و محبت از مبانی عرفان اسلامی است. در همه چیز وحدت می‌بیند و وحدت می‌خواهد ابزار کارش قلب و احساسات است و ذوق نه عقل و منطق. به اشعار زیر از شیخ عطار توجه کنیم:

دوش بر درگاه عزّت کوس سلطانی زدم خیمه بر بالای نزدیکیان ربّانی زدم
باده و ساقی و ساغر چو یکی دیدم ز ذوق پای دعوت بر سر کفر و مسلمانی زدم
برکشیدم تیغ عشق و سر بریدم نفس را با دروغی گردن عقل هیولای زدم (۱۷۶)

شیخ عطار سر نفس می‌بُرد و جلال‌الدین مولوی چنین پند می‌دهد:

گر رضای حقّ همی جوئی دلا پیشه خود کن خلاف نفس را
در خلاف نفس شو ثابت قدم تا که ره یابی به اسرار قدم
تا نگردد نفس تابع روح را کی دوا یابی دل مجروح را (۲۰)

در باره انسان چنین اعتقاد دارند: «انسان کامل از صور نوعیه عالم ممتاز گشته صورت الهیه و صورت کونیه را احاطه نموده و مرتبه جمع را احراز کرده است.» (۱۷۵:۱۱۵)

شریعت و طریقت:

وقت آنست که شریعت و طریقت را تعریف کنیم و روابط میان آن‌ها را بهتر بشناسیم. شریعت مجموعه احکام و قوانینی است که خداوند بر بندگان فرض می‌فرماید (ریاض‌اللغات) طریقت به معنای راه، طریق، مسلک و روش و اسلوب است. صوفیان که

در آن طریق سالک می‌شوند سیرت و احوالشان تحوّل می‌یابد و مقامات روحانی آنان تحوّل و ترقّی می‌یابد.

در بیانات فوق سخن از احوال و مقامات رفت. بجاست که به شرح مختصر آن‌ها پردازیم:

۱. مقامات - بالاخص عبارتند از:

* توبه: به معنای بازگشت و پشیمانی از گناه و خودداری از ارتکاب آن هم معلول و هم ثمره یک انقلاب درونی است. یک حالت جذب است. این پشیمانی به علت ترس نیست بلکه بالبدیهه حاصل می‌شود. آن کس که دست اتابه و انابه به امید اجابت بلند کرده است نیازمند یک مراد و مرشد و ولی است که به او توجّه کند و از وی رهبری بجوید رهبران به نام‌های "پیر" و "قطب" و "مرشد" چنین مأموریتی دارند.

* ورع: به معنای پرهیزگاری و پارسائی است. از بشر حافی در باره ورع پرسیدند پاسخ گفت "ورع آن بود که از شبهات بیرون آئی و محاسبه نفس در هر طرفه‌العینی به پیش‌گیری. (۱۷۵:۱۱۰)

* زهد: یعنی از چیزی روی برگردانیدن و دوری‌جستن و ترک دنیا و تعلقاتش را نمودن. بیزاری از همه چیز. از ابو سلیمان دارائی پرسیدند زهد چیست گفت "زهد آنست که هرچه ترا از حق تعالی باز دارد ترک آن کنی. (۱۷۵:۲۲۳)

* فقر: به معنای تنگدستی و نیازمندی. فقر به معنای فقدان ثروت مادی نیست. ای بسا تنگدست که بی‌نیاز است و ای بسا ثروتمندی که نیازمند است و ای بسا ثروتمندی که به خاطر عدم اعتناء به ثروت خود را نیازمند عنایات خداوند می‌داند.

* صبر: صابر کسی است که در خدا و برای خدا صبر کند و جزع و شکایت نکند. ابو محمد جریری گفت: "صبر آنست که فرق نکند میان حال نعمت و محنت به آرام نفس. در هر حال صبر و سکون نفس است در بلاء." (۱۷۵:۵۰۵)

* توکل: به معنای امور خود را به دیگران احاله کردن. در عرفان اسلام توکل به معنای امور خود را به خداوند سپردن و او را وکیل خود ساختن. توکل در نزد متصوّفه برترین مقام مقرّبین است.

* رضا: به معنای خشنودی است - آخرین مقام سالک است.

۲ - احوال: حال کیفیتی است معنوی که قلب سالک بی اختیار و به نحوی انجذابی و فارغ از هرگونه عامل اکتسابی به آن حالت درمی آید. حزن با طرب و شوق با عدم آرامش و در عین حال آرامش همراه با غلق و پریشانی خاطر از روان صوفی فاصله چندانی ندارد و همه گونه های احوالند. در زیر به انواع این احوال اشاره ای می کنیم.

* مراقبت - در نزد صوفیان مراقبت محافظت خداوند از بندگان است. او یعنی خدا در جمیع احوال به راز درون و قلب صوفی آگاهی دارد در این حال عارف عبادت را به جایی می رساند که گوئی به دیدار خدا فائز شده است. اگر او را نمی بیند ولیکن احساس می کند که خداوند به او نگران است.

* قرب: مراتبی دارد بعضی مقرب هستند و به نهایت تقرب واصل شده اند و بعضی دیگر مقربند.

* محبت: از مهم ترین احوال عارف است. آن هم درجاتی دارد ولی به هر حال به عقیده متصوفین در قلب آدمی محبت جلیلی و ذاتی است.

* خوف و رجا: دو بالی که سالک در فضای قرب به پرواز در می آید خوف و رجا هستند. هرچه معرفت بیشتر می شود خوف افزون می گردد. رجا یعنی امید به کرم خداوند داشتن ولی عبادت باید به امید رجا باشد و نه به خاطر خوف و ترس از جزاء.

* حال شوق و انس: انس یعنی اعتماد به خداوند و شوق ثمره این اعتماد است هرچه اعتماد افزون گردد شوق عارف نیز بیشتر شود.

* اطمینان: اطمینان ثمره ایمان است. ایمان به خداوند یکتا و اطمینان به بازگشت به سوی او. اطمینان یکی از مراحل والای تزکیه نفس است که آن را نفس مطمئنه می گویند.

* ذکر: عبارت است از به زبان آوردن نام خدا و تفکر به او ذکر را گونه ها و مراتبی است و بعضی از طریقت ها انواع ذکر را هفت شمرده اند:

۱. ذکر لسانی

۲. ذکر نفسی

۳. ذکر قلبی

۴. ذکر روحی

۵. ذکر سری

۶. ذکر خفی

۷. ذکر اخفی (خفی الاخفی)

و نیز مقامات سلوک را نیز هفت شمرده‌اند و در هر مقام ذکر مخصوصی را تلقین و تعلیم می‌کنند.

در عرفان مسیحی (بعضی از فرق) و برهمنی و بودائی نیز این هفت مراتب را مشاهده می‌کنیم. (۱۷۱:۱۹۴)

به منظور اکمال سخن در حالت یا "حال" بایسته است دو حال را ذکر کنیم یکی "فنا" و دیگری "سماع".

* فنا: در تصوف فنا را چنین تعریف می‌کنند: تغییر حال روحی از طریق خاموش کردن جمیع هوس‌ها و امیال و اراده و تمایلات شخصی در این باره ابوسعید خرازی چنین می‌گوید: "چون بنده به خدا رجوع کند و تعلق به خدا گیرد و در قرب خدا ساکن شود هم نفس خویش را و هم ماسوی‌الله را فراموش کند. اگر او را گویند تو از کجائی و چه خواهی او را هیچ جواب خوب‌تر نباشد که گوید الله." (۱۷۵:۳۹۸)

* همین عارف باز فنا را چنین تعریف می‌کند: "خردی و عدم استشعار به وجود خویش به عبارت اخری بی‌خبری ذهن از تمام موجودات و مدرکات حسی و حتی از هستی خود به واسطه جمع شدن همه قوای نفسی در خدا یعنی استغراق در مشاهده صفات الوهیت." (۱۷۵:۳۹۸)

* سماع: اگر فنا حالتی است یا بهتر است بگوئیم حالی است غیر ارادی، سماع به اراده و اختیار سالک برای سالک حاصل می‌شود و متصوفین می‌گویند که وی را آماده برای فنا می‌سازد. سماع برای ایحاد حالت وجد و طرب بسیار مؤثر است. موسیقی، آواز و رقص‌های مخصوص در اویش همه در حالت سماع شرکت دارند. (۱۷۵:۳۹۸)

غایت قصوای جمیع این احوال حالت "تعین" است و آن عبارت است از "رویت عیان به

قوت ایمان نه به حجّت و برهان^۲ و تعین دارای سه وجه است علم‌الیقین که یقین اصغر است و عین‌الیقین که راجع به خواصّ است و حقّ‌الیقین مخصوص بزرگان و مرشدین. بر روی هم تصوّف تحلیلی حکیمانه از شریعت است ولکن تحلیلی که عناصر و ابزار آن عواملی احساسی و عاطفی است و نه فرایندهای عقلانی و منطقی.

پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی‌تمکین بود

(مولوی)

فصل هشتم

عرفان در افکار فلاسفه

مقدمه:

در کارهای تحقیقی گاه محقق در آغاز پژوهش تعاریف را می‌نگارد برای اینکه دقیقاً بگوید در باره چه چیز می‌رود تحقیق کند و گاه در پایان زیرا پس از پژوهش‌های انجام‌شده ممکن است تعریف بهتر و کامل‌تری به دست آید که البته ذکرش در حکم برآیند و نتیجه تحقیق و بنابر این ضروری است. در این فصل موضوع تحقیق مشخص و زمینه آن نیز معین است و تعریف در حکم شاخص و راهنما در راهی است که پژوهنده در پیش دارد لذا ابتدا به بیان تعاریف می‌پردازیم.

تعریف فلسفی عرفان:

گروهی از فلاسفه عرفان را ماوراء تعقل می‌دانند و می‌گویند: «عرفان وصول به واقعیت‌های پنهان است به یاری نوعی فریافت (intuition) مافوق عقل.»^(۱۷۷) و در تاکید بر این نظر می‌گویند پژوهش‌های فلسفه از آثار (Effect) به سوی علت می‌روند آن هم به یاری عقل و حال آنکه سهش عرفانی اگر چه از آثار شروع می‌شود ولی بدون کاربرد دلیل و منطق هدفش دست‌یافتن به شناخت است. به نظر دولاکروا (Delacroix) عرفان یک فرایند جبرانی است که روان انسان به یاری فریافت (کشف) (Intuition) بدون مداخله متغیرهای زمان و مکان (ابعاد ماده) بر معرفت عقلی که افتان و خیزان به یاری تعقل به کندی به شناخت حقیقت دست می‌یابد آن را تحقق می‌بخشد.^(۱۷۸)

اندیشه‌وران می‌گویند خدا خود محبت است و در عین حال موضوع و هدف محبت نیز هست. آنچه عرفا می‌گویند در این کلام خلاصه می‌شود:

عرفان جز از این دو نوع محبت سخن دیگری ندارد. عرفان وجود خداوند را اثبات نمی‌کند آن را احساس می‌نماید و در این احساس، اینکه خدا خود محبت است و در

عین حال، موضوع محبت هر دو نهفته است.

برگسون (H. Bergson) می‌گوید: "خاستگاه عرفان یک غریزه نیست و از یک صورت ذهنی و عقلی نیز نشئت نمی‌گیرد. در واقع نه از احساس است و نه از عقل ولی به طور ضمنی هردو را در بر می‌گیرد و از آن هردو به گونه‌ای مؤثر و والاتر است." (۱۷۷) نویسنده و محقق دیگری عرفان را با تعقلی همراه می‌داند ولی آن را برتر می‌شمارد آنجا که می‌گوید: "عرفان یقیناً چیزی جز استدلال نیست ولی کمال حقیقی استدلال است." (۱۷۹) متفکرانی دیگر معتقدند که همه‌های عقلی و استدلالات فلسفی محدودند و آدمی را در بند می‌کنند: "عرفان یک سیستم از باورهاست که مبتنی بر کشف و شهود یا فریافت است. عارف می‌اندیشد که تنها با احساس و فریافت می‌توانیم به درک ابدیت موفق شویم و حال آنکه عقل ما را در دنیائی که از تصورات محدود و مصنوعی ساخته شده زندانی می‌نماید." (۱۸۰) و ربر (Reber) عرفان را اینگونه تعریف می‌کند: "عرفان معرفت به حقیقت غائی (Ultimate Reality) است چه از دیدگاه علم الهیات و چه در منظر علوم دیگر. این معرفت از طریق غیر متعارفی یعنی غیر از حواس و عقلانیات حاصل می‌شود." (۱۸۱) و بالأخره در دیدگاهی دیگری به نقل از دید عرفا، عرفان چنین تعریف شده است: "عرفان تجربه‌ای است روحی مبتنی بر رویا و الهام که در آن عارف خدا را می‌بیند و یا آنکه باور دارد که درکی مستقیم از خداوند دارد. اندیشه مذهبی بر حقیقت خداوند متکی است. ولی می‌پذیرد که آدمی در بند عالم ماده است که وی را از درک مستقیم خداوند ناتوان می‌سازد. عرفا به هر حال معتقدند که در شرایط خاصی روان انسان می‌تواند به درک حقیقت غائی یعنی خداوند دست یابد. این سالکان بر دو گونه‌اند: گروهی معتقدند که جمیع واقعیات مظاهری از خداوند هستند و خداوند همه جا حضور دارد و معتقد به درک مستقیم از خداوندند. به قول ویلیام بلیک (William Blake) دنیا را در یک دانه شن می‌بینند. آنان طرفدار وحدت وجود (Pantheism) هستند. گروه دیگر عرفان را در ترک دنیا و لذات ظاهری و حسی جستجو می‌کنند و عوالم ظاهر را جدا از عوالم الهی می‌دانند" (۱۸۲) تا اینجا تعریف عرفان را از دیدگاه فلاسفه بررسی نمودیم و یا آنکه آن را آنگونه که فلاسفه می‌انگارند که عرفا عرفان را تعریف می‌کنند نظر

افکنندیم، اکنون می‌رویم ببینیم فلسفه را خودم‌تفکرین و دانشمندان چگونه تعریف می‌کنند.

تعریف فلاسفه از فلسفه:

دکارت (R. Descartes 1596_1605) می‌گوید فلسفه مانند یک درخت است که ریشه‌های آن علم ماوراءالطبیعه (Metaphysics) است و تنه آن دانش فیزیک (Physics) و شاخه‌هایی که از این تنه می‌رویند دیگر علوم می‌باشند. (۱۸۳) و متفکری معاصر می‌نویسد: "فلسفه اصلاً عبارت است از یک طرف تحقیق در باره دلیل اشیاء و از طرف دیگر نحوه‌های تفکر و فرایندهای عمومی روان انسان که به تحقیق در باره دلیل اشیاء می‌پردازد. (۱۸۴)

فلسفه را به طور کلی پژوهش و جستجوی دانائی تعریف کرده‌اند ولی این دانائی در ما دو تعریف را برمی‌انگیزد. یکی اینکه دانائی و حکمت شناخت حقیقت است و دیگر اینکه به قانون اخلاق عمل کردن و این خود دو تعبیر مختلف از فلسفه را باعث می‌شود. یکی فلسفه را تنها "معرفتی عقلی" می‌داند و دیگری فلسفه را پژوهشی اخلاقی و فراگیر فضائل انسانی می‌شمارد. (۱۸۰)

بودین نقل می‌کند که روزی یکی از استادان فلسفه دانشگاه سوربن به ده زادگاه خود رفت و در آنجا به آرایشگاه مراجعه نمود. از آنجا که سلمانی‌ها همیشه خوش‌تعریف هستند از او پرسید شغل شما چیست وی جواب داد من استاد فلسفه هستم. آرایشگر گفت: عجب چطور؟ برای این هم استاد وجود دارد؟ من فکر می‌کردم که فلسفه یعنی اینکه انسان خود را به بی‌خیالی بزند. (۱۸۵) اینست درک عامه از آن چیزی که در واقع شالوده معارف انسانی است.

پس از ذکر این تعاریف اکنون پژوهش عمیق‌تری در راستای شناخت روابط فلسفه و عرفان می‌نمائیم تا بهتر دراییم جایگاه عرفان در یک تحلیل فلسفی چیست و این در حالیست که بعضی چون گابریل مارسل (Gabriel Marcel) که یک اکزیستانسیالیست است می‌گوید باید بدانیم که به هر حال میان عرفان و متافیزیک مرزی وجود دارد. (۱۸۶)

موضوع فلسفه:

علم کشف حقیقت است به یاری تجربه و فرایندی مرجحاً عینی (Objective) و بیشتر

ناظر به کمیّات است. فلسفه نیز هدفش کشف حقیقت است و لکن به یاری تحلیل و ترکیب با ابزار منطقی و فرایندی است که در آن جنبه‌های ذهنی (Subjective) غلبه دارند و التفتاش به کیفیّات است.

در شرح فلسفه گاه گفته‌اند که بحثی از معارف انسانی است، زمانی هم آن را نوعی جهت‌گیری ذهن در رابطه با مسئله‌ای و دیگر بار وسیله‌ای برای سنجش دانش به حساب آمده است. به هر حال از آغاز انسان با نداشتن وسائل تجربی از آنجا که فکر سیال و متحرّک وی نمی‌توانست از حرکت بایستد، آنچه را که در اختیار داشت به نام "عقل" به عنوان تنها ابزار و ابزاری که برای بکاربردن آن ساخته و پرداخته بود یعنی "منطق" در حل مسائل بکار برد و سعی در کشف اسرار موجود در آفرینش و آنچه راجع به آن می‌شد نمود. بدین سان ابتدا فلسفه از بطن بینش و جویش و پژوهش انسان زاده شد و به تدریج که ابزار تجربه و آزمایش را به دست آورد سعی در بررسی و تأیید یافته‌های فلسفیش بکار برد و چون همه‌وقت این ابزار یا از جهت کفایت و یا از جهت هم‌آهنگی همراهی با استنتاجات فلسفی وی نداشتند و با توجه به اینکه از همین تجربه‌ها و آزمایش‌ها علم به تدریج پدید آمده بود لذا در دادگاه اندیشه او زمانی علم محکوم شد و زمان دیگر فلسفه. از این زمان پهنه اندیشه و دانش و بینش بشر آوردگاه بهم برآمدن این دو یعنی فلسفه و علم شده بی‌آنکه فراموش شود که در این جنگ دیرپا هر دو طرف از پیش درگیر با معارضی دیگر به نام دین بودند. در اینجا دین در مفهوم آئینی که کلام خدا در کتب مقدّسه پایه‌های آن را گذاشته نیست بلکه پیرایه‌هایی که بیشتر با هدف‌های دنیوی به دین بستند و ای بسا از آن چهره دیگرگون‌شده از صورت اولیه آن ساختند، می‌باشد. اضافه می‌کنیم که اشاره ما به دین تنها آئین‌های یکتاپرستی (Monotheism) نیست بلکه از همان عهد عتیق (Antiquity) با خدایان متعدّد و آئین‌های چندخدائی (Polytheism) است که این درگیری شروع شده بود. در این میانه بود که عرفان فرزند دیگری از مادر دین و پدر فلسفه در بطن روان انسان پرورش یافت و زاده شد. همان اندیشه سیال و متحرّکی که در جستجوی حقیقت با بی‌ابزاری و تنها به یاری عقل و منطق فلسفه را بنیان نهاد این بار عرفان را بر پا ساخت. دانش روانشناسی می‌گوید

از مادر زاده شدن همراه آسیب‌هایی است که در جمع آن را آسیب ولادت (Trauma of Birth) می‌نامند (۱۸۷) و همراه با پریشانی پایه (Basic Anxiety) است با تمام پی‌آمدهای ممکن آن. (۱۸۸)

به گمانم که هر زاده‌شدنی به همراه آسیب ولادت و عواقب آن است خواه زاده شدن کودک باشد و یا زاده شدن مشرب فکری جدید و یا بروز ظهور آئین جدیدی از جانب خداوند. عرفان نیز در همان ولادت و سال‌های آغازین درگیری‌های شدیدی را تحمل نمود. سقراط (۴۶۹-۳۹۹ قبل از میلاد) که نظریه وجود روح را مطرح نمود و تلاش برای شناخت خیر و شر و پرهیزگاری و خویش‌شناسی را وجهه همّت خود قرار داد و به شاگردان خود آموخت در آن جامعه چندخدائی یونان به بدکیشی و زندقه متهّم گردید و به اعدام محکوم شد و جام شوکران را بگرفت و بنوشید و بدرود حیات گفت. اگر چه آن زمان واژه عرفان بر زبان مردمان جاری نبود ولی مرگ او نقطه عطفی در نبرد میان آنچه نامش دین و آئین بود ولو چندخدائی با آنچه در آن جامعه چندخدائی به راستی عرفان محسوب می‌شد بود. اگر چه پایان حیات سقراط نموداری از نبرد میان عرفان و اعتقادات پیروان چندخدائی (Polytheism) بود ولی افکارش به عنوان یکی از سه تن از بزرگترین، برترین فلاسفه آن زمان یعنی سقراط، افلاطون و ارسطو می‌تواند نقطه عطفی در التقاط فلسفه و عرفان به حساب آید. یادآور می‌شویم که قبل از این سه فیلسوف شهیر فیلسوف و ریاضی‌دان دیگری به نام فیثاغورث که به اراضی مقدسه سفر نمود و در آثار زردشتی گفته شده است که مدّتی در نزد زردشت تلمذ نمود و در کوه کرمل در غار ایلیا اعتکاف نمود و مشربی تقریباً عرفانی را پس از سفر به ایتالیا به نام "برادری" در کروتون تأسیس نمود. فیثاغورث (Pythagoras) (قبل از میلاد ۵۸۰-۵۰۰) دوست می‌داشت به کوه کرمل برود و در آنجا به تفکر و نجوی با خود بپردازد. وی اگر ریاضی‌دان بود اعداد را هم در دیدگاه عرفانی می‌نگریست. (۱۰۹۳/۹۶۰)

موضوع فلسفه حقیقت (Truth) و بیشتر در مفهوم واقعیت (Reality) است. به عبارت دیگر فلسفه عبارت از تلاش برای رسیدن به حقیقت می‌باشد. ابزار این تلاش منطقی است و فرایندی که به نیل به حقیقت می‌انجامد نامش "معرفت" است. و اما موضوع

عرفان حقیقت غائی (Ultimate Reality) است نه تنها یافتن و شناختن آن بلکه وصول به آن. بنابر این در یک نگاه ساده عرفا و فلاسفه یک راه را می‌پیمایند. تنها فیلسوف در این مسیر در منزل ماقبل آخر می‌ایستند ولی عارف پیش می‌راند تا راه را تا پایان ببیند. اما این ظاهر مسئله است. این پیمایش درست بدان می‌ماند که یکی بر سطح زمین طی طریق کند و دیگری در آسمان پرواز نماید بدون آنکه در این تمثیل سرعت حرکت و تناسب وسیله حرکت بتواند آنقدرها صادق باشد.

در فلسفه عقل با کاربرد منطق به عنوان ابزار و یا وسیله سفر کارش را دنبال می‌کند و بیشتر روش استنتاج (Deduction) را برمی‌گزیند. عقل پرسش‌ها و چگونگی‌ها، چراها، کجاها... را مطرح می‌کند ولی نمی‌تواند این سفر اندیشه را به پایان برد و مآلاً از یافتن پاسخ باز می‌ماند و به همان حقیقت نسبی که یافته است بسنده می‌کند و آن را در پژوهش‌های دیگر خودبکار می‌بندد و بالتجربه پیوسته قلمروش عالم نسبییت خواهد بود. در این مورد منتنی (Montaigne 1532_1592) می‌گوید: تنها ایمان است که اسرار والای دین را در می‌یابد. عقل به تنهایی قادر به اثبات چیزی نیست و به طریق اولی گویای چیزی در باره خداوند نمی‌تواند باشد. عقل و استدلال عقلی ما بسیار منجمد و بی‌ثمرند. لطف خداوند به آن‌ها صورتی می‌بخشد و به آن‌ها شکل و ارزش عطا می‌کند. (۱۸۹)

موضوع و هدف عرفان:

عرفان پس از طرح سؤال‌های عقل و مشاهده ناتوانی آن در یافتن پاسخی در باره حقیقت غائی، از تلاش نمی‌ایستد و در جستجوی ابزار و وسیله حرکت و سفری که بتواند وی را به آن حقیقت حقایق و یا حقیقت غائی و به زبان دیگر علت اولیه برساند به کوشش و جوشش خود ادامه می‌دهد. در این کنکاش نه آنکه منطق بکلی کنار گذاشته شود. در مواردی نه چندان کم استقراء (Induction) به کمک عارف می‌شتابد ولی هرچه هست روان آدمی با میل به گذر از عالم جسم و طبیعت (Physical) و ماوراءالطبیعه (Metaphysical) باز هم رغبتش به شناخت آفریدگار است. او می‌خواهد به آن آستان برسد و سرپُردانش و بینش خود را بر آن بساید. چیزی در درونش غوغا برپا نموده

است. می‌خواهد که درونش را به کاری از برون آرامش بخشد. از جهان و جهانیان دوری می‌جوید. ریاضت سخت بر خود تحمیل می‌کند. به کوه و دشت و جنگل‌ها و غارها و شکفت‌ها پناه می‌برد. همه این‌ها از برون است و در اندیشه آزادکردن درون و جستاری برای رستگاری ولی دل همچنان آلوده است. به گفته پروین اعتصامی:

تباه شد دل از آلودگی و دم نزدیم همی به تن گرویدیم و شستشو کردیم
این سالک می‌داند که چیزی در درونش غوغا برپا نموده است ولی آن را نمی‌شناسد:

در اندرون من خسته دل ندانم کیست که من خموشم و او در فغان و در غوغاست
ای کاش می‌دانست آنچه در او آتش خواستن و جستن برافروخته است و هیجان طلب برپا نموده در این سفر همو ابزارش است و مرکب راهوارش.

بیدلی در همه احوال خدا با وی بود او نمی‌دیدش و از دور خدایا می‌کرد

(حافظ)

نام آن ابزار شاهوار و مرکب راهوار "صبر" است که او را به کشف و شهود (Intuition) نائل می‌کند. طالب حقیقی منقطع است.

من به سر منزل عنقا نه نه بخود راه برم قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم
این که پیرانه سرم صحبت یوسف بناخت اجر صبیری است که در کلبه احزان کردم
(حافظ)

او حتی گامی بالاتر می‌رود و به الهام (Inspiration) دست می‌یابد. با پای عقل که معنای حقیقی خود کلمه گویای پای‌بست‌بودن و محدود کردن است چگونه می‌توان به دنیای نامحدود قدم گذاشت. بدین‌سان با دست یازیدن به سہش (Intuition) و الهام بر نارسائی‌های عقل و استدلال چیره می‌شود و به قلمرو تجلیات حقیقت غائی وارد می‌گردد و از شمیم خوش آن فضای روحانی مشام معطر می‌کند. آیا فلاسفه هیچ زمان با از خود گذشتن به شناخت حقیقت غائی برخاسته‌اند و از مرز تعقل و تفکر منطقی عبور نموده و به گستره سہش و الهام قدم نهاده‌اند؟ آیا حقیقت غائی نزد آن‌ها همان معنی را دارد که نزد عرفا؟ این موضوع بحث ما در این قسمت است.

حقیقت غائی (Ultimate Reality)

حقیقت غائی یا حقیقت الحقایق واژه مترادف "خداوند" است. بحث در اینجا راجع به مشرب یکتاپرستی (Monotheismi) است. یکتاپرستان در باره ماهیت خدا به دوگونه می‌اندیشند و دو دسته‌اند. گروه اول معتقد به الوهیت (Theism) می‌باشند و آنان را یکتاپرستان می‌نامیم و گروه دیگر به ربوبیت (Deism) باور دارند و ما آنان را ایزدگرایان تسمیه می‌کنیم. این نام‌گذاری از آنجا که ریشه لغوی هر دو واژه (Theism) از (Theos) در زبان یونانی یعنی خداوند و (Deism) از (Deus) باز هم یعنی خداوند در زبان لاتین برای بیان تفاوت میان آن‌هاست و اینکه با یکدیگر اشتباه نشوند.

طرفداران الوهیت معتقدند که خداوند جهان را خلق فرمود و بعد به کار خود چه از طریق مظاهر مقدسه و پیامبران و نیز با نفوذ مستقیم خود ادامه داد. در حالی که طرفداران ربوبیت معتقدند که خداوند جهان را خلق و به خود وا گذاشت تا بر وفق قوانینی که خود (یعنی خدا) بر آن حکم فرما بود بچرخد و دیگر نیازی به پیغمبران نیست. این نظریه دوم اگر هم کاملاً با عقیده طرفداران وحدت وجود (Pantheists) انطباق نداشته باشد لااقل محوری اصلی به این مشرب فرعی داده است. در نزد یکتاپرستان (Theists) یزدان جوهر یا کینونتی است مطلق (Absolute Being) مقدس از غیر خود کمال مطلق، واجب‌الوجود و جاودان به زبان دیگر ازلی و سرمدی است. متعالی و بلندمرتبه (Supreme Being)، علت‌العلل (Primary Cause) و علت غائی اشیاء، قادر مطلق (Omnipotent)، همه جا به نحو مطلق حاضر (Omnipresent) دانای مطلق (Omniscient) و قائم به ذات خویش (Causa Sui) یا (Self-Subsisting) و مهیمن (Supreme Ruler). علاوه بر این نه تنها آفریدگار (Creator) است بلکه پروردگار (Educator) و آموزگار (Instructor) و عفوکننده (Pardoner)... نیز هست.

ایزدگرایان (Deists) مانند یکتاپرستان معتقدند که خداوند تعالی، مافوق، منزّه و فائق (Transcendent) است ولیکن بر این باورند که پس از خلق آفرینش قوانین طبیعی در آن گذارده است و جهان بر وفق این قوانین بدون مداخله دوباره وی با پیامبرش می‌چرخد. قوانین اخلاقی نیز به همین نحو در آفرینش نهاده شده است و انسان می‌تواند این قوانین

را چه در منظر اخلاقی و چه دیگر قوانین کشف نماید و بر وفق آن زندگی کند. بنابراین آنان نقش واسطه را از این میان حذف می‌نمایند. اینکه یکتاپرستان به ظهور مظهر الهی و نزول وحی (Revelation) اعتقاد دارند معنایش اینست که خداوند در زندگی بندگان چه جمعاً و چه فرداً مداخله می‌نماید. و دخالت‌های او از واژه‌های پروردگار یعنی کسی که پرورش می‌دهد و تربیت می‌کند و این پرورنده و مربی در حقیقت مظهر ظهور است که هم قوانین این پرورش را با خود می‌آورد (در حد ادراک و فهم مردم هر زمان) و هم نظارت می‌کند و تعلیم (آموزش) می‌دهد و آنگاه که خداوند را آموزگار می‌نامیم بیان این واقعیت است همچنانکه واژه دادار که گواه سنجش و داوری خداوند بر اعمال بندگان است. این گفتار یک پرسش را مطرح می‌کند و آن اینست: رابطه خداوند با بندگان چگونه است؟ و ما به اختصار مناظر این ارتباط را در افکار فلاسفه جستجو می‌کنیم.

عشق به خداوند:

سن اگوستین (Saint Augustin ۳۴۵-۴۳۰) می‌گوید: ای روان من تو باید به کلمه الهی گوش فرا دهی، دیوانگی مکن، مگذار که غوغای جنون تو گوش قلبت را کر کند زیرا جهان سراسر ترا فرا می‌خواند که باز گردی، در او صلح را بیابی آن صلحی که پریشان نمی‌شود و او، خداوند، محبت خود را از تو دریغ نخواهد کرد. (۲۸:۱۶۷/ IV)

توماس آکیناس (Thomas Aquinas ۱۲۲۵-۱۲۷۴) در باب بحث در مورد عشق به خداوند بر دو واژه محبت (Love) و محبتی که در آن ترجیح دادن نقشی دارد (Dilection) و در بحث در این باره به این نتیجه می‌رسد که آن عشق که ما به خداوند داریم عام و جهانی است. در آن تفوق و رجحان که خود بخود یک نوع طرف‌گیری و تبعیض را حاکی است جای ندارد. در (Dilection) این طرف‌گیری موجود است. آکیناس تاکید می‌کند که محبت به خداوند و هر چیز و هر کس دیگر باید عام و جهانی و فارغ از طرف‌گیری و ترجیح یکی بر دیگری باشد. (۲۸:۱۷/ I)

در باره نیکوکاری (Charity) که آکیناس آن را مترادف محبت می‌داند می‌گوید آن کس که همسایه خود را دوست می‌دارد بالتبیین او محبت را دوست دارد و اما خدا

محبت است بنابر این او خداوند را دوست دارد. وی می‌گوید نکوکاری چیزی نیست که جایگاهش در روان انسان (Soul) باشد. آن جایگاهی در خود خداوند دارد.

پاسکال (۱۶۶۲-۱۶۲۳ B.Pascal) می‌گوید: «برترین فضیلت آنست که آدمی از نفس خود بیزار باشد و در جستجوی چیزی که به راستی دوست‌داشتنی باشد و آن را دوست بدارد. از آنجا که ما نمی‌توانیم آنچه برون از ماست دوست بداریم پس باید وجودی که در ماست و خود ما نیست دوست بداریم. تنها آن کینونت و جوهر که همه‌جا در جهان هست و در ما نیز هست و از ماست ولی خود ما نیست یعنی خداوند را دوست بداریم.» و «ما از طریق عیسی مسیح خدا را می‌شناسیم و او را دوست می‌داریم» (۲۸:۳۰)

بدین‌سان اگر در تقریر اول و در منظر اول پاسکال یک ایزدگرا (Deist) می‌نماید تقریر دوم کاملاً روشن می‌کند که آشکارا وی یک یکتاپرست (Theist) است. داستایوسکی (۱۸۲۱-۱۸۸۱ Dostoevsky) در اثر خود به نام برادران کارامازف از شوق و شور مردم برای اتحادی جهانی و لزوم و اهمیت آن سخن می‌گوید لزوم احساسات روحانی و عرفانی را در رابطه با عشق به خداوند مطرح می‌کند. (۲۸:۵۲)

در نظر کانت (I.Kant ۱۷۲۴-۱۸۰۴) محبت به خداوند به رغبت فرامین او را اجرائمودن است و هم‌نوع خود را دوست داشتن و انجام همه تکالیفی است که خداوند برای ما نسبت به هم‌نوعان مقرر فرموده است. «اینست عقیده کانت که عرفان را در منظری عملی می‌نگرد و در دیدگاهی اخلاقی آن را تحلیل می‌کند.» (۲۸:۳۹)

نیایش و پرستش خداوند:

سن‌اگوستین می‌گوید: «آیا هیچ نیایشی و ستایشی در خور شکوه خداوند هست؟ چه پرجلال است قدرت او، چه سحرآمیز و نفوذناپذیر است حکمت او، ای خداوند انسان یکی از مخلوقات تو است و در وی غریبه ستایش و نیایش تو نهفته است او بر وجود خود نشانه مرگ را دارد که یادآور آنست که تو غرور را مردود می‌شماری و با این همه چون او به هر حال قسمتی از آفرینش توست این شوق را دارد که ترا ستایش نماید.» (۲۸:۱۶/۱)

سن توماس آکیناس در کتاب خود تحت عنوان رساله‌ای بر حیات فعال و حیات توأم

با درون‌نگری، تأمل و تفکر و درون‌نگری را بحثی بسیار مهم می‌داند و مورد توجه و بحث قرار داده است (۲۸:۱۸/ ۱) کلمه تأمل که از امل می‌آید که به معنای دقت در اعماق چیزی و نیز آرزومندی است معنایش برتر از یک تفوس و تفکر منطقی است تأمل در این مفهوم پیوستن به حکمت و اراده خداوند است و تفحص در نفس خویش و آفاق و انفس است واژه درون‌نگری (Contemplation) از ریشه (Templum) گرفته شده است که معنایش میدان رویت روحانی است از نشانه‌های خداوند و غرق در ستایش و نیایش او شدن است.

منتسکو (Montesquieu ۱۶۸۹-۱۷۵۵) در روح‌القوانین در فصل قوانین در ارتباط با مؤسسات دینی در باره اهمیت نیایش خداوند، لزوم بناء معابد و حرمت روحانیان بحث مفصل نموده است. (۲۸:۳۵)

ژان ژاک روسو (۱۷۱۲-۱۷۷۸) در کتاب قراردادهای اجتماعی دیانتی را که همه جنبه‌های روحانیت در ارتباط با امور اجتماع باشد مورد تأیید قرار داده است و معتقد است دو مذهب وجود دارد یکی مذهب انسان به عنوان فرد و دیگری مذهب جامعه. ستایش خداوند و حالات عرفانی مربوط به مذهب انسان به عنوان فرد است ولی به هر حال آن آئینی مقبول است که پرستش خداوند و محبت او را با محبت با جامعه و قانون متحد می‌سازد و میهن را موضوع پرستش شهروندان قرار دهد و به آن‌ها بیاموزد که خدمت به وطن خدمت به خداوند است. (۲۸:۳۵)

خداوند قادر مطلق است:

سن آگوستین این‌گونه خدا را توصیف می‌کند: خدای تعالی با "کلمه"، "خود" و "روح القدس" که هر سه یکی است توانائی مطلق است و خالق است و آفریننده هر روح و هر جسم و به خاطر اوست که همگان در سروری روحانی هستند و انسان آفریده او دارای عقل است و هر زمان گناهی مرتکب شد وی را بی‌تنبیه نگذاشت و آنگاه که عمل خیر نمود بی‌پاداش نماند... هرگز نمی‌توان تصور نمود که خداوند دنیای انسان‌ها را به خود واگذارد و از گستره عنایت و اراده و قانون خود خارج کند. (۲۸:۱۶/ ۱)

دکارت می‌گوید: "در خداوند قدرتی چنان بزرگ و غیر قابل غلبه موجود است که او

نیازی به کمک از هیچ جا ندارد. او به نحوی قیوم و قائم به ذات خود است. او علت خود (Causa Sui) و علت فاعلی (Efficient Cause) جمیع اشیاء است. (۱۸۳)

و اسپینوزا (Spinoza ۱۶۳۲-۱۶۷۷) می‌گوید خداوند خالق جوهر (Essence) یا گوهر (Substance) است. جوهر یا گوهر لزوماً ابدی و جاودان است و بی‌انتهای و غیرقابل تقسیم است. خداوند جوهر یا گوهر اولیه است. قدرت خداوند جوهر اوست. بنا بر این جوهر قدرت است و آنچه در قدرت خداوند است ضرورتاً موجود است. (۲۸:۲۸)

ژن لاک (Locke ۱۶۳۲-۱۷۰۴) می‌نویسد قدرت بر دو گونه است قدرت فعال (Active Power) و قدرت غیرفعال (Passive Power). قدرت فعال روح که آفریده خداوند است واجد قدرت فعال و نیز قدرت غیرفعال است ولی جسم (ماده) اصالتاً قدرتش غیر فعال است. قدرت شامل روابط نیز هست. (۲۸:۳۵)

ژرژ برکلی (Berkeley ۱۶۸۵-۱۷۳۵) می‌گوید خدائی که خود را از چشمان ما پنهان می‌دارد معهداً قادر متعال و دانای مطلق است. این قدرت از عقل کلی که اول آن چیزی است که خداوند خلق کرده نشئت می‌گیرد. (۲۸:۳۳)

خداوند همه جا حضور دارد:

اسپینوزا می‌گوید جوهر در مفهوم خداوند بی‌پایان است و به زبان دیگر همه جا هست. جوهر خداوند که واجد صفات گوناگون است ولی هیچ وجه مشترکی با اشیاء ندارد. (۲۸:۲۸)

بارت (Barth ۱۸۸۶-۱۹۶۸) می‌گوید موضوع اصلی اندیشه ما خداوند است آن جنبشی که از خداوند مبدأ می‌گیرد، آن حرکتی که به ما عطا کرده. آن جنبش این است. ستایش مر نام ترا سزاست، ملکوت تو فرا رسید، مشیت تو معمول گشت. آنچه نامش تجربه دینی است از خدا سرچشمه می‌گیرد، و دبعه‌ایست از آنچه از خدا به ما می‌رسد که حتی در والاترین مرتبه آن تنها صورتی است و محتوی نیست (۲۸:۵۵) در این تقریرات می‌توانیم به وضوح وجود افکار پانتیستی (Pantheist) را نزد بارت ببینیم.

تجرید و تفرید خداوند (Simplicity and Unicity)

سن‌اگوستین با خدا گفتگو می‌کند: "جمال تو مرا به سوی تو جذب نمود ولی به زودی

من از تو دوری گزیدم چون آن سنگینی مادی من با من چنین کرد و دوباره غرق امر دنیا شدم. ولی یاد تو در دلم باقی ماند و من تردید نداشتم که تو تنها کسی هستی که باید دامت را چنگ بزنم ولی هنوز به این کار توانا نبودم زیرا روح انسان به خاطر تن ناپایدار سنگین و بسته این جهان است من در عین حال اطمینان داشتم که از آغاز مردم در جستجوی هستی نامرئی تو بوده‌اند و قدرت جاودانی تو را جویا بودند و خواهان الوهیت تو بودند. اینهاست آنچه در آفریدگانت پیدا و هویدا است.^{۲۸:۱۶۷ (۷)}

کانت تأیید می‌نماید که وجود خداوند ساده و مجرد است. نمی‌شود که مرکب باشد و نه همراه چیزی و یا کس دیگر. (۲۸:۳۹)

شرودینگر (Scherodinger ۱۸۸۷-۱۹۶۱) فیزیک‌دان مشهور و از کسانست که در تأسیس تئوری کوانتم (Quantum) مشارکت داشته است. در این خصوص می‌گوید: "در درون یک محیط فرهنگی که بسیاری از مفاهیم محدود تخصصی هستند باید اندکی بی‌پروا بود که چنین استنتاجی بتوان نمود که خدا به زبان ساده‌ای بگوید من خدای توانا هستم (Deus Factus Sum) در این سخن حقیقتی است. یک بیولوژیست نمی‌تواند جاودانی و یکتائی خداوند را ببیند به یک درون‌نگری نیاز است تا خداوند همه جا حاضر و قادر مطلق و دانای مطلق و جاودان را کشف نمائیم آن‌گونه که ۲۵۰۰ سال پیش روشن‌بینان هند می‌دیدند. (۳۳)

دین در منظری فلسفی:

بحث در اطراف عرفان در دیدگاه فلاسفه الزاماً باید با بررسی و تحلیلی که آنان از دین دارند توأم باشد. جان هاسپرز می‌نویسد باورداشتن به خداوند لزوماً دین محسوب نمی‌شود. این باور باید در یک سلسله مؤسسات و مشروعات و تعلیمات که در دیانت پیش‌بینی شده است استقرار یابد. (۱۹۰)

بحث فلسفی دین تحلیل و بررسی مفاهیم، تقریرات و دعوی‌های آن و دلائلی که در قبال اثبات و بدهات لزوم آن‌ها ارائه می‌کند می‌باشد. از این جهت به انشعابات دیگر فلسفه به طور مستقیم و غیر مستقیم مربوط است. از این انشعابات می‌توانیم فلسفه اخلاق (Moral Philosophy) را از جهت رابطه‌اش با رفتار و اعمال انسان و جنبه‌های

اخلاقی آن که در حقیقت مؤید آن است که دیانت برترین مؤسس اخلاق تجویزی (Prescriptive Ethics) است نام ببریم.

پس از آن فلسفه ذهن و روان (Philosophy of Mind) است از آن جهت که خود بخود بحث روابط روح و جسم و نیز جاودانی بودن زندگی انسان نه در شکل جسمانی آن بلکه به حالت روحانی آن و غیره می‌باشد. شاخه دیگر علم‌المعرفه (Epistemology) است که به آن فرضیه معرفت نیز می‌گویند. اهمیت آن از آن رو است که ماهیت معرفت و مآلاً عرفان را مطرح می‌کند و در باره معرفت انسان از خدا بحث می‌نماید. فلسفه زبان به هر حال همه‌جا و همه‌وقت مطرح است. در این مورد نیز بالطبع نمی‌تواند کنار گذاشته شود. در چشم یک فیلسوف دین مفهومی است با برترین اهمیت در نقش ایضاحی آن زیرا می‌تواند در باره بسیاری از مسائل که پاسخ به آن‌ها مشکل است او را یاری دهد. قیاس منطقی در باره خدا در حد بدیهی شمردن وجود او عبارت است از اتحاد و ساده کردن مفروضات و اطلاعات که قبل از آن، آن‌ها را به صورت رویدادهای معمولی بدون توجه به علل و اسباب آن‌ها بدان‌ها می‌نگریستیم و حال آنکه با این قیاس منطقی خدا مرکز و محور و مرجع این ایضاحات واقع می‌شود. (۱۴۱)

هرجا صحبت از عرفان می‌شود فوراً این مسئله مطرح می‌شود که عرفان چه چیز؟ پاسخ این سؤال روشن است: عرفان خداوند. و وقتی عرفان خداوند مطرح می‌شود لاجرم دین که موضوع و ماده اصلی آن "وحی" و نزول کلام خداوند است مطلب اصلی بحث خواهد بود.

بدین سان در این فصل که عنوان عرفان در افکار فلاسفه را دارد اندکی به بحث در باره دین می‌پردازیم تا موضوع در این منظر اصلی مورد پژوهش واقع شده باشد.

واژه‌شناسی:

واژه دین از زبان‌های آریائی به زبان‌های سامی من جمله عربی رفته است. واژه‌ای است پهلوی به معنای کیش و آئین و وجدان. و نیز در زبان اوستائی به معنای قانون، حق و داوری و کیش است. در زبان‌های مغرب زمین فی‌المثل انگلیسی لغت (Religion) از واژه لاتین (Religio) که خود از مصدر (Relego) و یا (Relegere) یعنی با یکدیگر

متحد کردن است.

تعریف:

در متون فلسفی دین را به گونه‌های مختلف تعریف نموده‌اند ما در زیر به اختصار به ذکر آن‌ها می‌پردازیم.

* تعریف فاعلی (ذهنی) (Subjective Definition) دین عبارت است از پرستش و عشق‌ورزیدن به خدا و سرنهادن به امر او. یعنی آن کینونیت مطلق و مافوق انسانی. در همین راستا بعضی فلاسفه چون "پاسکال" معتقدند که یک دین دروغین است اگر در گرویدن و پرستش خود خدا را به عنوان هدف اصلی و نهائی خود قرار ندهد* (۲۸:۳۰) لاول می‌گوید "دین از ارزش (Value) آن‌گونه که در حکمت اخلاق منظور شده است یک آرمان نمی‌سازد بلکه عملاً توقع حضور و شرکت در تحقق آن ارزش را دارد. به عبارت دیگر ارزش را به عنوان عاملی برای به کار بردن در اندیشه به ما عرضه نمی‌کند بلکه ما را دعوت می‌کند که حیات خود را در آن تشکّل دهیم و یا آنکه آن را در حیات خود تمامیت بخشیم. (۱۹۱:۲/۴۹)

فلسفه می‌کوشد عوامل معرفت را بشناسد در حالی که با آن‌ها در حکم یک شیء رفتار می‌کند و کنکاش آن برای تثبیت روابط میان عقل و هوش و شیء مورد شناخت است و حال آنکه دین روابط میان عوامل شناسائی یعنی انسان‌ها را مورد تأثیر قرار می‌دهد. به عبارت دیگر دین کاری را به عهده می‌گیرد که فلسفه نمی‌تواند آن را یعنی روابط میان انسان‌ها را تحقق بخشد. بویسن می‌گوید: "دین چیزی جز الهامی فارغ از نقص و بدی‌ها برای نیل به حقیقت نیکی و جمال نیست."* (۱۹۲:۱۱۹-۲۱)

* تعریف عینی دین (Objective Definition) با مسائل دیگری روبروست. در این منظر دو نوع تعریف از دین شده است:

۱. بعضی آن را اساساً ماوراء طبیعت (Supra Natural) می‌دانند که در نزول کلمات الهی (Divine Revelation) و دستورات آن منظوری است. در این پندار مفروضات عاطفی و احساسی و هر آنچه از تعقل و تفکر سرچشمه می‌گیرد در بیانات نازله خداوند تمامیت یافته‌اند و مورد تأیید قرار گرفته‌اند. این نوع دین را دیانت مثبت (Positive Religion)

می‌نامند.

۲. بعضی دیگر برای دین به مبدئی صرفاً طبیعی (Natural) فائلند که در تمایلات انسانی ریشه دارد. در این صورت مذهب یکی از عوامل فرهنگ محسوب می‌شود. این را دین طبیعی (Natural Religion) می‌نامند.

بعضی فلاسفه دیگر طبقه‌بندی دیگری برای مفهوم دین دارند. هانری برگسن دو نوع دین را شرح می‌دهد:

۱. دین فاقد تحرّک (Religion Statique) چنین دین محصول افسانه‌پردازی (Mythomanie) و اندیشه‌های جزمی (Dogmatisme) هستند. خرافات و تعصبات از ابتلائات پیروان چنین دینی است.

۲. دین متحوّل و متحرّک (Religion Dynamique) که از یک سو نتیجه الزامات و احتیاجات منطقی در طول زمان و تاریخ انسان‌هاست و از سوی دیگر منوط به تجربیات عرفانی است. چنین دینی یک سیستم اعتقادی واقعی است. (۱۷۲) کلمات باور و ایمان در این مباحث بسیار تکرار شده است. ضروری می‌بینم که تعریفی از این دو مفهوم به دست دهیم. عقیده (باور) (Belief) معرّف یک جهت‌یابی معرفتی (Epistemic Attitude) است و تقریری را با وجود معیارهای نسبی از جهت وضوح و نه چندان قطعی حقیقت می‌انگارد. ایمان عبارت از تمامیت یافتن یک باور است در عرفان (Re-Cognition) به یاری تعقل (Cognition) و فریافت (کشف و شهود) (Intuition) و الهام (Inspiration) توأم.

وجود خداوند در افکار فلاسفه:

مسئله وجود خداوند از آن جهت به بحث ما یعنی عرفان در افکار فلاسفه ارتباط دارد که عرفان موضوع اصلیش نیل به شناخت حقیقت غائی یعنی خداوند است. پس بحث اثبات وجود خدا مستقیماً به آن مربوط است. البته ما در اینجا ابدأ قصد ورود در بحث اثبات وجود خداوند را نداریم بلکه تنها نظرات را در این باره برمی‌شماریم.

در فلسفه اثبات وجود شیء مستلزم شناخت صفات و ویژگی‌های آن است به یاری منطق بنابراین اثبات خداوند در حد خود قدمی در کسب عرفان حقّ است. با این تفاوت

که فلسفه و کلید آن یعنی منطق نقش طرح سئوال‌هایی را در این مورد می‌کنند و می‌کوشند در چهارچوب قواعد عقل برای آن پاسخی بیابند. پس تفاوت فلاسفه و عرفا در دین اینست که فلاسفه (حکما) افتان و خیزان به وجود خداوند از طریق صفات و افعال او کم و بیش پی می‌برند و حال آن‌که عرفا با به‌کاربردن کشف و شهود (فرایافت) (Intuition) و الهام (Inspiration) این را به‌گونه‌ای دیگر و با سرعتی بیشتر طی می‌کنند و به اسرار بیشتر و بهتری از صفات و افعال خداوند پی می‌برند تا بدانجا که خدا را در جمیع عناصر آفرینش کشف می‌نمایند. شاعر عارفی گوید:

ای که در نورش زمین و آسمان	غرق گشته از کران تا بی‌کران
عقل‌ها اندر تکاپو کو به کو	بهر کشف ذات او در جستجو
صد هزاران پرده سَر در میان	حیرت‌افزای دل بینندگان
این عقاب عقل خود بین بشر	اندرین وادی بریزد بال و پر
اندرین ره گم شود این پیک ما	تا مگر فیض تو گردد رهنما

و شاعر عارف دیگر به سخن او اکمال می‌بخشد:

حکمت حق بس بلند است نهان	عقل کوتاه‌بین ندارد ره بدان
جمله غَوَاصان این دریای ژرف	گوهری دیدند یکتا در صدف
هر یکی با نام و تعریفی دیگر	کرد وصف ذات آن یکتا‌گهر
در دبستان حقیقت ما هنوز	الفبا خوانیم ز استاد رموز
همتی خواهیم از فیض خدا	تا ببخشد دیده حقی‌بین به ما

و بالأخره عارف شاعر دیگری می‌گوید:

در هرچه دیده‌ام تو نمودار بوده‌ای
ای نانموده رخ تو چه بسیار بوده‌ای
به هر حال می‌رویم ببینیم فلاسفه چگونه وجود خدا را اثبات می‌نمایند. البته اثبات وجود خدا و معرفت به وجود او معرفت به ذات او نیست بلکه معرفت به افعال و صفات و اسماء وی است و آنچه فلاسفه در این راه کوشیدند شناخت همین صفات و افعال است که باز هم در میان آن‌ها در باره ویژگی‌های این شناخت تفاوت موجود است. اکنون به نحوی بسیار خلاصه ولی در حد امکان روشن به بیان این استدلال‌ات فلسفی

می‌پردازیم.

* قبول عام (General Consent): آنقدر که می‌دانیم سکستوس امپریوس (Sextus Empiricus) که در قرن سوم قبل از میلاد می‌زیست و یکی از طرفداران شکاکیت (Scepticism) بود و ضمناً علیه دگماتیسم به مبارزه برخاست در مجموعه مطالعاتش دلیل "قبول عام" را برای اثبات وجود خداوند ثبت نموده است. این نظریه می‌گوید که هر جا، همه جا که انسان و اجتماعات انسانی چه متمدن و چه ابتدائی و با زندگی بربریت باشند به خدائی باور داشته و دارند. سیسرن شهادت می‌دهد که رواقیون (Stoics) که یکی از اصول فلسفه‌اشان از جهت استدلال "قبول عام بود" این نحو اثبات وجود خداوند را پذیرفتند. باز به نقل از سیسرن (Cicero) طرفداران فلسفه اپیکور (فلسفه لذت) (Hedonism) نیز این دلیل را پذیرفتند. از آنجا که انسان در هر مرتبه از رشد و ادراک که باشد به یک قدرت ماوراءالطبیعه و یک خدا باور دارد. معلوم می‌شود که در وجود او آن عاملی که وی را به این باور متقاعد می‌کند به طور فطری و ذاتی موجود است و ما در فصل منشاء حالات عرفانی در انسان و در فصل حالات عرفانی در نزد انسان‌های ماقبل تاریخ و انسان‌های اولیه به این مطلب در حد حجم این کتاب پرداخته‌ایم.

* خدا خود معرف خود است (Ontological Argument): ریشه کلمه (Ontological) واژه یونانی (Ontos) که به معنای موجودیت و کینونیت و "خود" است. این نظریه می‌گوید که خداوند مورد اعتقاد است پس موجود است. ما باور داریم که خداوند متعال است. نفس این باور دلیل وجود اوست. متعال بودن وجود او را توصیف می‌کند.

* برهان علّی (Causal Argument): وقتی به گیتی (Universe) و یا کیهان (Cosmos) می‌نگریم همه چیز موجود است کهکشانی‌ها، سیستم‌ها، ستاره‌ها و سیارات و... موجودند. آن‌ها باید از جایی بیایند و یا آفریننده‌ای داشته باشند. آن آفریدگار خداوند است. هرچیز در این عالم علّتی دارد و مبدئی بنابر این آفرینش نیز آفریدگاری دارد و وجودش علّتی دارد. آن علّت خداوند است.

بدین‌سان خداوند وجود دارد. کانت این سخن را چنین ادامه می‌دهد، اصل علّت فاقد مفهوم است و دارای معیاری نیست و کاربرد آن در دنیای حس است و لکن در دلائل

مربوط به آفرینش (Cosmological Proofs) ما را یاری می‌دهد که به دنیای ماوراء حس برویم و علت را در آنجا شناخته و بکار ببریم. (۲۸،۳۹) از این رو فلاسفه خدا را به عنوان توجیهی برای برآمدن همه عوامل و عناصر آفرینش من جمله انسان می‌شناسند. در این منظر خداوند برون از زمان (Timeless) است و جاودان (Eternal) است. قلمرو زمان و مکان مفاهیمی وابسته به پیدایش آفرینش می‌باشند. خداوند در ماوراء زمان و مکان جای دارد. آنجا دیگر اول و دومی نیست قبل و بعدی نیست. لهذا خداوند علت اولیه (Primary Cause) است و قائم است به ذات خود (Self-Subsistent) یا علت خودش (Causa Sui) است.

* تئوری ضرورت (Necessity): وجود خداوند ضروری است به عبارت دیگر واجب‌الوجود است. جمیع عالم وجود عرضی (Contingent) است. به عبارت دیگر وجودش بستگی به عاملی دیگر دارد و وصف آن نیازمند به توضیح آن عامل دارد. از آنجاکه هر شیء عرضی ضرورتاً به عاملی خارج از وجود خود که عرضی هم نباشد یا به زبان دیگر جوهری باشد، آن عامل خداوند نام دارد.

* تئوری فایده (Utility Theory): تئوری فایده می‌گوید وجود خداوند و قبول وجود او سبب می‌شود که انسان زندگی بهتری داشته باشد و اصول اخلاقی با توجه و جدیت بیشتری مراعات شود. اعتقاد و ایمان به خدا سبب می‌شود که افراد به یک سیستم اخلاقی دل بسته و وفادار باشند. این نظریه خود به خود به تنبیه و تشویق و تحسین بر حسب پیروی از قوانین اخلاق که مورد رضای خداست مربوط می‌شود.

* نظریه مقصد غائی (Teleological Theory) و یا تئوری طرح (Design Theory) تکیه بر بنیان و بنیاد جهان و نظم که در آن است می‌کند و بر این تأکید می‌کند که چنین نظم و ساختاری نمی‌تواند اولاً بدون مقصد و هدف باشد و ثانیاً بدون یک طرح اولیه باشد. بخصوص که در جمیع مناظر این نظم بنیان، جمال آرایش و آراستگی بدون کمترین نقصی مشاهده می‌شود. طرفداران این نظریه می‌گویند آیا ممکن است این همه نظم و جمال و آراستگی را بدون مبدأ و منشائی که اصول را استقرار و ثبوت بخشد دانست.

خداوند حقیقتی است جاودانی (Eternal Truth)

ارسطو در کتاب فیزیک خود در باب طبیعت و ابدیت و زمان و مکان به گفتگو پرداخته است. در مورد نظر انباز فلیس (Empedocles) (۴۹۰ قبل از میلاد) او معتقد است که شرایط و وضعیت جهان آن‌گونه است که متناوباً محبت و نفرت بر امور حاکم می‌شود و سبب حرکت می‌گردند و در فاصله این دو جهان استراحت می‌کند. این گفتار تلویحی از مداخله دو عامل متضاد اعم از اینکه این عامل عنصر باشد و یا نیرو یا یک ایده در پیدایش جنبش و حتی چنانچه ما در کار تحقیقی دیگر گفته‌ایم در پیدایش هستی و عالم وجود مداخله دارند. توضیحاً بگوئیم که ما نظریان متوجه متضادهای سازنده (Constructive Opposite) است. (۲۲) ارسطو می‌گوید بر این رو حرکت بلاانقطاع موجود است بنا بر این بدو باید چیزی باشد که سبب حرکت گردد ولی خود متحرک نباشد. حال این سؤال مطرح است که چنین چیزی آیا جاودانی هم هست؟ اکنون روشن است که چنین چیزی نمی‌تواند متحرک و متحول باشد و در عین حال جاودانی باشد. زیرا خود جاودانی نبودن دلیل تحول و تغییر به سوی کاستی و نیستی است. (۲۸:۷) ارسطو در کتاب متافیزیک لزوم چنین محرک که ثابت و لایتغیر و جاودانی باشد را مورد تأکید قرار می‌دهد (۲۸:۷) این عامل محرک (Mover) و ثابت و لایتغیر را ارسطو به خدایان تعبیر نموده است.

* پلوتینوس (Plotinus 205_270) که تقریباً می‌توان گفت هم فیلسوف است و هم عارفی وحدت وجودی (Pantheist) و آثارش در رساله‌های نه گانه (Enneads) تدوین شده است حقیقت خدا را واحد و جاودان می‌داند و منشاء کل عالم وجود می‌شمارد و معتقد است که همه چیزی سرانجام به آن حقیقت بازگشت می‌کنند به عقیده او این حقیقت در قوس نزول عوامل روحانی از عوالم جسمانی عبور و آن را درک می‌کند. (۲۸:۱۱/ III)

* نیوتن (Newton 1642_1727) در باره خداوند به عنوان حقیقتی جاودانی می‌گوید: خداوند (God) یعنی ربّ (Lord) ولیکن هر ربّی خداوند نیست. قلمرو او معنوی است او جاودانی و ابدی است، همه‌جا حضور دارد (Omnipresent) است قادر مطلق است

(Omnipotent) است و بر همه چیز آگاه (Omniscient) است. این بدان معنی است که او از آغازی بی‌پیشینه تا انجامی بی‌پایان حضور دارد. خداوند بالقوه (Virtually) همه جا حضور ندارد بلکه بالفعل (Actually) همه جا حاضر است. در او همه چیز منظوی است... همان‌گونه که یک انسان نابینا نمی‌تواند درکی از رنگ‌ها داشته باشد ما نیز نمی‌توانیم درکی و اندیشه‌ای در باره اینکه چگونه خداوند همه چیز را می‌داند و درک می‌کند داشته باشیم. خداوند وجود جسمانی ندارد و دیده نمی‌شود و شنیده نمی‌شود و نمی‌توان آن را لمس کرد و نباید او را از طریق آنچه به صورت مادی بتواند معرفی آن باشد او را ستایش کنیم. ما از صفات او ایده‌هایی داریم ولی حقیقت اینست که حقیقت و واقعیت او دور از ادراک ماست. (III/ ۴۲: ۲۸)

* جان لاک (John Locke 1632-1741): به تفصیل از معرفت خداوند سخن رانده است و می‌گوید که تقریرات کلی اگرچه قطعیت داشته باشند لزوماً گویای وجود چیزی نیستند. حتی معرفت ما از وجود خودمان نیز جنبه شهودی و یا فرایافتی (Intuitive) دارد. ما البته قائلیم که خدا یقیناً وجود دارد. به هر حال از آنجا که می‌دانیم که ما وجود داریم و از آنجا که عدم (هیچ) قادر نیست چیزی را به وجود بیاورد بنابراین بگونه ازلی آفریدگاری باید وجود داشته باشد تا آفرینش را بز پا دارد، آفرینشی با آن همه نظم (Order) و انضباط (Discipline) (۲۸:۳۳) به نظر می‌رسد که لاک از بکار بردن دو کلمه نظم و انضباط مقصودش آرایش مادی و آراستگی معنوی و اخلاقی بوده است.

* کانت (Kant. I 1724-1804) چنین اظهار می‌دارد: 'اکنون من می‌کوشم که این معنی را در رابطه با عقل عملی دریابم که آیا اصول اخلاقی می‌پذیرد که آفریدگار جهان دارای برترین کمال است؟ او باید بر همه چیز دانا باشد تا بتواند به اعمال من و ریشه‌های آن در اعماق روحم آگاه باشد نه تنها در حال حاضر بلکه در آینده. او باید بر همه چیز توانا باشد تا بتواند بر مآل رفتار من حاکم باشد و به همین نحو او باید بر همه چیز در همه جا و تا ابدیت حضور داشته باشد. از این رو قانون اخلاق با به کار بردن بالاترین نیکی (Summum Bonnum) به عنوان هدف عقل عملی ناب (Pure Practical Reason) مشخص می‌کند آنچه را که هویت آن کینونت اولیه، آن کینونت متعالی یعنی خداوند

است. (۲۸:۳۹)

* هگل (Hegel 1770-1831) در بحث در باره عقل و دخالت آن در مسیر تاریخ می‌پردازد و آن را تا بدانجا می‌برد که عقل خود پایه و مایه وجود و مقصد غائی و قدرت تحرّک که نه تنها در جهان طبیعی (Natural) بلکه جهان روحانی (Spiritual) یعنی تمامی تاریخ جهان علت و مؤثر است. عقل حقیقت جاودانی و دارای قدرت مطلق که عالم آفرینش مادی خود را ابراز می‌دارد و به عالم هستی نزول (Revelation) می‌نماید. در این نزول هیچ چیز دیگری جز عقل و جلال آن و شکوه آن مکشوف نمی‌شود. این آن چیزی است که در فلسفه مقبول است. در چنین مرتبه والائی عقل را دیدن و آن را جاودان و مطلق شمردن دیدن آن چیزی است از آن خدائی که خود دیده نمی‌شود و دلیل آنست که خدا را چون نمی‌توان دید پس آنچه از اوست و از او برخاسته است شناختش به نحوی شناختن خداوند است. " (۲۸:۴۳) واضح است که در اینجا منظور هگل از عقل همان عقل کلّ یا عقل جهانی است.

نگاه فلاسفه بر معرفت انسان از خداوند:

* پاسکال می‌گوید: "شناخت خداوند با عشق به خداوند فاصله بسیار دارد". "ما حقیقت را با قلب درمی‌یابیم نه با عقل"... "آنان که خداوند از شناخت دین بهره‌مندشان ساخته است نیک‌بختند و از روی عدالت در برابر حقیقت متقاعدند... ولی آنان که بر این مرتبه دست نیافته‌اند ما می‌توانیم به یاری عقل آن را به آنان بدهیم و در انتظار بنشینیم که خداوند آنان را نیز درون‌نگری و حالتی از الهام روحانی عنایت فرماید. زیرا بدون این حالت روحانی آنچه آن را ایمان می‌نامیم فرایندی دنیوی و انسانی می‌شود نه الهی و برای رستگاری بکار نمی‌آید... قلب دلیل خودش را دارد که عقل از آن بی‌خبر است... من می‌گویم که قلب ذاتاً (Inherently) به آن حقیقت جهانی آن حقیقت حقایق (Unlversal Being) عشق می‌ورزد." (۲۹:۳۳)

* هویزینگا (Huizinga 1872_1945) در تحلیلی بر نظرات و نوشتجات جرسون (J.Ch.De Gerson 1363_1420) عالم الهیات می‌نویسد که قرون وسطی آن حالت روحانی که نامش جذب و لطف خداوندی (Dulcedo Dei) بود که بعداً به صورت

مسحوریت الهی نوین (Devotio Moderna) در نزد بعضی دیگر از پیروان مشاهده می‌شد. به نظر جرسون حالتی مخاطره‌آمیز بود زیرا این عشق‌ها به آسانی به دامن کشش‌های جسمانی می‌افتند. این جمله به زبان لاتین از آن اوست (Amor Spiritualis Facile Labitur in Mudum Carnalem) یعنی عشق روحانی به آسانی تبدیل به عشق جسمانی و شهوانی می‌شود. هوی زینگا در باره سخن جرسون می‌گوید بسیاری افراد به نحوی غیرمعتدلهانه دامن عشقی روحانی را چنگ می‌زنند و عاقبت در می‌یابند که آن حرارت روحانی الهی به وزش بادهای تحریکات جسمانی به خاموشی گرائیده و آنان ره گمراهی پیموده‌اند ولی بودند بعضی دیگر که آرام و معتدل و با سر نهادن به حالتی از تسلیم ابزاری کامل در دست اراده الهی شدند.^{۲۸۵۸}

این احساس فنای کامل (Absolute Annihilation) فرد که عرفای آن زمان از جمله جرسون طرفدار آن بودند نوعی از عرفان معتدل، محتاطانه ولی رزین را پیش پای آدمیان قرار می‌داد. در واقع نوعی خشیه یا خوف عشق‌آمیز که در کتاب خوف عاشقانه (Crainte Amoureuse) سن‌بار تلمی می‌نویسد که در آتش این عشق باید خوب پخته شد ولی نباید به کلی سوخت.^{۲۸}

* ماکس شلر (Scheler 1874-1928) در بحث در رابطه با معرفت خداوند می‌گوید: "آگاهی از جهان، آگاهی از خویشتن و آگاهی از خداوند یک ساختار واحد غیرقابل تجزیه به وجود می‌آورند."^(۳۵) و در اثر دیگر خود محبت و معرفت را یکی می‌داند در حالی که برای وی خداوند معرفت این هر دو موضوع است. وی می‌نویسد، محبت و معرفت در گوهر یکتای خداوند متحد می‌شوند.^(۱۱۲) وی همچنین می‌نویسد حالت محبت عام انسان شرط اصلی محبت خداوند است.^(۲۲،۱۹۳)

عرفان و فلسفه نوافلاطونی (Mysticism and Neo. Platonism)

پیشگفتار

شاید خوانندگان عزیز تعجب کنند که بگوئیم فلسفه نوافلاطونی و به خصوص افکار عرفانی برخاسته از آن با کوه کرمل قرابت تاریخی دارد در مقاله‌ای که در شماره ۷۷ سال بیستم جریده عندلیب به حضور دوستان تقدیم نمودم در این باره نتیجه پژوهش خود را

به عرض دوستان رساندم که عین آن را در اینجا نقل می‌کنم.

در تاریخ بشر شناخت مرتبه تقدیس کوه کرمل بسیار قدیم است. در آثار تاریخی مصر که باز می‌گردد به شانزده قرن قبل از میلاد محقق شده است که کرمل را کوه مقدس می‌خواندند. در آنجا به عنوان مکانی والا (High Place) بت‌های خود را گرد آورده و پرستش می‌کردند. (۱۷۴:۲/۵۷۲) طرفه حکایتی است و عجیب شباهتی زیرا خانه کعبه نیز زمانی بت‌خانه بود و سپس پرستشگاه خدای یگانه گشت.

در جغرافیای تاریخی (Historical Geography) جهان، کوه کرمل همیشه چون مکانی برای تفکر و درون‌نگری شناخته شده است. فیثاغورث (قبل از میلاد ۵۸۰-۵۰۰) که پدرش اهل صور (Tyre) از شهرهای لبنان بود ولی پس از آنکه خانواده‌اش به یونان مهاجرت کردند فیثاغورث در جزیره سامس از جزائر یونان پا به دنیا نهاد ولی در دوران زندگی به مصر و اراضی مقدسه سفر نمود. ژامبلیک (Jamblique) فیلسوف نوافلاطونی که در جریان قرن سوم و چهارم میلادی می‌زیسته و در اسکندریه تدریس می‌نمود می‌نویسد: فیثاغورث در جریان یکی از سفرهای خود به اراضی مقدسه مجذوب کوه کرمل شد وی دوست می‌داشت به کوه کرمل بخزد و به تفکر و به نجوی با خود پردازد او اگرچه ریاضی‌دان بود ولی اعداد را هم به دیده عرفانی می‌نگریست و در جنوب ایتالیا در کروتون (Croton) آئین برادری مذهبی را تأسیس نمود. (۱۰۹۳/۹۶۰)

آئینی که در آن هنوز یکتاپرستی جایی نداشت ولی خداوند در اندرون بندگان خود گرایش به پرستش و اعتقاد به قدرتی ماوراء الطبیعه به ودیعه نهاده است بسی پیش از آن که او از این ودیعه آگاه نشده باشد و خالق خود را بشناسد.

در اندرون من خسته دل ندانم کیست که من خموشم او در فغان و در غوغاست اگر کرمل شانزده قرن قبل از میلاد محل پرستش بت‌های مصریان بود. اگر کرمل پنج قرن قبل از میلاد فیثاغورث حکیم و ریاضی‌دان را مجذوب خود ساخته بود تا در آنجا به تفکر عارفانه پردازد عارف به کسی که او را هنوز به درستی نمی‌شناخت جای تأمل و تفکر است. چنین می‌نماید که از آغاز آنجا مصدر پرتو انوار الهی بود و مکنن انجذابات رحمانی و همه آن‌ها که خود را مجذوب آن مکان می‌دیدند چون حقیقت را نتوانستند

مشاهده کنند ره افسانه زدند. مست باده‌ای بودند ولی ساقی احدیه را نمی‌شناختند. باید قرن‌ها می‌گذشت تا ساغر معانی از ید غلام الهی بیاشامند و نشاط مستی حقیقی را به درستی دریابند. (نقل به مضمون ۳:۷۰)

ولی هرچه بود مست بودند. مست باده پندار. به سخن جلال‌الدین محمد مولوی:
دوش بودم در حریم واقف اسرار مست عالمی دیدم عیان در حضرت دلدار مست
مهر و ماه و چرخ و انجم آب و آتش خاک و باد سال و ماه و روز و شب با گنبد دوار مست
آسمان‌ها و زمین چرخ و فلک لوح و قلم لامکان اندر مکان با گردش پرگار مست
مسجد و محراب و منبر عالمان و زاهدان صوفیان خرقه‌پوش از باده پندار مست
گبر و ترسا و یهود و ملحد و رهبان دیر با چلیا و بت و ناقوس با زتار مست
شمس تبریزی چه گوئی حال مستان جهان
چونکه من مست و تو مست همچوما بسیار مست

این مستی همانگونه که در سخن این عارف ربّانی در دیوان شمس آمده است تنها منحصر به بت‌پرستان مصری و فیثاغورث حکیم و ریاضی‌دانی چندخدائی یا دیگر انسان‌ها نیست. عالم وجود مست باده پندار است و مدهوش از باده عرفان. بعضی چون سالکان طریق عرفان می‌دانند آن‌ها را چه می‌شود ولی شاید کسانی چون فیثاغورث ندانند چرا آنگونه می‌شوند ولی بعضی دیگر چون چرخ و فلک از آگاهی برخوردار نیستند تا بدانند بر آن‌ها چه می‌رسد و لاجرم نمی‌دانند از کجا می‌رسد. هرچه هست عالم وجود سراسر مخمور است و مدهوش. راستی چرا؟ شاید بهترین جواب این باشد که مخموری از این عشق در کمون عالم هستی مخمر است. این قانون وجود است. جمال قدم جل اسم‌الاعظم می‌فرماید: "علت آفرینش ممکنات حب بوده." (۶:۳۹۱)

عالم وجود مست باده پندار نیست، مست باده هستی است. دکارت روزی گفت می‌اندیشم پس هستم (Cogito ergo sum) این جمله زیبای لاتین جاودانه شده است ولی بهتر بود اگر می‌گفت عشق می‌ورزم پس هستم (Amo ergo sum).

حضرت عبدالبهاء فرمود "محبت روابط ضروریه منبعث از حقایق اشیاء است." (۴:۱/۱۲) در تعریف آفرینش فرمود: "طبیعت عبارت از خواص و روابط ضروریه

است که منبعث از حقایق اشیاء است." (۱:۳/۲۲) این بیان مبارک به ما می‌فهماند که بدون محبت آفرینش از هستی و مفهوم برخوردار نمی‌بود. جوهر عرفان در حقیقت درک این مراتب است.

اکنون لازم است توضیح مختصری داده شود که روابط مشرب فیثاغورث و فلسفه نوافلاطونی چگونه است. پس از آنکه فیثاغورث از اعتکاف در غار ایلیا در کوه کرمل فراغت یافت به یونان و سپس به جنوب ایتالیا سفر نمود و در آنجا همانگونه که قبلاً گفته شد جامعه برادری مذهبی را تأسیس نمود. لازم است بگوئیم که در این جامعه به جای خدای یکتا خدایان یونان یعنی میوزها (Muses) که دختران زئوس (Zeus) و منموزین (Mnemosine) بودند و الهه‌های هنر و علوم محسوب می‌شدند و نیز خدای دیگر آن‌ها آپولو (Apollo) بود که خدای موسیقی بود. در این احوال فیثاغورث به سبب جریانات سیاسی ناگزیر کروتون را ترک گفت و در یونان دار فانی را وداع نمود. این جامعه برادری مذهبی هم نفوذ سیاسی داشت و هم افکار مذهبی را ترویج می‌کرد و هم به فلسفه متکی بود از جمله به بقاء روح در آن مفهومی که از آن داشتند معتقد بودند. فلسفه فیثاغورث (Pythagoreanism) تحولات طولانی و گوناگون را به خود دید و بالأخره به مرحله‌ای رسید که آن را فیثاغورثیان نوین (Neo-Pythagoreanism) نامیدند. شخصی حکیم به نام اپولونیوس (Apollonius of Tyana) افکار و نوشتجات فیثاغورث را مطالعه نمود و مکتب تازه‌ای را بنا نهاد که آن را فیثاغورثیان نوین نامید.

این مکتب حکمت نهانی (Occult Wisdom) (یا سرّی) و تقدیس و بردباری جهانی (Universal Tolerance) را تعلیم و ترویج نمود. قبل از آن فیثاغورثی‌های هلنی (Hellenistic Pythagoreans) افکار ارسطو و افلاطون و فلوطینوس (Plotinus) را مطالعه و در نظریات خود وارد ساخته بودند که با آن مکتب نوافلاطونی را بنیان نهادند. پس از آن بعضی فیثاغورثیان نوین از قبیل مدراتوس (Moderatus of Gades) و نیکوماکوس از جرازا (Nicomachus of Gerasa) در قرن اول میلادی و در قرن دوم و سوم میلادی نومینوس (Numenius Apamea) که می‌توان گفت مبشر فلوطینوس (Plotinus 205_270) بود بنیاد افکاری را نهاد که بعداً به نوافلاطونی (Neo-Platonism) موسوم گردید پایه گذار

نوافلاطونی در سوریه فیلسوفی به نام ژامبلیک (Lamblicus or Jamblique) بود که چنانچه قبلاً اشاره شد در اسکندریه به تدریس مشغول بوده است وی یکی از شاگردان پرفیری (Porphyry) بود که وی نیز شاگرد فلوطینوس (Plotinus) بوده است. در طی این بررسی مختصر رابطه میان فیثاغورثیان نو و نوافلاطونی‌ها در حد امکان روشن گردید.

نگاهی به اصول اعتقادات نوافلاطونی

شروع این فلسفه در قرن سوم میلادی است و بر روی هم اصول اعتقادات مکتب نوافلاطونی به قرار زیر است:

* عوالم وجود متعدّد هستند و به صورت مراتب از برتر به کهنتر به سوی پائین انتظام یافته. آخرین آن‌ها جهان مادی است که دارای ابعاد زمان و مکان است و به یاری حواس پنجگانه قابل درک می‌باشد.

* هر مرتبه از مرتبه مافوق خود مشتق شده است نه آن اشتقاقی که تابعی از زمان و مکان باشد.

* هر مرتبه بر فوق واقعیت خود تأسیس شده است و نسبت به مرتبه مافوق با حالت شوق و رغبتی می‌نگرد.

* مراتب مادون تصویر یا بیانی از مرتبه مافوق را دارد.

* در هر مرتبه نسبت به مرتبه مافوق میزان کثرت (Plurality) افزایش می‌یابد.

* بالاترین و والاترین عالم (Supreme Sphere) از اصل و حقیقت غائی (Supreme Principle) زاده می‌شود این عالم والا از محدودیت آزاد است و از قانون جبر (Determinism) تبعیت ندارد و بر روی هم یکتا است که گواه سادگی کامل (Absolute Simplicity) آن است آن را می‌توان نیکو هم نامید.

* از آنجا که آن اصلی والا (Supreme Principle) به نحوی مطلق ساده است و آزاد است آن در حکم یک شیء نیست و نمی‌توان آن را شناخت مگر اینکه اندیشه بشر برتر شود و در نهایت با محتوای آن اتحاد حاصل نماید.

نگاهی به فلسفه فلوطینوس (Plotinus)

فلوطینوس (Plotinus 205_270) به عنوان پایه‌گذار فلسفه نوافلاطونی شناخته شده

است. وی شاگرد آمونوس ساکاس (Ammonius Saccas) که در حقیقت افکار نوافلاطونی در اسکندریه به ابتکار او بود و وی ده سال معلّمی فلوطینوس را داشت تا قبل از مرگش (۲۴۲-۲۳۲) وی آئین مسیح را نیز تدریس می‌کرد ولی مانند سقراط از خود نوشته‌ای برجای نگذاشت. به علاوه وی دارای افکار عرفانی بود. فلوطینوس با مجموعه کارهای نُه‌گانه خود (Enneads) که از واژه (Ennea) یعنی نُه آمده است که مجموعه شش کتاب است و هرکدام شامل نُه فصل که به وسیله شاگرد او پرفیری (Porphyry) تنظیم شده است وی در اصل یک معلم دین و اخلاق بود ولی در کارهای تدریسی خود به تفسیر و تحلیل‌های فلسفی عمومی نیز می‌پرداخت. وی پیوسته تأکید نموده است که یکتا (One) یا نیکو (Good) یا اصل والا (Supreme Principle) که به عنوان حقیقت غائی (Ultimate Reality) می‌شناسیم در ماوراء دسترسی فکر و بیان ماست. آنچه وی در باره این اصل والا بحث کرده است راجع به کیفیت رابطه درون ما با اوست نه اینکه بتواند تلاشی محسوب شود برای تعریف آن. با وجود این فلوطینوس معتقد است تنها اعتقاد به آن خود حقیقتی است و ارزشی فوق‌العاده در زندگی انسان دارد. وی بر این باور است که اصل والا حقیقت متعالی یکتای مطلق است و معلول هیچ علتی نیست و هیچ عامل دیگر در تعیین آن شرکت ندارد و اوست که منشاء همه واقعیات جهان مادی محدود است. از این حقیقت متعالی است که عقل (Nous) یعنی فهم (Intellect) و بهتر بگوئیم روح (Spirit) آفریده می‌شود و آنگاه از این روح است که روان یا نفس (Soul) زاده می‌شود و بالاخره صور (Forms) و نظم‌ها یعنی آنچه مربوط به عالم هستی (Universe) می‌باشد سرچشمه می‌گیرد. به عقیده فلوطینوس روح آفرینش برون از محدود زمان (Timeless) است ولیکن آنچه را نفس می‌نامند متأثر از زمان است. به گفته وی جمیع مراتب وجود به یکدیگر مرتبطند. ترقی و اعتلاء نفس به مرتبه روح عبور از فضا نیست و تابعی از زمان هم نمی‌باشد بلکه دست‌یازی یا بهتر است بگوئیم جهش از مرتبه مادون آگاهی (Awareness) به مرتبه بالاتری از آگاهی است و اما عقل شامل اندیشه و هدف اندیشه هر دو است. عقیده عمومی در این است که بالینوس مذکور در لوح حکمت همین پلوتینوس (فلوطینوس) باشد. (۱۱۳:۲) نفس (روان) همان مفهومی

را برای فلوطینوس دارد که برای افلاطون داشت یعنی آن را رابط میان دنیای حس و عالم عقل یا روح می‌داند.

در رهنمودهای فلوطینوس دستورات اخلاقی از جهت پاکی فکر و روح داده شده است و تحولات و تغییرات حکیمانه از جهت تفکر در نزد افراد مورد تأکید قرار داده است.

فلوطینوس تحوّل را در انسان فرایندی می‌شمارد که وقتی ره کمال پیمود سراسر وجود آدمی روح و عقل می‌شود و در این حالت است که وی به اتّحادی عرفانی (Mystical Union) می‌رسد. در اینجا بنا به گفته فلوطینوس سخن از ثنویت (Duality) نفس و روح نیست بلکه یک گذر است از مرحله‌ای به مرحله دیگر. بنا بر این برای فلوطینوس دین و فلسفه مفهوم و حقیقت واحد است و ثمرات این تحوّل ارتقاء هر چه بیشتر در نیکی و پاکدلی است. به نظر فلوطینوس افلاطون نیز همه این اصول را باور داشت. تنها کیفیت وحدت عارفانه فرایند و مفهومی است که باید آن را درک کرد و به آن نائل گردید بدینسان در فلسفه نوافلاطونی فلسفه و عرفان باهم آشتی کرده‌اند و مفاهیمی فلسفی توشه و زاد سالک است در طریق عرفان. (۲۸:۱۱)

فصل نهم

هفت وادی

«از آغاز تا پایان وادی معرفت»

پیشگفتار

هفت وادی تنها اثر عرفانی حضرت بهاء‌الله نیست آثار مهم دیگری از قبیل جواهر الاسرار، چهار وادی و آثار منظوم چون مثنوی مبارک، قصیده عزّ ورقائیه، رشع عماء... و آنچه در کتاب مستطاب اقدس و الواح عدیده در باب عرفان تعلیم فرموده است مضافاً به تبیینات حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله و آنچه از خلال تقریرات بیت‌العدل اعظم در این مورد اکتساب می‌شود مجموعه آثار مقدسه بهائی را در موضوع عرفان شامل می‌گردد.

در آئین بهائی عرفان تعریف تازه‌ای دارد و مانند دیگر آموزه‌های این دیانت با آئین‌های گذشته تفاوت دارد. آن‌ها را نسخ نمی‌کند بلکه اصلاح می‌نماید و با الزامات و مقتضیات این عصر وفق می‌دهد. فی‌المثل ریاضات جسمانی مقبول نیست ریاضت در عرفان بهائی تمرینی روحانی است.

عرفان در دیانت بهائی شرط اصلی پیروی از این آئین است به عبارت دیگر میان مؤمن و عارف فرقی و فاصله‌ای نیست. در حقیقت شرط ایمان عرفان است. حضرت بهاء‌الله در کتاب مستطاب اقدس می‌فرماید: «أَنْ أَوَّلَ مَا كَتَبَ اللَّهُ عَلَيَّ الْعِبَادَ عِرْفَانَ مَشْرُقٍ وَحِيَهُ وَ مَطْلَعِ أَمْرِهِ الَّذِي كَانَ مَقَامَ نَفْسِهِ فِي عَالَمِ الْأَمْرِ وَالْخَلْقِ مِنْ فَازٍ بِهَ قَدْ فَازَ بِكُلِّ الْخَيْرِ وَالَّذِي مَنَعَ أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ الضَّلَالِ وَلَوْ يَأْتِي بِكُلِّ الْأَعْمَالِ إِذَا فَرْتَمَ بِهَذَا الْمَقَامِ الْأَسْنَى وَالْأَفْقِ الْأَعْلَى يَنْبَغِي لِكُلِّ نَفْسٍ أَنْ يَتَّبِعَ مَا أَمَرَ بِهِ مِنْ لَدَى الْمَقْصُودِ لِأَنَّهَا مَعَا لَا يَقْبَلُ أَحَدُهُمَا دُونَ الْآخَرِ هَذَا مَا حَكَمَ بِهِ مَطْلَعُ الْأَلْهَامِ.» (۱۰: ۱)

و در کتاب مستطاب ایقان شرط اصلی عرفان را چنین بیان می‌فرمایند:

... انّ العباد لن يصلوا الى شاطئ بحر العرفان الاّ بالانقطاع الصّرف عن كلّ من في السموات والارض قدّسوا انفسكم يا اهل الارض لعلّ تصلّون الى المقام الّذي قدر الله لكم و تدخلنّ في سرادق جعله الله في سماء اليان مرفوعاً." (۳۸:۱)

مضمون بیان مبارک اینکه بندگان هرگز به ساحل بحر عرفان نمی‌رسند مگر با از خودگذشتگی کامل از هر آنچه در آسمان‌ها و زمین است. خویشتن را پاک گردانید، ای ساکنان زمین شاید به مقامی که خداوند برای شما مقدر فرموده است برسید و در سراپرده‌ای که خداوند در آسمان بیان برپا داشته است داخل گردید.

در عرصه‌ای بدین وسعت چاره‌ای ندیدیم جز آنکه در حدّ امکان به مطالعه‌ی دو اثر از حضرت بهاء‌الله اکتفا نمائیم و برای این کار هفت وادی و چهار وادی را انتخاب نمودیم. از انتخاب این دو اثر مقصد خاصی هم داشتیم و آن تحقیق در رابطه میان هفت وادی و چهار وادی است که خوانندگان این فصول به دیدگاهی که در آن این موضوع را نگریسته‌ایم پی خواهند برد. بدون آنکه مدّعی شویم که توانسته‌ایم این دو اثر را به روشی قاموس‌نویسی مورد مطالعه قرار دهیم معذکک اعتراف می‌کنیم که روشی را که بکار برده‌ایم نوعی تأسی به قاموس‌نویسان است. اینکه چقدر در این طریق موفق شده‌ایم به قضاوت خوانندگان واگذار می‌کنیم. بنابر این ضمن درج متن هفت وادی به صورت قسمت‌هایی مجزاً از هم در باره‌ی مطالب برجسته آن اطلاعاتی را که بنظرمان ضروری می‌رسید تقدیم خوانندگان نموده‌ایم. این اطلاعات که در حاشیه‌ی متن این اثر بیان شده است دعوتی است از خوانندگان تا این کار تحشیه را وسعت و اکمال بخشند.

شان و شرح فزول هفت وادی:

هفت وادی در بغداد در حدود سال ۱۸۵۲ میلادی از قلم حضرت بهاء‌الله نازل شده است. این اثر عرفانی در پاسخ سئوالات شیخ محی‌الدین قاضی خانقین، شهری واقع در شمال شرقی بغداد صادر گردیده است. شیخ محی‌الدین از پیروان تصوّف (عرفان اسلامی) بود. صوفیان به گروه‌های مختلف تقسیم می‌شوند ولی در اینجا ما نظر را معطوف به این اختلافات و تقسیمات نمی‌نمائیم.

هفت وادی به همان نحو که عرفا مراحل سیر و سلوک را هفت (شهر، وادی و غیره)

ذکر نموده‌اند تنظیم شده است و بیشتر یاد آور اثر عرفانی شاعر و عارف شیخ فریدالدین عطار نیشابوری (۴۵۰-۵۰۵ قمری) است بخصوص که این عارف عناوین این مراحل هفتگانه را همان طلب، عشق، معرفت استغناء و توحید و حیرت و فقر و فنا ذکر نموده است و شیخ محی‌الدین نیز سئوالات خود را در رابطه با همین مراحل مطرح نموده است. اثر این عارف که حاوی شرح هفت شهر است منطلق‌الطیر نام دارد. منطلق‌الطیر یعنی زبان پرنده. این اثر حاوی ۴۶۰۰ بیت است و موضوع آن گفتگوی پرندگان است که در باره انتخاب پادشاهی برای خود مشورت می‌کنند. هدهد آن‌ها را به سوی سیمرغ رهنمون می‌شود و آن‌ها را به حرکت در می‌آورد و پس از طی هفت مرحله (وادی) سخت که در جریان این سفر بسیاری از مرغان از پای در می‌آیند فقط از میان آن‌ها سی مرغ باقی می‌ماند که در حالی نزار به پیشگاه سیمرغ می‌رسند و به قرار منطلق‌الطیر جز خود که سی مرغ هستند مرغی نمی‌یابند. در این اثر منظوم، هدهد کنایه از مرشد در اجتماع صوفیه است و سیمرغ مقصد خداوند یکتاست و پرندگان سالکان طریقت و جویندگان حقیقت هستند و هفت وادی مراحل این سفر و این سیر و سلوک است.

سیمرغ یا عَنقا (Phoenix) پرنده‌ای افسانه‌ای است. ریشه این افسانه پر معنا در فرهنگ و تاریخ مصر قدیم است و راجع است به پرستش خورشید. پس از مصر در تاریخ یونان قدیم (Antiquity) نیز این افسانه موجود است. گفته می‌شود که سیمرغ مرغی است به بزرگی یک عقاب با پرهای سرخ و زرین و درخشان و صدائی نغمه‌مانند. گفته‌اند که عمر سیمرغ ۵۰۰ سال است و بعضی عمر او را بیش از این گفته‌اند. وقتی سیمرغ به آخر حیاتش نزدیک می‌شود لانه‌ای از شاخه درختان خوش‌بو و ادویه‌جات می‌سازد و آن را آتش می‌زند و خود در این آتش می‌میرد. از خاکستر این سیمرغ، سیمرغ جدیدی به وجود می‌آید که به سوی شهر خورشید پرواز می‌کند. در افسانه‌شناسی ایران سیمرغ و عَنقا نام یک مرغ است. در کلمات مکنونه اثر جمال قدم جلّ اسمه الاعظم عَنقا و هدهد را در یک آیه ملاحظه می‌کنیم: 'ای بلبل معنوی جز در گلبن معانی جای مگزین و ای هدهد سلیمان عشق جز در سبای جانان وطن مگیر و ای عَنقای بقا جز در قاف وفا محل پذیر. اینست مکان تو اگر بلامکان به پر جان بربری و آهنگ مقام خود رایگان

نمائی^{۳۰} این معنای عَنقا در افسانه‌شناسی اسلام نیز هست.

در افسانه‌شناسی چین ظهور سیمرغ (عَنقا) (فَنک هوانگ (Feng Huang) پیش آگهی دهنده و خبردهنده واقعه مهمی است.

در آثار زردشتی در فروردین یشت بند ۹۷ در باره فروهر پاکدامن سننه (Saena) و ستایش او می‌خوانیم. در دین کرت همین موضوع مذکور است به نظر محققان کلمه سننه در اوستا به عقاب و شاهین ترجمه شده است سننه به معنی حکیم دانا نیز هست. این رابطه‌ایست میان این حکیم دانا و سیمرغ. بی‌مناسبت نیست در این مقدمه این ابیات ویلیام بلیک (William Blake) را که در سخنی ادیبانه حالت عارفانه را ذکر می‌نماید بیاوریم:

جهان را در دانه شنی دیدن

و آسمان و بهشت را در یک گل وحشی مشاهده کردن

و بی‌کران را در کف دست نگه داشتن

و ابدیت را در لحظه‌ای احساس نمودن

عارفانه در جهان زیستن است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي اظهر الوجود من العدم و رقم على لوح الانسان من اسرار القدم و علمه من البيان ما لا يعلم و جعله كتاباً مبيناً لمن آمن و استسلم و اشهد خلق كل شيء في هذا الزمان المظلم الصيلم و انطقه في قطب البقاء على اللحن البديع في الهيكل المكرم ليشهد الكل في نفسه بنفسه في مقام تجلّي ربّه بأنه لا اله الا هو و ليصل الكل بذلك الى ذروة الحقایق... (۱۷:۲/۲۷۳)

ترجمه به مضمون:

بنام بخشنده مهربان

ستایش مر خدای را که هستی را از نیستی پدیدار ساخت و بر لوح وجود انسان اسرار دیرینگی را ثبت فرمود و آنچه نمی‌دانست از "بیان" او را آموخت و وی را برای آن کس که ره ایمان و تسلیم پیمود کتابی نورانی فرمود و او را توانا ساخت که گواه خلق کلشیء

در این زمان ظلمانی و پربلا باشد و او را بر اعلیٰ رفرف ابدیت در هیكلی مکرّم بالحن بدیع نطق بخشید تا همگان در نفس خود به مقام نفس او که تجلّی پروردگار است شهادت دهند، به این که نیست خدائی غیر او و بدین سان همگان را به مرتبه والای حقایق نائل گرداند.

اکنون در مواضع زیر در حدّ امکان به شرح و تعمّق می‌پردازیم.

وجود: واژه وجود به معنای بودن، هستن، روی‌دادن، یافتن و دریافتن است. بدین رو این مفهوم گواه یک مبدأ و منشاء و یا یک علت است. در زبان‌های مغرب‌زمین واژه (Being) و (Existence) دقیقاً گویای این مطلب است. کلمه (Existence) ترکیبی از (Ex) و (Sistentia) و فعل (Sistere) ریشه‌های لاتین این واژه است یعنی برآمدن از چیزی که جایگاهی (یعنی زمان و مکان) را به خود اختصاص داده است. هیدگر (Heidegger) روی این معنا که وجود یعنی خروج و بروز از چیزی تکیه می‌کند. (۱۹۴) به گفته پلوتینوس (Plotinus) خروج از وحدت به سوی کثرت (۲۸:۱۱) به نظر لایبنس (Leibniz) خروج و بروز از وجود به سوی ممکن (۱۹۵) از بیان مبارک فوق بر می‌آید که خروج از عدم به سوی هستی مراد است.

حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: "ای پسر جود در بادیه‌های عدم بودی و ترا به مدد تراب امر در عالم ملک ظاهر نمودم و جمیع ذرات ممکنات و حقایق کائنات را بر تربیت تو گماشتم..." (۳:۳۰) بدین سان "وجود" به راستی یک گسستن است از یک وحدت، یک واجب و یک عدم. بنابر این وجود کیفیتی ثانوی است یا گونه‌ای ثانوی از کیفیت. به عبارت دیگر وجود یک پسین‌پدیده (Epiphenomenon) است لذا باید گفت که وجود در میان دو مفهوم معنوی حدوث می‌یابد.

۱. اراده و مشیت پروردگار به واسطه روح که چون قلمرو آن در وراء زمان و مکان است پس عدم محسوب است (در اینجا مقصود از عدم یعنی غیرمادی و یا در عالم ماده غیر موجود می‌باشد).

۲. یک آگاهی (Consciousness) که بدون آن "وجود" شکل، کار، و هویتش فاقد مفهوم (Meaningless) می‌شود.

عدم: (Nothingness)(Nihilum) به معنای نیستی، نبودن و فقدان است. کلمه عدم در همین ردیف اشتقاقی به معنای فقر فقدان مال و نداری است. عدم و فنا با همه قرابت ظاهری که دارند متفاوتند. زیرا عدم به معنای نبودن و نیستی است در حالی که "فنا" نبودنی است که یک بودن زماناً بر آن مقدم بوده است فنا به معنای نیست شدن است نه نیست بودن. عدم مطلقاً مربوط به دنیای ماده است. به زبان دیگر عدم به معنای نیستی مادی یا فقدان مادی است. در دنیای معنوی و عالم روح ماده معدوم است و لکن عدم در مفهوم وسیع تر فاقد مفهوم است. عدم یعنی فقدان در زمان و فضا. اصطلاح عدم مطلق خود یک نقیض است. زیرا نفی همه چیز یعنی خود مفهوم عدم را افاده می کند. پس اندیشه کاذبی را در بر دارد. زیرا نبودن یعنی نبودن چیزی و این خود دلالت بر وجود آن دارد در زمانی و مکانی. نبودن خود گواه بودن است. حضرت عبدالبهاء می فرماید: "عدم صرف قابل وجود نیست اگر کائنات عدم محض بود وجود تحقق نمی یافت. لهذا چون ذات احدیّت یعنی وجود الهی ازلی است، سرمدی است یعنی لااؤل له و لاآخر له است البته عالم وجود یعنی این کون نامتناهی را نیز بدایت نبوده و نیست." (۲:۱۲۷) و نیز می فرماید: "این حقائق و قابلیات معدوم صرف نبوده بلکه در مرتبه امکان به وجود امکانی موجود بودند و لکن نه به وجود اعیانی و فرق در میان وجود اعیانی و وجود امکانی بسیار است." (۸:۲/۳۹) حضرت بهاء الله در باره وجود می فرماید: "قد كان ما كان و لم يكن مثل ما تراه اليوم و ما كان تكون من الحرارة المحدثة من امتزاج الفاعل و المتفاعل الذي هو عينه و غيره... ان الفاعلين و المتفاعلين قد خلقت من كلمة الله المطاعة و انها هي علة الخلق و ما سواها مخلوق معلول" (۱: ۸۳) (۱)

مضمون بیان مبارک: "آنچه بود قبل از آن همانگونه بود و لکن نه آنگونه که تو آن را امروز می بینی. عالم وجود از حرارت حاصل شده از تفاعل میان فاعل (Active) و متفاعل (Reactive) ایجاد گردید. این دو در حین شبیه بودن متفاوتند... و این فاعل ها و متفاعل ها از امر مطاع الهی خلق شدند. غیر از آن هرچه هست آفریده و معلول می باشند. باز می فرمایند: "بدان که لم یزل خلق بوده و خواهد بود لا لاؤله بدایه و لا آخره نهاییه از اول

لا أوّل خلق بوده و الی آخر لا آخر خلق خواهد بود. (۱۱۳:۱/۶۲)

و نیز می‌فرمایند: "لابدّ لكلّ امر من مبدأ و لكلّ بناء من بان و أنّه هذا العلة التي سبقت الكون المزيّن بالطراز القديم مع تجدّده و حدوثه في كلّ حين." (۱۴:۸۳)

مضمون بیان مبارک: لابد برای هر چیزی آغاز و مبدئی است و برای هر بنائی یک سازنده و آن علتی است زماناً پیش از این آفرینش مزیّن به زیور قدمت موجود و با وجود تجدید و حدوث آن در هر لحظه، مقدّم بوده است.

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "طبیعت عبارت از خواص و روابط ضروریه است که منبعت از حقایق اشیاء است و باز می‌فرمایند: "المحبة هي الناموس الاعظم في هذا الكون العظيم الالهي. المحبة هي النظام الوحيد بين الجواهر الفردية بالتركيب و التدبير في التحقّق المادی." (۴:۱/۱۲)

مضمون بیان مبارک: محبّت برترین قانون در این آفرینش عظیم خداوند است. محبّت نظم یکتائی است میان عناصر ساده که آن‌ها را ترکیب می‌نماید و ترتیب می‌دهد تا در عالم ماده تحقّق یابند.

انسان: واژه‌شناسی و تعریف انسان در فصل دیگر بیان شده است حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند: "جميع صفات و اسماء الهی از مظاهر انسانی به نحو اکمل و اشرف ظاهر و هویدا است و کلّ این اسماء و صفات راجع به اوست این است که فرموده: "الانسان سرّی و انا سرّه" (۳۸:۶۵) انسان راز من است و من راز او.

و در لوحی می‌فرمایند: "کینونت و حقیقت هر شیء را به اسمی از اسماء تجلّی نمود و به صفتی از صفات اشراق فرمود. مگر انسان را که مظهر کلّ اسماء و صفات و مرآت کینونت خود قرار فرمود و به این فضل عظیم و رحمت قدیم خود اختصاص نمود. (۱۱۲:۱/۶۲) و باز می‌فرماید: "خرد پیکر رحمان است و مظهر اسم علامّ به او مقام انسان ظاهر و مشهود اوست دانا و معلّم اوّل در دبستان وجود و اوست راهنما و دارای رتبه‌علیا. از یمن تربیت او عنصر خاک دارای گوهر پاک شد و از افلاک گذشت. (۱۴:۳۶) و همچنین می‌فرماید: "مقام انسان بزرگ است اگر به حق و راستی تمسّک نماید و بر امر ثابت و راسخ باشد." (۶:۳۹۵)

و نیز می‌فرمایند: «اکمل انسان و افضل و الطف او مظاهر شمس حقیقت‌اند بلکه ماسوای ایشان موجودند به اراده ایشان و متحرکند به افاضه ایشان. لو لاک لما خلقت الافلاک،» (۳۹:۶۶)

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: «جمع کائنات حکایتی کنند و پرتوی گیرند و بهره‌ای برند. اما تجلی کمالات و فیوضات و صفات الوهیت از حقیقت انسان کامل یعنی آن فرد فرید مظهر کلی الهی ساطع و لامع است.» (۲:۱۵۶)

و باز می‌فرمایند: «روح انسان سبب حیات جسد انسان است. به همچنین عالم به منزله جسد است و انسان به منزله روح.» (۲:۱۴۳)

و نیز می‌فرمایند: «حقیقت انسانی حقیقت جامعه است حقیقت کلیه است جلوه گاهی تجلی جمیع کمالات الهیه است یعنی هر اسم و صفتی هر کمالی که از برای حق ثابت می‌کنیم یک آیتی از آن در انسان موجود است. اگر آن در انسان موجود نبود انسان تصور آن کمال را نمی‌توانست کرد... لهذا ربوبیت الهیه که مستجمعیت جمیع کمالات است تجلی در حقیقت انسانی کرده... انسان مرآت تامه مقابل شمس حقیقت است و جلوه گاه اوست... که خلیفه‌الله است و رسول‌الله است. اگر انسان نباشد عالم وجود نتیجه ندارد چه که مقصد از وجود ظهور کمالات الهیه است... و این انسان که گوئیم مقصد هر انسان نیست مقصد انسان کامل است.» (۲:۱۳۹)

قَدَم (Pre_Existence) عالم قَدَم عالم جوهر است. جوهر قلمرو معنی و روابط (Relations) است. این فقره در تمام تعاریفی که حضرت عبدالبهاء از محبت، دین، آفرینش، نظام جهان... فرموده‌اند مستفاد می‌شود. (۴:۱/۱۲) عالم جوهر عالم حقایق (Verities) و عالم معقولات است و حال آنکه عالم وجود عالم واقعیات (Realities) (۱۹۶) در اینجا یکی از فرق‌های اصلی حقیقت و واقعیت کاملاً ملحوظ است. عالم وجود و واقعیات به هر حال تعلق به عالم محسوسات دارد و حال آنکه عالم جوهر و حقائق عالم معقولات است. این دو با هم یک پهنه پیوسته (Continuum) به وجود می‌آورند. تفاوت اصلی آن‌ها در این است که دنیای جوهر غیر مادی و روحانی است و فارغ از ابعاد زمان و مکان است و به همین جهت قدیم است و اصطلاح عالم قَدَم راجع به آن است و حال

آنکه دنیای وجود بسته به ابعاد اصلی زمان و مکان است لهذا آغازی و انجامی دارد. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "قدیم بر دو قسم است. قدیم ذاتی و قدیم زمانی. حدوث هم بر دو قسم است حدوث ذاتی و حدوث زمانی. قدیم ذاتی وجودی که مسبوق به علت نه حدوث ذاتی وجود مسبوق به علت. (۲:۱۹۵) و نیز می‌فرمایند:

"عالم قدّم را دو مقام است یکی قدیم ذاتی که لااوّل له است و مسبوق به علتی نمی‌باشد و آن خداوند متعال و عالم حق است. دوم قدیم زمانی که لااوّل له است ولی مسبوق به علتی است و آن عالم خلق است. بر لوح وجود انسان اسرار عالم قدیم ذاتی بر عالم قدیم زمانی (عالم انسان) مرقوم می‌گردد به اراده الهی." (۱۹۷:۱۹۹)

حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند: "... عرفان عرفا و بلوغ بلغاء و وصف فصحاء جمیع به خلق او راجع بوده و خواهند بود صد هزار موسی در طور طلب به ندای لن تراتی منصعق و صد هزار روح القدس در سماء قرب از اصغاء کلمه لن تعرفنی مضطرب." (۳۹:۳۰۹) در اینجا از قدم ذات سخن رفت در بیان زیر در باب قدمت صفات و اسماء چنین زیارت می‌کنیم. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "سلطنت الهیّه قدیم است و وجود کائنات از فیوضات قدیمه شمس حقیقت است. شمس بی شعاع تصوّر نتوان نمود جمیع اسماء و صفات الهیّه قدیم است و مقتضیات آن نیز قدیم." (۱۴۲:۲/۵۹)

اکنون به منظور قیاس و تأکید، برآیند تعریفی را که فلاسفه در باره جوهر که تعلق به عالم قدّم دارد نموده‌اند ذکر می‌نمائیم "اساسی‌ترین و اولین عامل در ایجاد یک شیء، به عبارت دیگر ماهیت شیء که بدون آن نمی‌تواند باشد آنچه که هست جوهر شیء است. شیء نمی‌تواند معدوم گردد مگر آنکه جوهر خود را از دست بدهد. ماهیت جوهری یک عنصر فی‌المثل طلا آن ویژگی است که بدون آن گونه‌ای از آن شیء نمی‌تواند وجود داشته باشد." (۱۹۸)

بیان: (Utterance); واژه بیان گذشته از معانی مصدری به معنای کلام واضح، دلیل، حجت، منطوق فصیح و شرح است. کلامی است که به نحو تام و تمام دال بر مافی‌الضمیر گوینده است. حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند: "قل ان البیان جوهر یطلب النفوذ والاعتدال و اما النفوذ معلق بالطاقة واللطافة منوطة بالقلوب الفارغة الصافية و اما الاعتدال امتزاجه

بالحكمة التي نزلناها في الزبر والالواح. (۸۵: ۱۴)

مضمون بیان مبارک: بگو بیان جوهری است که خواهان نفوذ است و اما نفوذ بسته به لطافت است و لطافت بستگی به قلوب آزاد پاک دارد و اما اعتدال توأم شدنش با حکمت و بصیرت است که در کتب و الواح نازل نمودیم.

در اصطلاح آثار نقطه اولاً نام آئین حضرت باب و مجموعه آثار مبارکه آن حضرت به بیان تسمیه شده است. ثانیاً نام دو اثر از آثار منزله در این شریعت یکی بیان عربی است که اول نازل شده و به کتاب جزاء مسمی است و دیگری کتاب بیان فارسی که بعد از کتاب بیان عربی نازل گردیده و مکمل و شرح دهنده محتوای بیان عربی است و شامل ۹ واحد و هر واحد ۱۹ باب است که تنها واحد آخر تا باب دهم نازل گردیده است. این کتاب و تسمیه آن بدین نام از قلم حضرت نقطه اولی اشاره به این آیه قرآن کریم است: "الرحمن علم القرآن خلق الانسان و علمه الیان" (۱۹۹: ۲/۹۹) و نیز راجع است به آنچه در فاتحه هفت وادی از قلم حضرت بهاء الله نازل گردیده است.

در باره محتوای بیان در رابطه با آثار قلم اعلیٰ حضرت بهاء الله می فرمایند: "انا اخبرنا الكل بان لا یعادل بکلمه منک ما نزل فی الیان" (۱۹۹: ۲/۱۰۵) و باز در لوحی می فرمایند: "قد نزلنا الیان و جعلناه بشارة للناس لئلا یضل السبیل فلما اتی الوعد و ظهر الموعد اعرضوا الا الذین تری فی وجوههم نضرة النعیم." (۱۹۹: ۲/۱۰۵)

مضمون بیان مبارک: ما به تحقیق بیان را نازل نمودیم و آن را بشارتی برای مردمان قرار دادیم باشد که گمراه نشوند. و آنگاه که وعد رسید و موعود ظاهر شد، دوری کردند بجز آنانکه در چهره اشان سرسبزی بهشت هویدا بود.

کتاب (Book): اصطلاح کتاب در آثار آئین های مختلف وجه خاصی یافته است. در قرآن کریم اختصاص به خود قرآن دارد: "ذلک الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین" ذلک اشاره بدور است و می توان گفت به کتاب الهی است که بعد از آن خواهد آمد در آثار حضرت باب مراد از لفظ الکتاب "قیوم الاسماء" است. در آثار حضرت اعلیٰ لفظ اهل کتاب راجع به مسلمین است. در مفاهیم کلی نیز این لغت کتاب بکار رفته است. مانند "کتاب آفرینش" و یا کتاب الهی یعنی مجموعه آنچه از طرف خداوند بر مظاهر الهی

نازل شده است.

آمن: از کلمه ایمان (Faith) اشتقاق یافته است. به معنی اعتماد کردن، قبول کردن، درست تشخیص دادن، مطیع و منقاد بودن، اطاعت کردن، براه راست رفتن، به سمت راست رفتن، ایمن ساختن است. وقتی جمع کلمه یمین باشد یعنی چیزهای مبارک و خجسته، برکت‌ها، توانائی‌ها، سوگندها است. در دیدگاه فلسفی ایمان را چنین تعریف می‌کنند: اعتقادی محکم به چیزی که وضوح کامل در آن نیست و دلیل منطقی آشکاری ندارد. (۱۳۷:۱۲۸) این تعریف ژان هاسپر یادآور شعر زیبائست که حضرت امه‌البهاء روحیه‌خانم سروده‌اند (۱۲۲) ژان هاسپر چنین ادامه می‌دهد:

شما از ایمان سخن نمی‌گوئید وقتی می‌گوئید $2+2=4$ و یا وقتی می‌گوئید زمین گرد است. تنها وقتی از ایمان سخن می‌گوئیم که احساسات و تأثرات خود را جانشین منطوق و دلیل و وضوح می‌نمائیم. (۱۳۷:۱۲۸)

ایمان (Faith) و اعتقاد (Belief) با هم متفاوتند. اعتقاد یعنی باورداشتن و از این رهگذر پای قضاوت به میان می‌آید و این قضاوت مثل هر قضاوت دیگری منحصراً عقلانی (Rational) نیست. بنابراین اعتقاد در واقع یک نوع رویکرد (Attitude) است که لاجرم همراه یک نوع آمادگی ذهنی (Disposition) است. روی هم رفته اعتقاد مبتنی بر قطعیت نیست. از جهت ریشه لغوی اعتقاد مرتبط به عقیده و عقد (گردن‌بند) می‌باشد. بنابر این از یک سو برای وجود شک (Doubt) راه باز و آزاد است و حال آنکه ایمان و ایقان کلماتی مترادف می‌باشند. در این حالت اگر در ساختار ایمان تنها عوامل عاطفی شرکت کرده باشند و یا آنکه این عوامل یا فرایندهای عقلانی امتزاج یافته باشند مشخص حالتی در فرد است که به آن یقین (Certitude) می‌گویند.

در آئین بهائی شرط اصلی ایمان عرفان است و آن بدون معرفت میسر نیست. به همین سبب در هفت وادی وادی سوم "معرفت" است که هنوز باید چهار وادی دیگر طی شود تا عرفان حاصل گردد. به شرط آنکه این عرفان در عمل تمامیت (Integration) یابد بنابراین ایمان تابعی است از متغیرهای عرفان و عمل:

عمل (Action) = f(عرفان) = ایمان (Faith)

وقت آنست که در این آیات کتاب مستطاب اقدس تعمق نمائیم:

“انّ اول ما كتب الله على العباد عرفان مشرق و حیه و مطلع امره الّذی کان مقام نفسه فی عالم الامر و الخلق. من فاز به قد فاز بكلّ الخیر و الّذی منع انه من اهل الضلال و لو یأتی بكلّ الاعمال. اذا فزتم بهذا المقام الاسنی و الافق الاعلی ینبغی لكلّ نفس ان یتبع ما امر به من لدی المقصود و لانهما معاً لا یقبل احدهما دون الآخر هذا ما حکم به مطلع الالهام. (۱: ۱۰) کلشیء (All Things-Every Thing): در اصطلاح بیان رمزی از عدد جامع ۳۶۱ می باشد و به عین یقین نظر کن که ابواب این بیان مرتب گشته به عدد کلشیء که شامل نوزده واحد نوزده می باشد.” (۲۰۰) یعنی ۱۹×۱۹=۳۶۱. در تقویم بهائی که پایه آن در کتاب اسماء اثر حضرت نقطه اولی گذاشته شده و سپس حضرت بهاء الله آن را تائید و تکمیل فرمودند نوزده ماه نوزده روزه است و بقیه که حداکثر پنج روز و پنج ساعت و نیم می شود موسوم به ایام هاء است. (۱۲: ۴/۳) کلّ به معنای همه چیز می تواند اشاره به قانون کلی واحد آفرینش شود که در همه اشیاء صادق است. ریشه و علت و قدرت نفوذ آن قانون واحد محبت است به عنوان رمز و علت آفرینش و علت کل شیء و روح کل شیء. در معنای کلشیء حضرت عبدالبهاء می فرمایند: “ای ناظر به ملکوت آیات. وقت آنست که کلّ آیات انفسیه را در حقیقت کیتونت مشاهده نمائی و کلّ آیات آفاقیه را در هر ذره ای ملاحظه فرمائی تا کلّ شیء فیه معنی کلّ شیء را به بصر و بصیرت بنگری و به مقام سیر و سلوک سزیهیم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم برسی. (۴: ۷/۴۷۴) قطب البقاء (Apex of Eternity): قطب به معنای محور رأس و مرکز است و قطب بقاء اشاره به عوالم الهی است.

هیكل المکرم (Excellent Temple): مقصود از هیكل مکرّم مظهر کلی الهی یعنی حضرت بهاء الله جلّ اسمه الابهی است. حضرت بهاء الله در جواب سائل که می پرسد سوره هیكل به افتخار کیست فرموده اند: “المخاطب و المخاطب هی نفسی المهیمنة علی العالمین” (۱۹۹: ۵/۲۷۷) یعنی مخاطب و آن کس که خطاب می کند نفس خود من است که حکمروا بر همه عالمیان می باشد. در این سوره می فرماید: هذه سورة الیهیکل قد جعلها الله مرآت اسمائه بین السموات و الارض و جعلها آیه ذکره بین العالمین.” (۱۷: ۲/۵۷۸)

مضمون بیان مبارک: هیکل آینه اسماء خداوند است در میان آسمان‌ها و زمین و نشانه یاد اوست در میان عالمیان. در این سوره آیات باهرات زیر را نیز زیارت می‌کنیم: "انا قدرنا هذا الهيكل مبدء الوجود في خلق البديع" مضمون بیان مبارک: این هیکل را مبدأ عالم وجود در خلق جدید قرار دادیم. "و في ظل كل حرف من حروفات هذا الهيكل نبعث خلقا لا يعلم عدتهم الا الله المهيمن القيوم." مضمون بیان مبارک: و در ظل هر حرف از حروف این هیکل آفریدگانی را بر می‌انگیزیم که عده آن‌ها را تنها خداوند حاکم بر همه چیز و قائم به ذات خویشتن می‌داند. و در باب حروفات هیکل در همین سوره زیارت می‌شود: "ان يا هاء الهوية في هذا الاسم قد جعلناك مخزن مشيتي". مضمون بیان مبارک: ای هاء هويت در این اسم ما ترا مخزن مشيت و اراده خود قرار دادیم. "ان يا ياء اسمي القدير قد جعلناك مظهر سلطاني". ای یاء نام توانای من ما ترا مظهر سلطه خود قرار دادیم. "ان يا كاف الكرم قد جعلناك مشرق كرمي بين بريتي". ای کاف کرم ما ترا محل اشراق بخشش خود میان بندگان قرار دادیم. "ان يا لام الفضل... انا جعلناك مظهر الفضل بين السموات والارض". ای لام فضل ما ترا مظهر فضل و بخشش میان آسمان‌ها و زمین قرار دادیم.

در باب اعضاء هیکل در همین سوره مبارکه می‌فرمایند:

"ان يا عين هذا الهيكل لا تلتفت الى السموات و ما فيها و لا الى الارض و من عليها." ای چشم این هیکل به آسمان‌ها و آنچه در آنست و به زمین و هرکس آنجاست توجه ننماید. "ان يا سمع هذا الهيكل طهر نفسك عن نعيق كل ناعق مردود". ای گوش این هیکل خود را پاک کن از بدگوئی بدگویان رانده شده از درگاه خداوند. "ان يا لسان هذا الهيكل انا خلقناك باسمي الرحمن و علمناك ما كنز في اليبان". ای زبان این هیکل ما ترا بنام خداوند بخشنده آفریدیم و ترا آموختیم آنچه را که در کتاب خدا بود.

"ان يا هذا الهيكل فابسط يدك على من في السموات والارض ثم خذ زمام الامر". ای هیکل دست خود را بگشا بر آن کس که در آسمان‌ها و زمین است و آنگاه زمام امر الهی را به دست گیر.

"ان يا هيكل القدس انا جعلنا صدرك ممرداً من اشارات الممكنات... و بذلك...

اصطفيناك عما قدر في ملكوت الامر والخلق و اختصاصناك لنفسى و ان هذا من فضل الله عليك من يومئذ الى يوم الذى لن ينتهى فى الملك و يبقى ببقاء الله الملك المهيمن العزيز القدير. " ای هیكل قدس ما سينه ترا از اشارات مخلوقات پاک ساختیم... و بدین سان ترا از آنچه در عالم امر و خلق بود برگزیدیم و مخصوص نفس خود قرار دادیم. این از فضل خداوند است بر تو از این روز تا روزی که در عالم وجود پایان نمی پذیرد و باقی می ماند به بقاء خداوند پادشاه حاکم بر همه چیز و عزیز و توانا.

"ان يا هیکل القدس انا قد جعلنا فؤادک مخزن علم ماکان و ما یكون... ان يا فؤاد هذا الهيكل انا جعلناک مطلع علمى و مظهر حکمتى بين السموات والارضين." ای هیكل مقدس ما قلب ترا گنجینه علم آنچه بود و آنچه خواهد بود ساختیم. ای قلب این هیكل ما ترا محل تابش نور علم خود قرار دادیم و جایگاه ظهور حکمت خود میان آسمان ها و زمین. در همین سوره مبارک عناوین زیر به هیكل مظهر امر الله اطلاق شده است:

"قره البقاء" منظور مظهر ظهور است و به معنی شادی و سرور عالم بقاء و آرامش عالم بقاء و روشنی عالم بقاء. "حورية الفردوس" حوری بهشت. "قلم البقاء" قلم جاودانی. "انا حشرنا فيك كل الاشياء" ما در تو همه چیز را جمع نمودیم.

"قل قد قدر مقادير كل الاشياء فى هذا الهيكل المخزون المشهود و كنز فيه علم السموات والارض و علم ماکان و ما یكون و رقم من اصبح صنع ربك فى هذا الكتاب ما يعجز عن ادراكه العارفون و خلق فيه هياكل التى ما اطلع بهم احدا الا نفس الله العلى المهيمن القیوم." مضمون بیان مبارک: بگو در این هیكل مقادیر همه چیز مقدر شد. این هیكل که پنهان و آشکار است و در آن پنهان شده علم آسمان ها و زمین و آنچه بود و می باشد و به انگشتان صنع پروردگار در این کتاب مرقوم گشته آنچه که عارفان از درکش عاجزند و در آن هیاکلی خلق شده اند که هیچکس از آن مطلع نیست مگر خداوند بلندمرتبه و حاکم بر کل و قائم بذات خود. "ان يا هیکل امرى قل انى لو اريد ان اجعل كل الاشياء مرايا اسمائى فى اقل من الحين لا قدر فكيف ربى الذى خلقنى بامرہ العلى المتعالى العظيم." (۱۷:۲/۹۰) مضمون بیان مبارک: ای هیكل امر من بگو من اگر اراده نمایم که جمیع اشیاء را آئینه های اسماء خود قرار دهم در کمتر از یک لحظه هر آینه

توانا هستم حال قیاس کن چگونه است آن خداوندی که مرا خلق کرد به امر بلند و والا و عظیم خود.

تجلی (Emanation) و قیام (Proceeding): واژه تجلی به معنای ظاهر شدن، جلوه نمودن و در سخن عرفا، اشراق قلبی است. قیام به معنای پیاخواستن، برخاستن، ایستادن، ظاهر شدن است. حضرت عبدالبهاء می فرماید: قیام بر دو قسم است قیام و تجلی صدوری و قیام و تجلی ظهوری. قیام صدوری مثل قیام صنع به صانع است. یعنی کتابت به کاتب... اما قیام ظهوری، ظهور حقیقت شیء است به صور دیگر مثل قیام این شجر به دانه شجر است... زیرا نفس دانه به صور شاخه و برگ و گل ظاهر شده است... قیام ارواح انسانی به حق قیام صدوری است. " (۲:۱۴۵) و نیز می فرماید: "تعلق حق به خلق تعلق موجد است به موجود تعلق آفتاب است به اجسام مظلمه از ممکنات... آفتاب در حیز ذاتش مقدس از اجسام مستیره است بلکه نور آفتاب نیز در حد ذاتش مقدس و مستغنی از کره ارض است... اول صادر از حق آن حقیقت کلیه که به اصطلاح فلاسفه سلف عقل اول نامند و به اصطلاح اهل بها مشیت اولیه نامند." (۲:۱۴۴)

"لیصل الكل بذلك الى ذروة الحقائق حتى لا يشاهد احد شيئاً الا وقد يرى الله فيه و اصلی و اسلم علی اول بحر تشعب من بحر الهویة و اول صبح لاح عن افق الاحدیة اول شمس اشرفت فی سماء الازلیة و اول نار اوقدت من مصباح القدمیة فی مشکوة الواحدیة الذی کان احمد فی ملکوت العالمین و محمد فی ملاء المقربین و محموداً فی جبروت المخلصین و ایما ما تدعوا فله الاسماء الحسنی فی قلوب العارفين و علی آله و صحبه تسليماً كثيراً دائماً ابداً و بعد قد سمعت ما غنت و رقاء العرفان علی افنان سدره فزادک و عرفت ما غردت حمامة الايقان علی اغصان شجرة قلبک کانی وجدت روائح الطيب من قميص حبک و ادركت تمام لقائك فی ملاحظة کتابک." (۱۷:۲/۲۷۳)

مضمون بیان مبارک: تا همه برسند به سوی مراتب والای حقائق تا آنجا که کسی جز خداوند توانا را مشاهده ننماید، درود می فرستم و تعظیم می نمایم بر اولین دریائی که از دریای جوهر خداوند منشعب گردید و اولین خورشیدی که از آسمان ازلیت تابان شد و

اولین آتشی که از چراغ قدم (دیرینگی) و چراغدان یگانی شعله ور گردید. آن کس که احمد بود در قلمرو برتران، محمد بود در جمع مقربان و محمود (ستایش شده) بود در عالم قدرت مخلصان و به هر نام می‌خواهی او را بخوان. اوراست نیکوترین نام‌ها در قلب‌های عارفان و بر خاندانش و یاراتش صلح و سلامی بسیار دائمی و جاودانی باد و بعد شنیدم آن آوازی که بلبل عرفان بر شاخسار شجر قلب تو سرداد و دانستم آن ندای کیبوتر قدسی را که بر شاخه درخت قلب تو بر آورد چنان می‌نمود بوی خوش محبت از جامه تو یافتم و از ملاحظه مکتوبت درک کامل دیدارت را نمودم.

ذروة الحقایق: یعنی مرتبه بلند اوج حقایق و آن قبل و در ظل حقیقت الحقایق یا نفس حق تعالی است که در این بیان "قد یری الله" همان مقصود را می‌رساند.

بحر (Sea): در آثار مبارکه بر سبیل تشبیه و استعاره اطلاق بر امور کثیره شده است در لوح شیخ سلمان زیارت می‌کنیم: "بعضی حق را بحر و خلق را امواج فرض گرفته." (۳۹:۱۳۹) در لوح دیگر چنین می‌خوانیم. "انه یدکرک فی سجن عکا بما کان بحر الرحمة... قل یا قوم لاتمنعوا انفسکم عن البحر الاعظم." (۱۹۹:۲/۲۷) و باز در لوح دیگر فرمودند: "اشکر الله بما وردت فی شاطی بحر الاعظم." (۱۹۹:۲/۲۷) بنابراین در یک مفهوم بحر الاعظم تلویحی است از مظهر کلی الهی و در مفهوم دیگر دریای مدیترانه مقصود است. ایما ما تدعوا فله الاسماء الحسنی فی قلوب العارفين: این اشاره به آیه مبارکه در سوره اسراء قرآن کریم (۱۷:۱۱۰) است: "قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایما ما تدعوا فله الاسماء الحسنی و لاتنجر بصلاتک و لاتخافت بها و ابتغ بین ذالک سیلاً." مضمون بیان مبارک: بگو خداوند را بخوانید یا خداوند رحمن و بخشنده را بخوانید به هر نامی که بخوانید اوراست نیکوترین نام‌ها بلند نکن نمازت را و آهسته مکن آن را حالی میان دو حال را برگزین.

ورقا: حمامه (Nightingale, Dove): رقاء در زبان عربی در وجوه مختلف دارای معانی است. یکی اینکه صفتی است (افعل التفصیل) در حالت تأنیث و مذکر آن أَوْزَق است یعنی خاکستری رنگ. در وجه اسم به معنای کیبوتر و در مقام تشبیه به معنی کیبوتر قدسی است و روح قدسی و به نظر جناب فاضل مازندرانی در همین وجه تشبیه به معنی نفس

ناطقه است. (۱۹۹:۵/۲۹۳) در معنای کیوتر و کیوتر قدسی در کتاب لغت فرانس الدریه مذکور است. جمع آن وراقی است در معنای روح قدسی منظور مظهر الهی است. در کتاب مستطاب ایقان مذکور است: "تأویل کلمات حمامات ازلیه را جز هیاکل ازلیه ادراک نمایند و نعمات و رزق معنویه را جز سامعه اهل بقا نشنود." (۳۸:۱۱)

علم، معرفت، عرفان (Knowledge, Recognition) علم و معرفت و عرفان مراحل مختلف تحوّل یک فرایند است در روان انسان. علم و قوف به موضوعی است و ثبت آن در حافظه. معرفت مرحله دوم است که این و قوف و ثبت در ذهن ما را تغییر می دهد. به عبارت دیگر معرفت خود را به معرض تغییر قرار دادن است. علم ثبت اطلاعات و کشف حقیقت است ولی نه آن میزان که روان را دستخوش تغییر قرار داده باشد. این همان علم الیقین است که حضرت بهاء الله آن را در کتاب مستطاب ایقان شرح داده اند. معرفت کشف حقیقت و ثبت اطلاعات در روان است در حالی که تحوّل و تغییر را به همراه داشته باشد و این معادل عین الیقین (۳۸:۱۲۸) است. همان گونه که از قلم حضرت بهاء الله صادر شده است. عرفان یعنی کسب اطلاعات و ثبت آنها. کشف حقیقت موجب بروز تغییر کامل در آگاهی و روان فرد شده باشد. شرط اصلی حدوث و وقوع حالت عرفان را در این بیان مبارک در کتاب مستطاب ایقان زیارت می کنیم "...ان العباد لن يصلوا الی شاطی بحر العرفان الا بالانقطاع الصرّف عن کلّ من فی السموات والارض." (۳۸:۱) مضمون بیان مبارک: بندگان هرگز به ساحل دریای عرفان نمی رسند مگر با انقطاع کامل از هر چه در آسمانها و زمین است. عرفان همان حق الیقین است که در کتاب مستطاب ایقان از قلم حضرت بهاء الله نازل شده است. برای تعمق بیشتر در این باب به کتاب مستطاب ایقان مراجعه فرمایند.

قمیص (Garment): قمیص در زبان عربی به معنای جامه و پیراهن است. لفظ قمیص در سوره یوسف (احسن القصص) در قرآن کریم آمده است. در آثار حضرت نقطه اولی این لغت در معانی لطیفه بسیار مذکور است. در آثار جمال اقدس ابهی باز هم بیشتر. در کلمات مکنونه زیارت می کنیم: "انا اخذنا جواهره و اقمصناه قمیص الاختصار." (۳:۱/۵) ما چکیده آن را گرفتیم و بر آن جامه اختصار پوشانیدیم. در تفسیر سوره والشمس

زیارت می‌کنیم: "کم من معان لانحویها قمص الالفاظ" (۳۹:۹) مضمون بیان مبارک: چه بسیار معانی که در جامه الفاظ نمی‌گنجد. و نیز در کتاب مستطاب اقدس زیارت می‌کنیم: "قل من حدودی یمر عرف قمیصی." (۴: ۱۰) مضمون بیان مبارک: بگو از احکام و اوامر من بوی خوش پیراهن من مرور می‌کند (به مشام می‌رسد). در آثار جمال اقدس ابهی یکی هم سورة القمیص است که مخاطب آن ملامحمد زرنندی (نبیل اعظم) (۱: ۲۰۱) است و بنا به جناب ادیب طاهرزاده در ایام ادرنه نازل شده است و به عقیده جناب اشراق‌خاوری از آثار نازله در بغداد است. (۲۰۲) در این سوره که کلمه قمیص در معانی و منظور متعدد ذکر و تشریح شده است، (۱۷: ۲/۷۴) گاه اشاره‌ای است به پیراهن آکنده به خون شهدا و گاه اشاره به جامه نفس مقدس خویش آنجا که می‌فرمایند: "والحمد لمن یمر مولاہ فی هذا القمیص الدرّی المبین." (۱۷: ۲/۳۹۲) مضمون بیان مبارک: ستایش مر آن کس را که مولای خود را در این جامه تابناک و آشکار بشناسد.

مراتب سه گانه اول شمس، اول صبح و اول نار:

در این مراتب اشارت زیر موجود است.

اول شمس فی سماء ازلیة: حضرت بهاء‌الله

اول صبح لاح عن افق الاحدیة: حضرت باب نقطه اولی

اول نار فی مشکوة واحدیة: محمود، احمد و محمد، حضرت محمد (ص)

"و لما بلغت اشاراتک فی فنائک فی الله و بقائک به و حبک احباء الله و مظاهر اسمائه و مطالع صفاته لذا اذکر لک اشارات قدسیة شعشعانیة من مراتب الجلال لتجذبک الی ساحة القدس والقرب والجمال و توصلک الی مقام لا تری فی الوجود الاطلعة حضرة محبوبک و لن تری الخلق الا کیوم لم یکن احد مذکوراً و هی ما غن بلبل الاحدیة فی الریاض الفوئیة قوله و تظہر علی لوح قلبک رقوم لطائف اسرار اتقوالله یمعلمکم الله و یتذکر طائر روحک حظائر القدم و یطیر فی فضاء فاسلکی سبیل ربک ذللاً بجناح الشوق و تجتنی من اثممار الانس فی بساتین کلی من کل الثمرات انتهى." (۱۷: ۲/۲۷۳)

مضمون بیان مبارک: و آنگاه که اشارات تو را بر محویت در خداوند و جاودانیت در

او و محبت به دوستان او، مظهر اسماء او و مطلع صفات او دریافتیم. پس اشارات پاک و تابنده‌ای را از مراتب شکوه او بر تو می‌خوانم تا مجذوب ساحت قدس و قرب و جمال او گردی و به مقامی رسی که در عالم هستی جز روی حضرت محبوبیت را نبینی و همه آفرینش را چون آن روزی که از کسی نشانی نبود مشاهده کنی و این آواز را بلبل احدیه در باغ‌های غوثیه سر داد. و آن این بود: بر صفحه قلب تو لطف‌های اسرارِ او پرهیزگار باش خداوند ترا می‌آموزد؛ ظاهر خواهد شد و روح تو بهشت را بیاد آرد و در فضای طریق‌های خداوند به بال‌های شوق به آرامی پرواز کن و از میوه‌های انس در باغ‌های از همه میوه‌ها بخورید (بهشت) بجینی.

فناء (Annihilation, Death): واژه فنا یعنی نابودی، زوال و از بین رفتن. فنا بر خلاف عدم مسبوق به وجود است. یعنی تا چیزی وجود نداشته باشد فنا شدن در مورد آن چیز فاقد مفهوم است. در حالی که عدم یعنی نیستی، نبودن و نیستن و مسبوق به وجود نیست. وجود در اینجا مقصود وجود مادی است. وجود در آفرینش مسبوق به عدم است چنانچه می‌فرماید: "در بادیه‌های عدم بودی ترا به مدد تراب امر در عالم ملک ظاهر نمودم".^(۳۳۰) و لکن آنچه بدین نحو ظاهر شده به فنا می‌انجامد حال این فنا چون نیستی نیست اگر مهبائی روحانی نباشد سقوط به مراتب مادون است. اگر تدارک روحانی در آن شده باشد این فنا در حد والای خود فناء فی‌الله است و بقاء به او. این بقاء به خداوند یعنی دوام روح روحانی یا روح ایمانی در وی، و روح محبت است، محبت به خداوند محبت به مخلوقات و محبت به اسماء خداوند و مطالع صفات و مظاهر او. اینکه شاعر می‌فرماید: هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما همین مقصود را می‌رساند. البته شرط اصلی آنست که این عشق یا محبت روحانی و پاک و مقدس از عوالم جسمانی و شهوانی باشد. و این فنا گذشتن از عالمی است که مصداق بیان جمال مبارک "ستفنی الدنيا و ما فیها"^(۱۷:۱/۱۱) (دنيا و آنچه در اوست فنا خواهد شد) است و رسیدن به عالم بقاء روحانی.

ساحت‌القدس والقرب والجمال (Court of Holiness, Nearness and Beauty)

این بیان مدل بر سه مرتبه است. قدس به معنای پاکی است و تنزیه از عیب و نقص که

در مجاورت عالم ناسوت و نقص‌های آن قرار دارد. پاکی از نقص گواه وجود نقص است. قرب نزدیکی به خداوند است. یعنی نوعی حضور در ملکوت رضای الهی نوعی ملکوتی بودن است. مانند حاج میرزا حیدرعلی اصفهانی که ملک کرم‌ل بود. جمال مرتبه سوم و برتر و والاست و مستفیض از لقای الهی و مسرور از درک جمال و زیبایی خداوند. جمال (Beauty): در یک دید زیبایی‌شناسی (Aesthetics) تعریفش چنین است: جمال (زیبائی) "وحدت در تفرق است" (۲۰۳) چنین زیبایی در ناظر جذبه برمی‌انگیزد بی آنکه آن انجذاب همراه نفعی شخصی باشد. این جذبه مولد ایده و اندیشه است که دارای عظمت، نظم و نجابت است. معنایش اعتدال، تناسب و ترتیب است و معرف حمیت و هم‌آهنگی است. والا و در عین حال پر از لطف و صفاست. اینهاست صفات جمیل (زیبا) روحانی.

در دیدگاه معنوی جمال منطقه‌ایست که در پوششی از شور جذبه پنهان است. در جمال تناقضی (Paradox) زیبا نهفته است: زیبایی "غایتی است" "بی‌پایان" و نهایی است "بی‌انتهای". کانت می‌گوید زیبا آن چیزی است که به گونه‌ای عام (Universal) آن را دوست بدارند. (۲۸:۳۹) از انشتین پرسیدند چه وقت احساس می‌کنی که رابطه و معادلات ریاضی را که نوشته‌ای صحیح است پاسخ داد "وقتی آن‌ها را زیبا می‌یابم." (۲۰۴)

به گفتار افلاطون جمال وقتی درک شد در شخص هیجان و شوق صعود به مراتب روحانی برتر ایجاد می‌کند که این خود سفری است که به یاری معرفت سالک به درک نیکی، عدالت و حکمت موفق می‌شود. (۲۸:۶) نور در آثار افلاطون و پلوتینوس جمال است. (۲۸:۱۱) سنت اگوستین گفت خدا به وسیله جمال خود را به ما می‌نماید. (۲۸:۱۶)

غوئیة (Ghavthiyyih) واژه غوث به معنی بیاری طلبدن است. خطبه غوئیة یکی از خطبه‌های حضرت علی (ع) است. از سوی دیگر شیخ عبدالقادر گیلانی نزد قادر به غوث مشهور می‌باشد. چنین استنباط می‌شود که مراد از کلمه غوئیة همین شیخ عبدالقادر باشد و گفتار زیر از آن اوست: "و تظهر علی لوح قلبک رقوم لطائف اسرار اتقوا الله يعلمکم الله" که قسمتی از آیه ۲۸۲ سوره بقره قرآن کریم است. و در دنباله همین بیان از شیخ عبدالقادر در قسمتی دیگر از آیه ۶۹ سوره النحل قرآن کریم است: "فاسلکی سبیل

رَبِّكَ ذَلَّلاً، بجناح الشوق و تجنتی من اثمار الانس فی بساتین 'کلی من کل الثمرات'. که این خود اشاره است به باب دوم از سفر پیدایش از کتاب عهد عتیق آیات ۱۸-۱۶. "و عمری یا حبیب لو تذوق هذا الثمرات من خضر هذه السبلات الّتی نبتت فی اراضی المعرفة عند تجلّی انوار الذات فی مرایا الاسماء والصفات لیأخذ الشوق زمام الصبر والاصطبار عن کفّک و یهتز روحک من بوارق الانوار و تجذبک من الوطن الترابی الی الوطن الاصلی الالهی فی قطب المعانی و تصعدک الی مقام تطیر فی الهواء کما تمشی علی التراب و ترکض علی الماء کما ترکض علی الارض فهنیئاً لی و لک و لمن سماء الی سماء العرفان و صباء قلبه بما هبّ علی ریاض سرّه صباء الايقان من صباء الرحمن والسلام علی من اتبع الهدی. (۱۷:۲/۲۷۴)

مضمون بیان مبارک: قسم به جان خودم ای دوست اگر از میوه‌های شاخسار این خوشه‌ها که در سرزمین‌های معرفت در زیر تابش انوار ذات (الهی) در آئینه‌های اسماء و صفات (مظهر الهی) روئیده بچشی تو را شوق در می‌گیرد و عنان صبر و بردباری از کفت می‌ریاید و روح تو از درخشش انوار به اهتزاز می‌آید و تو را از این خاکدان به وطن اصلی (روحانی) در اعلی مرتبه معانی جذب می‌نماید و تو به مقامی صعود می‌کنی که همان‌گونه که بر خاک می‌دوی بر آب دویدن آغاز می‌کنی. خوشا بحال هرکس که به آسمان عرفان وارد شود و قلب او از باد مشرق ایقان که از سباه (شهر عشق) خداوند رحیم بر باغ‌های سر(قلب) او می‌وزد به شوق اندر گردد. درود بر هرکس که راه رستگاری بییابد.

"و بعد مراتب سیر سالکان را از مسکن خاکی به وطن الهی هفت رتبه معین نموده‌اند چنانچه بعضی هفت وادی و بعضی هفت شهر ذکر کرده‌اند و گفته‌اند که سالک تا از نفس هجرت ننماید و این اسفار را طی نکند به بحر قرب و وصال وارد نشود و از خمر بی‌مثال نچشد. (۱۷:۲/۲۷۴)

وادی طلب (Valley of Search)

اول وادی طلب است مرکب این وادی صبر است و مسافر در این سفر بی صبر به جایی نرسد و به مقصود واصل نشود و باید هرگز افسرده نگردد اگر صدهزار سال

سعی کند و جمال دوست نبیند پژمرده نشود زیرا مجاهدین کعبه 'فینا' به بشارت 'لنهدیتهم سبلنا' مسروند و کمر خدمت در طلب به غایت محکم بسته‌اند و در هر آن از مکان غفلت به امکان طلب سفر کنند هیچ بندی ایشان را منع ننماید و هیچ پندی سد نکند و شرط است این عباد را که دل را که منبع خزینة الهیه است از هر نقشی پاک کنند و از تقلید که از اثر آباء و اجداد است اعراض نمایند. (۱۷:۲/۲۷۵)

توضیح: جستجو کردن و طلب نمودن در طبیعت انسان مخمّر است. ارسطو می‌گوید: انسان بالفطره مایل به دانستن است. شادی که ما از دانستن چیزی حاصل می‌کنیم تنها به خاطر اینکه به نیاز ما به آن شیء پاسخ داده شده نیست بلکه نفس شناخت آن در ما شادی و رضایت ایجاد می‌کند. (۲۸:۷) افلاطون هم همین نظر را دارد و می‌گوید ما باید برای تمایل به دانستن تربیت بشویم. در مفهوم کلام ارسطو یک سخن نهفته است و آن کلمه میل (Desire) به دانستن است و از آنجا که هر میلی ما را به نوعی تلاش وامی‌دارد تا شیء مورد تمایل خود را به دست آوریم پس این تلاش نامش جستجو است و آنچه در درون ما این تلاش را تدارک می‌کند "حالت طلب" است. این حالت طلب همیشه همراه حالت دیگری است که نامش "پرسش" است. هرچه پرسش قوی‌تر باشد حالت طلب شدیدتر است و تلاش ما افزون‌تر. این حالت پرسش وقتی به درجه بسیار قوی برسد که البته در رابطه با ارزش (Value) شیء مورد طلب می‌تواند آنقدر قوی باشد که ما را غافلگیر کند یعنی ما را به حیرت (Wondement) وادارد. یکی از تعاریف بیشمار زندگی اینست: "زندگی یک آموختن مداوم است" البته بخشی از این آموختن ناخودآگاه است ولی بخش اصلی آن آگاهانه و متوجه هدفی است.

هگل (E.W.F.Hegel) معتقد است که میان ساختار آفرینش و ساختار عقل و قوه تفکر هم‌آهنگی وجود دارد. این هم‌آهنگی میان آن‌ها یک قرابت ایجاد می‌کند. باید گفت قانون عقل در حد کمال خود قانون آفرینش است بنابراین به یاری تفکر در آئینه ساختار آفرینش نگرستن تصویر عقل خود را دیدن است. این کشف همراه کنجکاوی (Curiosity) است که از جهت روانشناسی یک گرایش و تمایل (Tendency or Drive) محسوب می‌شود و این همه در طبیعت انسان مخمّر است و این خود در منظری دیگر

خویشتن را دیدن و خویشتن را شناختن (Self-Knowledge) است و انسان بالفطره جویا و طالب این شناسائی هست. (۲۰۵)

ویلیام جیمز (W. James) در بررسی‌های خود تأیید می‌کند که حالت طلب مرحله تکامل یافته از غریزه جستجو است که دو عامل آن را به راه می‌اندازند: یکی تازگی (Novelty) و دیگری هراس و ترس ما از هر چیز ناشناخته که ما را برمی‌انگیزد که آن را بشناسیم. (۱۲۴) در انگیزه دانستن و شناختن که مبدأ آن نیاز به دانستن است (Need to Know) میلی (Desire) وجود دارد و گرایش (Tendency) که همان کنجکاوی است این عوامل بالاتفاق در رسیدن نیاز به دانستن به خوشنودی و هدف خود یاری می‌کنند و انگیزه مذکور را اكمال می‌بخشند. ما در بحث معرفت به این گفتار باز می‌گردیم تا آن را بیشتر روشن کنیم.

از آنچه مورد بحث ما واقع شد بر می‌آید که جویائی (طلب) در رابطه با نیاز به دانستن که فطری (Inherent) است آن هم خود نیز فطری و ذاتی است. نیاز به دانستن، میل به دانستن، گرایش به دانستن، موضوع مورد نیاز دانستن، و بالأخره هدف دانستن که وصول به رضامندی در این مورد است جمعاً انگیزه دانستن (Motivation to Know) را به وجود می‌آورند.

صبر (Patience): صبر به معنای بردباری است. می‌توان آن را چنین تعریف کرد: بردباری در برابر هر چیز بدون شکایت از تأخیر یا عدم هم‌آهنگی شرایط، یا قصور و مخالفت دیگران و در عین حال ثبوت و پشتکار به آن چه درگیر انجام آن هستیم. در زبان‌های مغرب‌زمین واژه معادل صبور (Patient) است که از لاتین (Patiens) آمده است و خود از کلمه (Pati) مشتق شده به معنای تحمل و قبول رنج.

حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: "یا ابن‌الانسان لكل شیء علامة و علامة الحب الصبر فی قضائی و الاضطبار فی بلائی." (۲:۴۸) مضمون بیان مبارک: ای فرزند انسان هر چیز را نشانه‌ای است و نشان عشق صبر است بر آنچه پیش آمده و بردباری در بلائی من. و در لوح رئیس زیارت می‌کنیم: "إرض بما جری من مبرم‌القضاء و کن من الصابرين." (۳۹:۹۸) مضمون بیان مبارک: به آنچه بر داوری قاطع خداوند می‌گذرد راضی باش و از

برداران باش" و سورة الصبر یکی از آثار حضرت بهاءالله که مخاطب آن حاج محمدتقی نیریزی که به ایوب ملقب گشت می باشد. در آنجا می فرمایند: "بسمه العلی الاعلی ذکرالله فی مدینة الصبر عبده ایوباً... اذا فا ذکر فی الکتاب عبدالله تقیاً... یا مرکم بالصبر فی هذا الفزع الاکبر...". (۱۴۲:۴/۲۸۲)

مضمون بیان مبارک: به نام خداوند بسیار بلند مرتبه و برترین. خداوند در قلمرو صبر بنده خویش ایوب را به یاد آورد پس آنگاه بنده خداوند تقی را در لوح ذکر می نمایم آنگاه که شما را به صبر امر می کنم در این مصیبت بزرگ (ایوب به معنای بازگشته به سوی خداوند است).

مجاهدین کعبه فینا به بشارت نلهدینهم سبلنا مسرورند: این بیان مبارک اشاره به آیه ۶۹ از سوره عنکبوت قرآن کریم است که می فرماید "والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا" مضمون بیان مبارک: هر آن کسانی که کوشیدند در شناخت ما هر آئینه راه خود را به آن ها می نمایم.

از مکان غفلت به امکان طلب سفر کنند: راز این بیان مبارک در دو کلمه "مکان" و "امکان" مستور است مکان مقصد دنیای مادی است و متأثر و محدود به ابعاد اصلی زمان و مکان و حال آنکه امکان (Becoming) گواه تحوّل و ترقی عالم امکان که محدود است به دنیائی که تحرک در آن جاودان و بی انتهاست و در آنجا "زمان" و "مکان" جایی ندارد. آنجا عالم روح است عالم الهی است، عالم ملکوت است.

ابواب دوستی و دشمنی با کلّ اهل ارض مسدود کنند: چنین اصلی شرط اولیه محبت به خداوند است چون اولاً حق هر که در دل خصومت دیگری را دارد به آستان خود نمی پذیرد چنانچه می فرماید: "قلب را به صیقل روح پاک کن و آهنگ ساحت لولاک نما". (۳:۸) "دل را از غل پاک کن و بیحد به بساط قدس احد بخرام". (۳:۴۲)

محبت خصوصی به دیگری و دیگران مجالی به پرورش محبت خداوند در قلب به انسان نمی دهد چنانچه می فرماید: "اگر مرا خواهی جز مرا مخواه و اگر اراده جمالم داری چشم از عالمیان بردار زیرا که اراده من و غیر من چون آب و آتش در یک دل و قلب ننگند". (۳:۳۲) حضرت عبدالله بهاء بر محبت عام تأکید می فرمایند: "هر امر عمومی الهی

است و هر امر خصوصی بشری. (۱:۳/۹۳) چنین شرط همچنین شرط عدالت است. می‌فرمایند: "ای پسر انصاف کدام عاشق جز در وطن معشوق محل گیرد و کدام طالب که بی‌مطلوب راحت جوید." (۳:۴) البته هر کس خدا را دوست دارد همه عالمیان را دوست دارد ولی محبت به عالمیان باید بر اساس محبت به خدا باشد.

چه یعقوب‌ها بیند که در طلب یوسف آواره‌اند: این اشاره به یعقوب و فرزند او یوسف است که یک سوره کامل را به نام یوسف در قرآن کریم به خود اختصاص داده است و از کلک حضرت نقطه اولی به عنوان اولین اثر مبارک تفسیری نازل شده است که به قیوم الاسماء مسمی است. سوره یوسف حاوی اسرار روحانی بسیار زیاست و مانند سایر قصص نباید آن‌ها را تنها در یک دیدگاه شرح یک قصه نگاه کرد بلکه همگی حاوی حکم و نبوات بسیار است. در آیه سوم می‌فرمایند "نحن نقص علیک احسن القصص بما اوحینا الیک هذا القرآن و ان کنت من قبله لمن العافلین" مضمون بیان مبارک: ما برای تو حکایت می‌کنیم نیکوترین حکایت کردن را به آنچه وحی نمودیم بر تو این قرآن را به درستی که تو از قبل از آن بی‌خبر بودی و آیه هفتم همین سوره اینست "لقد کان فی یوسف و اخوته آیات للساثلین." مضمون بیان مبارک: البته در یوسف و برادرانش نشانه‌هایی است برای جویندگان. و آخرین آیه این سوره چنین است: "لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب ما کان حدیثاً یفتری و لکن تصدیق الذی بین یدیه و تفصیل کل شیء" (۱) و هدی و رحمة لقوم یؤمنون." مضمون بیان مبارک: هر آینه هست در قصه ایشان پندی برای صاحبان خرد. تنها حدیثی نیست که به دروغ گفته شده باشد بلکه نمودن حقیقت چیزی که برابر روی است و بیان همه چیز و هدایت است و رحمة است برای آنان که ایمان می‌آورند. حقیقت اینست که سوره یوسف داستان حضرت بهاء‌الله است و به همین سبب بنابر حدیثی تفسیر آن اولین اثر از آثار موعود اسلام و قائم و مبشر حضرت بهاء‌الله می‌بایست باشد همچنانکه هست. عنوان یوسف در حقیقت مربوط به حضرت بهاء‌الله و به گفته جناب صدرالصدور به هر سه طلعات مقدسه

۱- حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: کل آیات انفسیه را در حقیقت کینونت مشاهده نمائی و کل آیات آفاقیه را در هر ذره‌ای ملاحظه فرمائی تا کل شیء فیہ معنی کل شیء را به بصر و بصیرت بنگری. (۴:۶/۴۷۴)

حضرت رب اعلی حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء راجع است. در کتاب یوسف بهاء در قیوم الاسماء شرح کامل در این باب به خوانندگان داده است. (۲۰۶)

و ابواب دوستی و دشمنی را با کل اهل ارض مسدود کنند و طالب در این سفر به مقامی رسد که همه موجودات را در طلب دوست سرگشته بیند چه یعقوب‌ها بیند که در طلب یوسف آواره مانده‌اند عالمی حبیب بیند که در طلب محبوب دوانند و جهانی عاشق ملاحظه کند که در پی معشوق روان و در هر آنی امری مشاهده کند و در هر ساعتی بر سرّی مطلق گردد زیرا که دل از هر دو جهان برداشته و عزم کعبه جانان نموده و در هر قدمی اعانت غیبی او را شامل شود و جوش طلبش زیاده گردد طلب را باید از مجنون عشق اندازه گرفت حکایت کنند که روزی مجنون را دیدند خاک می‌پیخت و اشک می‌ریخت گفتند چه می‌کنی گفت لیلی را می‌جویم گفتند وای بر تو لیلی از روح پاک و تو از خاک طلب می‌کنی گفت همه جا در طلبش می‌کوشم شاید در جانی بجویم بلی در تراب رب الارباب جستن اگر چه نزد عاقل قبیح است لکن بر کمال جد و طلب دلیل است 'من طلب شیئاً و جدّ وجد' طالب صادق جز وصال مطلوب چیزی نجوید حبیب را جز وصال محبوب مقصودی نباشد و این طلب طالب را حاصل نشود مگر به نثار آنچه هست یعنی آنچه دیده و شنیده و فهمیده همه را بنفی 'لا' منفی سازد تا به شهرستان جان که مدینه الّا' است واصل شود همتی باید تا در طلبش کوشیم و جهدی باید تا از شهد و صلش نوشیم... " (۱۷:۲/۲۷۵)

سرّ (Mystery): به معنی راز و امری مخفی و پوشیده است. آنچه را که در قلب و خاطر پنهان دارند. به ذهن و ضمیر هم سرّ اطلاق می‌شود. سرّاً ساکناً (یعنی ضمیری آرام) به معنای اصل و نسب هم آمده است: مثلاً می‌گوئیم که هر کریم السّرا صیل و شریف است (ریاض اللغات) عرفان (Mysticism) در زبان‌های مغرب زمین از همین کلمه (Mystery) مشتق شده است.

شرایطی که طالب باید حائز باشد: حضرت عبدالبهاء شرایطی را که طالب باید حائز باشد چنین بیان فرموده‌اند. نقل به مضمون (۲:۲۹)

۱. منصف باشد
۲. منقطع از ما سوی الله باشد
۳. متوجه به افق اعلی باشد
۴. رسته از نفس و هوی باشد
۵. تحمل هر بلائی کند
۶. از حبّ و بغض بری باشد
۷. در نهایت تنزیه و تقدیس باشد.

رب الارباب (Lord of Lords) از اسماء خداوند عزّ و جل است.
 من طلب شیئاً و جدّ و جدّ: ضرب المثل عربی است هر کس چیزی را طلب کند و در این طلب بکوشد خواهد یافت و در ادامه مطالعه وادی طلب چنین زیارت می‌کنیم.
 "اگر از این جام نوش کنیم عالمی فراموش کنیم و سالک در این سفر بر هر خاکی جالس شود و در هر بلادی ساکن گردد از هر وجهی طلب جمال دوست کند و در هر دیار طلب یار نماید با هر جمعی مجتمع شود و با هر سری همسری نماید که شاید در سری سرّ محبوب بیند و یا از صورتی جمال محبوب مشاهده کند."
 (۱۷:۲/۲۷۶)

بشیر احدیه: مقصود حضرت نقطه مبشر حضرت بهاء الله و مقصود از یوسف گمگشته حضرت بهاء الله جلّ اسمه الاعلی است، اشاره به سوره یوسف.

وادی عشق (Valley of Love)

و اگر در این سفر به اعانت باری از یار بی‌نشان نشان یافت و بوی یوسف گمگشته از بشیر احدیه شنید فوراً به وادی عشق قدم گذارد و از نار عشق بگذارد در این شهر آسمان جذب بلند شود و آفتاب جهانتاب شوق طالع گردد و نار عشق برافروزد و چون نار عشق برافروخت خرمن عقل بکلی بسوخت در این وقت سالک از خود و غیر خود بی‌خبر است نه جهل و علم داند و نه شک و یقین نه صبح هدایت شناسد و نه شام ضلالت از کفر و ایمان هر دو در گریز و سم قاتلش دلپذیر اینست که عطار گفته:

کفر کافرا و دین دیندار را ذره دردت دل عطار را

مرکب این وادی درد است و اگر درد نباشد هرگز این سفر تمام نشود. (۱۷:۲/۲۷۶)

عشق چیست؟ عشق که تحت عناوین محبت، حب و دوستی مطالعه می شود در آثار مبارکه بهائی چنین توصیف شده است:

از آثار قلم اعلی: "علت آفرینش ممکنات حب بوده" (۶:۳۹۱) اگر حب نبود آفرینش ممکن نمی بود.

"یا ابن الانسان كنت في قدم ذاتي و ازلیة کینونتی عرفت حیّی فیک خلقتک و القیت علیک مثالی و اظهرت لک جمالی." (۳:۳) مضمون بیان مبارک: ای فرزند انسان من در ذات قدیم خود و کینونتم که لا اول له است بودم. حب خود را نسبت به تو شناختم و ترا خلق کردم و صورت و مثال خویش را بر تو افکندم و زیبایی خود را بر تو آشکار نمودم. همیشه این بحث وجود داشته است که اول شناختن است و بعد دوست داشتن یا برعکس. در این بیان شناختن پیشی گرفته است. حال تعمق در آثار مبارکه ما را رهنمون می شود که این تقدّم و تأخر به چه صورت است.

"یا ابن الانسان احببت خلقک فخلقتک فاحببنی کی اذ کرک و فی روح الحیات اثبتک" (۳:۴) مضمون بیان مبارک: ای فرزند انسان دوست داشتم ترا خلق کنم پس ترا خلق کردم. پس مرا دوست بدار باشد که تو را بیاد آرم و ترا در روح حیات تثبیت سازم. در این بند از کلمات مکتونه چنانچه ملاحظه می شود حب بر شناخت سبقت گرفته است. "یا ابن الوجود احببنی لاجبک ان لم تحببنی لن احبک ابدأ فاعرف یا عبد." (۳:۵) مضمون بیان مبارک: ای فرزند وجود دوستم بدار تا دوست بدارم اگر مرا دوست نداری هرگز ترا دوست نخواهم داشت (دوستی من به تو نمی رسد) پس بدان ای بنده.

در این بیان حکمت دیگر پنهان است و آن اینکه خداوند تعلیم می دهد که محبت باید اولاً و دوطرفه باشد و ثانیاً آن کس که دلش می خواهد دوست داشته شود باید در دوست داشتن پیش قدم باشد و اگر چنین نباشد هرگز دوستی باقی و برقرار نمی ماند و نیز می فرماید: "یا ابن الوجود رضوانک حیّی و جتک و صلی فادخل فیها و لاتصبر هذا ما قدر لک فی ملکوتنا الاعلی و جبروتنا الاسنی." (۳:۶) مضمون بیان مبارک: ای فرزند

هستی بهشت تو محبت من است و فردوس برین تو رسیدن به من. پس داخل شو در این بهشت و صبر پیشه مکن. این آن چیزی است که در ملکوت برین ما برای تو مقدر شده است و نیز در عالم عظمت بلند مرتبه ما. باز هم تعلیم دیگر و تفهیم مطلبی دیگر و آن اینست که بهشت که در حقیقت حالتی است معنوی وقتی ما را میسر می شود که خدا را دوست بداریم و خداوند ما را دوست بدارد و این معنای بدیعی است برای مفهوم بهشت.

”یا ابن الوجود حیّی حصنی من دخل فیہ نجی و امن و من اعرض غوی و هلك.“ (۳:۹)
مضمون بیان مبارک: ای فرزند وجود محبت من دژ حفاظت من است هر کس در آن داخل شود نجات یابد و کسی که از آن دوری گزیند گمراه گردد و هلاک شود.

در این بیان محبت به عنوان یک وسیله حفظ و صیانت انسان تعلیم شده است. ای بلبل معنوی جز در گلبن معانی جای مگزین و ای هدهد سلیمان عشق جز در سبای جانان وطن مگیر. و ای عنقای بقا جز در قاف وفا محل میزیر. اینست مکان تو اگر بلا مکان پیر جان برپری و آهنگ مقام خود را بگان نمائی.“ (۳:۱)

”ای دوست در روضه قلب جز گل عشق مکار و از ذیل بلبل حب و شوق دست مدار. مصاحبت ابرار را غنیمت دان و از مرافقت اشرار دست و دل هر دو بردار.“ (۳:۳)

”ای پسر حب از تو تا رفرف امتناع قرب و سدره ارتفاع عشق قدمی فاصله قدم اول بردار و قدم دیگر بر عالم قدم گذار و در سرادق خلد وارد شو پس بشنو آنچه از قلم عزّ نزول یافت.“ (۳:۷)

”ای پسر عزّ در سیل قدس چلاک شو و بر افلاک انس قدم گذار قلب را به صیقل روح پاک کن و آهنگ ساحت لولاک نما.“ (۳:۸)

در این چند بند از کلمات مبارکه مکتونه فارسی هر یک شرایط عاشق و ویژگی های عشق تعریف و تفهیم شده است.

از تبیینات حضرت عبدالبهاء:

”ان المحبة سرّ البعث الالهی و المحبة هی التجلی الرحمانی“ (۴:۱/۱۲)
مضمون بیان مبارک: محبت سر برانگیختن و زندگی بخشیدن به وسیله خداوند است محبت انعکاس

و جلوه خدائی است.

"المحبة هي نفاتات روح القدس في الروح الانساني." مضمون بیان مبارک: محبت الهامات روح القدس است در روح انسانی.

"المحبة هي الروابط الضرورية المنبثقة من حقایق الاشياء بايجاد الهی." مضمون بیان مبارک: محبت روابط ضروريه منبث از حقایق اشياء در عالم ايجاد خداوند است. "المحبة هي الرابطة بين الحق والمخلوق في العالم الوجداني." مضمون بیان مبارک: محبت روابط میان خداوند و بندگان است در عالم وجدانی بصیرت باطنی.

"المحبة هي الناموس الاعظم في هذا الكون العظيم الالهی." مضمون بیان مبارک: محبت بزرگترین قانون در این عالم وجود عظیم آفریده خداوند است.

"المحبة هي النظام الوحيد بين الجواهر الفردية بالتركيب والتدبير في التحقق المادی." مضمون بیان مبارک: محبت آن نظام یکتائی است که میان جواهر منفرد سبب ترکیب و آرایش است در صورت واقعیت یافتن ماده.

"المحبة هي القوة الكلية المغناطيسية بين هذه السيارات و النجوم الساطعة في الالوج العالی." مضمون بیان مبارک: محبت قوه انجذابی کلی است که میان سیارات و ستاره‌های نورانی در بالاترین اوج آسمان حکم فرماست.

"المحبة هي سبب الانكشافات لاسرار المودعة في الكون بفكر ناقب غير متناهی." مضمون بیان مبارک: محبت سبب کشف اسراری است که در عالم وجود به ودیعه گذاشته شده و با اندیشه نافذ بی انتها تحقق می یابد.

"المحبة هي روح الحياة لجسم الكون المتباهی." (۴:۱/۱۲) مضمون بیان مبارک: محبت روح حیات است برای آفرینش شکوهمند.

روابط ضروريه منبث از حقایق اشياء جذب و انجذاب و محبت است. طبیعت مجموعه روابط ضروريه منبث از حقایق اشياء است. دین مجموعه روابط ضروريه منبث از حقایق اشياء است. علم معرفت به روابط ضروريه منبث از حقایق اشياء است. معرفت محبت است، مطالعه کن، به تشویق‌ها گوش فراده، بیاندیش، بکوش بفهمی و درک کنی حکمت و عظمت خداوند را. (۱۱۰/۳۱۴/۲۰:۱۲۹)

نظری کوتاه به عشق در دیدگاهی روانشناسی و فلسفی:

بلز پاسکال (Blaise Pascal 1662-1623) می‌گوید: عشق و عقل شیء واحدند و به عقیده وی این هیجان‌ات عشق است که اشیاء را در جایگاهی می‌نهد که سپس عقل آن را ارزش می‌دهد. بدین سان عشق و عقل فرایندهای بهم پیوسته‌اند. (۲۸:۳۰)

ماکس شلر (Max Scheler 1874-1928) می‌نویسد: انسان آنچه را دوست می‌دارد می‌شناسد و آن شناخت‌ها همانقدر وسیع و عمیق است که عشقی که پایه گذار آن بود قوی و فعال بوده است. (۱۱۲) بر این اساس گوته (Goethe 1749-1842) گفت هر معرفت بزرگ فرزند یک عشق بزرگ است. این گفته را می‌توان با سخن لئوناردو داوینچی (۱۴۵۲-۱۵۱۹) مقایسه نمود که گفت هر عشق بزرگ فرزند یک شناخت (معرفت) بزرگ است. ماکس شلر می‌گوید عشق انسان را نابینا نمی‌کند بلکه او را روشن بین می‌سازد. در آئین هندوئیسم یک عشق شورانگیز چیزی نیست جز مرحله‌ای از تحوّل از یک شناسائی یا معرفت. ژان لاکروا (Jean Lacroix) سخن شلر را تأیید می‌کند که عشق آدمی را کور نمی‌کند بلکه روشن بین می‌نماید. لاکروا می‌گوید در روابط اجتماعی میان دو تن عشق ابزار شناسائی است زیرا عشق به دیگری ارزش و مفهوم می‌بخشد و تا چیزی واجد ارزش نباشد شناخته نمی‌شود. (۱۱۱)

معرفت ناب (A Priori Knowledge) و خرد ناب (A Priori Reason) سخن از فاعل (داننده) و شیء (دانسته) می‌کند در حالی که عشق رابطه فاعل با فاعل است زیرا عاشق آنچه از معشوق در ذهن ساخته در آئینه روان خود می‌نگرد و آن را دوست دارد. ولی فراموش نباید کرد که این "دیگری" باید باشد تا بیننده بتواند در آئینه روان خود نقشی بسازد. از این روزندگی تنها با دو تا بودن مفهوم می‌یابد. (۲۸:۳۹) با قبول و تأیید اینکه در حیات دنیوی به هر حال زندگی با "دوتا" بودن واجد مفهوم می‌شود. انسان حتی در تنهایی، تنها نیست. زیرا او به هر حال با خدا و در محضر خداوند است گاه با خود سخن می‌گوید ولی آن خود کیست؟ آن نفس کیست؟ آن "نفس الله القائمة فیه بالسنن" (۱۷:۲/۲۹۹) نیست؟ او با روح خود سخن می‌گوید که ودیعه و نماینده الهی است. تجلّی صفات و اسماء الهی در وجود اوست. محل این تجلّی روح اوست.

کیست آن گوش که او می‌شنود آوازم یا کدام است سخن می‌کند اندر دهنم
کیست در دیده که از دیده برون می‌نگرد یا چه شخصیت نگوئی که منش پیرهنم
(مولوی)

آیا این پیراهن همانی نیست که می‌فرماید: 'انت قمیصی و قمیصی لا یبلی' * (۲:۱۴)

یعنی تو پیراهن منی و پیراهن من فرسوده نمی‌شود؟

مارتین بوبر (Martin Buber) می‌گوید داستان عشق و معرفت رابطه من و آن (I and that) نیست بلکه رابطه من و تو (I and you) (۲۰۷) است لاکروا تاکید می‌کند که انسان کمتر فردیت (Individuality) است بلکه وی در رابطه تعین می‌یابد آن هم رابطه با دیگری با دومی. و گاستن باشلارد (Gaston Bachelard) می‌گوید چه فایده دارد درختان زیبا و گل‌های شکفته و طبیعت روح‌افزا اگر در دل من عشقی نیست و لاکروا با سخنی لطیف این معنی را اکمال می‌بخشد: عنصر اصلی در عشق و ارسته بودن کامل از همه چیز است و معنای این سخن ارزش مطلق دادن به معبود و معشوق است. این سخن در مورد والاترین شکل عشق در همین دیدگاهی که لاکروا می‌نگرد یعنی عشق به خدا بیش از هر عشق دیگر محقق است. اگر به یاد آریم که حضرت بهاء‌الله فرمود: 'با دل‌های مرده که به آمال و آرزو آلوده شده نزد من میانید' * (۳:۲۰) توجیه آنچه گفتیم در باب صندق این قانون مشخص می‌شود. چون وارستگی کامل در آن شرط اصلی است. ما خدا را دوست نمی‌داریم برای آن که از او چیزی می‌خواهیم عشق پاک و منزّه ما به خداوند وقتی است که در عشق‌ورزی به او از همه خواسته‌ها و ارسته باشیم و حتی در فکر آن نباشیم که او ما را دوست دارد یا نه چون این ما هستیم که قدم اول را در عشق برداشته‌ایم 'احبینی لاجبک' * (۳:۵) و در دعا و مناجات با آنکه تجسم ما اینست که او به نجوی دل ما گوش می‌دهد ولی دعای حقیقی آن است که به اینکه او به سخن ما گوش می‌دهد یا نه وابسته نباشیم. این خود نشانی از عرفان است. به سخن حافظ:

حافظ وظیفه تو دعا گفتن است و بس در بند آن مباش که نشنید یا شنید
عشق اصالتاً راجع به خود فرد است و حال آنکه معرفت منظر و محل و مرجعی
عمومی دارد برداشت هر عاشق از معشوق راجع به خود اوست. حتی یک نفر دیگر هم

پیدا نمی‌شود که همان برداشت را داشته باشد و در آن درجه شیفتگی باشد. در حالی که آنچه از معرفت در ذهن یک نفر می‌گنجد بسیارند کسان که در آن با آن یک فرد مشترکند. عشق گویای واقعیتی دیگر نیز هست. عاشق در معشوق در جستجوی یک مکمل است بر این رو موفق‌ترین عشق‌ها آن نیست که عاشق و معشوق یکسان باشند بلکه آنست که مکمل یکدیگر باشند. در مورد عشق ما به خداوند نیز این سخن صادق است. ما عاشقی هستیم ناتوان، نادان، نیازمند... که در وجود خداوند معشوقی توانا، دانا، بی‌نیاز... مطلق مکمل خود را جستجو می‌کنیم. آنگاه که در حکم قطره‌ای هستیم اراده دریائی داریم زیرا برون از آن معدوم می‌شویم.

افلاطون در همین رابطه گفت عشق فرزند "فقر" و "غنا" است^(۱) از فقر بحث ما و غنای مطلق خداوند کودکی زاده می‌شود که بر مرکب درد وادی عشق را درمی‌نوردد. عشق منوط "به رابطه" و در عین حال معرف آنست. "محبت روابط ضروریه منبث از حقایق اشیاء است." "من" "تنها" فاقد رابطه است. تنها وقتی تو می‌آید رابطه برقرار می‌شود. پاکترین رابطه را از این نوع در این شعر شاعر می‌توان یافت:

ز بس خیال تو بستم تو گشتم پای تا سر تو آمد رفته‌رفته رفت من آهسته آهسته تجلی چنین "رابطه‌ای" در عالم ایجاد به صورت یک "ما" (We & Us & Our) منعکس می‌شود و روابطی که از حقیقت "ما" برمی‌خیزد در جهان انسان‌ها وحدت را تحقق می‌بخشد. حضرت بهاء‌الله می‌فرماید "رضای او در خلق او بوده و خواهد بود"^(۳:۴۳) و باز تاکید می‌فرماید "الیوم باید از انزوا قصد فضا نمایند و بما ینفهم و ینتفع به العباد مشغول گردند."^(۱۴:۱۲)

یکی از مبادی روحانی آئین بهائی اینست: دین باید مطابق علم و عقل باشد. در بحث در باره عشق به عنوان مرحله‌ای از مراحل عرفان، عقل سئوالانی را مطرح می‌کند که بجاست به آن‌ها پاسخی بدهیم. خودخواهی معنایش خوددوستی است. آیا ما به عنوان یک سالک سبیل عرفان مجاز نیستیم خود را دوست بداریم؟

دوست داشتن خود خودخواهی نیست. مالبراننش (Malbranche ۱۶۳۸-۱۷۱۵)

می‌گوید: ما نمی‌توانیم خود را دوست نداریم. ولی باید از دوست داشتن خود بدور از اعتدال و عدالت خودداری و اجتناب کنیم.^{۳۰۸}(۲۰۸)

اگر ما خود را دوست نداریم ایثار نفس ما چه معنایی می‌تواند داشته باشد مادام که ما چیزی را فدا می‌کنیم که دوستش نداریم. ارزش ایثار نفس به عزت نفس است.

حال بررسی کنیم که از جهت روانشناسی جایگاه عشق (محبت) در روان انسان کجاست. عشق یا محبت یک نیاز (Need) است ولی نیازی فطری و ذاتی (Inherent & Innate) و همان‌گونه که روانشناسی انسان‌گرا (Humanistic Psychology) می‌گوید یک نیاز برتر (Metaneed) است.

نیاز به دوست داشتن و نیاز به دوست داشته شدن در عین آنکه نیازی حیاتی، وجودی (Being need) می‌باشند نیازی برتر (Meta need) نیز می‌باشد. در روان انسان نیاز به دانستن نیز یک نیاز برتر است. (پرادین 1954 M.Pardines).^(۴۴)

عشق به عنوان یک نیاز فطری برتر در عمیق‌ترین بخش هسته عاطفی روان انسان جای دارد و به عنوان یک ساختار (Structure) دارای دو قطب است: یک قطب ایثاری است که به صورت عشق ایثاری (Oblatory Love) بروز می‌کند و دیگر قطب احرازی آن است یعنی نیاز به دوست داشته شدن (Possessive Love) از تمامیت یافتن این دو در هم عشق متقابل (Communion Love) حاصل می‌شود که حاصل دو جاذبه بودن (Reciprocity) عشق است و این تحلیلی علمی برای فهم بهتر آحیبنی لاجیک^{۳۰۵} فرموده حضرت بهاء‌الله جل اسم‌الاعلی است.

جذب: به معنی گیرائی: ربایش، کشش، تحت تاثیر نیروی کشیده شدن. مراحلی دارد که به حالت خلسه منتهی می‌شود که گاه آن را اتصعاق هم می‌گویند. جذب که در معنای ظاهری کشیده شدن است در مفهومی باطنی به معنی رهائی یافتن است. در زبان انگلیسی معادل آن واژه (Ekstasy or Ecstasy) است که از کلمه یونانی (Ekstasis) که (EK) برون و (Stasis) قرارگرفتن است. معنایش اینست: رهائی یافتن از جهت روحانی. فرد از دنیای حیات مادی برون می‌رود و از خود برون می‌شود یا به زبان دیگر از خود بی‌خود می‌گردد. ارتباطات با محیط خارج قطع می‌شود و احساس روحانی دست

می‌دهد و فرد در اندرون خود با دنیای لایتناهی چه از جهت مکان و چه از جهت زمان یعنی عوالم الهی مرتبط می‌شود. سخن و گفتار متوقف می‌شود و حواس خسته فعالیتشان متوقف می‌گردد. دست‌ها و پاها سرد می‌شود. حالتی که درون یا باطن‌بینی (Contemplation) نامیده می‌شود دست می‌دهد. در حکمت شرق این حالت را دارای پنج مرحله می‌دانند:

۱. رویت ۲. رغبت ۳. دقت ۴. امعان نظر ۵. جذب یا خلسه

از جهت علیت این حالت معلول علیت انجذابی (Attractive Causality) است در مقابل علیت دفعی (Deffensive or Propulsive Causality) که تعلق به عالم مادیات دارد. حرکات و جنبش‌های حاصل این دو علیت باهم متفاوت است و همان‌گونه که حضرت عبدالبهاء فرموده‌اند: حرکت از برای وجود لزوم ذاتی است انفکاک ندارد یا حرکت ذاتیه است یا حرکت کیفیه یا حرکت کمیه یا حرکت روحیه یا حرکت جوهریه. (۱:۱/۱۴۳)

علیت انجذابی مولد حرکت روحیه و یا جوهری است. در عالم عرفانی حرکت انسان روحانی و جوهری است و موجب آن علیت انجذابی است ولیکن این دو علیت و دو نوع حرکت مانند دوگونه عشق در هم تمامیت می‌یابند و میان آن‌ها باید تعادل برقرار باشد که گواه سلامت روان است.

شوق (Yearning or Desire) معرّف شدت نیاز است. و نیاز گواه یک نقصان یا محرومیت از چیزی است، فراق نشانه محرومیت از لقا است. نداشتن یا هر نقصانی ایجاد میل می‌کند، هرچه محرومیت بیشتر باشد نیاز شدیدتر و شوق و میل شدیدتر خواهد بود و شوق و میل تابعی از متغیر ارزش (Value) است. یعنی ارزشی که معشوق برای عاشق دارد و این بالطبع اصالةً ذهنی (Subjective) است و ماهیتی عاطفی دارد.

بنابر این به میزانی قابل ملاحظه تابع تربیت یعنی پرورش است. اولین چیزی که کودک باید فراگیرد ارزش‌ها و سپس آداب در رابطه با آن ارزش‌هاست، روحانی‌شدن (Spiritualization) ابتدا باید متوجه ارزش‌ها باشد و سپس متوجه آداب. این هر دو پایه فرهنگی را که فرهنگ جهانی (World Culture) (۲۰۹:۱۶۳) نامیده می‌شود استقرار می‌دهند. درد (Pain or Pathos) درد به معنای رنج، احساس شدید، هیجان، پریشانی و شور و

شوقی گدازنده است. وقتی شوق (Desire) به حد اعلای خود رسید احساس شدیدی از رنج حاصل می‌شود. اگر باز هم این شوق افزون شود که سبب آن احساس شدید نیاز (شدت نیاز) است آن وقت درد بروز می‌کند. در یک مثل ساده از یک نیاز مادی این مقوله بیشتر روشن می‌شود. اگر غذا به ما نرسد گرسنه می‌شویم ابتدا میل و شوق به خوردن در خود احساس می‌کنیم و به تدریج که گرسنگی که نشانه نیاز شدیدتر به غذا است در ما زیاد می‌شود میل ما به غذا باز هم بیشتر می‌شود. اگر این جریان ادامه یابد وقتی به حد اعلای خود برسد معده شروع به انقباض می‌کند و این انقباضات سبب بروز درد می‌شود. پس درد که از نیازهای مادی و جسمانی ماهیتی جسمانی دارد و در نیازهای معنوی مانند نیاز محبت، نیاز صلح، نیاز عدالت که همه نیاز برترند (Metaneed) نیز درد ایجاد می‌کنند منتهی درد آن‌ها مانند ماهیت خودشان روانی یا نفسانی می‌باشند. موضوع مورد بحث ما عشق (محبت) است. می‌دانیم که محبت علت حیات است از طرف دیگر روح نیز علت حیات است.

محبت همان‌گونه که قبلاً اشاره کردیم دو قطب دارد محبت ایثاری که در حقیقت محبت روحانی است. در این حال فرد دوست دارد خود را در راه معشوق ایثار و فدا کند و حال آنکه محبت احرازی (قطب دیگر) دوست دارد خویشتن را حفظ کند. می‌خواهد به دست آورد و کسب کند و مقصودش حفظ نفس است. در محبت روحانی که در آن عشق ایثاری بر عشق احرازی پیروز می‌شود دیگر تحوّل انگیزه‌های آن مراحل عاطفی (Affective) و عقلانی (Cognitive) و عملی (Conative) را طی نمی‌کند به عبارت دیگر حرکت تابع الزامات و اقتضائات حیات دنیوی نیست و همه به صورت پُرش و به نحوی انتزاعی از زمان و مکان سیر و تحوّل خود را طی می‌کند و نتیجه‌اش حفظ نفس نیست به عبارت دیگر هستی قبول نمی‌کند.

"عاشق در این رتبه جز معشوق خیالی ندارد و جز محبوب پناهی نجوید و در هر آن صد جان رایگان در ره جانان دهد و در هر قدمی هزار سر در پای دوست اندازد ای برادر من تا به مصر عشق در نیائی به یوسف جمال دوست واصل نشوی و تا چون یعقوب از چشم ظاهری نگذری چشم باطن نگشائی و تا به نار عشق

نیفروزی به یار شوق نیامیزی و عاشق را از هیچ چیز پروا نیست و از هیچ ضری
ضرر نه از نار سردش بینی و از دریا خشکش یابی.

نشان عاشق آن باشد که سردش بینی از دوزخ

نشان عارف آن باشد که خشکش بینی از دریا

عشق هستی قبول نکند و زندگی نخواهد حیات در ممانت بیند و عزت از ذلت
جوید بسیار هوش باید تا لایق جوش عشق شود و بسیار سر باید تا قابل کمند
دوست گردد مبارک گردنی که در کمندش افتد و فرخنده سری که در راه محبتش به
خاک افتد پس ای دوست از نفس بیگانه شو تا به یگانه پی بری و از خاکدان فانی
بگذر تا در آشیان الهی جای گیری نیستی باید تا نار هستی برافروزی و مقبول راه
عشق شوی.

نکند عشق نفس زنده قبول نکند باز موش مرده شکار

عشق در هر آنی عالمی بسوزد و در هر دیار که علم برافرازد ویران سازد در
مملکتش هستی را وجودی نه و در سلطنتش عاقلان را مقری نه نهنگ عشق ادیب
عقل را ببلعد و لیب دانش بشگرد هفت دریا بیاشامد و عطش قلبش نیفسرد و هل
من مزید گوید از خویش بیگانه شود و از هرچه در عالم است کناره گیرد.

با دو عالم عشق را بیگانگی اندر او هفتاد و دو دیوانگی

صد هزار مظلومان در کمندش بسته و صد هزار عارفان به تیرش خسته هر
سرخی که در عالم بینی از قهرش دان و هر زردی که در رخسار بینی از زهرش شمر
جز فنا دوائی نبخشد و جز در وادی عدم قدم نگذارد و لکن زهرش در کام عاشق
از شهد خوشتر و فنایش در نظر طالب از صد هزار بقا محبوب تر است پس باید به
نار عشق حجاب های نفس شیطانی سوخته شود تا روح برای ادراک مراتب سید
لولاک 'لطیف و پاکیزه گردد.

نار عشقی برافروز و جمله هستی ها بسوز

پس قدم بردار و اندر کوی عشاقان گذار

(۱۷:۲/۲۷۶)

نیستی (Annihilation Death): در موضوع نیستی و هستی قبلاً به اختصار بیان شده است. حال اضافه می‌کنیم که مقصود از نیستی رجوع به اصل خویش است و آن اصل عدم است. چون همه از عدم به وجود آمده‌ایم. قلم اعلیٰ فرمود: "در بادیه‌های عدم بودی و ترا به مدد تراب امر در عالم ملک ظاهر نمودم..." (۳۳۰)

به سخن عارف ربّانی مولوی:

عمری است که اسیر غربتی تو	پا بسته دام محنتی تو
چون گوهر کان دولتی تو	آخر تو به اصل اصل خویش آ
دنیا جوئی است زود بگذر	زان سوی، جهان تازه بنگر
هین عهد قدیم یاد آور	آخر تو به اصل اصل خویش آ
هر چند طلسم این جهانی	در باطن خویشتن تو کانی
بگشای دو دیده نهانی	آخر تو به اصل اصل خویش آ
چسون زاده پرتو جلالی	وز طالع سعد نیک فالی
از بهر عدم تو چند نالی	آخر تو به اصل اصل خویش آ

مقصود از لفظ "دو عالم" مذکور در شعر مولوی در متن مبارک "با دو عالم عشق را بیگانگی" عبارتست از عالم برون از ما یعنی اجتماع و محیط زیست و عالم درون یعنی مجموعه عوامل باطنی احساسات عواطف اندیشه‌ها... و سنوحات روحانی.

نفس شیطنانی (Satanic Self): حضرت ولی امرالله ارواحنا لصریر قلمه الفدا می‌فرماید: "نفس دیگر نفس اماره است و آن میراث مظلّم و حیوانیست که همه ما آن را داریم و همان طبیعت دون انسانیست که می‌تواند به دیو موحش خودپرستی، خشونت، شهوت و غیره تبدیل گردد. این نفس اماره است که می‌بایست علیه آن پیکار کنیم. و این جنبه منفی طبیعت ماست که باید با تمام قوی بکوشیم تا آن را آزاد سازیم و در راه وصول به کمال یاری کنیم یا اینکه لااقل جنبه بهیمی آمال و آرزوهای ناشی از آن را تابع جنبه‌های عالی و ملکوتی شخصیت خود قرار دهیم." (۲۱۰: ۳۹)

مراحل تزکیه نفس بسیار است از جمله:

۱. نفس اماره فرد را به گناه سوق می‌دهد.

۲. نفس لوامه پس از ارتکاب گناه خود را سرزنش می‌کند.
۳. نفس ملهمه که با دعا به الهام الهی به تشخیص بدی و خوبی کارهایش موفق می‌شود.
۴. نفس مطمئنه که در این مرحله فرد در ایمان اطمینان خاطر پیدا می‌کند.
۵. نفس راضیه که به قضایای الهی راضی و شاکر می‌شود.
۶. نفس مرضیه که وصول به قبول و رضا در درگاه الهی است، خدا از او راضی می‌شود.
۷. نفس کامله که صاحب کمالات و صفات روحانی و قابل دخول در ملکوت الهی می‌شود.
۸. نفس ملکوتی که دخول نفس در ملکوت الهی است و فائز شدن به حیات ابدی.
۹. نفس جبروتیه که آخرین مرحله در عالم خلق است و منزّه از ادراک مدرکین است. (۸:۱/۸۵)

بعضی مراحل تزکیه نفس را هفت مرحله ذکر کرده‌اند. (۱۷۴)

سید لولاک: اشاره به حدیث اسلامی: لولاک ما خلقتک الافلاک است و سید لولاک مقصود مظهر الهی، در آن حدیث مقصد حضرت محمد (ص) می‌باشد و معنای این حدیث اینست: اگر تو نبودی آفرینش را نمی‌آفریدیم.

وادی معرفت (Valley of Knowledge)

”و اگر عاشق به تائیدات خالق از منقار شاهین عشق به سلامت بگذرد در مملکت معرفت وارد شود و از شک به یقین آید و از ظلمت ضلالت هوی به نور هدایت تقوی راجع گردد و چشم بصیرتش باز شود و با حبیب خود به راز مشغول گردد در حقیقت و نیاز بگشاید و ابواب مجاز دربندد در این رتبه قضا را رضا دهد و جنگ را صلح بیند و در فنا معانی بقا درک نماید و به چشم سر و سر در آفاق ایجاد و انفس عباد اسرار معاد بیند و حکمت صمدانی را به قلب روحانی در مظاهر نامتناهی الهی سیر فرماید در بحر قطره بیند و در قطره اسرار بحر ملاحظه کند.

دل هر ذره که بشکافی آفتابیش در میان بینی

و سالک در این وادی در آفرینش حق به بینش مطلق مخالف و مغایر نبیند و در هر آن ماتری فی خلق الرحمن من تفاوت فارجمع البصر هل تری من فطور، گوید^(۱) در ظلم عدل بیند و در عدل فضل مشاهده کند در جهل علم‌ها مستور بیند و در

۱- سورة الملك قرآن کریم آیه ۳ مضمون بیان مبارک: در آفرینش خداوند تفاوت نمی‌بینی چشم باز کن آبا هیچ نقصی می‌بینی.

علم‌ها صد هزار حکمت‌ها آشکار و هویدا ادراک نماید و قفس تن و هوی بشکنند. به نفس اهل بقا انس گیزد به نردبان‌های معنوی صعود نماید و به سماء معانی بشتابد و در فلک 'سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم' ^(۱) ساکن شود و بر بحر 'حتی یتبین لهم انه الحق' سایر گردد و اگر ظلمی بیند صبر نماید و اگر قهر بیند مهر آرد حکایت کنند عاشقی سال‌ها در هجر معشوق جان می‌باخت و در آتش فراقش می‌گداخت و از غلبه عشق صدرش از صبر خالی ماند و جسمش از روح بیزاری جست و زندگی در فراق را از نفاق می‌شمرد و از آفاق به غایت در احتراق بود چه روزها که از هجرش راحت نجسته و بسا شب‌ها که از دردش نخفته از ضعف بدن چون آهی گشته و از درد دل چون وای شده به یک شربه وصلش هزار جان رایگان می‌داد و میسر نمی‌شد طیبیان از علاجش در ماندند و موآنسان از انشش دوری جستند بلی مریض عشق را طیب چاره نداند مگر عنایت حبیب دستش گیرد باری عاقبت شجر رجایش ثمر یأس بخشید و نار امیدش بیفسرد تا آنکه شی از جان بیزار شد و از خانه به بازار رفت ناگاه او را عسسی تعاقب نمود او از پیش تازان و عسس از پی دوان تا آنکه عسس‌ها جمع شدند و از هر طرف راه فرار بر آن بی‌قرار بستند و آن فقیر از دل می‌نالید و به اطراف می‌دوید و با خود می‌گفت این عسس عزرائیل من است که به این تعجیل در طلب من است و یا شداد بلاد است که در کین عباد است آن خسته تیر عشق به پا دوان بود و به دل نالان تا به دیوار باغی رسید و به هزار زحمت و محنت بالای دیوار رفت دیواری به غایت بلند دید از جان گذشت و خود را در باغ انداخت دید معشوقش در دست چراغی دارد و تفحص انگستری می‌نماید که از او گم شده بود چون آن عاشق دلداده معشوق دلبرده را دید آهی برکشید و دست به دعا برداشت که ای خدا این عسس را عزت ده و دولت بخش و باقی دار که این عسس جبرئیل بود که دلیل این علیل گشت یا اسرافیل بود که حیات بخش این ذلیل شد و آنچه گفت فی الحقیقه

۱- قرآن کریم سوره ۴۱ فصلت السجده آیه ۵۳ مضمون بیان مبارک: به زودی می‌نمایم بر ایشان نشانه‌های خود را در آفاق و در خودشان تا آنکه برای آن‌ها روشن شود که اوست حق.
۲۸۵۱

درست بود زیرا ملاحظه شد که این ظلم منکر عسس چقدر عدل‌ها در سر داشت و چه رحمت‌ها در پرده پنهان نموده بود به یک قهر تشنه صحرای عشق را به بحر معشوق واصل نمود و ظلمت فراق را به نور وصال روشن فرمود بعیدی را به بستان قرب جای داد و عیلی را به طیب قلب راه نمود حال آن عاشق اگر آخرین بود در اول بر عسس رحمت می‌نمود و دعایش می‌گفت و آن ظلم را عدل می‌دید. چون از آخر محبوب بود در اول ناله آغاز نمود و به شکایت زبان گشود و لکن مسافران حدیقه عرفان چون آخر را در اول بینند لهذا در جنگ صلح و در قهر آشتی ملاحظه کنند و این رتبه اهل این وادی است و اهل وادی‌های فوق این وادی اول و آخر را یک بینند بلکه نه اول بینند نه آخر لا اول و لا آخر بینند بلکه اهل مدینه بقاء که در روضه خضرا ساکنند لا اول و لا آخر هم نبینند از اول‌ها در گریزند و به آخرها در ستیز زیرا که عوالم اسماء را طی نموده‌اند و از عوالم صفات چون برق در گذشته‌اند چنانچه می‌فرماید 'کمال التوحید نفی الصفات عنه' ^(۱) و در ظل ذات مسکن گرفته‌اند اینست که خواجه عبدالله قدس الله تعالی سرّه العزیز ^(۲) در این مقام نکته دقیقی و کلمه بلیغی در معنی 'اهدنا الصراط المستقیم' فرموده‌اند و آن اینست که بنمای به ما راه راست یعنی به محبت ذات خود مشرف دار تا از التفات به خود و غیر تو آزاد گشته به تمامی گرفتار تو گردیم جز تو ندانیم جز تو نبینیم و جز تو نیندیشیم بلکه از این مقام هم بالا روند چنانچه می‌فرماید 'المحبة حجاب بین المحب والمحبوب' ^(۳) بیش از این گفتن مرا دستور نیست در این وقت صبح معرفت طالع شد و چراغ‌های سیر و سلوک خاموش گشت.

وهم موسی با همه نور و هنر شد از آن محبوب تو بی‌پر مهر

اگر اهل راز و نیازی به پره‌ای همت اولیاء پرواز کن تا اسرار دوست بینی و به

انوار محبوب رسی انالله و انا الیه راجعون. ^(۴) (۱۷:۲/۲۸۲)

۱- از سخنان حضرت علی (ع)

۲- خواجه عبدالله انصاری از عرفاء ۱۰۸۸-۱۰۰۶ اهل هرات.

۳- از ادبیات عرب
۴- قرآن کریم سوره ۲ بقره آیه ۱۵۲
۲۸۶

اندک تعمقی در باره وادی معرفت

در فصل خاص به تفصیل بیشتر در این باره به سخن پرداخته‌ایم در اینجا به اقتضاء مختصراً به اشارات ضروری می‌پردازیم.

یقین (Certitude): بحث یقین از اهمیت خاص برخوردار است زیرا رابطه مستقیم با ایمان دارد. ایقان از باب افعال و به معنی یقین داشتن و یقین کردن و کدام ایمان است که بدون یقین داشتن بتواند تعریف شود. در زبان پارسی واژه آمیخته "بی‌گمان" معادل یقین است. در اینجا گمان به معنای شک است. در زبان انگلیسی لغت (Doubt) معادل کلمه شک از ریشه (Duo) که به معنای دو (۲) در زبان لاتین است می‌آید. آن کس که شک می‌کند در میان دو گزینه گرفتار است و نمی‌داند کدام را برگزیند. وی برای برگزیدن نیازمند یقین است. تلاش برای این‌گزینه معرفت یا شناخت نام دارد و معرفت نیازمند جستجو و تحزّی است. نه هیچ یقین بدون معرفت ممکن است و نه هیچ معرفتی بدون تحزّی و نه هیچ تحزّی بدون هدف و موضوع زیرا در این صورت حکم بر این می‌شود که خرد (عقل) جوینده آسیب دیده است. آلن (Alain) می‌گوید: "هر پیشرفت فرزندی یک شک است. ذهنی که در آن شک شکل نمی‌گیرد محکوم به سقوط است."^(۲۱۱) البته مقصود شک اسلوبی (Methodical Doubt) است نه شک مرییان و شکاکان (Skeptacists) که بر جزم‌گرایی و تعصب پایه‌گذاری شده است و نه شک اخلاقی (Moral Doubt) که تابعی از متغیرهای بی‌شمار من جمله سیستم ارزش‌ها و آداب و... است.

یقین را چنین تعریف می‌کنند: آنگاه که روان انسان موافقت خود را در باره چیزی بدون بیم از لغزش اعلام می‌دارد واجد حالتی از یقین است.

یقین لزوماً گواه بدیهی و واضح بودن نیست. بداهت راجع به شیء است و حال آنکه یقین حالتی از ذهن است که با رهانیدن خود از شک آسایش یافته است. یقین حالت خاصی از اعتقاد است. آدمی می‌تواند به چیزی معتقد باشد بی‌آنکه یقین داشته باشد ولی آن کس که یقین دارد حتماً باور دارد و معتقد است و یقین آن نوع از اعتقاد است که شک را به کلی از میان برده است. به قول دلاکروا (H. Delacroix) یقین هرگز قبول اجباری یک موضوع نیست. به عبارت دیگر در حکم یک پیروزی مستبدانه عقل بر

اراده نیست بلکه در آخرین تحلیل بر اتحاد بالبداهه عقل و اراده گواهی می‌دهد. (۲۱۲:۲)

آرمسترانگ (D.M. Armstrong) می‌نویسد اعتقاد را درجاتی است. در بالاترین درجه یقین کامل به موضوع مورد نظر حاصل است و در پائین‌ترین مرتبه اینست که آن موضوع حقیقت ندارد (کذب است) در میان این دو قطب مراتبی است و در حد وسط آن مراتب است که آدمی از یک سو شک می‌کند و از طرف دیگر به طلب و جستجو برمی‌خیزد (۲۱۳) برای آن‌ها که شک و احتمالات را مقدم می‌شمارند بی‌آنکه بیاندیشند که شک ابزار است نه موضوع این سخن لوئیس (C.L. Lewis) گویا و زیباست: "تا آن زمان که چیزی مورد یقین نباشد نمی‌تواند حتی محتمل باشد" (۱) زیرا احتمال خود بر معیار و در ارتباط با بدیهیات سنجش می‌شود. (۹۵-۱۶۸/۶۱:۲۱۴)

حصول یقین برای جوینده مستلزم شرایطی است. اینشتن گفته است و برتراند راسل نیز آن را تأیید نموده است که آنچه در معرفت و عقلانیات انسان می‌گذرد قبلاً از عواطف وی گذشته است. (۲۸:۱) هسته عاطفی و منطقه عقلانی روان انسان باید حائز شرایط خاصی باشد تا یقین بتواند حصول یابد. این حالات چنانچه می‌دانیم باید با طلب که مرکب آن صبر است و عشق که مرکب آن درد است توأم باشد. شرط اصلی دیگری که از بیانات مبارکه در وادی اول و دوم آموخته‌ایم پاک بودن و مقدس بودن از هر هدف فرعی و فارغ و آزاد بودن از هر خواهش دیگر است. این قانون طلب عاشقانه است که حتی در مسائلی که علی‌الظاهر صرفاً به دنیای معارف و علوم عمومی مربوط است نیز صادق است. جمال قدم جلّ اسم‌الاعظم ما را در این باره چنین هدایت می‌فرماید:

"...شخص مجاهد که اراده نمود قدم طلب و سلوک در سبیل معرفت سلطان قدم گذارد باید در بدایت امر قلب را که محل ظهور و بروز تجلی اسرار غیبی الهی است از جمیع عبارات تیره علوم اکتسابی و اشارات مظاهر شیطانی پاک و منزّه فرماید و صدر را که سریر ورود و جلوس محبت محبوب ازلی است لطیف و نظیف نماید. همچنین دل را از علاقه آب و گل یعنی از جمیع نقوش شبحیه و صور ظلیه مقدس گرداند به قسمی که آثار حبّ و بغض در قلب نماند که مبادا آن

حَبِّ او را به جهتی بی دلیل میل دهد و یا بغض او را از جهتی منع نماید چنانچه
 الیوم اکثری به این دو وجه از وجه باقی و حضرت معانی باز مانده‌اند... و باید در
 کُلِّ حین توکَّل به حق نماید و از خلق اعراض کند و از عالم تراب منقطع شود و
 بگسلد و برب‌الاریاب دریندد و نفس خود را بر احدی ترجیح ندهد و افتخار و
 استکبار را از لوح قلب بشوید و به صبر و اصطبار دل بندد. و صمت را شعار خود
 نماید و از تکلم بی فایده احتراز کند. چه زبان ناری است افسرده و کثرت بیان
 سمی است هلاک‌کننده. نار ظاهری اجساد را محترق نماید و نار لسان ارواح و
 افنده را بگدازد. اثر آن نار به ساعتی فانی شود و اثر این نار به قرنی باقی ماند و
 غیبت را ضلالت شمرد و به آن عرصه هرگز قدم نگذارد... به قلیل قانع باشد و از
 طلب کثیر فارغ. مصاحبت منقطعین را غنیمت شمارد و عزلت از متمسکین و
 متکبرین را نعمت شمرد. در اسحار به اذکار مشغول شود و به تمام همت و اقتدار
 در طلب آن نگار کوشد. غفلت را به نار حَبِّ و ذکر بسوزاند و از ما سوی الله چون
 برق درگذرد و بر بی نصیبان نصیب بخشد و از محرومان عطا و احسان دریغ
 ندارد. رعایت حیوان را منظور نماید تا چه رسد به انسان و اهل بیان و از جانان
 جان دریغ ندارد و از شماتت خلق از حق احتراز نجوید و آنچه برای خود
 نمی‌پسندد برای غیر نپسندد و نگوید آنچه را وفا نکنند و از خاطیان در کمال
 استیلاء درگذرد و طلب مغفرت نماید و بر عاصیان قلم عفو درکشد و به حقارت
 ننگرد زیرا حسن خاتمه مجهول است... و این شرایط از صفات عالین و سنجیه
 روحانیین است که در شرایط مجاهدین و مشی سالکین در مناہج علم‌الیقین ذکر
 یافت... و چون سراج طلب و مجاهده و ذوق و شوق و عشق و وله و جذب و حَبِّ
 در قلب روشن شد نسیم محبت از شطر احدیه و زید ظلمت ضلالت شک و ریب
 زائل شود و انوار علم و یقین همه ارکان وجود را احاطه نماید در آن حین بشیر
 معنوی به بشارت روحانی از مدینة الهی چون صبح صادق طالع شود و قلب و
 نفس و روح را به صور معرفت از نوم غفلت بیدار نماید. و عنایات و تائیدات
 روح القدس صمدانی حیات تازه جدید مبذول دارد. به قسمی که خود را صاحب

چشمی جدید و گوش بدیع و قلب و فؤاد تازه می‌بیند و رجوع به آیات واضحه آفاتیبه و خفیات مستوره انفسیه می‌نماید و بعین‌الله بدیعه در هر ذره بابی مفتوح مشاهده نماید برای وصول به مراتب عین‌الیقین و حق‌الیقین و نورالیقین. و در جمیع اشیاء اسرار تجلی و حدانیه و آثار ظهور صمدانیه ملاحظه کند." (۳۸:۱۲۶)

نامحدود در محدود (Infinity in the Finite)

جمال قدم می‌فرمایند "اگر عاشق... از منقار شاهین عشق به سلامت بگذرد... و از شک به یقین آید... در بحر قطره بیند و در قطره اسرار بحر ملاحظه کند" (۱۷:۲/۲۷۸)

اشاره است به وجود نامحدود فی‌المثل روح در محدود یعنی جسم. این فقره از جهت علمی و فلسفی نیز مورد تحقیق واقع گردیده و در جمیع شئون مصداقش مشهود است. (۲۱۵) این سینا در ضمن نظرات فلسفی خود این مطلب را تأیید نموده است. (۲۱۶)

معرفت (Knowledge)

واژه معرفت مصدر است به معنای شناختن و وقتی در جایگاه اسم مصدر قرار گیرد معنایش شناخت است که در فارسی آن را مصدر مرخم گویند.

در زبان انگلیسی واژه دیگری که برای معرفت بکار می‌رود (Cognition) است که از پیشوند (Co) (باهم) و (Noscere, Gnosis) در زبان لاتین مشتق شده است و معنایش دانستن و شناختن است. که لاجرم درگیری دو طرف را: "داننده" و "دانسته شده" را الزام می‌نماید. داننده با دانستن تغییر می‌کند و تحوّل می‌یابد. از این رو معرفت را چنین تعریف کرده‌اند: "معرفت خود را به معرض تغییر قرار دادن است." این یک تعامل (Interaction) است: داننده دانسته را می‌سازد، شکل می‌دهد و تعریف می‌کند و دانسته نیز در داننده تمامیت یافته آن را تحوّل می‌بخشد و رشد می‌دهد. فرایندی که در این میان به عنوان وسیله (Means) نقش اصلی را دارد علم است.

علم (Science)

به معنای دانش است. در زبان انگلیسی کلمه (Science) از لاتین (Scientia) مشتق شده است. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "علم کاشف حقیقت است" (۱:۲/۸۰) و نیز می‌فرمایند: "علم عبارت است از معرفت به روابط ضروریه منبث از حقایق

اشیاء^۳ (۵:۴۰) البته این علم همانی است که حضرت بهاء‌الله در کتاب مستطاب ایقان علم‌الیقین نامیده‌اند. علم دریافت یک آموزه است ولی لزوماً آموزنده را تغییر نمی‌دهد. وقتی چنانچه از تعریف حضرت بهاء‌الله برمی‌آید فرایند علم مراحل بیشتر خود را طی نمود و به عین‌الیقین و حق‌الیقین رسید نور یقین در قلب جوینده تابان می‌شود وی را دگرگون می‌سازد.

عرفان (Recognition)

عرفان مرحله‌ای والاتر از معرفت است. تفاوت واژه معرفت و عرفان در زبان انگلیسی هم منعکس شده است. از آن‌رو که معرفت (Cognition) است و عرفان (Recognition) و توجه به ترجمه انگلیسی کتاب مستطاب اقدس این تفاوت را روشن‌تر و قطعی می‌سازد. زیرا بیت‌العدل اعظم کلمه عرفان را در اولین آیه مبارکه این سفر جلیل (Re-Cognition) ترجمه فرموده‌اند. از آنجا که (Cognition) به معنای شناختن و معرفت است با پیشوند (Re) واژه (Recognition) به معنای دوباره شناختن می‌باشد و آن اشاره‌ایست به یک شناخت دوباره از آنچه قبلاً شناخته بودیم. بر تارک شناخت یا معرفت در حقیقت معرفت خویشتن جای دارد. حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: "طراز اول و تجلی اول که از افق سماء ام‌الکتاب اشراق نموده در معرفت انسان است به نفس خود." (۱۴:۱۷) در حقیقت مرحله نهائی این تحوّل که از علم شروع و با معرفت ادامه می‌یابد به عرفان که حدّ کمال این تحوّل است می‌انجامد و آن وقتی است که شخص به نفس خود معرفت کامل یافته است با این تبصره که این نفس در حقیقت انعکاس و تصویر صورت و مثال خداوند است در وجود انسان. در چهار وادی حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: "اگر سالکان از طالبان کعبه مقصودند این رتبه متعلّق به نفس است ولیکن نفس‌الله قائمه فیه بالسنن مراد است و در این مقام نفس محبوب است نه مردود و مقبول نه مقهور اگر چه در اول این رتبه محل جدال است لیکن آخر آن جلوس بر عرش جلال... و این مقام نفس مرضیه است." (۱۷:۲/۲۹۹) عرفان شرح و فرایند این شناخت دوباره است از نفس خود. و در این شناخت آن صورت و مثال خداوند مورد بازبینش قرار می‌گیرد و به مصداق حدیث من عرف نفسه فقد عرف ربه به شناخت خداوند موفق

می‌شود. اگر علم دانستن است بدون تغییر و معرفت در تحت تاثیر علم خود را به معرض تغییر قرار دادن است عرفان در حقیقت نفس این تغییر است. این سه مرحله به نحوی به همان سه مرحله‌ای که حضرت بهاء‌الله در کتاب مستطاب ایقان تشریح فرموده‌اند یعنی علم‌الیقین، عین‌الیقین و حق‌الیقین انطباق دارد.

ماهیت معرفت:

معرفت حالتی است از روان (State of Mind) که از تمامیت یافتن جمیع عوامل هسته عاطفی روان یعنی نیازها و انگیزه‌ها در مرحله عاطفی آن‌ها و احساسات و تأثیرات از یک طرف و همه عوامل قلمرو عقلی روان یعنی ادراکات سخن، اندیشه، حافظه، استدلال و قوه داوری در یکدیگر حاصل می‌شود. این تمامیت باید در دوگونه عامل دیگر اکمال یابد یکی عوامل دنیای برون از خود (External World) که شامل سیستم اجتماعی (Socio_System) می‌باشد و دوم عوامل سیستم محیط زیست (Eco-System) و سیستم کیهانی در حد اطلاعات محدودی که اکنون داریم (Cosmo-System) و دوم عوامل مافوق طبیعت در مفهوم خاص آن یعنی عوامل روحانی (Spiritual). از عوامل اخیر در فرایندهای روانی در طی چهار وادی باقی مانده یعنی وادی وحدت، استغناء، حیرت و فنا فی‌الله با تفصیل بیشتری سخن خواهیم گفت چون نقش مهم‌تری دارند. حصول و تکوّن معرفت از اعماق هسته عاطفی روان و نیاز به دانستن (Need to Know) شروع می‌شود. از این نیاز انگیزه به دانستن (Motivation to Know) که عوامل اصلی آن میل و رغبت به دانستن (Desire) و گرایش (Tendency or Drive) که نمودار جهت و سوی این انگیزه است و در روانشناسی به کنجکاوی (Curiosity) تعبیر می‌شود و نیز شیء یا موضوعی که فرد می‌خواهد آن را بداند و همچنین هدف (Goal) که همان چیزی که مستقیماً به نیاز به دانستن مربوط می‌شود و آن خشنودی و رضامندی از دانستن و کاربرد این دانائی است. این نیاز از نیازهای فطری و ذاتی (Inherent & Innate) می‌باشد. همه نیازهای فطری ممکن است در جریان رشد خود عناصر دیگر را به خود جذب کنند ولی نیارهایی که اصلاً کسبی هستند همچنان اکتسابی (Acquired) باقی می‌مانند.

خداوند، هدف معرفت در این بحث:

معرفت قلمروی بسیار وسیع و اهداف گوناگون دارد. ولی در بحث کنونی ما هدف

معرفت شناخت خداوند و مظهر امر او می‌باشد. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند (نقل به مضمون) هدف حیات شناخت خداوند و مظهر امر او و نیز نیل به کمال است. بنابر این، این مضمون بیان مبارک هدف معرفت را در این بحث به درستی مشخص می‌نماید. در حکمت حقیقی و صمدانی که در آغاز وادی معرفت در متن بیان مبارک حضرت بهاء الله زیارت کردیم زمان و مکان که دو بردار عالم ماده‌اند به بی‌نهایت (Infinitie) و ابدیت (Eternal) تبدیل می‌گردند که شاخص‌های اصلی عوالم الهی هستند. در بحر قطره دیدن و در قطره اسرار بحر ملاحظه نمودن یعنی در عالم محدود جهان نامحدود دیدن است.

آفرینش - عوالم سبعة وجود

حضرت نقطه اولی عوالم سبعة وجود را بدین سان بیان می‌فرمایند: (۶۲:۱/۹۹)

۱. مشیت ۲. اراده ۳. قدر ۴. قضا ۵. اذن ۶. اجل ۷. کتاب

در حالات معمولی آنچه را مشاهده می‌کنیم با واقعیت انطباق ندارد و این مسئله حتی در ادراکات حسی نیز مشخص و معلوم است که در روانشناسی آن را توهمات حسی (Sensorial Illusions) می‌نامند. بگذریم از بسیاری عوامل که در محیط هستند و تنها از طریق آثار و علائمشان وجود آن‌ها را تأیید می‌کنیم. بنابر این وقتی انسان در جهان مادی از چنین ناتوانی رنج می‌برد چگونه می‌تواند بیش و احساس خود را معیار قرار دهد و در عوالم روحانی متوقع باشد که آن‌ها را لمس کند و با موازین محدود ادراک خود آن‌ها را بشناسد. جهان روحانی را باید با ابزارهای روحانی شناخت. آن شناختن یک دانش و علم ساده نیست و حتی یک معرفت نیست بلکه عرفان نامیده می‌شود.

چگونه است که سالک در این وادی در ظلم عدل، در عدل فضل، در جهل علم و در علم صدهزار حکمت بیند؟

به نکات زیر باید توجه داشت:

- * آنچه در این عالم اتفاق می‌افتد از علم الهی و از مشیت ربانی گذشته است.
- * اراده الهی جز بر خیر و عدل حکم نمی‌فرماید. پس سالک وقتی به این مقام از معرفت رسید هرچه پیش آید چه ظلم و چه عدل (علی‌الظاهر) آن را عدل بیند و بر همین راستا در عدل فضل بیند.

* و اما در جهل علم دیدن معنایش چیست؟ هرکس به کشف جهل در خود موفق شود این خود سرآغاز علم و معرفت است. جاهل حقیقی کسی است که جهل خود را نمی‌بیند. اولین علم، اولین مرحله علم کشف جهل در خودمان است. اصولاً نیاز به دانستن دال بر ندانستن (نادانی) است و این نقطه شروع دانستن و دانائی و راهی به سوی معرفت است.

المحبة حجاب بين المحبّ والمحبوب:

محبت چیست؟ روابط ضروریه منبعث از حقایق اشیاء است. وجود روابط در تفریر مبارک فوق گواه حضور عنصر یا عامل سوّمی میان محب و محبوب است. خود این عامل گواه فاصله یا حجاب است. اما این حجابی است که از حقیقت وجود محب و محبوب منبعث است. حقیقتی که سبب حیات محب و محبوب است. اگر حب نبود آفرینش ممکن نمی‌بود. پس این رابطه از هستی محبوب و محب انفکاک پذیر نیست. محب و محبوب هر دو وجودشان معلق به حب است. وحدت محب و محبوب این رابطه را باطنی می‌کند. در این حال محب، حب و محبوب در یکدیگر اتحاد یافته‌اند. در این وقت صبح معرفت طالع شد و چراغ‌های سیر و سلوک خاموش گشت: آنگاه که در صبحگاهان در افق روان سالک شمس حقیقت طلوع نمود دیگر به چراغی در گذرگاه سلوک نیازی نیست در این حال سالک با عین‌الیقین شمس حقیقت را در افق روان خود نورافشان می‌بیند و بحق‌الیقین فائز می‌گردد.

وادی معرفت آخر مقام تحدید است: در وادی‌های طلب و عشق و معرفت سالک هنوز درگیر همه‌های عقل و ادراک است و در بند محدودیت‌های قواعد منطقی و برهان. آدمی هنوز در سرای مادی گرفتار است و به یاری مفروضات همین عالم در پی حل مشکلات و برداشتن موانع است. وی هنوز در سراچه ترکیب است.

چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس که در سراچه ترکیب تخته‌بند تنم

تنها علاجش را خود شاعر به زیبایی سروده است

بیا و هستی حافظ ز پیش او بردار که با وجود تو کس نشود ز من که منم

فصل دهم

وادی وحدت:

توحید:

«و سالک بعد از سیر وادی معرفت که آخر مقام تحدید است به اول مقام توحید واصل شود و از کأس تجرید بنوشد و در مظاهر تفرید سیر نماید. در این مقام حجاب کثرت بردرد و از عوالم شهوت برپرد و در سماء وحدت عروج نماید بگوش الهی بشنود و به چشم ربّانی اسرار صنع صمدانی بیند به خلوتخانه دوست قدم گذارد و محرم سراق محبوب شود و دست حق از جیب مطلق برآرد و اسرار قدرت ظاهر نماید وصف و اسم و رسم از خود نبیند وصف خود را در وصف حق بیند و اسم حق را در اسم خود ملاحظه نماید همه آوازا از شه داند و جمیع نعمات را از او شنود بر کرسی قل کلّ من عندالله»^(۱) جالس شود و بر بساط لاحول و لا قوة الا بالله»^(۲) راحت گیرد و در اشیاء به نظر توحید مشاهده کند و اشراق تجلی شمس الهی را از مشرق هویت بر همه ممکنات یکسان بیند و انوار توحید را بر جمیع موجودات موجود و ظاهر مشاهده کند و معلوم آنجناب بوده که جمیع اختلافات عوالم کون که در مراتب سلوک سالک مشاهده می‌کند از نظر خود سالک است مثالی در این مقام ذکر می‌شود تا این معنی تمام معلوم گردد ملاحظه در شمس ظاهری فرمائید که بر همه موجودات و ممکنات به یک اشراق تجلی می‌نماید و افاضه نور به امر سلطان ظهور بر همه اشیاء می‌فرماید ولیکن در هر محل به اقتضای استعداد آن محل ظاهر می‌شود و اعطای فیض می‌کند مثل اینکه در مرآت بقرصها و هیاتها جلوه می‌نماید و این به واسطه لطافت خود مرآت است و در بلور نار احداث می‌کند و در سایر اشیاء همان اثر تجلی ظاهر

۲- اشاره به قرآن کریم: سوره ۱۸ کهف آیه ۳۹
۱۳۹۵

۱- قرآن کریم سوره ۴ نساء آیه ۷۸

است نه قرص و به آن اثر هر شیء را به امر مؤثر به استعداد او تربیت می‌کند چنانچه مشاهده می‌کنید و همچنین الوان هم به اقتضای محل ظاهر می‌شود مثل اینکه در زجاجه زرد تجلی زرد و در سفید تجلی سفید و در سرخ تجلی سرخ ملاحظه می‌شود پس این اختلافات از محل است نه از اشراق ضیاء و اگر محل مانع داشته باشد مثل جدار و سقف آن محل بالمره از تجلی شمس محروم ماند و آفتاب بر آن نتابد این است که بعضی از نفوس ضعیفه چون اراضی معرفت را به جدار نفس و هوی و حجاب غفلت و عمی حایل نموده‌اند لهذا از اشراق شمس معانی و اسرار محبوب لایزالی محجوب مانده‌اند و از جواهر حکمت دین مبین سیدالمرسلین دور مانده‌اند و از حرم جمال محروم شدند و از کعبه جلال مهجور اینست رتبه اهل زمان^(۱) و اگر بلبللی از گِل نفس برخیزد و بر شاخسار گُل قلب جای گیرد و به نغمات حجازی و آوازهای خوش عراقی اسرار الهی ذکر نماید که حرفی از آن جمیع جسدهای مرده را حیات تازه جدید بخشد و روح قدسی بر عظام رمیمه ممکنات مبذول دارد هزار چنگال حسد و منقار بغض بینی که فصد او نمایند و با تمام جد در هلاکش کوشند بلی جَعَل^(۲) را بوی خوش ناخوش آید و مزکوم را رایحه طیب ثمر ندهد اینست که برای ارشاد عوام گفته‌اند:

دفع کن از مغز و از بینی زکام تا که ریح‌الله در آید در مشام^(۳)

باری اختلاف محل واضح و مبرهن شد و اما نظر سالک وقتی در محل محدود است یعنی در زجاجات سیر می‌نماید اینست که زرد و سرخ و سفید بیند به این جهت است که جدال بین عباد برپا شده و عالم را غبار تیره از انفس محدوده فرا گرفته و بعضی نظر به اشراق ضوء دارند و برخی از خمر وحدت نوشیده‌اند جز شمس چیزی نبینند پس به سبب سیر این سه مقام مختلف فهم سالکین و بیان

۱- اهل زمان - به بخش توضیحات مراجعه فرمایند: بلبل در این تقریرات اشاره به مظاهر مقدسه است که در میان مردم برمی‌خیزد و در قلب آنها جای می‌گیرد. نغمات حجازی و آوازهای خوش عراقی زبان عربی و زبان فارسی است چون حضرت بهاء‌الله به هر دو آثار دارند.

۲- جَعَل: پشک غلطان - سوسک بزرگی که پشک می‌غلطاند.

۳- از جلال‌الدین محمد مولوی (مثنوی).

ایشان مختلف می‌شود. این است که اثر اختلاف در عالم ظاهر شده و می‌شود زیرا که بعضی در رتبه توحید واقفند و از آن عالم سخن گویند و برخی در عوالم تعدید قائمند و بعضی در مراتب نفس و برخی بالمره محتجبند^(۱) اینست که جهال عصر که از پرتو جمال نصیب نبرده‌اند به بعضی مقال تکلم می‌نمایند و در هر عصر و زمان بر اهل لجة توحید وارد می‌آورند آنچه را که خود به آن لایق و سزاوارند 'ولو يؤاخذ الله الناس بما كسبوا ما ترك علی ظهرها من دابة ولكن يؤخرهم الى اجل مسمى'^(۲) ای برادر من قلب لطیف به منزله آئینه است آن را به صیقل حب و انقطاع از ما سوی الله پاک کن تا آفتاب حقیقی در آن جلوه نماید و صبح ازلی طالع شود معنی 'لا یسعی ارضی و لا سمانی و لكن یسعی قلب عبدی المؤمن'^(۳) را آشکار و هویدا بینی و جان در دست گیری و به هزار حسرت نثار یار تازه نمائی. و چون انوار تجلی سلطان احدیه بر عرش قلب^(۴) و دل جلوس نمود نور او در جمیع اعضاء و ارکان ظاهر می‌شود آن وقت سر حدیث مشهور سر از حجاب دیجور برآرد لازال العبد یتقرّب الیّ بانواقل حتیّ احببته فاذا احببته كنتُ سمعه الذی یسمع به^(۵) الخ زیرا که صاحب بیت در بیت خود تجلی نموده و ارکان بیت همه از نور او روشن و منور شده و فعل و اثر نور از منیر است اینست که همه به او حرکت نمایند و به اراده او قیام کنند و اینست آن چشمه که مقرّبین از آن می‌نوشند چنانچه می‌فرماید 'عینا یشرب بها المقرّبون'^(۶) و دیگر آنکه مباد در این بیانات رایحه حلول و یا تنزلات عوالم حق در مراتب خلق رود و بر آن جناب شبهه شود زیرا که بذاته مقدّس است از صعود و نزول و از دخول و خروج لم یزل از

۱- توضیحات در صفحه ۳۰۵

۲- ولو يؤاخذ الله الناس بما كسبوا ما ترك علی ظهرها من دابة ولكن يؤخرهم الى اجل مسمى فاذا جاء اجلهم فان الله كان بعباده بصیرا. سوره فاطر آیه ۴۵ (قرآن کریم).

۳- حدیث نبوی (قوی).

۴- اصطلاحات عرفانی اسلامی در باره قلب: قلب دارای هفت طبقه و هر طبقه را طوری است و آن‌ها عبارتند از: ۱. صدر ۲. قلب (محل ایمان) ۳. شغاف (نور محبت) ۴. فؤاد (کشف) ۵. حبّ القلوب (محبت خدا) ۶. سویدا (حکمت و علم) ۷. سرّ القلوب (محل تجلی انوار). (۱۷۱)

۵- حدیث نبوی (قوی) ۶- سوره ۸۳ المطففین آیه ۲۸ قرآن کریم.

صفات خلق غنی بوده و خواهد بود و نشناخته او را احدی و به کنه او راه نیافته نفسی. کل عرفا در وادی معرفتش سرگردان و کلّ اولیا در ادراک ذاتش حیران منزّه است از ادراک هر مدرکی و متعالی است از عرفان هر عارفی السبیل مسدود والطلب مردود دلیلہ آیاتہ و وجودہ اثباتہ^(۱). اینست که عاشقان روی جانان گفته‌اند 'یا من دل علی ذاته بذاته و تنزه عن مجانسته مخلوقاتہ'^(۲) عدم صرف کجا تواند در میدان قدم اسب دواند و سایه فانی کجا به خورشید باقی رسد حبیب لولاک ما عرفناک^(۳) فرموده و محبوب او ادنی ما بلغناک^(۴) گفته بلی این ذکرها که در مراتب عرفان ذکر می‌شود معرفت تجلیات آن شمس حقیقت است که در مریا تجلی می‌فرماید و تجلی آن نور در قلوب هست ولکن به حجیات نفسانیه و شئونات عرضیه محجوبست چون شمع زیر فانوس حدید چون فانوس مرتفع شد نور شمع ظاهر گردد و همچنین چون خرق حجیات افکیه از وجه قلب نمائی انوار احدیه طالع شود پس معلوم شد که از برای تجلیات هم دخول و خروج نیست تا چه رسد به آن جوهر وجود و سرّ مقصود ای برادر من در این مراتب از روی تحقیق سیر نما نه از روی تقلید و سالک را دور باش کلمات منع نکند و همینه اشارت سدّ ننماید.

پرده چه باشد میان عاشق و معشوق سدّ سکندر نه مانع است و نا حائل^(۵) اسرار بسیار و اغیار بی‌شمار سرّ محبوب را دفترها کفایت نکند و به این الواح اتمام نیابد با اینکه حرفی بیش نیست و رمزی بیش نه العلم نقطه کثره الجاهلون^(۶) و از همین مقام اختلافات عوالم را هم ملاحظه کن اگر چه عوالم الهی

۱- از خطبه توحید از حضرت علی (ع) که به خطبه طتنجیه هم مرسوم است و جناب سید کاظم رشتی

شرحی بر آن مرقوم فرموده است. ۲- حدیث نبوی (قوی)

۳- مقصود حضرت محمد است (خطاب خداوند به ایشان).

۴- از حضرت محمد (ص) - اشاره است به شب معراج که حضرت محمّد به مقام قاب قوسین او ادنی رسید. در قرآن کریم فرماید: "فکان قاب قوسین او ادنی" ترجمه: پس به قدر دو کمان نزدیک شد و لقد رآه نزله آخری "عند سدرۃ المنتهی" ترجمه: پس او را بار دیگر دید در نزد سدره منتهی. قرآن کریم سوره ۵۳ النجم: به ترتیب آیات ۹ و ۱۳ و ۱۴ حاوی اشارات بسیار مهم.

۵- از سعدی (در طیبات) ۶- حدیث اسلامی (قوی)

نامتناهی است و لکن بعضی چهار رتبه ذکر نموده‌اند عالم زمان و آن آنست که از برای او اول و آخر باشد و عالم دهر یعنی اول داشته باشد و آخرش پدید نباشد و عالم سرمد که اولی ملاحظه نشود و آخرش مفهوم شود و عالم ازل که نه اولی مشاهده شود و نه آخری اگرچه در این بیانات اختلاف بسیار است اگر تفصیل ذکر شود کسالت افزاید چنانچه بعضی عالم سرمد را بی ابتدا و انتها گفته‌اند و عالم ازل را غیب منیع لایدرک ذکر نموده‌اند و بعضی عوالم لاهوت و جبروت و ملکوت و ناسوت^(۱) گفته‌اند سفرهای سبیل عشق را چهار شمرده‌اند من الخلق الی الحق و من الخلق الی الخلق و من الخلق الی الخلق و من الحق الی الحق و همچنین بسیار بیانات از عرفا و حکمای قبل هست که بنده مستعرض نشدم و دوست ندارم که اذکار قبل بسیار اظهار شود زیرا که اقوال غیر را ذکر نمودن دلیل است بر علوم کسبی نه بر موهبت الهی و لکن اینقدر هم که ذکر شد به واسطه عادت ناس است و تأسی به اصحاب و علاوه بر این درین رساله این بیانات نگنجد و عدم اقبال به ذکر اقوال ایشان نه از غرور است بل به واسطه ظهور حکمت و تجلی موهبت است.

گر خضر^(۲) در بحر کشتی را شکست صد درستی در شکست خضر هست^(۳) و الا این بنده خود را در ساحت یکی از احبای خدا معدوم می‌دانم و مفقود می‌شمرم تا چه رسد در بساط اولیا فسبحان ربی الاعلی و از این ها گذشته مقصود ذکر مراتب سالکین است نه بیان اقوال عارفین اگر چه مثال مختصری در اول و

۱- در اینجا جمال قدم تنها چهار عالم از عوالم الهی را ذکر فرموده‌اند: عالم لاهوت، عالم جبروت، عالم ملکوت و عالم ناسوت. در لوح کل الطعام که به افتخار حاجی میرزا کمال‌الدین نراقی (معاون‌التجار- شهید) نازل شده عالم پنجم و اصلی را ذکر فرموده‌اند: "فاشهد بان للطعام مراتب شتی و لکن لتکفیک باریعه منها. منها مقام عرش الیهاتوت جنة الاحدیة لن یقدر احد ان یفسر حرفاً من تلك الجنة لان ذلک مقام سرالصدانیه..." (۱۴۲:۴/۲۶۵)

(۱۴۲:۴/۲۷۳)

و در همین لوح است که حضرت قدّوس را ملقب فرموده‌اند.
۲- مقصود از خضر: "معلم کلیم تائیدات الهیه بوده که نفس تجلیات امریه الهیه است که الان نطق می‌فرماید و آن در هر عالمی به اسمی از اسماء منکوره و در کتاب الهی به خضر نامیده شد." انتهی لوح

۳- شعر از جلال‌الدین محمد مولوی

ملاعلی بجستانی - حضرت بهاء‌الله

آخر عالم نسبی و اضافی^(۱) زده شد مجدد مثالی دیگر ذکر می شود تا تمام معانی در قمیص مثالی ظاهر شود مثلاً آن جناب در خود ملاحظه فرمایند که نسبت به پسر خود اولند و نسبت به پدر خود آخر و در ظاهر حکایت از ظاهر قدرت می کنید در عوالم صنع الهی و در باطن بر اسرار باطن که ودیعه الهیه است در شما پس صدق اولیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت به این معنی که ذکر شد بر شما می کند تا در این چهار رتبه که به شما عنایت شد چهار رتبه الهیه را ادراک فرمائید تا بلبل قلب بر جمیع شاخسارهای گل وجود از غیب و شهود ندا کند بآنه 'هو الاول والآخر والظاهر والباطن'^(۲) و این ذکرها در مراتب عوالم نسبت ذکر می شود و الا آن رجالی که به قدمی عالم نسبت تقیید را طی نموده اند و بر بساط خوش تجرید ساکن شده اند و در عالم های اطلاق و امر خیمه برافراخته اند جمیع این نسبت ها را به ناری سوخته اند و همه این الفاظ را به نمی محو نموده اند و در یم روح شناوری می نمایند و در هوای قدس نور سیر می کنند دیگر الفاظ در این رتبه کجا وجود دارد تا اول یا آخر یا غیر این ها معلوم شود و مذکور آید در این مقام اول نفس آخر و آخر نفس اول است.^(۳)

آتشی از عشق جانان بر فرور
سربسر فکر و عبادت را بسوز^(۴)

ای دوست من در خود ملاحظه فرما که اگر پدر نمی شدی و پسر ندیده بودی این الفاظ هم نشنیده بودی پس حال همه را فراموش کن تا در مصطفی توحید نزد ادیب عشق بیاموزی و از 'انا' به 'راجعون' رجعت کنی^(۵) و از باطن مجازی به مقام حقیقی خود واصل گردی و در ظل شجره دانش ساکن شوی ای عزیز نفس را فقیر

۱- عالم اضافی به معنای حالت انتساب و انصاف است. عالم اضافی یعنی عالم صفات

۲- قرآن کریم سوره ۵۷ حدید آیه ۳

۳- مقصود عالم روح مطلق است که در آن زمان و مکان جایی ندارد تا اول و آخری در میان باشد و چنانچه قبل از آن فرمود: در یم (دریای) روح شناوری می نمایند.

۴- شعر از جلال الدین محمد مولوی

۵- یعنی از فردیت به جمعیت رسیدن - خود را فراموش کردن. جمع را منظور داشتن و ثانیاً یعنی اینکه رجعت و بازگشتن هست و شربت مرگ را همگان باید بنوشند تا به سوی خدا راجع شوند. سوره ۲ بقره آیه

نما تا در عرصه بلند غنا وارد شوی و جسد را ذلیل کن تا از شریعة عزت بیاشامی و به جمیع معانی اشعار که سنوالم فرمودی بررسی پس معلوم شد که این مراتب بسته به سیر سالک است و در هر مدینه عالمی بیند و در هر وادی به چشمه‌ای رسد و در هر صحرا نغمه‌ای شنود ولی شاهباز هوای معنوی را شهنزاهای بدیع روحانی در دل است و مرغ عراقی را آوازهای خوش حجازی^(۱) در سر و لکن مستور بوده و مستور خواهد بود.

گر بگویم عقل‌ها برهم زند ورنویسم بس قلم‌ها بشکنند^(۲)
والسلام علی من قطع هذا السفر الاعلی و اتبع الحق بانوار الهدی. (۱۷:۲/۲۸۲)

تأمل بر نکاتی در متن وادی وحدت

این سوال همیشه پیش می‌آید که رابطه وادی‌های هفت‌گانه در هفت وادی و وادی‌های چهارگانه در چهار وادی دو اثر جمال قدم چیست. قدری توجه در هر دو اثر در همان آغاز این رابطه معلوم می‌شود. در آغاز وادی وحدت حضرت بهاءالله می‌فرماید: "در این مقام حجاب کثرت بردرد و از عوالم شهوت برپرد و در سماء وحدت عروج نماید." (۱۷:۲/۲۸۱) و در آغاز چهار وادی می‌فرماید: "متصاعدان سموات سلوک از چهار طایفه بیش نیستند." (۱۷:۲/۲۹۹) بنابراین در وادی وحدت سالک نیازمند مرکبی آنگونه که در وادی‌های طلب و عشق مذکور است نیست و در محدودیتی هم که هنوز در وادی معرفت به آن گرفتار است نمی‌باشد. بلکه به پر نیازمندست چنانچه می‌فرماید: "از عوالم شهوت برپرد و در سماء وحدت عروج نماید." این همان سالک است که از همان آغاز چهار وادی در سموات یعنی آسمان‌های سلوک سیر می‌نماید و به پرواز درمی‌آید. بنابراین چهار وادی وحدت، استغنا، حیرت و فقر حقیقی در هفت وادی انطباق به وادی‌های چهارگانه در چهاروادی دارند. در این مورد در فصل خاص چهار وادی بیشتر به بحث خواهیم پرداخت.

۱- در اینجا به نحوی لطیف و نهانی اظهار امر شده مرغ مقصود حضرت بهاءالله (ایرانی) که الواح و آثار به زبان عربی (حجازی) نازل فرمودند.
۲- شعر از جلال‌الدین محمد مولوی

وحدت به معنای بهم پیوستن و یکی شدن است. توحید نیز به معنی یکتاشمردن و به یکتائی و بی همتا بودن چیزی معترف بودن. و ضمناً متحد ساختن را نیز افاده می نماید. در زبان انگلیسی بهترین ترجمه‌ای که می توانیم برای کلمه وحدت بکنیم واژه (Unity) است که با واژه (Unicity) این تفاوت را دارد که (Unicity) به معنای یکتا و تنها یکی بودن است و حال آنکه (Unity) یعنی چند هویت باهم متحد شوند. کثرت یعنی در همان تعدد باقی بمانند. جمال یا زیبایی را "وحدت در کثرت تعریف نموده‌اند." (۲۰۳) تعریفی کوتاه ولی زیبا چون مفاهیم بسیار را از وحدت در دیدگاه‌های مختلف می تواند برساند وقتی عناصر و یا هویت‌های گوناگون با یکدیگر متحد می شوند جمال یا زیبایی چهره می‌گشاید. دور جمال قدم دور زیبایی است. دور جمال است در حد کمال لهذا در جریان آن در مناظر گوناگون عالم از همبستگی و اتحاد میان عوالم کثرت وحدت حاصل می‌شود. در این وادی عالم خلق به عالم حق می‌پیوندد و با آن وحدت می‌یابد در حالی که هر کدام از این دو عالم در عین حال در مرتبه خود مقفّر دارند. در مطالعه و بررسی نظریه رشد و تحوّل (Theory of Evolution & Development) (۲۱۷) متناوباً کثرت و وحدت اتفاق می‌افتد تا فرایند رشد به کمال خود برسد در حیات انسان از ابتدای کودکی اوّل "تو" ظاهر می‌شود و بعد "من" و "ما". به عبارت دیگر فردیت‌ها که معرفّ تعدّد و کثرت هستند در یک جمع به نام "ما" وحدت می‌یابند.

در مورد وحدت عالم حق و عالم خلق نیز چنین است. رشد جسمانی و رشد نفسانی و رشد روحانی تا مرحله کمال آن یعنی رشد عرفانی این واقعیت را تأیید می‌نمایند تا بدانجا که آدمی خود در عالم حق فانی می‌شود. به مصداق شعر زیر:

ز بس بستم خیال تو تو گشتم پای تا سر من تو آمد رفته رفته رفت من آهسته آهسته حیات جسمانی و روانی انسان نیز نموداری از همین تناوب است:

کثرت (یاخته‌ها) (Cells) اعضاء وحدت. کثرت (اعضا) وحدت (وجود انسان)

(کثرت) فرایندهای ساده روان وحدت کثرت فرایندهای پیچیده‌تر وحدت روان انسان (کمال وحدت) مثلاً وحدت ادراک حسی در حافظه و هوش و تفکر و سپس وحدت این سه در روان و ذهن به طور کلی.

دوگانگی علیّت و وحدت آن دونوع علیّت در مرحله کمال

علّت کلاً در عالم وجود بر دو قسم است علّت انجذابی (Attractive Causality) و دیگری علّت دفعی یا سوقی (Defensive or Propulsive Causality) این دو علیّت که علی الظاهر مخالفند در حقیقت مخالفان سازنده (Constructive Opposites) می‌باشند. به عبارت دیگر همتای یکدیگرند و این تخالف از لوازم انتظام عالم است. علیّت انجذابی علّت‌العلل است و علّت سوقی فرع بر آن و مفهومی است زاده از آن. علیّت انجذابی تعلق به عالم روح دارد و علیّت سوقی تعلقش به ماده است. در حیات انسان در وحدت روح و جسم این دو علیّت در کارند. جسم در روح تمامیت می‌یابد و محل این تمامیت یافتن (Integration) روان یا نفس (Psyche) است. آنچه از روان برمی‌آید هم جنبه مادی دارد و هم جنبه روحانی.

انواع وحدت:

چنانچه گفتیم کلمه وحدت معنای واحدی را افاده می‌کند. ولکن وقتی در متون مختلف بکار رود مفاهیم گوناگونی را می‌رساند که عبارتند از:

۱. وحدت با خداوند: سعی در پیوستن و تقرّب به عوالم الهی و اعتقاد عاشقانه به وحدانیت خداوند.

۲. وحدت با خود: شناخت کامل خود، فارغ شدن از تنازعات درون. استقرار یک عدالت کامل در باطن با داوری دادگرانه بر خود.

۳. وحدت با غیر خود: وحدت با اجتماع انسان‌ها در سایه یک اعتماد، اعتقاد و ایمان، وحدت با محیط زیست و با آفرینش. به طور کلی این هر سه در سایه درک و ایمان به وحدانیت الهی، وحدت مظاهر مقدّسه، وحدت ادیان، وحدت قانون آفرینش و نظم آن میسر می‌گردد.

وحدت در منظری دیگر قابل تأمل است که اصالتاً به جنبه‌های مادی عالم هستی مربوط است و عبارتند از:

۱. تجمّع (Junction or Combination) مانند تجمّع آهن و کربن و بعضی عناصر دیگر که مولد پولاد است که محکم‌تر از عناصر اولیه‌ایست که در ایجاد آن به کار رفته‌اند. در این

جا ترکیب شدن در کار نیست.

۲. ترکیب (Composition) که عناصر ساده تر با وحدت با یکدیگر عناصر مرکب تازه‌ای را به وجود می‌آورند تا حد ملکول‌های درشت. این فرایند نقش مهمی در حیات‌شناسی دارد.

۳. تمامیت (Integration) که جمیع اختصاصات یک نهاد و یا ساختار سیستم (System-Structure) را گواه است. این یک هم‌آوری زوچانی - جسمانی کامل است. در وجود انسان جمیع عناصر و عوامل بر طبق روابط ضروریه منبث از حقایق آن‌ها در یکدیگر تمامیت یافته‌اند.

انسان‌ها حاصل شده از این تمامیت مجذوب و وحدت در عوالم الهی هستند و با خویشتن خود در وحدت بسر می‌برند و با جمیع عوامل دنیای خارج چه محیط اجتماعی، چه محیط زیست و چه آفرینش به طور کلی هم‌آهنگ بوده و در آن‌ها تمامیت یافته‌اند.

در هفت وادی اثر قلم اعلی کیفیت وحدت در عوالم الهی یعنی وحدت با خداوند مورد بحث واقع شده است.

چند نکته دیگر در رابطه با وادی وحدت:

از آنجا که وادی معرفت آخر مقام تحدید است لهذا وادی وحدت اول مقام تحریر می‌باشد. تحریر به معنای آزاد ساختن است تا پایان وادی معرفت ما در چهارچوب منطق و بنابراین در جهان بسته به ابعاد زمان و مکان جای داشتیم ولی وادی وحدت مخصص به آزادی از این ابعاد است. یعنی سالک: "به گوش الهی بشنود، به چشم ربّانی اسرار صنع صمدانی بیند، به خلوتخانه دوست قدم گذارد... و دست حق از جیب مطلق برآرد..." و این ممکن نیست مگر اینکه سالک از خود بیخود گردد یعنی "وصف و اسم و رسم از خود نیند... همه آوازه‌ها از شه داند... و در اشیاء به نظر توحید مشاهده کند و اشراق تجلی شمس الهی را از مشرق هویت بر همه ممکنات یکسان بیند و انوار توحید را بر جمیع موجودات موجود و ظاهر مشاهده کند. و معلوم آنجناب بوده که جمیع اختلافات عوالم کون... از نظر خود سالک است." (۱۷:۲/۲۸۱)

اهل زمان: حضرت بهاءالله می‌فرماید: "از زمان و اهلس بگذر تا در فردوس بقا درآئی و شأن و مقدار هیاکل قدم را درک نمائی. باری عدم به قدم نرسد و فنا از بقا احتراز

جوید.^{۱۹۹} حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "زمان و مکان را حکم در عالم جسمانی بود نه جهان الهی علی‌الخصوص زمان که امر اعتباری است. عالم وجود سرمد است یعنی یک روز بی‌بدایت و نهایت است. این ازمنه به اعتبار حرکات و ظهور و غروب کواکب است. روز و ماه و سال ثبوت دارد ولی وجود ندارد یعنی سال و ماه و ایام ثابت است ولی وجود ندارد مانند جهات نظیر شرق و غرب و جنوب و شمال ثبوت دارد ولی وجود ندارد"^(۱۴۲:۲/۱۰۳) بدین سان خروج از مرز زمان و ورود به قلمرو روحانی است که در آن زمان جایی ندارد.

نغمات حجازی و آوازهای خوش عراقی:

این بیان مبارک اشاره به آثار مبارکه به عربی و فارسی است و در وقت نزول هفت وادی اشاره مبارک به جواهرالاسرار (عربی) که به افتخار حاج سیدمحمد مجتهد اصفهانی است و کتاب مستطاب ایقان (فارسی) به اعزاز خال اکبر. ذکر نغمات حجازی و آوازهای خوش عراقی نیز اشاره به همه آثار حضرت بهاءالله در آتیه است که به زبان فارسی و عربی خواهد بود و روح قدسی بر عظام رمیمه ممکنات مبذول دارد که اشاره به مقام مظهریت حضرت بهاءالله است زیرا روح قدسی خاص مظاهر الهیه است. در اینجا در حقیقت یک اظهار امر سری، محتاطانه و حکیمانه است که تنها قلب‌های پاک و روان‌های تابناک آن را درک می‌توانستند کرد.

مراتب سیر و سلوک: این مراتب عبارتند از:

۱. بعضی در رتبه توحید واقفند (وادی وحدت)
۲. بعضی در عالم تحدید قائمند (وادی معرفت)
۳. بعضی در مراتب نفس (وادی طلب)
۴. برخی بالمره محتجبنند: یعنی به‌طور کلی در پرده مانده‌اند و اقبال ننموده‌اند.

مفهوم وحدت در آئین بهائی:

در آئین بهائی وحدت به عنوان یک فرایند عام و فرایند وحدت با خداوند دو مفهوم جداگانه را افاده نمی‌نماید زیرا هیچکدام از انواع وحدت که در دیانت بهائی تعلیم شده تحقق نمی‌یابد مگر آنکه قبلاً وحدت با خداوند محقق شده باشد. در جریان این بحث

وقتی به انواع وحدت پرداختیم معلوم می‌گردد که این سخن چرا و چگونه موجه است. ولی از آنجا که در گذشته عادت شده که عرفان فرایندی خاص تلقی شود که تنها افرادی خاص به آن نائل می‌شوند به تدریج دیگران از اینکه عارف نباشند در خود احساس نقصی نمی‌کنند.

در آئین بهائی عرفان مرحله‌ای از مراحل رشد اجتماعی - روحانی هر انسان است و نه تنها نیل به آن همگان را میسر است بلکه ضروری است. در مکتب روانشناسی انسان‌گرا (Humanistic Psychology) برترین مرتبه رشد شخصیت در انسان وقتی حصول می‌یابد که وی دارای تجربه عرفانی (Mystical Experience) باشد که به تجربه والا (Peak Experience) نیز تسمیه شده است. دینامیسم شخصیت چنین فردی تحت تأثیر انگیزه‌های جستجوی حقیقت، نیکی، جمال، جامعیت، اعتلاء، سرزندگی، تجرد ذهنی، کمال، عدالت، نظم، سادگی، بی‌نیازی، خودکفائی، صلح، خلاقیت، آزادی و آزادمنشی و تجربه عرفانی که باهم ترکیب و مشی و مسیر زندگی وی را تعیین می‌کنند استوار است. ممکن است بسیاری تصور کنند که وصول به چنین مرتبه‌ای بسیار مشکل است و معدودند کسانی که به آن نائل می‌شوند. ولی باید به این نکته اصلی توجه کرد که زندگی انسان از اصل نسبیّت پیروی می‌نماید و لاجرم فرایند عرفان نیز نزد وی حالت نسبی را دارد و برای همگان میسر است، ولی ممکن است یکسان نباشد. چنین مرتبه‌ای غایت قصوای پرورش و آموزش نزد انسان است. همه مردم در اعماق روان خود عوامل لازم را به طور فطری دارا هستند که بتوانند به چنین رشدی نائل شوند به شرط آنکه آن عوامل به وسائل تربیت استخراج شوند و پرورش یابند و به آموزه‌های بهائی شکل گرفته زیور رفتار و خوی وی گردند.

سیستم ارزش‌ها و سیستم آداب که از طریق تربیت در درون وجود افراد از کودکی انبات می‌شوند در حکم ضریبی هستند که به این انگیزه‌ها شدت لازم را می‌دهند تا بتوانند هرچه بیشتر و هرچه بهتر در شخصیت وی تحرّک بیشتری و با مسیر صحیح‌تر ایجاد نمایند.

کیفیت عرفان در هر فرد تابعی از متغیرهای تربیت و تعلیم است که دریافت نموده‌اند

وقتی تربیت و تعلیم به نحو شایسته در فرد صورت پذیرد نه تنها توانائی‌ها و مناقب آنان بر مرتب آنان و جامعه شناخته می‌شود بلکه بر خود آنان نیز این شناسائی حاصل می‌گردد. خویششناسی یعنی شناخت روان یا نفس خود که آن همه در آثار مبارکه بر آن تاکید شده است. ما نیز در صفحات قبل بعد از وحدت با خداوند، وحدت با خود را ذکر نمودیم. چگونه کسی می‌تواند با خویشتن خود وحدت یابد اگر آن را به درستی نمی‌شناسد.

شناسائی خویشتن در قالب علم روانشناسی در فصل تشکیل وجدان اخلاقی مورد مطالعه قرار می‌گیرد و از آنجا شروع می‌شود. وجدان اخلاقی یعنی آگاهی از خویشتن (Self-Consciousness+Self-Judgment) که واژه مستقل آن (Conscience) (۵۹) است. از سال اول زندگی کودک یعنی در پایان این سال که اندک‌اندک سخن‌گفتن آغاز می‌شود و پیوسته به نحوی روزافزون ارتباطش با محیط زیست افزایش می‌یابد راهنمائی‌های مادر در آغاز تنها از طریق ژست‌ها و حرکات و بخصوص با نگاه‌های مادر به کودک صورت می‌پذیرد کم‌کم زمانی می‌رسد که مادر از کودک به الزام از جهت کارهای فی‌المثل شغلی و یا به اقتضاء از جهت اینکه از جهت علم روانشناسی نیز این دوری تدریجی (Distancing) را توصیه می‌کند مادر خود را دور نگه می‌دارد. در این دوران وقتی مادر غائب است ولی فرزند برای نگاه او ارزش و اثری تشویق‌کننده و یا باز دارنده دارد. مثل اینکه مادر به نگاه خود ادامه می‌دهد. در این حالت چشم یا نگاه مادر درونی شده (Internalized) است. این نگاه و چشم درونی‌شده مادر چند سالی کارساز است ولی به تدریج از تاثیر آن کاسته می‌شود و اگر کودک از آغاز کودکیستان و دبستان تربیت روحانی و اخلاقی دریافت کرده باشد آرام آرام چشم خداوند جانشین چشم مادر می‌شود (Internalization of God's eye) این جریان در تحت تاثیر تربیت خاص روحانی است. حضرت بهاءالله می‌فرماید: "دارالتعلیم باید در ابتدا اولاد را به شرائط دین تعلیم دهند تا وعد و وعید مذکور در کتب الهی ایشان را از مناهی منع نماید و به طراز اوامر مزین دارد ولکن به قدری که به تعصب و حمیه جاهلیه منجر و منتهی نگردد." (۱۴:۳۷)

در سنین بعد یعنی نوجوانی و جوانی کم‌کم حالت پرسش و انتقاد (Criticism) که از ویژگی‌های این دوران است بروز می‌کند و بنابر این همه چیز من جمله اعتقادات و ارزش‌های روحانی و دینی مورد پرسش واقع می‌شود. همزمان نیز هُرم‌ها شروع به فعالیت شدید می‌کنند و حالت بحران جوانی را در درون فرد ایجاد می‌کنند و تمایلات جنسی و کشش میان دو جنس مخالف صحنه را پیچیده‌تر می‌کنند این امیال را نباید سرکوفته (Repressed) کرد زیرا در این صورت حرکتی که از نیروی آن‌ها حاصل می‌شود که در حالت عادی باید به طور طبیعی و معتدل پیش‌رونده (Progressive) باشد به علت بروز مانع ممکن است تجاوز کار (Transgressive) (تجاوزهای جنسی بدون خشونت) و یا خشونت و با اعمال زور (Aggressive) باشد و در موارد دیگر احیاناً با سیر قهقرائی (Regressive) به اشکال مختلف باشد که همه مضر است پس این نیروها و این جنبش‌ها را باید با تمهیدات تربیتی، اخلاقی و اجتماعی و روحانی تعدیل کرد و هدایت نمود. حضرت ولی امرالله می‌فرماید، آئین بهائی به تمایلات جنسی مشروعیت می‌دهد ولی ابراز غیر قانونی و غیر مقبول آن را در هر شکل آن محکوم می‌کند و آن را مضر به حال خود فرد و جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند می‌داند. تنها راه پاسخ به آن و ارضاء آن ازدواج است و به همین علت است که مؤسسه ازدواج تأسیس شده است. بهائیان به حذف تمایلات جنسی اعتقاد ندارند ولی معتقدند که باید تحت نظم درآیند و کنترل شوند. (۲۱۸:۱۲۲۵) همه نیازها را می‌توان کنترل نمود بدون اعمال فشار و زور و تنها با اعتلاءبخشیدن (Transcendentalization)، عشق‌های پاک و صادقانه توأم با وفاداری و همراه با حالات شاعرانه و تنها به منظور شناسائی هرچه بیشتر یکدیگر تا آنچه بعداً پس از ازدواج مدت‌ها طول بکشد تا طرفین سازگار (Adapted) و منطبق (Adjusted) با شرایط یکدیگر گردند و تفاهم (Mutual Understanding) پیدا کنند هم‌اکنون به آن اقدام و سعی در دست یافتن به آن نمایند البته بدون آنکه نامزدی رسمی صورت گرفته باشد اعتلا این کشش‌ها از طریق هنرهای نویسندگی، موسیقی، نقاشی و غیره نیز ممکن است. عشق میان یک زن و مرد جوان اصالتاً مربوط به روح و روان می‌شود قسمت اندکی از آن سهم جسم و آن هم بسیار ناچیز است.

حضرت بهاء الله می فرمایند: "ای بنده من ملک بی زوال را به انزالی از دست منه و شاهنشهی فردوس را به شهوتی از دست مده اینست کوثر حیوان که از معین قلم رحمن ساری گشته طویب للشاریین." (۳:۳۷)

جامعه کنونی بشر متأسفانه به حالتی از تشریط (Conditioning) درآمده است و آن اینست که دوست داشتن مفهومش تنها روابط جنسی داشتن است به عبارت دیگر انسان به مرتبه حیوان هیوط نموده است.

نگارنده در دوران مدرسه ابتدائی شاگرد مدرسه مختلط بودم که در آن نیمی از کلاسها پسر و نیم دیگر دختر بود. به خوبی بیاد می آورم که هیچکدام حالت غیرطبیعی و آزاردهنده و ناپاک میان همکلاسی های ما وجود نداشت و برعکس بسیار باهم با پاکی و صداقتی واقعی صمیمی بودیم. گاه در بازیها و ورزش مختلط و گاه جدا از هم مشغول بودیم. تو گوئی همگی خواهر و برادریم. سالها گذشت یک روز بنده در کلینیک خود بودم خانمی که بیمار بود به من مراجعه نمود. روی کارت پرونده او خواندم نامی را که برای من آشنا بود به دقت به ایشان نگاه کردم شناختم ولی گفتم من فکر می کنم باید شما را بشناسم. ایشان گفت من شما را می شناسم من همشاگردی شما بودم فوراً شناختم و یادم آمد که چقدر دختر مهربان و مؤدبی بود هر دو بسیار مسرور شدیم و مفصلاً احوال پرسسی کردیم. خواهر کوچکی داشت که همان زمانها کمی بیمار می نمود احوالش را پرسیدم معلوم شد از همان بیماری مزمن فوت شده خیلی متأثر شدم و او هم گریه کرد اگر سنن و آداب فرهنگی مانع نمی شد مثل برادر و خواهر یکدیگر را در آغوش گرفته بودیم ولی البته مراعات کردیم. مقصودم اینست که آدمی می تواند پاک زندگی کند وقتی در محیطی آزاد ولی منظم زندگی کند و اخلاقاً تربیت کافی دریافت کرده باشد. نسل های کنونی از جهت روانی به فساد تشریط (Conditioned) شده اند جنگ، نزاع، فریب، دروغ گوئی، دزدی، جنایت، نادرستی و تجاوز در اشکال مختلف آن همه کاملاً امکان وقوع دارند ولی در ستکاری، پاکدامنی، راستگوئی، صلح، صداقت همه با تردید تلقی می شوند. در اینجا جای بحث در این باره بیشتر از این نیست همین قدر می گوئیم که این حالت تشریط را به وسائل روانشناسی - اجتماعی (Psycho-

Social Measures) امکان تداوی هست. با روش‌های صحیح تربیت و تعلیم روحانی- اجتماعی و اخلاقی می‌توان قوای مکنونه را در مسیر سالم خود هدایت نمود. باز گردیم به موضوع وجدان اخلاقی و تشکیل آن که دریچه‌ایست به سوی عرفان. آن زمان که چشمان خدا در روان ما درونی (Internalized) می‌شود در حقیقت همانگونه که حضرت بهاء‌الله فرمودند انسانی که راه صلاح و فلاح و عرفان را می‌پیماید به چشم خدا می‌بیند بگوش خدا می‌شنود و به پای خدا راه می‌رود. در چنین شرایطی نفس ما با ماهیت حقیقی خود یعنی "نفس‌الله القائمة فیه بالسنتن" (۱۷:۲/۲۹۹) و در جای حقیقی خود نشسته است و از او جز آنچه الهی است سر نمی‌زند. این است با خداوند وحدت یافتن، این است سلوک و صعود در وادی وحدت.

تعریف وحدت:

وحدت عبارت است از هم‌آهنگی، همراهی، همتائی و یگانگی در نیازها، انگیزه‌ها و عواطف از یک طرف و اندیشه، خرد، وجدان، نیت، تصمیم و عمل از طرف دیگر با وجود تفرق، همراه با ثبات و دوام علی‌رغم تحوّل و تغیر و تفاوت در میان افراد، جوامع و ممالک جهان. (۲۱۹:۲۰۶)

وحدت در آئین‌های گذشته:

در آئین‌های گذشته آموزه وحدت موجود بود ولی در ابعادی محدود. به پیروان ادیان تنها در رابطه با یوم‌الله یا یوم قیامت و آخرالزمان در متن نبوّات تحقق وحدت وعده داده شده است.

در هندوئیسم کریشنا:

در آئین هندو در کتاب آینده تمدن تألیف فیلسوف هند رادها کریشنا (S.Radhakrishnan) مذکور است که آمدن کالکی (به معنای غلبه‌کننده بر زشت‌خوئی) مدنیت الهی مستقر می‌گردد و وحدت عالم انسانی و صلح عمومی تحقق خواهد یافت. مقصود از کالکی موعود این آئین است. (۲۲۰)

در بودائیسیم:

در آثار بودائیسیم می‌خوانیم بودائی مسمی به میتریه (Mytreya) یا میترا یعنی بودای

دوستی جهانی در زمان آخر با شکوه بی پایان بر خواهد خواست. (۱۲۸:۲۰۸)

در امر حضرت ابراهیم:

در وصیت نامه لوی (Levi) باب ۱۸ آیات ۳ و ۴ می خوانیم که در ختام زمان در روز خدا موعودی خواهد آمد که صلح را در جهان استقرار خواهد داد.

در آثار زردتشت:

فی المثل در بهمن یشت می خوانیم که دوره گرگان پایان می یابد و عصر گوسفندان خدا فرا می رسد. (۱۶۲)

در آثار آئین یهود:

در روز خدا ملتی بر ملت دیگر شمشیر نخواهد کشید و بار دیگر جنگ را نخواهند آموخت (اشعیا ۲:۴) و جمیع امت ها با هم جمع شوند. (اشعیا ۹:۴۳)

در آثار آئین مسیحیت:

"در روز خدا ملکوت الهی استقرار خواهد یافت و عالم وجود تجدید خواهد شد. گرگ و بره از یک آبشخور خواهند نوشید در کنار هم." (در هر چهار انجیل)

در اسلام:

در قرآن کریم می فرمایند: "رَبَّنَا اَنْتَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَّا رَيْبَ فِيْهِ اِنَّ اللّٰهَ لَآ يَخْلُفُ الْمِيعَادَ" (سوره آل عمران آیه ۹)

ترجمه به مضمون: ای خداوند تو جمع کننده مردمانی برای آن روزی که شکی در آمدنش نیست به درستی که خداوند در وعده اش خلاف نمی شود. "یا یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات وبرزوا لله الواحد القهار." روزی که تبدیل می شود زمین به غیر از این زمین و آسمان ها و ظاهر شدند برای خداوند یکتا و غالب." سوره ۱۴ ابراهیم آیه ۴۹.

وحدت در آثار آئین بهائی:

در کتاب مستطاب اقدس می فرماید: "قد رقم علیکم الضیافة فی کل شهر مرة واحدة ولو بالماء ان الله اراد ان یولف بین القلوب ولو باسباب السموات والارضین" (۱۰:۵۷)

مضمون بیان مبارک: بر شما نوشته شد ضیافت (میهمانی) در هر ماه یکبار حتی با آب به

درستی که خداوند اراده فرمود که اتحاد بخشد میان قلب‌ها به اسباب آسمان‌ها و زمین‌ها. آیا کم ان تفرقکم شئون النفس والهوی کونوا کالاصابع فی الید والارکان للبدن کذلک یعظکم قلم الوحی ان انتم من الموقنین^(۵۸: ۱۰) مضمون بیان مبارک: زینهار که شئونات نفس و هوی شما را دچار تفرقه کند چون انگشتان دست باشید و اجزاء یک بدن این چنین شما را قلم وحی خداوند پند می‌دهد اگر شما از جمله کسانی هستید که یقین دارید. "یا اهل المجالس فی البلاد اختاروا لغة من اللغات لیتکلم بها من علی الارض و کذلک من الخطوط ان الله یتین لکم ما ینفعکم و یغنیکم عن دونکم انه لهو الفضال العلیم الخیر هذا سبب الاتحاد لو انتم تعلمون والعلة الكبرى للاتفاق والتّمدن لو انتم تشعرون^(۱۸۹: ۱۰)"

مضمون بیان مبارک: ای اعضای مجالس قانون‌گذاری در شهرها و کشورها در میان زبان‌ها زبانی را اختیار کنید که جمیع اهل عالم به آن سخن بگویند و به همین‌گونه الفباء برای نوشتن به درستی که خداوند برای شما بیان می‌کند آنچه نفع شما در آنست و شما را بی‌نیاز می‌کند از غیر شما. به درستی که او بسیار بخشنده و بسیار دانا و نیکوکار است. در الواح منزله بعد از کتاب اقدس: (۱۴) در بشارات از قلم اعلی: "بشارت اول... محو حکم جهاد است... بشارت دوم اذن داده شد احزاب عالم با یکدیگر بروح و ریحان معاشرت نمایند عاشروا یا قوم مع الادیان کلّها بالروح والریحان کذلک اشرق نیر الاذن و الاراده من افق سماء امرالله رب العالمین."

مضمون بیان مبارک: با پیروان جمیع ادیان همگی به دوستی و صفا معاشرت نمایند اینچنین کوکب اجازة و اراده خداوند از افق آسمان امر خداوند پروردگار عالمیان تابان شد.

"بشارت ششم: صلح اکبر است... تعیماً لمن تمسک به و عمل بما امر به من لدی الله العلیم الحکیم". مضمون بیان مبارک: خوشا به حال کسی که به آن دست یازد و به آنچه از جانب خداوند امر شده عمل نماید.

"بشارت سیزدهم: همه (اهل عالم) اوراق یک شجرید و قطره‌های یک بحر." در کلمات فردوسیة: در ورق هفتم از فردوس اعلی می‌فرماید: "ای دانایان امم از

یگانگی چشم بردارید و به یگانگی ناظر باشید و به اسبابی که سبب راحت و آسایش عموم اهل عالم است تمسک جوئید. این یک شبر عالم یک وطن و یک مقام است از افتخار که سبب اختلاف است بگذرید و به آنچه علت اتفاق است توجه نمائید. نزد اهل بها افتخار به علم و عمل و اخلاق و دانش است نه به وطن و مقام. ای اهل زمین قدر این کلمه آسمانی را بدانید چه که به منزله کشتی است از برای دریای دانائی و به منزله آفتاب است از برای جهان بینائی.

ورق ششم از فردوس اعلی: "سراج عباد داد است او را به بادهای مخالف ظلم و اعتساف خاموش نمائید و مقصود از آن ظهور اتحاد بین عباد در این کلمه علیا بحر حکمت الهی موج..."

در ورق نهم از فردوس اعلی: "... اصلاح این مفاصد قویّه قاهره ممکن نه مگر به اتحاد احزاب عالم در امور و یا در مذهبی از مذاهب..."

در لوح دنیا: "عالمین باشید نه خودبین... لیس الفخر لمن یحب الوطن بل لمن یحب العالم." مضمون بیان مبارک: افتخار برای کسی نیست که وطنش را دوست دارد بلکه افتخار از آن کسی است که همه عالمیان را دوست دارد)... "اول باید وزرای بیت العدل صلح اکبر را اجراء نمایند تا عالم از مصاریف باهظه فارغ و آزاد شود"

در لوح اشراقات:

"اشراق دوم: جمیع را به صلح اکبر که سبب اعظم است از برای حفظ بشر امر نمودیم." اشراق ششم: "اتحاد و اتفاق عباد است لازال به اتفاق آفاق عالم به نور امر منور و سبب اعظم دانستن خط و گفتار یکدیگر است."

اشراق نهم: "دین الله و مذهب الله محض اتحاد و اتفاق اهل عالم از سماء مشیت مالک قدم نازل گشته و ظاهر شده آن را علت اختلاف و نفاق مکنید. سبب اعظم و علت کبری از برای ظهور و اشراق نیز اتحاد دین الهی و شریعت ربانی بوده."

در لوح مقصود: ای دوستان سراپرده یگانگی بلند شد به چشم بیگانگان یکدیگر را مینید همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار... فی الحقیقه عالم یک وطن محسوب است و من علی الارض اهل آن."

در لوح اتحاد: اتحاد در رتبه اولیّه اتحاد در دین است... اتحاد در مقامی اتحاد در قول است... از جمله ناصر حق بیان بوده و هست در این ظهور اعظم اعمال و اخلاق جنود حقند و به نصرت مشغول. بیان اگر به اندازه گفته شود رحمت الهی است... در الواح کل را وصیت فرمودیم به بیاناتی که طبیعت و اثر شیر در او مستور باشد تا اطفال عالم را تربیت نماید و به حد بلوغ رسانند... در مقامی اتحاد اعمال مقصود است چه که اختلاف آن سبب اختلاف گردد... از جمله اتحاد مقام است و اوست سبب قیام امر و ارتفاع آن مابین عباد. برتری و بهتری که به میان آمد عالم خراب شد و ویران مشاهده گشت... از جمله اتحاد نفوس و اموال است... و از این اتحاد مواسات ظاهر و این مواسات در کتب الهی از قبل و بعد محبوب بوده و هست و این مواسات در مال است نه در دوش و نه در فوقش... * (۶:۳۷۱). در لوحی دیگر می فرماید: لوجه الله در مقری حاضر شوید و آنچه سبب اختلاف است از میان بردارید تا جمیع عالم به انوار نیر اعظم فائز گردند و در یک مدینه وارد شوند و بر یک سریر جالس. (۶:۳۸۹)

در کلمات مکنونه می فرماید: "یا ابناء الانسان! هل عرفتم لم خلقناکم من تراب واحد لثلا یفتخر احد علی احد و تفکروا فی کلّ حین فی خلق انفسکم اذا ینبغی کما خلقناکم من شیء واحد ان تکونوا کنفس واحدة بحیث تمشون علی رجل واحدة و تأکلون من فم واحد و تسکنون فی ارض واحدة حتی تظهر من کینوناتکم و اعمالکم و افعالکم آیات التوحید و جواهر التجرید هذا نصحی علیکم یا ملاء الانوار فانصحو منه لتجدوا ثمرات القدس من شجر عز منیع." * (۳:۶۸)

مضمون بیان مبارک: ای فرزند انسان آیا دانستید از چه رو شما را از یک خاک خلق کردیم از آن رو که هیچکس برکس دیگری فخر نفروشد. در هر لحظه در خلق و آفرینش خویشتن تفکر کنید. آنگاه سزاوار است همانگونه که از یک چیز شما را خلق نمودیم چون فرد واحدی باشید به گونه‌ای که با یک پا راه بروید با یک دهان بخورید در یک سرزمین ساکن شوید تا آنجا که از باطن شما و اعمال شما و رفتار شما نشانه‌های یگانگی و جوهر وحدت ظاهر گردد. اینست نصیحت من بر شما ای اهل روشنائی (ای گروه روشندان) پس پند گیرید از آن تا ثمرات و میوه‌های پاک از این درخت عزت و

بلندی همت و رفعت یابید.

وحدت در آثار عبدالبهاء:

در تیینات حضرت عبدالبهاء نیز در تشریح و تعلیم وحدت رهنمودهای بسیار است. در اینجا رشحاتی از آن آموزه‌ها را ذکر می‌نمائیم.

در لوح هفت شمع وحدت می‌فرمایند: "... این قرن انوار عالمی دیگر و قوتی دیگر و نورانیتی دیگر دارد... و عاقبت در انجمن عالم شمع‌های روشنی برافروزد و مانند بارقه صبح این نورانیت عظیمه آثارش از افق عالم نمودار گشته."

شمع اول: وحدت سیاسی است (وحدت در اداره امور)

شمع دوم: وحدت آراء در امور عظیمه (وحدت در تفکر)

شمع سوم: وحدت در آزادی است (وحدت در درک آزادی و در برخورداری از آزادی)

شمع چهارم: وحدت دینی است (وحدت در دین)

شمع پنجم: وحدت وطن است (وحدت ملت‌ها)

شمع ششم: وحدت جنس است (وحدت نژادها - وحدت نسوان و رجال)

شمع هفتم: وحدت لسان (وحدت فرهنگی) (۴:۱/۱۵)

در لوح لاهه (لاهای) می‌فرمایند: "... در نزد نفوس آگاه که مطلع هستند بر روابط ضروریه که منبعث از حقایق اشیاء است ملاحظه می‌نمایند که مسئله واحده چنانکه باید و شاید نفوذ در حقیقت انسانیه نماید زیرا تا عقول بشری اتحاد حاصل نکند هیچ امر عظیمی تحقق نیابد حال صلح عمومی امری است عظیم ولی وحدت وجدان لازم است که اساس این امر عظیم گردد تا اساس متین شود." (۴:۱/۲۲۷)

در لوح دیگر می‌فرمایند: "... و نورانیت جهان و جهانیان ائتلاف و التیام است و محبت و ارتباط بلکه رحمانیت و یگانگی و ازاله بیگانگی و وحدت با جمیع من علی الارض در نهایت آزادگی و فرزاندگی." (۴:۱/۱)

وحدت در آثار حضرت ولی امرالله:

در توقیعی می‌فرمایند: "به فرموده حضرت بهاءالله تمام آن مظاهر مقدسه در یک رضوان ساکن در یک هوا طایر، بر یک بساط جالس بر یک کلام ناطق و بر یک امر

آمر" لهذا این اصل وحدت انبیاء را باید از اصول لن یتغیر عقاید اهل بهاء و از معتقدات مرکز آئین بهائی شمرد. (۲۲۱:۱۰۰)

اتحاد اهل عالم درخشانترین مرحله‌ای است که حال جامعه انسان رو به آن روان است. اتحاد خانواده و قبیله و دولت شهری و اتحاد ملی مراحلی است که بشر آن را پیموده و با موفقیت پشت سر گذاشته است و امروز اتحاد جهان است که هدف و مقصد بشر سرگردان است. (۲۲۲:۷۴)

وحدت نوع انسان به نحوی که حضرت بهاءالله مقرر فرموده مستلزم آنست که یک جامعه متحد جهانی تشکیل یابد که در آن تمام ملل و نژادها و ادیان و طبقات کاملاً و پیوسته متحد گشته و در عین حال استقلال دول عضو و آزادی و ابتکار اعضاء مرکب‌اش تماماً و یقیناً محفوظ مانده باشد. (۲۲۱:۱۵۴)

از پیام بیت‌العدل اعظم (وعده صلح جهانی): ۱۹۸۵

نظم جهانی را فقط بر اساس محکم اعتقاد به وحدت عالم انسانی می‌توان استوار ساخت و این یک حقیقت روحانی است که به تائید علوم بشری نیز رسیده است. علوم مردم‌شناسی، روانشناسی و کالبدشناسی انسان را فقط یک نوع می‌دانند. نوع انسان یکی است هرچند که در جنبه‌های ثانوی تفاوت‌های بی‌شماری داشته باشد. اذعان به این حقیقت مستلزم ترک تمام انواع تعصبات است تعصب قومی، طبقاتی، نژادی، مذهبی، وطنی و جنسی، تعصب ناشی از تقدم در تمدن مادی و تعصب در اعتقاد به برتری و افضلیت به هر سبب که باشد باید تمام متروک و فراموش شود.

قبول وحدت عالم انسانی اولین شرط ضروری و اساسی تغییر سازمان جهان و اداره آن به صورت یک کشور است که به منزله وطن نوع انسان است. قبول عمومی این اصل معنوی برای هر کوششی در راه تأسیس صلح جهانی ضرورت دارد از این جهت اصل وحدت عالم انسانی را باید در سطح جهانی اعلان نمود و در مدارس تعلیم داد و در هر کشوری پیوسته از آن حمایت کرد تا در بنای جامعه بشری مقدمات یک تغییر اصلی بر اساس وحدت فراهم شود.

در نظر بهائی قبول وحدت عالم انسانی لازمه‌اش تجدید بنا و خلع سلاح جهان

متمدن است جهانی که در جمیع شئون حیاتش یعنی در سازمان سیاسی اش و در آمال روحانی اش و در تجارت و اقتصادش و خط و زبانش کاملاً متحد و یگانه بوده در عین حال در خواص ملی هر یک از کشورهای متحده اش بی نهایت متنوع باشد. (۲۲۳:۲۶)

توضیح: وحدت به معنی یکی بودن نیست - وحدت هماهنگی است.

پسین گفتار:

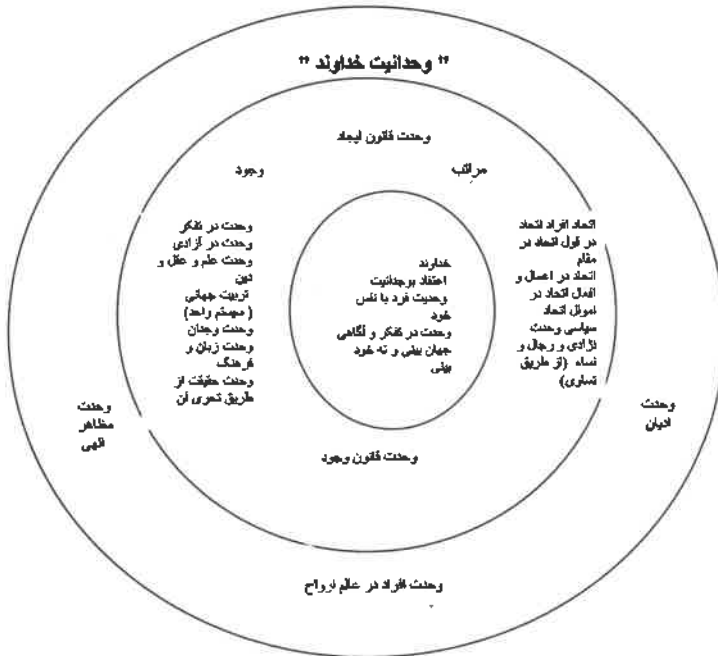
طرح موضوع مفهوم وحدت در دیانت بهائی در فصل مطالعه وادی وحدت در هفت وادی از آن جهت لازم است که در این آئین عرفان در همه دیدگاه ها یعنی ماوراء الطبیعه، علم المعرفه، روان شناسی، جامعه شناسی، علم تربیت، محیط زیست شناسی، کیهان شناسی... مورد بحث واقع می شود و به خصوص بیشتر مقصد نتایج عملی (Pragmatic) آن مورد نظر است از این لحاظ مختصراً به مناظری که از نظر خواننده گرامی گذشت ضروری می نمود. وحدت با خداوند بدون وقوع سایر انواع وحدت سخنی نامفهوم و فرایندی تحقق ناپذیر است. آنگاه که مردمان جهان در پرستش و نیایش خداوند یکتا وحدت یابند و در اتباع از آموزه های واحدی که مظهر این خداوند یکتا برای آنان می آورد این پرستش و نیایش را تحقق بخشند و بر تارک وجدان اخلاقی آنان نور عدالت تابان شود جمیع مناظر گوناگون وحدت تحقق و میسر شده و جامعه انسانی آسایش می یابد.

وادی استغناء:

و سالک بعد از قطع معارج این سفر بلند اعلی در مدینه استغناء وارد می شود و در این وادی نسایم استغنائی الهی را بیند که از بیدای روح می وزد و حجاب های فقر را می سوزد و یوم یعنی الله کلا من سعته^(۱) را به چشم ظاهر و باطن در غیب و شهاده اشیاء مشاهده فرماید و از حزن به سرور آید و از غم به فرح راجع شود قبض و انقباض را به بسط و انبساط تبدیل نماید مسافران این وادی اگر در ظاهر بر خاک ساکنند اما در باطن بر رفرق معانی جالس و از نعمت های بی زوال معنوی

۱- اشاره به قرآن کریم سوره ۴ نساء آیه ۱۳۰

وحدت بمعنی یکی بودن نیست - وحدت هماهنگی است



مرزوقند و از شراب‌های لطیف روحانی مشروب زبان در تفصیل این سه وادی عاجز است و بیان به غایت قاصر قلم در این عرصه قدم نگذارد و مداد جز سواد ثمر نیارد بلبل قلب را در این مقامات نواهای دیگر است و اسرار دیگر که دل از او به جوش و روح در خروش و لکن این معمای معانی را دل بدل باید گفت و سینه به سینه باید سپرد.

شرح حال عارفان دل بدل تواند گفت

این نه شیوه قاصد و این نه حد مکتوبست

و اسکت عجزاً عن امور کثیرة

بسنطقی لن تحصی ولو قلت قلت^(۱)

ای رفیق تا به حدیقه این معانی نرسی از خمر باقی این وادی نچشی و اگر چشی از غیر چشم پوشی و از باده استغنا بنوشی و از همه بگسلی و به او پیوندی و جان در رهش بازی و روان رایگان برافشانی اگر چه غیری در این مقام نیست تا چشم پوشی "کان الله ولم یکن معه من شیء"^(۲) زیرا که سالک در این رتبه جمال دوست را در هر شیء بیند از نار رخسار یار بیند و در مجاز رمز حقیقت ملاحظه کند و از صفات سرّ هویت مشاهده نماید زیرا پرده‌ها را به آهی سوخته و حجاب‌ها را به نگاهی برداشته به بصر حدید در صنع جدید سیر نماید و به قلب رفیق آثار دقیق ادراک کند و جعلنا الیوم بصرک حدیداً^(۳) شاهد مقال و کافی احوال است." (۱۷:۲/۲۹۰)

شرح و توضیحات: غناء (به فتح عین) به معنای توانگری، بی‌نیازی است. توانگری لزوماً به ثروت داشتن منوط نیست. ای بسا غنی که چون در کسب مال سیری ندارد پیوسته نیازمند و فقیر است و ای بسا فقیر و بی‌چیزی که به آنچه دارد کفایت می‌کند و خشنود است و بنا بر این توانگر است. در این بحث غناء به معنای بی‌نیازی از خواسته‌های دنیوی و رضامندی به آنچه خدا داده و مقدر فرموده است می‌باشد. اینست

۲- حدیث اسلامی (قوی)

۱- به شرح مراجعه شود

۳- اشاره به قرآن کریم - سوره ۵۰ قاف آیه ۲۲

که در مناجات به درگاه قاضی الحاجات می‌گوئیم: "مستغنی از دون تو گردیم" بنابر این استغناء به معنای بی‌نیازی یعنی بی‌نیازی از غیر خداوند. و از آنرو که فرمود: "با دل‌های مرده که به آمال و آرزو آلوده شده نزد من می‌آید" (۳:۲۰) پس معنای حقیقی استغناء عبارت است از رضا و تسلیم بر آنچه خداوند مقدر فرموده است و باز معنای این فقره آن نیست که دست روی دست بگذاریم و هیچ کوشش نکنیم و نام آن را حالت تسلیم بگذاریم بنابر این در دیدگاهی که استغناء را مطالعه و در آن تعمق می‌کنیم آن را می‌شود چنین تعریف نمود:

تعریف استغناء: استغناء یعنی بی‌نیازی از آنچه خداوند مقدر فرموده و رضا و تسلیم در برابر آنچه حق مقدر فرموده است و در امور دنیا به تائیدات الهیه و به سعی و مجاهدت خود بر وفق هدایت خداوند متکی بودن.
رشحاتی از آثار مبارکه در باره استغناء:

حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: "به کمال استغناء و سکون مابین بریه مشی نمائید و با کمال عدل و انصاف با یکدیگر معامله کنید." (۲۲۴:۱/۳۳۹) و باز در کلمات حکمت می‌فرماید: "اصل کلّ الخیر هو الاعتماد علی الله والانقیاد لامرہ والرضا لمرضاتہ." "اصل العزّة هی قناعة العبد بما رزق به والاكتفاء بما قدر له" (۱۴:۹۲)

مضمون بیان مبارک: اساس همه نیکی‌ها اعتماد به خداوند است و پیروی امرش و خشنودی به آنچه او راضی است و اساس عزّت قناعت بنده است به آن رزقی که به او داده شده و کافی شمردن آنچه او را مقدر شده است.

و باز می‌فرماید: "توکلوا فی کلّ الامور علی الله ربکم و ربّ آبائکم انه یسمع و یری و هو المقتدر القدير..." (۶۲:۳/۴۰۲)

مضمون بیان مبارک: در هر کار توکل کنید به خداوند پروردگارتان و پروردگار پدرانتان به درستی که او می‌شنود و می‌بیند و او مقتدر و تواناست.

در لوح مدینه‌الرضا می‌فرماید: "و من رضی عن الله ربّه یرضی عن عباده الذین هم آمنوا به و بآياته فی يوم الذی انصرفت فیہ کلّ من فی السموات والارض لان رضا العبد عن بارئه لن یثبت الا برضاء احباء الله الذین انقطعوا الیه و كانوا من المتوکلین." (۱۲:۳/۴۰۳)

مضمون بیان مبارک: هر کس خداوند از او راضی است بندگان از او راضی هستند آن بندگان که به او و آیات او مؤمن شده‌اند و در آن روزی که همه آنچه در آسمان‌ها و زمین است مدهوش اوست (مقصود روز خداست) زیرا کسب رضای بنده از پروردگارش جز به رضای بندگان اثبات نمی‌شود. آن بندگان که به خاطر او از همه چیز گسستند و توکل کردند.

حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: "ای بنده جمال قدم در جمیع امور متوسل به حی قیوم شو و متوکل به ربّ و دود... بلی سعی و کوشش و جهد و ورزش لازم و واجب و فرض و قصور و فتور مذموم و مقدوح بلکه شب و روز مهمل نباید بود و دقیقه‌ای نباید از دست داد چون کائنات سائره باید لیلاً و نهاراً و چون شمس و قمر و نجوم و عناصر و اعیان ممکنات در خدمات مداومت کرد ولی باید اعتماد بر تائیدات نمود و اتکاء و اتکال بر فیوضات کرد زیرا اگر فیض حقیقت نرسد و عون و عنایت شامل نگردد زحمت ثمر نبخشد کوشش فائده ندهد و همچنین تا به اسباب تمسک نشود و به وسائل تشبث نگردد ثمری حاصل نشود..." (۶۲:۳/۴۰۳)

و نیز می‌فرماید: "جوهر کلّ خیر رضا است..." (۶۲:۳/۴۰۴)

در لوح آقا غلامرضا زواره‌ای می‌فرماید: "ای طالب رضای حق مقام رضا بسیار مشکل است و اعظم آرزوی اهل بهاء. سالک در این مقام به کلی از خود بی‌خبر است و آنچه واقع دردش را درمان و رحمتش را مرهم سریع‌الایام است. در این مقام جفا را وفا یابند و بلا را اعظم آلاء شمارند... فرح و سرورش دائمی گردد و فیض و حورش ابدی بر سریر سلطنت و استقلال جلوس نمایند و به اعظم آمال مأنوس شوند ذلک من فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو فضل عظیم. ع" (۶۲:۳/۴۰۴)

در معنی یوم یعنی الله کلّ من سعه^(۱) حضرت بهاء الله می‌فرماید: "و مؤمنین هم دو قسم مشاهده می‌شوند از بعضی این عنایات الهیه مستور چه که خود را به حجبات نالایقه از مشاهده این رحمت منبسطه محروم داشته‌اند و بعضی به عنایت رحمن بصرشان مفتوح شده و به لحظات الله در آنچه در انفس ایشان ودیعه گذاشته شده تفرّس می‌نمایند

۱- اشاره به قرآن کریم سوره ۴ نساء آیه ۱۳۰

و آثار قدرت الهیه و بدایع ظهورات صنع ربّانیه را در خود به بصر ظاهر و باطن مشاهده می‌نمایند و هر نفسی که به این مقام فائز شد به یوم یغنی الله کلاً من سعته فائز شده و ادراک آن یوم را نموده و به شأنی خود را در ظلّ غنای ربّ خود مشاهده می‌نمایند که جمیع اشیاء را از آنچه در آسمان‌ها و زمین مخلوق شده در خود ملاحظه می‌نماید بلکه خود را محیط بر کلّ مشاهده کند لو ينظر بصرالله * (۳۹:۱۸۲)

حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: "ای احبای الهی معنی یوم یغنی الله کلاً من سعته این نیست که متبادر به اذهان است مقصد اینست که آن کتزی بی‌پایان ظاهر و عیان می‌گردد کلّ از آن ثروت طافحه بهره‌مند و متضیی می‌شوند. نه اینکه هیچ یک از احباب محتاج دیگری نه البتّه اطفال شیرخوار فقیر ثدی و پستانند و کودکان محتاج مریبان و جوانان مستفیض از هوشمندان و هوشمندان مستحق ارشاد و هدایت مهربان" (۶۲:۲/۲۳۹)

حضرت بهاء الله در کلمات مکتونه می‌فرماید: "یا ابن الانسان انت ترید الذهب و انا ارید تنزیهک عنه و انت عرفت غناء نفسک فیہ و انا عرفت الغناء فی تقدیسک عنه و عمری هذا علمی و ذالک ظنک. کیف یجتمع امری مع امرک." (۳:۵۶) و باز می‌فرماید: "ای فرزند هوی از آلایش غنا پاک شو و با کمال آسایش در افلاک فقر قدم گذار تا خمر بقا از عین فنا بیاشمامی." (۳:۵۵) و نیز می‌فرماید: "ای پسر تراب کور شو تا جمال بینی و کر شو تا لحن و صوت ملیح را شنوی و جاهل شو تا از علم نصیب بری و فقیر شو تا از بحر غنای لایزال قسمت بی‌زوال برداری کور شو یعنی از مشاهده غیر جمال من و کر شو یعنی از استماع کلام غیر من و جاهل شو یعنی از سوی علم من تا با چشم پاک و دل طیب و گوش لطیف به ساحت قدسم در آئی." (۳:۱۱) و نیز می‌فرماید: "ای پسر کنیز من در فقر اضطراب نشاید و در غنا اطمینان نباید هر فقری را غنا در پی و هر غنا را فنا از عقب ولکن فقر از ماسوی الله نعمتی است بزرگ حقیر شمارید زیرا که در غایت آن غنای بالله رخ بگشاید و در این مقام اتم الفقراء مستور و کلمه مبارکه والله هو الغنی چون صبح صادق از افق قلب عاشق ظاهر و باهر و هویدا و آشکار شود و بر عرش غنا متمکن گردد و مقرّ یابد." (۳:۵۱) و نیز می‌فرماید: "یا ابن الوجود صنعتک بایادی القوه و خلقتک بانامل القدره و اودعت فیک جوهر نوری فاستغن به عن کلّ شیء لان صنعی

کامل و حکمی نافذ لاتشکک فيه و لاتکن فيه مریبا. (۳:۱۲) مضمون بیان مبارک: ای فرزند وجود به دست‌های قوت تو را ساختم و با انگشتان قدرت تو را خلق کردم و در تو جوهر نورم را به ودیعه گذاشتم پس از همه چیز غنی شو چون من ساختم کامل است و حکم من نافذ و در آن شک ممکن و تردید نداشته باش.

و نیز می‌فرمایند: "یا ابن الروح خلقتک غنیاً کیف تفتقر و صنعتک عزیزاً بم تستذل و من جوهرالعلم اظهرتک لم تستعلم عن دونی و من طین الحب عجتک کیف تشتغل بغیری فارجع البصر الیک لتجدنی فیک قائماً قادراً مقتدرأ قیوماً." (۳:۱۳) مضمون بیان مبارک: ای فرزند روح من ترا بی‌نیاز خلق کردم چگونه خود را به فقر می‌زنی و من ترا عزیز ساختم چرا ذلت می‌خواهی و از جوهر علم در تو ظاهر کردم چرا از غیر من دانش می‌طلبی و خاک عشق را در تو عجین کردم پس چرا به غیر من مشغولی. به خویشتن بنگر تا مرا در خود بیابی ایستاده، توانا و قائم به ذات خویش.

شرح و استشهدات در وادی استغناء:

”اسکت عجزاً عن امور کثیرة بنطقی لن تحصی ولو قلت قلت

ترجمه به مضمون: از عجز خود در بسیاری از امور خاموشم زیرا گفتارم به حساب نمی‌آید و اگر بگویم نارساست.

تحلیلی از مفهوم استغناء: استغناء همانگونه که در ابتدای این بحث گفتیم به معنای طلب بی‌نیازی است و اما نیاز جایگاهی مهم در روان و شخصیت انسان دارد. هسته مرکزی روان انسان از عوامل عاطفی درست شده است و در مرکز این هسته مرکزی غریزه یا کشش و یا نیاز به عنوان کلمه‌ای و مفهومی مستقل وجود دارد. نیاز در حقیقت اصلی‌ترین فرایند عاطفی روان است. از آن جمیع سیستم‌های انگیزه (Motivational Systems) برمی‌خیزند. پس چگونه است که پرورش عرفانی لازم‌اش بی‌نیازی است. در بحث سیستم نیازها در حیات انسان روانشناسان مختلف به نحوی گوناگون به بحث و مذاقه پرداخته‌اند و از همه زیباتر و به مدرکات و مفاهیم و اصول عرفانی دیانت بهائی نزدیک‌تر را در تئوری ابراهام ماسلو (Abraham Maslow) می‌توانیم بیابیم. او نیازها را به دو دسته تقسیم می‌کند یکی گروه نیازهای اولیه و یا نیازهای حیات است (Being

(Needs) مثل نیاز به غذا، نیاز به هوا، نیاز به حرارت و حتی نیاز به امنیت... گروه دوم فرایندها هستند (Metaneeds)، آن‌ها جنبه معنوی دارند مانند نیاز به عدالت، نیاز به صلح... ما در ضمن تحقیق برای یافتن فرمول تازه‌ای برای شخصیت انسان و ساختار آن متوجه شدیم که در راستای فرایندهای شخصیت نیازهایی هنوز هم والاتری هستند مثل نیاز به پرستش یک قدرت مافوق انسان نیاز به اعتلاء روحانی و غیره. ماسلو نیز در میان فرایندها نیاز تجربه عرفانی را ذکر نموده است (Mystical Experience) (۱۱۹) پس استغناء در حقیقت یعنی رجحان و مزیت فرایندهای معنوی بر نیازهای مادی و دنیوی. در چنین شرایطی غناء حقیقی است.

وادی حیرت:

و سالک بعد از سیر مراتب استغنائی بحت در وادی حیرت واصل می‌شود و در بحرهای عظمت غوطه می‌خورد و در هر آن بر حیرتش می‌افزاید. گاهی هیکل غنا را نفس فقر می‌بیند و جوهر استغنا را صرف عجز گاهی معوج جمال ذوالجلال می‌شود و گاهی از وجود خود بیزار این صرصر حیرت چه درخت‌های معانی را که از پا انداخت و چه نفوس‌ها را که از نفس بر انداخت زیرا که این وادی سالک را در انقلاب^(۱) آورد ولیکن این ظهورات در نظر واصل بسیار محبوب و مرغوب است و در هر آن عالم بدیعی و خلق جدیدی مشاهده کند و حیرت بر حیرت افزاید معوج صنع جدید سلطان احدیه شود بلی ای برادر اگر در هر خلقی تفکر نمائیم صد هزار حکمت بالغه بینیم و صد هزار علوم بدیعه بیاموزیم از جمله مخلوقات نوم است ملاحظه کن چقدر اسرار در او ودیعه گذاشته شده است و چه حکمت‌ها در او مخزون گشته است و چه عوالم در او مستور مانده ملاحظه فرمائید که شما در بیتی می‌خواهید و درهای آن بیت بسته است یک مرتبه خود را در شهر بعیدی مشاهده می‌کنید بی حرکت رجل و تعب جسد به آن شهر داخل می‌شوید و بی زحمت چشم مشاهده می‌کنید و بی محنت گوش می‌شنوید و بی لسان تکلم

۱- حیرت در روح منحیر ایجاد انقلابی (تحول) می‌کند که تغییر ناگهانی در ذهن و ایجاد خلاقیت می‌شود. مالا فرد در رابطه با اینکه موضوع حیرت چه باشد فرد دیگری می‌شود. به زبان دیگر خلق جدیدی می‌شود.

می‌نمائید و گاهست که آنچه امشب دیده‌اید ده سال بعد در عالم زمان به حسب ظاهر بعینه آنچه در خواب دیده‌اید می‌بینید حال چند حکمت است که در این نوم مشهود است و غیر اهل این وادی بر کمای ادراک نمی‌کنند اول آنکه آن چه عالم است که بی چشم و گوش و دست و لسان حکم همه این‌ها در او معمول می‌شود و ثانی آنکه در عالم ظهور اثر خواب را امروز مشاهده می‌کنی ولیکن این سیر را در عالم نوم در ده سال قبل دیده‌ای حال تفکر نما فرق این دو عالم و اسرار مودعه آن را تا به تأییدات و مکاشفات سبحانی فائز شوی و پی به عالم قدس بری و این آیات را حضرت باری در خلق گذاشته تا محققین انکار اسرار معاد^(۱) نکنند و به آنچه وعده داده شده‌اند سهل نشمرند مثل اینکه بعضی تمسک به عقل بسته و آنچه به عقل نیاید انکار نمایند و حال آنکه هرگز عقول ضعیفه همین مراتب مذکوره را ادراک نکنند مگر عقل کلی ربّانی.

عقل جزئی کی تواند گشت بر قرآن محیط

عنکبوتی کی تواند کرد سیمرغی شکار^(۲)

و این عوالم کلّ در وادی حیرت دست دهد و مشاهده گردد و سالک در هر آنی زیادتی طلب نماید و کسل نشود این است که سید اولین و آخرین در مراتب فکرت و اظهار حیرت "ربّ زدنی فیک تحیراً" فرموده و همچنین تفکر در تمامیت خلق انسان کن که این همه عوالم و این همه مراتب در او منطوی و مستور شده.

انحسب أنك جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر^(۳)

پس جهدی باید که رتبه حیوانی معدوم کنیم تا معنی انسانی ظاهر شود همچنین لقمان^(۴) که از چشمه حکمت نوشیده و از بحر رحمت چشیده به پسرش ناتان به جهت اثبات مقامات حشر و موت همین خواب را دلیل آورده و مثل زده

۱- معاد - بازگشت به سوی خدا- یا بازگشت به سوی خدا بعد از ابتعاد از او و این راجع به یوم الحشر و

یوم التناد است و در یوم اللّه به وقوع می‌پیوندد. ۲- شعر از حکیم سنائی

۳- شعر از حضرت علی (ع) و شعر دیگری قبل از آنست و آن عبارتست از:

دوانک فیک و لاتشعر و دانک منک و لاتبصر

۴- لقمان حبشی بود و در زمان داود می‌زیست.

درین مقام ذکر می‌نمائیم تا ذکر از آن جوان مصطفیٰ توحید و پیر مراتب تعلیم و تجرید ازین بنده فانی باقی بماند فرمود ای پسر اگر قادر باشی که نخوابی پس قادری بر آنکه نمیری و اگر بتوانی بعد از خواب بیدار نشوی می‌توانی که بعد از مرگ محشور نگردی ای دوست دل که محل اسرار باقیه است محل افکار فانیه مکن و سرمایه عمر گرنامه‌ی را به اشتغال دنیای فانیه از دست مده از عالم قدسی به تراب دل میند و اهل بساط انسی وطن خاکی میسند باری ذکر این مراتب را انتهائی نه و این بنده را از صدمه اهل روزگار احوالی نه.

این سخن ناقص بماند و بی‌قرار دل ندارم بی‌دلم معذور دار^(۱)
 قلم ناله می‌کند و مداد می‌گرید و جیحون دل خون موج می‌زند "لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا"^(۲) والسّلام علی من اتبع الهدی". (۱۷:۲/۲۹۳)
وادی حیرت، شرح و توضیحات:

واژه حیرت در زبان عربی به معنای سرگردانی، سرگشتگی و لغت (Wonderment) از ریشه زبان انگلیسی میانین (Wunder ME) می‌آید به معنای احساس ناگهانی توأم با غافلگیری که سبب اعجاب، تحسین، احترام و در حدی بیم می‌گردد و همیشه چیزی نو و تازه سبب بروز آن می‌شود و در ذهن ما تازگی ایجاد می‌کند. آنچه سبب این حالت می‌شود بسیار عظیم است و ذهن کنونی (Actual Mind) ما گنجای آن نیست. از جهت علمی تفکر منطقی (Logical Thinking) فرد قبل از بروز حالت حیرت است که به آن هوش متقارب (Convergent Thinking) هم می‌گویند. حیرت تحوّل در ذهن ایجاد می‌نماید و انقلابی را سبب می‌شود که فکر منطقی تبدیل به فکر متباعد (Divergent Thinking) یا اندیشه واگرا می‌شود و تمرکز خود را از دست می‌دهد و در این حالت انشعابی که از قیود منطقی آزاد شده با حقایق تازه‌ای روبرو و آن را می‌شناسد. یا بهتر است بگوئیم کشف می‌کند. این همان حالت خلاقیت (Creativity) است. از فکر متباعد حالتی برمی‌خیزد که آن را سهش (Intuition) می‌نامند. این حالت را که (Insight) نیز می‌گویند همراه با اخذ حقیقتی است در باره موضوعی که علت حیرت بوده بدون آنکه

۱- شعر از جلال‌الدین محمد مولوی (مثنوی) ۲- قرآن کریم سوره ۹ توبه آیه ۵۱

با حافظه و تجربیات گذشته رابطه‌ای داشته باشد.

به علاوه از جهت حدوث، ابعاد زمان و مکان در آن مداخله ندارند به نحوی که بعضی مؤلفین آن را هوش مستقیم (Direct Intelligence) هم گفته‌اند. آنچه در این خلاقیت و کشف حاصل می‌شود به کلی جدید و مافوق آنچه در تفکر منطقی وجود داشته می‌باشد. آنگاه که محرک اولیه (Stimulus) وسیع و دارای عظمت باشد و سبب حیرت شده باشد جمیع عناصر مشروح فوق ابعاد وسیعی به دست می‌آورد. و شخص کل ذهنیت خود را در شکل و محتوای تازه‌ای می‌شناسد و کشف می‌کند به عبارت دیگر خلق جدیدی می‌شود. (۲۲۵)

حضرت بهاءالله در لوحی می‌فرماید: "دیگر آن جناب اظهار حیرت نموده بودند اگر چه حیرت در مقامی محبوب و مقبول است چنانچه صدر اصفیاء روح ماسواه فداء فرمود: رب زدنی فیک تحیراً (ای خداوند حیرت مرا در خود افزون کن) چه که حیرت در این مقام از مشاهده انوار تجلیات محبوب دست می‌دهد." (۲۳۶:۱/۱۱۹)

وادی فقر حقیقی:

و سالک بعد از ارتقای به مراتب بلند حیرت به وادی فقر حقیقی و فنای اصلی وارد شود و این رتبه مقام فنای از نفس و بقای بالله است و فقر از خود و غنای به مقصود است و در این مقام که ذکر فقر می‌شود یعنی فقیر است از آنچه در عالم خلق است و غنی است به آنچه در عوالم حق است زیرا که عاشق صادق و حبیب موافق چون به لقای محبوب و معشوق رسید از پرتو جمال محبوب و آتش قلب حبیب ناری مشتعل شود و جمیع سرادقات و حجبات را بسوزاند بلکه آنچه با اوست حتی مغز و پوست محترق گردد و جز دوست چیزی نماند.

چون تجلی کرد اوصاف قدیم پس بسوزد وصف حادث را کلیم و در این مقام واصل مقدس است از آنچه متعلق به دنیا است پس اگر در نزد اصلین بحر وصال از اشیاء محدوده که متعلق به عالم فانی است یافت نشود چه از اموال ظاهریه باشد و چه از تفکرات نفسیه بآسی نیست زیرا که آنچه نزد خلق است محدود است به حدود ایشان و آنچه نزد حق است مقدس از آن این بیان را

بسیار فکر باید تا پایان آشکار شود ان الابرار یشربون من كأس كان مزاجها كافوراً^(۱) اگر معنی کافور معلوم شود مقصود حقیقی معلوم گردد این مقام از فقرست که می‌فرماید 'الفقر فخری'^(۲) و از برای فقر باطنی و ظاهری مراتبها و معنی‌هاست که ذکر آن را مناسب این مقام ندیدم لهذا به عهده وقتی گذاشتم تا خدا چه خواهد و قضاء چه امضاء نماید و این مقام است که کثرات کلّ شیء در سالک هالک شود و طلعت وجه از مشرق بقا سر از غطا بیرون آورد و معنی "کلّ شیء هالک الا وجهه"^(۳) مشهود گردد ای حبیب من نعمات روح را به جان و دل گوش کن و چون بصر حفظش نما که همیشه آیام معارف الهی به مثابه ابر نیسانی بر اراضی قلوب انسانی جاری نیست اگرچه فیض فیاض را تعطیلی و تعویقی نه ولکن هر زمان و عصر را رزقی معلوم و نعمتی مقدرست و به قدر و اندازه افزه می‌شود "و ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم"^(۴) سبحانه رحمت جانان جز بر ریاض جان نیارد و در غیر بهاران این کرم نفرماید فصول دیگر را ازین فضل اکبر نصیبی نیست و اراضی جزره را ازین کرم قسمتی نه ای برادر هر بحری لؤلؤ ندارد و هر شاخی گل نیارد و بلبل بر آن نسراید پس تا بلبل بوستان معنوی به گلستان الهی بازنگشت و انوار صبح معانی به شمس حقیقی راجع نشد سعی کنید که شاید در این گلخن فانی بوئی از گلشن باقی بشنوید و در ظلّ اهل این مدینه جاوید بمانید و چون به این رتبه بلند اعلی رسیدی و به این درجه عظمی فائز شدی یار بینی و اغیار فراموش کنی.

یسار بی‌پرده از در و دیوار در تجلی است یا اولی‌الابصار^(۵)
 از قطره جان گذشتی و به بحر جانان اصل شدی اینست مقصودی که طلب فرمودی انشاءالله به آن فائز شوی در این مدینه حجبات نور هم خرق می‌شود و زایل می‌گردد "للاجماله حجاب سوی النور و لالوجه نقاب الا الظهور"^(۶) ای

۱- قرآن کریم سوره ۷۶ (الانسان) الدهر آیه ۵ ۲- کلام حضرت محمد(ص).

۳- اشاره به قرآن کریم سوره ۵۵ الرحمن آیات ۲۶ و ۲۷.

۴- قرآن کریم سوره ۱۵ الحجر آیه ۲۲ ۵- شعر از فریدالدین عطار.

۶- حدیث

عجب که یار چون شمس آشکار و اغیار در طلب زخارف و دینار بلی از شدت ظهور پنهان مانده و از کثرت بروز مخفی گشته.

حق عیان چون مهر رخشان آمده حیف کاندر شهر کوران آمده
در این وادی سالک مراتب وحدت وجود و شهود را طی نماید به وحدتی که
مقدس ازین دو مقام است واصل گردد احوال پی به این مقال برد. نه بیان و جدال
و هرکس درین محفل منزل گزیده و یا ازین ریاض نسیمی یافته می داند چه عرض
می شود و سالک باید در جمیع این اسفار به قدر شعری از شریعت که فی الحقیقه
سرّ طریقت و ثمره شجره حقیقت است انحراف نوزد و در همه مراتب به ذیل
اطاعت اوامر متشبّه باشد و به حبل اعراض از مناهی متمسک تا از کأس شریعت
مرزوق شود و بر اسرار حقیقت واقف گردد و هرچه از بیانات این بنده مفهوم
نشود و تزلزلی احداث کند باید مجدّد سؤال شود تا شبهه نماند و مقصود چون
طلعت محبوب از مقام محمود^(۱) ظاهر گردد و این اسفار که آن را در عالم زمان
انتهایی پدید نیست سالک منقطع را اگر اعانت غیبی برسد و ولی امر مدد فرماید
این هفت رتبه را در هفت قدم طی نماید بلکه در هفت نفس بلکه در یک نفس اذا
شاء الله و اراد و ذلک من فضله علی من یشاء طایران هوای توحید و واصلان لبّحه
تجرید این مقام را که مقام بقاء بالله است درین مدینه منتهی رتبه عارفان و منتهی
وطن عاشقان شمرده اند و نزد این فانی بحر معنی این مقام اول شهر بند دلست
یعنی اول ورود انسان است به مدینه قلب و قلب را چهار رتبه مقررست اگر اهلش
یافت شد مذکور آید.

چون قلم در وصف این حالت رسید هم قلم بشکست و هم کاغذ درید
و السلام ای حبیب من این غزال صحرای احدیه را کلایی چند در پی و این
بلبل بستان صمدیه را منقاری چند در تعاقب و این طایر هوای الهی را غراب کین
در کمین و این صید بز عشق را صیاد حسد در عقب ای شیخ همت را زجاج کن که
شاید این سراج را از بادهای مخالف حفظ نماید اگر چه این سراج را امید چنان

۱- اشاره به قرآن کریم سوره ۱۷ بنی اسرائیل آیه ۸۱

است که در زجاجه الهی مشتعل گردد و در مشکوة معنوی برافروزد زیرا گردنی که به عشق الهی بلند شد البته به شمشیر افتد و سری که به حبّ برافراخت البته به باد رود و قلبی که به ذکر محبوب پیوست البته پر خون گردد فنعم ما قال

و عش خالیاً فالحب راحته عنا فاوله سقم و آخره قتل^(۱)

والسلام علی من اتبع الهدی آنچه از بدایع فکر در معنی طیر معروف که به فارسی گنجشک می‌نامند ذکر فرمودند معلوم و محقق شد گویا بر اسرار معانی واقف شده‌اند و لکن هر حرفی را در هر عالمی به اقتضای آن مقصودی مقرر است بلی سالکین از هر اسمی رمزی و از هر حرفی سرّی ادراک می‌نمایند و این حروفات در مقامی اشاره به تقدیس است (ک) ای کف نفسک عما یشتیه هوئک هم اقبل الی مولئک (ن) نزه نفسک عما سونه لتفدی بروحک فی هوئه (ج) جانب جناب الحق ان بقی فیک من صفات الخلق (ش) اشکر ربک فی ارضه لیشکرک فی سمائه و ان کانت السماء فی عالم الاحدیه نفس ارضه (ک) کفر عنک الحجبات المحدوده لتعرف ما لا عرفته من المقامات القدسیه و انک لو تسمع نعمات هذه الطیر الفانیه لتطلب من الکؤس الباقیه الدائمه و تترك الکؤب الفانیه الزائله والسلام علی من اتبع الهدی". (۱۷:۲/۲۹۳)

وادی فقر حقیقی و فناء فی الله و بقاء به:

تعریف‌ها: معانی کلمات فقر، فنا و بقا:

۱. فقر به معنای بی چیزی و ناداری، انسان براستی فقیر است زیرا ابداً نمی‌تواند آنچه را دارد و بهتر است بگویم تصور می‌کند که دارد بر داشتن آن اعتماد کند. حتی حیاتش به قول شاعر:

مشو تو غره به مال و جمال خود زیرا که این رود به شیء آن دگر رود به تبی
آنگاه که آدمی نمی‌داند که آنچه دارد بر داشتن آن اعتمادی نیست احساس غناء کاذب می‌کند و مغرور می‌شود. ولی اگر به حقیقت این مسئله پی برد آن وقت احساس

۱- ترجمه: بی‌عشق زندگی کن چون راحتش رنج است آغازش درد است و انجامش قتل (شعر از ابن فارض). (۲۳۱:۹۸)

غناء حقیقی می‌کند یعنی واجد صفت بی‌نیازی حقیقی می‌شود. به عبارت دیگر بی‌نیاز می‌شود به آنچه به فرموده حضرت بهاء‌الله "لایق اعتنا نبوده و نیست" (۶۳۹۳) این مرحله فقر حقیقی نیز هست. زیرا داشتن نیز برای انسان در حکم نداشتن است. افلاطون می‌گوید عشق فرزند فقر و غناء است. از سوی دیگر در بحث در وادی عشق گفتیم که دو نوع عشق وجود دارد یکی عشق ایثاری که عشقی است روحانی و دیگری عشق احرازی که عشقی است بسته به عالم ماده. اگر فرمول افلاطون یعنی اینکه عشق فرزند فقر و غناء است در این مورد محقق سازیم باید بگوئیم که عشق ایثاری یعنی عشق حقیقی فرزند فقر حقیقی و غناء حقیقی است. و اما عشق احرازی فرزند فقر کاذب و غناء کاذب است. از غناء کاذب سخن گفتیم اما فقر کاذب حالت کسی است که در عین دارا بودن ثروت کافی ظاهره خود را بی‌چیز می‌داند و برای دارا بودن آتش حرص و آز در وجودش زبانه می‌کشد. عشقی که از چنین فقر کاذب و غنا کاذب زاده می‌شود عشق احرازی یا کسبی است که معشوق هم در نظر او در حکم یک شیء است و به آن به چشم تملک نگاه می‌کند نه به چشم تعلق خاطر. به دیده احراز می‌نگرد نه به نظر ایثار. عارف حقیقی دلی مملو از عشق ایثاری دارد و می‌خواهد هرآنچه دارد نثار معشوق کند مال، وقت، لیاقت‌ها و امکانات و حتی حیات خود را (در مورد شهداء).

۲. بقاء به معنای باقی ماندن، دوام یافتن هستی است در آنچه راجع می‌شود به عالم ماده و جسم، دوام یافتن همراه با تحوّل و تغییر است. بنابراین بقاء یا باقی ماندن در این دیدگاه را گزیر و گریزی نیست. جز آنکه تحوّلات و تغییرات را قبول کند. زندگی از طفولیت شروع می‌شود. طفل به معنای کودک در مراحل اول زندگی است و لغت طفل به معنای ساعات قبل از طلوع خورشید هم هست. طفل هم در این مرحله در این دوره طلوع خورشید زندگی است. آن لحظه که هنوز تاریکی بر روشنائی غلبه دارد. لغت (Infant) که در انگلیسی به معنای بچه است از لاتین (Infantus) مشتق می‌شود که معنایش ناتوان از سخن گفتن است و این آغازی است که هنوز نور سخن گفتن و دنباله آن اندیشه‌ای داشتن وجود ندارد. به هر حال طفولیت به مرحله بعد از کودکی و نوجوانی و جوانی و انسان بالغ و بالآخره میان‌سال و سالخوردگی همه مراحل از تحوّل حیات انسان است

ولی هیچکدام نمی‌تواند گویای بقاء به معنی کامل آن باشد چون خود تحوّل حکایت از عدم بقا در آن مراحل است. تنها وقتی آخرین مرحله طی می‌شود و آدمی به دنیای روح قدم می‌گذارد بقاء حقیقی تحقق می‌یابد. حال بقاء بالله معنایش اینست که پیش از آنکه مرگ فرا رسد از زندگی مادی بگسلد و در دنیای روحانی زندگی کند. این حالت مرگ قبل از مرگ نیست بلکه حیات اندر حیات است. به عبارت دیگر درک معنی حقیقی حیات حقیقی است قبل از آنکه به حکم قانون آفرینش به شرط ایمان به آن عالم قدم گذاشته باشیم. این بیان حضرت بهاء‌الله بر ما بیشتر این موضوع را روشن می‌کند: *الحمد لله الذي جعل الموت باباً للقاءه و سبباً لوصاله و علةً لحياته و به اظهر اسرار كتابه و ما كان مخزوناً في علمه*.^(۱۷:۲/۲۶۸) مضمون بیان مبارک: ستایش مرخدای را که قرار داد مرگ را دری از برای دیدارش و سببی برای وصالش و علتی برای زندگیش و به مرگ ظاهر گردید اسرار کتابش و آنچه در علمش پنهان بود.

رشحه‌ای از آثار مبارکه در باره این وادی:

حضرت بهاء‌الله در جواهر الاسرار می‌فرمایند: *لو يتعارج العبد و يسافر عن هذا الوطن الترابي و يريد ان يتعارج الى وطن الالهى ليدخل من هذا المدينة الى مدينة الفناء لفنائه عن نفسه و بقاءه بالله و السالك في هذا المقام و هذا الوطن البحت الاعلى و هذا السفر المحو الكبرى لينسى نفسه و روحه و جسده و ذاته و يسبح في قلزم الفناء و يكون في الارض كمن لم يكن شيئاً مذکوراً... ولو انا نذكر اسرار هذا المدينة لتفنى ممالك القواد لكثرة شوق اهلها الى هذا المقام السداد لان هذا المقام مقام تجلّى المعشوق... و من ذلك المقام الاعلى الاعلى و الرتبة الاعظم الاسنى يدخل في مدينة البقاء على البقاء و في ذلك المقام يشهد السالك نفسه على عرش الاستغناء و كرسی الاستعلاء... فان السالك في هذا السفر لما استغرق في ابحر البقاء و استفرغ فواده عن كل ما سواه و استبلغ الى معارج الحياة لا يرى الفناء لنفسه و لالغيره ابداً...*^(۱۷:۲/۲۶۸) مضمون بیان مبارک: اگر بنده عروج نموده از این وطن خاکی سفر کند و به وطن ایزدی عروج نماید به شهر فنا داخل می‌شود که فنا از نفس خود است و بقاء به خدا و سالک در این مرحله و این سفر محویت، نفس خود را فراموش می‌کند و در دریای فنا شناور می‌شود. تو گوئی

هیچ از آغاز نبود. اگر از اسرار این شهر بگوئیم دل‌ها از شدت شوق جویای فنا می‌شود که در آن معشوق جلوه‌گر است و از این شهر به شهر بقاء وارد می‌شود و بر کرسی استغناء و سریر بلندی می‌نشینند. از همه چیز دوری می‌گزینند و حیات حقیقی می‌بینند و فنا را نه برای خود و نه دیگری می‌بینند.

حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: "در این جهان فانی عاقبت هر غنائی فقر است و نهایت هر جمعی تفرقه و پریشانی و غایت هر صحت و عزتی علت و ذلت و بی سرو سامانی لکن نفوسی که به ملکوت اسرار پی بردند و از مطلع انوار استفاضه فرمودند هر چند در بدایت بینوا باشند در نهایت به کنز لایفنی رسند." (۴:۳/۸۷)

در لوحی دیگر می‌فرماید: "... دولت این جهان را قیمتی نه و عزت این خاکدان را بقائی نیست. دولت باید گنج روان باشد و کنز بی پایان آن دولت محبت‌الله است که معدنش در جهان جاودان و کانش ملکوت حضرت رحمن." (۴:۳/۸۹)

در کلمات مکنونه اثر دیگر قلم اعلی در رابطه با فقر و غناء و فناء زیارت می‌کنیم: "یا ابن الانسان انت ملکی و ملکی لایفنی کیف تخاف من فنائک و انت نوری و نوری لایطفی کیف تضطرب من اطفائک و انت بهائی و بهائی لایغشی و انت قمیصی و قمیصی لایبلی فاسترح فی جبک ایای لکی تجدنی فی الاق الاعلی." (۳:۱۴)

مضمون بیان مبارک: ای فرزند انسان تو قلمرو منی و قلمرو من فانی نمی‌شود پس چگونه از فناء خود می‌ترسی و تو نور منی و نور من خاموش نمی‌شود چگونه از خاموش شدن خود پریشانی و تو شکوه منی و شکوه من در پرده نمیشود و تو جامه منی و جامه من کهنه نمی‌شود پس در محبت من آسایش یاب تا تو را در افق اعلی باز یابم. "یا ابن البشر ان تحب نفسی فاعرض عن تفسک و ان ترد رضائی فاعرض عن رضائک لتکون فی فانیاً و اکون فیک باقیاً." (۳:۷)

مضمون بیان مبارک: ای فرزند بشر اگر مرا دوست داری از خویشتن دوری کن و اگر خواهان رضایت من می‌باشی از رضایت خود چشم‌پوش تا در من فانی شوی و من در تو باقی‌گردم و باز در کلمات مکنونه می‌فرماید: "ای فرزند کنیز من اگر سلطنت باقی بینی البته به کمال جد از ملک فانی درگذری ولیکن ستر آن را حکمت‌هاست و جلوه این

را رمزها جز افتده پاک ادراک نمایند. * (۳:۴۱)

توضیحات در باره طیر (گنجشک)

شیخ عطار هفت شهر عشق را به هفت وادی تمثیل نمود و عناوینی که برای وادی‌ها انتخاب کرده تقریباً مشابهت دارد با عناوینی که جمال قدم جلّ اسمه الاعظم در هفت وادی بیان فرموده‌اند.

اثر شیخ عطار که در این خصوص نوشته است بنام منطق الطیر (منطق پرنده) است در آغاز منطق الطیر این ابیات را در رابطه با طیر می‌خوانیم:

مرحبا ای هدهد هادی شده	در حقیقت پیک هر وادی شده
ای به سرحد سبا سیر تو خوش	با سلیمان منطق الطیر تو خوش
صاحب سر سلیمان آمدی	از تفاخر تا جور زان آمدی
دیو را دریند و زندان باز دار	تا سلیمان را تو باشی رازدار
دیو را وقتی که در زندان کنی	با سلیمان قصد شادروان کنی
خه‌خه ای موسیجه موسی صفت	خیز موسیقار و زن در معرفت
گردد از جان مرد موسیقی شناس	لحن موسیقی خلقت را سپاس

در این ابیات "موسیجه" که موسی صفت موسیقی معرفت می‌نوازد، آن موسیقی در رابطه با افکار فیثاغورث روح عالم وجود است ولی گوش مردمان از شنیدن آن نغمه حیات ناتوان است موسیجه همان "گنجشک" است (برهان قاطع)

مطلب دیگری که لازم است گفته شود اینکه در گاف گنجشک در واقع از آنجا که در عربی گاف نیست کاف همان کار گاف را می‌کند.

ک - "ای کف نفس بما یشیه هونک ثم اقبل الی مولثک". نفس خود را نگه دار از آنچه هوی و هوست می‌طلبد آنگاه به سوی مولایت اقبال کن.

ن - "نزه نفسک عما سواه لتفدی بروحک فی هوئه". نفس خود را پاک کن از غیر او تا روح خود را در راه او فدا کنی.

ج - "جانب جناب الحق ان بقی فیک من صفات الخلق". جانب درگاه حق را بگیر اگر هنوز صفات خلق در تو هست.

ش - "أشكر ربك في أرضه ليشكرك في سمانه و ان كانت السماء في عالم الاحديه
نفس ارضه". خدا را در زمین او سپاس گزار، باشد تا تو را در آسمان برکت بخشد این
زمین عین همان آسمان اوست.

ک - "كفر عنك الحجبات المحدوده لتعرف ما لاعرفته من المقامات القدسيه و انك
لو تسمع نغمات هذه الطير الفانية لتطلب من الكؤس الباقية الدائمة و تترك الكؤب الفانية
الزائلة والسلام على من اتبع الهدى".

مضمون بیان مبارک: از خود پرده‌های محدودیت را برگیر تا بشناسی آنچه را از
مقامات قدسیه نمی‌شناختی و اگر تو نغمه‌های این طیر (پرنده = گنجشک) را بشنوی
جام‌های باقی را طلب می‌کنی و جام‌های فانی و از میان‌رونده را ترک می‌نمائی درود بر
هر کسی که ره هدایت پیمود.

فصل یازدهم

«عرفان در چهار وادی اثر قلم اعلی»

یادداشت مؤلف

برای سهولت تعمق در مطالعه چهار وادی، پس از مقدمه، متن کامل چهار وادی اثر قلم اعلی شامل فاتحه، وادی مقصود، وادی محمود، وادی مجذوب، وادی محبوب و خاتمه را درج و سپس به تاسی از قاموس هائی که محققین ارجمند بر آثار مبارکه تألیف نموده‌اند توضیحات مختلف هر قسمت را نگاشتیم باشد که جالب رضایت خوانندگان ارجمند باشد.

مقدمه

حضرت ولی امرالله در کتاب قرن بدیع می‌فرمایند: "دیگر مجموعه چهار وادی است که به افتخار عالم نحیر شیخ عبدالرحمن کرکوکى نازل" (۲۸۹:۲۸۸) نزول این لوح مبارک در بغداد بود و اسامی چهار وادی یا مراتب اربعه در این رساله به قرار ذیل است:

اول مقام نفس (وادی مقصود)

دوم مقام عقل (وادی محمود)

سوم مقام عشق (وادی محبوب)

چهارم مقام عرش فؤاد (وادی مجذوب) (۲:۱۸)

خانم مرضیه گیل (Marzieh Gail) یا همکاری همسر خود جناب علی قلی خان این اثر را در سال ۱۹۷۵ به انگلیس ترجمه نموده است و چهار وادی در ارتباط با این آیه قرآن کریم: هو الاول والآخر والظاهر والباطن و هو بکل شیء علیم" اشاره به مراتب چهارگانه عرفان در آن نازل شده است. تاریخ نزول آن سال ۱۸۵۷ میلادی است (۲۷۷) جناب شیخ عبدالرحمن کرکوکى به طالبانی نیز شهرت داشته است.

مطالعه و تعمق در این دواثر عرفانی حضرت بهاء‌الله یعنی هفت‌وادی و چهاروادی این سوال را برمی‌انگیزد که رابطه و نسبت مراحل و وادی‌های هفتگانه و چهارگانه در این دواثر چیست؟ با این همه برای سهولت درک مطلب با توجه به محتوای این دو لوح مبارک می‌توانیم بگوئیم که آن دو اثر بیانی هستند از دو بُعد غامض (Complex) عرفانی مشروط به اینکه عرفان را مفهومی مجرد تلقی کنیم.

در هفت وادی سیر سالک در بُعد عرضی و در پهنه زمان و مکان تجسم یافته است تا آرام آرام به مراحل والای روحانی برسد. توگویی مسافر کوه‌ها و دشت‌ها و دره‌ها را درمی‌نوردد تا بالأخره در آن افق دور دست که تا بی‌نهایت و ابدیت کشیده می‌شود به شاطی بحر وحدت برسد و در مراحل بعد نهایتاً در بحر وحدت غوطه‌ور و به مرتبه فناء در خداوند و بقاء به او نائل گردد.

توجه به این واقعیت که سالک در ابتدا تعلیم می‌یابد که طلب نماید و جستجو کند. اگرچه عامل و علت اصلی این جویائی در وجود او بالفطره موجود است واجد اهمیت است. به هر حال درس اول سالک طالب بودن است و ضمن آموختن معنای طلب متذکر می‌شود که مرکب او در این مرحله صبر است. او فرا می‌گیرد که در رهگذر خود هرچه یافت قبول نکند، صبور باشد، و مراحل رویت، دقت، مراقبت و امعان نظر را ملحوظ دارد و این همه میسر نیست مگر اینکه در این تلاش وی به فضیلت صبر آراسته باشد در مرحله بعد یعنی وادی عشق برای سالک امثله‌ای از داستان‌های عشق از جهان هستی از قبیل قصه مجنون و لیلی بیان شده تا وی بهتر به مقام و مرتبه عشق پی برد و بخصوص بیاموزد که مرکب آن وادی درد است. درد به معنای رنج و غصه و همچنین به معنای احساس است. احساس همراه با کشش و کوشش. در همین مرحله نیز هنوز این رهسپر که بر مرکب پرتوان و تحمل صبر نشسته و بر سمندها تأمل و امان عشق می‌تازد هنوز در سرای طبیعت به دنبال حقیقت یعنی معشوق حقیقی پیش می‌رود. و چون به وادی معرفت رسد چهره دلارای معشوق را از دور می‌بیند اما دستش به دامان او نمی‌رسد.

دوست نزدیک‌تر از من به من است وینت مشکل که من از وی دوزم

(سعدی)

او در این وادی هنوز از معبود جاودانی دور است و از معشوق روحانی مهجور جمال
قدم جلّ اسمه الاعظم می‌فرماید: "وادی معرفت که آخر مقام تحدید است" (۱۷:۲/۲۸۱)
این بیان مبارک گویای این معنی است که او هنوز در سرای طبیعت است و دستش دور
از دامان حقیقت. با خود زمزمه می‌کند:

تو کز سرای طبیعت نمی‌روی بیرون کجا به کوی حقیقت گذر توانی کرد
جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی تو گرد ره بنشان تا نظر توانی کرد
(حافظ)

نشاندن گرد ره و فکندن نقاب از جمال معشوق نیازمند بی‌نیازی و گسستن از دنیاست.
این می‌نماید که مسافر هنوز به دنیای آب و گل دل بسته دارد و او را بایسته و شایسته
است که درس انقطاع بیاموزد. آنگاه که این درس را فرا گرفت و از زندان سرای طبیعت
آزاد شد به دنیای حقیقت قدم می‌گذارد. به حیرت اندر می‌شود و در این حالت تحیر و
انصعاق به وادی فقر مطلق و فناء فی‌الله و بقاء به واصل می‌گردد.

در هفت وادی سالک بر مرکب اشتیاق می‌راند تا به یاری باری به شاطی بحر عرفان
رسد. در این سفر مسافر نظر به نقطه دور دست دارد آنجا که عالم خاک به دریای موج
عرفان خالق افلاک یعنی ابدیت می‌پیوندد.

جمال قدم در هفت وادی می‌فرماید: "و سالک بعد از ارتقای به مراتب بلند حیرت
به وادی فقر حقیقی و فنای اصلی وارد شود و این رتبه مقام فنای از نفس و بقای بالله
است و فقر از خود و غنای به مقصود است و در این مقام که ذکر فقر می‌شود یعنی فقیر
است از آنچه در عالم خلق است و غنی است به آنچه در عوالم حق است." (۱۷:۲/۲۹۳)

این ندا در روح و دل او طنین می‌افکند: "ان العباد لن يصلوا الی شاطی بحر العرفان الا
بالانقطاع الصّرف عن کلّ من فی السموات والارض قدسوا انفسکم یا اهل الارض لعل
تصلن الی المقام الّذی قدر الله لکم و تدخلن فی سرادق جعله الله فی سماء البیان
مرفوعاً" (۳۸:۱) مضمون بیان مبارک: به درستی که بندگان هرگز نمی‌رسند به ساحل
دریای عرفان مگر به انقطاع کامل از هر آنچه در آسمان‌ها و زمین است. نفس‌های خود
را پاک کنید ای مردمان زمین شاید برسید به مقامی که خداوند برای شما مقدر فرموده

است و داخل گردید در سراپرده‌ای که خداوند در آسمان بیان آن را برافراشته است.
مرغ دل سالک هوای پرواز در عالم راز دارد. بیاد می‌آورد این سخن معبود را که
فرمود: «اغتمسوا فی بحر بیانی لعل تظلعون بما فیہ من لثالی الحکمة والاسرار.»* (۱۸۲: ۱۰)
مضمون بیان مبارک: غوطه‌ور گردید در دریای بیان من شاید آگاه شوید به آنچه در آن
از درّ و گوهر حکمت و اسرار موجود است.
با چشمی اشکبار زمزمه می‌کند:

دیده دریا کنم و صبر به صحرا فکنم اندرین راه دل خویش به دریا فکنم
در آن افق دور دست "آسمان سلوک" را نظاره می‌کند که در آن شمس بیان رخشان
است و نور عرفان تابان.

در همان آغاز سلوک در وادی‌های هفت‌گانه معبود او را فرموده بود: یا حبیب لو
تذوق هذه الثمرات من خصر هذه السبلات الّتی نبتت فی اراضی المعرفة عند تجلّی
انوار الدّات فی مرایا الاسماء والصفات لیأخذ الشوق زمام الصبر والاصطبار عن کفّک و
یهتز روحک من بوارق الانوار و تجذبک من الوطن الترابی الی الوطن الاصلی الالهی
فی قطب المعانی و تصعدک الی مقام تطیر فی الهواء کما تمشی علی التراب و ترکض
علی الماء کما ترکض علی الارض فهنیئاً لی و لک و لمن سما الی سماء العرفان و صبا
قلبه بما هبّ علی ریاض سرّه صباه الايقان من سباه الرحمن والسّلام علی من اتبع
الهدی* (۱۷: ۲/۲۷۴) مضمون بیان مبارک: ای دوست اگر میوه این خوشه‌های سرسبز که
در سرزمین معرفت روئیده‌اند بچشی از تجلّی نورهای ذات در آئینه‌های اسماء و صفات
هر آینه ترا حالت شوق در می‌گیرد و عنان صبر و شکیبایی از کفّت می‌ریاید و روح تو از
درخشش‌های انوار به ارتعاش در می‌آید و ترا از وطن خاکی به میهن اصلی ایزدی در
برترین مرتبه معانی می‌برد و ترا به مقامی بالاتر می‌برد که پرواز کنی در هوا تو گوئی بر
خاک گام برمی‌داری و بر آب دویدن آغاز کنی چنانچه بر زمین می‌دوی. پس خوشا به
حال تو و من و به حال هر کس که پرواز کند در آسمان عرفان و عشق بورزد به آنچه از
باغ‌های قلبش نسیم مشرق یزدانی می‌وزد درود بر هر کس که طریق هدایت پوید.
سالک سر بسوی آسمان جهان ناسوت بلند می‌کند و می‌گوید:

آسمانا دلم از اختر و ماه تو گرفت آسمان دگری خواهم و ماه دگری سراپا شوق به تدارک سفر تازه می پردازد. این سفر دیگر در پهنه وجود نیست بلکه در گستره آسمان خلود است. جمال میارک در چهاروادی می فرماید: متصاعدان سموات سلوک از چهار طایفه بیش نیستند. (۱۷:۲/۲۹۹) سالک در خود به جستجو می پردازد بیند به کدامین طایفه تعلق دارد. این سفر دیگر سفر در آفاق نیست بلکه سیر در افلاک است از عالم بالا ندانی به گوشش می رسد: ای پسر حبّ از تو تار فرف امتناع قرب و سدره ارتفاع عشق قدمی فاصله قدم اول بردار و قدم دیگر بر عالم قدم گذار و در سراق خلد وارد شو پس بشنو آنچه از قلم عزّ نزول یافت" (۳:۷) و باز می فرمایند: "ای پسر عزّ در سیل قدس چلاک شو و بر افلاک انس قدم گذار. قلب را به صیقل روح پاک کن و آهنگ ساحت لولاک نما." (۳:۸) چهار وادی سفری است آسمانی در فضای خوش رحمانی.

"هوالمزیز المحبوب"

ای ضیاء الحق حسام الدین راد که فلک و ارکان چه تو شاهی نژاد نمی دانم چرا یک مرتبه رشته محبت را گسیختید و عهد محکم مودت را شکستید مگر خدا نکرده قصوری در ارادت بهم رسید و یا فتوری در خلوص نیت پیدا گشت که از نظر محو شدم و سهو آمدم. چه مخالف بدیدی که ملاطفت بریدی

مگر آنکه ما ضعیفیم و تو احتشام داری و یا به یک تیر از کارزار برگشتی مگر نشنیده اید استقامت شرط راه است و دلیل ورود بارگاه "أَنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا، تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ" و دیگر می فرماید "فاستقم كما امرت" لهذا مستقرین بساط وصول را این سلوک لازم و واجب است.

من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم

تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال

اگر چه زیارت جواب نامه ننموده ذکر ارادت نزد عقلا خطا و بیجاست ولكن

محبت بدیع ذکر و قواعد قویم را منسوخ نمود و معدوم کرد.

قصه لیلی مخوان و غصه مجنون عشق تو منسوخ کرد ذکر اوائل
نام تو می رفت عاشقان بشنیدند هر دو برقص آمدند سامع و قائل^(۱)
فی حکمة الالهیه و تنبیه الربانیه

من سر هر ماه سه روز ای صنم بی گمان باید که دیوانه شوم
هان که امروز اول سه روزه است روز فیروزست نه فیروزه است

شنیدم برای تبیث و تدریس به تبریز و تفلیس حرکت فرموده‌اید و یا برای عروج معارج به سنندج تشریف برده‌اید ای سید من متصاعدان سموات سلوک از چهار طایفه بیش نیستند مختصری ذکر می‌شود که در آن خدمت معلوم و مبرهن گردد که هر طایفه را چه علامت است و چه مرتبت. (۱۷:۲/۲۹۸)

شرح و توضیحات:

در این قسمت فاتحه چهار وادی حضرت بهاء‌الله با ذکر این بیت مثنوی عارف ربانی جلال‌الدین محمد مولوی اشاره به ضیاء‌الحق حسام‌الدین شیخ ضیاء‌الدین حسام‌الدین حسن ابن محمد چلبی معروف به ابن اخی می‌فرماید که به خدمت شیخ صلاح‌الدین درآمد و جلال‌الدین محمد مولوی که در آن ایام پس از غیبت شمس تبریزی نومید و غمگین بود و او نیز در خدمت شیخ صلاح‌الدین بسر می‌برد با حسام‌الدین الفت یافت. پس از مرگ صلاح‌الدین جلال‌الدین بجای او نشست ولی وی مریدان را فرمود که از حسام‌الدین اطاعت نمایند. آن دو الفتشان چنان بود که پیوسته در مؤانست و مجالست یکدیگر بودند تا روزی که حسام‌الدین از جلال‌الدین درخواست کرد که کتابی همچون حدیقه‌الحقیقه حکیم سنائی که شامل اسرار عرفان باشد به رشته نظم درآورد. مولوی همان شب هیجده بیت اول مثنوی را که بیت اول آن:

بشو از نی چون حکایت می‌کند از جدائنی‌ها شکایت می‌کند

می‌باشد به نظم درآورد و بدین سان تهیه و تنظیم دیوان مثنوی مولوی آغاز شد. حضرت بهاء‌الله از ره تحسین و تشویق به شیخ عبدالرحمن کرکوکی طالبانی به تمثیل

با نام و عنوان شیخ ضیاء الدین حسام الدین چلبی خطاب فرموده‌اند.

حضرت بهاء الله به تأکید در استقامت در سیل عرفان آیه زیر را از قرآن کریم نقل فرموده‌اند: "أَنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَابْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ" (قرآن ۴۱:۳۰) مضمون بیان مبارک: به درستی که آن‌ها که گفتند پروردگار ما خداوند است پس ایستادگی کردند. فرود می‌آید بر ایشان ملائکه که ترسید و غمین نشوید و شادمان گردید به بهشتی که به آن وعده داده شده‌اید.

"فاستقم كما امرت و من تاب معك و لاتطفوا انه بما تعملون بصیر" (قرآن ۱۱:۱۱۲) مضمون بیان مبارک: پس همانگونه که به آن امر شدی ثابت قدم باش و هرکس با تو تویه کرد و راه طغیان نپیمود به درستی که به آنچه می‌کنید او (خداوند) بیناست. در توضیح دو بیتی که با مصرع: "من سر هر ماه سه روز ای صنم" شروع می‌شود مولوی محمدرضا لاهوری می‌نویسد: "قاعده است صاحبان جنون را که سر هر ماه سه روز در طغیان جنون عشق باشند." (۲۲۸) حضرت بهاء الله در پایان قسمت فاتحه چهار وادی می‌فرماید: "ای سید من متصاعدان سموات سلوک از چهار طایفه بیش نیستند مختصری ذکر می‌شود که در آن خدمت معلوم و مبرهن گردد که هر طایفه را چه علامت است و چه مرتبت." (۱۷:۲/۲۹۹)

از این بیان چنین برمی‌آید که به صورت تلویح و تشبیه هفت وادی سفری است که از مسکن خاکی به مقصد وطن الهی است. حال آنکه در چهار وادی حضرت بهاء الله سخن از متصاعدان سموات سلوک به میان آورده‌اند. از سوی دیگر وقتی در متن هفت وادی تعمق می‌نمائیم متوجه می‌شویم که در پایان وادی معرفت و آغاز وادی وحدت حضرت بهاء الله می‌فرماید: "و سالک بعد از سیر وادی معرفت که آخر مقام تحدید است به اول مقام توحید واصل شود و از کأس تجرید بنوشد و در مظاهر تفرید سیر نماید. در این مقام (وادی وحدت) حجاب کثرت بردرد و از عوالم شهوت برپرد و در سماء وحدت عروج نماید..." (۱۷:۲/۲۸۱) با تدقیق در این بیان مبارک چنین استفاد می‌شود که سه وادی اول از هفت وادی اگرچه مراتب طریقت سالک به سوی عرفان و ادراک حق جل جلاله در سیر و حرکت است ولیکن در مسکن خاکی هنوز ساکن است و

بسته تن بوده و روح در قفس مانده است و در آرزوی پیوستن به حقیقت در تکاپوست.
 تو کز سرای طبیعت نمی روی بیرون کی به کوی حقیقت گذر توانی کرد
 جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی تو گردد ره بنشان تا نظر توانی کرد
 (حافظ)

در آغاز وادی وحدت جمال قدم جل اسمه اعظم می فرماید: "و در سماء وحدت عروج نماید" دقیقاً همان کلامی است که در آغاز چهار وادی می فرمایند: "متصاعدان سموات سلوک چهار طایفه بیش نیستند." و مقصود از این بیان اینست که چهار وادی مراحل متصاعدان سموات سلوک است و وادی وحدت چهارمین وادی از هفت وادی نیز سالک "در سماء وحدت عروج نماید" و معلوم می شود که یک توازی در سیر و سلوک میان سالکان وادی وحدت، استغناء و حیرت و فناء فی الله در هفت وادی و وادی های چهارگانه در چهار وادی موجود است.

سخن کوتاه: در سه وادی اول هفت وادی سالک سیرش در عالم خاک است و در چهار وادی بعد دقیقاً نظیر چهار وادی پرواز در افلاک روحانی.

وادی مقصود مقام نفس:

"اول اگر سالکان از طالبان کعبه مقصودند این رتبه متعلق به نفس است ولكن نفس الله القائمة فيه بالسنة مراد است و در این مقام نفس محبوب است نه مردود و مقبول نه مقهور اگرچه در اول این رتبه محل جدال است ولیکن آخر آن جلوس بر عرش جلال چنانچه می فرمایند:

ای خلیل وقت و ابراهیم هش این چهار ابطار رهن را بکش
 تا بعد از ممات سر حیات ظاهر شود و این مقام نفس مرضیه است که می فرماید "فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی"^(۱) این مقام را اشارات بسیار است و دلالات بی شمار اینست که می فرماید "ستریم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم

۱- اشاره به آیات ۲۷-۳۰ قرآن کریم در سوره ۸۹ الفجر: "یا ایها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه و مرضیه فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی" ترجمه به مضمون: ای نفس آرامش یافته بازگرد بسوی پروردگارت پس در بندگانت داخل شو تا به بهشتم داخل شوی.
 ۴۳۰

حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمُ أَنَّهُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ^(۱) پس معلوم می‌شود که کتاب نفس را باید مطالعه نمود و نه رساله نحو را چنانچه می‌فرماید "أقرء كتابك و كفى بنفسك اليوم حسيباً"^(۲)

حکایت آورده‌اند که عارف الهی با عالم نحوی همراه شدند و همراز گشتند تا رسیدند به شاطی بحرالعظمه عارف بی تأمل توکل فرموده و بر آب راند و عالم نحوی چون نقش بر آب محو گشته مبهوت ماند بانک زد عارف که چون عنان پیچیدی گفت ای برادر چکنم چون پای رفتنم نیست سر نهادن اولی بود گفت آنچه از سیبویه و قولویه اخذ نموده و از مطالب ابن حاجب و ابن مالک حمل فرموده‌ای بریز و از آب بگذر.

محو می‌باید نه نحو اینجا بدان گر تو محوی بی‌خطر بر آب ران
و دیگر می‌فرماید: "لا تكونوا كالذين نسوا لله فانساهم انفسهم اولئك هم
الفاسقون"^(۳) (۱۷:۲/۲۹۹)

شرح و توضیحات:

وادی اول وادی طالبان کعبه مقصود است. کعبه یک معنای خاص دارد و آن مسجد الحرام و قبله مسلمین است و معنای دوم معنی عام آن است یعنی هر محل که قبله مورد ستایش و نیایش روحانی همگان باشد. واژه مقصود از اسماء الهی و متبادر بذات حضرت بهاء الله است. (۱۹۹:۵/۱۵۱)

تعمق در ثالی مخزونه کلمات مکنونه بر ما روشن می‌سازد که مفهوم کعبه مقصود که در چهار وادی می‌فرماید "این رتبه متعلق به نفس است و لکن نفس الله القائمة فيه"

۱- اشاره به آیه ۵۳ سوره ۴۱ فصلت قرآن کریم: ما ایشان را می‌نمائیم نشانه‌های خود در آفاق تا در درون خود آن‌ها روشن گردد بر ایشان که حق است و غیر از او خدائی نیست.

۲- اشاره به آیه ۱۴ سوره ۱۷ بنی اسرائیل (اسراء) قرآن کریم: (کتاب حقیقت را بخوان که نفس ترا کافی است که امروز بر تو حساب‌کننده است).

۳- آیه ۱۹ سوره ۵۹ حشر قرآن کریم: (نباشید از آنانی که خدا را فراموش کردند و نفس خود آن‌ها را نیز فراموشان داد و ایشان از بدکارانند).

بالسنن^{۱۷:۲/۲۹۹} چیست می‌فرماید: "یا ابن‌الوجود حیّی حصنی من دخل فیہ نجی و امن و من اعرض غوی و هلک"^(۳:۹) مضمون بیان مبارک: ای فرزند هستی محبت من در من است هرکس در آن داخل شود نجات و امنیت می‌یابد و هرکس از آن دوری کند گمراه می‌شود و به هلاکت می‌رسد و باز می‌فرماید:

"یا ابن‌البیان حصنی انت فادخل فیہ لتکون سالماً حیّی فیک فاعرفه منک لتجدنی قریباً"^(۳:۱۰) مضمون بیان مبارک: ای فرزند بیان تو در من هستی در آن داخل شو تا سلامت یابی و حب من در تو است آن را بشناس تا مرا به خود نزدیک بینی.

و باز می‌فرماید: "یا ابن‌الوجود صنعتک بایادی القوّة و خلقتک بانامل القدرة و اودعت فیک جوهر نوری فاستغن به عن کل شیء..."^(۳:۱۲) مضمون بیان مبارک: ای فرزند هستی من ترا به دست‌های قوت ساختم و به انگشتان قدرت ترا آفریدم و در تو جوهر نور خویش را به ودیعه گذاشتم پس به خاطر آن از همه چیز بی‌نیاز شو.

و همچنین می‌فرماید: "یا ابن‌الوجود مشکوتی انت و مصباحی فیک فاستتر به..."^(۳:۱۱) مضمون بیان مبارک: ای فرزند هستی تو چراغدان منی و چراغ من در تو است پس از آن کسب نور کن... دقت در این بیانات مبارکه مشخص می‌سازد که چرا حضرت بهاء‌الله فرموده‌اند وادی اول مقام نفس است "ولکن نفس‌الله القائمة فیہ بالسنن". برای روشن شدن بیشتر این موضوع به بیانات دیگر حضرت بهاء‌الله می‌پردازیم که می‌فرماید: "آنچه در آسمان‌ها و زمین است محال بروز صفات و اسمای الهی هستند چنانچه در هر ذره آثار تجلی آن شمس حقیقی ظاهر و هویدا است که گویا بدون ظهور آن تجلی در عالم ملکی هیچ شیئی به خلعت هستی مفتخر نیاید و به وجود مشرف نشود. چه آفتاب‌های معارف که در ذره مستور شده و چه بحرهای حکمت که در قطره پنهان گشته خاصه انسان که از بین موجودات به این خلع تخصیص یافته و به این شرافت ممتاز گشته. چنانچه جمیع صفات و اسماء الهی از مظاهر انسانی به نحو اکمل و اشرف ظاهر و هویدا است و کلّ این اسماء و صفات راجع به اوست. اینست که فرموده "الانسان سری و انا سره"^(۳۸:۶۴) و باز می‌فرماید: "ای بندگان اگر از بدایع جود و فضل من که در نفس شما ودیعه گذارده‌ام مطلع شوید البته از جمیع جهات منقطع شده به معرفت نفس

خود که نفس معرفت من است پی برید. (۳۹:۳۲۵)

حضرت بهاء الله در کتاب اقدس می فرماید: "... ینبغی لكل نفس ان یتبع ما امر به من لدی المقصود." (۱۰:۱)

مضمون بیان مبارک: هر نفسی موظف و برای او سزاوار است آنچه از طرف مقصود (خداوند) مقّر گردیده اطاعت و تبعیت نماید پس کعبه مقصود یعنی پرستشگاه حضرت پروردگار و در چهاروا دی می فرماید: "این رتبه متعلق بنفس است و لکن نفس الله القائمة فیہ بالسنن." (۱۷:۲/۲۹۹)

خداوند فرمود انسان را به صورت و مثال خود خلق فرمود. در مطالعه فرایند تزکیه نفس و تکامل آن مراحل زیر وجود دارد: نفس اماره، نفس لوامه، نفس ملهمه، نفس مطمئنه، نفس راضیه و نفس مرضیه و نفس کامله و نفس ملکوتیه و نفس جبروتیه که در فصل دوازدهم آن‌ها را مورد بحث و مطالعه قرار داده‌ایم. اگر نیک بنگریم سه مرحله اول تکامل و تزکیه نفس به گونه‌ای مشخص نفس هنوز در یک متن دنیوی افتان و خیزان به رشد خود ادامه می‌دهد به تناسب میزان تشکّل و نمو وجدان اخلاقی (Conscience) به آن درگیری پیدا می‌کند و آرام آرام از مرتبه‌ای به مرتبه برتر می‌رود. در مرحله نفس اماره فی‌المثل همه عوامل فطری از قبیل حالت جویائی و طلب و احساس جذب و عشق و میل به دانستن همه وجود دارند ولی در طریقی غیر مقبول بر وفق عقل و عواطف انسانی و روحانی عمل نمی‌کنند مثلاً شخص عاشق مقام، عاشق ثروت است و یا احساس عشقی جسمانی و شهواتی دارد. به عبارت دیگر از عشق احرازی (Captative Love) تنها برخوردارست. (۶۷-۱۰۸:۱۱۳)

در فصل دیگر عشق احرازی (Possessive or Captative Love) را شرح داده‌ایم. این عشق و آنچه عاشق احرازی طلب می‌کند. چیزی جز همان نفس اماره نیست. آنچه می‌تواند این متن روحی اجتماعی را در فرد تغییر دهد تربیت روحانی و تربیت اخلاقی و تشکیل یک وجدان اخلاقی منسجم است تنها یک تربیت روحانی و وجدان اخلاقی برخاسته از آن قادر است به یاری یک افتاده در چاه نفس اماره بشتابد و خود او به انتقاد از خویش بشتیند و خود را سرزنش کند و به مرحله نفس لوامه (نفسی که بسیار سرزنش

کننده است) برسانند. آدمی از آن جهت نیاز به وجدان اخلاقی دارد که در آغاز این وجدان در حکم چشم مادر که اولین مربی است حتی از درون از دوران کودکی او را می‌نگرد و از خطا و گناه بر حذر می‌کند به تدریج یا تشکّل و تکوّن اعتقاد و ایمان چشمان خداوند جایگزین چشم مادر می‌شود و از درون کودک را که اکنون انسانی است از جهت سن بالغ می‌نگرد.

به عبارت دیگر چشمان مادر و در مرحله بعد چشم خداوند درونی می‌شود (Internalization of God's Eye) بحث مفصل‌تر آن را به عهده خواننده گرامی می‌سپارم که در انتشارات تخصصی مورد مطالعه قرار دهند. (۶۷-۱۰۳، ۴۳-۲۳: ۵۹)

در این بحث به آنجا رسیدیم که نفس اماره در ظل تربیت روحانی و یک وجدان اخلاقی برخاسته از آن به سرزنش شخص می‌پردازد و این خود یک اعتلاء به مرتبه برتر است زیرا بدین نحو اولاً خطای خود را تشخیص می‌دهد و ثانیاً به ارتکاب آن در باطن خود اعتراف می‌کند و ثالثاً به چاره‌اندیشی می‌نشیند تا بلکه بتواند از این همه و رنج درون آزاد شود. به این چاره‌اندیشی که نامش تفکر است نائل می‌شود و تفکر از ابزار اصلی معرفت است و همین لحظه است که نفس لواحه به مرتبه والاتری که نفس ملهمه است نائل می‌شود و در تنگنای اندوه و فشار درون دست نیاز به درگاه خداوند بی‌انبار بلند می‌کنیم به زبان دیگر به مناجات و دعا می‌نشینیم. مناجات نجوی^(۱) کردن با خداست و دعا دعوت او به یاری و مددکاری. در این لحظه است که الهامات غیبی بنده پریشان روزگار را که دست انابت به امید اجابت به درگاه حق بلند نموده است بر او نازل می‌شود و ایزد یکتا می‌فرماید یا ملائکتی قد الهمته لیس له غیری (ای ملائکه من او را الهام بخشیدم او جز من کسی را ندارد).^(۲)

بدین سان آدمی وارد مرحله نفس ملهمه می‌شود. او در خور آن شده است که خداوند وی را الهام بخشد و از این طریق به آستان الهی تقرّب یابد. درگیر و دار این تلاش معنوی

۱- با الهام گرفتن از بسیاری از مناجات‌های حضرت عبدالبهاء.

۲- با الهام از سخن سعدی که می‌گوید ای ملائکه من از او شرمند شدم و بر او بخشیدم جمله عربی بتأسی از استاد سخن از آن مؤلف است.

است که ضمناً به وادی وحدت نیز قدم نهاده است. به وادی وحدت قدم نهادن یعنی به کشف صفات و افعال الهی که تعبیری از صورت و مثال اوست در درون خود پی بردن. بیدلی در همه احوال خدا با وی بود او نمی دیدش و از دور خدایا می کرد

حافظ

در این تدقیق و تحلیل بار دیگر به وجود یک توازی دیگر پی می بریم. قبلاً گفتیم که یک توازی میان وادی های وحدت استغناء، حیرت و فناء فی الله در هفت وادی و وادی های چهارگانه چهار وادی موجود است. شناخت ما از منظر دیگر این توازی اینست که میان وادی های چهارگانه چهار وادی و وادی های وحدت الی آخر در هفت وادی و رشد روحانی و نفسانی (روانی) انسان در مراحل نفس ملهمه، نفس مطمئنه، نفس راضیه و نفس مرضیه یک توازی موجود است. حضرت عبدالبهاء می فرماید: "أما روح انسانی... همان نفس ناطقه است و این دو اسم یعنی روح انسانی و نفس ناطقه عنوان شیء واحد است." (۲:۱۴۸)

بنابراین وقتی فرایند ترکیه و اعتلاء نفس به مرحله نفس مرضیه رسید دیگر تعلق به عالم ماده و جسم ندارد و هویتی روحانی خواهد بود. این است که به پرواز درمی آید و متصاعد می شود و برتر از عالم ماده در فضای قدس روحانی عروج می نماید. اینست معنی وحدت و اینست معنی وادی مقصود و مقام نفس "ولکن نفس الله القائمة فيه بالسنن" (۱۷:۲/۲۹۹) اینست معنای به مرتبه کمال رسیدن نفس ناطقه.

تذکر یک نکته کاملاً لازم است که آنچه از صفات و افعال خود خداوند در نفس انسان به ودیعه نهاده شده است تجسم و تصویری از ذات او که منبع و لایدرک است نمی باشد بلکه تجلی آن صفات و اعمال است در مرآت وجود آدمی و از آن گذشته این تجلیات به همین سبب نسبی می باشد نه مطلق فی المثل خداوند عادل مطلق است و انسان نیز عادل است ولیکن عدلی نسبی یا بهتر است بگوئیم در حد بشری، به همین قرار است صفات و افعال دیگر آن هم آن زمان که انسان به مرحله وحدت واصل و یا به وادی مقصود قدم نهاد و از جهت ترکیه و اعتلاء نفس به مرتبه مرضیه رسید. اینست معنی "نفس الله القائمة فيه بالسنن" و این است آنچه در باره آن جمال قدم جل اسمہ الاعظم

می‌فرماید: "در این مقام نفس محبوب است نه مردود و مقبول، نه مقهور." (۱۷:۲/۲۹۹)

سپس حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: "اگرچه در اول این رتبه محل جدال است ولیکن آخر آن جلوس بر عرش جلال." (۱۷:۲/۲۹۹) این بیان مبارک دقیقاً به مراحل که سالک پیموده تا به مرتبه کعبه مقصود برسد مربوط می‌گردد. چنانچه قبلاً گفته شد تحولات نفسانی انسان و ارتقاء وی از مرحله نفس اماره به لوازم و سپس به مرحله نفس راضیه همه با درد و رنج و علاوه از جنبه‌های اجتماعی از جهت نفسانی و روانی همراه با تنازعات شدید روان (Intense) Internal Conflicts و اضطرابات (Anxieties) و خمودگی‌ها (Depression) بود. این همان اولی است که محل جدال بود و آنگاه که با الهامات غیبیه مؤید و موفق و مفتخر گردید زمان و لحظه جلوس بر عرش جلال است. در مراحل اول پای‌رفتار سالک هنوز لرزان و دلش از ناشکیبائی پریشان و در یافتن چاره ناتوان بود. ولی وقتی به‌جهد پرداخت و از بارگاه الهی نومیدنشد خداوند هرکه در طریقش مجاهدت نمود هدایت می‌کند "والَّذین جاهدوا فینا لنهینهم سبلنا" (قرآن ۶۹:۲۹)

ای دل غم‌دیده حالت به‌شود دل بدمکن وین سرشوریده باز آید به‌سامان غم مخور
 در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم سرزنش‌ها گر کند خار مغیلان غم مخور
 آنچه شایسته حال سالک است اینست: "مسافر در این سفر بی‌صبر به جانی نرسد و به مقصود واصل نشود. باید هرگز افسرده نگردد... پزمرده نشود... و در هر آن از مکان غفلت به امکان طلب سفر کند..." (۱۷:۲/۲۷۴)

آنجا که حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: "از نفس بیگانه شو تا به یگانه پی بری و از خاکدان فانی بگذر تا در آشیان الهی جای‌گیری نیستی باید تا نار هستی برافروزی و مقبول راه عشق شوی." (۱۷:۲/۲۷۷) در اینجا آن نفسی که باید از آن بیگانه شد نفس اماره بالسوء است. این نصائح خطاب به آن کس است که غفلت از جلب رضای الهی نموده و اکنون به سرزنش خویش نشسته است تا طلب جمال دوست در او ره کمال بسپرد و به تفکر نشیند و به وادی معرفت اندر آید تا به فرموده جمال قدم "از شک به یقین آید و از ظلمت ضلالت هوی به نور هدایت تقوی راجع گردد و چشم بصیرتش باز شود و با حبیب خود به راز مشغول گردد..." (۱۷:۲/۲۷۸)

در این کلمات درّیات سالک را در مرحله نفس لواحه مشاهده می‌کنیم که اندک اندک پاک و مقدّس شده است از آن رو که می‌فرماید: "نفس تن و هوی بشکند و به نفس اهل بقا انس گیرد" (۱۷:۲/۲۷۹) این آخرین نبرد است آنچه در وجود انسان از کشش‌های متخالف یعنی تمایلات دنیوی از یک سو و اتجذابات روحانی از سوی دیگر موجودند به جدال می‌پردازند. در اینجا خویشتن دنیوی (Egocentric Self) با خویشتن روحانی (Spiritual Self) به آخرین نبرد می‌پردازند و جنود روحانی بر سپاه غرور و نادانی پیروز می‌شوند و آن سوی مرز امیال و اهواء، خویشتن روحانی برکرسی شکوه و فرّ یزدانی می‌نشیند.

در اینجا جمال قدم با ذکر این بیت از مثنوی مولوی این مراتب سعی و جهد را بیشتر ایضاح می‌فرمایند:

ای خلیل وقت و ابراهیم هش این چهار اطیّار ره زن را بکش
مولوی در اشاره به این آیه از سوره بقره ایاتی را سروده است که بیت فوق یکی از آنهاست: "و اذ قال ابراهیم ربّ ارنی کیف تحي الموتی قال اولم تؤمن قال بلی ولكن لیطمئن قلبی قال فخذ اربعه من الطیر فصرهنّ الیک ثم اجعل علی کلّ جبل منهنّ جزءاً ثم ادعهنّ یا تینک سعياً و اعلم ان الله عزیز حکیم." (قرآن حکیم ۲: ۲۶۰)

ترجمه به مضمون: و چون گفت ابراهیم ای پروردگار من بنمای مرا که چگونه زنده می‌سازی مردگان را گفت آیا باور نداری گفت آری ولیکن از برای آنکه قلبم مطمئن گردد گفت پس بگیر چهار تا را از پرندۀ پس پاره پاره کن آنها را به سویت پس بگردان بر هر کوهی از آنها جزئی را پس بخوانشان که می‌آیند ترا رسیدی به آنچه کوشیدی و بدان خداوند عزیز و حکیم است.

حال بینیم که جلال‌الدین محمّد مولوی با سرودن ابیات چگونه به زیبایی تفسیری معنوی بر این آیه قرآن کریم نموده و درس تزکیه نفس داده است.

چار وصف است این بشر را دل فشار چار میخ عقل گشته این چهار
ای خلیل وقت و ابراهیم هش این چهار اطیّار^(۱) ره زن را بکش

بسط و طاووست و زاغ است خسروس این مثال چهار مرغ انسد نفوس بط حرص است و خروس آن شهوت است جاه چون طاوس و زاغ آن منیت^(۱) هست این آیات مثنوی که با الهام از آیه قرآن کریم سروده شده است معلوم می‌دارد که تعبیر این آیه همه روحانی است و اخلاقی و در مقام تمثیل تعبیر دیگری است از تلاشی که باید کرد تا از مرحله نفس اماره به مرحله نفس لوامه و نفس ملهمه که در توازی وادی معرفت قرار دارد رسید از شک به یقین آید و از ظلمت ضلالت و هوی به نور هدایت تقوی راجع گردد و آمادگی لازم برای ورود به وادی وحدت که آن نیز در توازی وادی مقصود و مرحله نفس راضیه و نفس مرضیه است وارد شد.

از آنجا که در اعتقاد اسلامی ورود به بهشت بعد از موت برای نیکان امکان‌پذیر است جمال مبارک در تشریح مطلب به جهت شیخ عبدالرحمان می‌فرماید: "تا بعد از ممات سر حیات ظاهر شود و این مقام نفس مرضیه است که می‌فرماید فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی." این قسمت از آخر بیان مبارک اشاره به قسمتی است از آیه قرآن کریم در سوره الفجر (آیه ۳۰-۲۷) که می‌فرماید: "یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی."

ترجمه به مضمون: ای نفس مطمئنه به سوی پروردگارت بازگرد خشنود و مورد رضایت خداوند پس میان بندگان برو و به بهشت من وارد شو.

ورود به نفس ملهمه و گذر به نفس مطمئنه همزمان با ورود به وادی وحدت یعنی به خلوتگاه دوست قدم گذاشتن و محرم سرادق محبوب شدن است و اما چگونه است که حضرت بهاء‌الله در وادی اول از چهار وادی وعد ورود به بهشت را فرموده‌اند. بر این پایه است که جمال قدم بهشت را کسب رضای الهی تعریف فرموده‌اند. از سوی دیگر بهشت که البته عالمی ملکوتی است به این عالم نیز گسترده می‌شود. حضرت بهاء‌الله در سوره وفا می‌فرماید: "... و اما الجنة حق لاریب فیه و هی الیوم فی هذا العالم حبیبی و رضائی و من فاز به لینصره الله فی الدنیا و بعد الموت یدخله فی الجنة." (۱۴:۱۱۷) و نیز در لوحی دیگر می‌فرماید: "... در مقام اول و رتبه اولی بهشت رضای حق است هر نفسی به

رضای او فائز شد او از اهل جنّت علیا مذکور و محسوب... (۳۹:۲۴۴)

در تاریخ امر کسانى را مى‌شناسیم که به این مقام فائز گشتند. از جمله حاج میرزا حیدر علی اصفهانی که در لوحى حضرت بهاء‌الله او را به چنین خطایى مفتخر مى‌فرماید: "أنا زیناک بطراز رضائی فى ملکوتی و نادیناک من شاطی الوادایمن فى البقعة النوراء خلف قلم الکبریاء من سدرة المنتهى انه لاله الا انا لله العليم الحکیم. قد خلقناک لخدمتی و اعلاء کلمتی و اظهار امری تمسک بما خلقت له من لدن امر قدیم" (۱) (۱۴:۱۵۳)

مضمون بیان مبارک: ما ترا زیور بخشیدیم به زینت رضا در ملکوت خود ترا ندا دادیم از ساحل وادی ایمن در نورانی‌ترین بقعه نور در پناه دریای کبریا (حضرت بهاء‌الله) به درستی که نیست خدائی جز من که داناترین و حکیم است. ما ترا برای خدمت خود خلق نمودیم و از برای بلندکردن کلمه من و آشکار ساختن امر من. دست یاز به آنچه برای آن آفریده شده‌ای از جانب خداوند فرمان‌دهنده قدیم. در این مقام است که حضرت بهاء‌الله این آیه قرآن کریم (۵۳:۴۱) را ذکر مى‌فرماید: "سنریهم آیاتنا فى الآفاق و فى انفسهم حتى یتبین لهم انه الحق اولم یکف برتک انه علی کل شیء شهیداً."

مضمون بیان مبارک: به زودی مى‌نمایم ایشان را نشانه‌های خود را در آفاق و در خود آنان تا آشکار گردد و بر ایشان که اوست خداوند آیا کافی نیست به پروردگارت که اوست بر همه چیز گواه. در این رابطه مى‌توان استنباط نمود که اشاره‌ای به آن زمان است که حضرت موسی به کوه طور رفت و در آنجا با خداوند تکلم نمود و به این مناسبت به کلیم‌الله ملقب گردید. در قرآن کریم مى‌خوانیم که حضرت موسی از خداوند رجا نمود که او را ببیند (ربّ ارنی) و خداوند فرمود هرگز مرا نخواهی دید (لن ترانی) حضرت بهاء‌الله در مناجاتی چنین ما را انتباه مى‌دهند "امروز روزی است که اگر یکبار نفسی از روی صدق ربّ ارنی گوید از ملکوت بیان انظر ترانی استماع نماید و از این کلمه مبارکه عالیّه مقام امروز معلوم و واضح است." (۶:۳۵۰)

۱- وادی ایمن صحرائی در جانب راست کوه طور، آنجا که موسی به وحی الهی مفتخر گردید - مقصود وادی سلامت و امنیت است.

این نشان می‌دهد که مراحل و مراتب تحوّل در ارتقاء روحانی چه تحوّل بدیع یافته است. سپس حضرت بهاء الله شیخ عبدالرحمن کرکوکي را با استشهاد به آیه مبارکه قرآن کریم (سوره ۱۷ الاسراء آیه ۱۴) متذکر می‌شوند: "اقرأ کتابک و کفی بنفسک الیوم حسیاً".

مضمون بیان مبارک: کتاب نفس خود را بخوان که امروز برای تو این میزان است و این تعلیم را حضرت بهاء الله در لوح طرازات، طراز اول به شناخت نفس خود امر می‌فرماید و همچنین در کلمات مکتونه شماره ۳۱: یا ابن الوجود حاسب نفسک فی کلّ یوم من قبل ان تحاسب لان الموت یا تیک بغتة... مضمون بیان مبارک: ای فرزند وجود هر روز نفس خویشتن را بررسی کن پیش از آنکه ترا بررسی کنند زیرا مرگ ترا می‌آید ناگهان...

مقام محمود، وادی عقل

و اگر سالکان از ساکنان حجره محمودند این مقام راجع به عقل می‌شود که او را پیغمبر می‌نامند و رکن اعظم دانند لیکن عقل کلی ربّانی مقصود است که در این رتبه تربیت امکان و اکوان به سلطنت اوست نه هر عقل ناقص بی‌معنی چنانچه حکیم سنائی می‌گوید:

عقل جزئی کی تواند گشت بر قرآن محیط

عنکبوتی کی تواند کرد سیمرغی شکار

عقل اگر خواهی که ناگه در عقیت نفکند

گوش گیرش در دبیرستان الرحمن درآر

و در این مقام تلاطم بسیار است و طماطم بی‌شمارگاهی سالک را متصاعد می‌نماید و گاهی منازل این است که می‌فرماید: "مرّة تجذّبی الی عرش العماء و مرّة تهلکنی بناارالاعماء."^(۱) چنانچه سرّ مکتونه از آیه مبارکه کهف در این مقام

۱- مضمون: زمانی مرا مجذوب اورنگ حقیقت‌الحقایق می‌داری و زمانی دیگر بر آتش بی‌هوشی می‌افکنی. این مضمون را در این شعر شاعر نیز می‌توان خواند:

گاهی بر طارم اعلی نشینم
گاهی در زیر پای خود نبینم

معلوم می شود که می فرماید: "وترى الشمس اذا طلعت تزاور عن كهفهم ذات اليمين و اذا غربت تقرضهم ذات الشمال و هم فى فجوة منه ذلك من آيات الله من يهد الله فهو المهتد و من يضلل فلن تجدله ولياً مرشداً"^(۱) اگر کسی اشارات همین یک آیه را مطلع شود او را کافی است این است که در وصف این رجال می فرماید: "رجال لا تلهيهم تجارة و لا بيع عن ذكر الله"^(۲) این مقام میزان است و پایان امتحان و در این رتبه هم استفاده ضرور ندارد و در تعلیم سالکین این لجه می فرماید "اتقوا الله يعلمكم الله"^(۳) و همچنین می فرماید: "العلم نور يقذفه الله على قلب من يشاء"^(۴) پس باید محل را آماده نمود و مستعد نزول عنایت شد تا که ساقی کفایت خمر مکرمت از زجاجه رحمت بنوشاند "الا ان بذلك فليتنافس المتنافسون"^(۵) و "حينئذ اقول انا لله و انا اليه راجعون"^(۶) (۱۷:۲/۳۰۰)

شرح و توضیحات:

معانی مقام محمود در آثار مبارکه: حضرت عبدالبهاء مبین آیات الله در چند لوح به تعریف و تشریح مقام محمود پرداخته اند. در یکی از مکاتیب می فرماید: "ای موقن بالله در کتاب مبین عسی ان یبعثک ربک مقاماً محموداً نازل. مقام محمود را تفاسیر بی حد و بی پایانی نموده اند... مختصر اینست این مقام محمود آفتابست که در فلک نبوت و سماء امر طالع و لائحت و لى پرتو و شعاعش در جمیع مراتب ظاهر و نمودار است. در عالم خلق این مقام عظیم و کرسی رفیع جامعیت کبری است یعنی استفاضه انوار از سراج

۱- قرآن کریم سوره ۱۸ کهف آیه ۱۶: ترجمه به مضمون: آنگاه که خورشید سر برمی زند و از غار آنها به جانب راست منحرف می شود و چون غروب می کند با آنها به جانب چپ آنها را قطع می کند و آنان در فراخانی از آن هستند. این نشانه های خداوند است کسی را که هدایت کند او رستگار است و کسی که ره گمراهی بیساید و دیگر او را یاری و رهبری نخواهد بود.

۲- قرآن کریم سوره ۲۴ نور آیه ۲۷ ترجمه به مضمون: مردانی که تجارت و نه خرید و فروش آنها را باز نمی دارد از ذکر خداوند.

۳- قرآن کریم سوره ۲ بقره آیه ۲۸۲ مضمون بیان مبارک: پرهیزگار باشید خداوند شما را می آموزد.

۴- حدیث - مضمون بیان مبارک: دانش نوری است که خداوند در قلب هرکس بخواهد می پراکند.

۵- قرآن کریم سوره ۸۳ المطففین آیه ۲۶ - مضمون بیان مبارک: به درستی که در آنان که راغبند رغبت نمایند.

۶- سوره ۲ بقره آیه ۱۵۵ مضمون بیان مبارک: ما از خدا هستیم و به سوی او باز خواهیم گشت.

حقیقت و اقتباس نار از شجره احدیت است." (۴:۶/۲۵۹)

در مکتوب دیگر می‌فرمایند: "ای محمود ممدوح... معنی حقیقی آن (مقام محمود) جامعیت جمیع صفات کمالیه است که مقام خلافت کبریٰ عالم انسانیت است چه که این خلافت حق است." (۴:۶/۲۶۰)

و باز در مکتوبی دیگر می‌فرمایند: "ای مستفیض در مقام محمود. در قرآن عظیم به جمال محمدی خطاب "عسی ان یبعثک ربک مقاماً محموداً" می‌فرماید. این مقام محمود مستجمعیت صفات کمالیه و فیض کامل و فضل شامل است یعنی مشیت قدسیه و مظهریت جمیع شئون رحمانیت است. این مقام چون بحر اعظم است. امواجش بر سواحل حقایق امکانیه می‌زند و چون آفتاب انور است. پرتوش بر مجالی قلوب صافیه می‌رسد. پس تو ای طالب جمال معنوی بر ساحل این بحر الهی وارد شو و ای خریدار جواهر معانی بر شاطی دریای گوهرفشان حاضر گرد و البهاء علیک ع" (۴:۶/۲۶۱)

علاوه از معانی فوق مقام محمود را معانی دیگر است که مکمل معانی فوق است در مکتوبی می‌فرمایند: "ای آقا محمود... الیوم مقام محمود ثبوت و رسوخ بر عهد و پیمان الهیست. پس به قوت تائید ملکوت ابهی تمسک به عروة وثقی جو و البهاء علیک. ع" (۴:۶/۲۵۸) و باز در مکتوب دیگر می‌فرمایند: "ای بنده الهی... مقام محمود الیوم مقام تبلیغ امرالله و نشر نفعات الله و اعلاء کلمة الله است." (۴:۶/۲۶۲)

تعمق در این تیینات حضرت عبدالبهاء معانی مقام محمود را بر ما روشن می‌نماید. در آثار مبارکه در رابطه با مقام محمود در مفهوم‌های رسالت و مظهریت بیاناتی را زیارت می‌کنیم که اهمیت درک آن را در فرایند عرفان بیشتر درمی‌یابیم.

حضرت بهاء الله می‌فرمایند: "چون ابواب عرفان ذات ازل بر وجه ممکنات مسدود شد لهذا به اقتضای رحمت و اسعه... جواهر قدس نورانی را از عوالم روحانی به هیاکل عزّ انسانی در میان خلق ظاهر فرمود تا حکایت نمایند از آن ذات ازلیه و ساذج قدمیه... و این هیاکل قدسیه مرایای اولیه ازلیه‌ای هستند که حکایت نموده‌اند از غیب الغیوب... جمیع انبیای مقرّبین و اصفیای مقدّسین به این صفات موصوف و به این اسماء موسومند..." (۶-۳۸:۶۳)

و حضرت شوقی ربانی ولی امرالله می فرمایند: "... این ادیان کل به امر الهی ظاهر گشته اند به عقیده اهل بهاء این شرایع الهیه مراحل مختلف دین واحدی است که من جانب الله بوده و کاملاً با یکدیگر مرتبط..." (۲۲۹:۳۱)

حضرت بهاء الله می فرمایند: "چون این اطیاء عرش باقی از سماء مشیت الهی نازل می گردند و جمیع بر امر مبرم ربانی قیام می فرمایند لهذا حکم یک نفس و یک ذات را دارند... و اگر به نظر لطیف ملاحظه فرمائی همه را در یک رضوان ساکن بینی و در یک هوا طائر و بر یک بساط جالس و بر یک کلام ناطق و بر یک امر آمر..." (۲-۱۰:۳۸) و عرفان ذات غیب منبع لایدرک میسر نمی گردد مگر از طریق مظاهر الهیه آنانند رسانه و واسطه این ارتباط و تقرّب. حضرت بهاء الله می فرمایند: "اصل کلّ العلوم هو عرفان الله جلّ جلاله و هذا لن یحقّق الاّ بعرفان مظهر نفسه" (۱۴:۹۳) مضمون بیان مبارک: اساس جمیع علوم عرفان خداوند جلّ جلاله است و این عرفان هرگز تحقق نمی یابد مگر به عرفان مظهر الهی.

و مقام محمود در دیدگاهی عالم امر است و معرّف مرتبت پیامبران و مظاهر مقدّسه و در دیدگاهی دیگر راجع به عالم خلق و ارتقاء آنان در مراتب عرفانی است یعنی استفاضه از انوار سراج حقیقت و اقتباس نار از شجره احدیّت است" (۴:۶/۲۵۹) و آنجا که می فرمایند که مقام محمود "جامعیت جمیع صفات کمالیه و مقام خلافت کبرای انسانیت است چه که این خلافت حق است" (۴:۶/۲۶۰) و لکن مسئله را هنوز بیشتر و بهتر می توان دریافت. حضرت عبدالبهاء مقام محمود را نیز تبلیغ امرالله تعلیم فرموده است. از اینجا تداعی می شود به این بیان حضرت ولی امرالله که می فرمایند: "اولین و مرجح ترین آنست که هرکس بکوشد با تمام وسائل ممکن قلب و نیت خود را مصفا سازد. بسیار اساسی است که از هرگونه ریا اجتناب شود" (۲/۱۹۲۸: ۲۳۰) و باز می فرمایند: "مادام که دوستان به تبلیغ مشغولند باید به تبلیغ خود پردازند و روح امر الهی را درک نمایند و این خود مولد محبّت و وحدت است." (۲/۱۹۸۰: ۲۳۰)

پس مبلغ حقیقی آن کس است که مراتب سیر و سلوک را در عرفان طی نموده است و به عرفان مقام محمود فائز شده است.

وقتی حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "این مقام چون بحر اعظم است امواجش بر سواحل حقایق امکانیه می‌زند... و پرتوش بر مجالی قلوب صافیه می‌رسد" و سپس به مخاطب لوح می‌فرماید: "پس تو ای طالب جمال معنوی بر ساحل این بحر الهی وارد شو و ای خریدار جواهر معانی بر شاطی دریای گوهرفشان حاضر گرد." (۴:۶/۲۶۱) معلوم می‌شود که مقام محمود چون یک گستره پیوسته روحانی (Spiritual Continuum) است که از عالم وحدانیت الهی به عالم مظهریت و سپس به جهان عبودیت و آفریدگان گسترش می‌یابد.

وقتی در آثار حضرت بهاء‌الله که از مطالعه رشحاتی از آن می‌آئیم به این حقیقت پی می‌بریم که مقام محمود راجع به عقل کلیّ ربّانی است که قوانین آن به صورت "روابط ضروریه منبعث از حقایق اشیاء" یعنی نفعات روح‌القدس و ظهور حق در عالم امکان و "ناموس اعظم" و "نظام وحید عالم و علت و عامل انکشافات اسرار المودعه فی‌الکون به فکر ثاقب غیر متناهی" است آنگاه این مقام و مرتبت بیشتر بر ما آشکار می‌گردد. حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: "در این مقام تلاطم بسیار است و طماطم بیشمار گاهی سالک را متصاعد می‌نماید و گاهی متازل این است که می‌فرماید مرة تجذبنی الی عرش العماء و مرة تهلکنی بنار الاغماء" (۱۷:۲/۳۰۰) یعنی زمانی مرا مجذوب کرسی حضرت احدیت و حقیقت الحقایق می‌نمائی و زمانی دیگر مرا در آتش بیهوشی هلاک می‌کنی. تقریباً چنانچه قبلاً گفتیم مصداق:

گهی بر طارم اعلی نشینم
گهی در زیر پای خود نیینم
(سعدی)

و آیه‌ای که از سوره ۱۸ کهف قرآن کریم نقل شده (آیه ۱۶) تاکید بر اقتدار خداوند و لزوم پیروی از هدایت‌های خداوند شده است. مضمون آن آیه عبارت است از: می‌بینی خورشید را آنگاه که طلوع می‌کند از غار آنان به جانب راست منحرف می‌شود و چون غروب می‌کند آن‌ها را به جانب دیگر منحرف می‌نماید و ایشان در فضای گشاده‌ای بودند. این از نشانه‌های خداوند است که رهبری می‌کند و اوست هدایت‌کننده و هرکس گمراهی پیشه کرد او دیگر یاور و ارشادکننده‌ای نمی‌یابد و با اشاره به آیه "رجال

لاتلهيهم تجارة و لا يبيع عن ذكر الله" (قرآن ۳۷:۲۴) یعنی مردانی که باز نمی‌دارد ایشان را از ذکر خداوند نه تجارتی و نه خرید و فروشی تعلیم به عدم اعتناء به مظاهر و مناظر مادی زندگی و توجه به جنبه‌های روحانی آن می‌باشد. "ساکنان مقام محمود" و جالسان "گرمی جامعیت کبری" "علم ایشان از علم او و قدرت ایشان از قدرت او و سلطنت ایشان از سلطنت او و جمال ایشان از جمال او و ظهور ایشان از ظهور او... و ایشانند... مظاهر فیض نامتناهی و مطالع شمس لایزالی..." (۳۸:۲۴)

مقام (بیت) مجذوب، وادی عشق

"و اگر عاشقان از عاکفان بیت مجذوبند این سریر سلطنت را جز طلعت عشق جالس نتواند شد این مقام را شرح نتوانم و وصف ندانم

با دو عالم عشق را بیگانگی و ندر او هفتاد و دو دیوانگی
مطرب عشق این زند وقت سماع بندگی بند و خداوندی صداع^(۱)

این رتبه صرف محبت می‌طلبد و زلال مودت می‌جوید و در وصف این اصحاب می‌فرماید "الذین لایسبقونه بالقول و هم بامرہ یعملون"^(۲) این مقام نه سلطنت عقل را کفایت می‌نماید و نه حکومت نفس را چنانچه نبی از انبیاء الله عرض نمود الهی کیف الوصول الیک قال الق نفسک ثم تعال ایشان قومی هستند که صف نعال را با صدر جلال یک دانند و ایوان جمال را با میدان جدال در سبیل محبوب یک شمرند و معتکفین این بیت مطلب ندانند و مرکب برانند جز نفس دوست از دوست هیچ نیبند کل الفاظ را مهمل دانند و جمیع مهملات را مستعمل دارند سر از پانشناسند و دست از پا فرق نیابند سراب را نفس آب گویند و ذهاب را سر آباب خوانند اینست که می‌گویند

وصفی ز حسن روی تو در خانقه فتاد صوفی طریق خانه خمّار برگرفت
عشقت بنای صبر به کلی خراب کرد جورث در امید به یکبار برگرفت^(۳)

۱- از منوی جلال‌الدین محمد مولوی

۲- قرآن کریم سوره ۲۱ انبیاء آیه ۲۷ مضمون بیان مبارک: پیشی نمی‌گیرند در گفتار با او و آنان به امر او عمل می‌کنند.

۳- سعدی

در این مقام تعلیم و تعلم البته عاطل ماند و باطل گردد.

عاشقان را شد مدرّس حسن دوست دفتر درس و سبقشان روی اوست
درمشان آشوب و شور و ولوله نی زیادات است و باب سلسله
سلسله این قوم جعد مشکبار مسأله دور است اما دور یار^(۱)
فی المناجات اللّٰه تبارک و تعالی:

ای خدا ای لطف تو حاجت روا با تو یاد هیچکس نبود روا
ذره علمی که در جان من است وارهاش از هوا و خاک پست
قطره دانش که بخشیدی ز پیش متصل گردان به دریاهای خویش^(۲)
اذا اقول لاحول و لا قوة الا باللّٰه المهيمن القيوم^(۳) (۱۷:۲/۳۰۱)

شرح و توضیحات:

عشق (محبت) از جهت منشاء یک نیاز فطری (Inherent Need) است نحوه بروز و هدف آن بر دو گونه است یکی محبت (عشق) ایثاری (Oblatory Love) که در این حال عاشق خود را بدون انتظار پاداش و عوض فدای معشوق می نماید. عشق (محبت) دیگر احرازی (Possessive Love) است که عاشق در ازاء آن حتی گذشته از عشق متقابل معشوق انتظار پاداش دارد. به عبارت دیگر معشوق در دید عاشق حکم یک شیء دارد و خود را مالک آن می داند. در جزئیات این بحث بیش از این وارد نمی شویم چون اولاً جداگانه به شرح آن پرداخته ایم و ثانیاً مستقیماً به گفتمان ما در این فصل مربوط نمی شود.

حال این سؤال پیش می آید این عشق که به هر حال فطری است یعنی آدمی ذاتاً انسانی عاشق پیشه (Homo Amans) است. پس این دو نوع عشق چه تفاوت هائی دارند. پاسخ کوتاه به این سؤال اینست: آن دو هم در منشاء و مبدا هم در نحوه بروز و هم در هدف با یکدیگر متفاوتند. بررسی این مطلب جان کلام است در این فصل. زیرا برای

۱-جلال الدّین محمد مولوی (مثنوی) رجوع شود به شرح و توضیحات.

۲- مولوی

۳- اشاره به قرآن کریم سوره ۱۸ کهف آیه ۳۸ نقل به معنی مضمون بیان مبارک: وقتی وارد شدی به بوستانت چرا نگفتی ما شاء الله و قوت جز مر خدای را نیست.

مطالعه مقام مجذوب یا وادی عشق در چهار وادی ما ناگزیریم تکلیف فهم خودمان را از عشقی که از قلم جمال قدم در چهار وادی نازل شده معین کنیم. جمال قدم جلّ اسمه الاعظم می‌فرماید: "علت آفرینش ممکنات حبّ بوده" (۶:۳۹۱). و در کلمات مکنونه شماره ۴ می‌فرماید: "یا ابن الانسان احببت خلقک فخلقک فاحببنی کی اذ کرک و فی روح الحیات اثبتک." مضمون بیان مبارک: ای فرزند انسان دوست داشتم ترا خلق کنم پس ترا آفریدم پس مرا دوست بدار تا که ترا به یاد آورم و در روح حیات ترا تثبیت کنم.

پس این اولین نوع عشق است. عشق حق به خلق که در غایت بخشندگی از مصدر کائنات صادر شده است. این عشق علت آفرینش انسان و همه عالم وجود است و نیز در تمام طول حیات مشروط به توفیق به کسب رضای خداوند همراه انسان است، حتی آن زمان که انسان مبالغات حقیقی کسب رضای الهی را ندارد. بعلاوه این عشق بر عشق دیگر همیشه تفوق دارد. زیرا خدا می‌داند چگونه ما را دوست بدارد ولی ما حتی نمی‌دانیم چگونه خود را دوست بداریم! گواه این سخن اینست که بنده سر بر آستانش می‌ساید و با چشمی گریان اعتراف می‌کند از من به من مهربان‌تری.

این علت اولیه (Primary Cause) است که از اراده و مشیت او که قیوم است (Causa Sui) و یا قائم به ذات خویش (Self-Subsisting) نشئت گرفته است. این عشق به فرموده حضرت عبدالبهاء "المحبة هی الروابط الضرورية المنبعثة من حقایق الاشياء بايجاد الهی" (۴:۱/۱۲) و اما حقیقت اشياء روح اشياء است و روح سبب حیات جسم است بنابراین محبت روابط ضروریه است که منبعث از روح اشياء است و سبب حیات اشياء است. این محبت منشاء عشق ایثاری (Oblatory Love) است صادر از مشیت الهی و هدف آن آفرینش انسان است. و اما در جای دیگر حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: "همین قوه جاذبه که بین کائنات است و بین عناصر است و بین اجزاء فردیه هر شیئی است این نوعی از انواع محبت است" (۱:۲/۲۵۵) و در بیان دیگر از حضرتش زیارت می‌کنیم: "... کاشفان اسرار کون و واقفان خواص و سرائر مکنون برآند که قوه انجذابی عجیب و مغناطیس ارتباطی غریب در این موجودات غیر متناهی و ممکنات متوالی چه جسمانی چه روحانی منتشر و محیط و مستولی است... در حقیقت هر شیء از آن قوه

جاذبه کلیه به جلوه و طوری کشف نقاب نموده و عرض جمال کرده و در کینونت انسانیه قوه اشتیاق گشته و به شور و شوق و انجذاب آورده...^{۱۴۳/۱:۲۲} این بیان مبارک شرح چگونگی تجلی نور محبت (عشق) ایثاری است در مرآت عالم وجود من جمله انسان. و اما عشق احرازی (Captative Possessive Love) است که در تمام مراتب عالم وجود بر حسب آن مراتب منعکس است. این عشق سبب حفظ نفس است. حال آنکه عشق اول ایثار نفس بود. عشق اول نوع پرور (Altruistic) است و عشق دوم خویشتن پرور (Egocentric) می باشد. پرتوهای عشق احرازی منشأش انعکاسات عشق اول است در مرآت عالم وجود و حال آنکه پرتوهای عشق ایثاری زمانی بود که هنوز مرآتی وجود نداشت و خود سبب خلق آن مرآت شد. حال می توانیم این دو عشق را تعریف کنیم و مقام مجذوب و وادی عشق را در چهار وادی ادراک نمائیم:

عشق ایثاری منشأش مشیت و اراده الهی و نحوه پرورش فرایند روحانی آفرینش جهان و البته انسان و هدف آن تحقق این آفریدن است و حفظ همگان.

عشق احرازی منشأش البته انعکاسات محبت و عشق ایثاری است ولی به صورت بازتاب در آینه یا مرآت وجود و نحوه پرورش فرایند حیاتی مادی و نفسانی خلق و هدف آن حفظ نفس و حفظ فرد است.

مرتبۀ عشق در هفت وادی حکایت از عشقی است که امتزاجی است از عشق ایثاری و عشق احرازی ولی در آن عشق احرازی در بدایت کار ابتکار را به دست دارد و آرام آرام ره اخلاص و پاکی می پیماید و ایثاری می شود تا در وادی وحدت به پاکترین مرحله خود در آن سفر عرفانی نائل گردد. مرتبۀ عشق در چهار وادی شرح عشق است لکن عشق ایثاری که حال و کیفیت عشق و محبتی را دارد که سالک هفت وادی در وادی های وحدت، استغناء، حیرت و فنا فی الله در سراسر وجود خود احساس می کند. چند توضیح در ارتباط با اشعار عارف ریائی جلال الدین محمد مولوی:

مولوی محمد رضا لاهوری می نویسد:

در این اشعار منظور از کلمه زیادات نام کتابی است از مصنفات امام محمد در فقه حنفی و باب سلسله کنایه از بحث تسلسل بود که به علم کلام تعلق دارد و نه صلح و سلام

در پیش عشاق سخن از وجد و حال است نه از قیل و قال. از خواجه بهاء‌الدین نقشبند از اقطاب صوفیه پرسیدند که سلسله شما به کجا می‌رسد گفت از سلسله کسی به جایی نمی‌رسد. در مورد "دور" می‌گوید "منظور گردش جام باده معنوی است." (۲۲۸) ولی حقیقت اینست که منظور از سلسله همان سلسله گیسوی مشکبار معبود معنوی است و منظور از "دور" همان دور موعود جمیع کتب است.

وادی محبوب مقام عرش فؤاد:

"و اگر عارفان از اصلان طلعت محبوبند این مقام عرش فؤاد است و سر‌رشاد این محل رمز یفعل مایشاء و بحکم مایرید^(۱) است که اگر کلّ من فی السموات والارض الی یوم ینفخ^(۲) فی الصور شرح این رمز شریف و سرّ لطیف را فرمایند البته از عهده حرفی برنیایند و احصا نتوانند زیرا که این مقام قدر است و سر مقدر اینست که سئوال نمودند از این مسأله فرمودند بحر ذخار لاتلجه ابدأ باز سئوال فرمودند فرمودند لیل دامس لاتسلکه^(۳) و هرکس ادراک این رتبه نمود البته ستر نماید و اگر رشحی اظهار دارد و یا ابراز نماید البته سر او بردار مرتفع خواهد شد با وجود این قسم به خدا که اگر طالب مشهود می‌گشت مذکور می‌آمد زیرا که می‌فرماید الحبّ شرف لم یکن فی قلب الخائف الراهب و ان السالک الی الله فی منهج البیضاء والرکن الحمرا لن یصل الی مقام وطنه الا بکفّ الصفر عما فی ایدی الناس و من لم یخف الله اخافه الله من کلّ شیء و من خاف الله یخاف منه کلّ شیء^(۴).

پارسی گو گرچه تازی خوشتر است عشق را خود صد زبان دیگر است^(۵)

۱- اشاره به قرآن کریم سوره ۲ بقره آیه ۲۵۳ و نیز سوره ۵ مانده آیه ۱

۲- قرآن کریم سوره ۶ انعام ۷۳ و طه ۱۰۲ والنمل ۸۷ و النباء ۱۸

۳- گفتار منسوب به حضرت علی ع

۴- از آثار ادبی عرب: ترجمه (عشق بزرگواری است که در قلب ترسو و بیمناک جای ندارد. رهسپر راه خدا در طریق فدا به مقام خود نرسد مگر آنکه هرچه در نزد بندگان هست بدور اندازد. آن کس که از خدا نمی‌ترسد خداوند او را از همه چیز ترسان می‌کند و آن کس که از خدا می‌ترسد همه چیز از او ترسان است.

۵- مولوی

چه ملیح است این فرد در این مقام:

گر درّ عطا بخشد اینک صدفش دل‌ها و ر تیر بلا آید اینک هدفش جان‌ها^(۱)
و اگر مخالف حکم کتاب نمی‌بود البته قاتل خود را از مال خود قسمت می‌دادم
و ارث می‌بخشیدم و منتش می‌بردم و دستش بر چشم می‌مالیدم ولیکن چکنم نه
مال دارم نه سلطان قضا چنین امضا فرموده حیثیث اجد رایحة المسک من قمص
الهاء عن یوسف البهاء کانی وجدتها قریباً ان انتم تجدونها بعیداً.

بوی جانی سوی جانم می‌رسد	بوی یار مهربانم می‌رسد
از برای حق صحبت سال‌ها	بازگو حالی از آن خوش حال‌ها
تا زمین و آسمان خندان شود	عقل و روح و دید صدچندان شود

این محل صحو بحت و محو بات است محبت را در این رتبه راهی نیست و
مودت را مقامی نه چنانچه می‌فرماید 'المحبة حجاب بین المحبّ و المحبوب'
محبت در این مقام قمص و حجاب می‌شود و آنچه غیر از او است غطاء می‌گردد
این است که حکیم سنائی می‌گوید:

سوی آن دلبر نپوید هیچ دل با آرزو با چنان گل‌رخ نخسبد هیچ تن با پیرهن

زیرا که این عالم امر است و منزّه از اشارات خلق رجال این بیت بر بساط نشاط
با کمال فرح و انبساط الوهیت می‌نمایند و ربوبیت می‌فرمایند و بر نمارق عدل
متمکن شده‌اند و حکم می‌رانند و هر ذی حقی را به قدر و اندازه عطا می‌فرمایند و
شاریان این کأس در قباب عزّت فوق عرش قدم ساکنند و در خیام رفعت بر کرسی
عظمت جالس الذین لایرون فیها شمساً و لازم‌هیراً^(۲) در این رتبه سموات علی
با ارض ادنی تعارض ندارد و تفاوت نجوید زیرا که مقام الطاف است نه بیان
اضداد اگرچه در هر آن در شأن بدیع جلوه نمایند یک شأن بیش نیست این است
که در این مقام می‌فرماید 'لا یسغله شأن عن شأن' و در مقام دیگر 'کلّ یوم هو فی

۱- از ابیات جمال مبارک

۲- اشاره به قرآن کریم سوره ۷۶ (الانسان) الدهر آیه ۱۳
۳۶۳۵

شأن^(۱)، ذلک من طعام الّذی لم یتسنّه طعمه و لن یتغیّر لونه اگر قدری میل فرمائی البته این آیه را تلاوت می‌نمائی و جهت وجهی للذی فطر السموات و الارض حنیفا مسلماً و ما انا من المشرکین^(۲)، و کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات و الارض لیکون من الموقنین^(۳)، اذا فادخل یدک فی جیبک ثم اخرجها بالقوه لتشهدا نوراً للعالمین چه لطیف است این ماء عذب از ید ساقی محبوب و چه رقیق است این خمر ظهور از دست طلعت مخمور و چه نیکوست این طعام سرور از کؤس کافور هنیئاً لمن شرب منها و عرف لذتها و بلغ الی مقام معرفتها. (۱۷، ۲/۳۰۳)

شرح و توضیحات:

از تعمق در بیانات مبارکه حضرت بهاء‌الله در این وادی نکات دقیقه‌ای بر ما روشن می‌شود. اولاً در این وادی رهرو سماء عرفان را که در وادی اول و دوم او را سالک خطاب فرموده بودند و در وادی سوم عاکف، در این وادی وی را عارف تسمیه فرموده‌اند. این خود با توجه به معانی الفاظ گویای مراتب ارتقاء متصاعدین سموات سلوک است. زیرا البته فرق است میان سالک به معنای رهرو و پوینده و عاکف به مفهوم کسی که در مکانی به حالت و تفکر گوشه‌نشینی برگزیده است و بالأخره به عرفان حق موفق شده است ثانیاً ذکر "واصلان طلعت محبوب" "کمال لقاء محبوب" استنباط می‌شود. کلمات مقصود و محبوب همه عناوین خداوند می‌باشند چنانچه در صلوة کبیر نمازگزار ندا می‌دهد: "یا مقصودالعالم و محبوب‌الامم" و معنای دیگر آن‌ها مظهر الهی است آنجا که در صلوة بر زبان می‌رانیم: "کلّما یظهر من عندک هو مقصود قلبی و محبوب فؤادی". در آثار عرفانی اسلام برای دل هفت طور و یا هفت طبقه شرح داده‌اند:

۱. صدر، محل امر و حکم الهی
۲. قلب، مرکز نور ایمان و نور هدایت
۳. شغاف یعنی محل نور محبت و عشق و شوق
۴. فؤاد، محل کشف و رؤیت است

۲- اشاره به قرآن کریم سوره ۶ الانعام آیه ۷۹

۱- قرآن کریم سوره ۵۵ الرحمن آیه ۲۹

۳- قرآن کریم سوره ۶ الانعام آیه ۷۵

۵. حبّ القلوب که جایگاه محبت خداوند است

۶. سویدا معدن حکمت و نور علم و گنجینه اسرار الهی

۷. سرّ القلوب، محل تجلّی انوار (۱۷۱)

در این اطوار و طبقات طور فؤاد آنگاه که بر اطوار حبّ القلوب و سویدا و سرّ القلوب مکتل گردد مفهوم عرش فؤاد آشکار می‌شود. مظهر الهی محبوب عالمیان است و محبوب خداوند. در حقیقت اوست که نفس الله القائمة فيه بالسنن است در مقام انسان کامل. و بر این رو "مقصود قلب" است که در طور دوم ذکر شده است. حضرت عبدالبهاء عنوان محبوب را برای جمال مبارک چنین ذکر می‌نمایند: "محبوب ابهی از افق اعلی ناظر که کدام واله شیدائی در میدان جذب و شوق جولان کند. (۴:۲/۳۵۸)

در صلوة کبیر باز هم اشارت دیگر به مقام مظهر ظهور در ارتباط به مقام محمود بر زبان می‌رانیم "أشهد أنك انت المحمود في فعلك والمطاع في حكمك والمختار في امرك" بعلاوه "عرش" در مقامی مقصود هیکل مکرم مظاهر مقدسه الهیه است و جسم الطف اقدس ایشان. و در مقامی "امرالله" و "کلمة الله" و "نفس ظهور" و "ذات مظهر الهی" و "محل استقرار مظهر الهی" در مقامی قلب انسان است که عرش رحمان است. (۱۶۳:۱)

جمع این عناوین معرف مراتبی مجرد و معنوی است. حضرت بهاء الله در لوحی می‌فرماید: "فاعلم بان الظهور لم یکن من عناصر الاربعة بل هو سر الاحدیه و کینونه القدمیه والجوهر الصمدیه والهویه الغیبیه و انه لن یعرف بدونه... ولم یکن معه من شیء کما اذا یكون بالحق و استوی علی العرش و ینزل علیک الآیات بما وجد فی قلبک نار محبة". (۲۳۱:۱/۱۷) مضمون بیان مبارک: بدان که ظهور از عناصر اربعه (چهارگانه) نیست بلکه سر خدای یکتا و وجود باطنی قدیم و جوهر خداوندی و غیبی و او با غیر خود شناخته نمی‌شود... با او هیچ چیز همراه نیست آنگاه که در جایگاه حق است و بر سریر خود جای دارد و بر تو آیات نازل می‌کند از آنجا که در قلب تو محبت او وجود دارد. این مراتب را نیز در سوره هیکل می‌توانیم زیارت کنیم سر رشاد اشاره به این مطلب است که در صلوة کبیر زیارت می‌کنیم: "والذی ظهر انه هو السرّ المکنون والزّمرّ المخزون الذی به افترن الکاف برکنه النون" و اما رمز "یحکم ما یرید" در دو آیه قرآن

کریم یعنی سوره ۲ بقره آیه ۲۵۳ و سوره ۵ المائده آیه ۱ اشاره به اراده مطلقه خداوند است. و اما در مورد الی یوم ینفخ فی الصور که در سوره انعام، طه، النمل و سوره نباء آمده است اشاره به ظهور من ینظرون الله است. در سوره الانعام آیه ۷۳ می فرماید: "هو الذی خلق السموات والارض بالحق و یوم یقول کن فیکون. قوله الحق وله الملك یوم ینفخ فی الصور عالم الغیب والشهادة و هو الحکیم الخبیر..." مضمون بیان مبارک: او آن چنان کسی است که برآستی آسمانها و زمین را خلق فرمود و آن روزی که می گوید دنیا بشود و می شود و گفتار او گفتار حق است و او را هست پادشاهی روزی که در صور می دمدم عالم نهران و آشکار را اوست دانا و آگاه. و در سوره ۷۸ نباء آیه ۱۸: "یوم ینفخ فی الصور فتاتون افواجا". آنروز که دمیده می شود در صور می آیند فوجها و در سوره ۲۰ طه آیه ۱۰۲: "یوم ینفخ فی الصور و نحشر المجرمین یومئذ زرقا" مضمون بیان مبارک: روزی که در صور دمیده می شود گنگه کاران را جمع می کنیم در حالی که کبود چشمانند. و در سوره ۲۷ النمل آیه ۸۷: "یوم ینفخ فی الصور فتنزع من فی السموات و من فی الارض الا من شاء الله و کل اتوة داخرین" در آن روز در صور دمیده می شود و همه آنان که در آسمانها و زمینند به وحشت می افتند مگر آن کسانی که خدا بخواهد. همگان در برابر او خاضع می شوند. این همگان رمز شریف و سر لطیف است. مقام قدر مقام مشیت لایتغیر الهی است و چون از این مسئله پرسش نمودند حضرت علی (ع) فرمود دریایی است پر آب که عمق آن را کسی نمی داند (بحر ذخار لا تلجه ابدأ) و وقتی بار دیگر پرسیدند فرمود شبی ظلمانی است که کسی راه خود را نمی یابد "لیل دامس لاتسلک". بعد جمال مبارک ادامه می دهند: "هر کس ادراک این رتبه نمود البته ستر نماید و اگر رشحی اظهار دارد و یا ابراز نماید البته سر او بر دار مرتفع خواهد شد با وجود این قسم به خدا که اگر طالب مشهود می گشت مذکور می آمد زیرا که می فرماید "الحب شرف لم یکن فی قلب الخائف الراهب و ان السالک الی الله فی منهج البیضاء والرکن الحمراء لن یصل الی مقام وطنه الا بکف الصقر عما یدى الناس و من لم یخف الله اخافه الله من کل شیء و من خاف الله یخاف منه کل شیء" (۱۷:۲/۳۰۳) مضمون بیان مبارک: در این قسمت حضرت بهاء الله اشاره به مرتبت خود می فرماید: اگر طالب مشهود می گشت مذکور می آمد یعنی

طالب معرفت سر الهی می فرماید که "اگر ریحی از این سر اظهار دارد یا ابراز نماید البته سر او بر دار مرتفع خواهد شد. حضرت بهاء الله خود آگاهند که آن سر و نفس آن سر می باشد و لذا به قتل ایشان کمر خواهند بست. گواه این کلام آنکه می فرمایند: "اگر مخالف حکم کتاب نمی بود البته قاتل خود را از مال خود قسمت می دادم و ارث می بخشیدم و منتش می بردم و دستش بر چشم می مالیدم ولیکن چه کنم نه مال دارم و نه سلطان قضاء چنین امضاء فرموده." در این بیانات مبارکه دو مسئله روشن است اول آنکه پانزده سال قبل از نزول حکم کتاب در باب نهی از دست بوسی که می فرماید: "قد حرم علیکم تقییل الایادی..." (۳۴: ۱۰) به آن اشاره می فرمایند این نشان آنست که نزول کلمات الهی مقدس از زمان و مکان است. مسئله دوم اینست که باطن این کلمات اظهار امر مبارک را بیان می کند. اگرچه قصیده رشح عما در طهران در نظر اهل بصیرت اظهار امر شده بود ولی مؤکداً در این بیان باز بر مقام مظهریت حضرت بهاء الله اشاره شده است و ما می دانیم که به حیات حضرت بهاء الله چه دشمنان از خارج و چه از داخل دسیسه ها و توطئه ها نمودند که در هیچکدام توفیق نیافتند. اینست که در چهار وادی حضرت بهاء الله می فرمایند: "سلطان قضا چنین امضاء نفرموده است" و بعد تأکید می فرمایند که "سر مقدر اینست" یعنی حضرت بهاء الله مأموریت خود را اکمال خواهند بخشید. در این بیان که می فرمایند "حینئذ اجد رایحة المسک من قمص الهاء عن یوسف البهاء کانی وجدتها قریباً ان انتم تجدونها بعیداً" (۴/۲/۱۷) مضمون بیان مبارک: در این هنگام بوی خوش مشک پیراهن "ها" (۵ = باب) از یوسف بهاء (حضرت بهاء الله) به مشام می رسد تو گوئی آن را نزدیک می یابم اگر شما آن را دور می بینید. این بیان مبارک را دو اشارت است: یکی به توحید این دو ظهور، حضرت باب و حضرت بهاء الله که می فرمایند: "این دو ظهور عند الله یک ظهور محسوب" و ثانیاً اینکه آنچه زندگی حضرت باب را تهدید می نمود حیات حضرت بهاء الله را نیز تهدید می کرد. مضافاً به این دو موضوع حضرت بهاء الله تلویحاً به پیروان حضرت باب که ظهور موعود بیان را دور می انگاشتند آگاهی می دهند که این ظهور نزدیک است همان گونه که زمانی بعد با اظهار امر علنی در باغ رضوان در همان بغداد تحقق یافت و این ابیات از عارف ربّانی مولوی که با مصرع "بوی

جانی سوی جانم می‌رسد شروع می‌شود اشاره و تاکید بر این مطلب است. می‌فرماید: "این محل صحو بحت و محوبات است، محبت را در این رتبه راهی نیست و مودت را مقامی نه چنانچه می‌فرماید "المحبة حجاب بين المحبّ والمحبوب" (۱) محبت در این مقام قمص و حجاب می‌شود و آنچه غیر از اوست عطا می‌گردد اینست که حکیم سنائی می‌گوید:

سوی آن دلبر نبود هیچ دل با آرزو با چنان گلرخ نخسید هیچ تن با پیرهن
(۱۷:۲/۳۰۴)

اعجازی است در ادب عارفانه آنجا که صحو به معنای هوشیاری و آگاهی پوشش و پیرهن می‌شود و محو در معنای هیچ‌شدن و انصعاق کار حجاب و پرده را می‌کند. زیرا عالم امر از اشارات خلق منزّه است. می‌فرماید: "رجال این بیت بر بساط نشاط با کمال فرح و انبساط الوهیت می‌نمایند و ربوبیت می‌فرمایند و بر نمارق عدل متمکن شده‌اند و حکم می‌رانند..." مبدا از این بیان مبارک به خطا چنین استنباط شود که ادعای انتساب به ذات حق تعالی است. حضرت ولی امرالله می‌فرماید: "ذکر مقام الوهیت بر آن نفس اعظم و اطلاق جمیع اسماء و صفات الهیه بر آن ذات مکرم نباید به هیچ‌وجه به خطا تفسیر شود و در فهم آن اشتباهی حاصل گردد. زیرا بر طبق معتقدات اهل بهاء هیکل عنصری که جلوه گاه چنین ظهور مهمنی است کاملاً از کیتون آن روح الارواح و جوهر الجواهر متمایز است و آن خدای غیبی که وجود او ثابت و الوهیت مظاهر مقدسه‌اش مورد ستایش اهل ارض است هرگز حقیقت نامتناهی محیطه ازلیه لایدرک خود را در قالب فانی عنصری محدود تجسم ندهد و فی الحقیقه خدائی که ذات خویش را در هیکل بشری مجسم سازد بر وفق تعالیم حضرت بهاءالله فی الحین نسبت خدائی از او منقطع می‌گردد... حضرت بهاءالله می‌فرماید: "... غیب هویه و ذات احدیه مقدس از بروز ظهور و صعود و نزول و دخول و خروج بوده... میان او و ممکنات نسبت و ربط و فصل و وصل و یا قرب و بعد... به هیچ‌وجه ممکن نه... و کانالله و لم یکن معه من شیء دلیلی است لائح." (۲۲۹:۲۸) حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب ایقان تاکید می‌فرماید که

جميع ذرات عالم وجود جایگاه بروز اسماء و صفات الهی هستند. آنچه در آسمانها و زمین است محال بروز صفات و اسمای الهی هستند چنانچه در هر ذره آثار تجلی آن شمس حقیقی ظاهر و هویدا است که گویا بدون ظهور آن تجلی در عالم ملکی هیچ شیء به خلعت هستی مفتخر نیاید و به وجود مشرف نشود. چه آفتابهای معارف که در ذره مستور شده و چه بحرهای حکمت که در قطره پنهان گشته خاصه انسان که از بین موجودات به این خلغ تخصیص یافته و به این شرافت ممتاز گشته. چنانچه جمع صفات و اسمای الهی از مظاهر انسانی به نحو اکمل و اشرف ظاهر و هویدا است و کل این اسماء و صفات راجع به اوست. " (۳۸:۶۴) حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "... حقیقت الوهیت غیب منبع لایدرک ذات بحت لایوصف منقطع الوجدانی به تصوّر انسان نیاید و در حوصله عقل و فکر گنجایش نیابد لهذا مظاهر ظهور محل توجه اند. " (۱۴۲:۹/۱۲)

در لوح کل الطعام حضرت بهاء الله عوالم الهی را به ترتیب عالم هاهوت، عالم لاهوت، عالم جبروت، عالم ملکوت و بالأخره عالم ناسوت ذکر فرموده اند. در مورد عالم هاهوت می فرمایند: "منها مقام عرش الهاهوت جنة الاحديه لن يقدر احد ان يفسر حرفاً من تلك الاية في تلك الجنة لان ذلك مقام سرالصمدانية و اتيه الاحداتيه... لاينبغي لاحد ان يطلع بحرف منها ولكن الله سيظهر اذا يشاء لمن يشاء و اني على قدر ضرى و مسكنتي لااعلم حرفاً منها لانها لن تحكى الا عن الله بارئها و موجودها..." (۱۴۲:۴/۲۶۹)

مضمون بیان مبارک: آن مقام سریر هاهوت بارگاه خداوند یکتاست هرگز کسی نمی تواند از آن حرفی تعبیر و نشانه ای از آن بیان کند زیرا آنجا مقام سرّ خداوندی است و وجود بی مثل... کسی در خور نیست که حرفی از آن مطلع گردد و لکن خداوند آن زمان که بخواهد ظاهر خواهد کرد بر آنکس که بخواهد. و من به قدر ضرر و مسکنتم حرفی از آن نمی دانم زیرا آن جز از خداوند آفریدگارش از چیزی حاکی نیست. انتهی. پس عالم هاهوت عالمی از عوالم الهی است که احدی را بدانجا راه نیست و حال آنکه اگر چه مقام مظاهر الهیه عالم ملکوت است ولی به عوالم لاهوت و جبروت مرتبط می باشند.

خاتمه:

"بیش از این گفتن مرا در خوی نیست بحر را گنجایش اندر جوی نیست
زیرا که سر این بیان در کناز عصمت مکنون است و در خزائن قدرت مخزون
منزه از جواهر بیان است و مقدس از لطائف تبیان حیرت در این مقام بسیار
محبوب است و فقر بحت بسیار مطلوب اینست که می‌فرماید 'الفقر فخری' (۱) و
دیگر ذکر شده:

لله تحت قبات العز طائفة اخفاهم في رداء الفقر اجلالاً (۲)

آن‌ها هستند که از چشم او ملاحظه نمایند و از گوش او گوش دارند چنانچه در
حدیث مشهور مذکور است اخبار و آیات آفاقی و انفسی در این رتبه بسیار ولکن
به دو حدیث اکتفا می‌رود تا نوری باشد از برای مطالعین و سروری باشد برای
مشتاقین اول اینست که می‌فرماید 'عبدی اطعنی حتی اجعلک مثلی انا اقول کن
فیکون و انت تقول کن فیکون' و ثانی این است که می‌فرماید 'یا ابن آدم لاتأنس
باحد ما وجدتنی و منی اردتنی وجدتنی باراً قریباً' آنچه مذکور شد از اشارات
بدیعه و دلالات منیعه راجع است به حرف واحد و نقطه واحده ذلک من سنة الله
ولن تجد لسنة الله تبديلاً و لاتحويلاً (۳) مدتی است که این نوشته را به یاد شما
شروع نمودم و چون کاغذ قبل ملاحظه نشد قدری ابتداگله و شکایت رفت ولیکن
توقیع تازه رفع نمود و سبب شد که رقعہ را ارسال نمایم ذکر حبّ بنده در آن
حضرت احتیاج اظهار ندارد و کفی بالله شهيدا و در خدمت جناب شیخ محمد
سلمه الله تعالی به این دو فرد اکتفا نمودم معروض دارند.

من کوی تو جویم که به از عرش برین است

من روی تو بینم که به از باغ جنان است

۱- از حضرت محمد (ص)

۲- شعری که جمال مبارک ذکر فرموده‌اند مضمون ابیاتی است که شیخ سید حیدر آملی در کتاب
نص النصوص آورده ولی به نام گوینده اشعار اشاره ننموده است. خدا را تحت سرپرده عزت مردمانی
است که آنان را در لباس پرچال فقر مخفی داشته است. (نقل به مضمون) (۲۳۱: ۱/۸۱)

۳- اشاره به قرآن کریم سوره ۳۳ احزاب آیه ۶۲

اذا عرضت امانته العشق على القلم ابي ان يحملها فصار منصعقاً فلما افاق قال سبحانك اني تبت اليك وانا اول المستغفرين والحمد لله رب العالمين.^(۱)

شرح اين هجران و اين سوز جگر اين زمان بگذار تا وقت دگر خوشتر آن باشد که سر دلبران گفته آيد در حديث ديگران فتنه و آشوب خونريزي مجو بيش از اين از شمس تبريزي مگو^(۲) والسلام عليكم و على من طاف حولكم و فاز بلقائكم آنچه بنده از پيش عرض نمودم مگس ميل فرمود اين از خوبي مرکب مي شود اگرچه سعدي در اين مقام فردي ذکر نموده.

من دگر چيز نخواهم بنويسم که مگس

زحمتم مي دهد از بسکه سخن شيرين است

ديگر دست از تحرير عاجز شد التماس مي نمايد که بس است لهذا مي گويم

سبحان ربّي و ربّ العزة عما يصفون^(۳) (۱۷:۲/۳۰۶)

۱- اشاره به قرآن کریم سوره الاعراف آیه ۱۴۳

۲- مثنوی جلال الدین محمد مولوی

۳- اشاره به قرآن کریم سوره ۳۷ صفات آیه ۱۸۰

فصل دوازدهم

«عرفان در زندگی فرد و جامعه در دیدگاه آئین بهائی»

مقدمه:

از تعریف دین در آئین بهائی چنین برمی آید که دیانت در مفهوم کامل خود راجع به جمیع مناظر عالم وجود است. علی‌الخصوص جامعه انسانی. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: دیانت عبارت از روابط ضروریه منبث از حقایق اشیاء است. (۵:۴۰۳) و نیز در بحث آفرینش آن را چنین تعریف می‌فرماید: طبیعت عبارت از خواص و روابط ضروریه است که منبث از حقایق اشیاء است. (۱:۳/۱۸)

در این دو تعریف تقریباً مشابه جمیع جهات و مناظر عالم وجود مطرح است حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند: آنچه در آسمان‌ها و زمین است محالّ بروز صفات و اسمای الهی هستند چنانچه در هر ذره آثار تجلی آن شمس حقیقی ظاهر و هویدا است که گویا بدون ظهور آن تجلی در عالم ملکی هیچ شیء به خلعت هستی مفتخر نیاید و به وجود مشرف نشود. چه آفتاب‌های معارف که در ذره مستور شده و چه بحرهای حکمت که در قطره پنهان گشته. خاصه انسان که از بین موجودات به این خلع تخصیص یافته و به این شرافت ممتاز گشته چنانچه جمیع صفات و اسمای الهی از مظاهر انسانی به نحو اکمل و اشرف ظاهر و هویدا است. و کلّ این اسماء و صفات راجع به اوست. (۳۸:۶۴) و در لوح دیگر می‌فرماید: انسان فهرست اعظم و طلسم اقوم است فهرستی که در او مثال کلّ ما خلق فی الارض و السماء موجود. روح چون از تقیدات عرضیه و شئونات تریاه فارغ شود جمیع مراتب را سیر نماید هرچه فراغتش بیشتر سیرش تندتر و ثابت‌تر و صادق‌تر. اگر گفته شود که هیکل انسانی در مقامی ملکوت است هذا حق لاریب فیه چه که مثال کل در او موجود و مشهود اگر چه بعضی او را عالم اصغر نامیده‌اند ولکن نشهد انه عالم کبیر. (۶۲:۱/۲۴۲)

تعمق در این بیانات مبارکه حضرت بهاء‌الله و تبیینات حضرت عبدالبهاء در مورد دین و آفرینش روشن می‌دارد که عرفان به عنوان والاترین فرایند روحانی در مرحله کمال خود عبارت است از شناسائی حق و مظهر امر او و شناخت آفرینش و شناخت انسان از خویشتن یا نفس خود.

لهذا عرفان در آئین بهائی فرایندی است با ابعاد ابدیت و بی‌نهایت از جهت فضا و مکان. در این پژوهش خاستگاه عرفان در انسان گسترده‌اش از یک سو عالم حق است که عالم امتناع است (Inaccessible) که در عین حال همه جا حضور دارد (Omnipresent) و از سوی دیگر جهان هستی است که مرزهای آن تا ابدیت و بی‌نهایت گسترده است. عرفان حقیقتی یکتا که آن‌همه از این خاستگاه دور می‌نماید و با وجود این این‌همه نزدیک است. آن‌همه غائب و مستور است و این‌همه حاضر، آن‌همه نامرئی و این‌همه مشهود و دستیابی به آن، آن‌همه پیچیده و صعب می‌نماید و در عین حال این‌همه ساده و ممکن به نظر می‌رسد. این شعر سعدی تعبیر این واقعیت است:

دوست نزدیک‌تر از من به من است وینت مشکل که من از وی دورم
حضرت بهاء‌الله (نقل به مضمون) می‌فرمایند: "حق به انسان از رگ گردن نزدیک‌تر است و با این‌همه از او دور است چون از ذکر او غافل است." (۹:۹۳/۳)

عرفان یعنی تعلق و انجذاب هرچه بیشتر انسان به عالم ملکوت و انعکاس هرچه بیشتر عالم ملکوت در حیات انسان. حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند: "ای اهل فردوس برین اهل یقین را اخبار نمائید که در فضای قدس قرب رضوان روضه جدیدی ظاهر گشته و جمیع اهل عالین و هیاکل خلد برین طائف حول آن گشته‌اند. پس جهدی نمائید تا به آن مقام درآئید و حقایق اسرار عشق را از شقایب جوئید و جمیع حکمت‌های بالغه احدیه را از اثمار باقیه‌اش بیابید قوت ابصارالذین هم دخلوا فیه آمین." (۳:۱۸)

در لوح مدینه‌الرضا می‌فرمایند: "...لان رضاء العبد عن بارئه لن یثبت الا برضاء احباء الله الذین انقطعوا الیه و كانوا من المتوکلین." (۱۲:۳/۴۰۳) مضمون بیان مبارک: زیرا که رضای خداوند از بنده‌اش تحقق نمی‌یابد. مگر به رضای دوستان حق از او. آن کسانی که در سیل او از همه چیز منقطع شدند و از توکل‌کنندگان بودند. و باز می‌فرمایند: "ای

دوستان من در سیل رضای دوست مشی نمائید و رضای او در خلق او بوده و خواهد بود. (۳:۴۲)

حضرت بهاء الله در لوحی می فرمایند: "... در مقام اول و رتبه اولی بهشت رضای حق است هر نفسی به رضای او فائز شد او از اهل جنت علیا مذکور و محسوب... " (۳۹:۲۴۴) و در کلمات مکتونه می فرمایند: "یا ابن الوجود رضوانک حی و جتک و صلی فادخل فیها و لاتصبر هذا ما قدر لک فی ملکوتنا الاعلی و جبروتنا الاسی". (۳:۶)

مضمون بیان مبارک: ای فرزند هستی بهشت تو محبت من است و جنت تو رسیدن به من پس در آن داخل شو و صبر مکن این آن چیزی است که در ملکوت بلند مرتبه ما برای تو مقدر شده و در عالم قدرت والای ما. و حضرت نقطه اولی در کتاب بیان فارسی می فرماید: "هیچ جنتی نزد خداوند اعلائی از بودن در رضای او نیست." (۲۳۲:۷۲) از این بیانات مبارکه چنین مستفاد می شود که عرفان از یک سو زیستن در بهشت خداوند است و از سوی دیگر بهشت خداوند را در عالم هستی خواستن و آرزو کردن است و در این طریق مجاهدت نمودن. بدین گونه بر ما بیشتر روشن می شود که معنای عرفان مانند دیگر مفاهیم چگونه و تا چه حد در آئین بهائی تحوّل و تغییر یافته است.

حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "علم کاشف حقیقت است و ادیان الهی کلّ حقیقت (۱:۲/۸۰) بنابراین پیروی آئین بهائی یعنی نه تنها کشف حقایق اشیاء بلکه در آن کشف زیستن است. علی الخصوص که حضرت بهاء الله انطباق دین و علم و عقل را یکی از مبادی این آئین قرار داده است. در کتاب اقدس از قلم اعلی نازل: قد ظهر سرالتنکیس لرمز الرئيس طوبی لمن ایده الله علی الاقرار بالسته التي ارتفعت بهذه الالف القائمة الا انه من المخلصین (۱۰:۱۵۷)

این آیه مبارک را معانی بسیار است که از قلم اعلی و تبییناتی که از کلک حضرت عبدالبهاء صادر شده است تشریح شده است. در این باره از قلم اعلی چنین صادر شده است: "اذا تبدل الامور کلها كما رأيت و عرفت كذلك تم الامور بالحجة و ظهر امر الاعظم بین البرية (۱۴۲:۱/۱۳) و حضرت عبدالبهاء ضمن تشریح معانی گوناگون آن می فرمایند: "این (سر تنکیس) دو معنی دارد یکی سرنگونی یعنی انقلاب عظیم حاصل

می‌شود. اعلاکم ادناکم می‌شود و معنی ثانی مقصد تغییر شدید است یعنی جمیع آثار و احکام و وقایع از انقلاب و نسخ و تبدیل و تغییر و وقایع عظیمه که در ظهور قبل گردید دوباره عود می‌نماید طابق النعل بالنعل " (۱۴۲:۲/۱۹)

این انقلاب نیز راجع به جمیع مناظر عالم هستی من جمله معانی و مفاهیمی است که در گذشته بیان شده و در این آئین آن معانی و مفاهیم نیز چنان انقلابی یافته که به واژگونی توصیف شده است.

در گذشته جهاد ظاهری و جسمانی بود. در این امر جهاد روحانی و اخلاقی است. در گذشته بسیاری از پیروان سایر ادیان را ناپاک می‌شمردند و در این دیانت همگان صرف نظر از اعتقادشان پاک و مطهرند. در کتاب عهد عتیق می‌خوانیم که آدم به خاطر نافرمانی از بهشت رانده شد و اکنون در روز خدا حضرت بهاء‌الله چنانچه قبلاً مذکور گشت او را به بهشت دعوت می‌فرماید. البته همان شرط فرمانبرداری و کسب رضای الهی پابرجاست. آیا این یک سر تنکس نیست که آدم رانده شده از بهشت به بازگشت به آن فراخوانده می‌شود؟ آیا این تحقق کلمات مذکور در انجیل جلیل نیست که: اشک از چشمان خواهم سترد؟ آیا این تحقق اسفلکم اعلاکم نیست؟

عرفان و بازگشت به بهشت:

داستان رانده شدن حضرت آدم از بهشت افسانه‌ای حکمت‌آمیز و مشحون از معانی دقیقه است. تا بدانجا که می‌توان گفت این رانده شدن تلویحی است از همه رنج‌هایی که حاصل دوری آدمیان از عوالم الهی است. قرون و اعصار گذشته و آدمی در این دوری و مهجوری از این فرقت همچنان تنگ‌دل و پیوسته آگاهانه یا ناخودآگاه در تلاش بازگشت به بهشت و عوالم الهی است. برآستی می‌توان گفت که مفهوم حقیقی عرفان همین بازگشت به بهشت است. توجه به این داستان‌ها، این تراژدی، شرح فراقی است که مولوی به سخنی منظوم بیان کرده است:

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا نمایم شرح درد اشتیاق

حضرت آدم که در زندگی روحانی مطلق به صفات و اسماء الهی مزین بود با اخراج از عدن به حیات عنصری انتقال یافت و خداوند علی‌رغم نافرمانیش به صرف فضل و

بخشش وی را به صورت و مثال خود آفرید و محل تجلی اسماء و صفات خود نمود. بیرون از باغ عدن در کوره راه‌هایی که او را به سرزمین دوردست سرنوشت می‌بردند پویان شد. با چشمی خندان از ارضاء تمایل کنجکاو و چشم دیگر گریان از پیامد نافرمانیش از خداوند افتان و خیزان همی رفت زمانی بود که هویتی یکتا داشت و از تنازع درون فارغ بود ولی مار امیال و اهواء او را آرام نگذاشت و وحدت درونش را برهم زد و هویتش را دگرگون ساخت. به دنبال دانستن رهسپار شد و در براری (بیابان‌ها) نادانی سرگردان گردید. دانستن و ندانستن ملازم و مستلزم یکدیگرند. در وادی دانائی در حد کمال همه‌جا، نور است ولی آدم دیگر در وادی کمال دانائی نبود. اینجا و آنجا ظلمت ندانستن بر زندگی او سایه افکنده بود. دانستن تلاشی است برای افشاندن اندکی نور بر ظلمت نادانی چنین بود که آدم از مراتب والای یقین سقوط نمود. ایمان قانون اقلیم یقین است و معرفت کوششی برای دست‌یابی به این یقین. "آدم" از قلمرو یقین مطلق به دنیای تردید و ابهام و استفهام قدم گذاشت و نیازمند دانستن شد. ندانستن مترادف تاریکی است و تاریکی مولد اضطراب. نیاز به دانستن همراه با گرایش خاص آن در مفهوم کنجکاو که برانگیزاننده طلب است و معرفت رغبت انگیزه‌ای را که اساس کسب معرفت و اکتشافات بشر است بنیان نهاد و این نیاز در وجود وی فطری و ذاتی شد.

از آن زمان که آدم به دنبال شناسائی خیر و شر رهسپار گردید خداوند انگیزه دانستن را وسیله‌ای برای نجات و فلاح وی از تیه (بیابان) غفلت و نادانی ساخت و به او سپرد. این انگیزه می‌تواند او را به "وادی معرفت که آخر مقام تحدید است" (۱۷:۲/۲۸۱) رهنمون گردد تا مگر از آنجا به فراسوی وادی‌های وحدت، حیرت و استغناء و به قلمرو فنا فی‌الله و بقاء به او قدم گذارد. انگیزه دانستن خاستگاه حرکت اندیشه است محور اصلی این حرکت فکری طرح این سئوال‌ها است در روح آدم. از کجا آمده‌ام؟ به کجا می‌روم؟ چرا از بهشت که در آن جز پاکی و آسایش آرایشی نبود رانده شدم؟ عارفی پاک‌نهاد این حالت را به زیبایی بیان کرده است:

روزها فکر من اینست و همه‌شب سخنم که چرا غافل از احوال دل خویشتم

زکجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود به کجا می‌روم آخر ننمائی وطنم
آنچه از عالم علوی است من آن می‌گویم رخت بریسته بر آنم که بدانجا فکنم

...

خنک آن روز که پرواز کنم تا بر دوست به هوای سرکوش پرو بالی بزمن

...

مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک چند روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم (۱۸)
برون از بهشت آن مرغ باغ ملکوت به قفس هستی اندر شده بود. در کوره‌راه‌های
زندگی، در فراز و نشیب‌های عالم وجود با چشمان اشک‌آلود، دلی زار و تنی رنجور که
افیون غفلت و نسیان‌گه گاه او را آرامشی کاذب می‌دهد پیوسته افتان و خیزان همی رود.
با دلی شکسته و پائی از بادیه حسرت خسته برای به دست آوردن اندکی اختیار به بهائی
آنقدر سنگین یعنی دوری از وطن اعلی هم‌روزه نجوی می‌کند: "ای رب تری الغریب
سرع الی وطنه الاعلی ظلّ قباب عظمتک و جوار رحمتک والعاصی قصد بحر
غفرانک" (۶:۶۸) مضمون بیان مبارک: ای پروردگار این دورافتاده را می‌بینی که شتابان
آهنگ زادگاه برین خود را دارد تا در سایه بارگاه عظمت تو و بر در رحمت آید و این
سرکش را می‌نگری که جویای بحر آمرزش نوست.

با چشمانی که از اشک ذوب می‌شود و فغانی که دامن آسمان‌ها را می‌شکافد ناله
سرمی‌دهد که: "یا اله الوجود و مالک الغیب والشهود تری عبراتی و زفراتی و تسمع
ضحیجی و صریخی و حنین فؤادی و عزّتک اجترحاتی ابعدتی عن التّقرّب الیک و
جبریراتی منعتی عن الورد فی ساحة قدسک. ای ربّ حبّک اضنّانی و هجرک اهلکنی
و بُعدک احرقنی." (۶:۷۲) مضمون بیان مبارک: ای آفریدگار جهان و مالک آنچه ناپیدا و
پیداست تو اشک‌ها و آه‌های مرا می‌بینی و زاری‌ها و بانگ ناله قلبم را می‌شنوی. به
عزّت سوگند که خطاییم مرا از نزدیکی به تو دور نمود و گناهانم مرا از ورود به بارگاه
مقدّست منع کرد. ای پروردگار عشق تو مرا رنجور ساخت و هجران تو مرا نابود کرد
دوری از تو مرا بسوخت.

و باز به آستان خداوند دست نیاز بلند می‌کند که "الهی الاهی عصیانی انقض ظهری و

غفلتی اهلکتی کَلَّمَا اتفکَّر فی سوء عملی و حسن عملک یدوب کبدی و یغنی الدم فی عروقی و جمالک یا مقصود العالم انّ الوجه یستحی ان یتوجه الیک و ایادی الرجاء تخجل ان ترتفع الی سماء کرمک. (۶:۷۳) ای خدای من ای خدای من سرپیچیم پشتم را درهم شکست و غفلتم مرا هلاک نمود هر زمان به اعمال بد خویش می‌اندیشم و به نیکی عمل تو، جگرم آب می‌شود و خون در رگ‌هایم به جوش می‌آید. قسم به جمالت ای مقصود عالم چهره‌ام آزمون دارد از اینکه به سوی تو بنگرم و دست‌های امیدواریم شرمسار است که به سوی آسمان بخشش تو دراز شود.

همان دستی که اگر کرم نبود ارتفاع را نمی‌آموخت. کرم بی‌منت‌های تو آنجاست اما این دست شرمسار است که به سوی تو بلند شود. دریفا که بازیچه‌های زندگی هر بار جیبی می‌سازند تا این دست در آن پنهان گردد و اندک‌اندک بر رنجوری غفلت و نومیدی گرفتار آید و فرو افتد. در آن حین ندای خداوند او را می‌خواند که "من به تو مأنوسم و تو از من مأیوس، سیف عصیان شجره امید ترا بریده" (۴:۲۲) و نسیم عنایت خداوند بر وی مرور می‌کند و او را در فراش غفلت خفته می‌یابد بر حال وی گریان می‌شود و باز می‌گردد. (۳:۳۱ نقل به معنی) گاه این نسیم رحمت او را از خواب غفلت بیدار می‌کند. چشم می‌گشاید و مویه سر می‌دهد که: "تری یا الهی عبراتی تمنعی عن الذکر والثناء یا رب العرش والثری." (۶:۷۴) ای خدای من می‌بینی که اشک‌هایم مرا از ذکر و ثنای تو باز می‌دارد ای آفریدگار آسمان و زمین.

"... نسألک بان تحفظنا من جنود الظنون والاهام. انک انت العزیز العلام" (۶:۷۵) از تو درخواست می‌کنیم که ما را از سپاهیان گمان‌های باطل و پندارهای باوه محفوظ داری. به درستی که تویی که خداوند پرشکوه و بسیار دانائی.

اسألک بموطی قدمیک فی هذا البیداء... بان تقدّری زیارت جمالک" (۶:۷۲) از تو می‌خواهم سوگند به آنجا که گام می‌نهی در این بیابان مرا به زیارت خود موفق داری. هیئات! که در این بیابان بارها فرو افتاده و بارها پیا خاسته است. بیرون از عدن پهنه بیابان ناسوت در برابر چشمانش گسترده شد، آنجا که او بازیگر دنیائی گردید که صحنه تمایشی است بی حقیقت و نیستی است به صورت هستی آراسته. (۹:۱۵۳/۸)

پرده صحنه این نمایش تراژیک به کنار رفت او فرو افتاده بود به گفته آن شاعر:
زاده شو، بزرگ شو، رویا بین، رنج بر، دوست بدار، زندگی کن، فرتوت شو و
فرو آفت.^(۱)

پرده صحنه نمایش زندگیش نیز با فروافتادن او فرو افتاد.
بعضی پژوهندگان جهان علم از اضطراب پایه در زندگی کودک سخن گفته‌اند (۲۳۳)
ولی می‌توان گفت که انسان از آغاز، آن آغازی که آغاز ندارد از غمی رنج می‌برد که
پیوسته هنوز با اوست. آیا می‌توان آن را نیز یک نیاگونه (Archetype) دانست و به لیست
آرکیپ‌های یونگ اضافه نمود و نام آن را (Nostalgia of Aden) گذارد. غم فراق، غم
دوری: مصداق حال این شعر یکی از فرزندان اوست:

من ملک بودم فردوس برین جایم بود آدم آورد در این دیر خراب آبادم
(حافظ)

هر صبح‌گاهان با پروردگار نجوی می‌کند: "ای رب تری الغریب"^(۶:۶۸) ای پروردگار
این دورافتاده را می‌بینی. غربت از چه رو؟ و دوری از کجا؟ دوری از آن بهشت جاودان
که خداوند برای او تدارک دیده بود با وسوسه‌های نفس بد اندیش از قلمرو روح و
دانائی در حد کمال به خطه ابهام و نادانی قدم نهاد تا در آنجا نیک و بد را خود بشناسد و
اختیار کند لیکن در این تلاش "جستجویشان جستجوی سیراب بود"^(۴۳/۱۵۱) و نفس
اماره او را به جای آب به سوی سراب برد. حضرت عبدالبهاء در لوحی این بیت از ابن
فارض را ذکر می‌نماید:

اذا كان الغراب دليل قوم فيهد بهم الي جيف البراري
(۲۲۶:۱/۱۷)

بازها و زاغان و کلاغان همه تلویحی از نفس اماره‌اند. این نفس دلیل راه او شد و در
صحرای مردارها سر درآورد. هیچکس نمی‌تواند آدمی را بفریبد اگر نفس او در رتبه
الهام و اطمینان باشد. در این گذرگاه پریچ و خم و پرنشیب و فراز زندگی، هر زمان
خداوند از ره مهر و بخشش راهبری برای فرزندان وی فرستاد تا پیام محبت و رأفت و

Victor Hugo: Dolor, les contemplations" Nals, grandis, reve, souffre, aime. ris.vieillis. tombe" - ۱

هدایت را به آنان برسانند. حضرت آدم خود اولین راهبر بود.

آن راهبران، آن مظاهر مقدسه در طول قرون و اعصار فرزندان او را به آمدن موعودی که اشک از چشمان آنان خواهد سترد وعده دادند. هر صبحگاهان ناله سر می‌دهد که "تری عبراتی و زفراتی" (۶:۷۲) اشک‌ها و آه‌های مرا می‌بینی. قرن‌ها پیش آنگاه که بنده گنه کار پریشان‌روزگار دست انابت به امید اجابت به درگاه حق جل و علا (برداشت)... حق سبحانه و تعالی فرمود:

یا ملائکتی قد استحیت من عبدی و لیس له غیری فقد غفرت له ^(۱) امروز در اجابت ناله‌ها و ندبه‌هایش فرمود یا ملائکتی قد استرضیت لعبدی و لیس له غیری فقد غفرت له ^(۲) و ساکنان بهشت برین را امر فرمود تا بدین کلمات جان‌پرور ابواب رحمت را به وی بگشایند: "ای اهل فردوس برین اهل یقین را اخبار نمائید که در فضای قدس قرب رضوان روضه جدیدی ظاهر گشته و جمیع اهل عالین و هیاکل خلد برین طائف حول آن گشته‌اند پس جهدی نمائید تا به آن مقام درآئید و حقایق اسرار عشق را از شقایقش جوئید و جمیع حکمت‌های بالغه احدیه را از اثمار باقیه‌اش بیابید قرت ابصارالدین هم دخلوا فیه آمنین." (۳:۱۸)

با چشمانی که در آن برق سرور می‌درخشد از وراء پرده اشکی که آن‌ها را پوشانده فرزندان آدم از خود می‌پرسند: روضه جدیدی؟ آری

خداگر ز حکمت ببندد دری ز رحمت گشاید در دیگری

این از عدالت اوست تا همگان نظمی که خداوند بر وفق آن آنان را خلق نموده در نهاد خود کشف نمایند و دریابند که "خیمه نظم عالم به دو ستون قائم و برپا مجازات و مکافات" (۱۴:۹۸) آن روز حکمتش اقتضای مجازات می‌نمود و آدم را از بهشت راند امروز نور رحمتش بر عالمیان گسترده شده و به مکافات راه بازگشت به بهشت را به او تعلیم می‌دهد. عنوان این تعلیم تسلیم و رضا بر رضای الهی و اطاعت اوامر اوست و

۱- سعدی (شیخ مصلح الدین) - گلستان - مقدمه

۲- این جمله به عربی به استقبال جمله سعدی علیه‌الرحمه به وسیله مؤلف نگارش یافته (ترجمه: ای ملائکه من، من از بنده‌ام رضامندم او کسی را جز من ندارد پس او را آمرزیدم.

هشدار می‌دهد که عمل به فرامین او صرفاً باید به خاطر عشق و محبت ایثاری باشد. "اعملوا حدودی حیاً لجمالی" (۵: ۱۰) یعنی به خاطر پاداش یا خوف نباشد. حضرت نقطه اولی می‌فرمایند: "عبادت کن خدا را به شأنی که اگر جزای عبادت ترا در نار برد تغییری در پرستش تو او را بهم نرسد و اگر در جنت برد همچنین... و اگر از خوف عبادت کنی لایق بساط اقدس الهی نبوده و نیست." (۲۳۲: ۵۲) در کلمات مکنونه فوق آنجا که می‌فرماید "جهد نمائید" معنایش اینست که رسم مجاهدت را در طاعت بجا آوریم زیرا سبیل مستقیم وحدت و اتفاق را بی مجاهدت به کسی ندهند. "وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا" (سوره عنکبوت آیه ۶۹). از زمان آن نافرمانی نخستین که راه و رسم طغیان را به ما آموخت آیا ما از آن روز جهد خود را پیوسته در راه فرمانبرداری به کار بردیم؟

پروین اعتصامی با سخنی شیرین تلخی این غفلت را بیان می‌کند:

بسی مجاهده کردیم در طریق نفاق بین چه بیهده تفسیر "جاهدوا" کردیم
 عبث به چه نفتادیم، دیو آرزو و هوی هر آنچه کرد بدیدیم و همچو او کردیم
 چراغ عقل نهفتیم شامگاه رحیل از آن به ورطه تاریک جهل رو کردیم
 به عمر گم شده، اصلاً نسوختیم ولیک چو سوزنی ز نخ افتاد جستجو کردیم
 به غیر جامه فرصت که کس رفوش نکرد هزار جامه دریدند و ما رفو کردیم
 تپاه شد دل از آلودگی و دم نزدیم همی به تن گرویدیم و شستشو کردیم
 از آن ز شاخ حقایق به ما بری نرسید که ما همیشه حکایت ز رنگ و بو کردیم
 بار دیگر تکرار می‌کنیم که بازگشت به بهشت را خداوند مشروط به همان شرطی
 نموده است که برای باقی ماندن بر "آدم" مقرر داشته بود. انبیاء خداوند راه و رسم
 بازگشت را با مبادی و تعالیمی که توشه این راه است به او آموخته‌اند و به این نجوای
 فرزندان سوخته دل آدم پاسخ فرموده‌اند و این سخن را بر زبان او تلقین نموده‌اند:
 "از ما به جودت درگذر." (۶: ۳۲۶)

پس فرزندان آدم اکنون می‌دانند برای بازگشت به بهشت چگونه باید باشند و چه باید بکنند و به تحرّی دریافته‌اند که چرا باید چنین باشند و چنین کنند. بدین سان خداوند باب

ففسی که مرغ باغ ملکوت^(۱) را در خود محبوس داشته بود بگشود تا به اختیار بیشتر در این عالم ناسوتی در فضای قدس جانان پرواز نماید بی آنکه ففس را به یکباره ترک کند. تا روزی که پرواز جاودانه او به ملکوت الهی فرارسد. این رانده شدن آدم از بهشت و بار دیگر در روز خدا او و فرزندش را به بازگشت به آن فراخواندن بخش اعظم سر تنکیس است که بر متن جمیع تحولاتی که در این جهان مقدر است در این کور جدید حصول یابد حکم فرماست.

خداوند لحاظ عنایت و عفو خود را بر بندگان گنه کار پریشان روزگار خود می افکند و می فرماید: "عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفُ" (سوره ۵ مائده آیه ۹۵) در این بیان مبارک عالمی از معنی موجود است. به نحوی سحرآمیز از یک سو راجع به همه ادوار تاریخ بشر از آغاز آفرینش است و از سوی دیگر به زمان حال توجه دارد. در حالی که در زندگی هر فرد از افراد نیز صادق است. یکی از پرمعناترین مناظر سر تنکیس بازگشت به بهشت است که در سخنی کوتاه رانده شدن از بهشت به خوانده شدن به بازگشت به آن تنکیس و تبدیل یافت. فرصتی دیگر برای آدمیان که بر ساحت قدس او در حالتی از تسلیم و رضا و اطاعت و انقطاع پیشانی بسایند و در آن لحظه که سر بر آستان دارند و دستی به سوی آسمان این سخن محبوب عالمیان را در گوش خود بشنوند که "ای اهل عالم شما را وصیت می نمایم به آنچه سبب ارتفاع مقامات شماست... نوصیکم بخدمت الامم و اصلاح العالم..." (۶:۳۹۴)

عرفان بازگشت به بهشت است:

مفاهیمی که در فرایند بازگشت به بهشت منظوری است همان هائی است که غایت قصوای عرفان است:

بازگشت به بهشت فوز بقاء الله و ایمان به مظهر ظهور است: حضرت بهاء الله می فرماید: "یا اهل الرضوان دعوا کوؤس الجنان و ما فیهن من کوثر الحیوان لان اهل البهاء دخلوا جنة اللقاء و شربوا رحیق الوصال من كأس جمال ربهم الغنی المتعال." (۹:۱۴/۱۳) مضمون بیان مبارک: ای اهل بهشت جام های بهشتی را به دور

۱- جلال الدین محمد مولوی - دیوان شمس

اندازید و آنچه از چشمه حیات در آن است. زیرا اهل بهاء به بهشت لقاء الهی وارد شده‌اند و شراب وصال را در جام جمال پروردگار بلندمرتبه و بی‌نیاز نوشیده‌اند. و نیز می‌فرمایند: "آن ادخلوا الجنة رحمة من عندنا و اشربوا فيها خمر الحيوان من يد الرحمن". (۹:۱۸۷) به بهشت وارد شوید این رحمتی از ما بر شماست و بنوشید در آن شراب زندگی را از دست خداوند مهربان.

و باز می‌فرمایند: "مقصود از آفرینش عرفان حق و لقای آن بوده و خواهد بود... هر نفسی که به آن صبح هدایت و فجر احدیت فائز شد به مقام قرب و وصل که اصل جنّت و اعلی‌الجنان است فائز گردید..." (۹:۲۹/۱) و در لوحی به افتخار نبیل اعظم می‌فرمایند: "آن یا نبیل الاعظم... طوبی لک بما رکبت علی فلک البهاء... و بلغت الی رضوان الذکر فی هذا الذکر الذی کان علی هیکل الانسان مشهودا اذا فاشکر الله بما ائدک علی امره...". (۹:۱۳۹/۱-۴) مضمون بیان مبارک: ای نبیل اعظم خوشا به حال تو که بر کشتی بهاء سوار شدی... و به بهشت ذکر (خاطر و یاد) در این ذکر (مقصود حضرت بهاء الله است) که به هیکل انسان مشهود بود رسیدی. وقت آنست که ستایش کنی خداوند را که ترا بر امرش تأیید نمود... و همچنین در لوحی دیگر می‌فرمایند: "طوبی از برای نفسی که شؤونات مختلفه دنیا او را از مطلع نور توحید منع ننموده به استقامت تمام به اسم قیوم از رحیق مختوم آشامیده آنه من اهل الفردوس فی کتاب الله رب العالمین". (۹:۱۶۲/۲) او از اهل بهشت در کتاب خداوند عالمیان است.

حضرت بهاء الله در کلمات مکتونه می‌فرمایند: "یا ابن البشر قدرت لک من الشجر الابهی الفواکه الاصفی کیف اعرضت عنه و رضیت بالذی هو ادنی. فارجع الی ما هو خیر لک فی الافق الاعلی". (۳:۲۱) مضمون بیان مبارک: ای فرزند بشر من برای تو از پر جلال‌ترین درختان (امر مبارک) میوه‌های پاک مقدر داشتم چگونه از آن دوری جستی و راضی شدی به آنچه پست‌تر بود. پس بازگرد به سوی آنچه نیکوتر است برای تو در افق بلندمرتبه من.

افسانه رانده شدن حضرت آدم از بهشت و فراخواندن وی به بازگشت به آن به نحوی مشروط به وسیله حضرت بهاء الله که در هر دو تفویض منطوی است گویای تقارب و

همراهی دو فرایند "عهد" و "عرفان" در آئین بهائی است. انطوای تفویض در آن ابواب امتحان را بر بشریت گشوده است.

بهشت در مفهوم رضا و حبّ الهی:

در سوره وفا از قلم اعلیٰ نازل: "... و اما الجنة حق لا یریب فیه و هی الیوم فی هذا العالم حبّی و رضائی و من فاز به لینصره الله فی الدنیا و بعد الموت یدخله فی الجنة." (۱۴:۱۱۷)

مضمون بیان مبارک: اما بهشت که حقیقتی است دور از تردید و آن امروز در این عالم محبّت من است و رضایت من و هرکس به آن رسید خداوند در این دنیا او را نصرت می‌کند و بعد از مرگ او را به بهشت داخل می‌نماید. و نیز در کلمات مکتونه فارسی می‌فرماید: "ای دوستان من آیا فراموش کرده‌اید آن صبح صادق روشنی را که در ظل شجره انیسا که در فردوس اعظم غرس شده جمیع در آن فضای قدس مبارک نزد من حاضر بودید و به سه کلمه طیبه تکلم فرمودم و جمیع آن کلمات را شنیده و مدهوش گشتید و آن کلمات این بود ای دوستان رضای خود را بر رضای من اختیار مکنید و آنچه برای شما نخواهم هرگز نخواهید و با دل‌های مرده که به آمال و آرزو آلوده شده نزد من میانید. اگر صدر را مقدّس کنید حال آن صحرا و آن فضا را به نظر درآرید و بیان من بر همه شما معلوم شود." (۳:۱۹/۲۰)

و در این کلمات مکتونه عربی می‌فرماید: "یا ابن الوجود رضوانک حبّی و جتّک وصلی فادخل فیها و لاتصبر هذا ما قدر لک فی ملکوتنا الاعلیٰ و جبروتنا الاسنی" (۳:۶) و در لوحی می‌فرمایند: "در مقام اول و رتبه اولی بهشت رضای حق است هر نفسی به رضای او فائز شد او از اهل جنّت علیا مذکور و محسوب... (۳۹:۲۴۴)

بهشت در مفهوم رضای خلق:

حضرت بهاء الله می‌فرماید: "ای دوستان من در سبیل رضای دوست مشی نمائید و رضای او در خلق او بوده و خواهد بود..." (۳:۴۳) و در لوح مدینه الرضا می‌فرماید: "لان رضاء العبد عن بارئه لن یشیت الا برضاء احبّاء الله الذین انقطعوا الیه و کانوا من المتوکّلین." (۶۲:۳/۴۰۳)

مضمون بیان مبارک: رضا و خشنودی خداوند از بنده میسر نمی‌گردد مگر به رضا و خشنودی دوستان خداوند از او. آن دوستانی که از عالم مادی دل بریده‌اند و از توکل‌کنندگان هستند.

بهشت در مفهوم عالمی فوق عالم ناسوت:

حضرت بهاء الله می‌فرمایند: "و اما الجنة حق لاریب فیه و هی الیوم فی هذا العالم حی و رضائی و من فاز به لینصره الله فی الدنیا و بعد الموت یدخله فی الجنة." (۱۴:۱۱۷)

مضمون بیان مبارک: و اما بهشت که در حقیقت آن تردیدی نیست امروز در این عالم محبت من و خشنودی من است. هرکس به آن رسید خداوند او را یاری می‌دهد در دنیا و بعد از مرگ او را در بهشت وارد می‌کند. و باز در لوحی در باره روح مؤمن می‌فرمایند: "... لما خرجت عن الجسد یبعثها الله علی احسن صوره و یدخلها فی جنة عالیه ان ربك علی کل شیء قدیر." (۱۷:۱/۱۱۲) مضمون بیان مبارک: و آنگاه که روح از جسد خارج شد خداوند آن را برمی‌انگیزد به بهترین صورت و آن را در بهشت برین وارد می‌کند به درستی که خداوند بر همه چیز تواناست.

تعریف عرفان:

در فصل دیگر این کتاب به تعریف علم، معرفت و عرفان پرداخته‌ایم. دلیل ما از بازگشت به این گفتار به این سبب است که معمولاً در یک کار تحقیقی موضوع آن را دوبار می‌توان تعریف کرد یک بار در آغاز بر اساس مفروضات آمده از تحلیل‌های هم‌اکنون موجود و بار دیگر در پایان بررسی و تحقیق بر اساس یافته‌ها و شناخته‌هایی که در جریان پژوهش به دست آمده است. بنابراین تعریف دوم می‌تواند تفاوت چندانی با تعریف اول نداشته باشد ولی در عین حال می‌تواند وسیع‌تر، عمیق‌تر، جامع‌الاطرف‌تر و به هر صورت متفاوت با تعریف اول باشد.

با توجه به بحث‌های فصول قبل متذکر می‌شویم که تفاوتی بنیادی میان علم (دانش)، معرفت (بینش) وجود دارد. حضرت بهاء الله در کتاب ایقان این مراتب را به ترتیب علم الیقین، عین‌الیقین و حق‌الیقین تسمیه فرموده‌اند. عرفان (بازبینش Re-Cognition) تنها دانستن ذهنی (Subjective Knowledge) نیست و حتی تنها یک دانستن عینی (Objective Knowledge) نمی‌باشد بلکه در آئین بهائی عرفان بازبینش است و در آن بازبینش زیستن است. و این ممکن نیست مگر اینکه تصویر این حقیقت در روح سالک منعکس گردد و خود نیز این تصویر را در آئینه روح خود مشاهده نماید و به عبارت دیگر این بازبینش

جزئی از وجود او گردد و بالتیجه در هویت او و در رفتار او بازتاب داشته باشد. تا اینجا سخن از عالم و ناظر و عارف بود ولی از معلوم و منظور و معروف گفتاری به میان نیامد. در حقیقت با توجه به این مطالب، این فرایند آمیخته "بازینش" (عرفان) تنها محدود به انسان‌ها به صورت افراد و جامعه انسانی نیست. بلکه موضوع این بازینش خود موضوع پیچیده (Complex Subject) است. موضوع این بازشناسی عبارت است از آفریدگار، آموزگار، آفرینش و آموزنده است. همان‌گونه که از خود این اصطلاحات برمی‌آید مقصد اولاً از آفریدگار خالق جهان است. پس در این بازینش و بازشناسی عارف را بایسته آنست که ابتدا در یک مشاهده روحانی (Contemplation) جویای شناخت آفریننده خود باشد و در این جویائی تنها به دانش اکتفا نکند بلکه ینش خود را نیز به کار برد. کمال این جویائی وقتی حصول می‌یابد که جوینده که ناتوانی خود را در شناخت آفریدگار درمی‌یابد به پروردگار (مرئی) که منظور همان مظهر ظهور است توجه نماید و رهنمودهای او را در این مورد به خوبی دریابد و بکار بندد. پروردگار در اینجا همان پیامبر یا مرئی است (از واژه پروردن و پرورش دادن یعنی تربیت کردن) نه آفریدگار یعنی خالق. در این تلاش و کوشش است که او درمی‌یابد که اگرچه علم کشف حقیقت است ولی دین مجموعه پیام‌ها و آموزه‌های پروردگار یا آموزگار است که از آفریدگار دریافت داشته و آن نفس حقیقت است. لهذا بر آفریده معلوم می‌گردد که شناخت آفریدگار نیاز به آموزه‌های آموزگار دارد. این بدان معنی است که عرفان یا بازینش آفریدگار تحقق نمی‌یابد مگر به بازینش یا عرفان آموزگار یا مظهر الهی. و اما آنچه را ما می‌شناسیم و باز می‌شناسیم خود شیء نیست. هر معرفت و عرفانی یعنی وقوف و آگاهی به کیفیات و صفات و خواص و در این مورد خاص یعنی آفریدگار اسما و صفات و افعال اوست.

شناخت چه در دنیای ماده و چه در دنیای معنی شناسائی ویژگی‌ها و خواص و صفات شیء مورد نظر است نه ذات آن. این در مورد آفریدگار به وجه اخص به گونه‌ای مطلق صادق است و از این روست که آنچه از او می‌دانیم صفات و اسما و افعال اوست که در عالم مشهود و در دایره فهم محدود خودمان درمی‌یابیم و آن را به آفریدگار

نسبت می‌دهیم. ولی در حقیقت این اسماء، صفات و افعال نیز راجع به مظهر اوست نه خود ذات غیب لایدرک. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید:

”جمیع اوصاف و محامد و نعوت راجع به این مظاهر مقدّسه است. یعنی هرچه اوصاف و نعوت و اسماء و صفات ذکر نمائیم کل راجع به این مظاهر الهیه است. اما به حقیقت ذات الوهیت کسی پی نبرده تا اشاره نماید یا بیانی کند... السبیل مقطوع والطلب مردود.“ (۲:۱۰۵) من باب مثال مفهوم عدل را در عالم شهود و در درجه نسبی می‌شناسیم و در مرتبه اطلاق آن را به حق نسبت می‌دهیم، در حالی که باید متذکّر باشیم که عادل بودن خداوند یکی از آموزه‌های پروردگار یا آموزگار است و این ویژگی‌ها بر حسب بیان حضرت عبدالبهاء راجع به خود آموزگار است. پس ما نیازمند آموزه‌های پروردگار (آموزگاریم) تا این بازیمنش تحقق یابد.

حضرت بهاء‌الله می‌فرماید:

”اصل کُلّ العلوم هو عرفان‌الله جلّ جلاله و هذا لن یحقّق الاّ بعرفان مظهر نفسه“ (۱۴:۹۳) مضمون بیان مبارک: اساس جمیع دانش‌ها بازشناسی خداوند است و این هرگز ممکن نیست مگر به بازشناسی مظهر امر او. و همچنین در لوح سلمان می‌فرماید: ”ای سلمان سبیل کُلّ به ذات قدم مسدود بوده و طریق کُلّ مقطوع خواهد بود و محض فضل و عنایت شمس مشرقه از افق احدیه را بین ناس ظاهر فرموده و عرفان این انفس مقدّسه را عرفان خود قرار فرموده...“ (۳۹:۱۴۴)

عناوین پروردگار و آموزگار هر دو راجع به مظهر الهی هستند یعنی کسی که پرورش می‌دهد و مربّی است و هم اوست که تعلیم می‌دهد و آموزگار است. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: ”این مشهود و واضح است که در طینت و فطرت جمیع موجودات قوّت و استعداد ظهور دو نوع کمالات موجود یکی کمالات فطریه که من دون واسطه صرف ایجاد الهی است و دیگری کمالات اکساییه است که در ظل تربیت مربّی حقیقی است... نوع انسان در دبستان آفاق کودکان سبق‌خوانند و از علل مزمنه سقیم و ناتوان. هیاکل مقدّسه انبیاء و اولیاء ادیب انجمن رحمانند و طیب شفاخانه حضرت یزدان بشیر عنایتند و آفتاب فلک اثر هدایت تا شعله نورانی کمال معنوی و صوری که در حقیقت زجاجی

انسانی افسرده و مخمود است به نار موقده الهی برافروزد و امراض مزمنه به عنایت فیض رحمانی و روح مسیحائی زائل گردد... انجمن انسانی را تربیت و عنایت مرئی حقیقی لازم و نفوس بشری را ضابط و رابط و مانع و رادع و مشوق و سائق و جاذب واجب چه که باغ آفرینش جز به تربیت باغبان عنایت و فیوضات حضرت احدیت و سیاست عادلانه حکومت آرایش و لطافت و فیض و برکت نیابد... و مرئی و ضابط... عالم انسانی قوه قدسیه روحانیه و کتب منزله سمائیه و انبیای الهی و نفوس رحمانی و علمای ربانی چه که این مهابط وحی و مطالع الهام مرئی قلوب و ارواحند و معدل اخلاق و محسن اطوار و مشوق ابرار... " (۸-۳:۲۳۴) گفتیم که عرفان در این دیدگاه موضوع پیچیده‌ای دارد که شامل آفریدگار، پروردگار آفرینش و آموزنده می‌شود. در خصوص آفریدگار و پروردگار (آموزگار) بالاخصار گفتگویی داشتیم.

اکنون مختصری به بازساخت آفرینش می‌پردازیم گرچه با تفصیل بیشتر در این مورد در فصلی دیگر پرداخته‌ایم. همان‌گونه که عرفان حق تنها به عرفان مظهر او میسر است. عرفان آفرینش نیز منجر و منتهی به عرفان حق می‌گردد. زیرا خداوند آیت عرفان خود را در جمیع اشیاء به ودیعه نهاده است. حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: از علو جود بحت و سمو کرم صرف در کل شیء مما یشهد و یری آیه عرفان خود را ودیعه گذارده تا هیچ‌شیزی از عرفان حضرتش علی‌مقداره و مراتبه محروم‌نماند. و آن آیه مرات جمال اوست در آفرینش و هر قدر سعی و مجاهده در تلطیف این مرات ارفع امنع شود ظهورات اسماء و صفات و شؤونات علم و آیات در آن مرات منطبق و مرتسم گردد. (۲/۱۲۴:۹) و باز می‌فرمایند: آنچه در آسمان‌ها و زمین است محالّ بروز صفات و اسمای الهی هستند چنانچه در هر ذره آثار تجلی آن شمس حقیقی ظاهر و هویدا است که گویا بدون ظهور آن تجلی در عالم ملکی هیچ‌شیزی به خلعت هستی مفتخر نیاید و به وجود مشرف نشود... خاصه انسان که از بین موجودات به این خلع تخصیص یافته و به این شرافت ممتاز گشته چنانچه جمیع صفات و اسمای الهی از مظاهر انسانی به نحو اکمل و اشرف ظاهر و هویدا است. و کلّ این اسماء و صفات راجع به اوست. (۲۸:۶۴)

انسان در این کوشش برای شناخت و بازساخت آفرینش همان‌گونه که گذشت منتهی

به شناخت آفریدگار و آموزگار و آفرینش می‌گردد. پس لاجرم به شناخت خویش می‌نشیند چون خود جزئی و یکی از عناصر و عوامل آفرینش است و آن هم اعظم آن عناصر چنانچه می‌فرماید: "انسان طلسم اعظم است" (۱۴:۹۶) و نیز می‌فرماید: "انسان فهرست اعظم و طلسم اقوم است فهرستی که در او مثال کلّ ما خلق فی الارض والسماء موجود... اگر گفته شود که هیکل انسانی در مقامی ملکوت است هذا حق لاریب فیه چه که مثال کلّ در او موجود و مشهود اگرچه بعضی او را عالم اصغر نامیده‌اند و لکن نشهد انه عالم کبیر." (۶۲:۱/۲۴۲) در معرفت آفرینش انسان قبل از هرچیز دسترسی به خویشتن خود دارد که باید با آگاهی و عدالت به معرفت آن بنشیند. حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: "طراز اول و تجلی اول که از افق سماء ام‌الکتاب اشراق نموده در معرفت انسان است بنفس خود..." (۱۴:۱۷) اکنون می‌توانیم عرفان را به نحو زیر تعریف کنیم: عرفان عبارت است از والاترین مرتبه دانائی انسان که از دانش و بینش شروع و به بازبینش (عرفان) آفریدگار از طریق عرفان آموزگار (مظهر الهی) و سپس عرفان آفرینش که در آن عرفان انسان به نفس خود مستتر است ره کمال می‌یابد. عرفان مرحله کمال رشد روان (نفس) انسان است زیرا در جریان آن نفس او همراه تحولات فوق تحوّل و تکامل یافته به مرحله نفس جبروتیه واصل می‌گردد.

عرفان و ریاضت:

در این قسمت بیش از آنچه مقصد ما بررسی نقش ریاضت در مسالک عرفانی در ادیان گذشته باشد می‌خواهیم به مطالعه معانی و تعبیراتی که از این کلمه شده پردازیم و نهایتاً با تحلیلی مقایسه‌ای به مفهوم حقیقی ریاضت دست یابیم و بالأخره از جهت عمل آن را در دیدگاه آئین بهائی تشریح نماییم.

واژه ریاضت: به معنای رام‌کردن، فرمان بردار ساختن، تربیت و ورزش است. در معنای ورزش هم منظور ورزش جسم است هم ورزش روان و روح و بدین سان از آن معنای بدیع دیگری از قبیل تهذیب نفس و پرهیز از شهوات و اشتغال به عبادت مستفاد می‌شود.

معنای دیگر از قبیل گوشه‌گیری، تحمیل کارها و حالات شاقه بر خود، همگی بیان

روش و رفتاری خاص است که در طول تاریخ عرفان در ادیان مختلف معمول گشته و اندک اندک حتی بر معانی اصلی ریاضت غلبه نموده است. واژه ریاضت در زبان انگلیسی (Ascetism) که از لغت (Ascesis) و (Askesis) لاتین و یونانی است و به معنای تمرین و ورزش است ریشه این لغت در زبان یونانی (Askeo) است یعنی تمرین ورزش و کارآموزی است ریاضت (Ascetism) در ادیان گذشته عبارت است از انکار امیال و خواسته‌های جسمانی و درونی برای وصول به آرمان‌ها و هدف‌های معنوی. اگر به همین جا موضوع خاتمه می‌یافت در جای خود مقبول بود ولی واقعیت اینست که این انکار گاه به صورت تمرین‌های بسیار سخت و طاقت‌فرسای جسمانی طولانی درمی‌آید که در مواردی از جهت زمانی بسیار طولانی و حتی دائمی است.

تاریخچه ریاضت نشان می‌دهد که ابتدا این تمرین‌ها برای کارهای قهرمانی و یا مساعی فکری و عقلی و اخلاقی و حتی در مواردی در ساختن اشیاء از جهت تکنولوژی بوده است. ولی به تدریج به صورت تمرین‌های سخت برای به دست آوردن قدرت روحی و اخلاقی مافوق توانائی‌های معمولی انسان درآمده است منشاء این نوع تفکرات به زمان افلاطون بازمی‌گردد که معتقد بود که اگر امیال جسمانی و حیوانی انکار شوند توانائی‌های عقلی و روحی افزایش می‌یابند. فلوپینوس (Plotinus) واضح مکتب نو افلاطونی نیز این نظریه را تاکید و تائید نمود رواقیون (Stoics) نیز بر این باور بودند.

در قرون اخیر فرایند ریاضت مورد توجه و بررسی بعضی فلاسفه واقع گردید. در قرن نوزدهم آرتور شوپن‌هاور (Arthur Schopenhauer) نوعی ریاضت را تعلیم می‌داد که اراده زندگی کردن را انکار و تخفیف می‌کرد.

کانت (I. Kant) ریاضت را در مفهوم عملی یک تمرین اخلاقی برای تصفیه و تزکیه رفتار از طریق خودداری و کف‌نفس تشریح و تاکید نمود. کلیسای کاتولیک با تفکرات یک عالم الهیات به نام رمانوگاردینی (Romano Guardini) به دفاع و طرفداری از ریاضت پرداخت و به عقیده وی ریاضت وسیله‌ای برای نجات بشریت از انحرافات گوناگون است.

در مذاهب مختلف در هندوئسم یوگا (Yoga) که تمرینی روانی - جسمانی است و

پس از آن در مذهب بودائی طریق هشت‌گانه (Eight Paths) به عنوان رهنمود برای حیاتی توأم با اخلاص توجیه شده است.

در دیانت بودائی ریاضت جسمانی تأیید نشده است. در قرن شانزدهم یک مسیحی روحانی کاتولیک به نام سن ایگناتیوس (St Ignatius of Loyola) فرقه رهبانان (Monastic Order) ژزوئیت‌ها را بنیان نهاد.

یک انضباط مافوق حدود عادی اندک اندک با انکار و نفی جسم و ریاضات شاقه معمول شد. با این تصوّر که با نفی و انکار جسم روح آزاد می‌گردد. به عنوان مثال در نزد پیروان مذهب جین (Jainism) در هند نوعی ریاضت وجود دارد که آنقدر به خود گرسنگی می‌دهند تا جان بپارند و بر این باورند که بدین نحو با خداوند متحد می‌گردند. چنین ریاضت‌ها از طریق مسیحیان سوریه بر اساس کتابی به نام (Hierotheos) خدای مقدّس به مکتب عرفان اسلامی نفوذ نمود. نوعی دیگر از ریاضت که به وسیله گدا - رهبانان (Beggar-Monks) ترویج شد در چهارچوب تفکّری شیعی به صوفی - درویشان ایران منتقل گردید که البته شامل عده‌ای معدود و غالباً کمتر آشنا به خود تصوّف به وجه اخصّ می‌باشد.

در اینجا به نحو اختصار به اشکال مختلف ریاضت اشاره می‌کنیم. گوشه‌گیری از دنیا، مجرّم‌ماندن و انکار خواسته‌های مادی، خودداری از خوردن بعضی اغذیه از قبیل گوشت، روزه‌داری، بی‌اعتنائی به بهداشت و نظافت شخصی، زندگی در محل‌های نامناسب و سخت، ریاضت‌های روانی و تمرین‌هایی که موجب درد و رنج شود. در کوه‌ها و غارها زیستن، در جنگل‌های دوردست مسکن‌گزیدن، از مردمان به گونه‌های تقریباً کامل دوری‌گزیدن، بر بسترهای خشن و حتی در دزدان خفتن همه از انواع ریاضت‌های جسمانی این افرادی بود که تصوّر می‌کردند رنج و درد جسمانی و انکار نیازهای جسمانی سبب تقویت روح می‌گردد.

در اسلام که در آغاز تنها روزه‌داری شکلی از ریاضت بود به تدریج چنانچه در بالا گفته شد انواع ریاضات دیگر هم در قلمرو تصوّف گسترده شد که بدو صورت ساده‌تر و آسان‌تری داشت که به آن "زهد" می‌گفتند به معنای اعراض و روی‌گرداندن از دنیا و

دوری جستن از خلق و ترک دنیا و تعلقات آن را گفتن و بالاخره گوشه گیری و انزوا در تنهایی کامل و در آن حال به عبادت پرداختن بود که به تدریج اشکال سخت تری را به خود گرفت.

در کلیسای کاتولیک ازدواج برای کشیشان، مادران و خواهران روحانی مجاز نیست.

ریاضت در آئین بهائی:

ریاضت در آئین بهائی همان مفهوم و معنای حقیقی خود را دارد. رام کردن، فرمانبردار کردن نفس، تربیت و ورزش روحانی، نیازها انکار نمی شوند بلکه به فرمان آورده می شوند، کنترل می گردند، تربیت می شوند و در طریق مثبت و مفید و صحیح آن هم در حد اعتدال به آن ها پاسخ داده می شود.

در حقیقت یک بار دیگر سر تکبیس آشکار می گردد. از آنجا که در آئین های گذشته برای تفوق روح جسم را ضعیف می نمودند، در آئین بهائی جسم را ضعیف نمی کنند بلکه آن را سلامت و اعتدال می بخشند و روح را تقویت می نمایند تا این تفوق از این طریق حاصل گردد. در آئین بهائی حالت طبیعی جسم پیروی از انبعاثات روح است که سبب حیات جسم است، روح بر جسم تقدم دارد چون اول آن چیزی است که از خداوند تجلی نمود و تفوق آن موضوعی موجه است. در آئین بهائی تربیت تنها راجع به روح نیست، تنها راجع به نفس هم نیست بلکه جسم نیز باید تربیت گردد به همین سبب سه گونه تربیت (۲:۶) در این آئین تعلیم شده است تربیت جسمانی تربیت انسانی (نفسانی) و تربیت روحانی. هر سه گونه تربیت واجد اهمیت است زیرا راجع به هر سه منظر حیات انسان است. تربیت جسمانی را ممکن است بعضی همین ورزش های معمول تصور کنند و انجام مسابقات را در نظر آورند و حال آنکه تربیت جسمانی راجع است به چگونه خوردن چه وقت خوردن چقدر خوردن، چه چیز خوردن، چگونه خفتن، چه وقت خفتن، چقدر خفتن، چگونه نشستن، چگونه ایستادن، چگونه راه رفتن و خلاصه جمیع آنچه راجع به زندگی جسمانی انسان است آداب دارد و باید روش صحیح آن را پیروی نمود به نحوی که هم آهنگ و همعنان با روح باشد تا از این میانه نفسی معتدل، مترقی، متعقل، متفکر، ملهم و مطمئن نصیب آدمی گردد. روح و جسم بر روی هم

اثرات متقابل دارند و عرصه بروز این اثرات نفس (روان) (Soul) است. در این روابط همانگونه که در بالا اشاره شد روح باید حکمرانی خود را حفظ کند تا نفس به راهی برود که روح هدایت می‌کند.

ریاضت در دیانت بهائی قبول فرمانروائی روح است:

در آئین بهائی رفتارها و اعمالی از قبیل شستن پای دیگران و یا زیستن در غارها و کوه‌ها و جنگل‌ها خود را از نعمت‌های الهی محروم ساختن شرط سیر و سلوک در سبیل عرفان نیست. حضرت بهاءالله می‌فرماید: "تالله الحق لو يغسل احد ارجل العالم و يعبدالله على الادغال والشواجن والجبال والقنات والشناخيب و عند كل حجر و شجر و مدر و لا يتصوع منه عرف رضائي لن يقبل ابدأ هذا ما حکم به مولی الانام کم من عبد اعتزل فی جزائر الهند و منع عن نفسه ما احله الله له و حمل الرياضات و المشقات و لم يذكر عندالله منزل الآيات. لاتجعلوا الاعمال شرك الآمال و لاتحرموا انفسکم عن هذا المال الذي كان امل المقربين. فی ازل الازال قل روح الاعمال هو رضائي و علق كل شيء يقبولى اقرئوا الالواح لتعرفوا ما هو المقصود فی كتب الله العزيز الوهاب." (۱۰: ۳۷)

مضمون بیان مبارک: سوگند به خداوند اگر کسی پاهای اهل عالم را بشوید و خداوند را در جنگل‌ها، دژه‌ها و کوه‌ها و تپه‌ها و قلّه مرتفع کوه‌ها عبادت نماید و هیچ صخره و درخت و کلوخی یافت نشود که شاهد عبادت وی نباشد، اگر بوی خوش رضایت من از آن به مشام نرسد هرگز مقبول نخواهد بود. این آن چیزی است که مولای بندگان به آن حکم فرمود چقدر از بندگان که در سرزمین هند گوشه‌نشینی اختیار نمودند و خود را از آنچه خداوند برای ایشان حلال نموده محروم ساختند و ریاضت‌ها و سختی‌ها را تحمل نمودند ولی در نزد خدا منظور نگردیده است. اعمال را دام آمال قرار مدهید و خود را از این مقصد متعالی محروم نسازید که آرزوی مقربان از اول و آغاز آغازها بود. بگو روح اعمال رضا و خشنودی من است و همه چیز معلق است به قبول من الواح را بخوانید تا آنچه در کتاب خداوند مقصود است دریابید.

در باره کسانی که از طریق این ریاضات مدّعی به دست آوردن قوای روحی خاص می‌گردند ما را هشدار می‌دهد که به چنین ادعاهای بی‌اساس که صرفاً یا جنبه خرافات و

موهومات دارد یا به مقصد فریب‌کاری است توجه ننمائید و خرد را فراراه و راهبر خود قرار دهید و اشاره می‌فرماید که چنین اشخاص به فروتنی ریاکارانه‌ای می‌پردازند ولی در اعماق قلبشان جوایای احترام و بزرگی و برتری بر دیگرانند. حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند: "من الناس من يقعد صف النعال طلباً لصدرالجلال قل من انت يا ايها الغافل الغرار ومنهم من يدعى الباطن و باطن الباطن قل يا ايها الكذاب تا الله ما عندك انه من القشور تركناها لكم كما تترك العظام للكلاب." (۳۷: ۱۰) مضمون بیان مبارک: در میان بندگان کسانی هستند که در کفش‌کن می‌نشینند و لکن جوایای صدر مجلس هستند بگو تو کیستی ای غافل مغرور و از آنان کسانی هستند که مدعی علم باطن می‌باشند. بگو ای بسیار دروغگویان به خدا سوگند آنچه نزد توست پوست است برای خودت رها کنیم همان‌گونه که استخوان را برای سگ‌ها می‌افکنند. (۱)

در باره انزوا گزیدن و دست از کار و فعالیت کشیدن و برای تأمین معیشت به گدائی تن در دادن در کتاب اقدس چنین نازل گردیده است:

"يا اهل البهاء قد وجب على كل واحد منكم الاشتغال بامر من الامور من الصنائع والافتراف و امثالها و جعلنا اشتغالكم بها نفس العباداة لله الحق تفكروا يا قوم فى رحمة الله و الطافه ثم اشكروه فى العشى و الاشراق لانضيحوا اوقاتكم بالبطالة و الكسالة و اشتغلوا بما يمتنع به انفسكم و انفس غيركم كذلك قضى الامر فى هذا اللوح الذى لاح من افقه شمس الحكمة و التبيان. ابغض الناس عند الله من يقعد و يطلب تمسكوا بحبل الاسباب متوكلين على الله مسبب الاسباب." (۳۴: ۱۰) مضمون بیان مبارک: ای اهل بهاء بر هر کدام از شما واجب است مشغول بودن به کاری از کارها و صنایع و کسبى و امثال آن و ما کار شما را عین عبادت قرار دادیم در باره این رحمت خداوند و مرحمت او بیاندیشید و آنگاه او را در هر شامگاه و صبحگاهی شکرگزار باشید. اوقات خود را به بیهودگی و تبلی ضایع نکنید و به آنچه نفع آن به خود شما و دیگری می‌رسد مشغول باشید. این چنین در این لوح (کتاب اقدس) حکم شد که از افق آن خورشید حکمت و روشنی

۱- در مقام تمثیل یادآور این مولوی است:

ما ز قرآن مغز را برداشتیم
پوست را بهر خران بگذاشتیم

سخن هویدا است. منفورترین کسان آن کس است که بنشیند و بطلبد (گدائی کند) به رشته اسباب متوسل شوید و به خداوند که سبب ساز همه چیز است توکل کنید. حضرت بهاء الله همچنین همگان را از دست بوسی منع می فرمایند و می فرمایند هرگز نباید کسی در برابر شخص دیگری طلب آموزش کند و یا توبه نماید. این نوع اعتراف و طلب آموزش که در ادیان دیگر مرسوم است را نسخ و نهی فرموده است. این گفتار مضمون این آیات کتاب مستطاب اقدس است:

«قد حرم علیکم تقییل الایادی فی الکتاب هذا ما نهیتم عنه من لدن ربکم العزیز الحکام. لیس لاحد ان یتستغفر عند احد. توبوا الی الله تلقاء انفسکم انه لهُو الغافر المعطى العزیز التواب.» (۱۰: ۳۵)

حضرت بهاء الله در ارتباط با ریاضات به جهانیان رهنمودهای تازه ای داده اند: در لوح بشارات می فرمایند: اعمال حضرات رهبه و خوری های ملت حضرت روح (حضرت مسیح) علیه السلام الله و بهاؤه عندالله مذکور ولكن الیوم باید از انزوا قصد فضا نمایند و بما یتفعمهم و یتنتفع به العباد مشغول گردند و کلاً را اذن تزویج عنایت فرمودیم لیظهر منهم من یدکرالله رب مایری و مالایری و رب الکرسی الرفیع* (۱۴:۱۲) مضمون بیان مبارک: تا از ایشان ظاهر شود کسی - مقصود فرزندانست - تا ستایش کند پروردگار آنچه پیدا و ناپیدا است و خداوند کرسی رفیع.

در کلمات فردوسیه می فرمایند: «یا اهل ارض انزوا و ریاضات شاقه به عز قبول فائز نه صاحبان بصر و خرد ناظرند به اسبابی که سبب روح و ریحان است. امثال این امور از صلب ظنون و بطن اوهام ظاهر و متولد لایق اصحاب دانش نبوده و نیست بعضی از عباد از قبل و بعد در مغارهای جبال ساکن و بعضی در لیالی به قبور متوجه بگو بشنوید نصح مظلوم را از ما عندکم بگذرید و به آنچه ناصح امین می فرماید: تمسک جوئید. لانحرموا انفسکم عما خلق لکم (۱۴:۳۹) مضمون بیان مبارک: خود را از آنچه برای شما آفریده شد محروم نکنید.

چنانچه در آغاز این مقال اشاره نمودیم در بعضی از ادیان از خوردن و آشامیدن تا حد مرگ خودداری می نمایند که جسم را ضعیف و روح را تقویت نمایند. در آئین

بهائی هم روزه یکی از تعالیم است و هدف از روزه کفّ نفس است نه تنها از مشتبهات جسمانی بلکه همچنین از تمایلات نفسانی و تمرین اصول اخلاقی است. البته روزه در دیانت بهائی نوزده روز و در بهترین وقت از سال است و برای صحت جسم بسیار مفید است. حضرت بهاء الله می فرمایند: "نعم الرياضة على الخلاء بها تقوى الاعضاء و عند الامتلاء داهية دهما" (۳۹:۲۲۲) مضمون بیان مبارک: بهترین ورزش و تمرین در وقت خالی بودن معده است به آن اعضاء تقویت می شوند و پر بودن معده و ورزش کردن دردی است سیاه. بنابراین هدف روزه کاملاً متفاوت است. البته روزه مفهوم روحانی نیز دارد و آن توجّه دقیق و اجتناب از آنچه نهی شده و تمرین نیکوکاری است.

در دیانت بهائی بهترین و برترین ریاضات خدمت به خلق است اعتراف را نیز نزد این و آن نهی فرموده است و ادعیه و مناجات بسیار هست که انسان در لحظاتی که احساس می نماید مرتکب گناهی شده و نیازمند عفو و بخشش خداوند است با تلاوت مناجات های متعددی که به همین منظور از قلم اعلی و از کلام حضرت عبدالبهاء صادر شده است می تواند قلب خود را آرام و روح خود را ملهم و مطمئن نماید. یکی از مناجات های حضرت عبدالبهاء را ذیلاً درج می کنیم.

هوالبهی

ای خداوند مهربان ما گنه کاریم و تو آمرزگار و ما تبه کاریم و تو عفو غفار هرچند موج گنه اوج گرفته است ولی به عفو و غفران متوسلیم و هرچند سیل عصبان در نهایت طغیان است ولی به بخشش و احسانت متوسلیم. ای خدای پر عطا خطا بیوش دریای رحمت به جوش آور و جام مغفرت بنوشان. هرچند ظلمت ذنوب شدید است ولی مه تابان مغفرت بس منیر. ای خداوند این مستمند را در ایوان بلند جای ده و ارجمند فرما و در فلک غفران اختر تابان کن و در سایه درخت امید مسکن و مأوی بخش توئی غفور و توانا. ع (۲۳۵:۲۵۸)

همه چیز در آئین بهائی موکول به رضای الهی است. این کلام حضرت بهاء الله که بهشت محبت و رضای الهی است (مضمون ۱۴:۱۱۷) تعریفی کوتاه ولی مشحون از معنا از بهشت است. در عین حال از خلال بیانات مبارکه دیگر آن حضرت معانی باز هم دقیق تر

می‌توان استخراج نمود. در کلمات مکتونه می‌فرماید: «ای دوستان من در سبیل رضای دوست مشی نمائید و رضای او در خلق او بوده و خواهد بود...» (۳:۴۳) و در جای دیگر در همین کلمات مکتونه می‌فرمایند: «ای دوستان رضای خود را بر رضای من اختیار مکنید و آنچه برای شما نخواهم هرگز نخواهید...» (۳:۲۰) از تعمق در مفاهیمی که در این بیانات مبارکه است این نتیجه برآید حاصل می‌شود که اولاً کسب رضای خداوند یعنی زیستن در بهشت در ملکوت و توفیق به لقای مظهر حق که مماثل لقاء و وحدت با عوالم الهی است و این برترین آرزوی همه عارفان یا به زبان دیگر همه بندگان است زیرا در آئین بهائی وصول به مراتب والای عرفان مخصوص عده خاصی نیست. همه می‌توانند و می‌بایست به این مقام واصل گردند و یکی از علائم بارز این مرتبه وصول به کسب رضای الهی و ورود به بهشت یزدانی است. ثانیاً رضای حق حاصل نمی‌شود مگر آنکه خلق نیز از ما راضی باشند. این بیان بهشت محبت و رضای الهی است (مضمون) (۱۴:۱۱۷) یک ساختار معنوی (Semantic Structure) است که اولاً راجع به مناظر مختلف است و ثانیاً به عنوان یک ساختار دارای دو قطب است قطبی از آن روحانی و عرفانی است و قطب دیگرش اجتماعی. این دو قطب در جمیع مناظر زندگی در دیدگاه دیانت بهائی با یکدیگر امتزاج یافته و ساختار واحدی را ایجاد می‌نمایند. فی‌المثل در بیانی که از کلمات فردوسیة قبلاً مذکور شد حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: «از انزوا قصد فضا نمایند و بما ینفعهم و ینتفع به‌العباد مشغول گردند...» (۱۴:۱۲) گوشه‌نشینی و عبادت‌کردن و تقرب‌جستن به آستان خداوند تنها به نجات خویشتن فکرکردن است که البته سبب تقرب به خداوند نمی‌شود. زیرا عرفان حقیقی گذشتن از خویشتن است و باری به دیگران چنان ریاضتی مصداق این شعر شاعر است:

گفت آن گلیم خویش بدر می‌برد ز موج وین جهد می‌کند که بگیرد غریق را
سالک واقعی و عارف حقیقی آن کسی است که می‌کوشد در صورت لزوم خود را فدا
کند تا به دیگری خدمت نماید و احیاناً از خطر برهاند.

ز کنج مدرسه حافظ مجوی جوهر عشق قدم برون نه اگر میل جستجو داری
(حافظ)

در آئین بهائی سبیل عرفان طریق خدمت خلق است و البته خدمت به خود در مفهومی از خود که جزئی از کل و جمع محسوب است. این سبیل طریق کار و کوشش است طریق تفاهم و انقطاع است و طریق عمل به آموزه‌های خداوند.

حضرت بهاء الله می‌فرماید: اَنْ اَوَّلَ مَا كَتَبَ اللهُ عَلَي الْعِبَادِ عِرْفَانَ مَشْرِقٍ وَحِيَهْ وَ مَطْلَعِ امْرِه الَّذِي كَانَ مَقَامَ نَفْسِه فِي عَالَمِ الْاَمْرِ وَالْخَلْقِ مِنْ قَازِ بِه قَدْ فَازَ بِكُلِّ الْخَيْرِ وَالَّذِي مَنَعَ اَنَّهُ مِنْ اَهْلِ الضَّلَالِ وَلَوْ يَأْتِي بِكُلِّ الْاَعْمَالِ. اِذَا فَزْتُمْ بِهَذَا الْمَقَامِ الْاَسْنَى وَالْاَفْقِ الْاَعْلَى يَنْبَغِي لِكُلِّ نَفْسٍ اَنْ يَتَّبِعَ مَا اَمْرُ بِه مِنْ لَدَى الْمَقْصُودِ لِاَنَّهُمَا مَعاً لَا يَقْبَلُ احَدُهُمَا دُونَ الْاُخْرَى. هَذَا مَا حَكَمَ بِه مَطْلَعِ الْاَلِهَامِ. (۱۰:۱)

مضمون بیان مبارک: اول چیزی که خداوند بر بندگان نوشت عرفان جایگاه تابش نور وحی او و محل طلوع امر او - یعنی مظهر ظهور - است که مقام او را در عالم امر - ملکوت - و عالم خلق - ناسوت - است. هرکس به این مقام رسید به همه نیکی‌ها رسیده است و هرکس از آن منع شد او از گمراهان است و لو به همه اعمال آراسته باشد. آنگاه که به این مقام بلند و این افق والا نائل شدید بر هرکس سزاوار است که او امری که خداوند فرموده پیروی نماید زیرا این دو - عرفان و عمل - باهم هستند و یکی بدون دیگری مورد قبول نیست.

در اینجا یک سؤال مطرح است. ریاضت البته در مفهوم ورزش و تمرین روحانی و جسمانی چگونه است و راجع به چیست؟ در آئین بهائی ریاضت روحانی سخنی غیر منطقی می‌نماید زیرا راجع به آن مرتبه از هویت انسان است که برون از ابعاد زمان و مکان و بنابراین خارج از قلمرو منطق (logic) است و بحث در باره آن در کمترین مقیاس به منطقی برتر (Metalogic) نیاز دارد و اصولاً وصول و درک عوالم روحانی هدف عرفان است. به زبان دیگر عرفان و روحانی‌شدن (Spiritualization) مفاهیمی مترادفند. بنابراین ریاضت در تعریفی که مورد پذیرش در آئین بهائی می‌تواند واقع شود تمرین و ورزش‌های روحانی است که منجر به روحانی‌شدن می‌گردد. حال این پرسش هم مطرح است: روحانی‌شدن چه چیز؟ با توجه به اینکه جسم ماهیه نمی‌تواند روحانی بشود پس آنچه در این میان باید روحانی بشود نفس (روان) است که در زبان‌های مغرب‌زمین آن

را (Soul_Psyche) می‌گویند فرایندی که به روحانی شدن می‌انجامد باید اولاً از شرط انضباط پیروی نماید زیرا به همان اندازه که امتناع از پاسخ به نیازها هرچند هم مفید باشند چون نیاز به دانستن نیاز محبت، نیاز به آزادی... سبب بروز فشار درون و پریشانی می‌گردد. پاسخ به آن‌ها به گونه‌ای خارج از حساب و نظم و کنترل نیز موجب بی‌نظمی و عدم آرایش و پریشانی به نحو دیگر می‌گردد. بنابراین انضباط (Discipline) موکول به اعتدال است.

حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: "به راستی می‌گویم هر امری از امور اعتدال‌ش محبوب چون تجاوز نماید سبب ضرر گردد." (۱۴:۳۸) و باز می‌فرماید: "... هر امری که از اعتدال تجاوز نماید از طراز اثر محروم مشاهده شود. مثلاً حریت و تمدن و امثال آن مع آنکه به قبول اهل معرفت فائز است اگر از حد اعتدال تجاوز نماید سبب و علت ضرر گردد." (۱۴:۱۰۳)

در آئین بهائی اساس عبادت و تلاوت آیات بر توجه قلبی و تعمق عقلی بر محتوای آنهاست. حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: "لاتغرنکم كثرة القراءة والاعمال فی اللیل والنهار لو یقرء احد آیه من الآیات بالروح والریحان خیر له من ان یتلو بالكسالة صحف‌الله المهیمن القیوم" (۱۰:۱۵۰)

چنانچه خوانندگان عزیز ملاحظه می‌نمایند حضرت بهاء‌الله می‌فرماید از قرائت بیش از حد آیات خداوند و یا عبادات مغرور نشوید. اگر یک آیه از آیات خداوند را به دقت بخوانید بهتر است که با کسالت کتب او را سراسر بخوانید. در عین حال تلاوت آیات را مشروط به شروط فوق و به طور منظم تاکید می‌فرماید به نحوی که اگر کسی به تلاوت آن‌ها در اوقات معین نپردازد بمانند آنست که به عهد خدا وفا ننموده است. در این آیه مبارکه دقت کنید: "اتلوا آیات‌الله فی کلّ صباح و مساء انّ الذی لم یتل لم یوف بعهد‌الله و میثاقه و الذی اعرض عنها الیوم انه ممن اعرض عن‌الله فی ازل الازال اتقن‌الله یا عبادی کلکم اجمعون." (۱۰:۱۵۰) حال با چنین تأکیدی ما را هشدار می‌فرماید که مبدا اینکه خواندن آیات و مناجات بار سنگینی از خواندن دعاها بر روح خود تحمیل کنند و از حد اعتدال بیرون رود. به این آیه مبارکه توجه نمائید: "اتلوا آیات‌الله علی قدر لاتأخذکم الکسالة والاحزان لاتحملوا علی الارواح ما یکسلها و یثقلها بل ما یخفها لتطیر باجنحة

الآيات الى مطلع البيئات هذا اقرب الى الله لو انتم تعقلون." (۱۵۰:۱۰)

در تبیین و تأکید بر اصل اعتدال در جمیع شئون حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "... نه عقل و فرهنگ زیاد مانع از نشر نفعات مقبول و نه جنون پرفنون زنجیر شکن محبوب خدا یا اعتدالی بخش و توسطی عنایت فرما." (۲۲۶:۲/۱۱۵)

نکته دیگری را که لازم است متذکر شویم اینست که در آئین بهائی عرفان مشرب خاص و مستقلی نیست. و گروه و طبقه خاصی در جامعه عنوان عارف و عرفا را به خود اختصاص نمی دهند. چنانچه قبل گفتمانی داشتیم عرفان طریقی است برای همه و حالات عرفانی در طبیعت و فطرت همه انسانها موجود است. به زبان دیگر انسان موجودی عارف (Homo Mysticus) است و عارفانه زیستن منظری از مناظر گوناگون زندگی هر فرد است. بنابراین بر هر بهائی مقدر است مراتب عرفان را سیر نماید و در حد و نسبتی که وی را میسر است مراقب و جاهد باشد. و خداوند نیز بیش از توانائی و امکان هیچ بنده ای از او انتظار ندارد. عناوینی از قبیل عارف و روحانی متعلق به همه افراد بهائی است و بهتر است بگوئیم متعلق به همه انسانهاست آن هم در حد فهم و ادراک و امکانات آنان. عارف شدن، صاحب اخلاق و خوی انسانی گشتن و روحانی شدن البته نیازمند تربیت و تعلیم و تمرین است تا نفس یا روان آدمی مراحل مختلف تزکیه نفس و اعتلاء را طی نماید.

نفس، تحوّل و تزکیه آن:

نفس (روان) عالم واسط میان عالم روح و عالم جسم است. در آنجا روح و جسم التقاء و اکتمال می یابند. شرح این فرایند پیچیده است و در جای دیگر به شرح و تحلیل آن به تفصیل پرداخته ایم همین قدر می گوئیم که جسم در روح در قلمرو نفس تمامیت (Integration) می یابد و حاصل این تمامیت خود نفس (روان) که در زبان های مغرب زمین آن را (Soul) و در زبان علمی (Psyche) می گوئیم. پس در نفس ضدان سازنده باهم متحد می شوند. حضرت عبدالبهاء می فرمایند: "أما اختلاف دیگر که عبارت از تنوع است. آن عین کمال و سبب ظهور موهبت حضرت ذوالجلال..." (۱:۱/۳۲)

نفس قلمرو تحرّک و تحوّل و تغییرات است که از نیروها و حرکات دو عامل اولیه آن

نشئت می‌گیرد. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "حرکت از برای وجود لزوم ذاتی است انفکاک ندارد یا حرکت ذاتیه است یا حرکت کیفیه یا حرکت کمیه یا حرکت روحیه یا حرکت جوهریه." (۱:۱۴۳) در حقیقت حرکت روحیه و حرکت ذاتیه از روح سرچشمه می‌گیرد و حرکت کمیه و جسمانیه از ماده و جسم و نتیجه تمامیت یافتن آن دو حرکت جوهریه است که در نفس به وقوع می‌پیوندد و از آن جمیع حرکات چه از جهت روانی و چه از لحاظ جسمانی بروز می‌کند. آنچه مهم است بنابر اصل تعادل و اعتدال سلامت نفس است که موقوف و منوط به تعادل میان این دوگونه حرکت است. به دو شرط قبلاً اشاره نمودیم که یکی انضباط (Discipline) بود و دیگری اعتدال (Moderation) اکنون شرط سوم را ذکر می‌نمائیم و آن تفوق نیرو و حرکت روحانی است تا نفس تحت سلطه روح باشد. روح توجهش به اعتلاء و در عین حال اعتدال است و لکن جسم بالطبع ساقط و هابط است و در ورطه اهواء و تیه (بیابانی که شخص در آن گم یا تلف شود) امیال سقوط می‌کند. تسلط روح از آن جهت لازم است که همانگونه که از آغاز سبب حیات جسم بود حال آن را برپا نگه دارد و این حتی در دیدگاه حیات‌شناسی (Biological) مستلزم وجود تعادل (Equilibrium) است تا ماده حی از اعتدال و سلامت برخوردار بماند. میدان پرتحرک نفس سبب بروز مراتب مختلف در آن شده است و تقدیس و تزکیه آن تحوّل و تغییر از مراتب پست به مراتب والا است.

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "فاعلم بانّ النفس لها مراتب شتی و درجات لاتحصی و لکن کلیاتها فی مراتب الوجود معدودة و محدودة بنفس جمادية معدنية و نفس نامية نباتية و نفس حیوانية حساسة و نفس ناسوتية انسانية و نفس امارة و نفس لوامة و نفس ملهمة و نفس مطمئنة و نفس راضية و نفس مرضية و نفس كاملة و نفس ملکوتية و نفس جبروتية و نفس لاهوتية قدسية..."

و در همین بیان در باره نفس انسانی می‌فرمایند: "... و اما النفس الانسانية عبارة عن النفس الناطقة ای الجوهر الذی به تقوم قوی الانسان والحواس الظاهرة والباطنة والکمالات والمعارف الربانية والعلوم الالهية والفنون الصمدانية والحکم الغیبية و كذلك معرض لشتون الشهوات الظلمانية والنقائص الناسوتية فسبحان الله من هذه الآیة العجیبة والنقطة

العظيمة والكلمة الجامعة... فاما النفس الالهية... النقطة الاحدية التي منها ظهرت الاشياء واليها اعيدت... فهي مركز دائرة الوجود... وهذه النفس عبارة عن حقيقة الهياكل المقدسة والاعراش الحقيقية لاتقدر ان تجول فوارس عقول البشريه في هذا المضممار." (٨:١/٨٥)

مضمون بيان مبارك: بدان که نفس را مراتب بسیار است و درجات بی شمار ولی کلیات آن در عالم وجود محدود است و محدود به نفس جمادی معدنی، نفس رشدکننده گیاهی، نفس حیوانی حساس و نفس انسانی - نفس بسیار امرکننده، نفس سرزنش کننده، نفس الهام گیرنده، نفس اطمینان یافته، نفس خشنود، نفس مورد رضایت خدا، نفس کامل، نفس ملکوتی و نفس جبروتی مستفیض از عالم قدرت، نفس لاهوتی یعنی عالم مرحمت خداوند.

و اما نفس انسانی عبارت از نفس ناطقه است که از جوهر آن قدرت انسان برمی خیزد و حواس ظاهری و باطنی و کمالات و معارف الهی و علم رحمانی و فنون ایزدی و حکمت های غیبی نشئت می گیرد (در عین حال) در معرض شهوات ظلمانی و عیوب دنیوی است. پاک و مقدس است خداوند از این نشانه زیبا و نقطه عظیم و کلمه جامع... اما نفس الهیه... آن نقطه وحدانیت خداوند که از آن همه اشیاء ظاهر شدند و به سوی آن همه اشیاء بازخواهند گشت... و آن مرکز دائره عالم هستی... و این نفس حقیقه هیاکل مقدسه و برترین مرتبه حقیقت که ستوران عقول انسانی قادر به جولان در این میدان نیستند.

مراحل و مراتب تزکیه نفس:

به نحو اختصار این مراتب عبارتند از:

۱. نفس اماره پست ترین مرحله نفس انسانی است. در آن غرائز حیوانی غلبه دارند. تا بدانجا که می تواند توانائی های دیگر آدمی را از قبیل هوش و ادراکات تحت نفوذ خود درآورند و موجود انسانی را از حیوان خطرناکتر کند. در سوره ۱۲ یوسف قرآن کریم آیه ۵۳ می خوانیم: "و ما ابزی نفسی ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی ان ربی غفور رحیم". مضمون بیان مبارك: من نفس خود را بری نمی کنم از آنرو که نفس به بدی امر می کند مگر آنکه پروردگار رحم فرماید. به درستی که خداوند رحیم و آمرزنده است.

در این مرحله وجدان اخلاقی کفایت کافی ندارد که اراده آدمی را بر آن دارد که در مقابل خواهش‌های نفس اماره مقاومت نماید و تفوق جوید.

حضرت ولی امرالله می‌فرماید: نفس دیگر نفس اماره است و آن میراث مظلّم و حیوانیست که همه ما آن را داریم و همان طبیعت دون انسانیت که می‌تواند به دیو موحش خودپرستی، خشونت، شهوت و غیره تبدیل گردد. این نفس اماره که می‌بایست علیه آن پیکار کنیم و این جنبه منفی طبیعت ما است که باید با تمام قوی بکوشیم تا آن را آزاد سازیم و در راه وصول به کمال یاری کنیم یا اینکه لااقل جنبه بهیمی آمال و آرزوهای ناشی از آن را تابع جنبه‌های عالی و ملکوتی شخصیت خود قرار دهیم. (۳۹، ۲۱۰)

برای یاری به نفس و تحوّل به مرحله برتر یکی از بهترین وسائل مطالعه و تعمق در آثار بهائی است از آنجا که می‌فرمایند: "طیب جمیع علّت‌های تو ذکر من است فراموشش منما" (۳:۳۳) تداوی دیگر کوشش در شناخت خویشتن و یاری به خود برای بررسی اعمال و رفتارمان و نتایج آن چنانکه فرمود: "حاسب نفسک فی کلّ یوم من قبل ان تحاسب..." (۳:۳۱) مضمون بیان مبارک: هر روز به حساب خویش برس پیش از آنکه به حساب رسیدگی شود. دستور حضرت بهاءالله به خویشتن‌شناسی و درمان دیگر اقدام به اعمال خیر است که باز می‌گردد و روح عامل را شاد و مستبشر نموده تقویت می‌نماید.

۲. نفس لوامه: آنگاه که با تداوی‌های فوق وجدان اخلاقی قوت یافت و ساختار وجدان اخلاقی از یک سیستم ارزش‌ها (Values System) و سیستم آداب (Norms) System و مصویبات اجتماعی (Social Sanctions) و رویکردهای اجتماعی (Social Attitudes) و عبادات و رسوم برآمده از یک تربیت روحانی، اجتماعی و جسمانی صحیح بر وفق تعالیم بهائی شکل گرفت آن وقت نفس گامی پیش می‌نهد و به مرتبه بالاتری اعتلاء می‌یابد که نفس لوامه تسمیه شده است یعنی نفسی که خویشتن را از انجام عملی ناشایست یا سختی و حتی اندیشه‌های نازیبا سرزنش می‌کند و این آغازین مرحله اعتلاء انسان است.

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "سبحان الله انسان همیشه توجّهش به علو است و همّتش بلند است. همیشه می‌خواهد که به عالمی اعظم از آن عالمی که هست برسد و به درجه مافوق درجه‌ای که هست صعود نماید حبّ علویت از خصایص انسان است." (۲:۱۳۴)

در اعماق هسته عاطفی روان یکی از نیازهای برتر و فطری (Inherent Metaneed) موجود است یعنی نیاز به اعتلا (Need to Transcendence) (۱۱۸)

این احساس تقصیری (Guilt Feeling) که بعضی از روانشناسان از قبیل فروید از اینکه در روان شخص به نحوی قوی بروز کند به دلیل آنکه موجب اضطراب و پریشانی می‌شود برحذر داشته‌اند مورد قبول نیست ما آن را برعکس دلیل نوعی رشد و سیر به سوی بهتر و برتر شدن می‌دانیم. البته هر احساس تقصیری یا هر حالت دیگر وقتی اثر مثبت و مفید خود را خواهد داشت که اولاً معتدل باشد و ثانیاً مستدل و الاً بعضی احساس تقصیرها که به دور از این دو شرط بروز می‌کنند خود می‌توانند یک مشکل روانی محسوب شوند. عدم احساس تقصیر به نحوی خود به خود دلیل خودخواهی است و عدم پذیرش خطای خود و سعی در موجه‌ساختن عملی غیرزیبنده خود علامت غرور است. فروتنی یکی از اصول مقبول اخلاق اجتماعی بهائی برخاسته از یک تربیت روحانی صحیح و مؤثر است. حضرت بهاء الله می‌فرمایند: "براستی می‌گویم غافلترین عباد کسی است که در قول مجادله نماید و بر برادر خود تفوق جوید..." (۳:۵) و باز می‌فرمایند: "ان الانسان مرة يرفعه الخضوع الى سماء العزة والاقترار و اخرى ينزله الغرور الى اسفل مقام الذلّة والانكسار." (۱۴:۳۵) مضمون بیان مبارک: فروتنی انسان را به آسمان عزت و قدرت رهنمون می‌شود و غرور او را به پست‌ترین مرتبه ذلت و حقارت فرو می‌افکند.

و باز می‌فرمایند: "قسم به آفتاب افق بیان که اگر نفسی الیوم به اذیت نفسی راضی شود به مثابه آنست که به اذیت نفس حق راضی شده." (۱۴۲:۴/۳۵۲)

حضرت محمد در قرآن کریم سوره ۷۵ القیامة آیه ۱۴ - ۵ می‌فرمایند: "بل الانسان علی نفسه بصیرة ولو القی معاذیره" یعنی انسان نفس خویشتن را می‌شناسد ولو اینکه

بهانه‌ای بیاورد. پس همه به خطای خود آگاهی دارند. خطا همیشه مولد زیبایی است به کسی. یکی از علائم بلوغ آدمی اینست که خطای خود را وقتی شناخت تکرار نکند و احياناً به اصلاح نتیجه نامطلوب که داشته بپردازد. آنگاه که روان انسان به این مرحله از رشد رسد با وجدان اخلاقی (Conscience) و وجدان عمومی (Consciousness) به مطالعه می‌نشیند و وجدان اخلاقی به خاطر نیرومندیش وجدان عمومی و قدرت داوری و استدلال را متقاعد می‌کند که بایسته است خطای خود را بپذیرد و پوزش بخواهد و در مقام جبران برآید یا در موقعیتی دیگر خویشتن‌دار باشد. آنگاه سر به آسمان بلند می‌کند و آغاز این مناجات می‌نماید:

الها معبودا ملکا مقصودا

به چه لسان ترا شکر نمایم غافل بودم آگاهم فرمودی معرض بودم بر اقبال تائید نمودی مرده بودم از آب حیات زندگی بخشیدی پژمرده بودم از کوثر بیان که از قلم رحمان جاری شده تازگی عطا کردی. پروردگارا وجود کلّ از جودت موجود از بحر کرمیت محروم مفرما و از دریای رحمتت منع مکن در هر حال توفیق و تائید می‌طلبم و از سماء فضل بخشش قدیمت را سائلم تویی مالک عطا و سلطان ملکوت بقا. (۶:۳۰۵)

در این موقع انسان گنه کار پریشان‌روزگار آن انسانی که دست انابت به امید اجابت به درگاه حق جلّ و علا بردارد ایزد تعالی در وی نظر نکند بازش بخواند باز اعراض کند. دیگر بارش به تضرّع و زاری بخواند حق سبحانه و تعالی فرماید "یا ملائکتی قد استحييت من عبدی و لیس له غیری فقد غفرت له" و از آنجا که خداوند رحمن و رحیم است بر وی بیخشناید و نفس او به مرتبه برتر رسد.

۳. نفس ملهمه: حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند: "تقوی پیشه کن و به دبستان علم الهی وارد شو. (۳۹:۷۵) "اتقوالله يعلمکم الله". (سوره ۲ بقره آیه ۲۸۲) در این مرحله پرهیزگاری و خشنیه‌الله آدمی را در دبستان علم الهی وارد و وی را یاری می‌دهد و نور امید در قلبش تابان و نسائم الهام در روانش وزان می‌گردد. زیانش به این مناجات ناطق می‌گردد: "یا الهی استلک باسمک الّدی به سخرت القلوب یا محبوب بان تجعلنی فی کلّ الاحوال راضیاً برضائک و فانیاً فی ارادتک و مقبلاً الی شطر فضلک و منقطعاً عن دونک انک

انت المقتدر على ماتشاء و انك انت المهيمن القيوم". (۱۷:۷/۱۳۵) مضمون بیان مبارک: ای خدای من از تو می‌خواهم به آن نام خود که قلوب را به آن تسخیر نمودی، ای محبوب مرا در هر حال به رضای خود راضی بدار و در برابر اراده‌ات مرا فانی فرما تا به سوی بخشش در حالی که از غیر تو گسسته‌ام بشتابم، تو توانائی بر هر چه اراده کنی و توئی که حاکم بر همه چیز و قائم به ذات خویشتن هستی.

۴. نفس مطمئنه: اطمینان به معنای آرام شدن است و آسایش خاطر یافتن در این مرحله نفس آرامشی حقیقی می‌یابد از تنازع فارغ می‌گردد و آثار سکون و قرار و آرامش در جمیع سکناات شخص مشاهده می‌شود و نور آن محیط اجتماعی او را روشن می‌نماید. در قرآن کریم در سوره ۸۹ الفجر آیه ۳۰-۲۷ می‌فرماید: "یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی".

حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: "مقام اطمینان اعظم درجه بر ایمان است لیزداد او ایماناً فی ایمانهم". (۱۴۲:۹/۹۱) مضمون بیان مبارک: از برای اینکه افزون گردد ایمانی بر ایمانشان، این بیان مبارک اشاره به این آیه ۴ سوره ۴۸ الفتح قرآن کریم است: "هو الذی انزل السکینه فی قلوب المؤمنین لیزدادوا ایماناً مع ایمانهم و لله جنود السموات والارض و کان الله علیماً حکیماً". مضمون بیان مبارک: او (خداوند) کسی است که آرامش را نازل می‌کند بر قلب‌های مؤمنین تا ایمانی بر ایمانشان افزوده شود. خداوند لشکریان آسمان و زمین را دارد و خداوند بسیار دانا و بسیار حکیم است. اطمینان مترادف اعتماد است. افراد اجتماع و تشکیلات و تأسیسات آن در حکم جسم جامعه است و روح آن اعتماد است و آرامش و آسایش و امنیت و آرایش ممکن نیست مگر آنکه اعتماد به جامعه و به افراد حیات حقیقی بیخشد. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: "قلب انسان تا اعتماد بر حضرت یزدان نماید راحت و آسایش نیابد". (۱۴۲:۹/۹۳) و حضرت بهاء الله می‌فرماید: "اصل کل الخیر هو الاعتماد علی الله و الانقیاد لامره و الرضاء لمرضاته". (۱۴:۹۲) مضمون بیان مبارک: اساس همه نیکی‌ها اعتماد به خداوند است و پیروی از او امر او و خشنود بودن به آنچه او به آن راضی است. این بیانات مبارک در مجموع مفهوم و معنای حقیقی اطمینان و اعتلاء مرتبه نفس به نفس مطمئنه را روشن می‌کند.

۵. نفس راضیه: این مرحله از نفس مرحله خشنودی و تسلیم است. اگر تسلیم با خشنودی همراه نباشد فاقد ارزش و مفهوم است. چون تسلیم از کلمه سلام و سلامت و در معنای صلح و صفا می‌آید. رضایت و خشنودی حقیقی با تسلیم حقیقی توأم است. هیچگونه دوئی و تضاد و تنازع چه درون و چه برون وجود نخواهد داشت. حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: "نسائم استغنائی الهی را بیند که از بیدای روح می‌وزد و حجاب‌های فقر را می‌سوزد... از حزن به سرور آید و از غم به فرح راجع شود. قبض و انقباض را به بسط و انبساط تبدیل نماید... و بر رفرق معانی جالس و از نعمت‌های بی‌زوال معنوی مرزوقند... و از شراب‌های لطیف روحانی مشروب...". (۱۷:۲/۲۸۹)

۶، ۷، ۸ و ۹. نفس مرضیه، نفس کامله، نفس ملکوتیه و نفس جبروتیه: نفس در این مراتب رضای کامل خداوند را کسب نموده است و این رضای الهی را در اعماق قلب خود احساس می‌کند همه مناظر عرفان و مراحل آن در سرحد کمال آن در انسان حصول یافته است والاترین مراتب طلب، عشق، معرفت، وحدت، استغناء و فناء فی‌الله در وجود انسان تجسم و تحقق یافته است. مختصات آخرین چهارمرتبۀ تحوّل و اعتلاء نفس در وجود فرد محقق شده است یعنی الهام، اطمینان، خشنودی و تسلیم و بالأخره رضای خداوند از وی و تجلّی نور این رضامندی در قلب وی. چنین انسانی خلق جدید است. عرفان انسان را یاری می‌دهد که در همین عالم در بهشت خداوند که رضای او رضای خلق اوست آسایش و آرامش و سرور یابد و با قلبی مشحون از محبت جهانیان بنا به وصیت حضرت بهاء‌الله به خدمت آنان قیام نماید و به هدف حیات که عبارت از عرفان حق که عبارت از عرفان مظهر اوست و نیل به مرتبه نفس جبروتیه که از اسراری که قلوب عارفین آرزوی آن را دارند مطلع می‌شود.

مسك الختام

در این کتاب در فصل دوازدهم از مراتب تکامل، تحوّل و تزکیه نفس سخن رفته است ولی با تذکر ناشر محترم جناب داریوش واحدی و ضمن تشکر از ایشان مؤلف متوجه شد که بایسته است بُنده‌ای از یکی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء را برای مزید نقرس و تعمق خوانندگان ارجمند به عنوان مسك الختام درج نماید.

حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: "... فاعلم بانّ النفس لها مراتب شتى و درجات لاتحصی، لكن کلیاتها فی مراتب الوجود معدودة و محدودة بنفس جمادية معدنية و نفس نامية نباتية و نفس حیوانية حساسية. و نفس ناسوتية انسانية و نفس امارة و نفس لوامة و نفس ملهمة و نفس مطمئنة و نفس راضية و نفس مرضية و نفس كاملة و نفس ملكوتية و نفس جبروتية و نفس لاهوتية قدسية... .

فاما النفس المعدنية عبارة عن مادة جوهرية فی المعادن و هی کمالها و صفاؤها و التأثيرات الظاهرة منها... .

و اما النفس النامية النباتية. فهی عبارة عن الجوهر الّذی تقوم به القوة النباتية الّتی بها تنبت و تنمو الحبوب و الاوراق و الاغصان و الاشجار... حتى... تعطى ثمارها و ازهارها و اوراقها. و اما النفس الحيوانية هی عبارة عن الجوهر الّذی قائم به القوى الحساسة للمحسوسات الجسمانية.

و اما النفس الانسانية عبارة عن النفس الناطقة ای الجوهر الّذی به تقوم قوى الانسان و الحواس الظاهرة و الباطنة و الكمالات و المعارف الربّانية و العلوم الالهية و الفنون الصمدانية و الحكم الغيبية و كذلك معرض لشؤون الشهوات الظلمانية و النقائص الناسوتية فسبحان الله من هذه الآیة العجیبة و النقطة العظیمة و الكلمة الجامعة فی صحیفة الامكان بحيث ترى لها شئونا مختلفة و مراتب متنوعة متضادة و درجات متعدّدة مما لانهاية لها. و لها استعداد ان تكون مرآة لظهور حقایق لاهوتية و مجلی لبروز صفات كاملة ربّانية و لها تنزلات فی ظلمات كونية و احتجاجات بحجب كثیفة ناشئة من حدودها و تعینها مانعة لوصولها الی مبدئها و مرجعها... تتقمص فی كلّ مرتبة و مقام بشیاب اخرى غیر الاولى. لذا تعبر فی كل مرتبة بعبارة مثلا فی مقام تنزلاتها فی اسفل مراتب الشهوات... فاعتبرت

بنفس امارة... تارة تمر عليها نسيم التبصر فى امرها و تتيقظ اقل من الشىء فتلوم ذاتها بما تراها خائضة فى غمرات الغفلة والغي. و تشمتهما بما تشهدها هائمة فى بيدااء المنكر و البغى... تعتبر بنفس لوامة... و لما ارتقت من هذا المقام الادنى الاذلى الاوحش. و صعدت الى مكمن الاعز الاقرب الاوفر. و ايدت بتأييد الله و الهمة... رزقت بموائد القدس من جنة الرضوان... اذاً تعتبر بنفس ملهمة. لانها الهمة بفجورها و تقواها... و فى مقام تنبها بذكر ربها و تيقظها ببناء بارئها عن رقد الاوهام و تذكرها بذكر الله العزيز العلام... و جلوسها على عرش السكينة والاستقرار و شربها من كأس الاستقامة والثبوت فى كل الاحيان. تعتبر بنفس مطمئنة لانها اطمئت فى الايمان و سكن اضطرابها و قلقها و رويت غلتها و بردت لوعتها و رقت و انكشفت حجباتها و تبدلت بالنور ظلمتها و زالت بطالتها و كمل نقصانها و خرقت استارها و هتكت اسبالتها و ظهرت اسرارها و زلزلت ارضها و اخرجت اثقالها و حدثت اخبارها بأن ربك اوحى لها. فسبحان الله هاديها و ناجيها و منورها و مصورها عن كل ما يقول الجاهلون و اذا وصلت الى هذا المقام الاعز الاوفى و المورد الاعذب الاصفى الاحلى و شربت من هذا المنهل الارق من الصبا تفوز بمقام التسليم و الرضى و تركت الطلب و الاقتضاء و تفوض الامور الى الله الملك العزيز القيوم... و ارتفع الحجاب و زال النقاب و اضمحل الشرك فى حقيقة الفؤاد ظهرت فى النفس آية الرضاء اذا لرضائها بقضاء بارئها و تسليمها لامر خالقها اعتبرت بنفس راضية... و بذلك تنال الى المقام الاعلى و الرفيق الابهى و تصير مرضية مقبولة عند الله ربك و مستظلاً فى ظل فضل مولاك... فلاجل صعودها بوسائط الرضاء الى المعارج المرضية عند الله ربها و مقبوليتها فى فناء موجدها. اعتبرت بنفس مرضية. و لما طارت باجنحة القدس فى فضاء هذا الفردوس و ذاقت حلاوة مقامات الانس فى حديقة الافريدوس... و صارت راضية بقضائه و مرضية فى فناء بابه لذا عبرت بنفس كاملة لاتصافها بهذه الكمالات الروحانية الرحمانية و اشتغالها لهذه الصفات الجوهرية الربانية اذا استحقت و استعدت للدخول فى حديقة ملكوت الله التى كانت جنة الابرار و مأوى الاحرار... و النفس اذا نشرت أجنحة الروح و انجذبت من جذبات الله و طارت الى الافق الاعلى و قصدت رفيق الابهى ترتقى الى مقام الجبروتة الرحمانية و تؤيد بالقوة القاهرة و القدرة الباهرة... تطلع على خفيات

الحقائق المكنونة المستورة الغيبية... و تتعارج الى مقام جعله الله منزهاً عن ادراك المدركين لان هذا المقام خلق من اركان القدرة... و ساذج التفريد والتجريد و نور الانوار و سرالاسرار و سدره المنتهى والدرجة العليا والمركز الاعلى والمسجد الاقصى و غاية القصى فى عالم الخلق ولو ان الكمالات لابتداء لها و لانهاية و لن تحد بحد فهيننا لمن دخل هذا المقرّ المقدّس المكرم العظيم. فاما النفس الالهية هى عبارة عن الحقيقة الكلية الجامعة للحقائق اللاهوتية الربانية والدقائق الصمدانية... النقطة الاحدية التى منها ظهرت الاشياء و اليها اعيدت و منها بدئت و اليها رجعت فكانت احدية الذات و واحدية الصفات... و اهتزّت بها هياكل التوحيد و تحركت و نشئت منها افنان سدره التفريد و تقمصت بالطراز الاول والنور الاكمل و ظهرت من آية منها كلّ الاسماء المدركة للحقائق... مركز دائرة الوجود بظهور (لا اله الا الله) و قطب فلک البقاء الذى يدور عليه كوكب... بحيث يدور كل الحقائق الغيبية حول هذه النقطة الاحدية اللاهوتية و تقبّس كلّ الكيوانات اللطيفة النوراتية من هذه النار المشتعلة الملتهبة الناطقة فى سدره الانسانية بانه لاله الأ هو العزيز المقتدر القيوم و هذه النفس عبارة عن حقيقة الهياكل المقدّسة و الاعراض الحقيقية لاتقدر ان تجول فوارس عقول البشرية فى هذا المضمّار و لاتنطق طيور ادراكات البرية هذه الديار... " (٨:١/٨٥)

معانى بعضى لغات

شنى = گوناگون، لاتحصى، بيشمار	امّار = بسيار امرکننده	لوامه = سرزنش کننده
تبعث و تنمو = مى رويد و رشد مى کند	ملهمه = الهام يافته	ناميه = روئیده
ارق من الصبا = لطيف تراز ياد بهارى	نباتيه = گياهى	ازهار = گل ها
تلوم = سرزنش مى شود يا مى کند خود را	مجلى = محل تجلّی	ثياب = جامع
تارة = باز و دفعه، يک دفعه	تتيقظ = بيدار مى شود	هائمه = سرگردان
هائضه = غوطه ور	بيداء = بيابان	بارنها = پروردگارش
رقد = خواب	قلق = نگرانى	غلت = شدت تشنگى
لوعه = سوزش دل	اسبال = پرده روى چشم	اوحى = وحى مى کند
اعذب = گواراتر	منهل = چشمه	آفريدوس = الهه زيبائى
ساذج = جوهر	اعيدت = باز مى گردد	تقمصت = مى پوشد
تجول = به جولان در آورد	فوارس = اسبها	

منابع

۱. مجموعه خطابات حضرت عبدالبهاء چاپ آلمان سه جلد در یک جلد
۲. مفاوضات عبدالبهاء چاپ مؤسسه چاپ و انتشارات مرآت ۱۹۹۸ چاپ دوم هندوستان
۳. کلمات مکتونه چاپ مؤسسه ملی مطبوعاتی انگلستان لندن ۱۹۲۹
۴. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد اول چاپ مؤسسه مطبوعات امریکا ۱۹۷۹
جلد دوم مرکز جهانی بهائی سال ۱۹۸۴
جلد سوم چاپ مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان سال ۱۹۹۲ میلادی ۱۴۹ بدیع
جلد چهارم چاپ مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان سال ۱۹۹۲ میلادی ۱۴۹ بدیع
جلد پنجم چاپ مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان ۲۰۰۳ میلادی ۱۵۹ بدیع
جلد ششم چاپ مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان ۲۰۰۵ ۱۶۱ بدیع
۵. حکایت دل از دفتر خاطرات علی اکبر فروتن چاپ مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران
۱۳۴ بدیع
۶. ادعیه حضرت محبوب از انتشارات اخیر در ایران
۷. Maslow A.H Motivation and Personality New York (Harper & Row) 1970 .۷
۸. مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد اول چاپ مصر ۱۳۲۸ هجری قمری، ۱۹۱۰ میلادی
جلد دوم چاپ مصر ۱۳۴۰ هجری قمری
جلد سوم چاپ مصر ۱۳۴۰ هجری قمری ۱۹۲۱ میلادی
۹. منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله چاپ دوم مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان ۲۰۰۶
میلادی، ۱۶۳ بدیع
۱۰. کتاب مستطاب اقدس چاپ مرکز جهانی بهائی ۱۹۹۵
۱۱. Davies P. God and the New Physics, London, (Penguin Books), 1983 .۱۱
۱۲. Duffrenne. M. La Notion d'a Priori, Paris, (PUF), 1959 .۱۲
۱۳. Khazrai H.A La Recherche D'une Nouvelle Theorie de la Personnalite, Dept de
Psychologie Univ Paul Valery Montpellier 1985
۱۴. مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده چاپ آلمان

- Hatcher W.S Logic and Logos, Oxford, (George Ronald) 1990 .۱۵
- Werner, H Organismic Theory in J.N Salkind Human Development, New York John .۱۶
Wiley & Sons 1985
۱۷. آثار قلم اعلیٰ جلد اول چاپ کانادا چاپ سوم ۱۵۳ بدیع ۱۹۹۶ میلادی
جلد دوم چاپ کانادا ۱۵۹ بدیع ۲۰۰۲ میلادی
۱۸. دیوان شمس جلال الدین محمد مولوی
Brown. D.C Human Universals, New York (MC Grow Hill)1991 .۱۹
۲۰. مثنوی جلال الدین محمد مولوی
- Aristotle Nicomachean (Ethics) Oxf Uni Pr 1980 .۲۱
- Khazrai.H A Quest for a New System in Psychology - NYP .۲۲
- Murphy G Psychology of Personality, A Biosocial Approach NewYork, Haper,1947 .۲۳
- Maslow. A.H in Christopher. F.Monte Beneath the Mask, New York, .۲۴
(Holt Rinehart and Winston) 1977
- Mead.M.Anthropology a Human SciencePrineton(D.VanNostran) 1964 .۲۵
- Hume. D. An Enquiry Concerning Human Understanding, Illionis, La .۲۶
Salle (open court) 1968
- Bruner. J.S. Beyond the Information given, London, (George Allen & Unwin) 1973 .۲۷
- Rousseau J.J Les Reveries d'un promeneur Solitaire persian trans .۲۸
- Adler J.M Synthopican, II, G.B Series EB, Inc 1993 *
- Adler. M.J Synthopicon Vol:II, P 542, GB Series, EB Inc, London 1993 *
- Aristotle Logic, Vol:6,G.B. Series, EB Inc, London 1993 *
- Aristotle, Physics, G.B. Series Vol:7, EB Inc, London 1993 *
- Aristotle , Metaphysics, G.B series Vol:7 EB Inc 1993 *
- * Barth.K. The World of God and The World of Man, G.B Series Vol:55 EB Inc, *

London 1993

Berkeley.G Principles of Human Knowledge.G.B Series Vol:33 EB Inc,*
1993

Descartes, R. Rules for the Direction of the Mind. G.B Series, Vol:28, EB Inc,*
London 1993

Dostoevsky.F. The Brothers Karamazov, G.B. Series Vol:52, EB Inc,London 1993+

Frazer. J.G The Golden Bough, GB Series, Vol:58, EB Inc 1993 *

Hegel. G.W.F Philosophy of History, G.B Series Vol:43 *

Huizinga.J. The Waning of the Middle Ages, G.B Series Vol:58, EB Inc Lon 1993+

Hume.D. An Enquiry Concerning Human Understanding, GB Series, Vol:33 EB-
Inc London 1993

Kant.I. Critique of Practical Reason, G.B Series, E.B Inc, Vol:39 1993 *

Kant.I. Critique of Pure Reason (Dialectic) G.B Series Vol:39, EB Inc Lon 1993 *

Locke. J. An Essay Concerning Human Understanding, GB Series, Vol:33+
EB. Inc 1993

Locke.J. Concerning Human Understanding, G.B.Series Vol:35, EB Inc, 1993 *

Monesquiea. Ch. Spirit of Laws, GB Series, Vol:35, EB Inc, London 1993 *

Newton. Is, Mathematical Principles Book III, The System of the World, G.B.*
Series Vol: 42, EB Inc Lon 1993

Pascal.B.Pensees, G.B. Series Vol:30 & 33 EB Inc, London 1993 *

Plato Dialogues, Laws, G.B Series Vol:6, 1993 *

Plotinus Enneads Book III, G.B Series Vol:11, EB Inc, London 1993 *

Plotinus, The Six Enneads, G.B. Series Vol:11, EB Inc, London 1993 *

Rousseau. J.J Les Contrats Sociaux (Social Contracts), Vol:35,G.B series, EB+
Inc, London 1993

- Saint Augustin, The Confessions Book:1, G.B.Series Vol:16 EB Inc Lon1993 *
- Spinoza.B. Ethics, Vol:28 G.B.Series, EB Inc Lon 1993 *
- Thomas Aquinas, Summa Theologica Book:1, G.B. Series Vol:17, EB Inc,*
London 1993
- Thomas Aquinas. Treatise on Active and Contemplative Life, G.B. Series*
Vol:18, EB Inc, 1993
- Tolstoy L.N. War and Peace, G.B Series, Vol:35, E.B.Inc 1993 *
- Popper K & Eccles J, The Self and Its Brain (Routlege & Kegan Paul),Lon 1977 .۲۹
- Dobzhansky T. Biology of Ultimate Concern P:152 New York, (New American .۳۰
Library) 1957
- Wheeler J. Genesis and Observership Univ West Ontario Series, Boston 1977 .۳۱
- Eccles J. Human Mystery, London, Routlege & Kegan Paul 1979 & 1984 .۳۲
- Scherodinger. E. What is Life & Mind Matter, (Cambridge) CUP 1985 .۳۳
- Sarter John Poul .۳۴
- Scheler. M. La Situation de L'homme dans Le Monde, Paris, (Aubier) .۳۵
1951
- Nietzsche. F.W. Thus Sopke Zarathustra London. (Penguin) 1974 .۳۶
- Lord Bayron ای انسان تو آویخته میان... کدام کتاب .۳۷
- کتاب ایقان چاپ اول آلمان ۱۵۵ بدیع ۱۹۹۸ میلادی .۳۸
- مجموعه الواح چاپ مصر سال ۱۳۳۸ قمری ۱۹۲۰ میلادی .۳۹
- دریای دانش چاپ سوم هندوستان ۱۹۸۵ .۴۰
- رساله مدنیه چاپ آلمان سال ۱۴۱ بدیع ۱۹۸۴ میلادی .۴۱
- Daudet. A. Manucscript in the Musee de Moulin, Fond Vieille France. .۴۲
- Delay. J. &Pichot. P. Abr de Psychologie M & Cie Eds Paris 1968 .۴۳
- Pardines. M. Traite de Psychologie Generale Paris, (PUF) T:3 1968 T:1 1954 .۴۴

- Pieron H Vocabulaire de la Psychologie Paris, PUF 1968 .۴۵
- Bastic K.T Intuition How we think and act Chichester, (Viley), 1982 .۴۶
- Allport G.W the study of Personality by Intuitive Method . Journal of Abnormal Psychology 24.14_27 1929 .۴۷
- Toynbee A Change and Habit (Oneworld), Oxford 1992 .۴۸
- Joe V.C Conservatism and Resistance to change, Encyclopaedia of Clinical Assessment, VolII, P:996 London, Jossey _ Bass Publ 1980 .۴۹
- Sarano J. Connaissance de soi, Connaissance, d' Autrui, (Eds Centurion) Paris 1965 .۵۰
- Promulgation of Universal Peace Baha'i Publishing Trust ترجمه از حضرت عبدالبهاء .۵۱
- Wilmette Second Edition 1982

• خطابه ۲۵ ماه می ۱۹۱۲ بستمین ص ۱۴۳

• خطابه مبارک ۲۳ اپریل ۱۹۱۲ ص ۴۹

۵۲. ظهور عدل الهی ترجمه نصرالله مودت نشر دوم ۱۳۳ بدیع مؤسسه ملی مطبوعات امری.

Schaeffer Udo Imperisable Dominion (George Ronald) Oxford pp:204_208 1981 .۵۳

Purana Vishnu trans H.H. Wilson 1980 .۵۴

Srimad Bha Garalam, Trans J.M. Soy1 1975 .۵۵

Dinkard, Book V Pahlavi Texts , Vol 47, 1897 .۵۶

Sacred Book of the East Vol I, on Knowledge of Vedas, Chap 11 1881 .۵۷

Mucchelli.R. Comment Ils Deviennent Delinquant Editions (ESF)Paris 1981 .۵۸

۵۹. تربیت و تعلیم در سنین مختلف رشد فصل سوم و چهارم تألیف هوشنگ خضرائی

چاپ سنچری پرس ملبورن استرالیا

Alhouy. S.Elements de Sociologie et de Psychologie Social. Toulouse, (Privat)1976 .۶۰

Duffrenne. M. La Personnalite de Base Paris, (PUF) 1972 .۶۱

۶۲. امر و خلق تألیف فاضل مازندرانی جلد اول چاپ آلمان نشر سوم ۱۴۱ بدیع

جلد دوم چاپ آلمان نشر سوم ۱۴۱ بدیع

جلد سوم چاپ مؤسسه مطبوعات امری ۱۲۸ بدیع

جلد چهارم چاپ مؤسسه مطبوعات امری ۱۲۸ بدیع

۶۳. مجموعه آثار مبارکه در باره تربیت بهائی تنظیم شده از طرف دائره مطالعه نصوص و

الواح بیت العدل اعظم الهی مرکز جهانی بهائی آگوست ۱۹۷۶ تدوین مجموعه فارسی

و ترجمه آثار انگلیسی به اهتمام نصراله مودت مؤسسه مطبوعات امری ۱۳۵ بدیع.

۶۴. جلوه مدنیت جهانی از حضرت ولی امرالله ترجمه جمشید فنائیان مؤسسه مطبوعات

هندوستان ۱۹۸۶

۶۵. Jung. C.G. Analytical Psychology, Collected Works, Ed: H. Read H. Fordham &

G. Adler, (Princeton. N.J) Princ Uni Press 1953

۶۶. Dahl. A.L. The ECO Principle (George Ronald), Oxford 1996

۶۷. مجموعه نصوص در باره رشد اقتصادی و اجتماعی

۶۸. Barker R.G. Habitats, Environment and Human Behavior, Lon, Jessy Bass Publ 1978

۶۹. Bell P.A, Fisher, J.D & Loomis R.J Environmental Psychology (Saunders Co)

London 1978

۷۰. Leba. C.D & Oliphant K.P Music as a source of acoustic trauma Laryngoscope

1968, 1211-1218

۷۱. Cohn. S and Lezak. A Noise and Inattentiveness to Social cues, Environment and

Behavior 1977, 9: 559-572

۷۲. Berkowitz. L The Contagion of Violence in Nebraska Symposium on Motivation,

London 1970

۷۳. Granson R.E and King. D. Rioting and Daily Temperature New York Univ Press 1970

۷۴. Bell P.A and Baron R.A Aggression and Ambient Temperature. bulletin of

Psychosomatic Society 1974 478-481

۷۵. Griffitt. W. and Veith. R. Hot and Crowded Influence of Population Density and

Temperature on Interpersonal Affective Behaviour. Journal of Personal & Social

- Lewis. J, Baddeley AD, Bonham K.G & Levet.D Traffic Pollution and Mental Efficiency. Nature 1970 225:96
- Porshansky H.M, Ittleson. W.H & Rivlin I.G Environmental Psychology, New York .YY (Holt Rinehart and Winston) 1967
- Khazrai, H.A Psicologia da Musica, Uma Reflexao Actualizada, Cadernos de Pesquisa. UFMA pr.Vol 10, 1986, 143-155
- Ortega y Gasset. In Porshanky H.Metal, Envir Psychology Rinshart & Winston 1976 .Y9
- Luce.G.Biological Rhythms, Ormestein R.E,The Nature of Human Consciounness .A0 (W.H.Freeman & Co) San Francisco 1986
- Bee H.& Mitchell.S. The Devolving Person(Harper & Row)London 1984 .A1
- Jacobs G.D Ancestral Mind Viking Pr New York 2003 .A2
- Storr A. Solitude, A return to the Self, New York (Balhan inc)1968 .A3
- Katcher . A, et al, Looking, Talking Blood Pressure .A4
- Gray. P.et al, The Music of Nature and the Nature of Music, Science 291:52-58, 2001 .A5
- Frey. A.H Human Emotions and Atmospheriic Lons, Psychological Review, Vol 62, .A6 No 62, No 3, 1961
۸۷. قد ظهر يوم الميعاد لجنة ملی نشر آثار امری طهران ایران سنه ۱۰۴ بدیع
- Beloff.J Psyche in Richard N. Gregory (Ed) Companion of the Mind, (OUP), .AA Oxford 1987
- Fraisse P & Piaget. J. Traite de Psychologie Experimentale, Vol I PUF Paris 1970 .A9
- Lindsey G & Aronson. Handbook of Social Psychology Vol 1, (Addison Westley), .90 New York, P:504, 1956
- MC Gregor. D. The Human Side of Enterprise (Me Graw Hill), New York, 1960 .91
- Frankl V.E The Unheard Gry of Meaning, (Hodder & Soughton) London 1978 .92

۹۳. Maslow A.H The Farther Reaches of Human Nature, NewYork, Viking 1972
۹۴. Gorsini R.J. Encyclopaedia of Psychology Vol:2, P:320, New York (John Wiley & Sons), 1984
۹۵. Berdiaeff.N. 5 Meditation Sur L' Existence Paris, (Aubier) 1953
۹۶. Dewaelhanse تنهائی گونه خاص از یادگیری بوده است... کجاست
۹۷. Vauvenargues تنهائی برای روح آدمی در حکم غذائی بر طبق رژیم غذائی
۹۸. Victor Hugo.Les Contemplations Gallimard 1967
۹۹. لرماتف تنهائی - مذکور در اثر بردیایف شماره ۷۷ منابع
۱۰۰. تاریخ آئین مزدیسنی، آئین هندو، آئین بودا و کنفوسیوس تألیف محمدعلی فیضی
چاپ کیهان طهران مرداد ماه سال ۱۳۴۷ شمسی
۱۰۱. Parrinder G Mysticism in the World Religion Oneworld, Oxford 1995
۱۰۲. سید رسل حضرت محمد اسلام و مذاهب آن تألیف دکتر ریاض قدیمی چاپ دوم
کانادا ۱۹۹۴
۱۰۳. حضرت باب تألیف دکتر نصرت الله محمدحسینی چاپ کانادا
۱۰۴. بهاء الله شمس حقیقت تألیف دکتر حسن موقربالیوزی چاپ جرج رونالد
۱۰۵. حضرت بهاء الله تألیف محمدعلی فیضی چاپ سوم چاپ آلمان ۱۹۹۴ میلادی
۱۰۶. قاموس توفیق منبع نوروز ۱۰۸ بدیع تألیف عبدالحمید اشراق خاوری چاپ عصر جدید
آلمان ۲۰۰۱ میلادی
۱۰۷. Ruhyyeh Rabbani, The Guardian of The Baha'i Faith, (BPT), London 1988
۱۰۸. گوهر یکتا تألیف حضرت امه الله روحیه خانم ربانی ترجمه ابوالقاسم فیضی
۱۰۹. Encyclopaedia Universalis, Jamblique, Vol:9, pp:287-288, Paris 1975 (Ency Uni Edit)
- Davy.M.M Came, in Encyclopaedia Universalis, Vol:III, P; 960 Paris 1978 *
- Monteil.V. Encyclopaedia Universalis, Vol:15, PP:187-190, 1968 *
- Bachelared. G. La Poetique de la Reverie (PUF), PARIS 1965 .۱۱۰
- Lacroix, J, Les Sentiments et la vie Morale Paris (PUF)1965 .۱۱۱

- Scheler. M. *Amour et Connaissance in Les Sens de La Souffrance*, Paris, (Aubier) .۱۱۲
1953, p.150,151,1950
- Nedoncelle. M. *Vers Une Philosophie de l'amour*, Paris, (Aubier), 1946 .۱۱۴
- Nedoncelle. M. *La Reciprocite des Consciences*, Paris,(Aubier) P:23, 1948 .۱۱۵
- Heider.F. *The Psychology of Interpersonal Relations*, New York, (Wiley) 1958 .۱۱۶
- Fromm. E *The Sane Society*, Greenwich, (Conn Fawcett Book), 1955 .۱۱۷
- Fromm E. *Man For Himself*, Greenwich, Conn Fawcett Book 1947 .۱۱۸
- Maslow A.H *The Farther Reaches of Human Nature*, NewYork, (Harper & Row .۱۱۹
Press) 1975
- Sarano. J. *Connaissance de Soi, Connaissance, d' Autrui*, (Eds Centurion), .۱۲۰
Bruxelles 1966
- Lamartin Lef *Meditations* .۱۲۱
- Ruhyyih Rabbani, *Poems of the Passing*, Georg Ronald, Oxford, 1996 .۱۲۲
- Doumergue. L. *Les Etape du Fideisme Discours Prononce a Fischarcher* 1906 .۱۲۳
- James. W. *Varieties of Religious Experience*, New York, Modern Library (New York .۱۲۴
Univ Pr_1963) (Random House)1902
- Maslow. H.A. *Toward a Psychology of Being*, NewYork, Van strand 1968 .۱۲۵
- Jacobi. J. *The Psychology of C.G.Jung*, (Kegan Paul). London 1968 .۱۲۶
- Coleman. D. *Emotional Intelligence*, London, (blumsbury Publi Plc)1995 .۱۲۷
۱۲۸. کتاب قرن بدیع تألیف حضرت ولی امرالله مؤسسه معارف بهائی کانادا
۱۲۹. مجلات نجم باختر Star of the West
- Keasy Ch.B. *Nebraska Symposium on Motivation*, (Nebraska Univ Pr) Nebraska .۱۳۰
1977
- Deikman. A.J. *Bimodal Consciousness Arch Gen Psychiatry* 45, 481-489 1971 .۱۳۱
- Bogen. J.E *Appositional Mind, The other side of the Brain*, Bulletin of Los Angeles, .۱۳۲

Neurological Society, 34, 135-162, 1969

Chomsky. N. Aspects of a Theory of Syntax, Cambridge (Mass), MIT Press 1965. ۱۳۳

۱۳۴. مبادی روحانی تألیف احمد یزدانی مؤسسه نشر آثار امری طهران

Dick. R.H. Dirac Cosmology and Mach Principle Nature 192, 440-441, 1961. ۱۳۵

Hochberg J.E Perception, (Printice Hall) Engelwood (NJ)1978. ۱۳۶

Hosper. J. An Introduction to Philosophical Analysis, London Rout Ledge & Kegan. ۱۳۷

Paul 1978, P:128, 1973

Lavell, L, Traite des Valeurs, T:II, P:49, Paris, (PUF)1955. ۱۳۸

Vahl J. ۱۳۹

Fechner. G.T Element of Psycho - Physics, New York, Reinhart & Winston 1966. ۱۴۰

Hepburn, D.W, in Parkinson, C.H.R (Ed) Enchlopedia of Philosophy, London, ۱۴۱

(Roufledge), P: 870, 1988

۱۴۲. مائده آسمانی تألیف عبدالحمید اشراق خاوری مؤسسه ملی مطبوعات امری

جلد اول چاپ اول هندوستان ۱۶۱ بدیع ۲۰۰۵ میلادی

جلد دوم چاپ اول هندوستان ۱۹۸۴

جلد سوم چاپ اول هندوستان ۱۹۸۵

جلد چهارم چاپ اول هندوستان ۱۶۱ بدیع ۲۰۰۵ میلادی

جلد پنجم چاپ اول هندوستان ۱۹۸۴

جلد ششم چاپ اول هندوستان ۱۹۸۵

جلد هفتم چاپ اول هندوستان ۱۶۱ بدیع ۲۰۰۵ میلادی

جلد هشتم چاپ اول هندوستان ۱۶۱ بدیع ۲۰۰۵ میلادی

جلد نهم چاپ اول هندوستان ۱۹۸۴

Adler J.M. in Synthopizon Vol.1. GBS 1993. ۱۴۳

Nathan O. & Norden. H.Einstein on Peace (Avenel Books), New York 1981. ۱۴۴

Mc Neil. D. The Acquisition of Language New York(Haper &Row)1970. ۱۴۵

- Chomsky. N. Language and Mind, New York, (Harcourt Brace Jovanouich) 1968 .۱۴۶
- Freud, S. The Future of an Illusion Garden City, New York(Doubleday) 1927 .۱۴۷
- Tobias. P.V. The Brain in Hominid Evolution ,New York, Columbian Uni Pr 1971 .۱۴۸
۱۴۹. مشاهدات شخصی مؤلف در موزه انسان‌شناسی پاریس
- Gregorie. F.L'au dela(PUF),QJ, Paris 1977 .۱۵۰
- Levi-Bruhl. L How Natives Think, London,(Allen & Unwin)1923 .۱۵۱
- Levi-Bruhl.L The Notebooks on Primitive Mentality, Oxford Balackwell 1975 .۱۵۲
- Werner. H. Comparative Psychology of Mental Development, New York , (Science .۱۵۳ Editions) 1961
- Shepherd G.M. The Synaptic Organization of the Brain, (OUP) Oxford 1979 .۱۵۴
- Osgood Ch. Suci G.J. & Tanenbaum P.H.The Measuring of Meaning, UrbanIII .۱۵۵ (Univ Of Illi Press) 1957 :
- Osgood,Ch. E & Richard, M.M from Yan and Yin to and or but.Language .۱۵۶ 1973.39:360-412
- Suedfeld,P. Tetlock. P.E & Ramriez. C War, Peace Integrative Complexity, Journal .۱۵۷ of Conflict Resolution, 427-441, 1977
- Simone Duval et Bernard Guillemain Classe Philosophique, Connaissance T1. .۱۵۸ Paris, (PUF) 1968
- Durkheim. E. Les Formes Elementaire de La Vie Religieuse, Paris, (PUF) 1912 .۱۵۹
۱۶۰. اچی بهاکتی پراهو پادا- بهاگاواد گیتا. همان‌گونه که هست مترجمان فرهاد سیاه‌پوش و بزرگمهر گل‌بیدی و الهه فرمانی چاپخانه خورشید - طهران ۱۳۷۷
- Davy. M.M. Encyclopaedia Universalis Vol:2 pp542-4 Paris1987, Vol:3 Paris, P:960۹.۱۶۱
۱۶۲. معرفی کتب آسمانی تألیف حسام‌الدین نقیائی چاپ کانادا دانشگاه ترنتو سال ۱۹۹۴
۱۶۳. ریاض اللغات تألیف دکتر ریاض قدیمی جلد ۱ چاپ کانادا دانشگاه ترنتو سال ۱۹۹۴
- جلد دوم تألیف دکتر ریاض قدیمی چاپ کانادا دانشگاه ترنتو سال ۱۹۹۶

- جلد سوم تألیف دکتر ریاض قدیمی چاپ کانادا دانشگاه ترنتو سال ۱۹۹۷
- جلد چهارم تألیف دکتر ریاض قدیمی چاپ کانادا دانشگاه ترنتو سال ۱۹۹۸
۱۶۴. یاران پارسی چاپ اول چاپ آلمان ۱۵۵ بدیع ۱۹۹۸
۱۶۵. Benoist L. Esoterisme PUF, Paris, OSJ 1963, 1973, 1980
۱۶۶. Capra. F. The Tao of Physics, London Flamingo 1991
۱۶۷. Gardet. L. La Mystique, PUF Paris QSJ 1979
۱۶۸. حکمت ادیان تألیف گائر ترجمه محمد حجازی مؤسسه انتشارات فرانکلن طهران ناشر
ابن سینا ۱۳۳۷
۱۶۹. Maofused Hirai Japanese Shinto, Encycl Brit (Macropaedia) Vol:16 pp:671-676, 1982
- Vajda G Jewish Mysticism, Encycl Brit (Macro) Vol 10 1982 *
۱۷۰. Scholem G.G. Les Origins de la Kabbale (Edition.Montaigne), Paris 1966
۱۷۱. اصول اساسی فن روان شناسی تألیف حسین کاظم زاده ایران شهر نشر اقبال طهران سال
۱۳۵۰
۱۷۲. Bergson. H. Les Deux Sources de La Morale et de La Religion, PUF, Paris Ed
Centenaire 1963
۱۷۳. تاریخ تصوف در اسلام تألیف دکتر قاسم غنی انتشارات زوار طهران ۱۳۸۳
۱۷۴. Encyclo Brit (Micropaedia) Vol:5 1982
۱۷۵. تذکرة الاولیاء تألیف شیخ عطار فریدالدین به تصحیح دکتر محمد استعلامی انتشارات
زوار ۱۳۴۶
۱۷۶. دیوان اشعار شیخ فریدالدین عطار نیشابوری با مقدمه و تصحیح استاد سعید نفیسی
انتشارات سنائی طهران ۱۳۲۹
۱۷۷. Foutqule, P, Dict de La Langue Philosophique Paris PUF, 1962
۱۷۸. Delacroix. H. Le Language et La Pensee Paris (Alcan) 1927
۱۷۹. Blondel.M. Qu'est-ce que la Mystique Chahier de la Nouv Journee 3, p:59
۱۸۰. Julia. D. Dict De la Philosophie Paris (Larousse), 1984

- Reber. A.S Dict of Psychology, Renguin Books, 1987 .۱۸۱
- Wilson.C. in R, Harre& RLamb, Encyclo, Dict of Psychology, Blackwell's .۱۸۲
Reference, Oxford 1988
- Descartes. R. Qeuvres,(Libr Joseph Gibert), Paris 1950 .۱۸۳
- Cournot.A.Essai Sur Les Fondements de nos Connaissances,(Hachette),Paris 1922 .۱۸۴
- Boudouin. Ch. Psyche Oct -Nov, 1420-1421, 1968 .۱۸۵
- Gabriel Marcel in Encyclopaedia de Philosophy .۱۸۶
- Rank. O. The Trauma of Birth, New York, (Harcourt Brace) 1929 .۱۸۷
- Horney. K. Neurosis and Human Growth, New York(Norton)1950 .۱۸۸
- Montaigne. M. Essais, Paris Gallimard 1950 .۱۸۹
- Hospers.J. An Introduction to Philisophical Analysis, London, (Roulledge & Kegan .۱۹۰
Paul) 1973
- Lavelle. L. Traite des Valeurs, T:II, P:49, Paris, PUF 1955 .۱۹۱
- Maritain.J. Court Traite de L' Existence et de L' Existant, Paris(Hartrnann) .۱۹۲
PP:119-121, 1947
- Scheler. M. Nature et Forme de la Sympathie, (Petit Biblio Payot), Paris 1971 .۱۹۳
- Heidegger. M. Existence and Being. (Viscon Press)London 1927 .۱۹۴
- Leibniz. G.W. The Monadology in Philosophical Writing. Dent, London 1973 .۱۹۵
- Breton s. Essence et Existence Coll Init Phil PUF Paris 1962 .۱۹۶

۱۹۷. کتاب نافعه مکتون تألیف صادق عرفانیان

- Blackhum. S.Oxf Dict of Philosophy, OUP Oxford 1996 .۱۹۷

۱۹۹. اسرار الآثار خصوصی تألیف فاضل مازندرانی

جلد اول حرف الف مؤسسه مطبوعات امری ۱۲۴ بدیع.

جلد دوم حرف ب، پ، ت، ث مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۴ بدیع

جلد سوم حرف ج، ح، خ، د، ذ مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۸ بدیع

جلد چهارم حرف ر - ق مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۹ بدیع
جلد پنجم حرف ک - ی مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۹ بدیع

۲۰۰. کتاب بیان

Revelation of Baha'u'llah by Adib Taherzadeh vol 1 ۲۰۱

۲۰۲. گنج شایگان تألیف عبدالحمید اشراق خاوری مؤسسه ملی مطبوعات امری

۲۰۳. مقدمه‌ای بر فلسفه تألیف اسوالد کولیه ترجمه احمد آرام و حسن صفاری ۱۳۳۵

انتشارات معرفت

۲۰۴. کتاب جهانی که من می‌شناسم

Hegel. GW.F. The Henomeology of Mind, New York, Allen & Unwin 1910 ۲۰۵

۲۰۶. یوسف بها در قیوم‌الاسماء تألیف دکتر نصرت‌الله محمد حسینی مؤسسه معارف بهانی به

زبان فارسی کانادا ۱۹۹۱

Buber. M. Je et tu, Paris, (Aubier)1938 ۲۰۷

Malebranche. N. Oeuvres Completes Paris Vrin 1958 ۲۰۸

Shoghi Effendi, The World Order of Baha'u'llah, Will Illinois, BPT 1974 P.163 ۲۰۹

۲۱۰. منتخبات الواح در باره فضائل اخلاق مؤسسه مطبوعات امری طهران

Emile Charcier Propos Biblio CH de La Pleiade 1956 Paris ۲۱۱

Delacroix. H in G.Dumas. Traite' de Psychologie, T:II, PUF Paris 1947 ۲۱۲

Armstrang.D.M Belief, Truth and Knowledge Cambridge, (Cambridge Univ Press) ۲۱۳
1973

Lewis. C.L The Given Element in Emprical Knowledge Philosophical Review 61: ۲۱۴
168-195

Wilson. A.M. The Infinity in the Finite, Oxford(Oxford Univ Press)1995 ۲۱۵

۲۱۶. ابن سینا افکار و حکمت، انتشارات امیرکبیر طهران ۱۳۳۵

Salkind. N.J. Theories of Human Development New York(John Wiley & Sons) 1981 ۲۱۷

Light of Guidance Helen Bassett Horenby Baha'i Publishing Trust March2001 India ۲۱۸

۲۱۹. مقدمه‌ای بر مطالعه نظم جهانی تألیف هوشنگ خضرائی مؤسسه انتشارات مرآت ۲۰۰۶
۲۲۰. Radhakrishnan. S. The Future of Civilization in Divine Symphony, Woolson G. BPT. New Delhi 1988
۲۲۱. نظم جهانی بهائی ترجمه و اقتباس هوشمند فتح اعظم نشر دوم مؤسسه معارف بهائی کانادا
۱۵۱ بدیع ۱۹۹۵ میلادی
۲۲۲. ندا به اهل عالم از حضرت ولی امرالله ترجمه و اقتباس هوشمند فتح اعظم مؤسسه معارف
بهائی کانادا ۱۴۹ بدیع ۱۹۹۳ میلادی
۲۲۳. وعده صلح جهانی ترجمه بیانیه بیت العدل اعظم خطاب به اهل عالم اکتبر ۱۹۸۵ مؤسسه
مطبوعات هندوستان
۲۲۴. آیات الهی چاپ آلمان جلد اول
۲۲۵. Colman.A.M. Companion Encyclopaedia of Psychology. London (Routledge) 1999
۲۲۶. مآخذ اشعار جلد اول از انتشارات مؤسسه معارف بهائی به لسان فارسی ۱۱۷ بدیع
جلد دوم از انتشارات مؤسسه معارف بهائی به لسان فارسی ۱۵۲ بدیع
جلد سوم از انتشارات مؤسسه معارف بهائی به لسان فارسی ۱۵۷ بدیع
۲۲۷. Cameron. G& Momen. W.A Basic Baha'i Chronoly Oxford, George Ronal 1996
۲۳۸. مکاشفات رضوی شرح مثنوی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی تألیف مولوی محمد رضا
لاهوری
۲۲۹. دور بهائی چاپ آلمان نشر سوم ۱۴۴ بدیع ۱۹۸۸ میلادی
۲۳۰. Shoghi Effendi Guidelines for Teaching/Compile of Compile)No 1928, 1980 Vol:II
۲۳۱. ثنالی الحکمة جلد اول طبع دوم چاپ اول ۱۵۳ بدیع ۱۹۹۶
جلد دوم طبع دوم چاپ اول ۱۵۳ بدیع ۱۹۹۶
جلد سوم طبع اول چاپ اول ۱۴۸ بدیع ۱۹۹۱
جلد چهارم
۲۳۲. منتخباتی از آیات حضرت اعلی مؤسسه مطبوعات امری ۱۳۴ بدیع
۲۳۳. Horney K. Neurosis and Human Growth New York, Norton 1950

۲۳۴. رساله‌سیاسیه طبع طهران سنه ۹۱ بدیع ناشر محمد لیبیب طهران
۲۳۵. مجموعه‌مناجات‌های حضرت عبدالبهاء چاپ آلمان ۱۴۸ بدیع ۱۹۹۲ میلادی
۲۳۶. نفعات فضل شماره پنجم مؤسسه‌ معارف بهائی کانادا ۱۵۳ بدیع ۱۹۹۶ میلادی
۲۳۷. سفرنامه مبارک حضرت عبدالبهاء تألیف محمود زرقانی

جلد اول چاپ آلمان

جلد دوم چاپ آلمان

فهرست اعلام و اہم مطالب

۱۶۸	آثار هنری (انسان‌های اولیه)	»آ	
۳۱۰،۹۹	آخرالزمان (اعظم قرون)		آئین، جامعه، مذهب، برادری (مذهبی) ۹۴
۲۸۶،۱۷۹	آخر را در اول بینند		۲۴۲، ۲۴۰، ۲۲۱، ۱۸۸، ۱۲۱، ۱۱۳،
۲۹۴-۵	آخر مقام تحدید (وادی معرفت)		آئین، دیانت بودا، مذهب بودائی ۱۱۱، ۶۶
۳۴۲، ۳۳۸، ۳۰۴			۳۹۱، ۲۱۰، ۱۸۸-۹۲، ۱۸۶
۳۳۶، ۳۰۰	آخر (نفس اول)		آئین جین، مذهب ۳۹۱، ۱۸۶
۳۰۰	آخریت		آئین حضرت مسیح، مسیحیت ۵، ۹۳-۲۰۳،
۲۱۴	آخرین مقام سالک رضا		۳۱۱، ۲۴۴، ۲۱۰، ۲۰۸
۳۹۲، ۲۸۷، ۷۴	آداب		آئین زرتشت زردتشت ۱۱۲، ۶۶، ۱۸۶،
۲۸۰	آداب در رابطه با ارزش‌ها، تربیت		۲۰۴، ۱۸۸
	آداب و رسوم و رقص‌ها بروزات معنوی		آئین شینتو ۷-۱۹۶
۱۶۸	حیات و فرهنگ		آئین کنفوسیوس ۱۹۲
۳۷۹، ۳۷۵-۶، ۶۵	آدم (حضرت)		آئین‌های آریائی ۲۰۴، ۱۹۸
۳۸۰-۲			آئین‌های چندخدائی (یونان) ۱۸۶، ۲۲۰،
۱۶۹	آدم‌خواری		آئین‌های سامی ۲۰۴، ۱۹۸، ۱۸۶
۵۲	آدم شمع شب‌افروز عالم		آئین‌های یکتاپرستی ۲۲۰
۶۴	آدم نئاندرتال		آئین (هندو) نیسم ۵، ۱۱۱، ۶۵، ۱۸۲، ۳۱۰،
۳۵۹	آدمی ذاتاً انسانی عاشق‌پیشه		آئین‌های اسماء و صفات (مظهر الهی) ۲۶۶
۱۲۱	آدمی نیازمند معرفت خالق خود		آئین یکتاپرستی ۱۸۳
۱۸۸	آذرکیوان		آئین یهود ۱۹۸-۲۰۲
۲۳۷	آراستگی معنوی و اخلاقی		۳۱۱، ۲۱۰، ۲۰۸، ۲۰۴
۴۰۶-۷، ۱۹۲	آرامش (و آسایش آدمی)		آبتین ۱۸۶
۴۰۶	آرامشی حقیقی		آپولو خدای موسیقی ۲۴۲
۳۷۷	آرامشی کاذب		آپولونیوس تیانا ۲۴۲
۳۸۸، ۲۳۷	آرایش (مادی)		آتش (دان و اجاق) ۱۷۴، ۱۶۹
۸۳	آرتورلین فاهل (نام)		آتشکده بلخ ۱۸۷
۳۹۳	آرزوی قربان		آثار تجلی آن شمس حقیقی (در هر ذره)
۶۲	آرنولد توینی		۳۸۸، ۴۸
۳۸۱ ۳۳۱	آز		آثارش مربی امکان (انسان) ۴۹

۲۳۹	آگاهی از خداوند	۴۰۳،۳۴۷،۲۸۳،۲۴۳،۹۵	آزاد
۳۰۷،۲۳۹،۶۰	آگاهی از خویشتن (خود)	۱۶۲	آزاد از محدوده زمان و مکان
۵۶	آگاهی انسان از روح	۳۱۵	آزادگی و فرزادگی
۴۰۵	آگاهی به خطای خود	۳۰۶،۱۴۸	آزادمنشی
۱۲۷	آگاهی به صورت بالقوه	۳۱۵-۶،۳۰۶،۴۵	آزادی
۱۹۲	آگاهی پیوسته بیدار	۳۱۳	آسایش عموم اهل عالم
۴۲،۲۸	آگاهی جهانی	۱۱۶	آستان معشوق و هدف
۱۲۸	آگاهی مهشی	۶۷،۶۵	آسمان جدید
۱۲۸،۶۷	آگاهی منطقی (تحلیلی)	۸۸	آسمان خراش های متراکم
۱۸۳	آگنی خدای آتش	۲۲۰	آسیب ولادت
۱۶۹	آلات دفاع و شکار	۴۰۳	آغازین مرحله اعتلاء (نفس لوامه)
۳۲۲،۱۷۹	آرایش (غنا)	۲۲۷	آفاق و انفس
۲۸۷	آلن	۵۰	آفتاب حقیقی کلمه الهی
۱۷۹	آلودگی های این جهان	۳۷۲،۳۶۹	آفتاب های معارف (در ذره)
۸۸	آلودگی هوا	۳۸۸،۳۸۶،۲۲۴-۵،۲۶	آفریدگار
۲۵۶	آمادگی ذهنی	۳۸۶،۲۶	آفریده
۱۰۸	آمادگی عاطفی	۱۹۴	آفریده نانو
۱۶۸	آمادگی های روحی	۶۵	آفریده نوین
۳۱۷	آمال روحانی	۳۸۸،۳۰۴،۲۵۳،۲۰۰	آفرینش
۳۸۴،۳۲۰،۲۷۷	آمال و آرزو	۱۳۷	آفرینش آزمایشگاه بیکران
۱۰۶	آمدنم بهر چه بود	۲۴۱،۲۳	آفرینش (تعریف)
۸۴	آموزشگاه	۲۰۲	آفرینش دارای نظم و مراتب
۱۷۶-۷،۱۲۷	آموزش (و کسب تجربه)	۳۸۶	آفرینش و آموزنده
۳۸۷،۳۸۶،۲۲۴-۵	آموزگار	۸۵	آفرینش یعنی جای انسان در عالم
۳۸۸	آموزنده	۱۳۷،۵۶	آگاه (از عالم برون)
۳۸۶-۷	آموزه های (پروردگار یا آموزگار)	۴۳	آگاه از عدم تکافوی خود
۳۹۸	آموزه های خداوند (احکام الهی)	۱۱۵	آگاهانه چشم فرومی بندد
۱۹۶	آموزه های شیتوتیسیم	۱۰۰،۶۰،۵۸،۵۶،۴۲	آگاهی (وجدان)
۲۰۶	آموزه های نوافلاطونی	۳۸۹،۲۵۰،۲۴۱،۱۶۰،۱۴۷،۱۴۲،۱۰۴	
۲۴۴	آمینوس ساکاس	۱۶۰ ۷۸	آگاهی اخلاقی
۳۸۴	آنچه برای شما نخواهم هرگز نخواهید	۴۵	آگاهی از آزادی
۳۲۱	آنچه واقع دردش را درمان	۲۳۹	آگاهی از جهان

۳۴۴	ابن مالک	۲۹۶	آوازه‌های خوش عراقی
۲۷۱، ۲۶۹	ابواب دوستی و دشمنی	۱۳۳	آهنجیده (مجرد) Abstract
۱۶۲	ابواب مجاز در بندد	۲۵۷	آیات (آفاقی و انفسی)
۲۱۵	ابوسعید خرازی	۳۸۸، ۳۷۰، ۲۷۰،	
۲۱۳	ابو سلیمان دارانی	۲۹۰	آیات واضحہ آفاقیہ
۲۰۹	ابو علی جلالی هجویری	۳۱۰	آینده تمدن (کتاب)
۲۱۳	ابو محمد جریری	۶۱	آینده نگری
۲۰۹	ابو یعقوب اسحاق	۱۶۸	آینده یک توهم (کتاب)
۳۶۳	ابیات جمال مبارک	۳۸۸	آیه عرفان خود را ودیعه گذارده
۲۴۲	اپولونیوس (نام)		«۱»
۱۴۰	ایستمولژی علم‌المعرفت	۳۱۵، ۱۳۵	ائتلاف (و ائتیم)
۱۲۵	ابی فنومن روح	۱۴۷	ابتعاد و اقتراب (معرفت)
۳۱۲	اتحاد	۳۱۶، ۱۷۶	ابتکار (اعضاء)
۳۱۳-۴	اتحاد اعمال	۲۳۲	ابتلائات (دین فاقد تحرک)
۳۱۶	اتحاد اهل عالم	۳۷۳، ۳۴۸، ۳۳۷، ۲۹۳، ۲۳۶، ۸۴	ابدیت
۱۸۵	اتحاد با خداوند	۱۰۴	ابدیت منشاء حیات انسان
۲۸۸	اتحاد بالبداهه عقل و اراده (یقین)	۳۰۸	ابراز غیر قانونی و غیر مقبول
۳۱۶، ۲۲۶	اتحاد جهان، جهانی	۳۲۴، ۱۲۳-۴، ۱۲۰، ۸۲	ابراهام ماسلو
۳۱۶	اتحاد خانواده و قبیله	۳۶۴، ۳۵۰-۱، ۳۱۱	ابراهیم (حضرت)
۳۱۴	اتحاد در دین	۱۶۶	ابزار اولیه (فراگیری زبان)
۳۱۴	اتحاد در قول	۲۲۰-۱	ابزار (ابن تلاش) منطق
۲۰۳	اتحاد روح انسان با حقیقت غائی	۲۲۰	ابزار تجربه و آزمایش
۲۴۵، ۱۶۴	اتحاد روحانی، عرفانی	۲۱۲	ابزار کارش قلب و احساسات (صوفی)
۱۸۵	اتحاد قلب فرد با برهمن	۲۹۳	ابزارهای روحانی
۳۱۴	اتحاد مقام	۳۲۷، ۲۵۳	ابعاد زمان و مکان
۳۱۶	اتحاد ملی	۱۲۵	ابعاد عاطفی عقلانی و عملی
۱۹۳	اتحاد میان انسان و کیهان	۵۸	ابعاد ماده
۳۱۴	اتحاد نفوس و اموال	۱۱۹	ابعاد معنوی اعتلاء
۳۱۳	اتحاد و اتفاق عباد	۳۹۴	ابغض الناس من یقعد و یطلب
۲۱۰	اتصال به خداوند	۳۴۴	ابن حاجب
۴۰۵، ۳۵۴	اتقوالله یعلمکم الله	۲۹۰	ابن سینا
۳۲۱	اتکاء و اتکال بر فیوضات	۳۷۹، ۳۳۰	ابن فارض

۲۳۲	احتیاجات منطقی	۶۴	اتم
۱۷۴	احتیاج‌ها(در زندگی بعد از مرگ)	۳۲۵	اثبات مقامات حشر و موت
۴۹	احجار کربمه	۲۳۱-۴	اثبات وجود خدا
۲۹۲،۱۵۱،۱۰۶،۹۰	احساسات	۲۳۲	اثبات وجود شیء
۱۷۵	احساسات بدخواهانه مردگان	۳۹۹،۲۶۷	اثر (آباء و اجداد)
۲۲۶	احساسات روحانی و عرفانی	۹۶	اثر آومش‌بخش طبیعت
۹۷	احساسات عارفانه	۳۹۳،۲۱۰،۲۰۰	اثر(ات) متقابل
۱۸۹	احساسات لطیف روحانی	۸۹	اثرات مثبت و سازنده(شهرها)
۱۷۵	احساسات متناقض	۸۹	اثرات محیط زیست طبیعی
۹۵،۲۵۶،۹۱	احساسات و تأثرات	۸۷	اثر بر روان و روح انسان
۱۸۶	احساسات و تمایلات	۹۷	اثر بیولوژیکی اشعه کیهانی
۱۶۴،۱۱۹	احساسات وجدانیه	۴۰۴	اثر مثبت و مفید احساس تقصیر
۱۰۷	احساس اضطراب	۸۸	اثر نامساعد بر روان(شهرها)
۱۷۶	احساس باطنی	۷۸	اجتماع بزرگ، کوچک، واسطه
۴۰۴	احساس تقصیر(اثر)	۷۹،۷۶	اجتماع بیمار
۱۰۹	احساس تنهایی	۷۱	اجتماع(تعریف)
۳۴۶	احساس جذب	۷۳	اجتماع حقیقی ملازم ایمان
۲۷۹	احساس روحانی	۷۸	اجتماع کوچک(خانه)
۲۸۱	احساس شدید نیاز	۲۸۳	اجتماع و محیط زیست
۲۸۱	احساس شدیدی از رنج	۷۲	اجتماعی شدن(تعریف)
۳۴۶	احساس عشقی جسمانی و...	۷۳	اجتماعی شدن سالم و صحیح
۳۳۰	احساس غناء کاذب	۷۴،۶۲	اجتماعی شدن صحیح(انطباق)
۷۳	احساس مسئولیت کامل	۱۹۵	اجتماعی و مدنی(تعلیمات)
۲۰۷	احساس و تجربه عارفانه	۳۹۶	اجتناب از آنچه نهی شده(روزه)
۲۱۸	احساس و فریاد	۱۶۳	اجر و ثواب هر حسنه(محدود)
۴۵	احساس و قبول گناه کاری	۶۸	اجساد الفاظ(روح جدید در)
۲۰۲	احساس‌های باطنی و خلسه‌ای	۸۴،۴۴	اجسام مانند امواج
۱۲۵	احساس‌های عرفانی	۲۹۳،۶۶	اجل
۱۷۲	احساس همدردی	۲۰۲	احادیث
۳۳۷	احساس همراه با کوشش و کوشش	۳۶۰	احییت خلقت
۱۲۰	احساس هویت	۲۷۹،۲۷۷،۱۱۷،۵۰	احیینی لاجبک
۲۰۷،۲۰۴-۵،۲۰۱	احکام(شریعت)	۲۸۸	احتمالات و شک

۱۰۸	ادراکات حسی و عقلی	۲۰۵	احکام مرا نگاه دارید
۲۹۲	ادراکات سخن	۲۶۳	احکام و اوامر
۲۰۱، ۱۱۹، ۱۰۴	ادراکات عقلی		احمد رک محمد (حضرت)
۱۴۶، ۱۴۴	ادراک حسی	۲۱۳-۴	احوال (تعریف)
۲۸۲	ادراک مراتب سید لولاک	۳۰۴	اختصاصات یک نهاد
۱۰۵	ادراک و استعداد	۴۰۰، ۳۱۴، ۲۹۷، ۱۳۵	اختلاف
۲۲۵	ادراک و فهم مردم هر زمان	۳۰۴، ۲۹۸، ۲۹۵	اختلافات عوالم (کون)
۳۹۳	ادعاهای بی اساس (مرتاضان)	۱۰۵، ۵۴	اختلاف اخلاق فطری
۳۹۶، ۱۸۴	ادعیه (ومناجات)	۲۹۶	اختلاف از محل نه اشراق
۵۶-۷	ادلر (الفرد)	۴۷، ۳۱	اختلاف به دو قسم
۳۷۴، ۱۳۴	ادیان الهی کُل حقیقت	۴۷، ۳۱	اختلاف سبب انعدام
۲۱۰، ۱۹۸، ۱۹۲	ادیان سامی	۲۹۶	اختلاف محل
۲۶۳	ادیب طاهرزاده	۳۷۷، ۴۷	اختیار
۲۸۹	اذکار (در اسحار)	۳۷۵	اخراج از عدن
۲۹۳	اذن (از عوالم سبعه وجود)	۳۷۰	اخفاهم فی رداء الفقر
۳۹۵	اذن تزویج عنایت فرمودیم	۲۰۶	اخگر، بارقه (عناصر الهی)
۱۶۰	اذن کاربرد (علم)	۴۰۰، ۱۶۸	اخلاق
۴۰۴	اذیت نفسی اذیت نفس حق	۱۰۵، ۵۴	اخلاق ارثی
۱۵۰، ۹۶، ۵۶، ۵۳، ۴۷	اراده	۱۰۵، ۵۴	اخلاق اکتسابی
۲۹۳ ۲۸۸، ۲۵۰،		۲۳۰	اخلاق تجویزی
۴۰۳	اراده آدمی	۱۰۵، ۵۴	اخلاق فطری
۱۲۴	اراده سلب می شود (در تجربه عرفانی)	۴۹	اخلاق منیره مضیه
۲۹۳، ۲۳۹	اراده الهی	۱۰۵، ۵۴	اخلاق نوع انسان (سه نوع)
۱۵۶	اراده خداوند و ظهور آن (در عالم)	۲۱۰	اخلاق و رفتار عرفانی
۳۹۰	اراده زندگی کردن	۶۷	اخلاق و صفات بهیمی
۱۹۶	اراده کامی	۳۳	ادب
۲۶۹	اراده من و غیر من چون آب و آتش	۳۶۸	ادب عارفانه
۲۱۵	اراده و تمایلات شخصی (فنائی)	۲۱۱	اُبنی ربی
۳۶۰	اراده و مشیت (منشاء عشق)	۳۶۸	ادبیات عرب
۲۴۰، ۲۲۱، ۱۱۳، ۹۴	اراضی مقدسه	۳۵۱	ادخلی جنتی
۱۸۷	اراضی مقدسه (سفر زرتشت به)	۲۹۴، ۲۸۵، ۴۴	ادراک
۱۳۵	ارتباط (موجودات)	۴۰۲، ۲۹۳، ۱۶۰، ۱۳۹	ادراکات (حسی)

۲۱۷	از آثار به سوی علت	۲۷۹	ارتباطات یا محیط خارج
۲۸۶	از آخر محبوب	۱۷۱	ارتباط انسان اولیه یا محیط
۳۱۵	ازاله بیگانگی	۱۷۵	ارتباط با اصل و مبدأ فوق مادی
۳۹۵، ۲۷۸	از انزوا قصد فضا نمایندند	۲۲۷	ارتباط با امور اجتماع
۱۸۰	از بدو وجودش نوع ممتاز بوده	۲۸۸	ارتباط با بدیهیات
۳۰۹	از جهت روانی به فساد تشریط	۱۴۱	ارتباط با مبدا خود
۳۴۹	از جهت نفسانی و روانی (تنازعات)	۴۲	ارتباط بدون سخن
۱۷۹، ۴۰۷	از حزن به سرور آید	۱۶۴	ارتباط حقیقی در نشئه انسانی (محبت)
۳۷	از حیوان پست تر	۲۹	ارتباط دین و علم
۴۰۲	از حیوان خطرناک تر	۱۱۲، ۹۳	ارتفاعات طبریه
۱۲۴	از خود بی خود شدن (انصعاق)	۳۵۳	ارتقاء روحانی
۲۷۲، ۱۱۷	از خود (و غیر خود) بی خبر	۴۲	ارتکاب خطا (رنج می برد از)
۳۰۸	ازدواج	۹۰	ارتگا ای گاست (نام)
۱۸۸	ازدیاد ثروت	۳۶۷، ۳۶۳	ارث
۶۴	از لحاظ اخلاقی حفر و فرومایه	۱۰۵، ۱۰۰	ارثی
۲۵۱	ازلی (ذات الهی)	۱۸۷	ارجاسب (پادشاه توران)
۱۳۷	ازلیت و ابدیت	۲۸۰	ارزش باطنیه اصالتاً ذهنی
۲۲۴	ازلی و سرمدی	۲۷۶	ارزش (زاده عشق)
۳۰۵	ازمنه به اعتبار حرکات	۲۷۹	ارزش ایثار نفس به عزت نفس
۳۴۹، ۲۸۲	از نفس بیگانه شو	۱۴۱-۲	ارزش عینی
۳۸۷	اساس جمیع دانش ها	۲۷۷، ۱۱۴	ارزش مطلق
۲۸	اساس دین (ایمان)	۳۰۸	ارزش های روحانی و دین
۳۹۹	اساس عبادت (توجه قلبی)	۱۴۵، ۱۴۱، ۱۳۱-۲، ۶۳، ۴۱، ۳۸	ارسطو
۳۲۰	اساس عزت (قناعت)	۲۶۷، ۲۴۲، ۲۳۶، ۲۲۱	
۴۰۶	اساس همه نیکی ها (اعتماد به حق)	۱۲۶	ارشمیدس
۳۹۵	اسباب	۳۶۳	ارض ادنی (تعارض با سموات علی)
۲۲۸، ۲۰۳، ۱۴۱	اسپینوزا	۳۷۶	ارضاء تمایل کنجکاوی
۸۷	استادیوم ورزشی	۲۶۸	ارض بما جری
۱۸۸	استخر فارس	۲۸۸	ارمسترانگ
۶۴	استخلاص عالم انسانی	۱۸۶	ارومیه آذربایجان
۳۹۴، ۱۷۲	استخوان (برای سنگ ها)	۱۳۸	اروین لاسلو
۲۹۲، ۱۳۲	استدلال	۱۲۰	اریک فرم

۳۴۱	اسرار عرفان	۲۳۳،۲۱۸	استدلالات فلسفی
۲۱۲	اسرار قدم	۲۲۲،۱۲۸	استدلال عقلی
۲۰۰	اسرار کلمه الهی	۱۶۰،۱۳۹	استدلال منطقی
۳۲۵،۲۸۴	اسرار معاد		استرس رک فشار
۲۸۵	اسرافیل	۲۴	استشعار و اراده
۴۰۸	اسفل مراتب الشهوات (نفس اماره)	۵۵	استطاعت قوه بشریه
۴۰۴	اسفل مقام الذلة والانكسار (غرور)	۹۴	استعاره
۲۴۴،۲۴۳،۲۴۰،۲۰۲	اسکندریه	۴۰۸،۳۸۷،۷۴	استعداد
۱۷۷	اسگود	۵۴-۵	استعداد اکتسابی
۳۹۱،۳۱۱	اسلام (دیانت)	۵۴	استعداد بر دو قسم
۲۰۸	اسلام آوردن، اسلام عربی	۵۴	استعداد فطری
۳۶۹	اسما و صفات	۵۴	استعداد و قابلیت متفاوت
۳۸۶-۸،۳۵۵،۹۱	اسماء	۸۰	استعدادها
۳۴۴	اسماء الهی	۴۰۷،۱۲۴	استغنائی الهی
۳۸۸،۳۶۸،۲۵۴	اسماء صفات الهیه (قدیم)	۳۱۷،۲۹۲،۲۴۸،۱۲۴،۸۱	استغناء
۳۶۳	اشارات خلق	،۳۴۳،۳۲۴،۳۲۰،۳۰۱	
۲۸۸	اشارات مظاهر شیطانی	۴۰۷،۳۷۶،۳۶۱	
۳۸۹	اشتغال به عبادت	۳۲۰	استغناء (تعریف)
۳۲۶	اشتغال دنیای فانیه	۲۰،۱۹	استفاضه نفس است از روح
۲۶۳	اشراق خاوری	۳۴۲،۶۴	استقامت
۲۶۰	اشراق قلبی	۳۴۰	استقامت شرط راه
۹۷	اشعه کیهانی	۶۹	استقرار صلح جهانی
۳۱۱،۶۵	اشعیا	۲۲۲،۱۴۴،۵۷	استقراء
۳۸۰،۳۷۷،۳۷۵،۶۶	اشک	۱۴۸	استقلال اندیشه
۲۴	اشکال انرزی	۳۱۶	استقلال دول عضوش
۶۳	اشکال عتیقه اعتقاد	۶۹	استقلال فکر و نظر
۳۹۱	اشکال مختلف ریاضت	۲۸۹	استکیار (از لوح قلب بشوید)
۱۳۹	اشکال مختلف معرفت	۵۷	استنباط
۲۲	اشک و آه مظلومان (تحمل نتواند)	۱۴۴،۱۴۲،۱۳۲،۵۷	استنتاج
۳۸۰	اشکی	۲۲۰	استنتاجات فلسفی
۱۷۳	اشیاء زیتی ابتدائی	۲۸۹	اسحار (به اذکار مشغول گردد)
۱۲۰	اصالت اجتماعی	۳۰۰	اسرار باطن

۳۸۲، ۱۸۵	اطاعت	۱۸۰	اصالت نوع
۲۰۱	اطاعت از ده فرمان	۲۹۷	اصطلاحات عرفانی اسلامی
۳۸۰، ۳۲۹	اطاعت اوامر	۲۵۳	اصطلاح عالم قدم
۳۴۶	اطاعت و تبعیت	۳۵۵	اصفیای مقدسین
۳۱۴	اطفال عالم	۷۸	اصلاح زندگی اجتماعی
۳۰	اطلاق (حدّ)	۳۱۳	اصلاح مفاسد قویه قاهره
۴۰۶-۷، ۲۱۴	اطمینان (ثمره ایمان)	۴۰۵	اصلاح نتیجه نامطلوب (خطا)
۴۰۶	اطمینان مترادف اعتماد	۴۰۰	اصل اعتدال
۳۶۷، ۳۰۵	اظهار امر (سری)	۳۲۰	اصل العزة
۳۶۷	اظهار امر علنی	۱۹۳	اصل (ثانو)
۲۷۱-۲	اعانت باری، غیبی	۶۲	اصل تحول و تحرک
۱۴۵	اعتبار (نقل قول)	۴۰۱، ۹۴	اصل تعادل و اعتدال
۲۵۴-۵، ۱۸۹، ۸۱، ۷۷، ۷۲، ۶۹	اعتدال	۳۸۳، ۱۵۶، ۴۸	اصل جنت
۴۰۱، ۳۹۹، ۲۷۹، ۲۶۵		۱۹۲	اصل جهانی و کیهانی
۸۱	اعتدال تلویحی از سلامت و عدالت	۳۱	اصل ظهور و بروز تدریجی
۳۹۵-۶، ۳۴۷	اعتراف (و طلب آمرزش)	۲۸۳	اصل عدم است
۱۷۶، ۱۴۵، ۱۲۲-۳، ۱۰۳، ۷۶-۷	اعتقاد	۲۳۴، ۱۹۱	اصل علت، علیت
۲۴۰، ۲۲۵، ۲۰۸، ۲۰۲، ۱۹۷-۸، ۱۸۳		۱۱۹	اصل علویت انسانیه
۳۱۶، ۳۰۸، ۳۰۳، ۲۵۶		۴۰۶، ۳۲۰	اصل کل الخیر (اعتماد به خدا)
۳۰۸، ۲۲۱، ۲۱۱، ۱۹۷، ۱۳۹	اعتقادات	۳۸۷، ۱۵۶	اصل کل العلوم (عرفان الله)
۲۰۷	اعتقادات بودائی و مانوی	۳۰۶	اصل نسبیت
۱۲۱	اعتقادات مذهبی متحجر	۲۴۴	اصل والا
۲۴۳	اعتقادات نوافلاطونی	۳۱۶	اصل وحدت عالم انسانی
۳۵۱، ۱۶۵	اعتقاد اسلامی، دینی	۲۹	اصل و ریشه همه علوم (عرفان خدا)
۲۰۴	اعتقاد به خدای یکتا	۱۷۴	اصل و منشائی مستقل از جسم
۱۷۴	اعتقاد به شیخ ها و کابوس ها	۳۲۳	اصلی ترین فرایند عاطفی روان
۱۲۱، ۷۱	اعتقاد (تعریف)	۲۳۷، ۲۳۵، ۸۰	اصول اخلاقی (و روحانی)
۲۸۸	اعتقاد را درجاتی	۴۰۴	اصول مقبول اخلاق اجتماعی...
۲۳۵	اعتقاد و ایمان به خدا	۳۶۳، ۴۷	اضداد (سازنده)
۲۰۷، ۱۸۸، ۱۱۱-۳، ۹۶، ۹۴	اعتکاف	۳۴۹، ۱۲۴	اضطرابات
۲۴۲، ۲۲۱		۳۷۹، ۸۸	اضطراب (پایه)
۲۱	اعتکاف و گوشه نشینی	۴۰۴	اضطراب و پریشانی

۲۱۱	ایمان نه بیان	۱۹۶،۱۱۹،۸۴،۷۶-۷،۴۵،۴۳	اعتلاء
۹۹	اغتشاش عظیم در تاریخ	۴۰۳،۳۰۶	
۳۱۳	افتخار به علم و عمل و اخلاق	۳۰۸	اعتلاء بخشیدن
۳۱۳،۲۸۹	افتخار (سبب اختلاف)	۳۴۷،۱۱۹	اعتلاء به مرتبه برتر
۸۸	افزایش جمعیت در شهرها	۷۳	اعتلاء به مرتبه عرفان
۱۷۱	افزایش رشد مغز	۱۹۵	اعتلاء دهنده
۳۷۵	افسانه‌ای حکمت آمیز	۷۱	اعتلاء فرد و سیستم اجتماع
۲۳۲	افسانه پردازی	۱۲۰	اعتلاء و عرفان دو مفهوم...
۲۴۸-۹	افسانه‌شناسی اسلام، ایران چین	۴۰۶،۳۳۰،۳۰۳،۲۵۶،۱۲۳،۷۷	اعتماد
۶۵	افسانه مذهبی کهن	۴۰۶،۳۲۰-۱	اعتماد به خداوند (تائیدات)
۷۹	افسردگی	۷۵	اعتماد واژه کلیدی
۳۸۸،۳۴۹،۲۶۶	افسرده و محمود	۱۶۶،۹۵	اعجاب (و حیرت)
۳۱۶	افضلیت	۲۲۱	اعدام
۳۸۷،۳۸۶،۹۱	افعال	۳۲۹،۲۸۹	اعراض (از مناهی)
۱۸۵،۱۷۶،۹۰	افکار	۳۹۱	اعراض و روی گرداندن از دنیا
۲۲۸	افکار پانستی	۱۸۰	اعضای اثری
۲۴۴،۲۰۸	افکار عارفان، عرفانی	۱۸۰	اعضای انسان ترقی نموده
۳۲۶	افکار فانیه	۳۰۲	اعضاء (و وحدت)
۲۱۰-۱	افکار فلاسفه یونانی، فلسفی	۳۲۱	اعظم آرزوی اهل بهاء (رضاء)
۱۹۳	افکار کنفسیوس	۹۹	اعظم قرون (آخرالزمان)
۲۴۲	افکار مذهبی	۱۳۵	اعظم منقبت عالم انسانی (علم)
۲۰۰	افکار نوافلاطونی	۱۵۶	اعظم وسیله سیریه وحدت (عرفان)
۱۵۱،۱۴۰-۱،۱۳۲،۱۲۷،۸۰	افلاطون	۳۵۵	اعلاء کلمة الله (مقام محمود)
۲۶۷،۲۶۵،۲۴۵،۲۴۲،۲۲۱،۱۵۳		۳۸۳،۱۵۶،۴۹	اعلی الجنان
۳۹۰،۳۳۱،۲۷۸		۳۹۸،۷۷	اعمال
۲۰۸	افلاطونی	۳۷	اعمال انسان مآلابنفس راجع
۳۴۳	افلاک روحانی	۱۶۵،۶۷	اعمال خیریه، ناپسند
۳۲۲	افلاک فقر	۳۹۳	اعمال دام آمال
۳۷۷	افیون عقلت و نسیان	۳۰۸	اعمال فشار و زور
۳۱۷	اقتصاد	۳۷	اعمال نه مطلقاً روحانی نه مادی
۲۸۱،۷۳	اقتضای ضرورت‌های دنیوی	۳۱۴	اعمال و اخلاق جنود حق
۲۹۵	اقتضای استعداد هر مرتبه	۳۸۱،۵۹	اعملوا حدودی حباً لجمالی

٣٧٤	الف القائمة	٣٥٥	اقتضای رحمت واسعه
٦٨	الفرد توينبى	٧٢	اقتضای سلامت فرهنگ
٣٧٠	الفقر فخرى	١٩	اقتضای عالم جماد
٥٧	الفوس دوده	٤٠٣	اقدام به اعمال خير
٣٥٨	الق نفسك ثم تعال	٢٥٧،٢٤٦،٧٧	اقدس (كتاب مستطاب)
٢٧٣،٥٠،٢٠	القيت عليك مثالى	٣٧٤،٣٦٧،٣٤٦،٣١١،٢٩١،٢٦٣	
٣٦٥	الكاف،النون	٣٩٤-٥	
٣٦٨،٣٦٣،٢٨٦	المحبة حجاب بين المحب	٣٥٣	اقرء كتابك
٢٧٤	المحبة سزالبعث الالهى	١٣٦	اكتساب و تحصيل
٢٧٤	المحبة هى التجلى الرحمانى	٢٩٢،١٢٨،١٠٥،١٠٠	اكتسابى
١٣٤،٢٥	المحبة هى الروابط الضرورية	٣٧٦،١٥١	اكتشافات (بشر)
٣٦٠،٢٧٥		١١٩	اكتشافات فنيه
١٣٤	المحبة هى القوة الكلية...	٢١٩	اكزيستانيا ليست
١٣٤،٢٥	المحبة هى التاموس الاعظم	٦٧	اكسير اعظم
٢٧٥،٢٥٢		٢٥٣	اكمل انسان (مظهر امر)
٢٥٢،٢٥	المحبة هى النظام الوحيد	٣٣٣،٥١	اكون فيك باقياً
٢٧٥،٢١	المحبة هى سبب الانكشافات	٢٠٦	اكهارت (مايستر)
٢٧٥،٢٥	المحبة هى نفثات روح القدس	٢٦٩	اگر مرا خواهى جز مرا خواه
٤٠٨،٤٠١	النفس لها مراتب شتى	٣٤٥،٢٥٢،٤٨	الانسان سرى و انا سره
٤٠١	التقائص الناسوتية	٤٠٤	الانسان على نفسه بصيرة
٣١٢	الواح منزله بعد از كتاب اقدس (كتاب)	٦٠	الپرت
٣٦٨،٣٦٣،٢٢٩،٢١١،١٩٩	الوهيت	٢٨٦	التفات به خود و غير تو
٢٠٧	الوهيت در وجود حضرت مسيح	٢٢١	التقاط فلسفه و عرفان
٣٦٩	الوهيت غيب منبع لا يدرك	١١٤	التقاط محبت و معرفت
٣٦٨	الوهيت مظاهر مقدسه	٣٦٢	الحب شرف
١٤٥،١٤١،١٣٧،٩٥،٥٧،٤٠،٣٢	الهام	٢٥٨	الذين لا يسبقونه بالقول
٤٠٧،٤٠٥،٣٥١،٣٤٧،٢٢٢-٣،٢٢٣		٣٨٧،٢٩٨	السييل مسدود والطلب مردود
٣٤٩،٣٤٧	الهامات غيبه	٤٠١	الشهوات الظلمانية
٥٧	الهام (تعريف)	٣٦٥	الظهور (لن يعرف بدونه)
٢٨٤،٢٣٨	الهام روحانى، الهى	٢٩٨	العلم نقطة كثرة الجاهلون
١٢٥،٥٨	الهام عرفانى (فوران ناخود آگاه)	٢٠٩	العلوم ثلاثة علم من الله...
٥٨	الهام وانعكاس، خودكارى	٣١٢	العلة الكبرى للاتفاق والتمدن

۳۹۲	انبعاثات روح	۲۰۹	الهیات
۳۸۸،۳۵۵	انبیای الهی، مقربین	۳۵۵	الیوم مقام محمود (تبلیغ)
۳۲۲	انت تردید الذهب	۳۸۴-۵،۳۵۱	اما اللجنة حق لاریب
۳۳۳	ان تجب نفسی فاعرض عن نفسک	۳۶۲	امام محمد حنفی
۴۰۰،۳۵۹	انتظار (پاداش)	۱۱۲،۳۴	امانت
۱۵۰،۲۹	انتظام (و تعمیم پژوهش‌ها)	۳۷۱	امانته العشق
۳۴۶	انتقاد از خویشتن	۱۸۹	امپراطوری هخامنشی
۲۷۷	انت قمیصی	۳۸۴	امتحان
۳۲۲	انتم الفقراء	۳۹۹	امتناع از پاسخ به نیازها
۳۶۷	انتم تجدونها بعيداً (اظهار امر)	۱۴۴	ام ج آدرل
۳۶۱،۲۷۵،۱۳۵	انجذاب	۳۸۸	امراض مزمنه
۳۵۰،۷۲	انجذابات روحانی، عرفانی	۱۸۸	امشاسپندان فرشتگان...
۱۴۲	انجماد فکری	۳۶۳	امضا
۳۷۵،۲۰۴،۱۱۲	انجیل (متی، یوحنا)	۲۸۰	امعان نظر
۳۹۰	انحرافات گوناگون	۳۱۰،۲۶۹	امکان (تداوی)
۱۳۲	اندازه گیری	۳۰۹،۲۶۷	امکان طلب، وقوع
۱۶۳	اندازه و حساب (اجر هر حسنه)	۴۰۶،۳۴۵	امنیت
۶۱	اندر نگرش (تأمل و تفکر)	۲۴	امواج شتاب ثقل
۱۱۰	اندرون من خسته دل ندانم...	۳۲۷	اموال ظاهریه
۱۱۳	اندوه صعود حضرت عبدالبهاء	۶۱	امور خیریه جمعیت بشریت
۳۴۷	اندوه و فشار درون	۳۲۰	امور دنیا
۲۹۲،۲۷۵،۱۴۲،۹۳،۵۸،۵۶	اندیشه	۲۵۶،۱۲۲	امه البهائ روحیه خانم
۴۰۳،۳۳۱،۳۱۰		۴۰۱،۱۸۵	امیال
۲۰۸	اندیشه آریائی	۳۹۰	امیال جسمانی و حیوانی
۲۲۳	اندیشه آزاد کردن درون	۳۰۸	امیال را نباید سرکوفت - کنترل کرد
۶۷	اندیشه‌ای متحول و نوین	۳۵۰،۱۹۳	امیال و هوس‌ها، اهواء
۲۴۳	اندیشه بشر	۴۰۵،۳۹۶،۳۷۸،۶۴	امید
۶۳	اندیشه تابعی از متغیر معرفت	۲۱۰	امید به رحمت خداوند
۱۰۳-۴	اندیشه درونی، ابتدا بساکن	۳۰۰	انا
۶۵	اندیشه روحانی، مادی	۲۰۴	اناجیل چهارگانه
۲۲۰	اندیشه سیال	۳۵۴	انا لله و انا الیه راجعون
۹۵،۵۷	اندیشه متعقل، منطقی	۲۳۶	انبار قلیس

۲۵	انسان به جسم انسان نیست	۶۷-۸،۶۴-۵،۶۰	اندیشه نوین
۲۵	انسان به روح انسان است	۶۳	اندیشه نیز باید تغییر یابد
۲۵۳	انسان به منزله روح عالم	۳۲۶	اندیشه واگرا
۲۵۲،۳۵-۶	انسان (تعریف)	۵۶	اندیشه و تعقل جدید
۵۳	انسان حامل امانت الهی	۶۰	اندیشه و دیدگاه
۴۹	انسان حقیقی	۲۴۴	اندیشه و هدف اندیشه هر دو (عقل)
۱۱۸	انسان خودخواه	۱۰۹،۱۰۶	اندیشه‌های باطنی
۲۵	انسان دارای سه مقام	۲۳۲	اندیشه‌های جزئی
۵۳	انسان در حیز کائنات اکمل موجودات	۲۱۱،۲۰۸،۲۰۳	اندیشه‌های (فلسفی) عرفانی
۴۶	انسان در میان اضداد	۲۱۸،۲۰۳	اندیشه‌های مذهبی (مسیحیت)
۲۳۴	انسان در هر مرتبه از رشد (باور به خدا)	۳۰۹	انزال
۱۷۳	انسان دوران پارینه سنگی	۳۹۷،۳۹۴-۵	انزوا (گزیدن)
۵۳-۴،۳۷	انسان دو مقام (انسانیت، حیوانیت)	۳۸۹	انسان
۴۱،۳۹	انسان سیاسی، صنعتگر	۱۳۸،۴۶	انسان آگاه
۱۷۲،۱۶۹،۱۶۵	انسان‌شناسی	۱۶۸،۷۴،۴۰	انسان اجتماعی، جمع‌گرا
۳۸	انسان‌شناسی فرهنگی	۵۴	انسان از اصل و اساس انسان بوده
۳۴۶	انسان صورت و مثال الهی	۴۵	انسان از الزامات افرینش
۳۸۹،۷۳،۴۹	انسان طلسم اعظم	۱۹	انسان از جهت ماهیت
۱۶۷،۸۲،۷۴،۴۱	انسان عارف	۵۰	انسان از شمس کلمه ربانیه موجود
۱۹۷	انسان فرزند خداوند	۵۶،۵۳،۲۶	انسان اشرف مخلوقات
۸۶	انسان فطره عاشق طبیعت	۸۸	انسان اکثر گنه کارند
۱۵۷	انسان فهرست اعظم و طلسم اقوم	۱۷۷	انسان امروز
۳۸۹،۳۷۲		۱۷۹،۱۷۶،۱۶۷	انسان اولیه
۵۲	انسان کامل (مظهر کلی الهی)	۳۸	انسان ایستاده
۲۵۳،۲۱۲		۱۷۰	انسان با توانائی دانستن
۱۸۰،۱۷۱،۴۰	انسان کروماتیون	۸۷	انسان با جهان ترکیب شده
۵۴	انسان لازم‌الوجود است	۱۶۹	انسان یا قامتی راست، توانا
۴۱	انسان متأثر، متحول	۲۶۸	انسان بالفطره جویا
۱۶۷،۳۹	انسان متفکر سخن‌گو	۲۶۷	انسان بالفطره مایل به دانستن
۱۷۹	انسان متمددن	۹۳	انسان برای خود مسکن ساخت
۷۳	انسان مثابه معدن (احجار کریمه)	۱۸۰	انسان بوده نه حیوان
۵۵	انسان مثل شجر	۶۷	انسان به اندیشه‌اش شناخته می‌شود

۴۰۱،۲۳۷	انضباط	۴۱-۲	انسان مذهبی، گنه کار
۳۹۱	انضباط مافوق حدود عادی	۲۵۳،۵۲	انسان مرآت تامه
۶۲،۳۲	انطباق (دین و عرفان)	۵۲	انسان مطلع آیات رحمن
۳۷۴،۳۰	انطباق دین و علم و عقل	۲۵۲،۴۸	انسان مظهر کل اسماء و صفات
۳۰۱	انطباق وادی‌ها	۱۱۱	انسان مقدس
۳۵۲	انظر ترانی	۴۵	انسان موجودی آزاد
۶۹	انعطاف	۷۸،۵۶	انسان موجودی آگاه
۹۰	انعکاس شرطی	۴۱	انسان موجودی اخلاقی
۸۹	انعکاس‌های محیط در روان	۴۰۰،۲۱	انسان موجودی عارف
۴۰۷	انقباض	۴۶	انسان میان اندوه و شادی
۱۵۴،۱۴۸،۱۱۷،۱۱۴،۹۷	انقطاع	۱۸۱،۱۷۲-۳	انسان نشاندرتال
،۲۰۷،۱۹۲،۱۸۴،۱۶۳-۴		۴۰۴	انسان نفس خویشتن رامی‌شناسد
۳۹۸،۳۸۲،۳۳۸		۴۵	انسان واقعیت برتر
۸۱	انقطاع روحانی	۸۳،۵۶	انسان و جایگاه او، محیط
۳۳۸،۲۶۲	انقطاع کامل	۲۲۷	انسان‌ها را به خود واگذارد
۳۷۴-۵،۳۲۴	انقلاب (عظیم)	۱۷۴	انسان‌های ابتدائی کنونی
۳۹۰-۱	انکار (امیال)، خواسته‌های مادی	۲۳۴،۱۷۸،۱۷۵،۱۲۰	انسان‌های اولیه
۱۸۵	انکار کامل خویشتن	۱۷۸	انسان‌های جهان کنونی
۳۹۱	انکار نیازهای جسمانی، و نفی جسم	۱۷۳-۴،۱۶۵-۹	انسان (های) ماقبل تاریخ
۴۲	انگاره‌های اجدادی	۱۷۷	
۲۹	انگاره‌های روانی و ذهنی	۱۷۸،۱۷۳	انسان‌های نشاندرتال
۱۱۶،۲۰	انگیزه	۱۶۷	انسان هموساپینسی
۲۹۲	انگیزه به دانستن (کنجکاوی)	۱۰۷،۱۱۹	انسان همیشه توجهش بعلو است
۳۷۶،۲۶۸،۱۰۹	انگیزه دانستن (وشناختن)	۱۶۷،۳۹	انسان هنرمند
۳۱۰،۲۹۲،۱۵۱،۱۰۶،۹۵	انگیزه‌ها	۱۹	انسانیت
۷۹	انگیزه‌های فطری	۴۶	انسان، یک لبخند و یک اشکی
۴۸	انوار در حقیقت شمع و سراج مستور	۴۰	انسانی که دوست می‌دارد
۳۹۱	انواع ریاضات	۱۶۷،۳۹	انسانی که می‌داند، داننده
۱۱۵	انواع عشق	۲۱۴	انسان یعنی اعتماد به خداوند
۱۴۰	انواع معرفت	۱۰۲	انتشعابات ارثی
۳۱۷،۳۰۶،۳۰۳	انواع وحدت	۶۸،۵۳	انصاف
۱۸۴	اوپانیشاد	۳۳۸،۲۷۹،۲۰۰	انصعاق

۳۰۴، ۲۹۶	اهل زمان	۱۲۴	اوج تجربه عرفانی
۲۱۱	اهل طریقت	۳۴۵، ۳۲۲، ۴۹	اودعت فیک جوهر نوری
۳۸۰، ۳۷۳	اهل عالین	۶۴	اودو شافر
۲۱۱، ۲۰۸	اهل کشف، راز، حق	۳۱۲	اوراق یک شجرید
۲۱۲	اهل محبت، معاملات، معرفت	۶۵	اورشلم جدید
۳۸۰، ۳۷۳	اهل یقین	۲۴۹، ۱۸۸	اوستا (کتاب)
۱۸۷	اهورامزدا	۳۸۷	اوصاف راجع به مظاهر الهیه
۸۴	ایام خوش رحمانی	۱۵۸	اوصاف یتنهی الی ما خلق فی نفسه
۲۵۷	ایام هاء	۲۶۳	اول شمس (حضرت بهاء الله)
۲۸۱	ایثار	۳۲۹	اول شهر بند دل
۳۶۱، ۲۷۹، ۷۷	ایثار نفس	۲۶۰	اول صادر از حق
۱۰۰-۱	ایجاب	۲۶۳	اول صبح (حضرت اعلی)
۱۸۳، ۳۶	ایده آلیسم (مطلق)	۵۵	اول ما خلق الله العقل
۱۶۷، ۱۴۲	ایده های ذاتی، سرشتی	۳۰۴	اول مقام تحریر
۱۹۰	ایذاء و اذیت (بودائیان)	۳۴۲	اول مقام توحید
۲۲۶، ۲۲۴	ایزدگر (ایان)	۲۶۳	اول نار (حضرت محمد)
۳۰۵، ۲۹۱-۲، ۲۶۲، ۲۴۶	ایقان (کتاب)	۳۰۰	اول نفس آخر
۳۸۵، ۳۶۸		۳۸۷، ۲۹۹، ۲۱۲	اولیاء (مختلف اند)
۹۴	ایلیای نبی	۳۰۰	اولیت
۱۴۵، ۱۲۳، ۱۱۱، ۷۶، ۷۴، ۶۷، ۳۰	ایمان	۲۷۰	اولین اثر قائم (قیوم الاسماء)
۲۷۰، ۲۵۶، ۲۳۸، ۲۳۲، ۲۲۲، ۳، ۱۹۶		۱۵۹	اولین ذکر (مظهر خداوند)
۳۳۲، ۳۰۳، ۲۸۴، ۲۷۲		۳۷۸	اوهام
۷۶	ایمان برترین مرتبه اعتماد	۶۹	اهداف جهانی، شخصی
۱۳۹، ۷۷	ایمان به خداوند	۱۵۱	اهداف عاطفی
۳۸۲	ایمان به مظهر ظهور	۲۰۳	اهداف و ارزش های عرفانی
۲۵۶	ایمان (تعریف)	۳۲۶	اهل بساط انسی
۳۲	ایمان ثمره عرفان	۳۵۰، ۲۸۵	اهل بقا
۷۱	ایمان روح اجتماع	۳۹۴، ۳۸۳، ۳۱۳	اهل بهاء
۷۵	ایمان روح حیات بخش	۳۸۳، ۴۸	اهل بهشت
۳۷۶	ایمان قانون اقلیم یقین	۹۶	اهل تحقیق
۷۳	ایمان مستلزم عرفان	۲۱۲	اهل توحید
۲۵۶	ایمان و اعتقاد متفاوتند	۳۸۴، ۳۷۴، ۳۵۲	اهل جنت (علیا)

۳۷۶	باغ عدن	۲۵۶	ایمان و ایقان
۲۸۸	بالاترین درجه یقین کامل	۱۸۳	ایندرا خدای رویدادهای...
۲۳۷	بالاترین نیکی	۳۹۸	این دو (عرفان و عمل) باهم مقبول
۱۶۰	بالبداهه	۲۸۸، ۲۶۵، ۱۵۲	اینشتن
۳۳۷	بالفطره		«ب»
۲۳۷، ۱۲۷، ۲۰	بالفعل (و بالقوه بودن)	۱۸۴	باب چهارم با گواد گیتا (بشاره)
۲۳۷، ۱۸۱، ۱۰۳-۴	بالقوه	۳۶۱	باب سلسله
۲۴۴	بالینوس	۳۳	با چشم من بین، با گوش من بشنو
۷۴	بامی از فلک برتر	۳۱۰	با خداوند وحدت یافتن
۲۸۷، ۲۳۲، ۱۷۶	باور (به دنیای بعد)	۲۲۸	بارت (نام)
۲۲۹، ۴۱	باورداشتن (به خداوند)	۲۰۶	بارقه، اخگر (عناصر الهی)
۲۴۱	بت پرستان مصری	۸۷	بارکر ر.ج.
۲۴۰، ۱۲۱	بت خانه، بت پرستی	۳۸۶-۹	بازبینش (عرفان) آفریدگار
۳۶۱	بحث تسلسل	۳۸۶	بازبینش یا عرفان آموزگار
۲۲۹	بحث فلسفی دین	۳۸۶	بازتاب در رفتار (عرفان)
۳۶۶، ۳۶۲	بحر ذخار لاتلجه ابدآ	۱۴۲	بازتاب ذهنی
۲۶۶، ۲۶۱	بحر (قرب و وصال)	۳۰۷	بازدارنده، تشویق کننده
۳۴۵	بحرهای حکمت در قطره	۳۸۸	بازشناخت آفرینش
۲۶	بخش اصلی یعنی علی	۳۸۷	بازشناسی مظهر امر او
۱۷۹	بخش روحانی و فطری روح...	۳۷۵، ۵۱	بازگشت به بهشت
۱۲۴	بخش عاطفی عقلی و عملی روان	۳۸۲، ۳۸۱، ۳۸۰	
۱۰۴، ۸۲، ۲۰	بخش عقلانی، عملی	۱۷۳	بازگشت مرده
۱۲۵	بخش ناخود آگاه جمعی (بعد چهارم)	۱۸۰	باز نوع ممتاز بوده (انسان)
۱۲۵	بخش ناخود آگاه روان	۳۷۹	بازها (نفس اماره)
۲۸	بخش ناشناخته و نامرئی...	۱۶۹، ۱۶۷، ۱۶۵، ۴۰، ۳۸	باستان شناسی
۱۰۴	بخش یا هسته عاطفی	۱۷۲	
۲۸۷	بدهات راجع به شیء	۱۳۰	باستان شناسی معارف انسانی
۴۳	بدایت روحانیات، نهایت جسمانیات	۶۰	باستیک (نام)
۴۳	بدایت کمال، نهایت نقص	۳۳۶، ۳۰۰	باطن (مجازی)
۱۵۸	بدایع جود و فضل (ودیعه در نفس شما)	۲۱۰	باطن معنی شریعت
۳۲۲	بدایع ظهورات صنع ربانیه (ودیعه در شما)	۳۰۰	باطنیت، ظاهریت
۵۳	بدترین نوع حیوان	۳۶۷	باغ رضوان

۲۷۷	برداشت هر عاشق از معشوق (ذهنی)	۱۱۸	بد دوست داشتن خود
۲۶۸، ۲۴۲	بردباری در بلا، جهانی	۲۱۲	بدعت (در دین)
۱۰۹-۱۰	بردیاف	۲۲۱	بدکیشی و زندقه (اتهام سقراط)
۴۰۳	بررسی اعمال و رفتارمان	۱۹۴	بدهیرهارما
۱۴۲	بررسی تجربی	۲۳۰	بدهی شمردن وجود او
۴۰۴	برعکس (نظر فروید) دلیل رشد	۱۳۲	بدهیه (تعریف)
۲۱۸	برگسون	۱۳۱	بدهیه و نتیجه (علم بین)
۳۱۳	برگ یک شاخسار	۱۳۲	بدهیه‌ها (پایه‌های اصلی علم)
۱۶۷	بروزات زندگی درونی و... (سخن)	۱۳۲	بدهیه‌های غیر منطقی، منطقی
۱۶۸	بروزات معنوی حیات (عادات)	۱۴۱، ۱۲۹، ۱۰۴، ۵۷	بدهیات
۱۷۹	بروز عکس العمل	۱۳۲	بدهیات در هم پیچیده
۳۰۸	بروز مانع (سبب خشونت گردد)	۱۴۲	بدهی بودن (فطری و نهادی)
۲۳۵	برون از زمان	۲۸۷	بدهی و واضح (یقین)
۱۹۲	برهامائیس	۲۲۶	برادران کارا مازف (کتاب)
۲۳۴	برهان علی	۱۸۳	براهاما (خالق و آفریدگار)
۳۳۴	برهان قاطع (کتاب)	۱۲۰	براهین یا استان شناسی، تاریخی
۱۲۴	برین آروین (تجربه عرفانی)	۱۲۱	براهین روانشناسی
۳۹۱	بسترهای خشن و حتی دردزا	۳۴۸	برتر از عالم ماده
۳۰۱	بسته به سیر سالک (مراتب)	۲۸۸، ۱۵۲	برتراند راسل
۴۰۷، ۳۱۷، ۱۷۹	بسط و انبساط	۱۲۱	برتری بخصوص اخلاقی
۱۸۹	بسودهرا	۱۴۹	برتری کل بر اجزاء متشکله
۲۱۳	بشر حافی	۳۹۷	برترین آرزوی همه عارفان (لقا)
۱۷۸	بشریت در رحم عالم وجود	۱۴۸	برترین احساس‌ها (تجربه عرفانی)
۳۷۹	بشناسد و اختیار کند	۳۹۶	برترین ریاضات خدمت به خلق
۲۷۲	بشیر احده (حضرت اعلی)	۲۲۶	برترین فضیلت (بیزاری از نفس)
۳۳	بصرک بصری	۴۰۲	برترین مرتبه (مظهر الهی)
۲۷۰	بصر و بصیرت	۲۱۳	برترین مقام مقربین (توکل)
۳۵۱	بط حرص	۳۱۴	برتری و بهتری
۲۲۰	بطن روان انسان	۱۱۸	بر جای خود نشانیدن آنچه از...
۱۷۶	بعد از مرگ زندگی دیگری است	۱۵۱	برخورد با دنیای برون
۶۱	بُعد برونی برون‌نگری	۷۹	برخورد و تصادم فرهنگ‌ها
۱۲۵	بُعد چهارم بعد روحانی	۳۰۵، ۲۹۷	برخی بالمره محتجبند

۱۷۶	به تدریج دور می شوند	۶۰	بعد درونی درون نگری
۴۰۱	به تقوم قوی الانسان والحواس (روح)	۳۳۷	بعد عرضی
۳۵۴	به سوی او باز خواهیم گشت	۳۶۷،۳۳۶،۲۶۳،۲۴۷،۱۱۲	بغداد
۳۷۴-۵،۳۵۱،۳۴۳،۲۶۴	بهشت	۲۹۶،۲۸۸-۹	بغض
۳۸۲،۳۷۷			بقایایی از آن ذهنیات و روحیات موجود
۴۰۷،۳۸۰	بهشت برین، خداوند	۱۷۸	
۳۷۴،۲۷۴،۵۱	بهشت تو محبت من	۱۷۷	بقایای حالات روانی ابتدائی
۱۸۸	بهشت جهان پاک و راستی	۱۶۸	بقایای وسائل زندگی
۳۸۴	بهشت در مفهوم رضا و حبّ الهی	۳۳۸،۳۳۲،۳۲۷	بقای بالله
۳۸۴	بهشت در مفهوم رضای خلق	۳۳۱-۳،۳۰۴	بقاء
۳۵۱	بهشت کسب رضای الهی	۳۳۷،۳۳۲،۲۶۴	بقاء به خداوند
۳۸۴،۳۷۴،۳۵۱	بهشت رضای حق	۳۳۲	بقاء حقیقی (در عالم پس از مرگ)
۳۸۳	بهشت لقاء الهی، ذکر	۲۴۲	بقاء روح
۳۹۶-۷	بهشت محبت و رضای الهی	۳۲۱	بلا را اعظم آلاء شمارند
۳۷۷،۱۰۶	به کجای روم (آخرنمایی و طنم)	۹۹	بلوغ تمام نوع بشر
۳۲۱	به کلی از خود بی خبر	۸۲،۶۴	بلوغ شخصیت، عاطفی
۳۱۱	بهمن یش	۱۸۹	بنارس (شهر)
	بی اعتنائی به بهداشت و نظافت	۳۵۸،۱۸۴	بندگی (بند و خداوندی صداع)
۳۹۱	شخصی	۲۳۵	بنیاد جهان و نظم آن (اثبات مبدا)
۷۹	بی اعتنائی به دنیا	۱۹۴،۱۹۰	بودا
۲۵۴-۵،۲۴۹،۲۱۱	بیان	۲۰۸،۱۹۲	بودائی (حقیقی)
۲۲۸	بی انتها و غیر قابل تقسیم (جوهر)	۳۱۰،۲۰۴،۱۹۶-۷	بودائیسیم
۲۵۴	بیان جوهر یطلب النفوذ والاعتدال	۱۸۹	بودا (دانای بیدار)
۳۱۴	بیان (رحمت الهی)	۳۱۰	بودای دوستی جهانی
۳۸۹	بیان روش و رفتاری خاص	۲۱۹	بودوین (نام)
۲۵۵	بیان فارسی، عربی (کتاب)	۱۹۵	بودهی هارما
۳۷۴	بیان (کتاب)	۱۹۶،۱۸۲	بودیسیم
۴۲	بیان گرافکار و احساسات (سخن)	۳۹۳	بوی خوش رضایت من
۳۱۶،۲۹۱،۲۴۶	بیت العدل اعظم	۲۳۱	بویسن
۳۳۳	بی سروسامانی (عاقبت دنیا)	۱۸۴	بهاگوادگیتا
۱۲۴	بیشتر عاطفی و کمتر عقلانی	۴۰۵	بهانه (و لو ماورد)
۱۲۴	بیشتر عقلانی و کمتر عاطفی	۹۶	بهبودی آلام روان (تنهایی وسیله)

۳۷۶، ۳۰۹	پاکی و صداقت، آسایش	۷۹	بی عدالتی، بی توجهی (درون گرائی)
۱۴۱	پان‌انته‌ایسم (وحدت وجود)	۳۱۳	بیگانگان، بیگانگی
۳۵۴	پایان امتحان (مقام محمود)	۲۸۷	بی‌گمان (یقین)
۱۵۱	پایداری ناستوار	۴۲	بیماری روانی
۲۰۹	پایه حالات و افکار عرفانی	۶۲	بیماری (وحشت از تغییر)
۲۸۰	پایه فرهنگی ارزش‌ها و آداب	۱۸۶	بیماری‌های روحی
۲۰۶	پدران مقدس صحرا	۱۶۸	بیم (و نه ترس)
۲۲۰	پدر فلسفه	۳۸۶، ۱۹۹	بینش (برتر)
۵۹	پدیده‌ای واگشتی	۱۶۷	بینش دوباره
۱۵۱	پدیده‌های کلی زندگی، همتا	۱۹۳	بینش سه‌شی
۲۷۹، ۱۸۱، ۱۲۵، ۵۹، ۵۷	پژدین (موریس)	۱۰۸، ۶۴	بینش علمی و روحانی، منطقی
۱۸۳	پراه‌براهما یعنی غیب‌الغیوب	۲۸۴، ۱۵۴	بینش مطلق
۱۹۹	پرده نوشته‌های مقدس	۲۲۰	بینش و جویش و پژوهش انسان
۳۳۵	پرده‌های محدودیت	۵۸	بینش و شناخت
۱۳۵، ۴۰	پرستش	۲۰۲	بینشی سری مکمل کاباله
۲۰۰	پرستش تورا	۳۷۳، ۳۳۷، ۲۹۳	بی‌نهایت
۱۲۱	پرستش چیزی برتر از خود	۱۴۴	بی‌نهایت (ابعاد دانستن و هستن)
۱۱۳	پرستش خدایان متعدد	۴۳	بی‌نهایت و ابدیت
۱۹۸، ۱۸۷	پرستش خدای یگانه	۳۳۸، ۳۳۱، ۳۲۳، ۳۰۶	بی‌نیازی (ی)
۱۲۱	پرستش فتیش‌بت‌ها	۳۱۹	بی‌نیازی از خواسته‌های دنیوی
۲۴۰	پرستشگاه خدای یگانه	۳۲۰	بی‌نیازی از غیر خداوند
۴۱	پرستش نیروئی ماوراء انسان	۳۹۴	بیهودگی و تبلی
۲۶۷	پرستش		«پ»
۲۸۱	پرش و به نحوی انتزاعی	۳۶۲	پارسی
۲۴۳	پرفیری (نام)	۱۷۳	پارینه سنگی نوین
۲۴۸	پرندگان (سالکان طریقت)	۱۴۷	پاسخ و عکس‌العمل
۳۸۶-۷، ۲۲۴-۵	پروردگار (مربی)	۲۳۱، ۲۲۶، ۱۳۷، ۱۰۸، ۴۳	پاسکال بلز
۱۷۸	پرورش	۲۷۶، ۲۳۸	
۷۹	پرورش استعدادها و توانائی‌ها...	۳۰۹	پاکدامنی
۱۶۶	پرورش در رابطه با محیط زیست	۱۷۹	پاک و بی‌رنگ
۷۹	پرورش طبیعی نیازها	۳۷۵، ۲۸۸	پاک و مطهر، منزه
۳۲۳	پرورش عرفانی	۱۸۶	پاکی روح و ریاضات

۲۸۷	پیروزی مستبدانه عقل	۳۸۱،۲۲۳،۵۸	پروین اعتصامی
۶۰،۵۸	پیرون (هانری)	۳۸۹	پرهیز از شهوات
۳۹۲،۲۳۵	پیروی (از قوانین اخلاق)	۴۰۵،۳۵۴،۲۲۱،۶۹،۵۹،۳۳	پرهیزگاری
۱۶۸	پیروی انسان‌ها از دین	۱۹۹	پرهیزگاری و پارسائی
۱۷۰	پیش‌آگهی	۳۴۹	پرشان
۲۰۵	پیش‌آهنگان جنود روحانی	۳۹۹،۲۲۱	پرشانی (پایه)
۱۸۱	پیش‌رفتاری مقدماتی	۲۸۰	پرشانی و شور و شوق گدازنده (درد)
۳۰۸	پیش‌رونده	۱۹۷	پرشانی‌های اجتماعی
۶۲	پیش‌گیری تکرار اشتباهات	۳۴۹،۲۶۷	پژمرده
۱۹۰	پشواویان روحانی هند و نیسم	۲۱۹	پژوهش و جستجوی دانائی
۴۰۳	پیکار بانفس اماره	۲۱۹	پژوهشی اخلاقی
	«فت»	۴۰۴	پست‌ترین مرتبه ذلت و حقارت
۸۴	تئاتر	۴۰۲	پست‌ترین مرحله نفس انسانی (اماره)
۲۰۱	تئورجی (مداخله... خداوند)	۱۵۰	پسیکوفیزیک
۲۹	تئوری	۳۶	پسین‌پدیده
۳۲۳	تئوری ابراهام ماسلو	۲۰۳	پل (پولس)
۳۱	تئوری ارگانوسمیک	۱۳۸،۲۴	پل دیویس
۱۷۸-۹	تئوری اس‌گود	۱۸۶	پلوتارک
۱۲۵	تئوری الهام عرفانی	۲۴۴،۲۳۶	پلوتینوس (فلوطینوس)
۲۵۱	تئوری بیگ بانگ	۲۶۵،۲۵۰	
۱۶۶	تئوری (Onomatopoeic)	۷۴	پله پله رفت باید سوی بام
۸۵	تئوری روانشناسی تحلیلی	۷۹	پناهندگی در تنهایی
۲۳۵	تئوری ضرورت وجود خداوند	۷۵	پنج‌کنز (تقریرات حضرت بهاء‌الله)
۲۳۵	تئوری فایده، طرح	۱۹۵	بنجمین راکنفسوس نوشته
۱۶۶	تئوری فطری یا نهادی و یا بومی	۱۸۶	پورشسب
۲۲۹	تئوری کوانتم	۳۹۴	پوست را بهر خران بگذاشتیم
۳۹	تئوری ناتویست	۳۸۶	پیامبر یا مری
۲۹	تئوری نارسا و نسبی	۱۳۸	پیچیدگی منظم (جهان)
۸۹	تئوری‌های پیدایش زبان	۲۳۶	پیدایش جنبش
۱۷۱	تئوری‌های حیات‌شناسی و فیزیولوژیک	۲۱۳،۴۱	پیر، رهبر
۱۶۵	تئوری‌های مبدا سخن	۳۲۶	پیر مراتب تعلیم و تجرید (لقمان)
۱۲۵،۴۲	تئوری یونگ	۲۲۱	پیروان چند خدائی

۳۷۵	تبدیل و تغییر	۲۰۱	تنوزوفی
۲۰۲	تبعید قوم یهودیه بابل	۱۹۶، ۱۹۳	تاوئیسم
۳۵۶	تبلیغ امرالله، خود	۱۹۲	تاوئیسم (تعریف)
۱۸۳	تثلیث	۱۹۳	تاوئیسم چه می‌گوید
۳۵۸، ۳۵۴، ۳۱۷	تجارت	۱۹۳	تاو (اصل)
۳۹۹	تجاوز از اعتدال سبب ضرر	۱۹۳	تاو به راه نیز تعبیر شده
۳۰۹	تجاوز در اشکال مختلف	۱۹۳	تاوته چنگ
۳۰۸	تجاوز کار	۱۹۲	تاو منبع و اصل نظم جهانی
۳۰۸	تجاوزهای جنسی	۱۹۳	تاو نام بزرگ پروردگار
۶۶	تجدید آفرینش	۱۹۲	تاوئی جامع‌انسانی، کیهانی
۳۱۶	تجدید بنای عالم	۹۰	تابع شخصیت آدمی
۶۵	تجدید بنای روحانی	۱۵۱	تاویر مقابل
۶۳	تجدید سنت‌ها و فرائض و احکام	۲۰۱	تاو
۶۳	تجدید شریعت و ملت	۲۰۶	تارکان دنیا و زاهدان
۱۳۸، ۱۲۵، ۱۰۳-۴، ۵۷	تجربه	۱۲۰	تاریخ پرستی، سیاسی
۲۱۹، ۱۴۰-۲		۲۰۸-۹	تاریخ (تصوف در) اسلام
۲۲۸	تجربه دینی	۳۹۰	تاریخچه ریاضت
۲۱۱، ۱۲۴	تجربه روحانی (و عرفانی)	۳۹۰	تاریخ عرفان در ادیان
۷۹، ۷۵، ۳۲، ۲۹، ۲۱	تجربه عرفانی	۱۵۳	تاریخ علوم
۳۰۶، ۱۴۸، ۱۲۳-۴		۲۴۸	تاریخ مصر قدیم، یونان قدیم
۸۰	تجربه عرفانی طبیعی	۳۷۶	تاریکی مولد اضطراب
۲۰۵	تجربه و احساسات عرفانی	۴۰۶	تاسیسات (حکم جسم جامعه)
۳۰۶	تجربه والا	۲۴۰، ۲۲۷	تاامل و تفکر
۲۲۰، ۱۴۸	تجربه‌ها (و آزمایش‌ها)	۳۹۴	تاامین معیشت
۲۰۳	تجربه‌های عرفانی	۱۵۱، ۱۰۶، ۹۷، ۹۵	تااثر (ات انسان)
۱۷۶-۷، ۲۹	تجریبات	۲۹۲، ۲۰۴، ۲۰۲، ۸۲	تااثرات مقابل
۲۳۲، ۱۲۵، ۸۱، ۳۲	تجریبات عرفانی	۸۷	تااثر بر احساسات آدمی
۱۰۷، ۲۹	تجریبات والا، علمی	۲۹۹	تااسی به اصحاب
۳۰۶	تجرد ذهنی	۳۱۶	تااسیس صلح جهانی
۱۶۱	تجرید	۳۱	تاادل دلیل و برهان
۱۴۹	تجزی اجزاء مشکله	۷۹	تاابنی‌های اخلاقی و رفتاری
۳۱	تجزیه و تحلیل نتایج	۱۹۰	تاایه و فنا

۱۴۹	تحلیل (تعریف)	۳۴۸	تجسم و تصویری از ذات او
۲۶	تحلیل عقلی و روحانی	۲۶۰، ۱۵۵	تجلی
۲۱۹	تحلیل فلسفی	۳۴۸	تجلی آن صفات و اعمال
۲۱۰	تحلیل و ترکیب	۳۴۸، ۲۹۸-۹	تجلیات (امر به الهیه)
۲۰۰	تحلیل های عقلی	۱۵۰	تجلیات روح
۲۷۲، ۱۶۴	تحمل (هربلانی کند)	۲۸۸	تجلی اسرار غیبی الهی
۳۸۹	تحمل کارها و حالات شاقه بر خود	۲۵	تجلی روح به اقتضای مراتب
۴۰۰، ۳۲۴، ۱۶۶، ۴۱	تحول	۱۳۵، ۷۷	تجلی صدوری
۸۶	تحولات اجتماعی و فرهنگی	۳۴	تجلی صفات خداوند
۲۰۹	تحولات اجتماعی و معنوی	۷۹	تجلی عرفان در حیات انسان
۲۰۰	تحولات تفکر عرفانی	۲۹۹	تجلی موهبت
۳۸۹، ۶۴	تحولات (حیات)	۳۰۳، ۱۹۷	تجمع
۳۲	تحولات روحانی اخلاقی و اجتماعی	۳۰۳	تجمع آهن و کربن (پولاد)
۱۹۸	تحولات روحانی و اجتماعی	۱۸۹	تجمعات
۱۷۹	تحولات عرفان انسان	۱۰۱	تجویز
۲۰۹	تحولات عرفانی	۱۴۳، ۱۲۲	تحجر (و انجماد فکری)
۱۷۱	تحولات مراکز گویائی	۹۳۲۷	تجربیات گذشته
۳۴۹	تحولات نفسانی انسان	۴۰۰، ۱۵۰	تحرک (درونی)
۲۸۱، ۱۱۶	تحول انگیزه	۱۵۱، ۱۴۳، ۱۲۲	تحرک و تحول
۱۳۸، ۱۲۷	تحول (به سوی عرفان)، عرفانی	۳۸۱	تحری
۴۰۳	تحول به مرحله برتر	۲۳۹	تحرکات جسمانی
۳۳۲	تحول حکایت از عدم بقا	۱۶۱، ۱۴۳	تحری و جستجو، تحقیق
۲۴۵، ۱۴۵	تحول در انسان، رفتار	۷۸، ۶۷	تحصیل کمالات (ظاهره و باطنه)
۱۲۸	تحول در گرامر کلمات و جملات	۳۷۵	تحقق اسفلکم اعلاکم
۱۶۰	تحول رشد روحانی	۱۲۴	تحقق حالت عرفانی
۵۹	تحول و انتظام درونی	۷۷	تحقق روابط اجتماعی سالم
۲۶۹، ۲۱۳، ۱۶۰	تحول و ترقی (سالک)	۶۷	تحقق مژده اندیشه نوین
۳۳۱، ۳۱۰، ۸۶، ۶۳	تحول و تغییر	۳۱۰	تحقق وحدت (و عده)
۴۰۱، ۳۷۴		۲۹۸	تحقیق
۳۸۹، ۱۳۷	تحول و تکامل، رشد	۱۳۸	تحقیقات و تجسسات
۳۵۳	تحولی بدیع	۱۲۲	تحکیم سیستم اعتقادی
۳۰۳	تخالف از لوازم انتظام عالم	۹۵	تحلیل، تحلیلی

۲۴۴،۶۲	ترقی و اعتلاء نفس، سالم	۳۹۰	تخفیف
۲۰۷	ترک تعلقات	۱۸۱	تداعی معانی
۳۹۲،۲۱۳،۲۱۰	ترک دنیا (و تعلقات آن)	۱۹۷	تداوم و تجمع
۲۱۸	ترک دنیا و لذات ظاهری و حسی	۲۱۰	تدبر و امعان نظر
۲۰۷	ترک نفس	۲۱۲	تذکره الاولیاء (کتاب)
۳۰۴،۲۴	ترکیب (و تحلیل)	۵۰	ترا دومت داشتم و تو را آفریدم
۳۴۸،۳۴۶	تزکیه (و اعتلاء) نفس	۹۴	تراکم فشار
۳۴۸	تزکیه و اعتلاء نفس به مرتبه مرضیه	۳۰۶-۷،۲۸۰،۲۶۷،۲۲۵،۴۹	تربیت
۲۱۱،۱۸۸	تزهذ بودائی، و پارسانی	۴۰۰،۳۸۸،۳۱۴،۳۰۹	
۴۰۱	تسلط روح	۷۳	تربیت اجتماعی روحانی، فرهنگی
۴۰۷،۲۱۰	تسلیم (در برابر مشیت او)	۳۴۶،۱۸۷	تربیت اخلاقی، الهی
۳۸۲،۳۸۰	تسلیم و رضا	۳۵۳	تربیت امکان و اکوان
۲۶۱،۹۴	تشبیه (و استعاره)	۳۹۲	تربیت انسانی (نفسانی)
۳۴۷	تشخیص	۱۰۱،۷۳	تربیت (تعریف)
۲۰۲	تشریط	۳۹۲،۷۸	تربیت جسمانی
۱۷۲	تشریقات دفن اموات	۳۰۷	تربیت خاص روحانی
۲۱۰	تشکل افکار عرفانی	۳۹۲،۳۴۶-۷،۷۷،۲۱	تربیت روحانی
۱۴۲	تشکل شناخت	۴۰۳	تربیت روحانی اجتماعی...
۲۱۱	تشکل عرفان اسلامی	۴۰۴	تربیت روحانی صحیح و موثر
۱۴۳،۱۲۸	تشکل عمل، معرفت	۳۰۷	تربیت روحانی و اخلاقی
۲۰۰	تشکل کاباله	۷۳	تربیت کشف توانائیها
۲۰۰	تشکل و تکون	۳۸۷-۸	تربیت مریی حقیقی
۳۴۶	تشکل و نمو وجدان اخلاقی	۱۱۳،۱۰۴،۱۰۱	تربیت و تعلیم
۴۰۶	تشکیلات (به حکم جسم جامعه)	۷۸	تربیت و تعلیم بر نامه ریزی شده
۹۹	تشنجات دوره استحاله	۷۹	تربیت و تعلیم (لزوم)
۳۰۷	تشویق کننده	۱۹۲	ترحم به جمیع موجودات
۳۹۰	تصفیه و تزکیه رفتار	۱۹۲	ترحم و همدردی جهانی
۳۱۰،۱۲۸،۹۵	تصمیم (گیری)	۱۶۱	تردید
۲۹	تصورات ذهنی	۲۱۳-۴،۲۱۰	ترس (از خدا)
۲۱۸	تصورات محدود و مصنوعی	۱۹۸	ترس از یهوه (آغاز علم)
۱۳۹،۲۹	تصورات و تخیلات	۱۶۷	ترسیم عناصر طبیعت
۱۷۳	تصور دوام حیات	۹۱	ترشح غده داخلی

۲۱۷	تعریف فلسفی عرفان	۳۹۱، ۱۴۶، ۱۳۶	تصور (و شهود)
۲۸۷، ۲۳۲، ۱۴۳، ۶۴	تعصب، تعصبات	۳۹۱، ۲۰۹-۱۰	تصوف
۳۱۶	تعصب در اعتقاد برتری	۳۹۱	تصوف به وجه اخص
۳۱۶	تعصب قومی طبقاتی نژادی	۲۱۶	تصوف تحلیلی حکیمانه از شریعت
۳۱۶	تعصب ناشی از تقدم در تمدن مادی	۲۰۷-۸	تصوف (تعریف)
۳۰۷، ۷۸	تعصب و حمیه جاهلیه	۲۱۱	تصوف طریقه‌ای فرار و متحول
۱۲۷، ۹۵، ۹۱، ۶۴، ۵۶	تعقل	۲۴۷، ۲۰۲	تصوف (عرفان اسلام)
۲۳۲، ۲۱۷، ۱۶۷		۲۶۷	تصویر عقل خود را دیدن
۲۳۱	تعقل و تفکر	۴۰۵	تضرع و زاری
۳۰۳	تعلق به عالم روح، ماده	۴۰۱، ۲۸۰، ۱۲۴، ۱۱۹، ۷۲	تعادل
۳۴۸	تعلق به عالم ماده و جسم	۱۱۸	تعادل اجتماعی
۱۵۳	تعلق به معروف، معشوق	۱۹۳	تعادل میان انسان و کیهان
۳۳۱	تعلق خاطر	۱۵۱، ۱۴۳	تعادل ناپایدار
۴۰۰، ۳۸۷، ۳۰۷، ۳۰۶، ۲۲۵	تعلیم	۲۶۷	تعاریف بیشمار زندگی
۲۲۹، ۱۹۰	تعلیمات (عرفانی و ایمانی بودا)	۱۹۳	تعالیم اجتماعی و مدنی
۳۹۹، ۱۴۶	تعمق (عقلی)	۱۹۵، ۱۸۲	تعالیم اخلاقی
۲۱۵	تعین (تعریف)	۱۹۰	تعالیم اخلاقی بودا
۲۱۶	تعین سه وجه دارد	۱۹۳	تعالیم اخلاقی و روحانی
۴۰۰، ۱۵۹	تغییر (ات)	۱۹۸	تعالیم حضرت موسی
۳۱۶	تغییر اصلی بر اساس وحدت	۱۸۴	تعالیم عرفانی آئین هندو
۱۷۵	تغییر جهت دادن	۱۵۱، ۱۴۱، ۸۰، ۷۹	تعامل و تفاعل
۳۱۶	تغییر سازمان جهان و اداره آن	۲۹۰، ۱۶۰	
۳۷۵	تغییر شدید (سرنگیس)	۳۷	تعامل و تفاعل جسم و روح
۶۳	تغییر نشانه حیات	۳۵۱	تعبیر روحانی و اخلاقی
۱۴۵	تغییر و بلوغ	۱۵۹	تعداد سلول‌های مغز
۱۹۲، ۱۵۳، ۱۰۷	تغییر و تحول	۳۰۲	تعدد و کثرت
۱۵۴	تغییر و تحول و تکون	۲۴۶	تعریف (تازه) عرفان
۱۸۰	تغییر و ترقی نوع	۲۱۷	تعریف در حکم شاخص و راهنما
۲۵۱	تفاعل میان فاعل و منفعل	۳۸۵	تعریف علم معرفت عرفان
۳۶۳، ۳۱۰	تفاوت (افراد در جوامع)	۲۳۱، ۱۳۴	تعریف (عینی) دین
۱۷۵، ۵۴	تفاوت درجه، درجات	۲۳۱	تعریف فاعلی (ذهنی) دین
۱۰۰	تفاوت رفتار و سلوک	۲۱۹	تعریف فلاسفه از فلسفه

۶۳	تقالید آباء	۱۶۱	تفاوت علم و معرفت
۱۵۲، ۱۱۴	تقدم (و تأخر)	۲۳۳	تفاوت فلاسفه و عرفا
۱۰۱	تقدیر	۱۷۵	تفاوت موجود زنده و مرده
۹۶	تقدیر (ظهور اراده در مراتب وجود)	۳۱۶	تفاوت های بی شمار (نوع انسان)
۲۴۰	تقدیس کوه کرمل	۳۸۵	تفاوتی بنیادی
۴۰۱، ۳۳۰، ۲۴۲	تقدیس (و تزکیه)	۳۹۸، ۳۰۸، ۷۹	تفاهم (جهان)
۳۹۷، ۳۴۷، ۲۰۵	تقرب (به حق)	۲۲۷	تفرس و تفکر منطقی
۳۰۳	تقرب به عوالم الهی	۲۱۰	تفرق در تصوف
۲۰۵	تقرب (تعریف)	۳۳۳، ۳۱۲	تفرقه (و پریشانی)
۲۹۸، ۲۶۷، ۳۰	تقلید	۱۶۹	تفسیر
۸۹	تقلید از طبیعت	۲۶۲	تفسیر سوره والشمس
۱۶۶	تقلید صدای حیوانات	۱۴۶	تفسیر و پژوهش معنی
۲۰۹-۱۰	تقوی	۳۵۰	تفسیری معنوی
۴۰۵، ۵۹	تقوی بیشه کن	۲۷۰	تفصیل کل شیء
۱۷۵	تقویت احساسات مثبت	۱۴۶، ۱۴۲، ۱۲۷، ۱۱۱-۲، ۵۹، ۵۶	تفکر
۴۰۳، ۳۹۱	تقویت روح	۱۹۴، ۱۸۹، ۱۷۱، ۱۶۶-۷، ۱۶۱، ۱۴۸	
۳۷۲، ۱۵۷	تقیدات عرضیه	۳۴۹، ۳۲۵-۶، ۳۱۴، ۳۰۲، ۲۶۷، ۲۰۸	
۲۸۹	تکلم بی فایده	۳۶۴	
۸۸	تکنولوژی	۱۶۷	تفکر ابتدائی
۳۴۷	تلاش معنوی	۳۹۰، ۳۲۷	تفکرات (نفسیه)
۳۸۶، ۲۶۷	تلاش (و کوشش)	۳۴۷	تفکر از ابزار اصلی معرفت
۳۵۷	تلاطم	۲۰۲، ۲۰۰	تفکر بر ماوراء الطبیعه
۳۹۹	تلوات آیات در صبح و شام	۲۴۰، ۱۲۸	تفکر سهشی، عارفانه
۲۰۲	تلمود (کتاب)	۱۹۴	تفکر عقلانی، قانونی
۱۹۵	تلویحی از واقعیت زنده (زن)	۳۲۷، ۱۲۸	تفکر منطقی
۱۶۸	تماس با محیط اجتماعی	۳۹۴	تفکروا یا قوم فی رحمة الله
۳۱۶	تمام انواع تعصبات (مردود)	۲۲۱، ۱۹۴	تفکر و نجوی با خود، دعا
۱۲۴، ۱۰۵-۶، ۷۸، ۷۶، ۷۴	تمامیت	۳۹۱	تفکری شیعی
۲۹۰، ۲۸۰، ۲۳۱، ۱۶۰، ۱۵۰، ۱۴۷		۴۰۴، ۳۹۲، ۲۲	تفوق (روح)
۴۰۰، ۳۰۳-۴، ۲۹۲		۴۰۱	تفوق نیرو و حرکت روحانی
۳۲۵	تمامیت خلق انسان	۲۲۵	تفوق و رجحان
۱۰۲، ۳۸	تمامیت یافتن	۳۸۳-۴، ۷۶	تفویض

۲۳۵،۲۲۷	تنبيه (و تشويق)	۲۰	تماميت يافتن محبت و معرفت
۲۷۲،۱۶۴	تنزيه و تقديس	۲۳۲	تماميت يافتن يك باور
۳۷۵،۴۰	تنگ دلي، دل	۳۰۸،۱۲۰	تمايلات جنسي، شهواني
۴۰۰،۴۷،۳۱	تنوع (عين كمال)	۳۵۰،۱۵۱	تمايلات (دنيوي)
۲۰۷	تنوير (تعريف)	۳۹۶،۱۹۱	تمايلات و هوس ها، نفساني
۱۴۸،۱۰۹-۱۳،۹۶،۹۱	تنهائي	۲۶۷	تمايل به دانستن
۱۱۱	تنهائي پر تقديس	۱۰۸	تمايل به كشف حقيقت
۱۰۹	تنهائي خود يك پديده اجتماعي	۴۱	تمايل فطري و طبيعي
۱۱۰	تنهائي غذاي روح	۳۹۴	تمثيل
۳۹۲	تنهائي كامل	۱۸۲	تمدن اوليه
۱۱۰	تنهائي گونه اي خاص با ديگري	۷۳۹،۹۵	تمدن (مادي)
۱۱۱	تنهائي نعمات آسماني	۳۲۶،۱۹۲،۹۵	تمرکز (بر واقعيت ها)
۱۱۲	تنهائي و تفکر	۴۰۰،۲۰۰	تمرین
۴۸	تنها انسان براي عرفان حق	۳۹۶،۱۹۹	تمرينات عرفاني، نيکوکاري
۱۴۰	تنهامنيع معرفت (عناصر اصلي روان)	۱۸۴	تمرينات و رياضات جسماني
۲۶	تنها موجود داراي آگاهي (انسان)	۳۹۶،۳۹۰	تمرین (اصول) اخلاقي
۳۷۸	تو از من مايوس، من به تو مأنوسم	۳۹۸،۲۴۶	تمرین روحاني (و جسماني)
۳۷	توازي (روح و جسم)	۳۹۰-۱	تمرین های موجب درد، سخت
۳۵۱	توازي وادي معرفت	۳۹۴،۳۲۱	تمسک به اسباب
۳۵۱	توازي وادي مقصود	۳۵۵	تمسک به عروه و نفی
۱۷۶	توانائي انسان متمدن	۱۶۸	تمسک و اعتقاد به دين و يك ...
۳۹	توانائي تفکر، سخن گفتن	۳۳۱	تملك
۱۷۰	توانائي ساختن ابزار و ادوات	۳۰۸	تمهيدات تربيتي اخلاقي ...
۱۴۰	توانائي شناخت	۱۰۲	تن
۳۵	توانائي كشف و مكاشفه	۴۰۶،۱۲۸	تنازع
۲۲۷	توانائي مطلق	۳۰۳،۱۲۴	تنازعات درون (و برون)
۴۰۰	توانائي وامكان	۳۴۹	تنازعات شديد روان
۳۹۰، ۸۰	توانائي هاي (عقلي و روحي)	۳۷۶، ۳۰۳، ۱۶۰	تنازع درون
۳۹۵	توبه	۲۶۵	تناسب
۲۱۳	توبه (تعريف)	۱۹۱، ۱۸۳	تناسخ
۱۸۱	توجه به زيور و زيبائي	۱۷۵	تناسخ در مفهوم ابتدائي
۱۷۲	توجه خاص به زيبائي	۳۰۲	تناوب

۳۸۳	جام جمال	۳۹۹،۱۸۹	توجه قلبی (و معنوی)
۲۲۱	جام شوکران	۵۸	توجیح منطقی
۱۳۹	جامع و قطعیت (ندارد)	۳۶۷	توحید این دو ظهور
۵۲	جامع اسرار عالم وجود (انسان)	۲۴۸،۱۶۲	توحید (و تفرید)
۴۰۶	جامعه (روحش اعتماد)	۱۹۹	توراة
۲۰۹	جامعه اسلام (تحولات)	۱۹۴،۶۴	توسل (به ذیل دعا)
۸۰	جامعه‌ای مرکب از زیدگان	۳۹۷	توفیق به لقای مظهر حق
	جامعه برادری مذهبی رک آئین برادری	۱۵۷	توفیق به معرفت حق
۲۲۱	جامعه چند خدائی یونان	۱۳۷	توقف و رکود
۳۷۲،۷۳	جامعه حقیقی، انسانی	۳۹۵،۳۸۴،۳۷۳،۳۲۰-۱	توکل
۳۱۷	جامعه‌شناسی	۲۱۳	توکل (تعریف)
۳۱۶	جامعه متحد جهانی	۲۸۹،۲۱۰	توکل نامحدود بر خداوند
۱۵۸	جامع همه کمالات (خداوند)	۳۳۸	توگرد ره بنشان تا نظر توانی کرد
۳۵۵-۶	جامعیت جمیع صفات کمالیه	۶۷	تولد از خدا، ثانی
۳۵۴،۳۰۶	جامعیت (کبری)	۴۵	تولستوی
۴۶	جان اکثر	۲۲۵	توماس آکیناس
۶۱	جان جهان (نشر افکار عالیه)	۲۹۳	توهمات حسی
۳۰۷	جانشین چشم مادر	۳۸۹	تهذیب نفس
۶۷	جانفشانی (از کمالات)	۱۶۹	تیرهای سنگی دوسره
	جان لاک رک ژان لاک	۹۳	تینا وزینا
۲۲۹	جان هاسپرز		«ف»
۲۳۵،۲۲۸،۲۲۴،۱۵۲	جاودان	۳۵۵،۴۹	ثبوت و رسوخ بر عهد...
۲۰۶	جاودانه در وجود خداوند	۳۳۱	ثروت کافی ظاهره
۲۳۶،۲۳۰	جاودانی (و ابدی)	۱۵۸،۱۱۹	ثروت (و فقر)
۳۵۱	جاه چون طاوس	۷۸	ثمره سدره انسانی (کمالات)
۳۴۹	جاهد و افینا	۳۶،۳۱،۱۹	ثنویت (مشرب)
۴۷	جایگاه انسان در آثار بهائی	۲۴۵	ثنویت (نفس و روح)
۹۷،۲۳	جایگاه انسان در آفرینش		«ج»
۳۶۹	جایگاه بروز اسماء...	۱۹۱	جابجائی و تغییر مداوم
۵۵،۲۵	جایگاه (جائی و گاهی)	۴۱	جادوگری
۱۶۹،۸۳	جایگاه زندگی انسان	۵۹	جالب تائید و الهامات الهی (خدمت)
۲۷۹	جایگاه عشق (محبت)	۱۵۳	جالینوس

۳۷۹	جستجوی سیراب	۱۱۸	جایگاه متافیزیک شخصیت خود
۲۷۸	جستجوی یک مکمل	۱۹	جایگاه نفس
۳۸۵،۳۰۱	جسد	۲۲۶	جایگاهی در خود خداوند
۳۹۸،۱۸۵،۱۷۴	جسم	۲۸۵	جبرئیل
۴۰۱	جسم بالطبیعه ساقط و هابط	۲۰۹	جبر و اختیار
۳۹۵	جسم را ضعیف روح را تقویت	۲۹۹	جبروت
۲۲۸	جسم (ماده) اصالة قدرتش غیر فعال	۲۹۶	جدار نفس و هوی
۲۴۰	جغرافیای تاریخی	۳۱	جدل
۵۴	جفا	۲۷۹،۲۷۵،۱۳۵	جذب
	جلال الدین محمد مولوی رک مولوی	۱۱۸	جذب و انجذاب اجتماعی...
۶۶	جلال و حکمت کامل (دنیای آینده)	۲۸۹	جذب و حب
۵۲	جلوه گاهی تجلی کمالات الهیه	۲۳۸	جذب و لطف خداوندی
۹۹	جلوه مدنیت جهانی (کتاب)	۲۸۰	جذبه یا خلسه
۲۰۳	جلیله علیا	۳۶	جرج برکلی
۸۳،۱۹	جمادات روح و حیات دارند	۲۳۸-۹	جرسون
۳۳۰،۳۰۶،۲۶۵،۱۲۴	جمال	۲۳۹	جریده عندلیب
۳۵۸	جمال ایشان از جمال او	۱۴۱	جزئی از خدای یکتا
۲۶۵	جمال (تعریف)	۱۵۷	جزئی از عالم وجود
۲۳۵	جمال و آراستگی	۳۸۶	جزئی از وجود او (عرفان)
۳۰۲	جمال یا زیبایی (وحدت در کثرت)	۳۲۷	جز دوست چیزی نماند
۳۰۰	جمعیت، فردیت	۲۱۳	جزع و شکایت
۱۵۶	جمع اجزاء به یکدیگر مرتبط	۲۸۷،۱۴۳	جزم گرانی، گرا
۱۵۷-۸	جمع اشیاء مظاهر اسماء الهیه	۳۴۷	جز من کسی را ندارد
۱۵۸	جمع به خلق او راجع	۲۴۰	جزیره سامس
۳۰۹	جنایت	۱۱۲	جزیره الخضرا
۷۳	جنبه اجتماعی	۲۰۸	جزیه
۴۰۳،۲۸۳	جنبه بهیمی آمال	۳۹۷،۳۳۷،۱۴۶،۴۵	جستجو
۱۲۶	جنبه تأثری و عاطفی	۲۸۷	جستجو و تحری
۱۳۲	جنبه توصیفی علم	۲۲۲	جستجوی ابزار
۵۴	جنبه جسمانی	۳۰۶،۲۲۰	جستجوی حقیقت
۵۴،۳۷	جنبه حیوانی	۱۲۳	جستجوی حقیقت و شناخت
۵۴،۳۰۳،۳۷	جنبه روحانی	۲۰۰	جستجوی خالق یا خداوند

۳۳۲،۳۰۵،۲۴۶		۱۲۵-۶	جنبه عرفانی
۲۷۱	جوش طلب	۲۱۰	جنبه عملی، تصوف، نظری
۲۵۴،۲۳۵	جوهر	۱۷۹	جنبه غریزی
۷۷	جوهر آن به عرصه شهود آید	۳۰۳،۱۳۶	جنبه مادی (علم)
۲۰۶،۱۵۸	جوهر خداوند، حقیقت	۱۱۹	جنبه مادی و دنیوی
۲۲۸	جوهر در مفهوم خداوند	۳۲۴	جنبه معنوی
۳۹۷	جوهر عشق	۱۷۴	جنبه منفی شور و هیجان مرده
۲۵۳	جوهر قلمرو معنی و روابط	۴۰۳،۲۸۳	جنبه منفی طبیعت
۳۲۱،۷۶	جوهر کل خیر رضاست	۳۴۹	جنبه‌های اجتماعی
۲۲۸	جوهر یا گوهر لزوماً ابدی است	۲۲۹	جنبه‌های اخلاقی
۲۶۸	جویائی (طلب)	۳۱۶	جنبه‌های ثانوی
۳۹۴	جویای احترام و بزرگی و برتری	۲۰۲	جنبه‌های جادوگری
۱۶۳	جویندگی از صفت صبر بهره‌مند	۲۲۰	جنبه‌های ذهنی
۳۰۵	جهات نظیر شرق و غرب	۳۵۸،۲۲۷	جنبه‌های روحانی
۳۷۵	جهاد روحانی و اخلاقی	۴۰۳،۲۸۳	جنبه‌های عالی و ملکوتی
۳۷۵	جهاد ظاهری و جسمانی	۱۶۶	جنبه‌های عملی
۲۶	جهان بدون انسان	۱۳۲	جنبه هنجاری و سنجشی علم
۳۰۴	جهان بسته به ابعاد زمان و مکان	۳۸۱	جنت
۱۳۸	جهان (بسیار) منظم	۳۷۴	جنت تو رسیدن به من
۵۷	جهان دچار خفقان	۳۸۴،۲۷۳-۴،۵۱	جنتک وصلی
۲۴۹	جهان را در دانه شنی دیدن	۳۰۹	جنگ
۲۹۳، ۲۳۸	جهان روحانی	۱۸۶	جنگ ترویبا
۱۸۳	جهان سراسر وهم و پندار	۲۸۴	جنگ را صلح ببند
۸۰	جهان شمول	۳۱۱	جنگ را نخواهند آموخت
۹۳	جهان ضرورت	۳۵۰	جنود روحانی
۲۳۸	جهان طبیعی	۱۲۶	جنون
۸۵	جهان غیر منتهای مثل هیکل انسان	۳۸۵،۳۶۹	جنة (الاحدیبه)
،۱۳۷،۱۳۳	جهان مادی (فیزیکی)	۳۸۲	جنة اللقاء
۲۹۳، ۲۴۳-۴		۲۱۲	جنید بغدادی
۲۳	جهان مهین (عالم اکبر)	۷۹	جوامع ناسالم
۱۳۸	جهان میان دو قطب	۳۲۲	جوانان مستفیض از هوشمندان
۱۶۸	جهان ناپیدا	۱۶۳، ۱۱۲	جوهر الاسرار (عربی، کتاب)

۳۶۷،۳۶۰،۳۴۸		۳۳۹،۷۲	جهان ناسوتی، نامسوت
۱۲۳	چهار ویژگی تجربه...	۲۹۳	جهان نامحدود
۲۰۰	چهره ظاهر و چهره باطن	۲۲۰	جهت گیری ذهن
۱۱۲	چهریق	۲۳۲	جهت یابی معرفتی
۱۹۳-۴،۱۹۰	چین، چینی	۳۲۱	جهد و ورزش لازم
	«ح»	۱۸۰	جیش اجتماعی
۴۰۳،۳۵۳،۶۰	حاسب نفسک	۱۸۱،۵۹	جیش روانی، رفتاری
۱۰۳	حاصل آموختن	۱۸۰	جیش های سه گانه
۱۱۶،۹۷،۹۴،۶۰	حافظ شیراز، لسان الغیب	۳۸۱،۲۷۲	جهل
۳۴۳،۳۳۸،۲۹۴،۲۷۷،۲۲۳		۱۹۶	جیمو
۳۹۷،۳۷۹،۳۴۸			«ج»
۲،۶۲،۱۶۰،۱۲۷،۹۵	حافظه	۳۵۰-۱	چار میخ عقل
۳۲۶،۳۰۲،۲۹۲		۳۵۰	چار وصف
۱۴۶	حافظه مربوط به آن	۳۴۷	چاره اندیشی
۵۳،۳۵	حاکم بر طبیعت (انسان)	۳۷۶	چرا غافل از احوال دل خویشتم
۱۸۱	حالات اخلاقی - روحانی	۳۴۷	چشمان مادر
۹۱	حالات خمودگی	۲۸۱،۱۱۵	چشم باطن (و دل مسحور)
۱۴۷	حالات ذهن بیننده	۱۴۷	چشم برون (بصر)
۱۷۸	حالات روانی ابتدائی	۳۲۲	چشم پاک و دل طیب
۸۸	حالات ستیزه جوئی	۳۴۷،۳۰۷	چشم خداوند
۱۸۱	حالات سحر	۳۴۹،۲۸۴،۱۴۶-۷	چشم (درون) بصیرت
۳۰۸	حالات شاعرانه	۲۸۱	چشم ظاهری
۱۰۶،۸۸،۸۲،۸۰،۷۲	حالات عرفانی	۲۹۰	چشمی جدید
۲۰۱،۱۷۹،۱۷۶،۱۶۵،۱۲۷-۸،۱۲۵		۱۷۵	چگالی و تراکم مادی
۴۰۰،۲۳۴،۲۲۷		۳۴۳،۳۵۰	چهار ابطیار ره زن
۱۷۳	حالات عرفانی بسیار ابتدائی	۱۰۳	چهارچوب علل شناخته شده
۸۱	حالات عرفانی (پناهگاه فشارها)	۳۰۴،۲۳۳	چهارچوب قواعد عقل، منطق
۷۸	حالات عرفانی حقیقی	۳۰۰،۲۹۹	چهاررتبه (الهیة)
۸۳	حالات عرفانی سرشتی و ذاتی	۳۴۰-۳،۳۰۱	چهار طایفه
۷۴	حالات عرفانی فطری و ذاتی است	۲۰۰	چهار عالم کاباله
۱۶۸	حالات عرفانی (فطری و نهادی)	۱۱۷،۱۱۲،۹۲،۸۵،۷۴،۶۱	چهار وادی
۷۴	حالات فطری انسان	۳۴۱-۴،۳۳۶-۷،۳۰۱،۲۹۱،۲۴۶-۷	

۱۲۴	حالتی خاص از حیرت	۱۲۰	حالات نیایش و پرستش
۱۲۵	حالتی در حد اعلای فردیت	۱۴۶	حالات و عوامل درونی شیء
۱۷۵	حالت یک بخار (روح)	۲۰۴	حالات و کیفیات عرفانی
۲۱۴-۵	حال شوق و انس، وجد و طرب	۱۴۳	حالت اعتدال ناپایدار
۲۸۸-۹	حب	۸۹	حالت اعجاب و شگفتی
۱۶۴	حیات ملکوتی	۲۱۰	حالت ایثار
۳۶۵، ۲۹۷	حب القلوب جایگاه محبت خدا	۳۰۸، ۲۶۷	حالت پرشش (و انتقاد)
۲۷۳	حب بر شناخت سبقت گرفته	۳۲۰	حالت تسلیم
۱۱۹، ۱۰۷	حب علویت از خصائص انسان	۳۰۹	حالت تشریط
۴۰۴		۱۴۳	حالت تعادل درون
۳۴۵	حب من در تو است	۸۹	حالت تعجب و حیرت
۱۱۷	حب نفس	۲۱۵	حالت تعیین (تعریف)
۲۷۲، ۱۶۴	حب و بغض	۱۲۳	حالت تفکر و تعمق
۳۸۴-۵	حبی و رضائی (جنت)	۲۱۳	حالت جذب
۲۷۶	حتی در تنهایی تنها نیست	۳۴۶	حالت جوربائی
۲۹۶	حجاب غفلت و عمی	۳۲۶، ۲۳۸، ۱۲۶	حالت حیرت
۳۰۱، ۲۹۵، ۱۶۲	حجاب کثرت (بردرد)	۱۱۲	حالت دعا آمیز
۳۴۲		۱۴۳	حالت روان
۴۰۷، ۳۱۷	حجاب (های) فقر	۱۰۰	حالت روان انسان (عرفان)
۲۸۲	حجاب های نفس شیطانی	۲۳۸	حالت روحانی
۳۰۵، ۳۰۱، ۱۱۶	حجازی، حجاز	۱۷۴	حالت ستیزه جوئی مردگان به زندگی
۳۲۷، ۲۹۸	حجیات (نفسانیه)	۳۳۹، ۲۱۵	حالت شوق، سماع
۳۲۸	حجیات نور	۳۹۲	حالت طبیعی جسم
۲۱۶	حجت و برهان	۲۶۷-۸، ۱۳۸	حالت طلب (و پژوهش)
۱۷۲	حجم جمجمه	۹۶، ۸۰، ۳۳، ۲۶۲، ۷۷، ۳۲	حالت عرفان
۱۷۰	حجم مغز	۱۷۶، ۱۲۳	
۳۹۹، ۳۹۲	حد اعتدال	۲۰۴	حالت عرفانی طبیعی و فطری و..
۱۶۹	حد اعلای نقصان و کاستی	۲۳۹	حالت محبت عام انسان
۳۱۴	حد بلوغ	۱۸۱	حالت و رفتار سحر آمیز
۱۶۹	حدسیات و استنباط محققانه	۹۴	حالت هرزش
۴۰۰	حد فهم و ادراک و امکانات	۲۸۷	حالتی از یقین
۳۲۷، ۲۵۴	حدوث (بر دو قسم)	۱۹۴	حالتی از سکوت طبیعی

۸۷	حضور انسان در آفرینش	۲۵۴	حدوث ذاتی، زمانی
۸۷	حضور حیوانات	۴۰۰	حد و نسبتی میسر
۲۰۸	حفظ جان و مال	۳۵۴، ۳۲۸	حدیث
۷۸	حفظ عناصر و عوامل مفید (فرهنگ)	۳۱۹، ۲۹۸، ۲۸۴	حدیث اسلامی
۳۶۱، ۲۸۱، ۷۷	حفظ نفس	۲۹۷-۸	حدیث نبوی (قوی)
۸۷	حفظ و حمایت حیوانات	۳۴۱	حدیقه الحقیقه حکیم سنائی (کتاب)
۲۱۱	حفظ و قال	۳۰۸	حذف تمایلات جنسی
۲۸۹	حقارت	۲۳۹	حرارت روحانی الهی
۲۶۲، ۲۱۶، ۱۶۲، ۱۳۱	حق الیقین	۳۳۱، ۵۴	حرس
۳۸۵، ۲۹۴، ۲۹۰-۲	حقانیت حضرت مسیح	۴۰۰، ۲۴	حرکات (طبیعی)، مجبوره
۲۰۳	حقایق (لاهوتی)	۱۶۵	حرکات و اشارات
۴۰۸، ۱۳۳	حقایق مقتضیه عالم بشریت	۲۸۰، ۲۳۶، ۲۲۰	حرکت
۵۴	حقایق وقوعات و سرائر	۱۵۶	حرکت از برای وجود لزوم ذاتی
۵۴	حقوق دیگران	۲۳۶	حرکت بلاانقطاع
۱۹۷	حقیر شمارید (فقر از ماسوی الله)	۴۰۱، ۲۸۰	حرکت جوهریه، ذاتیه، روحیه، کمیه، کیفیه
۳۲۲	حقیقت	۲۸۰	حرکت روحانی و جوهری (عرفان)
۱۳۹، ۷۷	حقیقت اشیاء	۳۷۶	حرکت فکری
۳۶۰	حقیقت الحقایق	۴۰۱	حرکت کمیه و جسمانیه
۳۵۷، ۳۵۳، ۲۶۱، ۲۲۴	حقیقت انسان (روح انسان)	۲۲۷	حرمت روحانیان
۲۵۳، ۲۵	حقیقت پرستی، بینی	۳۹۹	حریت
۱۲۴، ۷۷	حقیقت جامعه	۱۹۹، ۶۵	حزقیال
۲۵۳	حقیقت (جمع) اشیاء روح اشیا	۶۹	حزم
۱۳۴، ۲۵، ۱۹	حقیقت جهان، جهانی	۵۴	حزین و غمگین
۲۳۸، ۲۶	حقیقت حقایق	۳۹۹	حساب و نظم و کنترل
۲۳۸	حقیقت خدا واحد و جاودان	۱۱۵	حسادت
۲۳۶	حقیقت ذات الوهیت، خداوند	۱۲۶	حساسیت جسمانی
۳۸۷، ۲۱۸	حقیقت روحانی	۳۲۹، ۲۹۶، ۲۶۹	حسد
۳۱۶	حقیقت غائی	۳۴۱	حسن ابن محمد چلبی ابن اخی
۲۱۸، ۲۰۱، ۴۵، ۳۶، ۲۹	حقیقت کلیه	۲۸۹	حسن خانمه مجهول
۲۴۳-۴، ۲۲۲-۴	حقیقت غائی روح است	۲۰۷	حصول اشراق و عرفان حقیقی
۳۶	حقیقت کلیه	۲۸۸	حصول یقین (شرایط)
۲۶۰			

۶۱	حواس و قوای باطنیه	۲۶	حقیقت معنوی و معقول
۹۳	حوریب	۲۴۴	حقیقت متعالی
۳۳۱، ۶۷	حیات (ابدیه)	۱۹۶	حقیقت معنوی و مجازی
۶۹	حیات اجتماعی	۲۹	حقیقت نامرئی
۳۳۲	حیات اندر حیات	۲۲۲	حقیقت نسبی
۳۷۳، ۳۰۳، ۷۰، ۵۴، ۳۰، ۲۸	حیات انسان	۵۲	حقیقت و مقام انسان
۱۶۷	حیات باطنی	۲۵۳، ۲۳۷، ۱۹۵	حقیقت و واقعیت
۲۸۹	حیات تازه جدید	۲۳۶	حقیقتی جاودانی
۲۲۶	حیات توأم با درون‌نگری	۴۱۰، ۴۰۲	حقیقه الهی‌اکل المقدسه
۳۳۲-۳، ۱۸۸	حیات جاودانی، حقیقی	۲۶۵، ۲۰۱، ۶۹	حکمت
۲۵۳	حیات جسد انسان (به روح)	۲۳۱	حکمت اخلاق
۳۰۲	حیات جسمانی و روانی	۲۳۳، ۱۴۱	حکمت الهی، حق
۴۰۱، ۳۹۲، ۸۴	حیات جسم (به روح)	۱۹۳	حکمت کنفسیوس
۲۸۲	حیات در ممات بیند	۲۴۲	حکمت نهائی سری
۲۷۵-۶	حیات دنیوی، عنصری	۲۲۷	حکمت و اراده خداوند
۴۰۱، ۳۱	حیات شناسی	۲۵۵	حکمت و بصیرت
۱۶۷	حیات عاطفی انسان	۱۹۰	حکمت و فلسفه عمیق و معقول
۵۰	حیات کل شیء (از کلمه الهی)	۴۰۲	حکمت‌های غیبی
۱۷۶	حیات مادی	۲۰۷	حکمت یونان
۲۰	حیات و بودش جسم منوط به روح	۱۷۴	حکم زندان (قبر)
۵۴	حیات هوشمندان	۳۵۶	حکم یک نفس و یک ذات
۳۹۱	حیاتی توأم با اخلاص	۳۵۸	حکومت نفس
۳۷۰	حیدرآملی (سید شیخ)	۳۶۸، ۳۶۳، ۳۵۳، ۳۲۵	حکیم سنائی
۳۵۲، ۲۶۵	حیدر علی اصفهانی (حاج میرزا)	۳۹۳	حلال
۱۵۲، ۱۲۵-۶، ۱۱۱، ۹۵، ۳۲	حیرت	۱۸۰	حلاوت (انسان اولیه)
۳۲۴، ۳۰۱، ۲۹۲، ۲۶۷، ۲۴۸، ۱۶۳		۲۶۲	حمامات ازلیه (مظاهر امر)
۳۷۶، ۳۷۰، ۳۶۱، ۳۴۳، ۳۳۸، ۳۲۶-۷		۱۷۵، ۱۶۶	حوادث (طبیعت)
۸۸	حیوان بی‌گناه	۶۷	حواریین مسیح
	«خ»	۲۱۸، ۱۴۰	حواس
۳۷۶	خاستگاه حرکت اندیشه	۱۴۴، ۱۳۳، ۸۹	حواس پنجگانه، خمسه
	خاصه انسان (محل ظهور صفات) و اسماء الهی	۲۴۳، ۲۸۰، ۲۰۱، ۱۵۹	
۳۸۸، ۳۷۲، ۳۶۹، ۳۴۵		۴۰۲	حواس ظاهری و باطنی

۲۲۷	خدمت به خداوند، وطن	۸۸،۲۲	خاطر موری میازارید
۳۹۸	خدمت به خود	۲۸۹	خاطیان
۳۹۷-۸	خدمت (خلق)	۳۴۹،۲۸۲	خاکدان فانی
۳۹۳،۲۳۲،۲۰۲،۱۴۳	خرافات (و اوهام)	۳۰۵	خال اکبر
۳۱۰،۶۷،۵۶-۷	خرد	۱۸۱	خانواده
۵۷	خرد برخاسته از روان	۹۳	خانه اولیه
۲۵۲،۵۷	خرد بیک رحمن	۲۴۰	خانه کعبه (زمانی بتخانه بود)
۶۰	خرد منطقی	۱۲۷	خبر خوش و اثرات روحانی آن
۲۷۶،۵۷	خرد ناب	۳۱۱	ختم زمان
۳۰۵	خروج از مرز زمان	۲۲۵،۲۱۷،۲۰۵	خدا (خود) محبت است
۲۵۰	خروج از وحدت به کثرت	۲۳۴	خداخود معرف خود
۳۵۱	خروس شهوت	۲۰۵	خدا در وی
۹۴	خسارت‌های غیر قابل جبران	۲۳۰	خدا مرکز و محور
۴۰۷،۱۸۸	خشنودی (خداوند)	۲۲۸	خداوند جوهر یا گوهر اولیه
۴۰۷	خشنودی و تسلیم	۲۲۸	خداوند خالق جوهر
۴۰۳،۳۰۸،۲۸۳	خشونت	۲۳۷	خداوند دور از ادراک بشر
۴۰۵	خشیه‌الله	۱۵۰	خداوند روح عالم
۲۳۹	خشیه یا خوف عشق‌آمیز	۲۳۵	خداوند علت اولیه
۱۰۷	خصائص انسان	۲۲۷	خداوند قادر مطلق
۱۷۳،۵۴	خصائص حیوانی، فطری	۲۰۰	خداوند لایدرک
۵۳	خصائص ملکوتی (عقل و هوش)	۲۹۲-۳	خداوند هدف معرفت
۲۶۹	خصومت در دل	۱۸۴	خداوند یا حقیقت متعال
۲۹۹	خضر (تائیدات الهیه)	۴۰۰	خدایا اعتدالی بخش
۴۰۵،۳۷۷،۱۴۴-۵	خطا	۱۹۶	خدایان باهم همکاری می‌کنند
۴۵	خطا کند گنه کار نیست (ماشین)	۲۲۰، ۱۹۶، ۱۸۳	خدایان متعدد
۳۴۷	خطا و گناه	۲۴۲، ۲۳۶	خدایان یونان
۲۹۸، ۲۶۵	خطبه توحید، طنجیه، غوثیه	۹۳	خدای جمال
۳۱۷	خط و زیان	۹۳	خدای جنگ، خشم
۳۷۹	خطه ابهام و نادانی	۹۳	خدای دریا
۲۹۰	خفیات مستوره انفسیه	۹۳	خدای روشنائی، عشق
۱۹۱	خلاصی بشر از خطایا و گناهان	۲۴۲	خدای یکتا
۳۵۶، ۳۵۵	خلافت حق	۳۲۱، ۵۹	خدمات (صادقانه)

۷۷	خودخواهی های حفظ نفس	۲۱۲	خلاف نفس
۳۹۰	خودداری و کف نفس	۱۲۰	خلاق (انسان)
۳۹۵	خود را از نعمت محروم نمودن	۱۹۶	خلاق و هم آهنگ کننده (کامی)
۹۴	خودسامان دهی	۱۷۰، ۱۴۸، ۱۲۶، ۵۸	خلاقیت
۱۲۵	خود علت خود	۳۲۴، ۳۰۶	
۶۰	خودکاوی	۱۳۷	خلاقیت موهوبی (انسان)
۱۷۵	خودکشی (نحوه مرگ)	۲۷۹، ۲۰۶-۷، ۲۰۴، ۱۱۱	خطسه
۳۰۶، ۱۲۴	خودکفائی	۳۶۹	خلعت هستی
۳۹۸	خود که جزئی از کل و جمع	۳۱۶	خلع سلاح جهان متمدن
۲۷۶	خود کیست	۲۲۴	خلق آفرینش
۱۷۱	خوردن گوشت پخته	۳۲۴، ۵۱	خلقتک غنیاً
۱۹۲	خوشبختی های ظاهری	۹۸، ۶۴-۸، ۵۵-۶	خلق جدید، بدیع
۱۷۹	خوش بینی روحانی فطری	۴۰۷، ۳۲۷، ۳۲۴، ۲۵۸	
۱۷۸-۹	خوش بینی کورکورانه	۶۷	خلق جدید در آئین بهائی
۱۸۸، ۱۴۹	خوش بینی (مفرط)	۶۸	خلق جدید کیست
۲۳۹	خوف عاشقانه (کتاب)	۲۲۴	خلق را به خود وا گذاشت
۲۱۴، ۲۰۹	خوف و خشیه، رجا	۱۵۵	خلق لانهایه بما لانهایه
۶۷	خون و گوشت و اراده بشر	۳۵۲	خلقناک لخدمتی
۳۰۶، ۱۶۸، ۱۰۰، ۸۲، ۷۹	خوی، خواها	۳۰۴	خلو تخانه دوست
۴۰۰، ۳۷۰		۲۵۳	خلیفه الله
۹۵	خویشتن اجتماعی	۳۴۹	خمودگی ها
۱۴۸	خویشتن اشتغالی	۳۲۵-۶	خواب (نوم)
۱۴۸	خویشتن جنسی	۳۶۲	خواجه بهاء الدین نقشبند
۴۰۷، ۱۹۱، ۱۴۷	خویشتن خود	۲۸۶	خواجه عبدالله انصاری از عرفا
۴۴۱۳۶، ۳۲	خویشتن خود او	۲۵۲	خواص
۲۰۷	خویشتن خود بمیرد (در)	۳۹۹	خواندن آیات و مناجات (با شوق)
۳۰۴	خویشتن خود (وحدت با)	۱۹۳	خوبی آمیخته با بدی
۴۰۵	خویشتن دار	۲۳۴، ۲۲۷، ۱۰۸	خود
۶۰	خویشتن در مفهوم اجتماعی	۹۵	خود آگاه
۱۱۰، ۹۵	خویشتن درونی خود، باطنی	۲۰۵	خود به خود
۲۶۸	خویشتن را شناختن بدیدن	۳۱۳، ۶۹	خودبین
۳۵۰، ۱۱۰	خویشتن روحانی بدنیوی	۴۰۴، ۲۷۸	خودخواهی (خود دوستی)

۲۱۹	دانش فیزیک	۲۲۱، ۸۴، ۶۰، ۴۷	خویشتن شناسی
۲۱۹	دانشگاه سوربن	۴۰۳، ۳۰۷	
۳۸۹، ۱۲۰	دانش و دانستن (مرحله اول)	۱۴۸	خویشتن عقیدتی
۲۹۰، ۱۴۷	داننده (با دانستن تغییر می کند)	۶۱	خویشتن کنونی
۲۰۳	دانیال	۱۷۲، ۱۴۷	خویشتن گروهی
۳۲۵	داود	۲۰۶	خویشتن متبرک
۱۴۲، ۱۲۷، ۹۵، ۴۷	داوری	۴۴	خویشتن ناپیدای خود
۱۰۱	داوری آگاهی	۹۱	خویشتن وجود خود
۴۱	داوری ابتدائی	۱۴۷، ۱۸۱، ۱۷۲	خویشتن وجودی
۶۰	داوری بر خود	۱۹۱	خویشتن یا روان
۳۰۳	داوری دادگرانه	۱۷۵	خیر خواه زندگان
۲۶۸	داوری قاطع خداوند	۲۹۳، ۱۲۴، ۶۹	خیر (عمومی)
۱۹۴	دایانا	۵۴	خیر محض (فطرت الهیه)
۴۵	دبژنسکی	۳۷۶	خیر و شر
۳۸۷	دبستان آفاق	۶۶	خیمه خدا با آدمیان
۲۳۳	دبستان حقیقت		«۵»
۴۰۵، ۸۴، ۵۹	دبستان علم الهی	۳۱۳، ۹۸	داد
۲۹۸	دخول و خروج	۲۲۰	دادگاه اندیشه
۳۸۵	دربازبینی زیستن (عرفان)	۵۳	دارنده قوه قدسیه (انسان)
۳۷۴	در آن کشف زیستن (عرفان)	۲۲۶	داستایوسکی
۳۸۹	در او مثال کل ما خلق موجود	۹۶	داشتن - مادی
۳۴۸، ۳۴۳، ۱۵۸	در این مقام نفس محبوب	۳۷۹، ۲۱۹	دانائی (و حکمت)
۲۹۳، ۲۸۴	در بحر قطره بیند، دیدن	۲۲۴	دانای مطلق
۱۳۹	درجات مختلف معرفت	۲۰۳	دانته
۱۸۰	درجه بلوغ	۱۶۶، ۱۴۴	دانستن
۱۴۴	درجه رغبت برای دانستن	۳۸۵	دانستن ذهنی، عینی
۱۸۱	درجه فناء فی الله	۱۲۱	دانستن علت آفرینش
۳۸۷	درجه نسبی	۱۱۷	دانستن نیازمند دو عامل
۱۸۹	درخت معرفت	۳۷۶	دانستن و ندانستن
۲۰۵	در خدا ساکن	۱۴۷	دانسته شده
۲۰۷	در خداوند زنده شود	۳۸۶	دانش
۱۷۸	در خطای خود باقی می ماند	۲۲۰	دانش روانشناسی

۸۰-۱	درمانی تسکین دهنده، تسکین	۲۸۵، ۲۸۰، ۲۷۸، ۲۷۳، ۷۹	درد
۲۰۵، ۵۰	در محبت ساکن، بیارام	۳۳۷، ۳۳۰، ۲۸۸	
۱۱۷	در محبت (عاشق و معشوق)	۳۷۵	در داشتیاق
۳۳۳	در من فانی شوی، در توباقی گردم	۱۱۶	درد سبب تراکم نیروها و...
۳۴۵	در نفس شما ودیعه گذارده‌ام	۱۱۶	درد فراق، محرومیت
۳۹۴، ۳۰۹، ۲۲	دروغ (گوئی)	۱۱۵	درد ملازم عشق
۴۰۷، ۳۱۰	درون، درونی	۳۴۹، ۱۱۵	درد و رنج
۱۹۲	درون‌بینی (نگریستن به درون)	۲۷۳	در دوست داشتن پیشقدم
۲۰۷، ۷۹	درون‌گرایی	۳۳۷	درس اول سالک طالب بودن
۲۰۱	درون‌نگرانه	۳۴۰	در سیبل قدس چالاک شو
۲۲۷، ۲۰۴، ۱۹۹، ۱۹۴	درون‌نگری	۳۰۹	درستکاری
۲۴۰، ۲۳۸، ۲۲۹		۲۸۴	در ظلم عدل بیند
۲۸۰	درون یا باطن بینی	۲۸۴	در عدل فضل مشاهده کند
۱۸۷، ۱۱۲	دریاچه ارومیه	۱۶۱	در علم یقین جای ندارد
۳۳۲	دری از برای دیدار اش (مرگ)	۲۵۱	در عین شبیه بودن متفاوت
۵۹	دریافت الهام روحانی	۳۲۲	در غنا اطمینان نباید
۵۷	دریافت ناگهانی ماهیت اشیاء	۵۵	در فطرت شر نیست
۲۶۱	دریای مدیترانه	۳۲۲	در فقر اضطراب نشاید
۳۰۹	دزدی	۱۶۱	در فنا معانی بقا درک نماید
۲۷۴، ۳۴	دژ (حفاظت من)	۱۷۹	در قهر آشتی ملاحظه کنند
۳۴۵	دژ من هستی	۲۱۸	درک ابدیت
۴۰۵، ۳۸۰، ۳۴۷	دست انابت به امید اجابت	۲۶۵	درک جمال و زیبایی خداوند
۳۹۵	دست‌بوسی	۲۱۸	درک حقیقت غائی
۳۸۹	دست‌رسی به خویشتن خود	۲۰۰	درک دنیای ماوراء الطبیعه
۸۰	دست‌رسی به همه فرصت‌ها	۲۱۹	درک عامه
۱۵۹	دستگاه اعصاب انسان	۲۰۱	درک ماهیت عوالم الهی
۱۷۸	دست‌نخوردگی روح انسان اولیه	۲۱۸	درک مستقیم خداوند
۲۴۵، ۱۹۸	دستورات اخلاقی	۳۲	درک مناظر گوناگون حقیقت
۱۶۶، ۱۲۹	دستور زبان	۱۹۹	درک نسبی
۱۲۲	دست‌یابی به براهین قاطع	۶۷	درک نقضات روح القدس
۱۹۵	دشمن زین (گفتار استدلالی)	۱۶۰	درگیری درون
۲۸۵-۶، ۱۱۲، ۲۱	دعا	۱۴۷	درگیری دوجانبه (معرفت)

۱۹۳،۱۷۶	دنیای بعد (از مرگ)	۲۰۶،۱۱۳	دعا و تفکر
۳۷۶	دنیای تردید و ابهام	۲۸۴،۲۷۷،۲۰۰،۵۹	دعا و مناجات
۱۷۳	دنیای جدید دیگری (بعد از مرگ)	۲۷۷	دعای حقیقی
۲۵۳	دنیای جوهر غیرمادی و روحانی	۶۳	دعای ندبه
۲۴۵،۲۳۴	دنیای حس	۱۸۶	دغدو
۲۷۹	دنیای حیات مادی	۱۷۳-۴،۱۷۰	دفن مردگان
۱۵۰،۱۰۸،۹۱،۸۱،۷۲،۲۸	دنیای درون	۲۸۰	دقت
۳۳۲	دنیای روحانی	۱۲۲،۱۰۳،۶۳-۴،۳۷،۱۹	دکارت
۳۸۶،۴۴	دنیای ماده، عرضی	۲۴۱،۲۲۷،۲۱۹،۱۴۲-۳،۱۴۰	دگماتیس
۱۴۹،۳۱	دنیای مادی و محسوس، عینی	۲۳۴	دل
۲۳۵	دنیای ماوراء حس	۳۶۴،۲۸۸	دل
۱۳۴	دنیای ماوراء ماده	۱۲۱	دلایل سیاسی
۱۳۳	دنیای متافیزیک	۱۲۶	دلایلی منطقی عقلی
۳۸۶،۲۵۱	دنیای معنوی، معنی	۲۷۱	دل از هردو جهان برداشته
۱۰۴	دنیای معنویات و روحانیات	۸۶	دلتنگ
۲۵۳	دنیای وجود	۳۲۶	دل محل اسرار باقیه
۴۰۷	دوئی تضاد و تنازع	۲۶۷	دل منبع خزینه الهیه
۲۶۴	دوام روح روحانی (روح ایمانی)	۲۷۷	دل‌های مرده (آلوده به آمال و آرزو)
۱۹۴	دو انرژی مخالف	۳۸۴،۳۲۰	دلایل (اشیاء)
۲۹۱،۱۱۸	دوباره شناختن (عرفان)	۲۵۶،۲۱۹	دلایل تحول و تغییر
۳۳۷	دو بعد غامض عرفانی	۲۳۶	دلایل منطقی
۲۸۰	دو پایه فرهنگی (آداب، ارزش)	۲۵۶،۵۸	دلایل ورود بارگاه (استقامت)
۲۱۹	دو تعبیر مختلف از فلسفه	۳۴۰	دلایل و منطق
۲۷۹	دو جانبه بودن عشق	۲۱۷	دلایل آیات
۱۹۹	دو جریان اصلی (عرفان یهود)	۲۹۸	دنیا
۱۷۸	دوران کودکی	۳۸۴-۵،۲۰۰	دنیا بدون انسان (دنیا نیست)
۳۶۲،۶۸	دور (بدیع)	۸۴،۴۶	دنیا در یک دانه شن
۳۰۲	دور جمال	۲۱۸	دنیا نمایشی است بی حقیقت
۱۸۱	دورخایم (نام)	۳۷۸،۸۴	دنیای اشباح
۳۰۲	دور زیبایی (دور جمال قدم)	۱۷۶	دنیای آینده آل عرفانی
۳۶۲	دور موعود جمیع کتب	۲۰۶	دنیای برون
۳۱۱	دوره گرگان	۱۵۰،۹۱،۸۱،۷۲،۲۸،۲۶	

۳۰۳، ۲۸۰	دو نوع علیت	۳۷۵	دوری آدمیان از عوالم الهی
۳۸۷	دو نوع کمالات	۲۰۷	دوری از دنیا
۲۱۷	دو نوع محبت	۳۷۹	دوری از کججا
۱۲۷	دو نوع معرفت	۳۷۷	دوری از وطن اعلی
۱۹۳	دو نیروی مخالف	۳۰۷	دوری تدریجی
۱۱۰	دو وال هانس	۳۹۲	دوری جستن از خلق
۱۸۴	دهیانا-یوگا (ریاضات جسمانی)	۱۸۸	دوزخ خانه دروغگو
۲۹۶، ۲۰۸، ۲۰۴	دیانت اسلام	۲۷۸-۹، ۱۱۷	دوست داشتن خود
	دیانت بودائی رک آئین بودا	۱۵۳	دوست داشتن فرایند دو جانبه
۲۳۱	دیانت مثبت	۳۷۳	دوست نزدیک تر از من به من
	دیانت مسیح رک آئین حضرت مسیح	۴۰۴	دو شرط معتدل و مستدل
	دیانت یهود رک آئین یهود	۲۸۳	دو عالم (درون و برون)
۳۶۳	دید صدچندان شود	۴۰۰	دو عامل اولیه (نیرو و حرکت)
۱۱۹	دیدگاه اجتماعی و علمی اعتلاء	۲۸۰	دو علیت و دو نوع حرکت
۲۲۱	دیدگاه عرفانی	۷۲	دو قطب اجتماعی و روحانی
۴۷	دیدگاه فلسفی و علمی (موقف انسان)	۱۲۶	دو قطب جسمی و روحی
۱۶۹، ۱۵۰	دیدگاه کل گرا، کلی	۱۳۸	دو قطب فرایند علم (نظم و آگاهی)
۲۲۶	دیدگاهی اخلاقی	۴۳	دو قطب گران گین
۶۱	دیده بصیرت	۲۸۱	دو قطب محبت ایثاری و احرازی
۶۲	دیرین نگری	۱۹۳	دو قطب مخالف
۱۳۷	دیک (نام)	۱۵۱	دو قطب (معرفت)
۲۷۶	دیگری	۱۱۴	دو قطب یک ساختار نهادی
۱۷۵	دیگری که باقی و پنهان می ماند	۱۲۸	دو گونه آگاهی، معرفت
، ۲۳۱، ۲۳۰، ۲۲۹، ۷۸، ۳۰	دین	۲۸۷، ۲۱۷	دولاکروا
۲۷۸، ۲۵۳		۳۳۳	دولت این جهان
۳۱۳	دین الهی (سبب اعظم اتحاد)	۳۱۶	دولت شهری
۳۷۲، ۲۳۱، ۱۳۴	دین (تعریف)	۳۷	دو ماهیت روحانی و جسمانی
۲۳۲	دین طبیعی	۲۲۷	دو مذهب وجود دارد
۲۳۲	دین فاقد تحرک	۳۰۵	دو مفهوم جداگانه (وحدت)
۲۴۹	دین کورت (کتاب)	۱۵۳	دو منظر قلمرو و فرایند معرفت
۲۳۲	دین متحول و متحرک	۲۳۱-۲	دو نوع (تعریف از) دین
۳۸۶	دین نفس حقیقت	۳۵۹، ۳۳۱	دو نوع عشق متفاوت

۹۵-۶	ذهن الهامی، عارف	۳۷۳	دین و آفرینش
۱۲۸	ذهن دیگر، مخالف	۲۸	دین و عرفان
۳۲۶	ذهن کنونی	۳۲	دین و عرفان (مشاء واحد)
۹۵	ذهن متفکر (منطقی)	۳۰، ۲۹	دین و علم (توأم)
۹۵-۶	ذهن نیاکانی (الهامی)	۲۴۵	دین و فلسفه
۱۷۷	ذهنیت (انسان) نئاندرتال	۳۸۲، ۲۴۱، ۱۰۶، ۹۷	دیوان شمس (کتاب)
۱۷۶	ذهنیت آسان‌های ابتدائی	۳۴۱	دیوان مثنوی مولوی (کتاب)
۶۵ ۵۶	ذهنیت جدید	۴۰۳، ۲۸۳	دیو موحش خودپرستی
	«و»	۱۴۰، ۱۳۸، ۴۱	دیوید هیوم
۳۸۸	رابطه (لازم)		«ذ»
۲۶۷	رابطه با ارزش شیء (طلب)	۱۸۳	ذات آن ناشناختنی (براهاما)
۲۷۷	رابطه با دیگری	۲۵۱	ذات احدیت
۳۳۳	رابطه با فقر و غناء و فناء	۳۸۷، ۳۵۶، ۳۰	ذات غیب منبع لایدرک
۱۵۰	رابطه با هستی‌های دیگری	۵۵	ذات مجهول
۳۱۰	رابطه با یوم‌الله	۳۶۵	ذات مظهر الهی (عرش)
۱۳۳	رابطه (تعریف)	۱۸۱	ذاتی و فطری
۲۲۵	رابطه خداوند با بندگان	۱۳۴	ذرات تحت اتم
۸۹	رابطه سخن و موسیقی	۹۷	ذرات یونیزه شده اتمسفر
۲۷۸، ۵۶	رابطه (متقابل)	۲۶۱	ذروء الحقایق
۲۷۷	رابطه من و تو، من و آن	۲۷۳	ذره دردت دل عطار را
۱۱۹	رابطه میان محبت و معرفت	۱۶۹	ذغال‌ها
۲۴۷	رابطه میان هفت وادی و چهار وادی	۲۱۴	ذکر
۳۲	رابطه و نسبت علم و دین	۲۱۵	ذکر اخفی خفی الاخفی
۳۸۷	راجع به مظاهر مقدسه (نعوت)	۳۵۸، ۱۸۵	ذکر خداوند (الله)
۳۰۰	راجعون (از انابه)	۲۱۵	ذکر روحی، قلبی، سرّی
۴۰۶	راحت و آسایش	۲۱۴-۵	ذکر (لسانی)، خفی
۳۸۸	رادع	۲۱۴	ذکر نفسی
۳۱۰	رادها کریشنا	۳۳۳، ۳۲۳، ۱۵۸	ذلت (و عزّت)
۳۰۹	راستگونی	۲۱۲	ذوق نه عقل و منطق
۲۸۴	راضی به قضایای الهی	۲۸۹	ذوق و شوق
۴۰۹، ۳۴۳	راضیه (بفضائه)	۳۵۸	ذهاب سر ایاب
۱۱۱	رام کریشنا	۳۰۲، ۱۴۲، ۶۴	ذهن

۱۷۸، ۱۵۹، ۱۰۸، ۱۰۴، ۷۳، ۴۰، ۳۱	رشد آدمی	۱۷۴	راندن اشباح
۴۰۴-۵، ۳۴۶، ۳۰۶، ۲۹۲، ۲۹۰	رشد انسان در طول تاریخ	۳۸۲-۳	رانده شدن (حضرت آدم) از بهشت
۱۴۸	رشد او در رحم مادر	۱۹۶	راه خدا و حق پرستی
۱۸۱	رشد (تدریجی) حالات عرفانی	۲۸۶	راه راست یعنی محبت ذات
۱۸۱	رشد روابط اجتماعی	۱۹۲	راه قانون اخلاق
۷۹	رشد روانی (و عقلانی)	۱۸۸	راه نجات در اوستا (راستی)
۱۷۳، ۸۲	رشد روحانی، جسمانی	۴۰۳	راه وصول به کمال
۸۰	رشد (روحانی و) نفسانی	۱۸۹	راه‌هوا
۱۷۲، ۸۹	رشد (مغز انسان)	۳۵۲، ۱۵۵	رب ارنی
۳۰۲، ۱۹۱	رشد (مغز و) عصبانی	۲۱۸	ربر (نام)
۳۴۸، ۳۰۲	رشد ساختارهای عقلی و علمی	۳۶۸، ۳۶۳، ۲۲۴	ربوبیت
۱۲۷	رشد شخصیت، عرفانی	۳۷۹	رتبه الهام و اطمینان
۳۰۶، ۳۰۲	رشد علم، معرفت	۳۰۵، ۲۹۷	رتبه توحید
۱۵۳، ۱۳۷	رشد مرکز سخن	۳۲۵	رتبه حیوانی
۱۷۲	رشد مغز (انسان)	۳۴۶، ۳۴۴، ۱۵۸	رتبه (متعلق به) نفس
۱۷۱-۲، ۱۶۹، ۱۵۹	رشد و تحول (حالات عرفانی)	۳۵۷، ۳۵۴	رجال لاتلهیهم تجارة
۱۲۸، ۸۳	رشد یک فرایند، نسبی	۲۱۴	رجای یعنی امید به کرم خداوند
۱۳۱، ۱۲۷	رضا برضای او	۳۲۴	رجحان و مزیت
۴۰۶، ۲۱۰	رضامندی از دانستن	۳۰۰	رجعت و بازگشتن
۲۹۲	رضامندی به آنچه خدا داده	۲۸۳	رجوع به اصل خویش
۳۱۹	رضا (و تسلیم)	۳۱۵، ۹۷	رحمانیت، رحم
۳۷۳، ۳۵۲، ۳۲۰، ۲۱۴	رضا و خشنودی دوستان خداوند	۳۲۱	رحمت منبسطه
۳۸۴، ۳۷۳	رضای الهی	۱۷۹	رحم کره ارض
۳۹۷، ۳۹۳، ۳۸۴، ۳۳۳	رضای او در خلق او	۳۵۵	رسالت و مظهریت
۴۰۷، ۳۹۶، ۳۸۰، ۳۴۹، ۲۶۵	رضای او در خلق او	۲۰۵	رساله اول پولس
۳۷۴، ۲۷۸، ۵۹	رضای بندگان	۲۲۶	رساله‌ای بر حیات فعال (کتاب)
۴۰۷، ۳۹۷، ۳۸۴	رضایت باطنی	۲۰۵	رساله پولس برومیان
۳۲۱	رضای خدا (حق، خداوند، او)	۳۴۴	رساله توح
۷۵	رضای خود، رضایت	۲۳۶	رساله‌های نهگانه
۱۹۹، ۷۵، ۵۴		۲۷۲، ۱۶۴	رسته از نفس و هوی
۴۰۷، ۳۸۴، ۳۷۳-۴، ۳۶۰، ۳۲۱، ۲۳۵		۲۵۳	رسول الله، خلیفه الله
۳۹۷، ۳۸۴، ۳۳۳		۳۶۷، ۲۴۶	رشح عماء (قصیده)

۹۲	روح و فکر آزاد	۲۷۵،۱۵۳،۳۷	روح انسانی
۱۸۵	روح و نفس و جسم	۳۴۸،۱۹	روح انسانی (نفس ناطقه)
۸۱،۴۰	روح هنر (مند)	۴۰۰،۳۹۹،۲۸۰،۹۶،۷۲	روحانی (شدن)
۳۸۲،۳۷۵،۳۲۱،۳۱۱،۹۸،۶۵	روز خدا	۲۶۴	روح ایمانی
۶۹	روز فروتنان و افتادگان	۳۹۲،۵۶	روح بر جسم تقدم دارد
۳۹۶،۳۹۱	روزه (داری)	۱۹۱	روح بودا
۳۹۱	روزمداری شکلی از ریاضت	۶۷،۶۵	روح تازه
۷۶،۷۱	روزه موکلی	۴۰۱	روح توجهش به اعتلاء
۱۹۵	روش آزادساختن روح (زن)	۶۸	روح جدید (معانی)
۲۲۲،۱۴۹	روش استنتاج، تحلیلی	۱۹	روح جمادی
۱۹۵	روش انطباق (کوان)	۹۳	روح در جهان متجلی بود
۱۳۱،۳۲	روش تفسیری، علمی	۳۹۲	روح را تقویت (سلامت)
۲۰۶	روش صومعه نشینی	۳۱	روح سبب حیات ماده
۲۰۲	روشنائی (کتاب)	۳۳۴،۸۱	روح عالم وجود، جامعه
۲۷۶،۱۱۴	روشن بین (عشق)	۲۹۶،۲۶۱-۲	روح قدسی
۱۹۲	روشن بینی	۳۰۵	روح قدسی خاص مظاهر الهیه
۱۳۱	روش هائی اصالة عینی	۲۵۷	روح کل شیء (محبت)
۱۰۳	روش های آموزشی	۳۵	روح قادر عرفان آفریدگار خود
۲۰۵	روش های سلوک	۸۴،۴۴	روح مانند دریاست
۸۹	رویارویی با مسائل و سوانح	۳۲۴	روح متحیر
۲۱۸	رویا و الهام	۱۸۴	روح متعال (پاراماتهما)
۱۷۶	رویاها	۲۶۴	روح محبت
۲۸۰	رویت	۱۳۶	روح محیط بر جسم
۲۱۵	رویت عیان به قوت ایمان (یقین)	۳۸۸	روح مسیحائی
۲۵۶،۱۹۷	رویکرد (اصولی زندگی)	۱۸۳	روح مطلق جهان براهما
۴۰۳	رویکردهای اجتماعی	۳۹۶	روح ملهم و مطمئن
۲۷۹	رهائی یافتن	۳۸۵	روح مومن
۱۲۱	رهبری ایدئولوژیک	۲۸۱	روح نیز علت حیات (مثل محبت)
۳۹۵	رهبه و خوری های ملت... روح	۳۹۹،۳۹۵	روح والریحان
۳۶۴	رهرو سماء عرفان	۲۱۰	روح و باطن احکام شریعت
۲۰۶	رهنمود اصلی عرفان	۳۹۲،۳۶	روح و جسم (هر دو منشاء انسان)
۱۶۰	رهنمود وجدان اخلاقی	۲۴۵	روح و عقل

۲۱۷	زمان و مکان (ابعاد ماده)	۲۰۴	رهنمودهای عرفانی
۶۷، ۶۵	زمین، زمینی جدید	۳۵۶	ریا
۱۳۱	زمینه‌ای عقلی (شناخت)	۳۹۱، ۲۴۶	ریاضیات جسمانی
۵۸	زمینه روانی و روحانی	۱۸۳، ۲۲	ریاضیات، ریاضت شاقه (سخت)
۱۷۳، ۱۶۸	زندگی ابتدائی	۳۹۵، ۳۹۱، ۲۱۰، ۲۰۷، ۱۹۷، ۱۸۶	
۱۷۲، ۱۶۷، ۱۲۴، ۸۱، ۷۹	زندگی اجتماعی	۲۷۱، ۲۱۲، ۱۳۱، ۳۵	ریاض اللغات
۳۹	زندگی اجتماعی ابتدائی	۲۲۳، ۲۰۶، ۱۸۹، ۱۱۱	ریاضت
۱۹۶	زندگی اجتماعی ژاپنی‌ها	۳۹۸، ۳۹۰،	
۱۶۷	زندگی باطنی و معنوی	۱۸۵	ریاضت (تعریف)
۷۹	زندگی به اصطلاح روحانی	۳۹۲، ۲۴۶	ریاضت در آئین بهائی
۲۰۹	زندگی پارسایانه رهبران	۳۹۰	ریاضت در ادیان گذشته
۱۷۳-۴، ۱۷۰	زندگی پس از مرگ	۳۹۸	ریاضت روحانی سخنی غیرمنطقی
۶۶	زندگی جاودان	۳۹۳	ریاضت قبول فرمانروائی روح
۸۳	زندگی جز معنی نیست	۲۰۷-۸	ریاضت کشان آئین هندو (هندی)
۳۹۲، ۲۳۲	زندگی جسمانی انسان، مادی	۱۸۵	ریاضت و انکار خویش
۱۰۴	زندگی داخل رحم	۳۹۳، ۱۹۰، ۱۸۹	ریاضت (های پرمشقت)
۸۵	زندگی در طبیعت	۳۹۱	ریاضت‌های جسمانی، روانی
۳۹۱	زندگی در محل‌های نامناسب و سخت	۸۲	ریشه‌های سرشتی عرفان
۱۲۴، ۸۷	زندگی درونی و باطنی (شخص)	۱۶۳	ریشه همه دانش‌ها عرفان خداوند
۳۷۵	زندگی روحانی مطلق	۱۸۳	ریگودا (قدیمی‌ترین کتاب هندو نیسم)
۱۹۹	زندگی فرد در رابطه با اجتماع		«ژ»
۱۹۲	زندگی معتدل و متوسط	۲۴۲	ژئوس
۹۱	زندگی و فضای خصوصی	۳۵۱	زاغ منیت
۲۶۷	زندگی یک آموختن مداوم	۳۷۹	زاغان (تلویحی از نفس اماره)
۸۴	زندگی یک دبستان است	۱۹۴، ۱۸۹	زبان سانسکریت
۱۷۹	زنده و فعال	۳۲۹	زخارف و دینار (ای عجب)
۱۰۳	زنو (نام)	۳۲۷، ۳۲۵	زدنی فیک تحیراً
۱۲۳	زودگذری (حالت عرفانی)	۱۸۶-۷	زرتشت، زردشت (حضرت)
۳۹۱، ۲۰۹-۱۰، ۱۸۴	زهد	۳۱۱، ۲۲۱	
۲۱۳	زهد (تعریف)	۳۷۷، ۱۰۶	زکجا آمده‌ام (آمدنم، بهره‌چیه بود)
۲۸۲	زهرش در کام عاشق شهد	۳۱۱	زمان آخر
۲۰۳	زُهر (کتاب)	۳۰۵	زمان امر اعتباری

۴۰۳، ۱۹	ساختار نفس، وجدان	۳۶۱	زیادات (کتاب)
۱۰۶	ساختارهای پیچیده	۱۹۳	زیبائی با زشتی
۱۰۷	ساختارهای سرشتی	۲۶۵	زیبائی‌شناسی
۱۲۷	ساختارهای (عاطفی) نهادی	۹۳	زیتا و تینا
۱۲۷	ساختارهای عقلی و علمی	۳۹۷، ۳۷۴	زیستن در بهشت (در ملکوت)
۱۲۷	ساختارهای عملی	۳۹۳	زیستن در غارها
۱۲۸	ساختارهای عمیق روان	۱۱۹	زینت حقیقت انسان (اعتلاء)
۷۲	ساختارهای فردی، جامعه		«ژ»
۱۰۵-۶، ۹۴	ساختارهای فرعی	۲۴۳، ۲۴۰	ژامبلیک فیلسوف نوافلاطونی
۱۵۱	ساختارهای فرعی روان انسان	۸۳، ۴۶	ژان پل سارتر
۱۵۰	ساختار (های) منطقی	۲۲۷، ۴۳	ژان ژاک روسو
۱۰۴	ساختارهای نهادی روان انسان	۲۳۷، ۲۲۸، ۱۷۸، ۱۴۰، ۱۰۳	ژان لاک
۱۰۱، ۳۸	ساختار (های نهادی) هستی انسان	۲۷۶، ۱۱۸، ۱۱۴	ژان لاکروا
۴۶	ساختاری غیر قابل تجزیه	۲۵۶	ژان هاسپر
۱۶۵	ساختمان آناتمیک بدن انسان	۱۰۸-۹	ژانه (پیر)
۴۲	ساختمان پیچیده بیولوژیک	۲۲۸	ژرژ برکلی
۱۰۳	ساختمان ژنتیک فرد	۱۲۸	ژزف یوگن
۱۸۰	ساختمان وجودی انسان	۴۴	ژزف پاپر لینکنوس
۱۸۱	ساختن ابزار	۳۹۱	ژزونیت‌ها
۳۰۶، ۲۴۳، ۱۲۴	سادگی (کامل)	۱۴۷	ژ واهل
۶۳	سارانو		«سی»
۸۹، ۷۲	سازش با محیط	۲۴۹	سننه
۳۰۸	سازگار	۲۰۳	سئوالات و سنت‌ها
۳۱۷	سازمان سیاسی	۳۸۸	سائق (لازم)
۳۵۸	ساکنان مقام محمود	۲۶۷، ۱۵۱، ۱۰۱، ۲۶	ساختار (آفرینش)
۳۶۴، ۲۸۴، ۲۷۸	سالک سیبیل عرفان	۲۶	ساختار دوقطبی
۳۴۳	سالکان وادی وحدت	۲۶	ساختار ذهنی، عینی
۳۹۷	سالک واقعی	۳۰۴، ۱۰۲	ساختار سیستم، دستگاه
۳۲	سالک و طالب کعبه مقصود	۳۹۷، ۲۱	ساختار عرفان، معنوی
۸۴، ۴۶	سالن خالی از بینندگان (تماشاگر)	۲۶۷	ساختار عقل و قوه تفکر
۱۸۴	ساماودا	۱۰۵، ۹۴	ساختار کلی روان، مادر
۲۷۴، ۲۶۶	سباه (شهر عشق)	۱۷۷	ساختار مغز انسان متمدن

۳۷۴	سوالتنکیس لرمزالرئیس	۳۱۳	سبب اعظم برای حفظ بشر (صلح اکبر)
۳۶۵، ۲۹۷	سراقلوب (محل تجلی انوار)	۳۱۳	سبب اعظم دانستن خط و گفتار (اتحاد)
۳۹۲، ۳۸۲، ۳۷۵، ۳۷۴	سرتنکیس	۳۱۳	سبب اعظم و علت کبری (اتحاد دین)
۳۴۳	سر حیات	۱۹۱	سبب بروز رنج (عدم ثبات من)
۸۰، ۷۹	سر خوردگی (ها)	۲۳۶	سبب حرکت
۳۶۵	سر رشاد	۳۲۷	سبب حیرت
۳۰۶، ۱۲۴	سر زندگی	۴۰۰	سبب ظهور موهبت
۴۰۳، ۳۴۷، ۳۴۶	سر زنش	۶۷	سبب محبت بین بشر
۴۱۲۴	شرطی از کمال شخصیت	۳۳۲	سببی برای وصالش (مرگ)
۶۸	سرعت تحولات	۳۸۷	سبب کلّ به ذات قدم مسدود
۲۶۶	سرّ (قلب)	۱۵۸	سبب معرفت حق
۴۳	سرگردان تنها	۲۲۷، ۱۳۵	ستایش (خداوند)
۳۲۶	سرمايه عمر گراناميه	۱۳۵	ستایش و عشق به حقیقت (فطری)
۲۵۱	سرمدی	۱۶۸	ستایش و نیایش
۲۰۲	سرنوشت انسان	۲۶۴	ستفنی الدنيا و مافیها
۴۰۷	سرور	۱۶۴، ۶۹	سجایای عارف، طالب
۳۶۷	سر و نفس آن سر (جمال مبارک)	۲۸۹، ۳۳	سجیة الانسان، روحانین
۳۱۹	سر هویت	۳۹۳	سختی ها
۱۸۸	سستی و تنبلی	۳۹	سخن ابتدائی
۶۱	سعادت بشریه	۱۶۶، ۳۹	سخن اندیشه‌ای بیان شده
۳۴۱، ۳۳۷، ۲۹۸	سعدی شیخ مصلح الدین	۱۸۰	سخن تشکل یافته
۳۸۰، ۳۷۳، ۳۷۱، ۳۵۹، ۳۴۷		۱۶۵، ۹۳، ۸۹، ۴۲، ۳۸	سخن گفتن
۳۲۱	سعی و کوشش لازم	۳۳۱، ۱۷۵،	
۳۲۰	سعی و مجاهدت خودو تأنید الهی	۱۶۶	سخن گفتن و اندیشیدن
۲۶۶، ۳۹	سفر پیدایش	۱۲۸	سخن گفتن و تفکر دو همتای یکدیگر
۱۹۸	سفر تنبیه	۱۶۶	سخن گفتن و زبان
۱۹۸، ۱۱۲	سفر خروج	۲۸۰، ۱۷۱	سخن و گفتار
۱۱۷، ۲۹۹	سفرهای سبیل عشق چهار	۳۵۲، ۲۹۸، ۹۴	سدره منتهی
۱۷۳	سفری تازه در پیش (مرگ)	۲۷۱	سرّ
۲۴۴، ۲۲۱	سقراط	۱۷۰	سر آرتوکایت
۲۶۴	سقوط به مراتب مادون	۳۷۹، ۳۵۸	سراب (رانفس آب گویند)
۳۸۷	سقیم و ناتوان (نوع انسان)	۲۹۴	سراچه ترکیب

۲۲۹	سنگینی مادی من	۲۳۴	سکستوس امپریوس
۲۸۳، ۱۱۹	سوحات روحانی، رحمانیه	۹۵	سکوت درون بینی
۱۱۰	سوخته در آتش شوقی شورانگیز	۱۸۶، ۱۱۰	سکوت (محض)
۱۸۹	سودهدان (پدر بودا)	۴۰۶	سکون و قرار
۳۱۱	سوره ۳ آل عمران	۴۰۱	سلامت نفس
۳۱۱	سوره ۱۴ ابراهیم	۳۹۲	سلامت و اعتدال
۳۷۰، ۵۳	سوره ۳۳ الاحزاب	۱۵۹، ۱۲۸، ۴۲	سلسله اعصاب مرکزی
۳۷۱	سوره ۱۷ الاعراف	۳۱	سلسله متناوب تفرق و تمامیت و اتحاد
	سوره ۷۶ (الانسان) الدهر	۱۵۰	سلسله مراتب وجود (توأم)
۳۶۳، ۳۲۸، ۳۲۶		۲۵۴	سلطنت الهیه قدیم
۳۶۶، ۳۶۴، ۳۶۲	سوره ۱۶ الانعام	۳۵۸	سلطنت عقل
۳۲۸	سوره ۱۵ الحجر	۳۸۷	سلمان
۳۶۴، ۳۲۸	سوره ۵۵ الرحمن	۳۴۰، ۱۰۵، ۸۲	سلوک
۴۰۶	سوره ۴۸ الفتح	۱۰۰	سلوک به راهی رفتن
۴۰۶، ۳۴۳	سوره ۸۹ الفجر	۱۰۰	سلوک (تعریف)
۴۰۴	سوره ۷۵ القيامة	۳۱۰	سلوک و صعود
۳۸۲، ۳۶۶، ۳۶۲	سوره ۱۵ المائدة	۳۳۴، ۲۷۴	سلیمان
۳۵۴، ۲۹۷	سوره ۸۳ المطففين	۱۲۷	سلیمان خان (جناب)
۲۹۸، ۹۴	سوره ۵۳ النجم	۱۱۲	سلیمانیه
۳۶۶، ۳۶۲	سوره ۲۷ النمل	۲۱۵	سماع
۳۵۸	سوره ۲۱ انبياء	۳۴۳	سما و وحدت
۳۶۶، ۳۶۲، ۳۵۴، ۳۰۰، ۲۸۶	سوره ۲ بقره	۹۲۶	سمبل معرفت
۳۲۹	سوره ۱۷ بنی اسرائیل (اسراء)	۳۳	سمعک سمعی
۳۵۳، ۳۴۴		۲۶۵، ۲۲۵-۸، ۲۰۳	سن آگوستین
۳۲۶	سوره ۹ توبه	۳۹۱	سن ایکناتیوس
۳۴۴	سوره ۵۹ حشر	۲۳۹	سن یاز تلمی
۳۷۱	سوره ۳۷ صافات	۱۴۷	سن بلوغ
۳۶۶، ۳۶۲	سوره ۲۰ طه	۲۱۲	سنت مصطفی (محمد)
۳۸۱، ۲۶۹	سوره ۲۹ عنکبوت	۲۲۶	سن توماس آکیناس
۳۴۴، ۲۸۵	سوره ۴۱ فصلت سجده	۲۰۲	سنت‌ها
۳۱۹	سوره ۵۰ قاف	۲۰۶	سن جوهان گاسیان
۳۵۹، ۳۵۷، ۳۵۴، ۲۹۵	سوره ۱۸ کهف	۳۵۲	سن‌ریهم آیاتنا

۱۳۱	سه واژه علم، معرفت، عرفان	۳۶۶،۳۶۲	سوره ۷۸ نباء
۳۸۸	سیاست عادلانه حکومت	۳۲۱،۲۹۵	سوره ۴ نساء
۳۴۴	سیبویه	۳۵۴	سوره ۲۴ نور
	سید لولاک رک محمد (حضرت)	۳۶۵،۲۵۷	سوره هیکل
۱۸۹،۱۱۱	سیدهارتا	۲۶۲	سوره ۱۲ یوسف (احسن القصص)
۳۰۸	سیر قهقرائی	۴۰۲،۲۷۲،۲۷۰	
۲۸۱	سیر و تحول	۳۵۱	سوره وفا
۴۰۳،۳۰۶	سیستم آداب	۲۶۹	سوره الصبر
۲۹۲،۱۵۱،۹۷،۸۲،۷۰	سیستم اجتماعی	۲۶۳	سوره التمیص لوح
۲۳۵	سیستم اخلاقی	۲۸۴	سوره الملک
۴۰۳،۳۰۶،۲۸۷،۷۹،۷۲	سیستم ارزش‌ها	۱۸۳	سور یاخدای نور
۱۹۶	سیستم ارزش‌های اخلاقی...	۱۷۲	سوزن برای دوختن پوست...
۸۶	سیستم ارزش‌های هر فرد	۱۸۳	سوگن
۲۱۸	سیستم از باورهاست (عرفان)	۱۸۳	سوماخدای ماه
۱۲۱،۴۵	سیستم اعتقادی (واقعی)	۲۹۷	سویدا (حکمت و علم)
۲۳۲،۲۰۴		۳۶۵	سویدا معدن حکمت، نور علم
۲۸	سیستم اعصاب و یا غدد داخلی	۱۱۳	سویس
۷۸	سیستم تربیتی صحیح	۹۰	سه دسته از متغیرهای مهم
۴۱	سیستم سیاسی	۱۹۴	سه روش انضباط
۲۹۲،۱۵۱،۹۷،۸۲،۷۰،۵۶	سیستم کیهانی	۲۱۷	سهش عرفانی
۰،۹۷،۸۲-۳،۷۰	سیستم محیط زیست		سهش رک کشف و شهود
۲۹۲،۱۵۱		۲۲۳	سهش و الهام
۳۲۳،۱۲۰،۱۰۶	سیستم نیازها	۱۴۲	سه عامل اصلی مبدأ معرفت
۱۲۱	سیستم‌های اعتقادی	۱۹	سه قلمرو نفس عاطفی، عقلانی، عملی
۳۲۳	سیستم‌های انگیزه	۳۸۴	سه کلمه طیبه
۱۵۰	سیستمیک (علم)	۳۹۲،۷۸	سه گونه تربیت
۲۳۴	سیسرن	۳۰۸	سهام جسم
۳۷۸	سیف عصیان	۳۴۶	سه مرحله اول تکامل و تزکیه...
۱۱۱	سیکسیم	۱۴۲	سه مرحله ذهنی عینی فکری...
۲۴۸-۹	سیمرغ (حقا)	۳۹۲	سه منظر حیات انسان
۲۴۸	سیمرغ مقصد خداوند یکتاست	۲۰۵	سه موضوع اصلی عرفان
۶۶	سیوشانس	۳۴۲،۳۱۹	سه وادی اول از هفت وادی

		«ش»	
۲۷۴	شرایط عاشق		شئونات عرضیه، ترابیه
۷۹	شرایط غیر مناسب	۲۹۸، ۱۵۷	
۲۸۹	شرایط مجاهدین	۳۸۳، ۳۷۲،	
۱۶۳	شرایط معرفت و عرفان	۳۱۲	شئونات نفس و هوی
۳۵۶	شرایح الهیه مراحل مختلف دین واحد	۲۹۳	شاخص های اصلی عوالم الهی
۵۵	شر حاصل شود (از استعداد آکسابی)	۱۵۴	شاطی بحر عرفان
۱۵۸	شرح بسیط الحقیقه	۲۱۹	شالوده معارف انسانی (فلسفه)
۲۷۷، ۲۵۶، ۲۴۶، ۹۲	شرط ایمان (عرفان)	۱۴۱	شالوده معرفت
۲۴۶	شرط اصلی عرفان پیروی (عمل)	۱۲۸	شامسکی
۲۳۹	شرط اصلی محبت خداوند	۸۲	شان ادب و وقار
۳۹۹	شرط انضباط	۲۴۹	شاهین
۱۶۱	شرط اول پژوهش در علم	۳۶۳	شان بدیع
۱۵۱	شرط اول تحرک ناپایدار بودن	۳۰۴	شان و مقدار هیاکل قدم
۲۶۹	شرط اولیه محبت به خداوند	۱۷۵	شبحی بزرگتر یا کوچکتر از تن
۲۰۱	شرط تقرب به خداوند	۱۵۹	شبکه های عصبی
۱۴۷	شرط دوسوئی (معرفت خود)	۲۶۰	شجر به دانه شجر
۳۹۳	شرط سیر و سلوک	۳۸۴	شجره انیسا
۳۷۵	شرط فرمانبرداری	۳۲۳، ۱۰۸	شخصیت (انسان)
۷۷	شرط لازم، کافی	۱۰۸، ۲۱	شخصیت تحقق یافته
۷۲	شرکت در خدمات عمومی	۴۲	شخصیت ضد اجتماعی
۴۶	شرکت کنندگان اصلی نمایش (ما)	۱۲۴، ۸۲	شخصیت کمال یافته
۶۴	شرکت مؤثر آنان در خدمت	۷۹، ۷۲	شخصیت (های) پایه
۳۷۸	شرمسار	۸۲	شخصیت (یک ساختار)
۲۲۹، ۴۶	شرو دینگر	۱۱۵	شدت اشتیاق و درجه احتیاج
۱۴۳	شروع تحری حقیقت (شک)	۱۵۲، ۱۱۶	شدت رغبت، نیاز
۲۰۹، ۲۸	شریعت (الهی)	۱۱۶	شدت شوق از حدت درد
۲۱۲	شریعت (تعریف)	۱۷۹	شر
۳۲۹	شریعت ثمره شجره حقیقت	۳۰۷	شرائط دین
۳۱۳	شریعت ربانی (اعظم سبب اتحاد)	۳۸۳	شراب زندگی
۳۲۹	شریعت که فی الحقیقه سر...	۶۳	شراب نو در مشک های نو
۵۶	شعور	۳۸۳	شراب وصال
۳۶۴، ۲۹۷	شغاف محل نور محبت	۱۷۶	شرایط زندگی اولیه

۲۲۳	شناخت حقیقت غائی	۲۱۰	شفقت به خلق
۲۳۲	شناخت حقیقت غائی موضوع عرفان	۲۸۴، ۲۷۲، ۲۵۶، ۱۵۴، ۱۴۳	شک
۲۹	شناخت حقیقت و واقعیت	۳۴۹، ۲۹۰، ۲۸۷-۸	
۲۹۱، ۲۳۸، ۱۸۴، ۴۶	شناخت خداوند	۲۸۸	شک ابزار است نه موضوع
۲۹۳	شناخت خداوند و مظهر امر او	۲۸۷	شک اخلاقی
۴۶	شناخت، شناختن خویشتن (خود، خویشتن)	۲۸۷، ۱۶۱، ۱۴۳، ۱۲۲	شک اسلوبی
۴۰۳، ۳۸۹، ۱۳۸، ۶۵		۲۳۴، ۱۴۳	شکاکیت، شکاک
۲۲۱، ۴۵	شناخت خیر و شر، نیک و بد	۱۴۲-۳	شک (تعریف)
۹۲-۳	شناخت درون	۱۴۳	شک حالتی از ذهن
۱۴۶	شناخت درون‌نگری	۲۸۷	شک شکاکان
۲۹۱	شناخت دوباره (عرفان)	۳۹	شکل ابتدائی تفکر
۲۳۸، ۱۴۲	شناخت دین، حقیقی	۲۸۹، ۴۹	شک و تردید، ریب
۳۵۳، ۳۰۷، ۹۲	شناخت روان یا نفس خود	۱۸۴	شکبائی
۱۸۴، ۱۴۶	شناخت شیء، روح	۱۶۶	شگردی سرشتی (آمادگی)
۲۳۲	شناخت صفات و ویژگی‌ها	۲۰۰	شلموم (نام)
۱۳۱	شناخت علل، علمی	۲۸۹	شماقت خلق
۳۰۳، ۱۹۷	شناخت کامل (خود)	۲۵۴	شمس بی شعاع تصور نتوان
۴۷	شناخت کامل مقام انسان	۳۷۱، ۳۴۱	شمس تبریزی
۱۱۸	شناخت ماوراء الطبیعه در درون خود	۱۲۷	شمع آجین
۱۳۲	شناخت ماهیت این جهان	۲۸۷، ۲۶۷، ۲۱۷، ۱۳۹-۴۱، ۱۳۱	شناخت
۴۷	شناخت محیط و واقعیت	۳۸۶، ۲۲۲، ۹۳	شناخت آفریدگار
۱۸۵	شناخت مطلق	۶۵	شناخت آفریدگار و مظهر او
۱۶۲	شناخت مظهر حق	۳۸۹، ۳۷۳، ۹۳	شناخت آفرینش
۱۳۲	شناخت ناب	۳۸۶	شناخت آفریننده خود
۱۳۹	شناختن چیست	۸۰	شناخت اجتماع
۲۹۱، ۱۴۴، ۱۴۰	شناختن، شناخت (معرفت)	۱۸۹	شناخت اسرار روحانی
۳۸۸	شناخت و باز شناخت آفرینش	۴۱	شناخت اصل و منشاء خود
۵۸	شناخت و بینش نوین	۳۷۳	شناخت انسان از خویشتن
۲۷۶	شناخت‌ها	۱۳۸، ۶۵، ۴۶	شناخت، شناختن جهان
۱۴۶-۷	شناخته شده (معروف)	۱۴۷	شناخت باروری
۳۷۳، ۲۰۵	شناسائی (حق و مظهر امر او)	۱۹۹، ۱۶۹	شناخت باطنی، تحلیلی
۳۰۷، ۱۳۶، ۴۲	شناسائی خویشتن	۲۱۹، ۱۴۷	شناخت حقیقت، متقابل

۱۸۳	شیواخدای مرگ	۴۲	شناسائی دنیای خارج
۳۸۸	شؤونات علم	۴۲	شناسائی عالم ماوراءالطبیعت
۶۴	شؤون و احوال ممتازه روحانیه «ص»	۳۸۶	شناسائی ویژگی‌ها و... صفات شیء
۳۸۲	صادق	۳۰۸	شناسائی هرچه بیشتر یکدیگر
۱۲۷	صادق مقدس ملا	۱۴۶-۷، ۱۴۴، ۱۴۰	شناسنده (عارف)
۲۷۴، ۲۶۶، ۲۲۳، ۲۱۳، ۱۱۷، ۲۲	صبر	۳۹۰	شوپن هاوار آرتور
۳۷۴، ۳۴۹، ۳۳۹، ۳۳۷، ۲۸۸-۹، ۲۸۵	صبر (اجر نامحدود)	۳۶۱، ۱۵۲	شور (و شوق به دانستن)
۱۶۳	صبر (تعریف)	۱۷۵	شور و هیجان (روح)
۲۶۸	صبر سکون نفس در بلا	۲۶۴، ۲۰۸، ۱۱۵-۶	شوق
۲۱۳	صبر نشان عشق	۳۶۱ ۳۴۰، ۲۸۱	شوق برترین حالت عارف
۲۶۸	صحت (جسم)	۲۱۰	شوق ثمره اعتماد
۳۹۶، ۳۳۳	صحرائ سینا	۲۱۴	شوق صعود به مراتب روحانی
۱۱۲	صحو بحث	۲۶۵	شوق معرف شدت نیاز
۳۶۸، ۳۶۳	صداقت	۲۸۰	شوق و شور و جوشش
۳۰۹، ۱۱۲	صداقت (انعکاس کامی در قلب)	۱۱۶	شوق ومیل (تابعی از متغیر ارزش)
۱۹۷	صدای طبیعت به ویژه پرندگان	۲۸۰	شومسکی (نوآم)
۸۸-۹	صدر	۱۰۳	شهامت ذاتیه
۳۸۴، ۲۹۷، ۲۸۸	صدرالصدور (جناب)	۱۱۹	شهداء
۲۷۰	صدر مجلس، جلال	۳۳۱	شهر بقاء
۳۵۸، ۳۹۴	صدر محل امر و حکم الهی	۳۳۳	شهرت طلبی
۳۶۴	صدق (خالص)	۷۳	شهر عالم اجسام است
۳۵۲، ۳۳	صدق و الطاف	۹۶، ۸۶	شهر مقدس
۱۱۹	صدور	۶۵	شهوات ظلمانی
۱۵۵	صغری و کبری	۴۰۲	شهوت
۱۳۱-۲	صفات	۴۰۳، ۳۰۹، ۵۴	شهود
۳۸۶-۸، ۳۵۵، ۳۱۹، ۲۳۷، ۹۱	صفات ارثی، اکسابی	۹۵	شهودی و یا فریافتی
۱۰۲	صفات افعالی ذاتی	۲۳۷	شیفتگی
۱۵۵	صفات الخلق	۱۳۵	شیتو
۳۳۴، ۳۳۰	صفات الوهیت	۱۹۵	شیتو نیست‌ها
۲۵۳	صفات الهی (دوگونه‌اند)	۱۹۶	شیتو نیسم و بودانیسم
۱۵۵، ۵۵		۱۹۶-۷	شیتو (فرقه، مردم، معبد)

۷۵	صیقل روح	۱۰۲-۳	صفات درونی
	«ضی»	۱۰۳	صفات درونی (تعریف)
۳۸۸	ضابط (لازم)	۱۶۸، ۱۵۵	صفات ذاتی، فطری
۴۰۰، ۳۰۳، ۳۰	ضدان، سازنده، مخالفان	۶۷	صفات رحمانیت
۲۷۲	ضرب المثل عربی	۲۸۹	صفات عالین
۸۸	ضَر حیوان	۳۷۲، ۳۴۵، ۴۸	صفات و اسمای الهی
۶۴	ضرورت تغییرات	۳۸۸، ۲۷۵-۶	
۲۰۷	ضرورت توجه به باطن	۳۴۸، ۲۳۳	صفات و افعال (خود خداوند)
۵۴	ضرورت خلق انسان	۳۳	صفت انسان
۹۹	ضروریات اولیه	۳۳۱	صفت بی نیازی حقیقی
۲۸۹، ۲۷۲	ضلالت	۱۷۹	صفحه خشتی یا غیر فعال
	ضیاء الحق حسام الدین شیخ ضیاء الدین	۳۴۱	صلاح الدین (شیخ)
	حسام الدین حسن ابن محمد چلبی	۳۹۵	صلب ظنون بطن اوهام
۳۴۱-۲	معروف به ابن اخی	۳۱۱، ۳۰۹، ۳۰۶، ۲۷۷	صلح
	«ط»	۳۱۲-۳	صلح اکبر
۳۷۵	طابق النعل بالنعل	۹۹	صلح ثابت و عمومی دائمی
۲۱۰	طاعت و عبادت	۳۱۵، ۳۱۰، ۹۹	صلح (و آشتی) عمومی
۳۴۳، ۲۹۱، ۱۵۸، ۳۴	طالبان کعبه مقصود	۴۰۷، ۱۱۱	صلح و صفا
	طالبانی رُک عبد الرحمن کرکوکلی	۳۶۵، ۳۶۴	صلوة کبیر
۳۵۷، ۳۵۵	طالب جمال معنوی	۲۸۹	صفت
۲۷۱	طالب صادق	۳۲۳	صنعتک عزیزاً (عزیز خلقت کردم)
۳۶۷	طالب معرفت سر الهی	۳۲۴	صنع جدید سلطان احدیه
۲۷۰، ۱۶۳	طالب (و جويا)	۲۴۴، ۲۴۰	صور
۳۲۹	طایران هوای توحید	۲۲۰، ۲۱۲	صورت اولیه، الهی
۱۹۰	طبقه بندی های اجتماعی	۲۱۸، ۱۴۰-۱	صورت ذهنی (و عقلی)
۴۰۳	طیب جمیع علت های تو ذکر من	۲۱۰	صورت ظاهر
۳۸۷	طیب شفاخانه حضرت یزدان	۲۳۷، ۲۱۲	صورت کونیه، مادی
۲۳۶	طبیعت	۲۹۱	صورت و مثال خداوند، او، خود
۱۵۶	طبیعت آفرینش (تعریف)	۳۷۶، ۳۴۸،	
۲۶۷	طبیعت انسان (مایل به داشتن)	۲۸۸، ۲۱۲	صور ظلیه، نوعیه
۱۳۵، ۲۴	طبیعت (تعریف)	۹۵	صور، علت، معلول
۴۰۳، ۲۸۳	طبیعت دون انسانی	۳۹۱	صوفی

۶۷	طهارت و تقدیس	۹۳	طبیعت را به شهر آورد (پارک‌ها)
۳۶۷	طهران	۹۴	طبیعت ساختار ما در...
۳۴۱، ۲۹۸	طبیات (سعدی)	۹۳	طبیعت قدیم‌ترین و وطن انسان
۳۸۷	طینت	۹۲	طبیعت گسترشی یکپارچه
	«ظ»	۲۴	طبیعت ماهیه حقیقت یا کیفیت
۳۳۶، ۳۳۲	ظاهر (گردید اسرار کتابش)	۵۶	طبیعت من حیث ذاته (در قبضه حق)
۳۰۰	ظاهرت	۳۱۴	طبیعت و اثر شیر
۱۸۰	ظرافت (انسان اولیه)	۱۶۵	طبیعت و مرشت انسان
۲۸۶، ۵۴	ظلم	۴۰۰	طبیعت و فطرت
۴۰۸	ظلمات کونیه	۳۰۸	طبیعی و معتدل
، ۲۸۴، ۱۶۱، ۱۵۴	ظلمت ضلالت (هوی)	۲۳۵	طرح اولیه (تئوری طرح)
۳۴۹، ۲۸۹		۱۷۸	طرف‌های متقابل و متضاد
۳۷۶	ظلمت ندانستن	۲۱۲، ۲۰۹	طریقت (تعریف)
۲۸۶	ظلم منکر عسس	۲۱۱	طریق تجربه تقرب شخصی
۳۱۳	ظلم و اعتراف	۲۰۱	طریقت در خود شریعت
۵۳	ظلوم و جهول مظلوم و مجهول‌القدر	۲۱۲	طریق صحو (هوشیاری)
۳۶۹	ظهور آن تجلی در عالم ملکوتی	۳۸۷	طریق کل مقطوع، طلب مردود
۳۱۳	ظهور اتحاد بین عباد	۳۹۲	طریق مثبت و مفید و صحیح (نیازها)
۹۶	ظهور اراده در مراتب وجود...	۲۰۰	طریقه اسماء (دعا و مناجات) کاباله
۳۵۸	ظهور ایشان از ظهور او	۳۹۱	طریق هشت‌گانه
۳۷۲	ظهور تجلی در عالم ملکوتی	۳۶۴	طعام
۳۵۷	ظهور حق در عالم امکان	۲۶۷، ۲۵۴، ۲۴۸، ۱۴۳، ۱۳۶، ۱۰۸	طلب
۲۹۹	ظهور حکمت	۴۰۷، ۳۴۶، ۳۳۷، ۲۹۴، ۲۸۸	
۲۵۳	ظهور کمالات الهیه	۳۹۵، ۲۸۹	طلب آموزش، مغفرت
۲۲۵	ظهور مظهر الهی	۲۸۹	طلب کثیر
۳۶۶	ظهور من یظهره الله	۲۸۸-۹، ۱۰۸	طلب یا جستجو، مجاهده
	«ع»	۲۷۱	طلب یوسف
۱۶۸، ۷۴، ۷۲	عادات مذهبی، سنن	۳۲۸	طلعت وجه
۲۹۹	عادت نام	۳۵۷	طماطم
۱۱۸	عادل	۴۶-۷	طناب نیچه
۱۱۸	عادلانه خود را دوست داشتن	۹۰	طول ارتفاع جغرافیائی
۳۸۷	عادل بودن خداوند	۳۶۰	طول حیات

۳۰۵	عالم تحدید	۳۴۸	عادل مطلق، نسبی
۱۶۲، ۱۵۶	عالم تنویر	۴۰۰، ۳۸۶، ۳۶۴، ۱۹۹، ۱۵۷	عارف
۳۶۹	عالم جبروت	۱۸۷-۸	عارفان زردشت آشکارا متفاوت
۴۰۰، ۳۰۵	عالم جسمانی، جسم	۴۰۰	عارفانه زیستن
۲۲۲	عالم (جسم و) طبیعت	۳۹۷، ۲۱	عارف حقیقی
۲۵۳	عالم جوهر (و حقائق)		عارف ربانی (مولوی) رک مولوی
۳۷۳، ۳۳۸، ۳۰۲، ۲۵۴، ۱۵۵	عالم حق	۴۰۰	عارف شدن
۳۴۳، ۴۶	عالم حیوان، خاک	۳۴۶	عاشق ثروت، مقام
۲۵۴، ۱۵۶، ۱۵۴	عالم خلق	۲۸۱-۲، ۱۵۳	عاشق (حقیقی)
۳۹۸، ۳۵۶، ۳۲۷، ۳۰۲		۱۱۵	عاشق خود مالک معشوق
۲۸۳	عالم درون	۳۲۷، ۱۱۷	عاشق صادق (راحیات...)
۱۵۰	عالم درونی انسان	۱۵۳	عاشق عشق لیلی
۲۹۹	عالم دهر	۱۱۵	عاشق کور نمی شود
۱۶۱، ۱۵۵	عالم رسالت، ربوبیت	۱۶۳	عاشق معرفت
۴۰۰، ۲۶۹، ۲۵۱، ۱۹	عالم روح	۲۸۹	عاصیان
۳۲۶، ۱۵۶	عالم روح القدس، قدسی	۲۷۱	عاقل
۳۰۰، ۱۵۵	عالم روح مطلق، اعظم	۳۶۴	عاکف
۳۲۵، ۲۹۹	عالم زمان، سرمد	۲۳۸، ۱۳۶	عالم آفرینش (مادی)
۳۸۷، ۳۲۵	عالم شهود، ظهور	۱۸۷	عالم اخلاق را تعدیل فرمود
۲۰۰	عالم تجلی	۲۹۹	عالم ازل
۲۸۰، ۱۵۶	عالم عبودیت، عرفانی	۳۸۹، ۳۷۲، ۱۵۷، ۵۶، ۴۸	عالم اصغر، اکبر
۱۶۱	عالم علم، عالم علم الیقین	۲۶۹، ۱۹۹، ۵۳	عالم الهی، بالا
	عالم غیر مرئی و ناشناخته، مجردات	۳۷۳	عالم امتناع (عالم حق)
۱۴۹، ۲۹		۳۵۶، ۱۶۱، ۱۵۴-۶	عالم امر
۲۷۴، ۲۵۳-۴، ۱۶۰، ۶۰، ۵۹	عالم قدم	۳۹۸، ۳۶۸، ۳۶۳	
۳۸۹، ۳۷۲، ۱۵۷	عالم کبیر	۱۹	عالم انسانی را سه مقام
۳۶۹	عالم لاهوت	۲۷۸، ۲۷۵، ۲۶۹	عالم ایجاد، امکان
۳۳۱، ۲۹۳، ۲۱۸	عالم ماده و جسم	۳۲۴	عالم بدیعی و خلق جدیدی
۳۸۴، ۲۸۰	عالم مادی، مادیات	۲۸۳	عالم بیرون
۴۶-۷	عالم مافوق انسانی، فرشتگان	۲۶۴	عالم بقاء روحانی
۲۵۳	عالم محسوسات، معقولات	۲۵۳	عالم به منزله جسد (انسان روح)
۴۰۲، ۱۶۱، ۱۵۵	عالم مشیت، قدرت	۳۱۳، ۶۹	عالم بین (نه خودبین)

۲۳۶	عامل محرک و ثابت و لایتغیر	۴۰۰،۳۵۷	عالم مظهریت، واسط
۸۰	عامل مستعدکننده	۱۶۱،۱۵۵-۶،۵۰،۳۴	عالم ملکوت
۳۶	عامل واحد، تنها ماده	۳۷۳،۳۶۹،۲۶۹	
۱۴۱-۲	عامل وجودی (شناخت)	۴۸	عالم ملکوی
۴۰۳،۳۹۹،۲۱۱	عبادات و رسوم	۲۴۳،۱۵۶	عالم موهبت، والا
۳۹۷،۳۹۲،۲۱۴	عبادت	۲۴۵،۳۱	عالم ناپیدا، ذهنی، عقل یا روح
۱۸۴	عبادت خالص (کارما-یوگا)	۲۶۵،۷۴،۵۴،۳۷،۳۴	عالم ناسوت، ناسوتی
۱۸۵	عبادت و تمرین	۳۸۲،۳۶۹	
۳۳۶	عبدالرحمن کرکوکوی شیخ	۲۲۲،۱۵۶	عالم نسبیّت، کثرت
۳۵۳،۳۵۱،۳۴۱		۳۰۰،۲۵۷	عالم نسبی و اضافی، وجدانی
۲۶۵	عبدالقادر گیلانی (غوث) شیخ	۶۷	عالم نفثات روح القدس
۵۳	عبدالله مطلق	۳۲۵	عالم نوم
۳۷۰	عبدی اطمنی اجعلک مثلی	۲۹۳،۲۵۳	عالم واقعیات، محدود
۳۵۷،۵۳	عبودیت	۳۶۰،۲۷۵،۲۵۳،۲۵۱،۱۵۷	عالم وجود
۸۰-۱،۷۷،۷۲،۶۹،۵۹،۲۲	عدالت	۴۰۲،۳۷۷،۳۷۲	
۳۰۶،۲۷۹،۲۶۵،۲۳۸،۱۹۹،۱۲۴		۲۳۵	عالم وجود (عرضی)
۳۸۹،۳۸۰،۳۱۷		۸۵	عالم وجود نیز مانند شخص حی
۳۰۳	عدالت کامل	۳۵۷،۱۵۵	عالم وحدانیت الهی
۳۸۷،۳۶۸،۳۶۳،۲۹۳،۶۹،۵۳،۳۴	عدل	۱۶۱،۱۵۶	عالم وحدت (و توحید و تفرید)
۱۱۹	عدل و انصاف	۳۸۶	عالم و ناظر و عارف
۲۸۶	عدلها	۱۵۵	عالم وهب و بخشش کمالات (عالم امر)
۳۹۹	عدم آرایش	۳۶۹	عالم هاهوت
۴۰۴	عدم احساس تقصیر (غرور)	۳۰۰	عالم های اطلاق و امر
۱۰۷	عدم امنیت	۸۴	عالم های قدس روحانی
۳۰۴،۲۸۲،۲۵۰	عدم (به قدم نرسد)	۳۷۴-۵،۳۰۳،۲۴۴	عالم هستی
۲۵۱	عدم به معنای نیستی مادی	۳۱۳	عالم یک وطن (و یک مقام)
۴۰۴	عدم پذیرش خطای خود (غرور)	۱۴۲	عامل انعکاسی
۸۰	عدم تربیت کافی و لازم	۳۵۷	عامل انکشافات اسرار
۱۴۵	عدم توافق متفکرین	۱۴۲	عامل تجربه
۱۹۱	عدم ثبات (من)	۸۰	عامل تعیین کننده
۱۸۸	عدم جنبش و جوش	۱۶۰،۱۴۲	عامل درونی، ذهنی
۲۵۱،۱۵۵	عدم صرف (قابل وجود نیست)	۱۴۶،۱۴۱	عامل شناسایی

۲۰۱	عرفان حالت شوق و شور	۲۶۴	عدم مسبوق به وجود (فنا)
۴۰۷، ۳۸۸، ۲۳۲، ۵۵، ۲۹	عرفان حق	۲۵۱	عدم مطلقا مربوط به دنیای ماده
۳۸۳، ۴۸	عرفان حق و لقای آن	۲۵۱	عدم مطلق خود یک نقیض
۵۵	عرفان حقیقت الوهیت ممتنع	۲۵۰	عدم یعنی غیر مادی
۳۹۷، ۷۹	عرفان حقیقی	۲۵۱	عدم یعنی فقدان در زمان و فضا
۲۰۰-۱	عرفان خلسه‌ای، تفکری	۳۷۸	عدن
۲۴۶، ۱۸۲	عرفان در آئین بهائی	۹۸	عذاب پروردگار
۲۱۰	عرفان در آئین‌های مختلف	۳۰۵، ۱۱۶	عراق، عراقی، عربی
۲۰۰-۱	عرفان در آئین یهود بر سه گونه	۵۴	عزت قدیمه عالم انسان
۲۱۱، ۲۰۷، ۱۹۹	عرفان در اسلام	۳۳۲	عرش الاستغناء
۲۳۰	عرفان در افکار فلاسفه	۳۶۵	عرش در مقامی...
۲۵۶	عرفان در عمل تمامیت یابد	۳۶۲	عرش فواد
۲۲۶	عرفان در منظری عملی (کانت)	۳۹۳	عرضه بروز این اثرات نفس (روان)
۳۵۵	عرفان ذات ازل ممتنع	۹۰	عرض جنرفیائی
۲۵۴، ۱۵۸	عرفان عرفا... به خلق او راجع	۲۳۵	عرضی
۲۱	عرفان فرایندی فطری و جهانی	۳۸۸-۹	عرفان آفرینش
۱۹۸	عرفان فرایندی نهادی و سرشتی	۳۸۹	عرفان آموزگار مظهر الهی
۲۰۰	عرفان فکری	۲۸-۹	عرفان‌الله (عرفان مظهر نفسه)، خداوند
۱۸۵	عرفان - قربانی	۳۸۷، ۳۵۶، ۳۳۸، ۱۵۶، ۴۲،	
۲۱۷	عرفان ماوراء تعقل	۳۸۹	عرفان انسان به نفس خود
۱۰۰	عرفان محتوی و حالت روان	۱۶۳	عرفان انفس عباد
۳۰۶	عرفان مرحله‌ای از مراحل رشد	۱۸۵	عرفان اوپانیشادی
۷۷	عرفان مشروط به عمل	۲۲	عرفان اولین درس خداوند
۵۵	عرفان مظاهر الهیه (عرفان حق)	۳۸۵	عرفان‌بازبینش
۲۸-۹، ۲۲	عرفان مظهر نفسه، مشرق و حیه	۱۱۹	عرفان‌بازشناسی روابط (محبت)
۴۰۷، ۳۸۸، ۲۵۷، ۲۴۶، ۱۶۳، ۱۵۶		۳۸۲	عرفان بازگشت به بهشت
۲۳۹	عرفان معتدل، محتاطانه	۲۰۴	عرفان بازگشت به زندگی
۳۵۶	عرفان مقام محمود	۲۰۱-۲	عرفان باطنی یهود، تفکری
۸۵	عرفان نفس	۵۵	عرفان بر دو قسم
۲۹۲	عرفان نفس تغییر	۲۰۴-۵، ۱۹۹، ۷۷، ۳۰-۱	عرفان (تعریف) ۱-۳۰، ۷۷، ۱۹۹، ۲۰۴-۵
۲۰۴	عرفان نوعی فرار از زندگی	۳۸۹، ۳۸۵، ۳۷۳، ۲۴۶، ۲۱۷-۸، ۲۰۷	
۲۰۹	عرفان و اتباع امر و تعالیم خدا	۷۲	عرفان تنها مخصوص عرفا نیست

۳۴۶،۳۳۱،۲۸۱	عشق احرازی	۳۴۲	عرفان و ادراک حق
۳۶۱ ۳۵۹،		۲۰	عرفان والاترین مرتبه دانستن
۱۱۴	عشق اول می آید و دانستن بعد	۱۲۰	عرفان والاترین مرتبه معنوی
۳۶۱	عشق اول نوع پرور (ایثاری)	۹۶	عرفان و الهام
۲۸۱،۲۷۹،۱۱۵	عشق (محبت) ایثاری	۱۹۰	عرفان و ترقی روح
۳۸۱،۳۶۱،۳۳۱		۱۹۹	عرفان و حکمت باطنی
۱۱۸	عشق با رنج همراه	۳۹۸	عرفان و روحانی شدن مترادفند
۲۷۷-۸،۲۳۸،۲۲۵-۶	عشق به خداوند	۳۸۹	عرفان و ریاضت
۲۷۶	عشق به دیگری ارزش و مفهوم دهد	۲۱۰	عرفان و زندگی عارفانه
۲۳۹	عشق جسمانی و شهوانی	۱۱۱	عرفان و شناسائی خداوند
۲۷۳	عشق چیست	۲۵۶	عرفان و عمل (ایمان تابعی از)
۳۶۰	عشق حق به خلق	۲۳۹	عرفان و فلسفه نوافلاطونی
۳۳۱،۱۵۳،۱۱۸	عشق حقیقی	۷۳	عرفان و گرایش به زیستن در اجتماع (فطری)
۳۶۱	عشق دوم خویشن پرور (احرازی)	۲۱۹	عرفان و متافیزیک
۳۶۰	عشق علت آفرینش	۸۲،۷۱	عرفان و محیط زیست، اجتماعی
۳۳۱،۲۷۸	عشق فرزند فقر و غنا	۲۱۵،۱۸۳	عرفان هندوئیسم، برهمنی
۱۱۵	عشق کلاسه گونه	۲۱۵،۲۰۰،۱۹۹	عرفانی مسیحی و اسلامی
۱۱۴-۵	عشق کور می کند، نمی کند	۱۸۵	عرفان یوگانی
۱۱۵	عشق مادی و دنیوی	۲۰۲،۱۹۸-۲۰۰	عرفان یهود
۳۵۹،۲۷۹،۱۱۷	عشق متقابل (معشوق)	۲۷۳،۵۰،۲۰	عرفت حیی فیک
۱۵۳	عشق مجنون به لیلی	۴۰۴،۳۳۳،۳۲۳	عزت، عزیز
۲۷۸	عشق منوط به رابطه	۲۸۲	عزت از ذلت جوید
۲۰۴	عشق نیروی تحرک اصلی	۲۷۹	عزت نفس
۲۷۶	عشق و عقل شیء واحد	۲۸۵	عزرائیل
۲۸۹	عشق و وله	۳۹۵	عز قبول (حق)
۱۵۳	عشق ها و معرفت های ملکوتی	۲۸۹	عزالت از متمسکین، متکبرین
۳۰۸	عشق های پاک و صادقانه	۱۸۸	عزالت و ریاضات
۱۵۳	عشق های ناسوتی	،۱۸۴-۵،۱۵۳،۱۱۷،۱۱۴،۱۰۷	عشق
۲۸۲	عشق هستی قبول نکند	۲۷۴،۲۴۸،۲۳۹،۲۱۲،۲۰۰،۱۹۷	
۳۳۱	عشقی بسته به عالم ماده	۳۰۱،۲۹۴،۲۸۸،۲۸۱،۲۷۹،۲۷۷	
۳۳۱،۲۶۴،۲۳۹	عشق یا محبت روحانی	۴۰۷،۳۶۱-۲،۳۵۹،۳۴۶	
۲۷۹	عشق یک نیاز فطری...	۲۷۶	عشق ابزار شناسائی

۱۴۵	عقل محتمل الخطاست	۱۱۵	عشقی که با کینه هم مرز (احرازی)
۳۵۳، ۳۲۵	عقل ناقص بی معنی، ضعیفه	۶۸	عصر انوار (قرن ۱۹)
۲۶۰، ۲۳۸	عقل و جلال آن، اول	۶۵	عصر پاک، طلائی
۲۲۰، ۹۹	عقل و درایت، منطق	۶۵	عصر کربتا (ذهبی)
۵۳	عقل و هوش	۳۱۱	عصر گوسفندان
۴۰۲، ۳۱۵	عقول بشری (انسانی)	۳۹۶، ۳۷۸	عصیان (سیف)
۲۳۲	عقیده (باور)	۲۷۲، ۲۱۱	عطار شیخ فریدالدین
۱۹۳	عقیده به سه خدای بزرگ	۳۳۴، ۳۲۸،	
۲۲۶	عقیده کانت	۲۸۹	عطا و احسان
۱۹۵	عقیده مذهبی بومی در ژاپن	۱۰۷	عطش آدمی برای شناخت
۲۰۸، ۱۷۶	عکس العمل انحرافی، حیاتی	۴۴	عطیه هوش
۱۶۶، ۹۰	عکس العمل های تأثری، احساسی	۲۶۵، ۱۱۶	عظمت (نیروی خواهش)
۸۰	عکس العمل های دفاعی	۹۳	عظمت و جلال آفرینش
۸۷	عکس العمل های مشترک متقابل	۳۸۲	عقل الله عما سلف
۴۰۵	علائم بلوغ آدمی	۲۸۹، ۲۱۰	عفو (و آمرزش)
۲۸۸	علاقه آب و گل	۲۴۹، ۲۴۸	عقاب
۳۵۷، ۳۳۳، ۲۵۰	علت	۱۸۹، ۱۷۳	عقاید (خرافی روحانیان هندو)
	علت آفرینش ممکنات (حب، محبت)	۲۰۷	عقاید و مکاتب فلسفی
۲۵۷، ۲۴۱، ۱۳۴، ۱۱۹، ۵۰، ۲۱		۲۰۱، ۱۵۲، ۱۳۹-۱، ۱۰۸، ۵۳، ۴۲	عقل
۳۶۰، ۲۷۳،		۲۷۶، ۲۴۴، ۲۲۸، ۲۲۰-۳، ۲۱۷-۸	
۳۱۳	علت اختلاف و نفاق، اتفاق	۴۰۰، ۳۸۱، ۳۶۳، ۳۴۶، ۲۹۴، ۲۸۷	
۳۳۷	علت اصلی این جویائی (قطری)	۲۳۸	عقل از دلیل قلب بی خبر
۳۰۳، ۲۲۴، ۱۸۴	علت العلل	۲۸۸، ۲۵۶، ۲۱۸، ۱۶۶	عقلانیات، عقلانی
۳۰۳	علت انجذابی، دفعی یا سوقی	۱۰۸	عقل پای رفتارش لنگ
۳۶۰، ۲۲۲، ۲۳	علت اولیه	۲۳۸، ۱۹۲، ۶۱	عقل جهانی، دوربین
۳۲۶	علت حیرت	۲۳۸	عقل حقیقت جاودانی
۲۳۴	علت خداوند است (آفرینش)	۲۳۸	عقل خود پایه و مایه وجود
۱۹۱	علت خود پسندی (هوس ها)	۲۳۷	عقل عملی
۲۳۵، ۲۲۸	علت خودش، خود	۵۶	عقل قوه روح انسانی
۶۲	علت شناسی	۲۳۸، ۱۹۲، ۲۸	عقل کل (جهان)
۲۲۴	علت غائی اشیاء	۳۵۷، ۳۲۵، ۲۲۸	عقل کلی (ریانی)
۲۲۸، ۲۳	علت فاعلی (جمع اشیاء)	۲۳۵، ۲۳۳	عقل کوه تبیین، جزئی

۳۸۶، ۲۱۹	علم کشف حقیقت	۲۵۷	علت کل شیء (محبت)
۳۶۱	علم کلام	۵۶	علت واسط خلق انسان
۲۱۹	علم ماوراء الطبیعه	۱۳۷	علت و معلول
۱۳۱	علم مبتنی بر بدیهیات	۱۹۱	علت همه آلام و دردها (هوسها)
۱۶۱	علم مبتنی بر شک	۳۳۲	علتی برای زندگی (مرگ)
۱۳۲	علم مطالعه جهان مادی	۳۹۳	علق کل شیء بقبولی
۲۰۹	علم مع الله علم طریق حق (عمل)	۳۸۷	علل مزمنه
۲۰۹	علم معرفت علم بالله	۲۶۲، ۱۵۰، ۱۴۱، ۱۳۸-۹، ۱۳۰	علم
۲۷۵، ۹۳	علم (معرفت به) روابط	۲۸۹، ۲۷۲	
۱۳۲	علم مفهومی دو قطبی، ناهنجاری	۱۴۰	علم المعرفه (شناخت شناسی)
۲۰۹	علم من الله علم شریعت	۳۱۷، ۲۳۰	
۲۱۱	علمنی ربی	۲۹۳، ۲۱۸، ۱۳۶	علم الهی، الهیات
۲۹	علم و دین در رابطه با عرفان	۱۳۶	علم الهی.. عین تحقق اشیا
۲۷۸	علم و عقل (دین مطابق)	۲۸۹، ۲۶۲، ۲۱۶، ۱۶۲، ۱۳۱	علم الیقین
۱۳۷، ۳۱	علوم اجتماعی و انسانی، فیزیکی	۳۸۵، ۲۹۱-۲	
۳۱۶، ۲۹۹، ۲۱۱	علوم بشری، کسبی	۱۳۷، ۱۱۰	علم انسانی، اخلاق
۴۰۴، ۱۵۸	علم (و دنو)	۳۵۸	علم ایشان از علم او
۲۸۰	علیت انجذابی، دفعی	۲۰۹	علم بالله علم معرفت
۲۹۸، ۲۸۶، ۲۶۵-۶	علی (حضرت)	۱۳۶	علم بر دو قسم
۳۶۶، ۳۶۲، ۳۲۵،		۱۳۵	علم تجلی شمس حقیقت
۳۳۶	علی قلی خان (جناب)	۱۳۶	علم تحقیقی، تصویری
۳۸۸	علی مقداره و مراتبه معروم نمازند	۱۴۹، ۱۳۲	علم تحلیلی، توصیفی
۳۹۸، ۳۸۹، ۳۵۸، ۳۱۰، ۱۴۵	عمل	۳۱۷، ۳۰۷	علم تربیت، روانشناسی
۳۸۱، ۲۲۷	عمل به فرامین، خیر	۳۸۵، ۱۳۱-۴	علم (تعریف)
۸۵	عمل و عکس العمل	۱۱۴،	علم ثمره دانستن است
۲۰۶	عمیق ترین عارف کاتولیک	۲۱	علم حقیقی
۱۴۰	عناصر اصلی روان	۳۸۵، ۱۵۹	علم دانستن است، دانش
۱۰۱	عناصر اصلی عرفان فطری و نهادی	۲۱۱، ۱۳۶	علم ذاتی حق، لدنی
۷۹	عناصر اصلی فرهنگ	۲۰۹	علم شریعت علم من الله
۳۶۵	عناصر الاربعه (چهارگانه)	۱۳۵	علم شناخت آفرینش
۲۰۶	عناصر الهی در وجود خداوند	۲۰۹	علم طریق حق علم مع الله
۳۰۳، ۱۳۹	عناصر اولیه، کیهانی	۳۷۴، ۲۹۰، ۱۳۴	علم کاشف حقیقت

۲۶۴	عوامل جسمانی و شهوانی	۹۳	عناصر برجسته طبیعت
۵۷	عوامل خرد ناب	۴۲	عناصر متشکله مغز
۱۰۱، ۸۲	عوامل درونی (چه فطری چه ارثی)	۳۸۹	عناصر و عوامل آفرینش
۸۳	عوامل درونی و برونی	۳۸۸	عنایت مربی حقیقی
۲۹۲	عوامل دنیای برون از خود	۳۹۶	عند الامتلاء داهیة دهماء (ریاضت)
۳۰۴	عوامل دنیای خارج	۲۷۷، ۲۳۶	عنصر (اصلی در عشق)
۱۶۰، ۱۰۱	عوامل ذاتی، سلوک	۲۷۴	عنقای بقا
۲۹۲، ۲۳۶، ۸۶	عوامل روحانی	۳۶۵	عنوان محبوب
۱۵۰	عوامل سرشتی و فطری...	۳۱۰، ۲۸۸، ۱۵۲	عواطف
۱۰۴	عوامل سرشتی و نهادی	۳۴۶	عواطف انسانی و روحانی
۳۲۳، ۲۵۶	عوامل عاطفی	۹۵	عواطف اسرار
۱۲۸	عوامل عاطفی عقلی و عملی، فطری	۲۸۶	عواطف اسماء، صفات
۱۲۳	عوامل عرفانی، عقلی	۲۱۱، ۲۰۸، ۲۰۱-۲، ۱۶۱	عواطف الهی
۱۴۲، ۷۹	عوامل عینی، علیّ اولیه	۳۶۹، ۲۸۰، ۲۵۷، ۲۱۸	عواطف الهی نامتناهی
۲۳۱-۲	عوامل فرهنگ، معرفت	۲۹۸	عواطف برتر از عالم مادی
۱۶۵	عوامل فرهنگی ابتدائی	۱۸۵	عواطف تحدید، کثرت
۲۰۲	عوامل فرهنگی و پرورشی	۳۰۲، ۲۹۷	عواطف حق، صنع الهی
۳۴۶، ۱۵۰	عوامل فطری	۳۲۷، ۳۰۰	عواطف دنیوی، جسمانی
۲۹۲	عوامل قلمرو عقلی	۲۳۶، ۲۰۲، ۱۶۲	عواطف روحانی
۱۵۱، ۱۰۴	عوامل کیهانی، محیطی	۳۵۵، ۲۹۳، ۱۲۷	عواطف سببه وجود
۲۹۲	عوامل مافوق طبیعت	۲۹۳	عواطف شهوت
۸۷، ۸۲	عوامل محیط طبیعی، زیست	۳۴۲، ۳۰۱، ۲۹۵، ۱۶۲	عواطف لاهوت
۱۰۴	عوامل و مراحل پرورش و...	۲۹۹	عواطف وجود متعدد
۲۹۲	عوامل هسته عاطفی روان	۲۴۳	عواطف احساسی و عاطفی
۲۰۵، ۲۰۴، ۶۵	عهد جدید (کتاب)	۲۱۶	عوامل ارثی (بامنشأ ژنتیک)
۳۷۵، ۲۶۶، ۲۲۰، ۶۵	عهد عتیق (کتاب)	۱۵۰، ۱۰۴	عوامل اصلی و اولیه خلاقیت
۱۶۲، ۱۶۱، ۱۳۱	عین الیقین	۱۰۸	عوامل اکتسابی
۲۹۰، ۲۶۲، ۲۱۶،		۱۵۰	عوامل باطنی احساسات...
۳۸۵، ۲۹۴، ۲۹۲		۲۸۳	عوامل برونی یعنی اکتسابی
۲۱۹، ۱۴۶، ۱۴۲	عینی، عینیت	۱۰۱	عوامل تأثری
۲۹۰	عین اللّه بدیعه	۲۰۰	عوامل تجویز، تقدیر
۴۰۲	عیوب دنیوی	۱۰۱	

۳۳۸،۳۲۷	غنائی به مقصود		«خغ»
۸۱	غناء اجتماعی و اقتصادی	۲۴۲،۲۲۱،۱۸۸،۱۱۳،۹۴	غار ایلیا
۳۳۱،۳۲۴	غناء حقیقی، کاذب	۱۱۲،۹۳	غار حراء، حری
۸۱	غناء حقیقی (داشتن ثروت نه)	۱۱۲،۹۶	غار سرگلو
۱۷۷	غناء در شبکه‌های داخل مغز	۱۶۹	غار نشین
۱۷۰	غناء روزافزون محیط زندگی	۴۰۴،۳۹۴	غافل (ترین عباد)، مغرور
۱۶۹	غناء محیط زیست	۳۶۰	غایت بخشندگی (عشق حق بخلق)
۳۳۸،۳۲۷،۳۱۹	غنی	۳۰۶	غایت قصوای پرورش و آموزش
۲۶۵	غوئیه	۱۹۲	غایت قصوای حیات
۳۵۵	غیب الغیوب	۳۸۲	غایت قصوای عرفان
۲۹۹،۱۵۹،۱۵۵	غیب منیع لایدرک	۴۱۰	غایة القصوی فی عالم الخلق
۳۰۰،۲۸۹	غیب (و شهود)	۲۸۸	غبارات تیره جلوم آکسابی
۳۶۸	غیب هویه و ذات احدیه	۱۷۴	غذای پخته
۱۱۵	غیر از معشوق رانیند	۴۰۲،۱۰۵	غرائر (حیوانی)
۳۲۸	غیر بهاران این گرم نقرماید	۳۲۹	غراب کین
	«ف»	۳۷۹	غربت از چه رو
۳۲۳	فارجمع البصر الیک	۴۰۴،۳۵۰،۲۹۹،۷۵	غرور (خود رضائی)
۳۰۵	فارسی	۲۲	غرور و خودخواهی
۹۶	فارغ از زمان و مکان	۳۲۳،۲۶۸،۲۱۸	غریزه (جستجو)
۴۹	فاسترخ فی حبک...	۲۲۶	غریزه ستایش و نیایش
۳۲۲	فاستغن به عن کل شیء	۳۹۷،۲۲۹	غریق، غرق امر دنیا
۳۴۲،۳۴۰	فاستقم کما امرت	۵۴	غضب
۳۴۴	فاستقون	۳۶۳	غطاء
۲۶۱	فاضل مازندرانى	۳۸۱،۳۷۸،۲۸۹	غفلت
۵۱	فاعرض عن نفسک	۱۳۸	غفلت (از نیروی کشف انسان)
۶۹	فخر فروشان	۳۷۶	غفلت و نادانی (نجات از)
۲۸۱،۲۷۹	فدا	۲۶۹	غل (حسد)
۳۵۹	فدای معشوق	۳۷۹	غم فراق، دوری
۲۶۲	فرائد الدریه (کتاب لغت)	۱۳۸	غموض و پیچیدگی نامعلوم
۱۶۰،۱۵۱	فراپدیده (های پیچیده تر)	۱۲۴	غم‌ها
۱۵۹	فراپدیده‌های روانی	۳۳۳،۳۳۱،۳۲۴،۳۰۱	غناء
۷۹	فرار از اجتماع	۳۲۲	غنائی بالله

۳۰۲	فردیت (تعدد و کثرت)	۱۸۱	فرازر(نام)
۳۰۰،۱۰۲	فردیت (حقیقی شخص)	۲۸۰	فراق
۴۲	فردیتی ویژه	۱۶۶	فراگیری زبان
۳۸۱	فرزندان آدم	۱۴۱	فرانطق
۱۵۱	فرزند غنا و فقر (محبت)	۲۲۶	فرامین او را اجرا نمودن (محبت به خدا)
۱۸۷	فرشته اندیشه پاک (وهومنو)	۱۱۲	فرامین ده گانه
۳۸۱	فرست (جامه)	۳۲۴	فرانیاها(ی معنوی)
۱۵۰	فرضیه بان‌انته‌ایسم، کل‌گرا	۲۳۲، ۲۱۷	فرایافت کشف و شهود
۲۳۰، ۳۰	فرضیه (هیوتز) معرفت	۲۱۷	فرایافت مافوق عقل
۱۹۷	فرقه ایمان درمان	۷۲	فرایند اجتماعی شدن، روحانی شدن
۱۹۷	فرقه پاک‌ی و تقدیس	۱۰۳	فرایند اندیشه درونی
۱۹۷	فرقه کنفسیوس	۲۱۷	فرایند جبرانی
۱۹۷	فرقه کوه پرستان	۱۲۷، ۷۴، ۷۰	فرایند عرفان، اعتلاء
۳۸۱	فرمانبرداری	۱۸۴	فرایند عرفان در آئین هندو
۴۰۴، ۷۳، ۶۹	فروتنی	۱۵۷، ۱۵۴، ۱۴۴	فرایند معرفت
۳۹۴	فروتنی ریاکارانه‌ای	۱۷۸	فرایند منطقی روان اجداد اولیه ما
۲۴۹	فروردین یشت	۶۲	فرایند و دگرگونی و رشد
۴۰۴، ۱۶۸	فروید	۲۷۶	فرایندهای بهم پیوسته عقل..
۷۲	فرهنگ (تعریف)	۱۲۸	فرایندهای پیچیده زندگی فرد
۲۸۰، ۷۸، ۳۶	فرهنگ جهانی، جامعه	۱۲۸	فرایندهای حسی جسمانی و عینی
۴۰۰	فرهنگ مانع از نشر نفعات	۸۹، ۲۰	فرایندهای حیات، طبیعت
۱۳۰، ۳۵	فرهنگ معین (کتاب لغت)	۱۶۰، ۳۱	فرایندهای روان عارف، روحانی
۸۰	فرهنگ‌های مشرق زمین	۱۲۸	فرایندهای سهشی
۷۴	فرهنگی شدن	۱۲۸	فرایندهای عاطفی روحانی...
۳۹۴، ۳۰۹	فرب (کاری)	۲۵۶، ۲۱۶	فرایندهای عقلانی (و منطقی)
	فریدالدین عطار نیشابوری (شیخ) رک عطار	۲۱۹	فرایندهای عمومی روان انسان
۱۸۶	فریدون	۱۲۹	فرایندهای مکاشفه و روحانی
۱۳۷	فساد	۶۴	فرایندهای یکپارچه و هم‌بسته
۳۹۹	فشار درون و پریشانی	۲۳۸	فرایندی دنیوی و انسانی
۹۳، ۸۸، ۸۶، ۸۱	فشار روحی (واسترس)	۳۲۱	فرح و سرور دائمی
۱۲۵	فشارهای درونی روانی	۷۶	فرد و اجتماع (اعتلاء)
۱۹۷، ۵۹	فضائل اخلاقی	۴۴	فردیت از روح است

۲۳۴	فلسفه لذت (اپیکور)	۲۱۹،۵۴	فضائل (عالم) انسانی
۲۴۵، ۲۴۲-۳، ۲۳۹	فلسفه نوافلاطونی	۷۳	فضای اجتماعی فرهنگی
۱۹۶	فلسفه و سیستم اعتقادی	۳۴۸	فضای قدس روحانی
۲۴۵	فلسفه و عرفان	۳۲۸	فضل اکبر
۲۳۳	فلسفه و کلید آن یعنی منطق	۳۸۷، ۱۰۵، ۵۴	فطرت (الهیه خیر محض)
۱۹۰	فلسفه و مسائل ماوراء الطبیعه	۱۰۷، ۱۰۵، ۱۰۰، ۸۵، ۷۳	فطری (بودن)
۱۸۵	فلسفه هندی	۳۰۶، ۱۴۱-۲، ۱۲۸-۹	
	فلوطينوس، فلوطین واضح مکتب نوافلاطونی	۱۶۶	فطری (فراگیری زبان)
۳۹۰، ۲۴۲-۵		۳۷۶، ۲۳۴، ۱۰۱	فطری و ذاتی
۳۳۳، ۳۲۲، ۳۰۴، ۲۸۲، ۲۶۴، ۲۱۵	فناء	۱۰۸	فطری و سرشتی
۳۳۲	فنا از نفس خود	۱۶۸	فطری و نهادی
۲۵۱	فنا به معنای نیست شدن	۱۸۸	فعالیت برای آبادانی
۲۱۵	فنا (تعریف)	۱۴۱	فعالیت ذهنی
۳۷۶، ۳۳۶	فنا فی الله و بقاء به او	۳۳۸، ۳۳۳، ۳۳۰-۱، ۳۲۳-۴، ۲۱۳	فقر
۱۱۸	فنا کردن خود	۳۳۸، ۳۲۷	فقر از خود (و غنای به مقصود)
۳۲۷، ۲۳۹	فنا فی کامل، اصلی	۳۲۲، ۲۰۷	فقر از ماسوی الله
۴۰۷، ۳۶۱، ۳۴۳، ۲۹۲	فناء فی الله	۳۲۸	فقر باطنی و ظاهری
۳۳۷، ۱۶۳	فناء فی الله و بقاء بالله	۳۳۱، ۳۲۷، ۳۰۱	فقر حقیقی، کاذب
۲۴۹	فنک هوانگ	۲۱۳	فقر فقدان ثروت نیست
۱۳۵، ۲۶	فورال (پرفسور)	۲۰۹	فقر مادی و سادگی زندگی
۱۲۶	فوران غیر طبیعی	۲۴۸	فقر و فنا
۳۸۲	فوز بقاء الله	۳۶۱	فقه حنفی
۱۹۵	فوهی	۳۲۷، ۳۲۲، ۳۱۹، ۳۰۰	فقیر
۲۹۶، ۲۴۴، ۱۴۱	فهم (سالکین)	۳۳۸	فقیر است از آنچه در عالم خلق
۳۸۶	فهم محدود خودمان	۲۲۰، ۹۱	فکر (سیال و متحرک)
۱۱۸	فیتز هیدر	۳۲۶	فکر منطقی، متباعد
۱۹۵، ۱۸۸، ۱۴۱، ۱۱۳، ۹۴	فیثاغورث	۶۲	فکر و اندیشه نوین
۳۳۴، ۲۴۲، ۲۴۰، ۲۲۱		۲۳۱، ۲۲۹، ۳۱	فلسفه (اخلاق)
۱۸۶	فیثاغورث (سفر به ایران)	۲۰۵	فلسفه افلاطون
۲۴۲-۳	فیثاغورثیان نو، نوین	۲۲۰-۱	فلسفه (تعریف)
۲۴۲	فیثاغورثی های هلنی	۲۳۰	فلسفه ذهن و روان، زبان
۳۸۸، ۶۷	فیض (الهی) و برکت	۲۴۲	فلسفه فیثاغورث

۱۸۸	قبيله ساکيا	۵۳،۳۷	فیض ربوبیت
۲۹۳	قدر	۲۰۲-۳	فیلون فیلسوف یهودی، اسکندریه
۱۹۶	قدرت اسرارآمیز موسیقی	۶۱	فیوضات عقل و دانش
۴۰۴،۴۰۲	قدرت (انسان)	۳۶۴،۲۹۷	فؤاد (محل کشف و رویت)
۳۵۸	قدرت ایشان از قدرت او		«قی»
۲۲۸	قدرت بر دوگونه	۲۸۲	قابل کمند دوست
۲۳۸	قدرت تحرک	۱۲۶	قابلیت درک حسی
۳۵	قدرت تکلم و بیان و خط	۱۰۵	قابلیت در میان نوع انسان متفاوت
۲۲۸	قدرت خداوند جوهر اوست	۲۳۶،۲۲۴،۲۲۸	قادر (متعال و دانای مطلق)
۴۰۵	قدرت داوری و استدلال	۲۶۵	قادریه
۸۶،۴۲	قدرت درک، کشف	۲۷۴،۲۴۸	قاف وفا
۳۹۰	قدرت روحی و اخلاقی	۲۳۷،۲۱۹	قانون اخلاق
۲۳۸،۹۹	قدرت غالبه حق، مطلق	۳۳۲،۲۵	قانون (اعظم) آفرینش (محبت)
۲۲۸	قدرت فعال، غیر فعال	۲۴۳،۲۰۱	قانون (جبر)
۲۴۰،۲۳۴	قدرت ماوراء الطبیعه	۶۹	قانون زرتین
۱۱۹	قدرت های ظاهره	۲۶۷،۵۷	قانون عقل، اندیشه
۱۹۶	قدرتی اسرارآمیز (حمایت خدایان)	۳۰،۲۵	قانون عمومی (علت و معلول)
۳۲۸	قدر و اندازه	۲۵۷،۲۴	قانون کلی (واحد آفرینش)
۳۳۸،۲۴۷	قدسوا انفسکم	۱۸۴	قانون ودا
۲۵۳	قدم	۱۷۴	قبائل یا زندگی بدوی
۲۵۴	قدمت صفات و اسماء، ذات	۱۷۴	قبرها برای مردگان
۲۹۹	قدوس (حضرت)	۱۷۴	قبرهای دسته جمعی
۲۵۳-۴	قدیم (بر دو قسم)	۳۱۷،۱۷۹	قبض و انقباض
۲۵۴،۱۵۵	قدیم ذاتی، زمانی	۲۳۵	قبل و بعد
	قدیمی ترین کتب صوفیه (کشف المحجوب)	۳۴۴	قبيله مسلمین
۲۰۹		۳۹۵	قبور
۲۱۱	قرآن و احادیث	۱۱۸	قبول انکار خود
۳۲	قرابت دین و عرفان	۳۹۹	قبول اهل معرفت
۲۲۷	قراردادهای اجتماعی (کتاب)	۲۳۴،۲۰۸	قبول جبری، عام
۱۷۵،۱۶۹	قربانی (ها)	۳۱۶	قبول عمومی این اصل معنوی
۲۷۴،۲۶۵،۲۱۴	قرب (رضای الهی)	۱۷۵	قبول و اعتقاد به دو مبدأ اولیه
۳۱۵	قرن انوار (قرن ناسع عشر)	۳۱۶	قبول وحدت عالم انسانی

۳۴۰	قلب را به صیقل روح پاک کن	۳۳۶	قرن بدیع (کتاب)
۳۲۹	قلب را چهار رتبه مقررست	۲۰۵	قرنطیان
۳۶۴، ۲۹۷	قلب مرکز نور ایمان	۹۹	قرون طفولیت و صباوت بشر
۲۹۰	قلب و فواد تازه	۲۰۳، ۲۰۰	قرون وسطی
۳۰۵	قلب‌های پاک (درک)	۲۵۹	قره البقاء (مظهر ظهور)
۲۹۵	قل کل من عندالله	۳۸	قسمت شهوانی، عقلانی
۲۵۹	قلم البقاء	۱۰۴	قسمت عاطفی
۲۲۳	قلمرو تجلیات حقیقت غائی	۳۲۱	قصور و فتور مذموم
۱۵۴، ۱۳۸	قلمرو (جاودانی) معرفت	۳۳۷، ۲۷۰	قصه (مجنون و لیلی)
۴۰۰، ۳۷۹	قلمرو روح، نفس	۲۴۶، ۱۱۲	قصیده عز و ورقانیه
۹۶	قلمرو عمل ذهن الهامی	۳۶۳، ۳۲۸، ۲۹۳	قضاء
۱۶۶	قلمرو عواطف و احساسات	۲۸۴	قضا را رضا دهد
۱۴۱	قلمرو ماوراء حواس	۲۵۶، ۲۴۷، ۹۱، ۴۱	قضایوت (کردن)
۱۳۹	قلمرو متافیزیک	۲۷۹، ۲۱۳	قطب (ایثاری، احرازی)
۱۶۱	قلمرو نفس انسان (بیحد و حصر)	۲۵۷	قطب البقاء (عوالم الهی)
۱۶۶	قلمروهای مختلف روان	۹۰	قطب شمال و جنوب
۳۷۶، ۱۰۶	قلمرو یقین مطلق، عقلانی	۱۵۱، ۱۲۷	قطبیت (در فرایندهای روحی)
۲۵۵	قلوب آزاد	۳۷۲، ۳۱۲	قطره (های یک بحر)
۳۶۷	قص الهاء	۹۲	قطع روابط حسی با دنیا...
۲۶۲	قمیص	۲۵۶، ۱۳۹	قطعت
۲۷۷	قمیصی لایلی	۳۵۰، ۲۸۵، ۱۵۴	قفس تن و هوای بشکند
۳۲۰	قناعه العبد بما رزق	۳۸۲، ۸۸	قفس (زندگی مصنوعی)
۹۴	قوانین آفرینش	۳۸۲، ۱۰۷	قفسی (ساخته‌اند از بدنم)
۲۲۴، ۱۸۸، ۴۴	قوانین اخلاق، اخلاقی	۱۸۲	قفقازیه
۱۴۰، ۱۳۲	قوانین خاص، عمومی	۲، ۲۸۸-۹، ۲۷۴، ۲۶۹، ۲۳۸، ۷۵	قلب
۱۴۰	قوانین دنیای واقعی	۳۶۵، ۳۵۶، ۳۲۹، ۳۲۲، ۳۱۹، ۲۹۷	
۲۲۴، ۱۳۸	قوانین طبیعی، فیزیک	۴۰۶-۷، ۳۹۶	
۱۴۹، ۱۴۴	قوانین منطق	۳۶۲	قلب الخائف الراهب
۶۲	قوانین و آداب تحول و تغییر	۳۶۵	قلب انسان (عرش)
۹۵	قوانین و انتظامات	۳۳	قلب پیوسته به یاد خدا
۶۷	قوانین و قواعد جدید	۲۹۷	قلب داری هفت طبقه
۶۷، ۵۳	قوای الهیه، رحمانی	۲۳۸، ۱۰۸	قلب دلائل خودش را دارد

۳۹۰	کارهای قهرمانی	۳۹۳	قوای روحی خاص
۱۵۱	کاستی و کمبود	۳۱۰	قوای مکنونه
۱۲۰، ۵۳	کاشف (حقایق اشیاء)	۳۸۷، ۲۱۶	قوت ایمان
۲۹۸	کاظم رشتی سید	۳۵۵	قوت تائید ملکوت ابهی
۲۵۸	کاف کرم	۲۳۶	قوس نزول
۳۲۸	کافور	۳۴۴	قولویه
۳۱۶	کالبدشناسی	۳۶۱	قوه اشتیاق
۱۹۶	کالبد مذهبی واحد	۳۶۰	قوه انجذابی عجیب، جاذبه کلیه
۱۹۹	کالسکه	۳۶۰	قوه جاذبه نوعی از انواع محبت
۳۱۰	کالکی موعود	۶۸	قوه خلاقه (کلمة الله)
۱۹۶-۷	کامی	۲۹۲، ۱۹۶	قوه داوری، عقلانی
۳۶۹، ۳۱۹	کان الله و لم یکن معه من شیء	۳۸۸	قوه قدسیه روحانیه
۱۴۰-۱، ۱۲۸، ۱۰۳، ۵۷، ۴۳-۴	کانت	۶۷	قوه و بنیه ایمان
۳۹۰، ۲۶۵، ۲۳۷، ۲۳۴، ۲۲۹، ۲۲۶		۲۳۰، ۱۳۱، ۲۸	قیاس (بدیهی) منطقی
۸۸	کاهش حدت شوائی	۳۱۴، ۲۶۰	قیام (امر و ارتفاع آن)
۲۶۱-۲	کبوتر قدسی	۲۶۰	قیام بر دو قسم
۲۹۳، ۲۵۵	کتاب	۲۶۰	قیام و تجلی صدوری، ظهوری
۲۵۵	کتاب آفرینش	۳۲۶، ۱۳۷	قیود منطق، مادی
۲۵۷	کتاب اسماء	۲۷۰، ۲۵۵	قیوم الاسماء (کتاب)
۲۶۰	کتابت به کاتب	۲۳۵، ۲۲۸، ۲۲۴	قیوم و قائم به ذات « کف »
۲۵۵، ۲۱۲	کتاب خدای عزّ وجلّ، الهی	۲۰۲-۳، ۲۰۰	کاباله، کابالا
۲۳۶	کتاب فیزیک	۲۰۰	کاباله به معنی سنت
۲۰۳	کتاب کاباله مسیحی	۱۹۹	کاباله کلاسیک
۵۴	کتاب مسطور	۲۰۱	کابالیست‌ها عرفا باطنی یهود
۲۰۲، ۹۳	کتاب مقدس	۱۸۹	کاپیلا واستو (مادر بودا)
۳۵۳، ۳۴۴	کتاب (نفس خود)	۳۹۴	کار عین عبادت
۱۹۵	کتاب‌های روحانی چین (۵ جلد)	۱۴۳	کار فیزیولوژیک بدن
۱۹۹	کتاب‌های عهد عتیق	۴۴	کارل پاپر
۳۹۱	کتابی به نام خدای مقدس	۱۹۱، ۱۸۳	کارما
۳۲۸	کثرات کل شیء	۷۵	کار نیک
۳۰۲	کثرت (اعضا)	۳۹۸، ۱۸۸	کار و کوشش
۲۸۹	کثرت بیان سمی هلاک‌کننده		

۲۳۳، ۲۲۳، ۲۱۸، ۲۰۰، ۱۹۴	کثرت یاخته‌ها	۳۰۲
۳۲۶، ۲۳۹	کرسی الاستعلاء، استغناء	۳۲۲-۳
۳۴۶، ۳۴۴	کرسی جامعیت کبری	۳۵۸
۳۶۶	کرسی خداوند	۲۰۰
۱۵۱	کروتون	۲۴۲، ۲۴۰، ۲۲۱، ۹۴
۲۷۲	کری زودرس	۸۸
۳۳۵	کریشنا	۳۱۰، ۱۸۴، ۱۱۱
۳۹۶، ۳۳۴	کز چه سبب ساخت مرا	۱۰۶
۳۷۹	کسالت	۳۹۹
۲۲۰	کسب اطلاعات و تحقیق	۱۰۷
۱۵۹	کسب رضای الهی	۳۹۷، ۳۷۵، ۳۶۰
۳۲۸	کسب رضای بنده	۳۲۱
۲۷۰، ۲۵۷	کسب رضای معشوق	۲۶
۱۵۰ ۹۵	کسب معرفت	۳۷۶
۳۲۰، ۶۱	کسب و ایجاد معرفت (حواس)	۱۴۰
۳۹۷، ۳۹۵	کشش (باطنی روحانی)	۳۲۳، ۱۸۱
۳۲۲، ۳۱۴، ۲۶۲، ۲۴۸	کشش به سوی اجتماع	۱۶۸
۳۹۷، ۳۸۱-۳، ۳۷۴، ۳۵۳، ۳۴۴، ۳۳۳	کشش فطری	۱۲۴
۳۸۴	کشش‌های (جسمانی)	۲۳۹، ۹۵
۲۲۷، ۲۲۵، ۱۹۲، ۹۴، ۶۸	کشش‌های روحانی و معنوی	۷۲
۲۲۷	کشش‌های متخالف	۳۵۰
۴۰۲	کشف (اسرار موجود)	۳۲۶، ۲۶۷، ۲۲۰
۲۴۹	کشف اسرار و اهمیت آن‌ها	۱۳۱
۱۹۵	کشف المحجوب (کتاب)	۲۰۸-۹
۲۶۳	کشف انرژي اتمی	۱۶۱
۱۴۵، ۶۸	کشف جدیدی	۱۲۶
۵۷	کشف جهان برون، درون	۱۰۸
۴۰۸	کشف حقایق اشیاء (علم)	۱۳۵
۲۰۶	کشف حقیقت، معانی	۲۲۰، ۱۵۱
۲۰۶	کشف صفات و افعال الهی	۳۴۸
۳۹۲، ۳۹۰	کشف و شهود (سهش) فریافت ۳۲، ۶۷، ۶۰	۶۷، ۶۰، ۳۲
۲۰۶	کلیسای ماری	۱۶۰، ۱۴۵، ۱۴۱، ۱۳۷، ۱۲۶، ۱۰۸،

۱۵۰-۱،۶۴	کنش و واکنش	کلیم الله رک موسی (حضرت)	
	کنفسیوس رهبر اخلاقی، اجتماعی، روحانی	کل یوم هو فی شأن	۳۶۳
۱۹۵-۶،۱۱۳	کونگک فوز	کما تترك العظام للكلاب	۳۹۴
۳۳	کن فی النعمة منقفاً	کمالات اکتسابیه، فطریه	۳۸۷
۱۹۴	کوان (Koan) متن قانون	کمالات ربوبیت، الهیه	۲۵۳، ۱۵۷
۱۷۸	کودکان تاریخ انسان	کمالات عالم انسانی	۱۶۴
۳۲۲	کودکان محتاج مریان	کمالات (وصفات روحانی)	۴۰۲، ۲۸۴
۳۸۲	کور جدید	کمال استغناء	۳۲۰، ۱۶۳
۱۹۵، ۱۸۹	کورش کبیر	کمال التوحید	۲۸۶
۳۸۸، ۱۹۰	کوشش (در طریق نیکی)	کمال الدین نراقی (حاجی میرزا)	۲۹۹
	کونگک فوز رک کنفسیوس	کمال (اولیه)	۳۰۶، ۱۹۵، ۱۲۴
۱۸۷، ۱۱۲	کوه سیلان	کمال جد و طلب	۲۷۱
۱۱۲	کوه سرگلو، حرا	کمال جمادی، نباتی، حیوانی، عقلی	۵۳
۳۵۲، ۱۱۲، ۹۴	کوه طور	کمال حقیقی استدلال	۲۱۸
۱۸۸، ۱۱۳، ۹۳-۴	کوه کرمل، صهیون	کمال در تائوئیسم	۱۹۳
۲۴۲، ۲۴۰، ۲۳۹، ۲۲۱		کمال رشد روان (نفس)	۳۸۹
۹۶، ۸۶	کوه و صحرا عالم ارواح	کمال عدل و انصاف	۳۲۰
۹۶	کوه‌های سلیمانیه	کمال لقاء محبوب	۳۶۴
	کیش زردشتی رک آئین زردشتی	کمال مطلق	۲۲۴
۳۵۸	کیف الوصول الیک	کمال معنوی و صوری	۳۸۷
۳۵۰	کیف تحی الموتی	کمال ندارد کفایت دارد (معرفت)	۱۵۱
۳۲۳، ۵۱	کیف تشتغل بگیری	کم من عبد اعتزل فی جزائر الهند	۳۹۳
۲۵۰، ۲۴۴، ۷۶	کیفیت (رابطه درون ما)	کمیات، کیفیات	۲۲۰
۱۲۸	کیفیت عام	کنترل (اعمال)	۳۹۹، ۳۰۸، ۱۹۲
۳۰۶، ۵۵	کیفیت (عرفان در انسان)	کنترل جسم و روح	۱۸۵
۳۲۲	کیف بجمع امری مع امرک	کنترل ذهن و حواس	۱۸۴
۶۰	کیمیای عشق	کنترل شده، آزاد	۹۵
۲۳۷، ۲۲۴	کینونت اولیه، مطلق	کنت فی قدم ذاتی	۲۷۳، ۲۰
۲۴	کینونت طبیعت معنوی و روحانی	کنج خلوت	۱۸۶
۲۳۷، ۲۳۴	کینونت (متعالی)	کنجکاو	۲۹۲، ۲۶۷-۸، ۱۴۶، ۱۰۸
۱۱۵	کینه	کنز بی پایان ظاهر (یوم بغنی الله)	۳۲۲
۲۳۴، ۸۵، ۵۸	کیهان	کنز لایفنی	۳۳۳

۵۵	گناه از خصائص حقیقت امکان	۳۱۷،۲۰۱،۳۱	کیهان‌شناسی (تاریخی)
۳۷۷	گناهان		«گ»
۲۰۶	گناه (تعریف)	۲۱۹	گابریل مارسل
۳۳۴-۵	گنجشک	۲۷۷،۱۱۳	گاستن باشلارد
۱۵۵	گنج نمان و پنهانی	۹۷	گاه انسان در آفرینش
۳۶۵	گنجینه اسرار الهی (سویدا)	۳۹۴	گدائی
۱۸۸-۹	گو تاما (سیدهارتا)	۳۹۱	گدا - رهبانان
۲۷۶	گوته	۳۹۷	گذشتن از خویشتن
۱۵۰	گوستاوفشتر	۱۷۹،۱۰۸	گرایش (انسان اولیه به خیر)
۳۰۴	گوش الهی	۱۹۹،۷۹	گرایش (به افکار) عرفانی
۳۲۲،۲۹۰	گوش بدیع، لطیف	۲۴۰،۱۸۱	گرایش به پرستش (خدا)
۳۹۲،۳۸۹،۱۱۱،۷۹	گوشه‌گیری (وانزوا)	۱۱۶	گرایش به سوی معشوق
۳۹۱	گوشه‌گیری از دنیا	۱۰۸	گرایش (تعریف)
۱۸۶،۱۱۲-۳	گوشه‌نشینی	۱۷۹	گرایش فطری انسان به خیر
۳۹۷،۳۹۳،۳۶۴،۲۰۸-۹،۱۸۸،		۲۶۷،۱۰۹	گرایش و رغبت، تمایل
۲۱۴	گونه‌های احوال	۲۶۸،۱۰۸	گرایش یا کشش به دانستن
۱۸۵	گونه‌های عرفان در آئین هندو	۸۸	گرما سرما
۲۰۱	گونه‌های مختلف عرفان	۸۸	گرمای طبیعی هوا
۲۳۳	گوهری دیدند یکتا در صدف	۶۴	گروور فولی
۱۱۳	گوهر یکتا (کتاب)	۶۳	گسترش مرزهای اندیشه
۴۱	گوش ابتدائی	۳۴۰	گستره آسمان خلود
۱۷۱	گیاه‌خواری	۳۵۷،۱۰۹	گستره پیوسته (روحانی)
۱۱۱	گیتا (کتاب)	۱۵۲	گستره عقلانیات انسان
۲۳۴	گیتی	۲۲۷	گستره عنایت، اراده و قانون
	«ل»	۳۳۸	گسترن از دنیا
۲۷۶	لئوناردو داوینچی	۱۱۸	گیسخته‌شدن خود و یامن
۱۹۳،۱۱۳	لا توتسه	۱۸۷	گشتاسب پادشاه کیان
۲۵۱،۹۸،۵۶	لا اول له و لا آخر له	۱۹۵،۹۵	گفتار (استدلالی)
۳۹۳	لا تجعلوا الاعمال شرك الآمال	۱۹۰	گفتگوهای خرافی و غیر عقلانی
۳۹۵	لا تخرموا انفسکم عما خلق لکم	۳۸۰	گلستان سعدی
۳۹۴	لا تضیعوا اوقاتکم بالبطالة..	۳۷۸	گمان‌های باطل
۳۹۹	لا تفرنکم کثرة القراءة والاعمال	۳۹۶،۲۸۳،۲۲۷،۱۹۷	گناه (اولین)

۲۹۹	للطعام مراتب شتى	۷۵	لازم و ملزوم یکدیگر
۱۵۵	لم یزل مقدس از ذکر دون خود		لاکروا رک هانری لولاکروا
۲۵۴	لن توانی، تعرفنی	۱۲۱	لامارتین
۲۶۷	لنهدینهم سبلنا	۲۵۸	لام فضل
۳۲۶	لن یصینا الا ما کتب الله لنا	۳۹۸، ۲۵۷، ۲۴۶، ۲۲	لانهما معاً
۳۹۳	لن یقبل ابدأ	۲۳۱، ۱۴۷	لاول (نام)
۳۶۹	لن یقدر احد ان یفسر (هاهوت)	۲۵۰، ۱۴۱، ۱۰۳، ۳۷، ۲۰	لاینس
۲۸۸	لوتیس	۲۳۶	لا یتغیر و جاودانی (محرک)
۸۹	لوازم خلایق	۱۳۷	لا یتناهی بودن علم
۳۲۱	لوح آقا غلامرضا زواره‌ای	۳۶۳	لا یشغله شأن عن شأن
۳۱۴	لوح اتحاد	۳۹۸	لا یقبل احدهما دون الاخر
۳۱۳	لوح اشراقات	۲۸۲	لا یق جوش عشق
۳۹۵	لوح بشارات	۳۷۰	لباس پر جلال فقر
۸۶	لوح پرفسور قورال	۲۴۰	لبنان
۲۴۴	لوح حکمت	۵۱	لتجدنی فیک
۳۱۳	لوح دنیا	۳۳۳	لتکون فی فانی
۱۶۸	لوح رئیس	۱۲۳	ل دومرگ
۳۸۷، ۲۶۱، ۱۵۸	لوح (شیخ) سلمان	۴۶	لرد بایرن
۳۵۳، ۱۵۸، ۶۱	لوح طرازات	۱۱۰-۱۱	لرمانتوف
۹۸	لوح کرمل	۲۲۷	لزوم بناء معابد
۳۶۹، ۲۹۹	لوح کل الطعام	۴۰۱، ۲۸۰	لزوم ذاتی (انفکاک ندارد)
۳۱۵	لوح لاهه، لاهای	۲۲	لسان شفقت جذاب قلوب
۵۴	لوح محفوظ	۳۸۸، ۲۵۵، ۱۸۰	لطفات (انسان اولیه)
۳۸۴، ۳۷۳، ۳۲۰	لوح مدینة الرضا	۲۲۲	لطف خداوند
۳۱۳	لوح مقصود	۲۸۸	لطیف و نظیف
۲۹۹	لوح ملا علی بجنستانی	۳۳۱	لنت طفل
۳۱۵	لوح هفت شمع وحدت	۱۰۱	لنت نهادی
۱۷۶	لوسینت لوی بوروهل (نام)	۲۵۵	لفظ اهل کتاب راجع به مسلمین
۸۰	لیاقت‌ها	۲۶۵، ۹۹	لقای الهی
	لینینترک لاینس	۳۹۷، ۳۲۷	لقای (محبوب)
۳۸۰	لیس له غیری	۳۲۵	لقمان حبشی
۳۳۵	لیشکرک فی سمانه	۲۵۲	لکل امر من مبدأ

۲۸۱	ماهیت جسمانی (نیاز مادی)	۳۵۰	لیطمثن قلبی
۱۱۷	ماهیت چهارگونه عشق همه یکی	۱۷۰	لی گروس کلرگ (نام)
۲۸۱	ماهیت روانی یا نفسانی	۳۶۶، ۳۶۲	لیل دامس (لا تسلك)
۱۴۰	ماهیت شناخت و یا معرفت	۲۷۱، ۱۵۳	لیلی
۲۵۴	ماهیت شیء جوهر شیء	۳۳۲	لینسی نفسه
۱۲۷، ۱۰۶	ماهیت عاطفی، عقلانی		«م»
۱۱۴	ماهیت عشق	۲۲	مائه روح
۳۷	ماهیت مادی	۳۵۴	ما از خدا هستیم
۲۹۲، ۱۴۰	ماهیت معرفت (حالی از روان)	۲۲۰	مادر دین، پدر فلسفه
۲۳۰	ماهیت معرفت و مالا عرفان	۳۴۷	مادر اولین مریی
۲۸۰	ماهیتی عاطفی (ارزش)	۴۰۱، ۳۶	ماده (اصالت ندارد)
۱۴۹	ماهیتی کیفی	۹۶	مادی
۱۸۳	مایا (وهم و فریب)	۳۶	مادیون بنیادگرا
۲۷۸	مبایذ روحانی	۳۷۶	مار امیال و اهواء
۲۱۲	مبانی عرفان اسلامی	۲۷۷، ۲۰۳	مارتین یور
۲۳۵، ۱۵۱	مبداء و منشأ	۸۴	مارکوس اریوس
۲۵۸، ۲۰۲	مبدأ (عالم) وجود انسان	۹۰، ۴۰	مارگارت مید
۱۸۱	مبدأ مذهب	۱۱۲	مازندران
۲۷۰	مبشر حضرت بهاء الله	۱۸۶	مازوشیسم
۹۹	مبشر وقوع حتمی (اغشاش عظیم)		ماسلو ریک ابراهام ماسلو
۳۵۶	مبلغ حقیقی	۴۴	ماشین دارای فردیت نیست
۱۹۲	مبهم و عمیق (تاو)	۳۹۰	ما فوق توانائی های معمولی انسان
۱۶۱	متاثر از الهامات روحانی	۲۷۶، ۲۳۹، ۱۲۷، ۱۱۴، ۴۶	ماکس شلر
۲۰۱	متافیزیک	۱۱۲	ماکو
۳۲۲	متبادر به اذهان	۳۶۷، ۳۳۰	مال
۱۲۱	متحجر (اعتقادات مذهبی)	۲۷۸، ۱۴۱، ۱۱۸	مالبراش
۳۱۷	متحد و یگانه	۳۸۸، ۷۸	مانع (رشد و پیشرفت جوامع)
۲۳۶	متحرک (و متحول)	۳۱۷، ۲۳۱، ۲۲۲	ماوراء الطبیعه، طبیعت
۱۵۹، ۶۵	متحول (و دگرگون)	۱۲۵	ماوراء فرایندهای منطقی
۳۱۶	متروک و فراموش (هر نوع تعصب)	۱۹۲	ماهابراتا (کتاب)
۳۵۷	متصاعد، متنازل	۲۲۴، ۲۰۱	ماهیت (الوهیت، خدا)
۳۰۱، ۷۴، ۳۲	متصاعدان سموات سلوک	۱۵۰، ۳۶	ماهیت (انسان)

۳۸۱،۳۴۹	مجاهدت	۳۶۴،۳۴۰-۳	متصاعدان گویای آغاز اعتلاء
۲۶۹،۲۶۷	مجاهدین کعبه فینا	۷۴	متضادهای سازنده
۳۵۷	مجنوب	۲۳۶	متعالی از وصف ماسوای
۳۹۱	مجرد ماندن	۱۵۵	متعلق به عالم فانی، دنیا
۱۴۷	مجموعه‌ای از مهبانی	۳۲۷	متغیر ارزش
۱۰۲	مجموعه‌ای کل گرا	۲۸۰	متفکرین (عهد عتیق)، یهود
۱۵۰	مجموعه پیوسته	۲۰۰،۹۳،۴۲	متمرکز بر من
۲۴۴	مجموعه کارهای نه گانه فلوطینوس	۹۵	متن آرام و ساکت محیط
۲۷۱،۱۵۳	مجنون (عشق)	۱۱۲	متناوباً محبت و نفرت
۱۳۹	محاسبات ریاضی	۲۳۶	متن روحی اجتماعی، دنیوی
۲۱۳	محاسبه نفس	۳۴۶	متن قانون (کوان)
۲۰۰،۱۳۶	محاط (در ابدیت)	۱۹۴	متن کلی
۶۲	محافظه کار	۱۵۰	متنوع
۳۶۹،۴۷	محال بروز صفات و اسمای الهی	۳۱۷	متن هم بسته و یکپارچه طبیعت
۳۸۸،۳۷۲		۹۲	متوجه به افق اعلی
۲۸۱	محبت احرازی	۲۷۲،۱۶۴	متوجه به همه- عملی
۲۰۵	محبت از خداست	۹۵	متوسل به حی قیوم
۲۱۴	محبت از مهمترین احوال عارف	۳۲۱	متوکل
۶۷،۲۱	محبت الله (روح حیات)	۳۲۱	متوکلین علی الله مسبب الاسباب
۳۳۳،۱۶۴،۱۱۹،		۳۹۴	متون عرفانی
۳۶۱،۳۵۹،۲۸۱	محبت ایشاری	۲۰۳	مثال کل در (انسان) موجود
۲۲۷	محبت با جامعه و قانون	۱۵۷	مثبت و تائیدی
۲۷۳	محبت باید دو طرفه باشد	۱۷۸	مثل نطفه انسان در رحم مادر
۲۷۵	محبت بزرگترین قانون، نظام یکتا	۱۸۰	مثنوی جلال الدین محمد مولوی
۲۶۴	محبت به اسماء خداوند	۳۴۱	۳۷۱،۳۵۸،۳۵۰-۱
	محبت به خداوند، خدا، عالمیان، مخلوقات،		
۴۰۷،۲۷۰،۲۶۴،۲۲۶،۲۱۰	جهانیان	۲۴۶	مثنوی مبارک
۱۵۲	محبت به معرفت	۴۰۴	مجادله
۱۳۴	محبت (تعریف)	۱۵۴	مجاز
۲۰۵	محبت تکمیل شریعت	۳۸۰،۱۹۳،۱۷۶	مجازات
۲۱۴	محبت جبلی و ذاتی قلب	۳۱۲	مجالس قانون گذاری
۲۶۹	محبت خصوصی	۳۵۷	مجاللی قلوب صافیه

۲۸۷	محکوم به سقوط	۶۹	محبت در جمیع شئون
۳۶۵	محل استقرار مظهر الهی (عرش)	۲۷۸، ۲۱	محبت روابط ضروریه
۲۷۶	محل این تجلی روح	۲۷۵	محبت روابط میان خداوند...
۳۷۶، ۱۸	محل تجلی اسماء و صفات	۲۸۱	محبت روحانی
۳۴۹، ۲۹۶	محل (جدال)	۲۷۵	محبت روح حیات
۲۰۹	محمد ابن الفضل البلخی	۱۶۴	محبت عالم انسانی
۲۶۹	محمد تقی نیری (حاج ایوب)	۲۲۵	محبت عام و جهانی
	محمد (حضرت)، احمد، محمود، جمال	۲۸۱	محبت علت حیات
	محمدی، سید لولاک ۱۱۲، ۸۶، ۲۶۱، ۲۶۳	۴۰	محبت غریزی
	۳۵۵، ۳۲۸، ۲۹۸، ۲۸۴، ۲۶۳	۲۷۵	محبت قوه انجذابی کلی، روح حیات
	۴۰۴، ۳۷۰	۲۰۵	محبت ماده‌المواد عرفان
	محمد رضا لاهوری (مولوی)	۳۴۵، ۳۳۳	محبت من (دژ من)
	محمد زرنادی نبیل اعظم ملا	۳۸۵	محبت من و خشنودی من
	۳۸۳، ۲۶۳	۱۱۷	محبت نیازمند دو عامل
	محمد طالبانی شیخ	۲۳۹، ۲۱	محبت و معرفت (دوقطب عرفان)
	محمد مجتهد اصفهانی حاج سید	۹۸	محبوب جوایب احباب گشته
	محمل وظیفه و معیار درکار	۱۴۹	محتوای درونی
	محمود رک محمد (حضرت)	۱۲۵	محتوای ناخود آگاه
	محو (بات)	۱۰۵	محتوی و حالات ذهن
	۳۶۸، ۳۶۳، ۳۴۴	۱۰۵، ۱۰۰	محتوی و حالت (عرفان)
	محو حکم جهاد	۲۶۹، ۴۵	محدود به ابعاد اصلی، حدود
	۳۱۲	۲۹۴	محدودیت‌های قواعد منطق
	محور فکری	۳۲۷	محرک اولیه هوش مستقیم
	۱۴۳	۲۳۶، ۱۰۹	محرک (های درون)
	محویت (در خداوند)	۱۶۶	محرک‌های محیط زیست
	۳۳۲، ۲۶۳	۲۸۰	محرومیت از لقاء (فراق)
	محمی‌الدین قاضی خاتقین شیخ	۹۱	محرومیت از نور خورشید
	۲۴۷-۸	۲۸۰	محرومیت بیشتر نیاز بیشتر
	محیط اجتماعی ۵۸، ۵۵، ۷۰، ۸۲، ۶، ۸۵	۱۲۴، ۸۰، ۷۹	محرومیت‌ها
	۴۰۶، ۳۰۴	۳۸۸	محسن اطوار
	محیط (اجتماعی زیستی و) کیهانی ۹۷، ۸۲، ۷۰	۲۷۶	محضر خداوند
	محیط (اجتماعی و) فرهنگی ۲۲۹، ۷۳	۱۷۴	محفظه انفرادی (قبر)
	محیط زندگی ساخته شده ۱۶۸، ۱۳۶، ۹۲		
	محیط زیست ۱۶۸، ۸۶-۷، ۸۲، ۵۸، ۵۶		
	۳۰۷، ۳۰۴		
	محیط زیست (تعریف)		
	۸۳		
	محیط زیست‌شناسی		
	۳۱۷		
	محیط (زیست) طبیعی ۹۶، ۹۲، ۸۵-۷، ۸۳		

۲۴۳	مراتب از برتر به کمتر	۸۵-۸	محیط زیست مصنوع انسان
۱۶۰، ۱۹	مراتب (تکامل و تزکیه) نفس	۱۵۱	محیط زیست و اجتماع
۴۰۸، ۴۰۰، ۳۰۵، ۲۹۷، ۲۸۳		۳۰۹	محیطی آزاد ولی منظم
۳۳۶	مراتب چهارگانه عرفان	۶۲	مخالف تغییر و تحول
۳۷۲	مراتب را سیر نماید	۳۶۷	مخالف حکم کتاب
۲۹۵	مراتب سلوک سالک	۱۵۹	مخ (تحولات و تغییرات)
۲۹۹، ۲۶۶	مراتب (سیر) سالکان	۲۳۶	مداخله دو عامل متضاد
۲۴۷، ۲۰۷، ۱۶۳	مراتب سیر و سلوک	۲۰۱-۲	مداخله مستقیم خداوند در امور
۳۵۶ ۳۰۵		۲۴	مدبّر عالم طبیعت
۳۴	مراتب عالم گستره پیوسته	۲۴۲	مدراتوس
۱۰۲، ۹۶	مراتب عالم وجود (ظهور اراده در)	۵۳	مدرک کلیات
۱۰۲، ۵۶	مراتب عالم هستی (حیات دارد)	۳۹۴	مدعی علم باطن
۴۰۰، ۳۵۶، ۲۹۸	مراتب عرفان، عرفانی	۳۱۰	مدنیت الهی
۳۰۰	مراتب عوالم نسبت	۲۷۱	مدینه الی
۲۴۳	مراتب مادون تصویر مرتبه مافوق	۳۳۲	مدینه البقاء علی البقاء
۴۰۸	مراتب متعوضه متضاده	۳۳۲	مدینه الفناء لفناء عن نفسه
۲۸۸	مراتب میان دو قطب (کذب و یقین)	۲۰۹	مذهب اسماعیلیه
۴۰۱، ۳۷۶	مراتب والا (ای یقین)	۲۲۷، ۱۸۱	مذهب (انسان به عنوان فرد)
۳۲۹	مراتب وحدت وجود و شهود		مذهب برادری رک آئین برادری مذهبی
۱۸۱	مراحل بعد از ولادت	۱۹۶	مذهب توأم با حکومت
۱۴۴-۵	مراحل تحولات حالات عارف	۱۶۸	مذهب ثمره یک توهم (فروید)
۱۵۹	مراحل رشد اولیه	۲۲۷	مذهب جامعه
۱۷۶	مراحل رشد فکر و احساس	۲۰۷	مذهب سنی و شیعه
۱۳۱	مراحل سه گانه تحول فرایند	۱۶۸	مذهب و عرفان
۲۸۱	مراحل عاطفی و عقلانی و عملی	۱۶۷	مذهب یادین
۱۴۶	مراحل معرفت	۳۸۸	مرآت جمال او
۲۱۴	مراحل والا ای تزکیه نفس	۳۶۱	مرآت (عالم وجود)
۳۵۳	مراحل و مراتب تحول	۲۵۲ ۴۸	مرآت کینونت خود
۲۴۸	مراحل هفتگانه	۳۴۸	مرآت وجود آدمی
۳۳۱	مراحل از تحول حیات انسان	۳۴۵	مرا به خود نزدیک بینی
۳۶۰	مرا دوست بدار	۴۰۱، ۲۴۴، ۱۳۴	مراتب آفرینش، وجود
۱۶۸	مراسم ابتدائی	۳۳۶	مراتب اریعه چهار وادی

۱۷۴	مردگان رامی سوزاندند	۲۷۴	مراقبت اشرار
۳۱۶	مردم شناسی	۲۱۴	مراقبت
۲۲۳	مرز تعقل و تفکر منطقی	۴۰۰	مراقب و جاهد
۲۰۱	مرزهای عرفان	۱۴۶	مراکز حسی
۲۱۳	مرشد، مراد، ولی	۳۵۵	مربای اولیه ازلیه (مظاهر امر)
۳۳۶	مرضیه گیل	۳۸۸	مربی قلوب و ارواح (مظاهر امر)
۴۰۹	مرضیه فی فناء بابہ	۳۸۸	مربی و ضابط (لازم)
۳۸۲، ۳۷۷، ۱۰۷	مرغ باغ ملکوت، ملکوت تم	۱۸۹	مرتاضان
۳۰۱	مرغ عراقی (حضرت بهاء الله ایرانی)	۷۰	مرتبت انسان در آفرینش
۱۹۹	مرکاوا (کالسکه)	۳۸۷	مرتبه اطلاق
۱۹۰، ۱۱۷	مرکب (وادی اول صیر)	۲۴۴	مرتبه بالاتری از آگاهی
۴۰۲	مرکز دائره عالم (مظهر امر)	۳۰۹	مرتبه حیوان
۴۱۰، ۴۰۲	مرکز دائره الوجود مظهر امر الله	۱۶۰	مرتبه رشد روحانی و عرفانی
۱۱۳، ۲۹	مرکز میناق (امر)	۳۶۱	مرتبه عشق در چهار وادی
۲۰۶	مرکز وزینه روح	۳۴۹	مرتبه کعبه مقصود
۲۲۶، ۱۸۵، ۱۷۳-۵، ۱۲۷، ۶۶، ۲۹	مرگ	۳۴۸، ۱۶۲	مرتبه کمال (رسیدن نفس)
۳۵۳، ۳۵۱، ۳۴۱، ۳۳۲، ۳۲۶، ۳۰۰		۱۶۲	مرتبه کمال معرفت
۲۲۱	مرگ او نقطه عطفی (سقراط)	۲۴۴	مرتبه مادون آگاهی
۱۱۹	مروت فطریه	۳۳۷، ۱۲۰	مرتبه والای (ترقی) روحانی
۳۲۱	مرهم سریع الالیتام	۱۴۲	مرتبه یقین
۲۸۵	مریض عشق	۸۴	مرحله‌ای از تحول و تکامل روح
۹۸	مژده زاده شدن خلق جدید	۲۷۸	مرحله‌ای از مراحل عرفان
۱۳۸	مسئله اجتماعی	۱۷۹	مرحله بلوغ
۱۹۵	مسئله عرفان	۱۷۶	مرحله پیش خردی و ماقبل منطوق
۳۱۵	مسئله واحده	۱۶۰	مرحله تزکیه و تکامل نفس
۱۲۵	مسائل اعتلائی	۱۴۶	مرحله درون آخته (معاینه)
۹۱	مسائل دنیای خارج و اجتماعی	۲۹۲	مرحله عاطفی
۳۹۰	مساعی فکری و عقلی و اخلاقی	۱۹۱	مرحله کمال (نیروانا)
۶۹	مساوات	۱۵۴	مرحله کمال وادی معرفت
۲۵۴	مسبوق به علت	۳۴۸	مرحله وحدت
۳۵۵	مستجمعیت صفات کمالیه	۱۷۶	مردگان به خواب‌های آیند
۴۰۴	مستدل	۱۷۵	مردگان به دنیای زندگان نزدیکند

۱۴۳	مشوق و محرک	۳۵۴	مستعد نزول عنایت
۲۹۳، ۲۵۰، ۲۲۸	مشیت	۳۴۰	مستقرین بساط وصول
۲۶۰	مشیت اولیه	۲۵۰	مستقل از زمان و مکان (هستی)
۳۵۵، ۲۹۳، ۳۱	مشیت خداوند، ریائی، قدسیه	۴۰۱	مستلزم وجود تعادل (حیات جسم)
۳۶۱، ۲۵۸	مشیت و اراده (الهی)	۳۴۴	مسجد الحرام
۲۸۹، ۲۷۴	مصاحبت ابرار، منقطعین	۲۳۹	مسحوریت الهی نوین
۷۷	مصادر و مظاهر خیر	۳۴۲	مسکن خاکی
۳۱۳	مصاریف باهظه	۲۰۶، ۱۸۶، ۱۱۲، ۹۳، ۶۷	مسیح (حضرت)
۲۴۰، ۲۰۶، ۱۱۵	مصر (عشق)	۳۹۱	مسیحیان سوریه
۲۰۷	مصنعی سازی درون		مسیحیت رک آئین مسیحیت
۴۰۳، ۷۴	مصویات اجتماعی	۳۴۰	مشاهده درون خویش
۳۰۸	مضر به حال خود فرد و جامعه	۳۸۶	مشاهده روحانی
۷۸	مضر و معرف عقب ماندگی	۲۱۵	مشاهده صفات الوهیت
۳۸۸، ۳۵۸	مطالع شمس لایزالی، الهام	۱۴۲	مشاهده عینی
۲۰۰	مطالعه، تفکر، تمرین	۲۱۴۶	مشاهده کننده
۵۳	مطلع انوار الهی (انسان)	۱۸۱	مشاهده و تفکر
۸۷	مظاهر العدل والانصاف	۲۱۱	مشایخ طریقت
۲۵۵، ۱۱۳، ۶۳	مظاهر الهیه، کلیه	۳۹۶	مشتهیات جسمانی
۳۸۸، ۳۴۵	مظاهر انسانی	۲۰۲	مشرب باطنی
۹۴	مظاهر طبیعت	۱۹۵	مشرب زن
۳۶۹	مظاهر ظهور محل توجه	۲۲۴	مشرب فرعی
۱۷۱	مظاهر فرهنگی	۲۲۱	مشرب فکری جدید، تقریباً عرفانی
۱۸۹	مظاهر فریبده مادی...	۲۲۴	مشرب یکتاپرستی
۳۸۰، ۳۵۸	مظاهر فیض نامتناهی، مقدسه	۳۹۹	مشروط به شروط
۱۹۳	مظاهر کنش و واکنش	۳۰۸	مشروعیت تمایلات جنسی
۱۵۶	مظهر اسم ایجاد کننده...	۵۳	مشکاة نور حقیقت
۹۶	مظهر اسم برانگیزاننده	۸۸	مشکلات روحی
۲۵۲	مظهر اسم غلام	۶۴	مشکل اصلی بحران جهانی
۵۳	مظهر الطاف بی پایان	۴۶	مشکل بزرگ انسان (اختیار)
۳۸۶-۷، ۳۶۴-۵، ۲۸۴، ۲۶۲	مظهر الهی	۴۰۴، ۳۲	مشکل روحانی روانی اجتماعی
۳۹۸، ۳۸۶، ۲۵۹	مظهر ظهور	۶۹	مشورت
۲۶۱، ۲۵۷، ۵۲	مظهر کلی الهی	۳۸۸	مشوق (ابرار)

۱۳۴، ۱۱۴، ۲۱	معرفت به روابط ضروریه	۵۳	مظهر مواهب آسمانی (انسان)
۱۵۰	معرفت به عنوان مفهومی اصالة مجرد	۳۰۵	مظهریت
۳۸۵	معرفت (بینش)	۳۵۵	مظهریت جمیع شئون رحمانیت
۲۹۸	معرفت تجلیات	۱۹۰	معابد بودائی
۱۴۵، ۱۳۹-۴۰، ۱۲۰	معرفت (تعریف)	۱۹۷	معابد و مناسک خاص
۲۹۲، ۲۹۰، ۱۵۴		۳۲۵	معاد
۱۵۴، ۱۴۵، ۶۳	معرفت تکون است (ارسطو)	۲۲۰	معارض دیگر به نام دین
۱۵۹، ۱۵۷	معرفت جمیع عوالم، عالم وجود	۴۰۲، ۳۲۸، ۲۲۰	معارف الهی، انسانی
۱۵۸	معرفت حقایق اشیاء و کائنات	۱۱۹	معارف عمومی
۱۵۳، ۱۱۹	معرفت حقیقی، ربانیه	۲۸۸	معارف و علوم عمومی
۱۵۷	معرفت خود موضوع فلسفه	۳۹۰	معانی اصلی ریاضت
۱۵۸-۹، ۱۴۷	معرفت خویشتن	۳۹۶	معانی باز هم دقیق تر
۱۵۹، ۵۵	معرفت ذات (شی)	۳۸۹	معانی بدیع
۱۲۸، ۷۴، ۷۱	معرفت شهودی (سهشی)	۳۷۵	معانی و مفاهیم
۱۴۰	معرفت شناسی	۱۴۶	معاینه
۵۵	معرفت صفات (شیء)	۴۰۴	معتدل و مستدل
۱۵۹	معرفت صفات و افعال الهی	۱۹۰	معتقدات هندوان (اثر بودابر)
۳۰	معرفت عالم انسانی (علم و دین)	۲۸۷، ۲۲۴	معتقد (به الوهیت)
۱۲۷	معرفت عرفانی	۳۵۸	معتکفین این بیت مطلب ندانند
۲۱۷، ۱۹۳، ۱۴۶، ۱۲۸	معرفت عقلی	۳۸۸	معدل اخلاق (مظاهر الهی)
۱۹۵	معرفت فریافتی و عینی	۲۵۱	معدوم صرف
۱۵۲	معرفت فرزند محبت	۲۹۸	معراج
۱۶۱	معرفت قلمرو یقین	۳۸۹، ۱۴۲	معرفت آفرینش، اشیاء
۱۴۱	معرفت کشف و شهود	۱۰۳، ۵۷	معرفت ابتدا به ساکن (ودرونی)
۱۴۹	معرفت کل گرا	۱۵۷-۹، ۱۴۲، ۶۷	معرفت انسان از خدا
۷۴	معرفت کمال یافته	۲۳۷، ۲۳۳، ۲۳۰،	
۱۶۱، ۷۲	معرفت آخر مقام تحدید	۱۳۶، ۱۰۸، ۶۱	معرفت انسان به نفس خود
۲۳۷	معرفت ما از وجود خودمان	۳۸۹، ۲۹۱، ۱۵۸	
۱۴۱-۲	معرفت مبتدی به ساکن	۱۳۳	معرفت بر روط ضروریه (علم)
۲۷۵، ۱۲۷	معرفت محبت است	۲۳۳	معرفت به افعال و صفات و اسماء
۱۴۶	معرفت مشاهده، وجودی	۲۱۸	معرفت به حقیقت غائی (عرفان)
۱۵۱	معرفت ملازم تغییر و تحول	۲۳۳	معرفت به ذات

۲۰۴	معیار و میزان این تقرب	۱۲۷،۷۴،۷۱	معرفت منطقی
۱۳۲	معیارها و قواعد سنجش	۲۷۶،۱۳۲،۱۲۸-۹،۵۷	معرفت ناب
۸۰	معیارهای فرهنگی صحیح (جهان...)	۳۴۵،۲۳۷،۱۵۸	معرفت نفس خود
۲۳۲	معیارهای نسبی	۱۴۰	معرفت و تاریخ
۳۹۹،۳۳۰	مغرور	۲۱	معرفت و شناخت محبت
۱۷۲	مغز به حد اعلای رشد	۱۶۲	معرفت و عرفان در آئین بهائی
۳۶۰	مغناطیس ارتباطی غرب	۲۲	معرفت و محبت
۲۰۳	مفاوضات (کتاب)	۱۲۷	معرفت و محبت از یک مبدأ
۱۰۴	مفاهیم خداوند، روح، آزادی	۱۶۰	معرفت هم دانستن است
۱۰۰	مفاهیم ماهیت عرفان	۱۲۸	معرفتی متکی به (فرا)منطق
۲۴۵	مفاهیمی فلسفی توشه و زاد..	۳۰	معرف صفات اسماء و افعال خدا
۳۹۸	مفاهیمی مترادف	۲۱۲	معروف کرخی
۲۳۱	مفروضات عاطفی و احساسی	۳۳۸	معشوق روحانی
۳۸۵،۲۹۴	مفروضات (همین عالم)	۹۸	معشوق طلب عشاق می نماید
۸۶	مفهوم اقتصادی	۲۹۹،۲۵۲	معلم اول، کلیم
۲۷۴	مفهوم بهشت	۱۳۶	معلوم تقدم زمانی بر علم دارد
۲۰۱	مفهوم تثلیث (تاج، حکمت، عقل)	۳۸۶	معلوم و منظور و معروف
۳۸۹	مفهوم حقیقی ریاضت	۵۱	معنای بهشت
۳۷۵، ۶۹	مفهوم (حقیقی) عرفان	۶۹	معنای حقیقی آزادی
۶۷	مفهوم خلق جدید	۴۴	معنای حقیقی فردیت
۸۶	مفهوم زیبایی	۲۷۸	معنای خود خواهی
۳۶۵	مفهوم عرش فواد	۸۴،۴۵	معنای زندگی، جهان، نفس
۱۳۳	مفهوم علم در آئین بهائی	۱۰۷	معنای غائی (وراء ادراک)
۱۴۱، ۸۶	مفهوم عینی، ذهنی	۱۰۱	معنای هستن
۳۴۴	مفهوم کعبه مقصود	۹۵	معنوی روحانی
۳۷۶	مفهوم کنجکاوی	۱۵۰	معنوی و روحی
۱۵۳	مفهوم معرفت در آئین بهائی	۸۴	معنی دادن انسان
۷۶	مفهوم منطقی	۳۴۸	معنی وادی مقصود
۲۲۱	مفهوم واقعیت	۶۷	معنی ولادت
۱۵۴	مفهوم والای معنوی (شاطی بحر عرفان)	۶۰	معهد اعلی
۳۱۷	مفهوم وحدت در دیانت بهائی	۱۴۲	معیار اصلی یقین
۴۵	مفهوم و معنای کیهان	۴۳	معیار سنجش همه موجودات

۲۹۸،۴۹	مقام قاب قوسین	۵۸	مفهوم و معنی جدید
۳۶۶،۳۶۲	مقام قدر	۴۶	مفهوم و معنی یعنی همه چیز
۳۸۳،۱۵۶،۴۸	مقام قرب و وصل	۱۹۲	مفهومی فرار (تائو)
۳۶۸	مقام قصص و حجاب (محبت)	۱۳۵	مفهومی کل گرا (عشق)
۳۶۰-۱	مقام مجذوب	۳۳۷	مفهومی مجرد (عرفان)
۳۶۵،۳۵۳-۷،۳۲۹	مقام محمود	۲۱۳	مقامات (روحانی)
۳۵۵	مقام محمود الیوم تبلیغ امرالله	۲۱۵	مقامات سلوک هفت
۳۶۶	مقام مشیت لایبغیرالهی	۳۳۵	مقامات قدسیه
۳۶۹	مقام مظاهر الهیه	۴۰۶	مقام اطمینان
۳۶۵	مقام مظهر ظهور	۳۶۳	مقام الطاف
۳۶۷	مقام مظهریت	۳۶۸	مقام الوهیت
۳۴۸،۳۴۳-۴،۳۳۶	مقام نفس	۲۵۲،۴۹	مقام انسان بزرگ است
۱۶۲	مقام نفس او در عالم امر وخلق	۳۶۵،۵۷	مقام انسان (کامل)
۲۵۷،۲۲	مقام نسخه فی عالم الامر و الخلق	۵۳	مقام انسانیت
۱۱۳	مقام ولایت	۳۲۹	مقام بقاء بالله
۶۷	مقتضای طبیعی بشر	۱۸۹	مقام بودائی
۲۴۶	مقتضیات این عصر	۳۵۸	مقام بیت مجذوب
۱۵۷،۴۶	مقتضیات طبیعت	۱۵۴	مقام تحدید
۵۶	مقتضیات طبیعت (وجود انسانی)	۲۹۵،۱۶۱	مقام توحید
۵۶	مقتضیات عالم وجود (وجود انسان)	۴۰۹	مقام جبروتة الرحمانیه
۳۲۰،۳۱۹	مقدر	۱۹	مقام جسم
۲۲۴	مقدس از غیر	۳۰۰	مقام حقیقی خود
۱۵۸	مقصد اول معرفت	۱۹	مقام حیوانی انسان (جسم)
۴۴	مقصد حیات	۵۴	مقام حیوانیت
۲۳۸	مقصد غائی	۳۵۵-۶	مقام خلافت کبرای انسانیت
۲۵۳	مقصد هر انسان نیست	۳۲۱	مقام رضا
	مقصود از آفرینش (معرفت حق، ظهور کمالات الهیه)	۴۹	مقامش اعلی المقام (انسان)
۳۸۳،۲۵۲،۱۶۳،۱۲۱،۴۸	مقصود از خضر (تائیدات الهیه)	۳۶۹	مقام عرش الهاهوت
۲۹۹	مقصود از نیستی	۳۳۶	مقام عرش فؤاد
۲۸۳	مقصود از ظهور (ظهور تغییر و...)	۳۳۶	مقام عشق، عقل
۶۳	مقصود خداوند	۵۵	مقام عقل در هستی
۳۴۶		۳۳۸،۳۲۷	مقام فنای از نفس

۱۹۶، ۱۹۴	مناسک (روستائی)	۴۰۸	مکاتیب حضرت عبدالبهاء (کتاب)
۱۹۲	مناظر اصلی آفرینش (تغییر و تحول)	۶۵	مکاشفات یوحنا
۴۲	مناظر جهانی صفات انسانی	۳۸۰، ۱۷۶	مکافات
۳۸	مناظر خاص زندگی انسان	۳۰	مکالمه و جدل (علم و دین)
۳۱۷	مناظر گوناگون وحدت	۳۴۹، ۲۶۷	مکان غفلت، امکان طلب
۱۶۳	من اقر بهم فقد اقر بالله	۸۳	مکان مادی جسمانی
۲۹۹، ۱۱۷	من الحق الی الحق	۲۶۹	مکان مقصد دنیای مادی
۲۹۹، ۱۱۷	من الحق الی الخلق	۴۵	مکانیسم حقیقی جهان
۲۹۹، ۱۱۷	من الخلق الی الحق	۱۰۳	مکتب رواقی
۲۹۹، ۱۱۷	من الخلق الی الخلق	۳۰۶، ۱۲۰	مکتب روانشناسی انسان (گرائی)
۱۴۴	منبع ادراک و وصول به معرفت	۳۹۱	مکتب عرفان اسلامی
۳۷۸	من به تو مانوسم و تو از من مأیوس	۲۴۲، ۲۰۲	مکتب نوافلاطونی
۲۲۷	منتسکو	۱۸۵	مکتب ودانتا
۲۲۲	منتنی (نام)	۶۰	مکمل خرد منطقی (سهش)
۳۸۸	منتهی به عرفان حق (آفرینش)	۲۷۸	مکمل یکدیگر (عاشق و معشوق)
۳۲۹	منتهی رتبه عارفان (بقاء بالله)	۱۱۲	مکه
۲۲۲	منجمد و بی ثمر (استدلال عقلی)	۶۴	ملکات فاضله
۳۲۳	من جوهر العلم اظهر تک	۳۰۹	ملک بی زوال
۱۹۱	من چهارراهی است موقتی	۳۹۸، ۳۷۴، ۲۹۹، ۲۲۸، ۵۱-۲	ملکوت ۲-۱
۳۶۶، ۳۶۲	من خاف الله	۳۳۳	ملکوت اسرار
۲۲۹	من خدای توانا هستم	۲۵۹	ملکوت الامر والخلق
۱۱۸	من را در خود کشتن	۴۰۹، ۳۸۲، ۲۸۴، ۱۵۲	ملکوت الله، الهی
۱۵۹	منزها عما یدرکه اهل الانشاء	۳۱۱	ملکوت الهی استقرار یابد
۲۰۸	منشاء تصوف	۳۵۲	ملکوت بیان
۱۸۱	منشاء حالات سحر آمیز	۳۳۳	ملکوت حضرت رحمن
۲۳۴	منشاء حالات عرفانی	۳۴	ملکوت در این عالم
۱۲۸	منشاء روحانی	۳۰۴	ملکول های درشت
۲۰۴	منشاء عرفان در مسیحیت	۴۹	ملکی لایفنی
۲۰	منشاء عرفان در هسته عاطفی	۳۵۱، ۳۴۳	ممات (سر حیات)
۳۶۰	منشاء عشق ایثاری	۳۶۰	ممکنات متوالی
۲۳۶	منشاء کل عالم وجود	۲۱۰	منابع غیر اسلامی (تصوف)
۳۶-۷	منشاء واحد انسان	۴۰۵، ۳۴۷، ۹۲	مناجات (ودعا)

۳۴۵	موجودات محال بروز... الهی	۳۲	منشاء واحد دین و عرفان
۱۸۱	موجود مستقل (کودک)	۱۰۰	منشاء و ملازم سلوک و... (عرفان)
۱۳۷	موجودی آگاه به نام انسان	۲۴۴	منشاء همه واقعیات
۴۳	موجودی است پایان پذیر	۱۴۲	منشاء یقین
۱۹	موجودیت (Entity) اشیاء	۲۷۲، ۱۶۴	منصف
۱۳۳	موجودیتی انتزاعی و مجرد	۳۰۸	منطبق با شرایط یکدیگر
۸۳	موجودیتی روانی اجتماعی	۳۹۸، ۲۵۶، ۲۳۲، ۲۲۲، ۱۰۴، ۵۷	منطق
۳۵	موجودی متفکر و مختار	۳۳۴، ۲۴۸	منطق الطیر (کتاب)
۵۸	موریلو	۳۹۸	منطق برتر
۵۸	موزه لورپاریس	۹۰	منطقه استوائی
۱۷۴	موزه‌های انسان‌شناسی	۲۸۸	منطقه عقلانی روان
۷۸	موسسات تربیتی (اجتماع واسطه)	۱۹	منظر توازی
۲۲۷	موسسات دینی	۱۱۹	منظر روحانی و اخلاقی اعتلاء
۳۰۸	موسسه ازدواج	۱۹۹	منظری برونی و اجتماعی
۳۳۴	موسیجه همان گنجشک	۲۹۱، ۸۴	من عرف نفسه فقد عرف ربه
۳۰۸ ۲۱۵ ۹۶ ۸۱	موسیقی	۱۶۳	من عرفهم فقد عرف الله
۱۱۰	موسیقی آسمانی	۳۹۵	منفورترین کسان بنشینند و بطلبد
۳۳۴	موسیقی معرفت	۱۷۸	منفی یا تردید آمیز (کمتر مورد قبول)
۸۸	موسیقی‌های مدرن	۳۷۳، ۳۴۵، ۲۸۹، ۲۲۳، ۱۵۸	منقطع
، ۱۹۹، ۱۱۲	موسی (کلیم الله حضرت)	۲۷۲	منقطع از ما سوی الله
۳۵۲، ۲۵۴		۳۶۹	منقطع الوجدانی
۲۲۸	موضوع اصلی اندیشه (خدا)	۲۴۲	منموزین (نام)
۳۸۶	موضوع این‌بازشناسی	۳۹۴	من یدعی الباطن و باطن الباطن
۲۸۸	موضوع حقیقت ندارد (کذب)	۲۹۳	موازین محدود ادراک
۳۲۴	موضوع حیرت	۱۴۴	موازین و منابع ادراک
	موضوع اصلی عرفان حقیقت غائی	۳۱۴، ۶۹	مواسات (در مال)
۲۳۲، ۲۲۱-۲		۱۴۰	مواضع اصلی معرفت‌شناسی
۱۱۶	موضوع عشق (آستان معشوق، هدف)	۱۷۵	مواضع اصلی عرفان
۱۱۴	موضوع علم یعنی محبت	۵۲	مواهب عالم طبیعت
۲۲۱	موضوع فلسفه حقیقت		موت رک مرگ
۲۱	موضوع محبت معرفت است	۱۱۷	موت در فراق
۱۵۷، ۶۳، ۲۲	موضوع معرفت حقیقت است	۱۴۶	موثر اثر و مولد تغییر

۴۰۱	میدان پرتحرک نفس	۲۶۸	موضوع مورد نیاز دانستن
۴۳	می داند که نمی داند	۲۲۲	موضوع و هدف عرفان
۲۲۷	میدان رویت روحانی	۲۱۷	موضوع و هدف محبت
۱۴۳	می دانم که نمیدانم	۱۳۳	موضوع همیشگی میان عناصر
۱۸۷	میدیوماه فرزند آراست	۳۸۰، ۳۱۱	موعود
۲۸۳	میراث مظلم و حیوانی (نفس اماره)	۲۷۰	موعود اسلام
۶۴	میراث نیاکان	۱۹۶	موکوتو، کامی، ایمان
۱۲۷	میرزا بزرگ بدیع خراسانی	۳۵۶	مولد محبت و وحدت (تبلیغ خود)
۱۸۸	میرفندرسکی	۷۴، ۷۱، ۳۴	مولوی (جلال الدین محمد)
۳۵۴	میزان	۲۱۶، ۲۱۲، ۱۵۳، ۱۴۸، ۱۰۶-۷، ۹۷	
۶۷	میزان آگاهی و معرفت	۲۹۹-۳۰۱، ۲۹۶، ۲۸۳، ۲۷۷، ۲۴۱	
۹۰	میزان ارتفاع از سطح دریا	۳۶۷، ۳۶۱-۳، ۳۵۹، ۳۵۰، ۳۴۱، ۳۲۶	
۱۴۴	میزان حس ناقص	۳۹۴، ۳۸۲، ۳۷۵	
۱۴۵	میزان صحیح (فیض روح القدس)	۳۶۱	مولوی محمد رضا لاهوری
۱۴۴-۵	میزان عقل (تام نیست)	۲۴۶	مومن و عارف
۸۴، ۴۶، ۲۶	میکل دوفرن	۱۸۹	مونی (مرناض)
۳۴۶، ۲۶۷-۸	میل به دانستن	۳۹۴	موهومات
۱۱۵	میل و اراده عاشق	۱۸۴	مهابراتا (قانون مذهبی) کتاب
۲۹۲	میل و رغبت به دانستن	۳۸۸	مهابط وحی (مظاهر الهی)
۲۸۱	میل و شوق	۱۵۳	مهر معشوق
۱۷۴	میل ها	۱۵۳	مهر مهر معشوق
۲۴۲	میوزها	۱۰۴	مهر و محبت (جنین)
۹۳	میهن پرستی	۵۳	مهمل و معطل (عقل و هوش را)
	«فی»	۴۵	مهم همین طلب است
۳۷۵	ناپاک	۱۰۳	مهیائی درونی و نهادی
۱۴۳	ناپایدار بودن گواه تحرک و...	۲۶۴	مهیائی روحانی
۳۸۷، ۳۲۵	ناتان	۷۴	مهیای تغییر یافتن
۱۸۹	ناحیه کایا	۵۹	مهیای دریافت الهامات
۳۷۵، ۹۵، ۵۸	ناخود آگاه	۲۴۱، ۶۴	می اندیشم پس هستم
۸۵، ۸۰	ناخود آگاه جمعی (نیاگونه)	۳۱۰، ۱۸۳، ۶۶	میترا (خدای آفتاب)
۱۵۲	نادانسته ها	۳۱۰	میتربه (Mytreye)، میترا
۳۰۹	نادرستی	۱۴۳	می خواهم بدانم

۳۴۸	نسبی	۳۸۱، ۲۸۹	نار (حب و ذکر)
۳۶	نسبیت در ویژگی‌های انسان	۲۲۳	نارسائی‌های عقل و استدلال
۳۶	نسبیت فرهنگی	۳۸۸، ۲۸۱	نار موقده الهی، عشق
۳۷۵، ۲۴۶	نسخ	۱۱۵	نازیبائی و نازیبندگی‌های معشوق
۶۱	نشر افکار عالیله قوه محرکه	۳۹۸، ۳۷۸، ۲۹۹	ناسوت
۳۵۵	نشر نفعات الله	۳۹۵	ناصرح امین
۱۷۸	نشست‌های سازمان ملل متحد	۳۸۱	نافرمانی نخستین
۳۳-۴	نصائح حضرت بهاء الله	۲۹۰	نامحدود در محدود
۱۸۷	نصائح و وصایای... زردشت	۳۰۸	نامزدی رسمی
۳۷۰	نص النصوص (کتاب)	۳۵۷	تاموس اعظم
۱۸۰، ۱۷۹	نطفه (در رحم مادر)	۳۱۰	نبوات
۱۸۰	نطفه نوع ممتاز	۳۸۳	نبیل اعظم
۲۲۵	نظارت (خداوند)	۳۱۷	نتایج عملی
۹۱	نظاره خویشتن درونی خود	۲۷۱، ۱۱۶	نثار آنچه هست
۵۶	نظامات و قوانین حقیقی طبیعت	۳۹۰، ۳۴۵	نجات (بشریت)
۲۵۳	نظام جهان	۳۹۷	نجات خویشتن
۲۰۷	نظام عرفانی درونی	۱۹۱	نجات و آزادی برای ما نه "من"
۳۵۷	نظام وحید عالم	۳۴۴	نحو
۳۰۴	نظر توحید	۷۴، ۷۲	نحوه ابراز (کاربرد) توانائی‌ها
۳۰۴	نظر خود سالک	۲۰۱	نحوه اجرای احکام
۲۱۰	نظر عملی	۲۱۹	نحوه‌های تفکر
۲۱۱	نظریات فیلون	۳۷۶	ندانستن مترادف تاریکی
۸۹	نظریه بومی و نهادی، اعجاب	۱۷۵	نذرها
۳۷	نظریه توازی	۸۲	نردبانی برای عروج ارواح (موسیقی)
۱۷۱	نظریه تویبیس	۱۸۳	نرگن (خداوند مقدس از هر صفت)
۳۷	نظریه ثنویت	۱۵۹	نرن‌ها سلول‌های عصبی
۳۰۲	نظریه رشد و تحول	۳۰۹	نزاع
۱۲۵	نظریه روانشناسی تحلیلی	۲۲۵	نزول وحی
۱۷۹	نظریه ژان لاک	۳۳۴	نزه نفسک
۱۶۶	نظریه شگفتی	۱۸۸	نژاد آریائی
۱۶۶	نظریه طبیعی (فراگیری زبان)	۱۷۹	نسایم استغنائی الهی
۱۴۹	نظریه کل گرایی	۳۶۸	نسبت خدائی

۴۰۲	نفس بسیار امرکننده (اماره)	۱۷۶	نظریه لوی بوروهل
۴۰۱	نفس تحت سلطه روح	۳۱	نظریه مبداء واحد
۴۰۰	نفس تحول و تزکیه آن	۲۳۵	نظریه مقصد غائی
۲۸۴، ۳۵، ۱۹	نفس جبروتی، جبروتیه	۲۲۱	نظریه وجود روح
۴۱۰، ۴۰۷-۸، ۴۰۱-۲، ۳۸۹، ۳۴۶	نفس جمادیه معدنیه	۲۴۴، ۲۳۷، ۲۳۵، ۱۳۷، ۷۷	نظم، نظم‌ها
۴۰۸، ۴۰۲،	نفس حق تعالی	۳۹۹، ۳۰۸، ۳۰۶	
۲۶۱	نفس حیوانیه حساسه	۱۳۸	نظم اجباری
۴۰۸، ۴۰۱-۲	نفس خود (را پاک کن)	۳۱۶	نظم جهانی
۳۳۴، ۲۲۷	نفس دوجنبه دارد	۱۰۴	نظم، عدالت
۵۴، ۱۹	نفس راضیه، خشنود	۲۰۲	نظم و مراتب
۳۴۸-۹، ۳۴۶، ۲۸۴	نفس رشدکننده گیاهی	۲۶۵	نظم و نجابت
۴۰۷-۹، ۴۰۱-۲، ۳۵۱	نفس (روان)	۱۳۸	نظمی ساده
۴۰۲	نفس شما	۳۹۶	نعم الریاضه علی الخلاء
۴۰۰، ۳۹۸، ۲۴۴، ۱۹	نفس شیطانی	۳۱۷	نعمت‌های بی زوال معنوی
۱۵۸	نفس ظهور (عرش)	۱۱۱	نعمات آسمانی (تنهائی)
۲۸۳	نفس قدسیه	۲۹۶	نعمات حجازی
۳۶۵	نفس کامله	۳۸۱	نفاق
۳۷	نفس کیست	۹۸	نفحات العذاب عن کل الاشطار
۴۰۸-۹، ۴۰۱-۲، ۳۴۶، ۲۸۴	نفس لاهوتیه قدسیه (مظهر امر)	۳۵۷	نفحات روح القدس
۲۷۶	نفس اوامه، سرزنش کننده	۱۸۵، ۱۱۰، ۳۷، ۳۵	نفس
۴۰۸، ۴۰۱-۲	نفس متأثر از زمان	۳۹۳، ۳۰۰، ۲۱۲	
۲۸۴، ۴۲	نفس مطمئن یافته مطمئن	۴۰۲	نفس اطمینان یافته مطمئن
۴۰۸-۹، ۴۰۱-۳، ۳۵۱، ۳۴۹، ۳۴۶-۷	نفس مرضیه	۱۱۸، ۹۲، ۶۱، ۳۴	نفس الله القائمة فیہ بالستن
۲۴۴	نفس معرفت من	۳۶۵، ۳۴۸، ۳۴۳-۶، ۳۱۰، ۲۹۱، ۱۵۸	
۳۴۹، ۳۴۳، ۲۹۱	نفس ملکوتی	۴۰۲	نفس الهام گیرنده (ملهمه)
۴۰۷-۹، ۴۰۱-۲، ۳۵۱، ۳۴۸	نفس مطمئن	۴۱۰، ۴۰۲	نفس الهیه
۳۴۳، ۲۸۴، ۲۱۴، ۱۶۰	نفس اماره	۳۵۱، ۳۴۶، ۲۸۳، ۴۲، ۳۵	نفس اماره
۴۰۸-۹، ۴۰۶، ۴۰۱، ۳۵۱، ۳۴۸، ۳۴۶	نفس اماره بالسوء	۴۰۸-۹، ۴۰۱-۲، ۳۷۹	
۳۴۶، ۱۵۸	نفس اماره میراث مظلم و حیوانی	۳۴۹	نفس اماره بالسوء
۳۴۶، ۲۸۴، ۱۹	نفس با ماهیت حقیقی خود	۴۰۳	نفس اماره میراث مظلم و حیوانی
۴۰۸، ۴۰۱-۲		۴۰۱	نفس انسانیه نفس ناطقه
		۳۱۰	نفس با ماهیت حقیقی خود

۲۸۹	نگوید آنچه را وفا نکند	۳۵۱،۳۴۶-۸،۲۸۴،۱۶۰	نفس ملهمه
۴۶	نمایش کیهان	۴۰۸-۹،۴۰۵،۴۰۱	
۹۰	نواحی معتدله	۴۰۲	نفس مورد رضایت خدا
۲۴۲-۴،۲۰۷-۸	نوافلاطونی	۴۰۸،۴۰۱	نفس ناسوتیه انسانیه
۲۹۰،۱۳۱	نورالیقین	۲۶۱،۳۷،۱۹	نفس ناطقه (روح انسان)
۲۰۶	نور باطنی اصلی	۴۰۲،۲۶۶	
۳۶۴،۳۴۹،۱۶۱،۱۵۴	نور هدایت (تقوی)	۱۹	نفس ناطقه واسطه جسم و روح
۲۹۱	نور یقین	۴۰۸،۴۰۱	نفس نامیه نباتیه
۳۷۹	نوستالجیا	۳۷	نفس واسطه بین روح و جسم
۳۸۲،۲۲	نوسیکم بخد مت الام اصلاح العالم	۲۴۵	نفس و روح
۳۸۷	نوع انسان کودکان سبق خوانند	۴۰۰،۶۴	نفس یا روان (انسان)
۱۵۷	نوع انسان لازم الوجود	۳۹۲	نفسی معتدل مترقی... متفکر ملهم...
۳۱۶	نوع انسان یکی است	۳۱۵،۲۵۵	نفوذ (در حقیقت انسانیه)
۷۳	نوع پروری	۲۰۷	نفوذ راهبان مسیحی
۱۷۲	نوعی آگاهی از خود	۱۳۱	نفوذ روان انسان
۱۸۰	نوعیتش و ماهیتش ابدأ تغییر نکرده	۲۴۲	نفوذ سیاسی
۱۱۹	نوعی دوباره آفریدن خود	۲۲۴	نفوذ مستقیم
۱۹۷	نوعی عرفان	۱۹۱	نفوذهای گذرا و تغییر پذیر
۳۲۴-۵	نوم (خواب)	۳۸۸	نفوس رحمانی
۳۷۸،۸۰	نومیدی	۳۹۱	نفی وانکار جسم... روح آزاد شود
۲۴۲	نومینوس	۴۰۸	نقائص الناسوتیه
۶۳	نوبین تلویحی از تغییر	۳۰۸،۱۷۲،۱۶۷	نقاش، نقاشی
۱۷۹	نهادینه بودن حالات عرفانی	۴۰	نقاشی زمان
۱۴۲،۱۲۸،۱۰۵	نهادی یا فطری	۱۷۲	نقاشی‌های اولیه در لاسکو
۴۳	نهایت رتبه جسمانیات، نقص	۳۸۹	نقش ریاضت در مسالک عرفانی
۳۵۶،۶۰	نیات (و مقاصد باطنی)	۲۲۵	نقش واسطه
۳۸۶-۷،۳۲۳،۱۵۴،۱۱۶	نیاز	۸۰	نقصان‌های اقتصادی
۱۱۵	نیاز با درد همراه	۴۰۲	نقطه وحدانیت خداوند
۹۳	نیاز باطنی	۱۴۵	نقل را عقل ادراک کند
۲۸۱،۲۷۹،۸۶	نیاز برتر	۲۸۸	نقوش شبحیه
۳۹۹	نیاز به آزادی	۳۰۷	نگاه‌های مادر
۱۲۰	نیاز به اعتقاد ماوراء الطبیعه	۱۹۴	نگرش درون

۳۹	نیاز فطری حسی روحی به زیبایی	۴۰۴،۳۲۴،۱۲۰	نیاز به اعتلاء (روحانی)
۲۸۰	نیاز گواه یک نقصان	۱۰۹	نیاز به بودن در میان دیگران
۲۸۱	نیاز مادی	۳۲۴	نیاز به پرستش
۳۹۹،۲۸۱	نیاز محبت	۱۱۳،۱۱۰	نیاز به تنهایی
۱۱۶	نیازمند بلا	۱۰۷	نیاز به جستجو و بررسی و...
۷۳	نیازمند پرورش	۲۱	نیاز به حالات عرفانی
۱۳۲	نیازمند تجربه	۳۲۴	نیاز به حرارت
۳۹۶	نیازمند عفو و بخشش خداوند	۷۷	نیاز به حقیقت
۲۱۳	نیازمند عنایات خداوند	۱۶۸	نیاز به داشتن اتکاء
۱۲۱	نیازمند یک سیستم اعتقادی	۲۶۸،۱۵۲،۱۱۴،۱۰۶-۹	نیاز به دانستن
۳۹	نیاز نهادی برتر	۳۹۹،۳۷۶،۲۹۲،۲۷۹	
۱۰۹	نیاز نهادی به تنهایی	۳۷۶،۲۶۸	نیاز به دانستن که فطری است
۱۱۱	نیاز و گرایش به تنهایی	۲۷۹،۱۱۴،۱۰۹	نیاز به دوست داشتن
۲۹۲،۱۵۱-۲،۱۰۵،۹۵،۶۰،۲۰	نیازها	۲۷۹	نیاز به دوست داشته شدن
۳۱۰،۳۰۸		۷۷	نیاز به زندگی در اجتماع
۳۹۲	نیازها انکار نمی شوند کنترل می شوند	۳۹	نیاز به زیبایی
۳۲۳	نیازها دودسته (اولیه، فرانیازها)	۳۲۴،۷۷	نیاز به صلح، امنیت، نظم
۱۷۵	نیازها (زنده‌ها و مرده‌ها)	۳۲۴،۲۸۱،۷۷	نیاز به عدالت
۹۱	نیازهای اجتماعی و حیاتی	۸۶	نیاز به عرفان و تجربه عرفانی
۳۲۳	نیازهای اولیه، حیات	۳۲۴،۱۱۶	نیاز به غذا
۱۲۰،۷۶-۷	نیازهای برتر (فطری)	۱۴۸	نیاز به لحظاتی خلوت
۴۰۴	نیازهای برتر و فطری	۱۵۲،۱۱۳،۱۰۹	نیاز به محبت
۲۹۲،۱۶۸،۱۵۲،۴۰	نیازهای فطری	۹۳	نیاز به نیاگونه
۲۸۱،۱۱۶	نیازهای (مادی و) جسمانی	۷۷	نیاز به نیکی
۳۲۴	نیازهای مادی و دنیوی	۳۴۷	نیاز به وجدان اخلاقی
۲۸۱	نیازهای معنوی	۱۰۹	نیاز به یک زندگی خصوصی
۲۷۹	نیازی حیاتی و جودی	۳۲۴	نیاز تجربه عرفانی
۲۷۹	نیازی فطری و ذاتی	۶۰	نیاز حفظ نفس
۳۷۹،۸۵	نیاگونه آرکیپ‌های یونگ	۱۱۹-۲۰	نیاز سرشتی به اعتلاء
۸۰	نیاگونه، آرکیپ، ناخود آگاهی جمعی	۲۸۱	نیاز صلح
۳۱۷،۲۲۷	نیایش خداوند (یکتا)	۳۵۹،۲۶	نیاز فطری (به دانستن و شناختن)
۳۱۰	نیت	۷۶	نیاز فطری به زندگی اجتماعی

۷۶	واحد‌های اجتماع	۴۶۷	نیچه
۳۴۸	وادی‌های چهارگانه	۲۳۶	نیرو، عنصر (عامل متضاد)
۳۱۷	وادی استغناء	۱۲۴	نیروئی برتر حاکم بر اوست
۸۵	وادی اول عرفان	۱۹۱-۲	نیروانا بهشت بودا
۳۵۲	وادی ایمن	۱۹۱	نیروانا عالم انوار
۳۲۴، ۱۴۸	وادی حیرت	۱۹۱	نیروانا عالم نامحدود الهی
۳۵۲	وادی سلامت و امنیت	۹۲	نیرو و جاذبه طبیعت
۳۴۴	وادی طالبان کعبه مقصود	۴۰۰	نیروها (در قلمرو نفس)
۲۶۶، ۱۵۵، ۱۰۶	وادی طلب	۱۷۶	نیروهای پنهانی (باور به)
۳۰۵، ۳۰۱، ۲۷۲		۱۹۲-۳	نیروی حیات
۶۱	وادی عرفان نفس	۱۹۴	نیروی سازنده
۲۷۸، ۲۷۲، ۱۱۷، ۱۱۴، ۱۰۶	وادی عشق	۱۶۸	نیروی مافوق انسان و مافوق...
۳۶۱، ۳۵۸، ۳۳۷، ۳۳۱		۱۸۴	نیروی نگاه دارنده
۳۶۰	وادی عشق در چهار وادی	۳۴۹، ۲۸۲-۳	نیستی
۳۵۳-۴	وادی عقل	۳۷۸	نیستی صورت هستی آراسته
۳۳۸، ۳۲۷	وادی فقر حقیقی (وفنای اصلی)	۱۹۲	نیک بخت
۳۳۸	وادی فقر مطلق	۴۷	نیک بختی حقیقی
۱۶۲	وادی فناء فی الله و بقا به	۲۴۴	نیکو
۳۳۶	وادی مجذوب	۳۷۹	نیک و بد
۳۶۲، ۳۳۶	وادی محبوب	۲۷۰	نیکوترین حکایت کردن
۳۳۶	وادی محمود	۲۲۵، ۵۹	نیکوکاری (اثر)
۱۶۱، ۱۵۴، ۱۱۴، ۱۰۶	وادی معرفت	۲۴۲	نیکوماکوس از جرازا
۳۰۵، ۳۰۱، ۲۹۳-۴، ۲۸۷، ۲۸۴		۳۰۶، ۲۶۵، ۲۴۵، ۷۷	نیکوی و پاکدلی
۳۴۹، ۳۴۲، ۳۳۷-۸		۱۲۸	نیمکره چپ مغز
۱۶۱، ۱۵۴	وادی معرفت آخر مقام تحدید	۲۳۶	نیوتن
۳۷۶، ۳۰۴، ۲۹۵			«و»
۳۴۸، ۳۴۳-۴، ۳۳۶	وادی مقصود	۹۶	وابسته به زمان و مکان
۳۰۱، ۲۹۵، ۱۶۱-۳	وادی وحدت	۹۵	وابسته به ماده
۳۴۲-۳، ۳۱۷، ۳۱۰، ۳۰۴-۵		۲۳۵، ۲۲۴	واجب الوجود
۳۶۱، ۳۵۱، ۳۴۸		۴۴	واحد حیاتی مستقل
	وادی‌های چهارگانه (در چهار وادی)	۲۳۹	واحد غیر قابل تجزی
۳۴۳، ۳۰۱		۱۵۹-۶۰	واحد‌های آگاهی

۲۵۰	واژه وجود	۳۴۸، ۱۶۲	وادی‌های وحدت استغناء ...
۳۰۲	واژه وحدت	۳۳۹، ۳۰۱	وادی‌های هفت‌گانه
۳۵	واژه‌های انسان وانس	۲۷۷	وارسته بودن کامل
۱۵۶	واسطه آفرینش (عالم خلق)	۱۸۳	واروناخدای آسمان
۲۰۲	واسطه میان خداوند و موجودات	۱۸۲	واژه آریا
۳۶۴	واصلان طلعت محبوب	۲۳	واژه آفرینش
۳۲۹	واصلان لجه تجرید	۱۰۳	واژه ابتدا به ساکن
۳۲۷	واصلین بحر وصال	۲۵۴	واژه بیان
۱۴۸	واقع بین	۳۲	واژه تجربیات عرفانی
۲۱۸، ۱۵۰	واقعیات (کلی)	۲۶۰	واژه تجلی
۲۶	واقعیات مادی و محسوس	۱۴۹	واژه تحلیل
۱۳۲، ۴۷	واقعیات‌های بدیهی	۲۰۷	واژه تصوف
۲۱۷	واقعیات‌های پنهان	۸۲	واژه تمامیت
۱۲۴	والاثرین تجربه روانی انسان	۲۰۱	واژه تورات
۳۷۳	والاثرین فرایند روحانی (عرفان)	۷۰	واژه جایگاه
۳۸۹	والاثرین مرتبه دانائی انسان	۳۲۶	واژه حیرت
۲۱	والاثرین مرتبه رشد شخصیت	۲۲۷	واژه درون‌نگری
۳۸۱	والذین جاهدوا فینا	۲۰۳	واژه زُهر
۲۰۸	وجد	۲۳۰	واژه دین
۳۱۰، ۱۶۰، ۶۴	وجدان (آگاهی)	۱۰۵	واژه رفتار
۳۴۶، ۳۱۷، ۳۱۰، ۳۰۷	وجدان اخلاقی	۳۹۰، ۳۸۹	واژه ریاضت
۴۰۵، ۴۰۳، ۳۴۷		۱۹۴	واژه زن
۳۶۳	وجدتها قریباً (اشاره بظهورشان)	۱۰۱، ۳۶	واژه ساختار
۲۰۰	وجد و خلسه	۱۳۰	واژه‌شناسی سه مفهوم
۲۵۰	وجوب	۳۶۵	واژه عرش
۲۸۰، ۲۵۰، ۱۴۴	وجود	۲۲۳	واژه عقل
۱۸۱	وجود اجتماعات انسانی	۲۶۴	واژه فنا
۲۵۱	وجود اعیانی، امکانی	۹۷	واژه گاه
۲۵۱	وجود الهی	۲۲۴	واژه مترادف خداوند
۱۷۵	وجود اندیشه قبول روان یا روح	۲۲۵	واژه محبت
۱۵۷، ۴۶	وجود انسانی از مقتضیات طبیعت	۲۹۰-۱	واژه معرفت
۲۳۷	وجود جسمانی	۳۴۴	واژه مقصود

۳۱۵	وحدت در اداره امور	۲۳۷، ۲۳۲، ۲۱۷	وجود خداوند
۲۶۵	وحدت در تفرق (جمال)	۲۲۹	وجود خداوند ساده و مجرد
۳۱۵	وحدت در تفکر	۱۴۱	وجود ذهنی
۳۱۵	وحدت در درک آزادی	۳۶	وجود روح
۳۰۵	وحدت در دیانت بهائی	۴۰۵	وجود کل از جودت موجود
۳۱۵	وحدت در دین	۲۵۰	وجود کیفیتی ثانوی
۶۹	وحدت در عقول و وجدان‌ها	۲۶۴	وجود مادی
۳۰۴	وحدت در عوالم الهی	۲۹۸	وجوده اثباته
۳۰۲	وحدت در کثرت (جمال)	۲۵۰	وجود یک پسین پدیده
۳۱۵	وحدت دینی	۱۱۷	وجه خاص مقبولی (از حب نفس)
۳۰۲	وحدت روان انسان	۶۰	وجه خدا اگر شودت منظر نظر
۳۰۳	وحدت روح و جسم (حیات انسان)	۴۰۵	وجدان عمومی
۳۱۵	وحدت سیاسی	۳۰۳	وجدانیت خداوند
۲۴۵	وحدت عارفانه	۳۰۱، ۲۹۲، ۲۷۸، ۲۵۰، ۱۵۴، ۷۴	وحدت
۳۱۶، ۳۱۰، ۱۶۴	وحدت عالم انسانی	۴۰۷، ۳۷۶، ۳۶۱، ۳۴۲، ۳۳۷، ۳۱۴	وحدت آراء (در امور عظیمه)
۳۰۲	وحدت عالم حق و عالم خلق	۳۱۵، ۶۹	وحدت ادراک حسی
۳۱۵	وحدت فرهنگی	۳۰۲	وحدت ادیان
۳۰۳	وحدت قانون آفرینش و نظم آن	۳۰۳	وحدت با اجتماع انسان‌ها
۱۸۵	وحدت قلب و روح	۳۰۳	وحدت با جمیع
۳۱۵	وحدت لسان	۳۱۵	وحدت با خداوند، الوهیت
۳۱۵-۶، ۳۰۳	وحدت مظاهر مقدسه	۳۰۳-۵، ۲۰۰	وحدت با خود
۳۱۵	وحدت ملت‌ها	۳۱۷، ۳۱۱، ۳۰۷	وحدت با عوالم الهی
۳۱۵	وحدت نژادها	۳۰۳	وحدت با غیر خود
۳۱۵	وحدت نسوان و رجال	۳۹۷	وحدت با محیط زیست
۳۱۶	وحدت نوع انسان	۳۰۳	وحدت با یکدیگر
۳۸۱	وحدت و اتفاق	۳۰۴	وحدت (تعریف)
۳۱۵	وحدت وجدان	۳۱۰	وحدت جنس
۲۲۴، ۲۱۰-۱۱، ۲۰۷	وحدت وجود	۳۱۵	وحدت در آثار حضرت ولی امرالله
۱۴۱	وحدت وجود (پانته ایسم)	۳۱۵	وحدت در آثار عبدالبهاء
۲۳۶	وحدت وجودی	۳۱۵	وحدت در آزادی
۳۰۲	وحدت (وحدود انسان)	۳۱۵	
۳۱۵	وحدت وطن	۳۱۵	

۱۸۸	وسيله تقرب به حق	۹۹	وحدت كامل
۶۱	وسيله تمدن و دانش	۲۷۰، ۲۳۰، ۱۸۷، ۱۴۵، ۳۰-۱	وحی
۲۷۴	وسيله حفظ و صيانت انسان	۳۱۲	
۲۱۰	وسيله و نه غايت مقصود	۳۵۲، ۱۸۷، ۱۱۲	وحی الهی
۱۲۳-۴	وصف ناپذیر (ی)	۱۹۰	وحی و الهام
۳۹۰	وصول به آرمانها (معنوی)	۱۱۲	وحی و رسالت
۱۹۲	وصول به پاکی و خلوص (نیروانا)	۱۸۹	ودا
۲۰۰	وصول به خداوند	۲۷۵، ۲۴۰، ۲۲۸، ۲۰۶، ۱۵۸	وديعه
۲۶۸	وصول به رضامندی	۳۸۸، ۳۴۸، ۳۲۱	
۲۰۱	وصول به عوالم الهی	۱۳۵	وديعه (الهی) ستایش و عشق به حقیقت
۱۸۸	وصول به مدارج روحانی	۳۰۰	وديعه الهیه (اسرار باطن)
۲۰۷	وصول و تقرب	۵۲، ۴۹، ۳۲	وديعه خداوندی (روح)
۳۹۸	وصول و درک عوالم روحانی عرفان	۹۱، ۷۷،	
۳۸۲، ۳۱۴	وصیت	۲۷۶	وديعه و نماینده الهی (روح)
۴۰۷	وصیت حضرت بهاء الله (خدمت)	۱۵۰	وديعه های وجود انسان
۳۱۱	وصیت نامه لوی	۱۰۷	وراء ادراک
۲۵۶	وضوح	۳۸۹	ورزش روان و روح
۱۷۸	وضوح جنبه های مخالف	۴۰۱	ورطه اهواء
۲۵۶	وضوح کامل	۲۱۰	ورع
۱۱۰	وطن اصلی روح آدمی	۲۱۳	ورع (تعریف)
۲۶۶	وطن اصلی (روحانی)	۲۶۱	ورقا حمامه
۳۴۲	وطن (الهی)	۱۷۸	ورق سفید
۳۲۶، ۳۱۳	وطن (خاکی)	۳۱۳	وزرای بیت العدل
۳۱۶	وطن نوع انسان	۱۷۰	وزن مفر
۳۰۷، ۷۸	وعد و وعید	۱۸۸	وسائل آسایش و لذت
۳۱۶	وعدہ صلح جهانی (کتاب)	۲۲۰	وسائل تجربی
۳۲۵، ۳۱۰	وعدہ (وحدت)	۸۸	وسائل خنک کننده
۳۰۸، ۱۹۷	وفاداری	۳۰۹	وسائل روانشناسی اجتماعی
۸۸	وفور محرک هادر محیط شهر	۳۲۱، ۱۷۲	وسائل (زندگی)
۳۷۵	وقایع عظیمه	۳۷۹	وسوسه های نفس
۱۳۶	وقوف انسان به نفس خود	۲۲۰	وسيله ای برای سنجش دانش
۳۸۶	وقوف و آگاهی به کیفیات	۸۱	وسيله برای پیش گیری

۱۷۶،۳۱	هاینس ورنر	۱۸۶	ولادت حضرت زرتشت
۲۵۸	هاءالهویه	۱۶۷	ولادت نوع انسان
۲۶۶	هجرت از نفس	۴۰۴	ولو القی معاذیره
۳۷۷	هجرک اهلکنی	۲۱۳	ولی
۳۸۰،۳۴۹،۲۷۲،۲۷۰،۲۰۱	هدایت	۱۱۰	وونارک (نام)
۳۵۶،۳۲۰	هدایت‌های خداوند	۳۸۷،۱۱۹	ویژگی‌ها(ی اعتلاء)
۴۰۷،۲۹۳	هدف حیات (شناخت خداوند)	۸۶	ویژگی‌های اجتماعی
۲۶۸	هدف دانستن	۱۰۲	ویژگی‌های ارثی
۳۹۶	هدف روزه کف نفس	۳۶	ویژگی‌های جهانی انسان
۱۹۴	هدف روشنگری و خرد پذیری	۴۴	ویژگی‌های روح
۳۹۸،۲۰۴	هدف عرفان (عمل)	۳۸	ویژگی‌های سرشتی
۲۳۷	هدف عقل عملی ناب	۱۴۷	ویژگی‌های شیء
۲۰۰	هدف غائی کابالیست‌ها	۹۴	ویژگی‌های طبیعت
۲۹۲-۳	هدف معرفت‌شناخت مظهر امر	۲۷۴	ویژگی‌های عشق
۳۱۶	هدف و مقصد بشر	۳۷	ویژگی‌های ماده
۲۸۷	هدف و موضوع تحری	۷۹	ویژگی‌های مشترک جهانی
۲۲۰	هدف‌های دنیوی	۱۴۴	ویژگی‌های معرفت
۳۳۴،۲۷۴،۲۴۸	هدهدکنایه از مرشد	۱۶۸،۱۰۳-۴	ویژگی‌های نهادی
۳۲۲	هدا علمی و ذلک ظنک	۱۰۲	ویژگی‌های نهادی یا فطری
۴۰۱	هذه الایة العجیبة (نفس)	۱۸۳	ویشنو حافظ آفرینش
۲۷۰	هر امر خصوصی بشری	۱۹۱	ویشنو خدای هندوئیسم
۲۶۹	هر امر عمومی الهی	۱۱۰-۱	ویکتور هوگو
۳۲۸	هر بحری لولؤندارد	۴۵-۶	ویلر (جان)
۲۷۸	هر پیشرفت فرزند یک شک	۲۴۹،۲۱۸،۲۰۳	ویلیام بلیک
۲۳۴	هر چیز در این عالم علتی دارد	۲۶۸،۱۲۳،۲۹	ویلیام جیمز
۱۳۵،۸۷	هر حقیقتی از لوازم ضروریه...	۳۰،۲۹،۲۶	ویلیام هاجر
۲۶	هر حقیقتی واقعیت هست	۱۹۰	وینایا پی تاکا (کتاب)
۳۴۱	هر دو به رقص آمدند سامع و قائل		«هه»
۴۰۳	هر روز به حساب خویش برس	۲۳۲،۲۰۴	هانری برگسن
۲۷۰	هر سه طلعات مقدسه (یوسف)	۱۲۶	هانری پیرون
۱۵۶	هر شیء حکم کل شیء	۲۷۷،۱۲۵	هانری دولاکروا
۳۲۲	هر غنا رافنا از عقب	۲۹۹	ماهوت

۳۱۰	همتائی و یگانگی	۳۲۲	هر فقری را غنا در پی
۳۰۳	همتای یکدیگر (دو علیت)	۱۱۵	هر قدر عشق شدیدتر شوق بیشتر
۱۷۸	همخوانی و تجانس	۱۱۶	هر قدر نیاز شدیدتر درد بیشتر
۳۸۴	همرهمی دو فرایند عهد و عرفان	۳۰۸	هرمن ها
۱۹۶	همکاری و تائید خدایان	۲۶	هر واقعیتی حقیقت نیست
۳۱۳	همه بار یک دارید	۱۵۰	هر هستی حساس است
۲۳۶	همه جا حضور دارد (خدا)	۲۱۴۴	هستن
۴۴	همه جهان فرو می ریزد (مرگ)	۱۰۴	هسته اولیه
۴۳	همه چیز در برابر هیچ (انسان)	۲۸۸، ۱۰۵-۶، ۸۲، ۲۱	هسته عاطفی
۶۶	همه چیز را تومی سازم	۸۳، ۸۱	هسته عاطفی روان (انسان، انسانی)
۳۹۳	همه چیز معلق است به قبول من	۴۰۴، ۲۹۲، ۲۷۹، ۱۲۷، ۱۰۷	هسته عاطفی روان و شخصیت
۵۴	همه خیر است اما به درجات (فطرت)	۷۶	هسته عاطفی نفس
۲۰۶	همه فرزندان خدا هستند	۲۰	هسته مرکزی روان انسان
۳۴۷	همه مه و رنج درون	۳۲۳	هسته مرکزی عرفان
۲۱۸	همه مه های عقلی	۱۹۹	هسته ناخود آگاه (روان)
۲۰۴، ۱۸۹-۹۲، ۱۸۴، ۱۸۲	هندوئیسم	۱۲۵	هسته و طرح اولیه معرفت
۳۹۰، ۳۱۰، ۲۷۶	هندوستان	۱۴۲	هستی آغاز و انجامی ندارد
۳۹۳، ۳۹۱، ۱۸۸-۹، ۱۸۲	هندو و بودائی	۳۴۹، ۲۸۲، ۲۵	هستی موهوم (دنیا)
۲۰۴	هنر نقاشی و مجسمه سازی	۱۸۳	هفت رتبه، قدم، نفس
۴۰	هنر و مظاهر اجتماعی	۳۲۹	هفت رتبه، وادی، شهر (عشق)، منزل، آسمان،
۱۸۱	هنرها از مظاهر محیط زیست	۱۹۹	طبقه دل، طور دل، مقدم، نفس
۸۱	هنرهای خاص آرایش تن	۳۶۴، ۳۳۴، ۳۲۹، ۲۶۶، ۲۴۷-۸	هفت وادی (کتاب) ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۲۴
۳۹	هنرهای نویسندگی	۲۵۵-۶، ۲۴۶-۷، ۱۶۳، ۱۶۱، ۱۵۴	۳۴۸، ۳۴۲، ۳۳۷-۸، ۳۱۷، ۳۰۴، ۳۰۱
۳۰۸	هو الاول والاخر والظاهر والباطن	۲۶۷، ۲۳۸	هگل
۳۳۶	هوای فضای عمومی شهر (آلودگی)	۲۴۵	هلاکت
۸۸	هوس ها و امیال	۳۰۴	هم آوری روحانی جسمانی (تمامیت)
۲۱۵	هوش	۳۹۲، ۳۰۴	هم آهنگ (و همعنان با روح)
۱۳۹، ۱۳۱، ۹۱، ۵۳	هوش تاثیر، سهشی	۳۱۰، ۲۶۷	هم آهنگی (آفرینش و عقل)
۴۰۲، ۳۰۲، ۱۶۰،	هوش متقارب	۳۱۵	همت
۱۲۶	هوش مستقیم		
۳۲۶			
۱۶۰، ۱۲۶، ۵۸			

	«ی»	۳۲۲	هوشمندان مستحق ارشاد و مقربان
۱۸۴	یا جورودا	۱۲۶، ۴۲	هوش منطقی
۴۰۳، ۳۹۷	یاری به خود، نفس، دیگران	۱۲۶	هوش ناخود آگاه
۱۰۷	یافتن معنایی برای زندگی	۱۹۲	هوشیاری
۱۰۷	یافتن معنی در هر چیز زندگی	۱۷۰	هومو آرکوس (انسان)
۱۸۳	یاماخدای مرگ	۱۷۰-۲	هوموساپیانس (سارپیانس)
۱۹۴	یانگ و یین (نیروی مکمل)	۱۷۲	هوموناندرتال (انسان)
۳۸۵	یبعثها الله علی احسن صوره	۱۲۱	هویت اعتقادی
۳۶۲	یخاف منه کل شیء، من خاف الله	۳۹۸، ۵۲	هویت انسان
۴۰۴	یرفعه الخضوع	۳۸۶	هویت او
۳۳۲	یسبح فی قلم الفناء	۲۳۷، ۱۹۱	هویت (والا)
۲۸۱، ۲۷۰-۱، ۱۱۵	یعقوب (ها)	۱۸۵	هویت یافتن خویشتن
۲۸۴، ۲۷۲، ۱۶۲، ۱۵۴، ۱۴۲، ۱۳۹	یقین	۳۴۸، ۱۴۸	هویتی روحانی، جنسی
۳۷۶، ۳۴۹، ۲۹۰، ۲۸۹		۲۳۸-۹	هوئینگا
۱۴۲	یقین بی شک فرزندی یک داوری	۱۹۵	هوی کو
۲۸۷	یقین (تعریف)، حالتی از ذهن	۳۸۱، ۳۳۴، ۱۸۹	هوی (و هوس)
۲۸۷	یقین حالت خاصی از اعتقاد	۱۸۵	هوی های نفسانی
۲۸۷	یقین قبول اجباری نیست		هیاکل مقدسه انبیاء، ازلیه، اسماء، عز انسانی،
۱۸۳	یک اصل و مبدأ	۳۸۷، ۳۵۵، ۲۶۲، ۱۵۵	قدسیه
۲۵۳	یک پهنه پیوسته (عالم وجود)	۳۵۱	هی الیوم فی هذا العالم حی (بهشت)
۲۲۴-۶	یکتا (پرستان، پرست)	۱۸۰	هیأت و اشکال متنوعه (نطفه)
۲۴۴	یکتای مطلق، حقیقت غائی، اصل والا	۲۷۶، ۱۰۶	هیجانان (عشق)
۴۳	یک حدمیانگین هیچ و همه	۲۲	هیجانان نفس اماره
۲۰۵	یک روح	۱۹۱	هیچ چیز در این عالم دوام ندارد
۳۱۳	یک شیر عالم، یک وطن	۲۵۰	هیدگر (نام)
۷۵	یک کار نیک دوشادمانی دارد	۲۵۸	هیکل آینه اسماء خداوند
۴۳	یک هیچ در برابر ابدیت	۲۵۸-۹	هیکل القدس
۳۴۵، ۳۱۳-۵	یگانگی، یگانه	۱۵۷	هیکل انسانی در مقامی ملکوت، بشری
۴۰۴	ینزله الغرور	۳۸۹، ۳۷۲، ۳۶۸،	
۳۲۲	ینظر بیصر الله	۱۹۱	هیکل جسمانی بودا
۲۰۵، ۲۰۳	یوحنا	۶۱	هیکل عالم
۱۹۲	یودهیستر (نام)	۳۶۵	هیکل مکرم مظاهر مقدسه (عرش)

۳۶۷،۳۶۳،۲۷۰	یوسف (البهاء)
۲۷۱	یوسف بهاء در قیوم الاسماء (کتاب)
۲۸۱،۱۱۵	یوسف جمال دوست
۲۷۲	یوسف گمگشته (حضرت بهاء الله)
۳۹۰	یوگا تمرینی روانی جسمانی
۱۹۲،۱۸۵-۶	یوگا (کلاسیک)
۱۸۵	یوگای چندشکلی
۳۲۵-۶	یوم التناد، الحشر، الله
۳۱۱،۶۳	یوم تبدل الارض غیر الارض
۳۱۰	یوم قیامت
۳۲۱-۲،۳۱۷	یوم یغنی الله کلامن سعتہ
۳۶۶	یوم یقول کن فیکون
۳۶۶،۳۶۲	یوم ینفخ فی الصور
۱۲۵،۸۵،۸۰	یونک کارل گوستاد

Muqaddamaí
bar Mutála‘a’ Irfán dar Áín-i-
Bahá’í
(An Introduction to the Mysticism in)
(The Bahá’í Faith)

by

Houshang Khazra’i

Copyright © 2012 Houshang Khazra’i
First Indian Edition 2012 – 169 B.E.
ISBN No: 978 – 81 – 905092 -8 -2



Mir'at Publications
New Delhi – 110019,
INDIA
Email: miratpublications@gmail.com